۷۴ - ۷۵

پاییز و زمستان

۱۳۸۲

تاریخ نشر: خرداد ۱۳۸۳ش/
ژوئن ۲۰۰۴م

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

گنجینهٔ دانــش

شعر حافظ
پدید آورنده: استاد جواد بختیاری

گنجینۂ دانش

شعر علامه اقبال از پیام مشرق
به خط آقای علی چیت ساز خوشنویس معاصر ایران

تاریخ نشر: خرداد ۱۳۸۳ش
ژوئن ۲۰۰۴م

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسؤول و سردبیر: ــــــ دکتر نعمت الله ایران زاده
مدیر : ــــــ سید مرتضی موسوی
حروف‌چین : ــــــ محمد عباس بلتستانی
چاپخانه : ــــــ آرمی پریس (اسلام‌آباد)

روی جلد:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما
ای جوانان عجم جان من و جان شما
«اقبال»

پدیدآورنده: استاد غلام حسین امیرخانی

۸۴ - ۸۵
بهار و تابستان
۱۳۸۵

فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

مدیر مسؤول وسردبیر: دکتر نعمت الله ایران زاده
مدیر : سید مرتضی موسوی
حروف چین: محمدعباس بلتستانی
چاپخانه: آرمی پریس(اسلام آباد)

یــادآوری

* فصلنامۀ دانش ویژۀ آثار و مقالات دربارۀ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش مقاله‌ها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، باید:
- ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
- دارای چکیدۀ مقاله به فارسی و انگلیسی و "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
- ترجیحاً همراه یک قطعۀ عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدۀ نویسندگان است.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام مأخذ، آزاد است.

* نشانی دانش :
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
خانۀ ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱، اسلام‌آباد، ۴۴۰۰۰ - پاکستان
دورنویس : ۲۲۶۳۱۹۳ تلفن : ۹۲-۲۲۶۳۱۹۱
Email :IranPakistan1969@yahoo.com
: daneshper@yahoo.com

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

روی جلد :

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد
عـالم پیر دگر باره جـوان خـواهد شد

ای دل از عشرت امروز به فردا فکنی
مـایهٔ نقد بقا را که ضـمان خـواهد شد

حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود
قدمی نه به وداعش که روان خواهد شد

«حافظ»

یادآوری

* فصلنامهٔ *دانش* ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.

* *دانش* کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.

* *دانش* در ویرایش مقاله ها آزاد است.

* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.

* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی ، شایسته است :

ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.

دارای چکیدهٔ مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانوشته» و «کتابنامه» باشند.

ترجیحاً همراه یک قطعهٔ عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.

*آثار و مقالات پس از تأیید شورای *دانش* در نوبت چاپ قرار می گیرند.

* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان است.

* چاپ و انتشار مطالب *دانش* با آوردن نام مأخذ آزاد است.

*** نشانی دانش :**

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

خانهٔ ۴ ، کوچه ۴۷ ، ایف ۸ / ۱ ، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ — پاکستان

تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ — ۲۸۱۶۰۷۶ دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵

Email : daneshper@yahoo.com

daneshper@gmail.com

http://ipips.ir

بهای هرشماره ۳۰۰ روپیه

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

ادب امروز ایران

فارسی شبه قاره

- شعر فارسی امروز شبه قاره........................ ۲۲۶-۲۲۱

گزارش وپژوهش

نامه ها ....

چکیدهٔ مطالب به انگلیسی

ادب امروز ایران

فارسی شبه قاره

شعر فارسی امروز شبه قاره

گزارش و پژوهش

سخن دانش

ای مبدّل کرده خاکی را به زر	خاک دیگر را بکرده بوالبشر
کار توتبدیلِ اعیان و عطا	کار من سهوست و نسیان و خطا
ای که جان خیره را رهبرکنی	وی که بی ره را تو پیغمبر کنی
هرکه سازد زین جهان آب حیات	زوترش از دیگران آید ممات
از مبدّل هستی اول نماند	هستی بهتر به جای آن نشاند

(مثنوی مولوی، دفتر پنجم)

الحمد لله فاطر السموات والارض را که توفیق ارزانی فرمود و دو شمارهٔ دیگر از فصلنامهٔ دانش در مدت کوتاهی آماده گردید. همّت همکاران گرانمایهٔ هیأت تحریریه و نویسندگان و پژوهشگران ارجمند و سخنوران خوش ذوق نغزگو، در انتشار پیوستهٔ مجله و کاستن از فاصلهٔ زمانی و جبرانِ «پس اُفت» ستودنی است. همّتشان افزونتر و رونقِ «دانش» پُر فروغ تر بادا (آمین).

در این مدت نامه‌های محبّت‌آمیز، مقاله‌ها و اشعار خواندنی و سودمند از دوستدارانِ زبان و ادب فارسی به دستمان رسید و دل و جانمان را نواخت. آن هنگام هم که بر اثر زلزله‌ای دلخراش و جانگداز در شهر تاریخی بم وارگ باستانی، ملّت ایران اسلامی در غمِ جانکاهِ فراق بیش از پنجاه هزار عزیز به سوک نشست، پیام همدری راستین و یاری‌های جانانهٔ مردم مسلمان پاکستان، یک بار دیگر پیوند ژرف فرهنگی و دینی و پیمانهای ناگسستنی و استوار دوستی و اخلاص را به راستی و درستی نمایان ساخت. در حُزن و اندوهِ فراقِ یارانِ ابدیّت یک بار دیگر شعر سعدی، ترجمانِ دل و مناسبِ حال و مقام ومقال بود:

بنی آدم اعضای یک پیکرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار

***

دربارهٔ مقاله‌ها و مطالب مندرج در مجلهٔ دانش به طور عام این نکته شایسته یادآوری است: گونه (ها)ی دیگر از زبان گفتار و نوشتار فارسی در این خطّهٔ هنرپرور به کار می‌رود که بازماندهٔ سنّت فارسی گویی محافل شعری، شیوهٔ تدریس مراکز آموزشی و

بسم الله الرحمن الرحیم
هست کلید در گنج حکیم

سخن دانش

هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست
ما به فلک می رویم عزم تماشا کراست؟
ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم
باز همانجا رویم جمله که آن شهر ماست
خود ز فلک برتریم وز ملک افزون تریم
زین دو چرا نگذریم؟! منزل ما کبریاست
گوهر پاک از کجا! عالم خاک از کجا!
بر چه فرود آمدیت؟ بار کنید این چه جاست؟
بخت جوان یار ما دادن جان کار ما
قافله سالار ما فخر جهان مصطفاست
بوی خوش این نسیم از شکن زلف اوست
شعشعهٔ این خیال زان رخ چون «والضّحاست»

«مولوی»

مجلهٔ دانش از مهر ۱۳۸۲ تا اکنون که شمارهٔ ۸۵ و ۸٤ ویژهٔ بهار و تابستان ۱۳۸۵ هـ‌ش به اهل ادب تقدیم می گزدد، حدوداً سه سال است به سردبیری صاحب این قلم به عنوان خدمتگزار فرهنگ و تمدّن اسلامی در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برای احیای متون ادبی و تاریخی و گسترش زبان فارسی و تحکیم پیوندهای دینی و عاطفی منتشر می شود و از زمان انتشار نخستین شمارهٔ آن بیست و یک سال می گذرد.

با تأییدات خداوند حکیم و خبیر مجلهٔ دانش اینک نه تنها در شبه‌قاره بلکه در ایران، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان و سایر مراکز دانشگاهی و نهادهای آموزشی دنیا مخاطبانی دارد و هر روز برتعداد متقاضیان این مجله در جهان فارسی افزوده می شود.

در این مدّت که حضرت احدّیت توفیق عطا فرمود تا آثار قلمی و ادبی شما را بخوانیم و نشرکنیم از خرمن فضل و ادب شما خوشه‌ها چیدیم و نکته ها آموختیم. از شمارهٔ بهار و تابستان ۸۲ دراین دورهٔ سه ساله وضعیت مطالب مندرج و آثار ادبی و اشعار منتشر شده در فصلنامهٔ دانش چنین بوده است :

- مقالهٔ ادبی : ۱۰٤ مقاله
- فارسی شبه قاره : ۱۸ مقاله

بیشتر برپایهٔ متون ادبی و تاریخی است، بنابراین نوشته‌های این سخنوران و استادان و فارسی نویسان را از حیث ساختار جمله، الفاظ و تعابیر به همان سیاق نقل و درج می‌کنیم و - جز به ضرورت - در اسلوب و سبک نگارش آنها تغییراتی داده نمی‌شود. در این نوع نوشته‌ها سعی می‌کنیم شیوهٔ خط فارسی و نشانه گذاری را درست رعایت کنیم و اگر ترکیبات ناآشنا و مهجور به کار رفته باشد و امکان بیابیم به جای آنها معادل‌های رایج امروزی قرار می‌دهیم تا دانستن معانی جمله‌ها و مقصود نویسندگان برای همگان ممکن شود؛ فایدهٔ دیگرش آن است تا سخنوران ونویسندگان با زبان فارسی امروزی و شیوه‌های ویرایش و نگارش فنّی و ادبی بیشتر آشنا شوند.

هیجده مقاله در این نوبت پیش روی خوانندگان ارجمند است: پنج مقاله ویژهٔ سمینار علمی سی امین سالگرد مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان است و شش مقاله، هرکدام در حکم تک نگاشته هایی است دربارهٔ آثار و افکار جلال الدین مخدوم جهانیان، شاه طاهر دکنی، میر سید علی همدانی، غالب دهلوی، زیب مگسی و سید عبدالقادر تتوی. چهار مقاله نیز باعناوین ذیل به شیوهٔ توصیفی نگارش یافته‌اند: تعامل زبان و ادب فارسی با فرهنگ هندوان، عرفای فارسیگوی سند، حافظ‌شناسی در شبه قاره و عرفان از دیدگاه مکتب اسلام.

در این شماره نیز بر سر سفره علاّمه اقبال نشسته‌ایم و این بار از سنجش وی با کانت در معرفت شهودی سخن به میان آمده است. مجلهٔ دانش معمولاً در هر شماره مطالبی در باب اقبال داشته است، این اقبال به علامه اقبال برخاسته از نیازفکری و فلسفی است. از خدا می‌خواهیم که دانش بی اقبال نباشد.

در بخش ادب امروز ایران یک داستان سمبلیک با تحلیل وبررسی سبک شناسانه و اشعاری از هفت شاعر و در شعر فارسی امروز شبه قاره، سروده‌هایی از نُه سخنور نقل شده است. مطالعهٔ این اشعار تفرّج خاطری است برای مخاطبانِ گلستان خیال و هنر و اندیشه.

با استعانت از ذات احدیّت بر آن بوده‌ایم تا مطالب را خواندنی و دلنشین و با تنوّع و لطافت، روان و خوشخوان به خدمت دوستداران ادب و دانش تقدیم کنیم.

به همراهی، همکاری ودیدگاهها و پیشنهادی و خیر خواهانهٔ شما بیشتر نیازمند هستیم. دانش متعلّق به شما و از آنِ شماست و به مصداق «زکوةُ العِلمِ نَشرُه» با ارسال آثار قلمی به انتشار آن بیشتر کمک خواهید فرمود.

کلامی بر افروز از نو خدا را　　جوانمرد یارا، جوانمرد یارا

والحمد لله اولاً و آخراً
سر دبیر

- شعر فارسی امروز در شبه قاره : ۱٤٤ اثر
- ادب امروز ایران : داستان کوتاه : ۸ اثر؛ شعر : ٦۱ اثر
- معرفی نسخهٔ خطی: نُه نسخهٔ خطی که ازآن میان شش اثر از نسخه های خطی موجود در کتابخانهٔ گنج بخش تصحیح و معرفی شده است .
- کتابشناسی: یک اثر باعنوان «کتابشناسی علی بن عثمان هجویری معروف به داتا گنج بخش». این کتابشناسی علاوه بر دانش، جداگانه در شمارگان ۲۰۰ نسخه به صورت کتاب منتشر و توزیع گردید.
- معرفی کتاب و نشریات تازه : بیش از ۱۵۰ اثر که بیشتر آنها از کتابهای تازه چاپ شده در ایران گزینش و معرفی شده است .
- نامه ها : گلچینی از گلزار باصفای خوانندگان ادیب و شاعر و پژوهشگر به همراه ادای سپاس و احترام به باغبانان بوستان ادب و دانش. صدها نامه و پیام الکترونیکی از شما عزیزان به دستمان می‌رسد که توفیق پاسخگویی و درج همهٔ آنها را در مجله نداریم و ازاین بابت پوزش می‌طلبیم. نامه‌های شما عزیزان از خواندنی‌ترین نوشته‌هایی بوده که دراین مدت توفیق خواندن آن را داشته‌ایم و از دیدگاهها، نکته سنجی‌ها و پیشنهادهای سازندهٔ شما در بهبود و ارتقای سطح کیفی مجلهٔ دانش سودجسته ایم.

عواطف و احساسات هنرمندانه و مهرورزانه و از سرِصدق و صفا و حتی دردمندانهٔ شما، انگیزهٔ بیشتری و روحیهٔ تازه‌تری برای خدمت به شما در ما ایجاد می‌کرد. این پیام‌ها مبیّن آن است که فصلنامهٔ دانش در حفظ میراث مشترک ادبی و فرهنگی منطقه و در جهان فارسی، مؤثر بوده است. به همهٔ صاحبان آثار ادبی- که پدیدآورندگان اصلی دانش هستند- دست‌مریزاد می‌گوییم و عزت همگان را از درگاه خداوند عزیز و هستی بخش خواهانیم.

می‌روم اما نمی‌دانم کجا   ای که از مقصد خبر داری بیا
ای نهان از دیده در هر جا روان   وی نسیم از تو به عیاری بیا
گفته بودی: من هوادارت بسَم   اینت ″ هنگام هواداری! بیا
این جدایی بخشی از تقدیر بود   نهی ما بود عین مکّاری بیا*

الحمد لله اولاً و آخراً
سردبیر

* - از دفتر شعر «رهروان بی برگ»؛ تقی پور نامداریان باتهران : سخن ۱۳۸۲، ص ۲۷۸ و ۲۷۹ .

نسخه های خطّی

کتابخانۂ گنج بخش

معرفی نسخۂ خطی

به‌کوشش: دکتر نعمت الله ایران زاده *

رسالهٔ تینیّه (۱)

اشاره:

نظام الدین محمود بن الحسن الحسنی معروف به شاه داعی الی الله شیرازی، عارف و شاعر نامدار قرن نهم هجری در رسالهٔ تینیّه به شیوه‌ای استوار و دلپذیر، برداشت ذوقی، عرفانی خود را از سورهٔ مبارکه التین (۹۵) با تبیین نمادهای چهارگانه بر مبنای تأویل چهار کلمهٔ «تین»، «زیتون»، «طور سینین» و «بلدامین» به رشته تحریر در آورده است. شیوهٔ فهم او از کلام الله مجید در این سوره مبتنی بر تأویل است. در مجموعهٔ آثار ایشان -که هشتاد و دو رساله است- علاوه بر رسالهٔ تینیّه، رساله‌ای دیگر هست به نام «در تأویل آیتی از کلام الله».

شاه داعی الی الله شیرازی در رسالهٔ تینیّه به اجمال سیر نزولی انسان از اعلی به اسفل و قوس صعودی او را تا رؤیت خداوند تبارک و تعالی بیان کرده است. به مراتب چهارگانهٔ وجود (جماد، نبات، حیوان و انسان) چهار جوهر(قلب، روح، نفس، و عقل)، طبایع اربعهٔ اشیاء(گرم و خشک، سرد وتر، گرم وتر، سرد و خشک) و مراتب اربعه (اول، آخر، ظاهر و باطن) و تناسب آنها با انجیر، زیتون، طورسینین و بلدامین اشاره و نمادشناسی کرده است.

---

* - عضو هیأت علمی گروه زبان وادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی (تهران) و مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

۱ -رسالهٔ تینیّه، از مجموعهٔ آثار شاه داعی شیرازی ؛ نسخهٔ خطی شمارهٔ ۸۴۹، کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ص ۶۵۴ و ۶۵۵. این رساله قبل از «شرح بعض ابیات مثنوی مولوی» و بعد از «الرسالةالمسمی باسوة الکسوة» در مجموعه آثار شاه داعی شیرازی است.دربارهٔ فهرست آثار داعی شیرازی رجوع شود به: حمید، انجم، راهنمای فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۷ ؛ نیز: تسبیحی محمد حسین ؛ فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش ؛ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۸.

محمد اطهر مسعود

اصول النغمات
(گنجینهٔ مخطوطات شیرانی ، دانشگاه پنجاب ، لاهور)

اشاره :

نسخهٔ خطّی اصول النغمات منسوب به صابر علی بن محمد پناه در گنجینهٔ مخطوطات حافظ محمود خان شیرانی (۱۸۸۰ - ۱۹۴۶م) در دانشگاه پنجاب موجود است . در فهرست کتابخانهٔمزبور چهار نسخهٔ خطّی در موضوع موسیقی مندرج است که اصول النغمات نخستین نسخهٔ خطی در «فهرست مخطوطات شیرانی » به شماره ۶۵۵ و ۶۵۶ ضبط شده است . مؤلف در قرن دوازدهم می زیسته که بافرمانروایی محمد شاه مقارن بود. دیوان شعری نیز از وی به یادگار مانده. کتاب دارای چند اصل هیجده فصل و حاوی جدولهای متعدد است. نسخهٔ موزد نظر در ۱۲۱۲ هـ ق نوشته شده . از نسخه های خطّی دیگر اصول النغمات در کتابخانهٔ آصفیه (حیدرآباد) و د راندیا آفس لندن موجود است.

***

حافظ محمود خان شیرانی (۱۸۸۰ – ۱۹٤٦م) نه تنها پژوهشگر طراز اول بلکه به عنوان یک عتیقه شناس نیز شهرت فراوانی دارد. وی افزون بر نسخه های خطّی و سکه شناسی به انواع سلاح نیز علاقهٔ خاصی داشت .بررسی «فهرست مخطوطات شیرانی " [۱] این امر را به اثبات می رساند که او به جای کمیّت یا تعداد نسخه ها به ارزش علمی آنها بیشتر اهمیت می داد، چنانکه شاهد هستیم بیشتر نسخه های خطی کتابخانهٔ شخصی این پژوهنده از چندین نظر ممتاز و برجسته می نماید. در گنجینهٔ مخطوطات شیرانی ، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور، چهار نسخهٔ خطّی در زمینهٔ موسیقی،به صفحات شمارهٔ ٦٥٥ و ٦٥٦ در فهرست مذکور ضبط شده است. « زمزمهٔ وحدت» ، چهارمین و آخرین نسخه به کوشش دکتر عارف نوشاهی به چاپ رسیده است. [۲] اینک به معرفی «اصول النغمات » اولین نسخهٔ خطّی در فهرست یاد شده می پردازیم .

رسالهٔ تینیّه

نظام الدین محمود بن حسن حسنی
معروف به شاه داعی شیرازی [1]

لله الحمد علی خلق الانسان فی احسن تقویم[2] والصلوة علی خیر خلقه محمد المصطفی و آله اهل البیان و التعظیم.
و بعد این کلمات از نکات آیات سورة والتّین از کلام رحمان تبیین است

---

۱ - برای آگاهی از شرح احوال و آثار شاه داعی شیرازی رجوع شود به :

۱ - دبیر سیاقی، محمد ؛شانزده رساله از شاه داعی شیرازی ؛ تهران: موسسهٔ مطبوعاتی علمی ۱۳۴۰ ه‍ ش .

۲ - دبیر سیاقی، محمد، کلیات دیوان شاه داعی شیرازی و مثنویات ستهٔ او ؛ تهران: موسسهٔ کانون معرفت ۱۳۳۹ ه‍ ش .

۳ - شاه داعی ؛ نسایم گلشن (شرح گلشن راز) به تصحیح و پیشگفتار محمد نذیر رانجها؛ اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۲ ه‍ ش / ۱۴۰۳ ه‍ ق / ۱۹۸۳م.

۴ - شاه داعی شیرازی ؛ شرح مثنوی معنوی ؛ ۲ ج ، تصحیح محمد نذیر رانجها ؛ اسلام آباد مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ؛ ۱۳۶۳ ه‍ ش / ۱۴۰۵ ه‍ ق / ۱۹۸۵م.

۵ - تسبیحی، محمد حسین ؛ مجموعهٔ آثار شاه داعی شیرازی، مجلهٔ دانش، شمارهٔ ۲۶، ص ۱۲۸ - ۱۴۵.

۶ - شایان ذکر است در مجلهٔ دانش رساله هایی از شاه داعی شیرازی منتشر شده است:

الف) رسالهٔ تحفة المشتاق ؛ به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی ؛ دانش شمارهٔ ۴۴، ص ۱۱ تا ۱۸.

ب) رسالهٔ جواهر الکنوز؛ به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی؛ دانش شمارهٔ ۴۵، ص ۱۳ تا ۴۰.

«رسالهٔ مرات الوجود» و «رسالهٔ الفوائد فی نقل العقائد» به کوشش دکتر سعید بزرگ بیگدلی، دانش شمارهٔ ۵۹-۵۸، ص ۱۰ تا ۲۰.

۲ - «لَقَدْ خَلَقنا الانسانَ فی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ» آیهٔ ۴ سورهٔ التین (۹۵). ترکیب خَلَقَ الانسان نیز در آیهٔ ۲ سورهٔ مبارکهٔ علق (۹۶) به کار رفته است.

بررسی علمی

این نسخهٔ خطّی مشتمل بر ٤٦ برگ دارای ۱۵ سطر می باشد . در برخی موارد تعداد سطور به ۱۹ الی ۲۰ هم می رسد . نُه برگ نخست از پایین کرم خورده می باشد و بنابراین آخرین دو سطر این صفحات را نمی توان خواند.

این نسخه به نستعلیق ساده کتابت شده و چنین گمان می رود که نویسنده به روانی و سرعت قلم برداشته است. اغلب انسجام دو واژه یا بیشتر به ویژه اصطلاحات فنی رقص و موسیقی شبه قاره برا ی خواننده مشکلاتی ایجاد می کند. سراسر این نسخه به جوهر سیاه کتابت شده امّا عناوین ، اصول ؛ فصول و اسامی کتب و غیره با کشیدن خط متمایز دیده می شود.

دکتر محمد بشیر حسین فهرست نویس مخطوطات شیرانی نسخهٔ «اصول النغمات» را چنین معرفی نموده است :« رک : هرمان اته ۲۰۲۳» [۳] اینجانب نسخه یاد شده را در مقاله ای مورد بررسی قرار داده و پس از تطبیق هر دو نسخه به نتیجه ای رسیده که التباس این دو نسخه درست نیست. [٤]

آغاز و پایان این نسخه خطّی کاملاً درست است اما هیچگونه شهادت دربارهٔ کاتب و مکان را نمی رساند.ترقیمه عبارت است از :

« تاریخ اتمام این نسخه به قول مصنف . تاریخ :

نهادم خوش به تعمیر مقامات ؛ رضای نغمه پیرا نیک بنیاد

چو تاریخش بجستم گفت هاتف اصول آصفی نیک بنیاد

اتمام یافت.این نسخهٔ اصول النغمات به تاریخ هفتم ربیع الثانی ۱۲۱۲ هجری»

دکتر محمد بشیر حسین «اصول آصفی نیک بنیاد» را مصرعه تاریخ قرار داده ، عدد ٤۰٦ اخذ نموده و نتیجه گیری کرده است:« ازین مصراع ٤۰٦ به دست می آید که درست به نظر نمی رسد ». [۵] بر می آید که فهرست نویس در مورد اخذ اعداد این مصرعه تاریخ اشتباه کرده است . چون اگر به دقّت ملاحظه کنیم از این مصراع عدد ٤۵۵ به دست می آید. بازهم اگر اعداد ملفوظی را ملاک قرار دهیم جمع اعداد این مصراع ۱۰۷۲ است. شایان ذکر است که هر دوی این عدد هیچگونه مطابقت به تاریخ «هفتم ربیع الثانی ۱۲۱۲ هجری» ندارند که توسط کاتب در پایان این نسخهٔ خطّی ضبط شده است.

از نظر املاء نسخه مورد نظر طبق ابجد مروّج در قرن شانزدهم میلادی به سلک نگارش در آمده است. به جای « هـ » از صورت « ـهـ »

مرحقایق اطوارخلق ودقایق خلق انسان والله المستعان وعلیه التکلان.

مقدمه چون سخن نه در تحت اللفظ و تفسیر[1] است نقل الفاظ و ارتباط آن به تقریر محتاج نشد.

نکته به مقتضی اِنْ مِنْکُمْ اِلاّٰ وٰارِدُها[2] نتواند بود که بعد از احسن تقویم بعضی به واسطهٔ عملِ فاسد مردود به جحیم شوند و بعضی به سبب عمل صالح بی‌ورودِ به جهنمْ به جنّت رسند ؛ چنانچه از مفهوم استثنا به کلام وجهی الاِنقطاع و الاتّصال معلوم کنند پس شاید که الاّ به معنی اما گیرند در تفصیل انسان بعد از نزول از اعلی به اسفل [3] اما بعضی به حُسنِ عمل ناجی و بعضی به تکذیبِ دینِ اکمل طاغی ؛ قرار طاغیان در میزان ومطارِ ناجیان در جنان .

جواب سؤال مقدّر عدم ذکر اما ثانی از جهت وجود قرینه و مضمون ما بعد ثانی به مقایسهٔ با اول معلوم.

لطیفه سیر انسان در اطوارِ خلقت از مرتبهٔ جماد است تا به حد نطق و عرفان[4]. طورسینین وبلد امین، اشارة به مرتبهٔ نبات و در هر دو ارادهٔ کلّی و ذکر افراد [5] باز. تقویم [6] کنایه [7] از ارکانِ حیوان و اَحسنِ [8] آن مبنی از نطق و عرفانْ و به واسطهٔ آن نبات را برجماد مقدّم

---

۱ - مؤلف تصریح دارد بر اینکه در این رساله روشی غیر از ترجمهٔ آیات و تفسیر را برگزیده است و همان طور که در معرفی رساله اشاره شد، شاه داعی شیرازی به شیوهٔ تأویل این سوره را تحلیل و نمادشناسی کرده است.

۲ - بخشی از آیهٔ ۷۱ سورهٔ مریم (۱۹).

۳ - ناظر است بر قوس نزولی انسان در برابر قوس صعودی.

۴ - یادآور شعر معروف مولوی است:

از جمادی مُردم و نامی شدم	و زنما مُردم ز حیوان سر زدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

۵ - ذکر افراد یک کل و ارادهٔ کل: از کل و افراد اصطلاح منطقی و فلسفی مراد است؛ طورسینین و یا زیتون هر کدام فردی از جماد و نبات اند.

۶ - تقویم: آیهٔ ۴ سورهٔ التین (۹۵).

۷ - کنایه: در اینجا بیشتر به مفهوم سمبل و رمز است نه به معنای مصطلح کنایه در علم بیان.

۸ - احسن: احسن التقویم. آیهٔ سورهٔ التین (۹۵).

(های هوز) استفاده شده و برای «د» خرف «ژ» به کار رفته است . همچنین به جای حرف «ت» ، «ث» آمده است. چون اغلب اصطلاحات فنی رقص و موسیقی شبه قاره از خروف «د» ،» «و» « ت » تشکیل می یابند، مقایسهٔ املای بعضی از اصطلاحات اصول النغمات ، که امروز نیز رایج است ، جالب خواهد بود : ادانا= اژانا ، کانهرا = کاهنژا [ص۱۵(الف)] ، توری = ثوژی [ص ١٤ (ب)]، تیپ = ثیپ [ص ٤ (الف و ب)] ، نت = نث [ص ١٤ (ب)].

محتویات کتاب :

زبان این نسخهٔ خطّی ساده و مرسل است . پس از مقدمهٔ مختصری که مشتمل بر حمد و نعت پیامبر (ص) می باشد، متن کتاب شروع می شود . به اسامی عده ای از راگ های موسیقی شبه قاره تکیه نموده مؤلف سعی کرده است که معانی بوقلمون از این پارهٔ نثر در بیاورد:

«قولی که دارای ملک سخن تواند بود حمد خالقی است که نغمات را..... موفور نموده و کلامی که شگفتگی برای بهار ازو استعاره ها باید نمود ثنای شهانه داوری است که چنین عجز شاهان بر آستانهٔ خیالش بود. قادزی که به آهنگ حصول مقصود دست به دعا برآری بسارنگ ثمینی در خم ریخته . کریمی که به هر سو هاتف غیبش شور ایمن بودن عباد از عذاب انگیزد. بار خدایا روزی که پسر از حال پدر نداند و پور یاد پسر نباشد شفیع امم را ما از..... الخ» [ص ۱ (ب)]

لازم است ذکر شود که در اقتباس مزبور شهانه ، براری ، سارنگ ، سوها ، ایمن و پوریا از راگ های مروج و معروف موسیقی شبه قاره می باشند.

آخرین سطر صفحه ۱ (ب) را نمی توان به سبب کرم خوردگی به طور کامل خواند، امّا خوشبختانه نام مؤلف در آغاز صفحه ۲ (الف) موجود است:

« اما بعد.....[۲ (الف)] اصول النغمات از مصنفات عالم محقق در علم موسیقی متعارف به ضابر شاه که مرتب ساخته است آنرا بر شش اصل ... الخ»

پس از آن مؤلف اسامی شش اصل مع فصل های مربوط را ذکر نموده که بدین ترتیب است :

داشت و جماد را یلی[۱] احسن تقویم یاد فرمود[۲] که ایشان را به خاک خصوصیتی است تا مُشعر باشد به خَلقِ رُکنِ اعظمِ او و از تُراب و باوجود این، قابل شدن به تجلّی ربّ ارباب.

بیت

شـعاع آفـتاب از چـارم افـلاک نگردد منعکس جز بر سر خاک

سرّی نازک بعد از تقویمْ خلقتِ انسان حامل چهار جوهر است: قلب و روح و نفس و عقل و مُمثّل گردانید آن چهار را به این چهار: دل به بلدِامین که محفوظ است از حظوظ اهوا وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً[۳] و روحْ به طور سینین که همچنانچه طور سینین محل تجلّی[۴] ذوالجلال است روح مکین مکان مجالیِ عرایسِ جمال است و نفسْ بهٔ زیتون چه همچنانچه ادراک در نفس به قوّت است شجره در باطن زیتون به قوّت است و عقل به انجیر که همچنانچه ادراکات در عقل به فعل است به مثل دانه های او و شجر در قوة او نیست.

جلا طبیعت اشیا بکلها تا به انسان رسد از چهار بیرون نیست: گرم و خشک ؛ سرد وتر؛ گرم وتر؛ سرد و خشک و در این چهار کلمه اشارت است به هر چهار: به بلد امین هوای گرم و خشک خواست و به طور سینین سرد وتر و تین وزیتونْ طبیعت گرم وتر و از ذکر مکانینْ ترابیّت،

---

۱ - یلی: نزدیک و همراه از ریشهٔ وَلی یلي ولیاً فلاناً: دنامنه وقرب (و هو قـلیل اسـتعمال) ؛ المنجد فی اللغة والادب و العلوم، لویس معلوف السبوعی، المطبعة الکاتولیکیة،بیروت، الطبعة التاسعه عشره.

۲ - بنا به تأویل و برداشت شاه داعی شیرازی، انجیر و زیتون که از افراد نبات وطورسینین و بلدامین که از زمرهٔ جماداتند از آن جهت بر انسان در این سوره مقدّم آورده شده تا رابطهٔ روح انسان و آفرینش وجود خاکی آدمی و خصوصیت تن با خاک و جماد نموده شود؛ تقدّم تین وزیتون بر جماد و جماد بر حیوان بر این ویژگی دلالت دارد که انسان باوجود بعد جسمانی که از خاک بر آمده است، شایستگی آن را دارد که خدا بر دل او تجلّی کند.

۳ - قسمتی از آیهٔ شریفهٔ ۹۷ سورهٔ مبارکهٔ آل عمران (۳).

۴ - اشاره است به آیهٔ شریفهٔ «فَلَمَّا تَجلّی ربُّهِ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دکاً و خَرَّ مُوسیٰ صَعِقاً»؛(سورهٔ اعراف (۷) بخشی از آیهٔ ۱۴۳).

»اصل اول : در سر ادهیا یعنی فن سُر و این مشتمل است بر هژده فصل. فصل اول دربیان تعریف صوۀ و اقسام آن به انواع مختلفه ؛ فصل دوم در بیان مخارج ناد یعنی صوۀ به قول حکمای هند؛ فصل سیوم در صعود و هبوط سُر ؛ فصل چهارم در بیان سُرت و سُر ؛ فصل پنجم در سده و اسده سُر ؛ فصل ششم در سُرتهای مقررینی (کذا) ؛ فصل هفتم در ذکر دوازده بکرت به معنی ....و نغمۀ خارج از آهنگ ؛ فصل هشتم در احوال سُرت و سُر؛ فصل نهم در بیان تیور شدن سُر که تیبر (؟) تر گویند به معنی تیز و بلند و سخت شدن و کومل شدن یعنی ملایم شدن سُر ؛ فصل دهم در بیان نیچ جات سر یعنی پنج قوم سر؛ فصل یازدهم در بیان بادی سُر وغیر؛ فصلَ دوازدهم در ذکر گرام ؛فصل سیزدهم در بیان مورچهنا ؛ فصل چهاردهم در بیان ارچک(؟) ؛ فصل پانزدههم در بیان جمیع تانها ؛فصل شانزدهم در ذکر اقوال حکما در تعین هفت سر؛ فصل هفدهم در بیان برن سُر یعنی رنگ سُر ؛ فصل هژدهم در بیان النکار یعنی زیور سُر. اصل دوم : در راگ ادهیا و آن مشتمل است بر چهار ... فصل اول در ... [۲ (ب)] ... ثقات این علم ؛ فصل سیوم در بیان راگ و راگنی ها موافق فهم خود ؛ فصل چهارم در نوشتن تان و بیان اصطلاحات آن. اصل سیوم : دربیان پرکیرن کادهیا و آن مشتمل است شش فصل. فصل اول در بیان حروف الاپ و آن... مفرد و مرکب ؛ فصل دوم در شناختن چهار مقام الاپ؛ فصل سیوم در بیان الاپ بر چند وجه است؛ فصل چهارم دربیان اسامی گمگ ؛ فصل پنجم در تفریق و تعداد گوینده ها ؛ فصل ششم دربیان حسن وقبح گوینده ها؛ اصل چهارم : دربیان اقسام گیت که تصنیف قدیم است از تصانیف علم موسیقی و این را پر بند ادهیا می گویند . اصل پنجم : در تال ادهیا و آن علم اصول و بحور موسیقی است . اصل ششم :در ناد ادهیا به معنی فنِ سازها و این را است (کذا) ادهیا نیز گویند.»

پس از مندرجات ، مؤلف مطالب را به همین ترتیب مفصل بیان نموده و توضیح داده است . طولانی ترین فصل این کتاب فصل دوم اصل دوم به عنوان « دربیان راگ و اوقات رسایی (کذا) آنها» ا زصفحه ١٤ (الف) الی صفحه ٢٦ (ب) می باشد.

مؤلف از آثار متقدمین درباره موسیقی شبه قاره با ذکر آنها استشهاد و نقل قول نموده است . به عنوان مثال ذکر « تحفة الهند» در چندین مقام و «شمس الاصوات» در صفحۀ ٢٦(ب) و نارد در صفحه ٥ (الف) را می توان ملاحظه کرد.

که لازم اوطبع سرد و خشک است.

استجلا انسان بل هر چیز که هست از مراتب اربعه: اول و آخر و ظاهر و باطن خارج نیست و انسان اول استعدادِ او در ادراکِ کمال از احکام است و آخر استعداد او در اخلاق و کمالِ ظاهر او در صفا و غایتِ امرِ باطن او در استقامت و استقرار؛ به طور سینین اشاره است به استعداد او در احکام و این است ادراکِ او در مرتبهٔ اول همچنانچه صاحبِ طور، اولین صاحب احکام است وبه بلدامین إشعار است به اخلاق او در آخر همچنانچه صاحب مکه خداوند نشاهٔ آخر است به اخلاق، لِقوله تعالی و إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظیم (۱) و به انجیر اشاره است به صفای او در ظاهر و عدم اظهار نقوش و این است مثال خصوصیت ظاهر انسانِ و به زیتون کنایت است از استقرار او در باطن و تمکن بالقوه همچنانچه زیتون، دانهٔ او مُشعِر است به این اوصاف.

تحقیق بعد از مظهریّت مقاماتِ اربعه، انسان را ناچار است از رؤیت(۲) خداوند مجالی اربعه وخالی نیست که انسان یا رائی می‌شود خدا را بی منع یا رائی نمی‌شود و اگر رائی است هم خالی نیست که او را به وحدة وتنویه می‌بیند یا به کثرت و تشبیه؛ «طور» عبارت از مثالِ عدم رؤیت؛ «مکّه» عبارت از مثال رؤیت، مثال رؤیت به وحدت؛ «زیتون» به دانهٔ اومثال رؤیت به کثرت؛ «انجیر» به دانه‌های او. «تشبیه» لازمِ انجیر که همه در او به فعل است؛ «تنزیه» لازم زیتون که شجر در او به قوت است.

مرآت خالی نیست که تصور خلقت آدم از حیث هویّت اوست که نَفسِ واجده عبارت است از آن مثالِ او زیتون؛ یا از حیث اولادِ اوست در صُلبِ او که از آن کنایت است به تازی، مثالِ آن انجیر؛ یا تصورِ او از حیث ارتفاع است و عروج مثالِ آن طور؛ یا از حیثیت نزول و ظهور آن

---

۱ - آیهٔ ۴، سورهٔ القلم (۶۸).

۲ - داعی شیرازی بر رؤیت باری تعالی باورمند است. رؤیت باری تعالی از جمله مسائل و مباحث فکر عرفانی مناقشه برانگیز در عالم اسلام بوده است. رک: پورنامداریان، تقی، دیدار با سیمرغ «هفت مقاله در عرفان و شعر و اندیشهٔ عطار»، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۵. نیز رک: پورجوادی، نصرالله ؛ رؤیت ماه در آسمان ، مرکز نشر دانشگاهی، تهران: ۱۳۷۵.

حتیٰ یک نگاهی گذرا به این کتاب تسلط کامل مؤلف در زمینهٔ موسیقی را به خوانندہ روشن می سازد. سبک نگارش مؤلف برای توضیح نکات هنری بسیار مؤثر و علمی است. در ضمن بیان سرهای وادی ، سموادی ، انووادی و ویوادی راگ های مختلف در فصل یازدهم اصل اول ، چنین آمده است :

« فصل یازدهم در بیان اصالهٔ و فرعیهٔ سُر نسبت به هر راگ و راگنی . باید دانست که ترکیب هر راگ یا راگنی کم از پنج سُرو زیاده بسر هفتِ سُر نیست و هر راگی صورتی علاحده دارد. بنابر آن به جهت تمیز هر راگی از راگ دیگر از سُر های هفتگانه بعضی را به اصل و بعضی را به مددگار و بعضی را به دشمن تسمیه کرده اند و این چهار قسم است : اول سُر بادی و آن سُری است که صورت راگ ازو پیدا می شود. بدین جهت آن را اصل آن راگ گویند مثلاً دهیوت در بهیرون و مدهم در مالکونس چون اصل و مبدء اینهاست پس هر واحد ازین هر دو سُر بادی هر یکی ازین دو راگ است. دوم سمبادی و آن ممد ومعاون بادی سُر باشد و راگ ازان افزون شود. سیوم انبادی و آن سُری است مددگار سمبادی. چهارم ببادی و آن سُری است دشمن سُر های مذکوره [ض ۷(ب)] و راگ ازان بر هیبت خود نماند مثلاً در ثوری و کانهرا گندهار بادی است و دهیوت سمبادی و پنجم وغیره سُرها انبادی و تیور گندهار ببادی است و در بهبهاس و کلیان گندهار بادی است و دهیوت و رکهب سمبادی و مدهم ببادی. پس در اقلیم راگ بادی سُر به جای سلطان است و سمبادی به مثابه وزیر و انبادی به مرتبهٔ امیر الامراء و ببادی مثل غنیم و چون درمیان بادی سُر و ببادی مباینت و مغایرت است در مواقع معینه پس هر یکی را دشمن دیگری شمرده اند و دشمنی موجب مفارقت است. پس مفارقت اینها در بعضی راگ ها به توسط دوازده سُرت است و در بعض به هشت و در بعض به چهار و به کم تر از چهار و زیاده از دوازده فرق نیست. محققین در راگنی بلاول که بادی او گندهار است و ببادی مدهم فرق این دو سر به دوازده سُرت گفته اند و در بهبهاس که هم چنین است تفاوت هشت سُرت است . در کلیان که نیز هم چنین است فرق به شش سُرت یافته شده و در مالسری که بادی پنچم و ببادی دهیوت است تفاوت چهار سُرت است و این علم این مقام متعلق به عمل است... الخ » [ض ۷ (ب)] همین طور در « فصل شانزهم در بیان تقرر هفت سر» مؤلف به تحلیل نظرات علمی موسیقی شبه قاره پرداخته ، که باز هم تسلط کامل وی بر موسیقی نظری را به اثبات می رساند:

مکّهٔ معظّمه.

برق اشیا یا مفردات است یا مرکبات یا ادراکات و عقول و انسان جامع همه. به بلدامین و طور سینین اشارت به «مفردات»، به تین و زیتون اشارت به «مرکبات» به احسن تقویم اشارت به «ادراکات و عقول».

لمعه[1] تجلّی خدا نسبت با انسان بل با عالم و عالمیان به احدیّت[2] است مثالش زیتون ؛ یا به واحدیّتْ[3] مثالش انجیر؛ در زیتون به استهلاکِ اضافاتْ در انجیر به اعتبار انتشاء اسماء و متعیّنات و همچنین تجلّی آن حضرت یا به بعضی صفات و طرفی باشد، «طور» کنایت از آن ؛ یا به همهٔ صفات و جامعیّتْ «مکّه» عبارت از آن .

نور بلد امین رب الارباب من حیث رجوع الکاینات الیه بالامن و الطمانینه لقوله: کُلٌّ إلَینا راجعون[4] و لقوله یاایَّتُهَا النَّفْسُ المُطمَئِنَةُ إرْجعي إلیٰ رَبِّکَ راضِیَةً مَرْضِیَّةً [5] و طور سینین هو باعتبار ارتفاع الادراکات الیه لقوله: تَعْرُجُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ اِلَیْهِ[6] و الزیتون هو لقوله: مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکوٰةٍ فِیها مِصْباحٌ اَلْمِصْباحُ فِی زُجاجَةٍ اَلزُّجاجَةُ کَاَنَّها کَوْکَبٌ دُرِیٌّ توقَدُمِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ زَیْتُونَةٍ[7] والتین هو لسترة آدم و لیس ستار آدم و اولاده الا هو.

ستر الله علینا قبائح اعمالنا و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم .

*****

---

۱ - مؤلف در این رساله به تناسب بحث تجلّی رب و مبحث رؤیت،آغاز هر یک از بندها را به واژه و اصطلاح عرفانی و ذوقی لطیفی آراسته است: جلا،استجلا، تحقیق، مرآت، برق، لمعه و نور

۲ - احدیّت: اسم آن مرتبهٔ ذات است که آنجا اعتبار اطلاق ذات نمایند. رک: سجادی، سید جعفر؛ فرهنگ لغات و اصطلاحات وتعبیرات عرفانی، تهران: طهوری، چ سوم، ۱۳۶۲ ض ۱۷.

۳ - واحدیت: اعتبار ذات است از آن رو که نشات اسماء ازوست و واحدیت اسماء به ذات است وتکثرات اسماء به صفات .رک: سجادی ، سید جعفر؛ پیشین، ص ۴۷۷.

۴ -پاره‌ای از آیهٔ ۹۳ سورهٔ الانبیاء (۲۱).

۵ - آیات ۲۷ و ۲۸ سورهٔ مبارکهٔ الفجر (۸۹).

۶ - از آیهٔ ۴ سورهٔ المعارج (۷۰)

۷ - بخشی از آیهٔ ۳۵ (آیهٔنور) سورهٔالنور (۲۴).

فصل شانزدهم در بیان تقرر هر هفت سُر . به قول حکماء یونان وهند فیثاغورث می گوید که اصواتَ را اَز گردش افلاک مستنبط کرده اند . چون مآخذ آن افلاک است تأثیرات آن در دل ها مثل تأثیر کواکب ظاهر است و بعضیَ ازینها گفته اند که استنبَاط سُرها از حیوانی قفنس که در منقارش هفت سوراخ است مخرج اصوات مختلفه و متغایره و بعضی قایل صد سوراخ اند و حکماء هند هر هفت سر معنون(؟) به آواز هفت حیوان می کنند. سُر اول که کهرج است از آواز طاؤس اخذ کرده اند و رکهب را از آواز پیهه و گندهار را از آواز دنبه [ص ۱۱ (ب)] و مدهم را از آواز کبک و پنچم را از آواز کویل و دهیوَت را از آواز غوک و نکهاد را از آواز فیل و بعضی از یونانیان بر آن اند که سُر اول مَستخرج است از صدای فلک قمر و مخدوم این سر قمر است . بنابر آن کهرج را سفید رنگ مایل به سرخی و سبزی و سیاهی و زردی (؟) انگاشته اند و مزاجش سرد و تر به غلبهٔ تری گفته و رکهب را مستخرج کرده اند از عطارد و رنگش نیلگون و.... و مزاجش سرد و خشک به غلبهٔ خشکی و گندهار را از زهره و سفید رنگ گندم گون مزاجش سرد و تر به غلبهٔ تری و مدهم را ا زآفتاب به لون نارنجی درخشان گرم وخشک به زیادتی گرمی و پنچم را از مریخ سرخ رنگ تیره گرم و خشک مزاج و دهیوت را از مشتری سفید رنگ مایل به زردی معتدل المزاج و ازان است که سبعه سیاره را دیوتهای سرهای هفتگانه می شمرند و سرنوکش (کذا) به اعتبار دیوتهای آسمانی نیز خوانند... [ص ۱۱ (ب)]

غیر از این همهٔ مولف برای توضیح نکته های فنی جدول هایی نیز درست کرده است . نخستین جدول از این نوع در صفحه ۹ (الف) آمده وسپس جدول های دیگر نیز در لابه لای متن کتاب می شود ملاحظه کرد . جدول در صفحهٔ ٤٥ (الف) بدون هیچ مدخل می باشد. گمان می رود که محتوای مربوط به این جدول در صفحهٔ پیشین تکمیل شده بود .

در ضمن ذکر شخصیات بلند آوازهٔ موسیقی شبه قاره مانند مرزا خان، نارد و رس برس خان ذکری از حضرت امیر خسرو را نیز به میان آمده است :

«سیوم تال سواری که اهل هند آنرا... خوانند مشترک است در بعضی تک و خیال فارسی وغیره و بیشتر در برت (؟) قوالان است و بعضی احداث آن منسوبَ به امیر خسرو دهلویٰ رحمة الله علیه کرده اند مرکب است از دو پلت و یک گر ، باز یک پلت... بر ضرب سیوم مقرر است . تمام.... آن یازده ماترا باشد بدین شکل است ... و تال فرو دست پنج ضربه از ایجادات امیر خسرو دهلوی است مشترک در خیال و ترانه... الخ» [ص ٤۰ (ب)].

اندیشه
و
اندیشه مندان (۱)

در مهم ترین قسمت این کتاب نظریه رده بندی راگ های مختلف مطرح شده است :

«فصل سوم در بیان راگ و راگني ها موافق مت خود. چون این نحیف اکثر نقد کرتب و استعمال(؟) خود نزد اساتذه تقآت این فن به محک امتحان آورده خالص یافت از روی مقاله (؟) تناسب راگنی های متداوله با راگ ها که به سبب اتحاد بعض سُرت ها و سُرها و مورچهنا به اندک ملاحظه دریافته شود که این راگنی یقینی (؟) ازان راگ است،مت خود علیحده بیان نموده و شش راگ و شش شش راگنی قرار دادهٔ . راگ اول بهیرون ... الخ» [ص ٢٦ (ب)]

در مقابل چهار مت مروج در موسیقی شبه قاره ، مؤلف مت خود را به صراحت بیان نمودهٔ که طبق آن شش راگ اساسی وراگنی هایی مربوط به آنها ، به این ترتیب می باشد:

١ – بهیرون : بهیروی ، رام کلی ، گوجری ، کهٹ ، گندهار، اساوری
٢ – مالکونس : باگیشری ، ٹوڑی ، دیسی ، سوها، سگهرئی ، ملتانی
٣ – هندول : پوریا، بسنت ، للت، پنچم ، دهناسری ، مازوا
٤ – سری : گوری ، پوربی ، گورا، ترون ، مالسری، جیت سری
٥ – میگهه : مدهه مادهه ، گوند ، شده سارنگ ، بڑهنس ، ساونت ، سورتهه
٦ – نٹ: چهایا نٹ ، همیر، کلیان ، کدارا، بهاگڑا، ایمن

ذکر مؤلف :

صابر شاه ، مؤلف این کتاب ، در صفحهٔ ٢ (الف) خود را « عالم محقق در علم موسیقی» معرفی نموده امّا پس از آن در اکثر جاها برای خود کلماتی همچون «مسود اوراق »[ص ١٤ (الف)] ، این نحیف [ص ١٤ (الف) ، ١٨ (ب)، ٢٦ (ب)] و فقیر [ص ٤٣ (الف)] به کار برده است .

اطلاعات متضاد و مختلف دربارهٔ مؤلف «اصول النغمات » وجود دارد . در دو قرن گذشته محققین اسم مؤلف این کتاب را غلام رضا ، رضا خان ، صابر علی بن محمد پناه و محمد رضا وغیره دانسته اند [٦] امّا هیچ یک از آنها وی را صابر شاه نگفته است. به گمان غالب، نسخه حاضر مورد استفادهٔ هیچکدام ازین پژوهشگران قرار نگرفته است بی مورد نیست اگر اطلاعاتی دربارهٔ صابر شاه تقدیم خوانندگان گردد.

به تلاش و تفحص اینجانب تنها در دو اثر ذکری از صابر آمده است [٧]. به گفتهٔ ولیام بیل ، میر سعید علی متخلص به صابر،موسیقار معروف

وابسته به دربار شاه عالم (حک ۱۷۵۹ – ۱۸۰٦م / ۱۱۷۳ – ۱۲۲۱ هـ . ق) رساله ای دربارۀ موسیقی به زبان نیز نگاشته است امّا او هیچگونه اطلاعی دربارۀ تاریخ تولد و درگذشت وی را در اختیار نمی گذارد. به پژوهش نبی هادی ، صابر شاه ساکن دهلی یک مرد صوفی در دوران محمد شاه (حک ۱۷۱۹ – ۱۷٤۸ م / ۱۱۳۱ – ۱۱٦۱ هـ . ق) می زیسته است. دیوان شعر که بیشتر دارای غزلیات وی است به یادگار مانده است . شایان ذکر است که نبی هادی نیز دربارۀ تاریخ تولد یا دوران زندگانی صابر شاه و دیوان شعری اش اطلاعی در دست نگذاشته است . بر اساس پژوهش یاد شده به حتم نمی توان گفت که چه کسی از افراد مذکور مؤلف « اصول النغمات» (نسخۀ شیرانی) مکتوبه ۱۲۱۲ هجری است . به نظر اینجانب این موضوع تلاش و پژوهش بیشتری می خواهد .

***

اینجانب تا به حال شانزده نسخۀ خطّی « اصول النغمات الاصفی » یا « نغمات آصفی» را در آورده است و پژوهش بنده دربارۀ معرفی یکی از این نسخه هایی موجود در اندیا آفس (لندن) اخیراً چاپ شده است [۸] رشید ملک، محقق به نام نسخه ای موجود در کتابخانۀ آصفیه (حیدرآباد دکن) را معرفی نموده است [۹] اینجانب زیراکس نسخۀ آصفیه را ملاحظه نموده ، تطبیق نسخۀ آصفیه و شیرانی را عرضه می دهد :

شماره	نوع بررسی	نسخۀ کتابخانۀ آصفیه	نسخۀ گنجینۀ شیرانی
۱	نام کتاب	اصول النغمات الاصفی	اصول النغمات
۲	نام مؤلف	صابر علی بن محمد پناه	صابر شاه
۳	تعداد صفحات	هر صفحه شماره گزاری شده است . مشتمل بر ۸٦ صفحه است	اغلب نسخه از پایین کرم خورده است. در بعضی صفحات طرف چپ شماره گزاری شده است . نسخه کلاً ٤٦ برگ دارد
٤	کتابت	نستعلیق زیبا	در بعضی جاها خواننده دچار مشکل می گردد.
۵	آغاز	وجد انگیز ترنمی...	قولی که دارای ملک سخن ...
٦	انجام	در سال فرخ و هنگام فر... م رسیده و تاریخ اتمامش قانون... دلاویز وبلند آوازه سر آهنگ گردید: نهادم خوش به تعمیر	تاریخ اتمام این نسخه به قول مصنف تاریخ: نهادم خوش به تعمیر مقامات رضای نغمه پیرا نیک بنیاد.

دکتر محمد بقائی (ماکان)[1]

شناخت شهودی در تصور کانت و اقبال

چکیده :

کانت معتقد است که زمان و مکان واقعیتهای خارجی نیستند بلکه حالتهایی هستند آفریدهٔ ذهن ما تا بتوانیم حقایق را ادراک کنیم؛ بنابر این آنچه که می‌بینیم نمود (Phenomenon) و عرض است. اشیا به صورتی که هستند. اشیاء فی‌نفسه (Noumena) ، همیشه از چنگمان می‌گریزند. اقبال با این نظر که زمان و مکان در خارج از ذهن نیستند کاملاً موافق است، به نظر وی نه خلاء قائم به ذاتی که اشیاء در آن قرار گرفته باشند وجود دارد و نه هیچ زمان قائم به ذات. اقبال با کانت اختلاف نظر پیدا کرد و در بازسازی اندیشه می‌گوید نظر کانت در مورد شیء فی‌نفسه و شیء آن چنان که به چشممان می‌آید ویژگی سؤال او را در این مورد که آیا ما بعدالطبیعة امکان پذیر است، به مقدار زیاد معلوم می‌دارد. هر شناخت و معرفتی که از اندیشه حاصل آید نسبتی و اعتباری است، در نتیجه چنین معرفتی همیشه ظاهری است ولی با شهود و از طریق قلب می‌توانیم "خود" خویش را تعالی بخشیم و به سوی وجود مطلق عروج کنیم . شهود کل تجزیه ناپذیر است، کل حقیقت در آن به صورت وحدتی فرض شده که غیر قابل تقسیم است. عارف ابدیّت را درک می‌کند بنا بر این برای او توالی در زمان وجود ندارد و زمان برایش غیر واقعی است.

*****

---

۱ - نویسنده و اقبال شناس شهیر ایرانی ، ساکن تهران.

		مقامات رضا نغمه سرای نیک بنیاد چو تاریخ بجستم گفت هاتف اصول آصفی فرخ ایجاد ۱۲۰۷ هـ = ۱۷۹۲م	چو تاریخش بجستم گفت هاتف اصول آصفی نیک بنیاد اتمام یافت این نسخه اصول النغمات تاریخ هفتم ربیع الثانی ۱۲۱۲ هجری
۷	تعداد اصول و فصول	شش اصل دارد . اصل اول : ۱۸ فصل ، اصل دوم : ٤ فصل، اصل سوم : ٦ فصل، اصل های چهارم و پنجم و ششم به فصول منقسم نیست.	شش اصل دارد. اصل اول : ۱۸ فصل، اصل دوم: ٤ فصل، اصل سوم : ٦ فصل، اصل های چهارم و پنجم و ششم به فصول منقسم نیست.

عده ای از مشخصات دیگر نسخه آصفیه به قرار ذیل می باشد:

۱ – در پایان مهر « کتب آصفیه سرکار عالی حیدرآباد دکن » زده شده است . هر چند این نسخه شماره ویژه نخورده امّا بازهم بنا به کیفیت عمومی به ویژه خوشنویسی و تقطیع وغیره می توان گفت که نسخه مورد نظر به خصوص برای این کتابخانه آماده شده است.

۲ – زبان نسخه آصفیه به مراتب بهتر از زبان نسخه شیرانی می باشد. در نسخه آصفیه مؤلف ذکری از پدر بزرگوار و مرشد خود را بانهایت احترام به میان آورده که در نسخهٔ شیرانی موجود نیست.

۳ – از ماده تاریخ نسخهٔ آصفیه « اصول آصفی فرخ ایجاد» به لحاظ اعداد مکتوبی و ملفوظی عدد ۱۲۰۷ هـ . ق) مصادف با ۱۷۹۲ میلادی به دست می آید که از لحاظ تقویم تاریخی نیز درست است . مصادف بودن این مادهٔ تاریخ با دورهٔ حکومت آصف الدوله والی اودهـ (۱۷۷۵ – ۱۷۹۷م) بر صحت این نسخه دال است.

بنابر مطالعه « اصول النغمات» (نسخهٔ شیرانی) و تقابل آن با « اصول النغمات الاصفی » نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه می توان گفت که نسخهٔ شیرانی در حقیقت تلخیص نسخهٔ آصفیه است که توسط صابر شاه « عالم محقق در علم موسیقی » صورت گرفته است. و او با تعویض آغاز و پایان و تصرفات دیگر در متن تلاش نموده است که این کتاب را به جای تألیف صابر علی بن محمد پناه ، به عنوان اثر خودش عرضه نماید.

کانت در کتاب مقدمه‌ای برهر مابعدالطبیعه ی آینده این سئوال را مطرح می‌سازد: آیا ما بعد الطبیعه ممکن است ؟ پاسخش به این سئوال منفی است. او در نفی ما بعدالطبیعه دلایلی می‌آورد که مبتنی بر ویژگیهایی در حوزهٔ معرفت بشری است، به عقیدهٔ وی شناخت با مکان وزمان Space and Time حاصل می‌شود. زیرا جهان مرکّب از دو عامل است : اشیا، و تغییراتی که در اشیاء پدید می آید. برای انسان اشیا بدون مکان غیر قابل فهم است چراکه همه چیز را در مکان می بینند. نمی توان گفت که آنها در ذات خود چه گونه‌اند. برای پاسخ به این سوال باید به سطوح برتر معرفت دست یافت و قبای مکان را از ظاهر اشیا برداشت. از سوی دیگر، تغییرات در اشیا مستلزم زمان است. هیچ تغییری بدون زمان ممکن نیست. زمان نباشد تغییر نیست. به علاوه کانت معتقد است که زمان و مکان واقعیتهای خارجی نیستند؛ بلکه حالتهایی هستند آفریدهٔ ذهن ما تا بتوانیم حقایق را ادراک کنیم. از آنجا که زمان و مکان اموری ذهنی می‌باشند، وجودی منفک از موضوع خود ندارند ، و چون همه اشیا در مکان و زمان می‌باشند، بنابر این آنچه که می بینیم نمود (Phenomenon) و عرض است. اشیاء به صورتی که هستند- اشیاء فی نفسه (noumena) همیشه از چنگمان می‌گریزند، طوری که هرگز نمی‌توانیم به حقیقت نهایی دست یابیم. اگر مابعدالطبیعه تلاشی برای شناخت حقیقت نهایی، یعنی اشیاء فی نفسه،است، بنابر این باید گفت که امری محال است. خلاصه اینکه به عقیده کانت پرداختن به ما بعدالطبیعه "بحث بی حاصل "است.

اقبال با این نظر که زمان و مکان در خارج از ذهن نیستند کاملاً موافق است، به نظر وی نه خلاء قائم به ذاتی که اشیا در آن قرار گرفته باشند وجود دارد و نه هیچ زمان قائم به ذات ، که به صورت خطی فرض می‌شود که بر آن حرکت می‌کنیم. او نیز مثل کانت زمان و مکان را اموری ذهنی می داند؛ ولی کانت از ذهنی بودن زمان و مکان نتیجه می‌گرفت که تمامی آگاهیهای ما فقط از نمودها است؛ یعنی از اشیا آن چنان که به چشممان می آیند. با این حال اقبال در مورد امکان پذیر بودن شناخت از نمودها از اشیا فی نفسه ، با کانت اختلاف نظر پیدا کرد. در بازسازی اندیشه می گوید: "نظر کانت در مورد شیء فی نفسه و شیء آن گونه که به چشممان می آید، ویژگی سؤال او را در این مورد که آیا ما

حواشی

۱ – محمد بشیر حسین ، دکتر ، فهرست مخطوطات شیرانی (جلد اول ، دوم ، سوم)، ادارهٔ تحقیقات پاکستان ، دانشگاه پنجاب ، لاهور ۱۹۷۳م.

۲ – عارف نوشاهی (مصحح)، زمزمهٔ وحدت، رساله ای در توافق موسیقی فارسی و هندی ، چهار ماهی ، معارف ، تهران ، دورهٔ هفدهم ، شماره ۱ ، فروردین – تیر ۱۳۷۹ هـ . ش، ص ۱۰۲ تا ۱۲۳

۳ – محمد بشیر حسین ، دکتر ، ایضاً ، ص ٦٥٥

٤ – محمد اطهر مسعود ، اصول النغمات (نسخهٔ اندیا آفس لندن) ایک تعارف (مقاله به زبان اردو) سه ماهی، فنون ، لاهور ، شمارهٔ ۱۲٦.

٥ – محمد بشیر حسین ، دکتر ، ایضاً ، ص ٦٥٥

٦ – محمد اطهر مسعود ، « نام مین کیا رکھا هـــ » (مقاله بـه زبـان اردو) ، سه ماهی «دبستان » لاهور ، شماره ٥

7 – (a) . Beale, Thomas William, An Oriental Biographical Dictionary, Sind Sagar Academy, Lahore (Undated), p.338

(b) Nabi Hadi, Dictionary of Indo- Persian Literature, Abhinav Publications, New Delhi 1995, P. 523

۸ – محمد اطهر مسعود ، ایضاً ، سه ماهی « فنون» ، لاهـور، شـماره ۱۲٦

۹ – رشید ملک ، صابر علی ابن محمد پناه ،(مقاله بـه زبـان اردو)، مجله «قومی زبان » ، کراچی ، شماره مئی ۱۹۸۷م، ص ۳۵ تا ۳۹.

*****

بعدالطبیعه امکان پذیر است ، به مقدار زیاد معلوم می دارد." تا آنجا که این امر به نوع متعارف تجربه مربوط می شود، نظر کانت صحیح است. ولی سئوال این است که " آیا سطح متعارف تجربه تنها سطحی است که از آن معرفت حاصل می شود." اقبال به خلاف کانت معرفت و شناخت را تنها به یک سطح محدود نمی‌سازد.

موضوع مهم این است که زمان و مکان بر حسب مراحل و درجات مختلف وجود تغییر می یابند. زمان و مکان، آن طور که کانت تصور می کرد، حالات ثابت و نامتغیّر نیستند که کلّ شناخت و معرفت ما در آنها قالب بندی و معین شده باشد. این حالات باتوجه به اینکه نسبت به ما بالاتر یا پایین تر باشند، معنای تازه‌ای به خود می گیرند؛ در نتیجه مرحله ای از تجربه می تواند وجود داشته باشد که در آن نه مکان باشد و نه زمان.

زمان ومکان که کانت آنها را قالبهایی برای هر تجربه ای می‌دانست، مفهومی ثابت ندارند و با افزایش یا تقلیل نیروهای روانی تغییر می یابند. این امر امکان وجود انواع دیگری از تجربه را متفاوت با نوع متعارف تجربه مکانی، زمانی (Spatio- Temporal) که کانت معرفت را بدان محدود می سازد، ارائه می‌دهد. پیدا است که اگر تجربه فقط از نوع متعارف باشد، یا مرحلهٔ نهایی هر تجربه ای ملاک قرارگیرد، ما بعدالطبیعه امکان پذیر نخواهد بود. باید پذیرفت که این امر تنها در صورت وجود دیگر انواع تجربه میسّر است، تجاربی که ماهیّت حقیقت و واقعیت را چنانکه هست، رها از تعینات مکانی - زمانی آشکار می سازند.

اقبال قویاً معتقد است که علاوه بر نوع متعارف تجربه، نوع دیگری نیز وجود دارد، و آن تجربه‌ای است که از شهود حاصل می شود؛ این تجربه‌ای است منحصر به فرد، تجربه‌ای خاص خود، و اصولاً متفاوت با دیگر انواع تجربه. با ادراک حسی (Perception) فرق دارد و با اندیشه و تفکّر نیز متفاوت است. در شهود از مضیق زمان و مکان در می‌گذریم؛ زیرا حقیقتی را بر ما عیان می‌سازد که نه ادراک می‌تواند آن را فهم کند و نه اندیشه. ویژگیهای تجربهٔ حاصل از شهود عبارتند از:

۱- حقیقت واقعی را بر ما آشکار می سازد ، زیرا تجربه ای است بی واسطه در

اندیشه و اندیشمندان (۱)

ویژهٔ علامه اقبال

خصوص حقیقت، و چون بی واسطه است به ادراک شباهت دارد. حقیقت مطلق با تجربهٔ شهودی بی واسطه فهم می شود و با آن به شناخت خدا نائل می‌شویم؛ "درست همان طور که به دیگر مدرکات پی می‌بریم". در اینجا شناخت و معرفت مستقیم است. بنابر این، شهود با اندیشه در تقابل است. معرفت حاصل از اندیشه همیشه غیر مستقیم و با واسطه است. در فکر، هیچ ادراک مستقیم در مورد مدرک وجود ندارد. معرفتی که به مدد اندیشه حاصل شود همیشه استنباطی (inferential) باقی می ماند. ولی در شهود، مدرک معرفت به طور بی واسطه و آنی درک می شود. به عقیدهٔ اقبال «خدا وجودی با ماهیت ریاضی نیست یا دستگاهی از مفاهیم مختلف نیست که با یکدیگر ارتباطِ متقابل داشته باشند و به همین سبب ربطی به تجربه پیدا نکنند»؛ او وجودی است با عینیت ملموس. شهود مانند ادراک حسّی است که یافته هایی برای معرفت فراهم می آورد. انوار حضور الٰهی مستقیماً بر قلب می تابد و از این راه است که "او" بی واسطه مشهود می‌شود. به همین سبب است که ابن عربی خدا را "مدرک" (percept) می‌داند، نه مفهوم و تصور. می شود او را مثل همه اعیان مشاهده کرد. یعنی به خلاف قول حافظ «نه تنها غایب از نظر» نیست بلکه در برابر چشم است. ولی در این مورد ، شهود را نباید صرفاً در همان سطحی نگریست که به ادراک نظر می کنیم. شهود با ادراک تفاوت دارد. در ادراک احساس نقش مهمی ایفا می‌کند. ادراک بدون احساس وجود ندارد. همه ادراکات ما به واسطه‌ی اندامهای حسّی امکان پذیر می شود. "ولی ، احساس در تجربه شهودی - به معنای حس مبتنی بر فیزیولوژی که امروزه در جهان متداول است - نقشی ایفا نمی کند." در اینجا اندامهای حسّی کاری انجام نمی دهند. گذشته از این ، ادراک تنها با اجزاء (Parts) امکان پذیر است ؛ حقیقت را اندک اندک به چنگ می آورد. ادراک "حقیقت را به تدریج در می‌یابد و این یکباره ... در حقیقت برگسون درست می‌گوید که «شهود تنها موردی است که از عقل بالاتر است.» بنابر این، معرفتی که از طریق ادراک حاصل می شود، پیوسته باید با ادراکات دیگری کامل شود؛ ولی با این همه بازهم ناقص است. ادراک نمی‌تواند "کل" را فهم کند. ولی مشهود "کل" را به چنگ می آورد.

۲ - شهود ملک طلق قلب است نه سرمایه ذهن و عقل. ذهن یا اندیشه فقط

جهان ظاهری و پدیداری را درک می کند، یعنی آن وجهی از حقیقت که با ادراک حسی آشکار می‌شود. به هر حال، قلب ما را در طریقی با چهره‌ی حقیقت آشنا می‌سازد که آن طریق بر ادراک حسی گشوده نیست. از این گذشته، اندیشه پیوسته "برگرد مدرکات حرکت می کند." کارش این است که حقیقت را به مدد مقولات Categories به چنگ آورد. این مقولات هرچه باشند ساخته و پرداخته خودمان است. مثل " برچسپ" هایی هستند که بر اشیا می‌چسبانیم حال آنکه چنین برچسبهایی اصلاً بر اشیا نمی چسبند. بنابر این، اندیشه هرگز نمی‌تواند اشیا را جز به نسبتی که با ما در ارتباط هستند، دریابد. ازاین رو هرشناخت و معرفتی که از اندیشه حاصل آید، نسبتی و اعتباری است. در نتیجه چنین معرفتی ، همیشه ظاهری است. ولی با شهود و از طریق قلب می‌توانیم "خود" خویش را تعالی بخشیم و به سوی وجود مطلق عروج کنیم . این تجربۀ شهودی احساس منحصر به فردی است که مانند تجربۀ ادراکی، حقیقت کل را مکشوف می دارد. به علاوه ازآنجاکه شهود، امری عاطفی است یک فرق مهم دیگر نیز با اندیشه دارد. معرفت حاصل از اندیشه اصولاً قابل انتقال به دیگران است، زیرا فکر، مدرکات خود را از طریق مفاهیمی به چنگ می‌آورد که در قالب کلام بیان می شوند و به کار همه می آیند. ولی شهود، عاطفه است و عاطفه را نمی توان به دیگران انتقال داد. «تجربۀ عرفانی مستقیماً آزموده می‌شود و از همین رو نمی‌توان آن را به دیگری منتقل کرد.» از این روست که محتوای تجربۀ عرفانی به نحوی که برای دیگران قابل حصول باشد، درست به بیان در نمی آید. شهود تمامی کلمات، مفاهیم و مقولات را تحت تأثیر خود می گیرد. از آنجاکه تجربۀ عرفانی موضوعی عاطفی است به این جهت نباید تصور شود که عارف به هنگام سیرو سلوک خاص خود درهالۀ ذهنیّت خویش فرو می‌رود، بلکه تجربۀ او " محتوای ادراکی" دارد و همانند تجربه‌های متعارف ما عینی می باشد.

۳ - شهود، کل تجزیه ناپذیر است. کل حقیقت در آن به صورت وحدتی فرض شده که غیر قابل تقسیم است. حتّی خود تجربه در این وحدت " مستحیل" است. در این تجربه امکان هیچ تمایزی میان "خود" و "غیر خود" وجود ندارد. عارف خویشتن را فراموش می‌کند؛ خود را در مدرک خویش محو می‌سازد؛ دیگر نه وجود دارد و نه تفاوتی میان او و مدرکش هست. حقیقت در او به صورت یک کل - که نه قابل تقسیم است و نه تجزیه‌پذیر - متجلّی می‌شود.

دکتر غلام سرور[1]

ناله های زارِ اقبال بر خرابه های غزنین[2]

چکیده:
در سال ۱۹۳۳ پادشاه وقت افغانستان از علامه محمد اقبال، سید سلیمان ندوی و راس مسعود دعوت نموده بود که در ضمن دیداری از افغانستان، در زمینهٔ اصلاحیه در نظام آموزش عالی آن کشور توصیه هایی بنمایند. علامه اقبال از آرامگاه حکیم سنایی غزنوی نیز دیدن کرد. خاطرات این سفر را در مثنوی «مسافر» بازگفته است:

آه غزنی! آن حریم علم و فن — مرغزار شیر مردان کهن
دولت محمود را زیبا عروس — از حنا بندان او دانای طوس

علامه ندوی هم به زبان اردو سفر نامهٔ مختصری با عنوان «سیر افغانستان» منتشر ساخته بود اما به فارسی نگاه گذرایی انداخته شده است.

***

در ضمن بیان وقایع موضوع دیدار علامه اقبال از خرابه های غزنین خوانندگان گرامی را به عقب ببریم؛ یعنی سال ۱۹۳۳ میلادی که این جانب به عنوان اولین دانشجوی درجهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه اسلامی علیگرهـ (هند) به ایران رفته بودم، تا برای تهیهٔ مقاله ای برای درجهٔ دکتری که موضوع آن «تاریخ شاه اسماعیل صفوی» بود، مواد لازم را جمع آوری نموده به دانشگاه اسلامی علیگرهـ (هند) برگردم. من مدّت یک سال در ایران بودم و در تمام شهرهای بزرگ و به خصوص تهران، مواد مطلوب را از نسخ خطی که متعلق به دورهٔ زندگانی شاه اسماعیل صفوی بود، حاصل نموده به دانشگاه اسلامی علیگرهـ مراجعت نمودم و گزارش مفصّلی دربارهٔ مسافرت در ایران و تهیهٔ مواد لازم به خدمت شریف استاد بزرگوار خود دکتر سید هادی حسن، رئیس بخش فارسی دانشگاه اسلامیه علیگرهـ تقدیم نمودم.

---

۱ - رئیس اسبق گروه آموزشی فارسی دانشگاه کراچی (م ۱۹۹۸م)

۲ - پژوهشی است که استاد فقید سالها قبل انجام داده بود. «دانش»

چنین موردی در سطح متعارف تجربه نیست. سطح متعارف تجربه را می‌توان مشخصاً به ذهن و شیء تجزیه کرد. از این گذشته ، مدرک به انگیزه های حسّی مختلف خرد و تقسیم می‌شود؛ ولی در شهود حقیقت به صورت وحدتی تجزیه‌ناپذیر آشکار می‌شود.

۴ - علاوه بر این، در شهود «وحدت غیر قابل تجزیه» به صورت خودیگانه (unique self) آشکار می‌شود و به صورت شخص (person) متجلّی می‌گردد. این «خودیگانه» خویشتن خویشمان را تعالّی می‌بخشد.مثل چیزی که در «آن سو»ی ما باشد، همیشه در فراسو قرار دارد. ولی آنچه در اینجا متناقض به نظر می‌آید این ست که عارف، نزدیکترین پیوند را با آن دارد. گرچه برتر از عالم محسوس transcendent است ولی درونی و ذاتی immanent است چراکه عارف با آن - در سیروسلوک - از وحدت کامل ، آگاهی درستی می‌یابد. خویشتن خویش او در این وحدت کاملاً جامع، غوطه ور می‌شود. تمایز عادی و معمولی ذهن و شیء از میان می‌رود. با این همه آنچه بی‌واسطه فهم می‌شود یک "خود" است - یک شخص. گرچه "خود" دارای ذهن است، ولی نمی‌تواند ذهن خدارا فهم کند. از این رو، او، همیشه در "فراسو" ی ما باقی می ماند، - "آن سوی فراسوی" با وجود این ، آنچه که عارف در تجربهٔ شهودی به عنوان یک "خود" درک می‌کند، ذهن خداست. این امر با واکنش و پاسخ تقویت می شود؛ زیرا " بی تردید پاسخ، آزمون حضور یک "خود " آگاه است ».

۵ - چون تجربه ی شهودی ، حقیقت را به صورت کل ادراک می کند ، این احساس را به وجود می آورد که " زمان تسلسلی " غیر واقعی است. عارف عرصه‌ی حقیقت را با گامها ی آرام نمی پیماید و آن را جدا از خویش و به صورت جزئی Partial نمی‌نگرد؛ در لحظه ای خاص از تجربهٔ شهودی، آن را با تمامیتش به چنگ می آورد. "ابدیت" را درک می کند، یعنی کل زمان از آغاز تا انجامش. بنابر این ، برای او توالی در زمان وجود ندارد و زمان برایش غیر واقعی است[1].

*****

۱ - نقل قولها مأخوذ از کتاب بازسازی اندیشه، ترجمهٔ م.ب. ماکان است. ◦

همان سال ۱۹۳۳م بوده است که استاد بزرگوار وقایع مسافرت خود را به افغانستان بیان فرمودند که متأسفانه به مرور سالیان دراز از ذهنِ منِ بنده رفت .

اکنون که پنجاه و دو سال از آن وقایع گذشته است ، باز به یاد همان وقایع افتادم ، زیرا در آن ایام تنها علامه اقبال بوده است که بر خرابه های غزنین زار نالید ، ولی در این ایام ناله های زار هزاران هزار مردم افغانستان نه تنها از خرابه های غزنین به گوش ما می رسد ، بلکه زاری های جانگداز آنان بر خرابه های تمام نواحی افغانستان به آسمان می رسد.

اینک برگردیم به موضوع خود ، البته لازم است که قبل از شرح وقایع موضوع وقایع مسافرت علامه اقبال را به افغانستان مختصراً بیان نماییم .

باید بگوییم که خروج شورشیان وقت علیه سلطنت شاه امان الله خان، که در نتیجهٔ آن شاه امان الله خان از تخت و تاج دست برداشته از افغانستان بیرون رفت ، و حبیب الله معروف به بچه سقّا ، سرگروه شورشیان سر کار آمد و مدّتی نگذشت که به حمله برادران محمدنادرخان پایتخت کابل از دست بچهٔ سقّا استخلاص شده، بچه سقا به قتل رسید ، و محمد نادر خان به لقب محمد نادر شاه بر تخت سلطنت، جلوس نمود . و وقایع مزبوره بین سال های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳م اتفاق افتاد .

محمد نادرشاه پادشاهی بود نرم خو و حلیم الطبع و گرایش خاصی به دین اسلام داشت . مردم افغانستان که به دین اسلام علاقه زیادی داشتند ، اقدامات محمد نادر شاه و برادران او را برای آبادانی کشور خود بسیار می پسندیدند ، ولی بدبختانه محمد نادر شاه چندی بعد به قتل رسید .

محمد نادر شاه برای اصلاح برنامهٔ تحصیلات عالیه در افغانستان سه نفر از دانشمندان بزرگ هندوستان آن روزه را برای مشورت به افغانستان دعوت نمود ؛ آن سه دانشمند بزرگ عبارت بودند از : علامه محمد اقبال ، علامه سیّد سلیمان ندوی و راس مسعود نوهٔ سید احمد خان ، رئیس آن روزهٔ دانشگاه اسلامیه علیگره (هند).

این سه دانشمند بنا بر دعوت محمد نادرشاه در ماه اکتبر ۱۹۳۳م به افغانستان رفتند.

دکتر عارف نوشاهی[1]

نامه های شاه طاهر دکنی

چکیده:
طاهر بن رضی‌الدین حسینی کاشانی معروف به شاه طاهر دکنی از شخصیتهای حایز اهمیت در تاریخ کلامی ایران و شبه قاره در قرن یازدهم است. از اجداد او مؤمن شاه و قاسم شاه در امامت با یکدیگر رقابت داشتند. شاه طاهر پیروانی در ایران، ماوراءالنهر و عراق و سوریه و مصر داشت. او معاصر شاه اسمعیل صفوی بود و وزیرش میرزا حسین اصفهانی به وی اعتقادی، پیدا کرده بود. بنا به خصومت پادشاه، شاه طاهر آهنگ سفر به صفحات جنوبی شبه قاره کرد و وارد بیجاپور گردید. سپس به احمدنگر منتقل گردید. حاشیه بر تفسیر بیضاوی، شرح تهذیب اصول، حاشیه بر الهیات شفا، شرح باب حادی عشر در کلام، رساله انموذج‌الکلام، فتح نامهٔ شولاپور، منشآت شاه طاهر از مولّفات اوست. در این گفتار ۶۲ نامه های شاه طاهر دکنی که در مجموعهٔ نسخ خطّی مفتی عظیم عثمانی بهیروی مرحوم ـ که در آرشیو ملی پاکستان ـ اسلام‌آباد موجود است ـ معرفی به عمل آمد. از محتویات نامه‌ها برمی‌آید که شاه طاهر چگونه برای حمایت کار تبلیغ خود با پادشاهان و دولتمردان روزگار ارتباط برقرار کرده بود. او برخی نامه ها را از سوی درباز احمد نگر نوشته است و برخی دیگر نامه‌های شخصی است.

*****

شاه طاهر بن رضی الدین حسینی کاشانی معروف به شاه طاهر دکنی و طاهر انجدانی یکی از شخصیتهایی حایز اهمیت درتاریخ کلامی ایران و شبه قاره در قرن یازدهم است و شرح حال او چه در تاریخهای عصر او و چه در

---

۱ ـ دانشیار گروه فارسی، دانشکدهٔ گوردن، راولپندی.

علامه اقبال در مثنوی خود که بعد از مسافرت افغانستان به عنوان «مسافر» گفته بود که موضوع خاص آن شرح وقایع مسافرت او به افغانستان بود ، زیر عنوان :
"مسافر وارد می شود به شهر کابل و حاضر می شود به حضور اعلی حضرت شهید (محمد نادر شاه).
در ستایش شهر کابل می گوید:

شهر کابل : خطهٔ جنّت نظیر	آب حیوان از رگ تاکش بگیر
چشم صائب از سوادش سرمه چین	روشن و پاینده باد آن سرزمین

علامه اقبال در بیت دوم اشاره به قصیدهٔ شاعر معروف موسوم به محمد علی صائب اصفهانی (متوفی در ۱۰۸۸ هـ .ق /۱٦۷۷ م) در مدح شهر کابل می نماید .
اینک بیتی چند از قصیدهٔ صائب:

خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهسارش	که ناخن بر دل گُل می زند مژگان هر خارَش
خوشا وقتی که چشم از سوادش سرمه چین گردد	شوم چون عاشقان و عارفان از جان گرفتارش
ز وصف لالهٔ او رنگ بر روی سخن دارم	نگاه را چهره خون سازم ز سیر ارغوان زارش
چه موزون است یارب طاق ابروی پُل مستان	خدا از چشم شور زاهدان باشد نگه دارش

علامه اقبال احساسات خود را در موقع شرفیابی به حضور اعلی حضرت محمد نادر شاه بدین طریق اظهار می نماید :

شاه را دیدم در آن کاخ بلند	پیش سلطانی فقیری دردمند
خُلق او اقلیم دلها را گشود	رسم و آئین ملوک آن جا نبود
من حضور آن شه والا گهر	بی نوا مردی به دربار عمر
جانم از سوز کلامش در گداز	دست او بوسیدم از راه نیاز

دانشمندان فوق الذّکر روزی چند در کابل اقامت داشتند و عقاید خود را دربارهٔ اصلاحات در تحصیلات عالیه بیان فرمودند .
در همان روزها در موقع دعوتی که از انجمن ادبی کابل به افتخار این دانشمندان تشکیل یافته بود، قاری عبدالله خان چکامه ای سرود. اینک بیتی چند از آن چکامه :
دربارهٔ اقبال می گوید:

ادیب سخن گستر و نکته سنج	که هر نکته اش بهتر آمد ز گنج
سخن را در آمیخت چون باعلوم	ازو زنده شد طرز مولای روم

دربارهٔ سید سلیمان ندوی - می گوید:

نوشته های متأخران به شرح و بسط آمده است.[1] در اینجا فقط از جهت استحضار ذهن خوانندگان گرامی یادآور می شود که خانوادهٔ او منسوب به روستای خوند یا خواند در رودباد گیلان است و برخی وی را از بازماندگان ملوک عبیدیه می‌دانستند و برخی نسبش را به نزار بن مستنصر از خلفای فاطمی می رسانند. از اجداد او مؤمن شاه قاسم شاه (هر دو فرزند محمد شمس الدین) در امامت با یکدیگر رقابت داشتند و دو فرقه به نام مؤمنیه و قاسمیه تشکیل شد. مؤمنیه به شاه طاهر و قاسمیه به آقا خان محلاتی منتهی شده است. مؤمن شاه برای دعوت به روستای خواند رفت وگروهی از مَلّاکان به او گرویدند و او را برمی‌انگیختند به الموت برود و دوباره بنای دعوت را بگذارد. وی ازین کار سرباز زد و پس از مرگش پسرش محمد به جای او نشست و پس از او رضی الدین بن محمد و سپس طاهر بن رضی الدین و پس از آن رضی الدین بن طاهر و پس آن طاهر بن رضی الدین یا طاهر دوم -که درین مقاله مورد نظر ماست -کارِ دعوت به دست گرفتند.

شاهر طاهر مرد بسیار دانشمند بود و پیروانی در ایران و ماوراءالنهر و عراق و سوریه و مصر بر اوگردآمدند. معاصر با شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷ - ۹۳۰ هـ) بود و وزیر او مرزا حسین اصفهانی به شاه طاهر ایمان آورده بود. وی

۱ - برای شرح شاه طاهر دکنی علاوه بر تاریخ فرشته و برهان مآثر تألیف سیّد علی طباطبا(دهلی، ۱۳۵۵ ق، به کمک فهرست اعلام ص ۱۳)، رجوع شود به :

الف) آقا بزرگ طهرانی، طبقات اعلام‌الشیعه (احیاءالداثر من القرن العاشر)، به تحقیق علی نقی منزوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش، ص ۸۰۳ - ۸۰۵.

ب) اطهر عباس رضوی، شیعه در هند، ترجمهٔ فارسی، قم، ۱۳۷۶ ش، فصل چهاردهم، ص ۴۴۸ ، ۴۶۲.

ج) سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ۲ جلد، تهران، ۱۳۶۳ ش، ص ۳۶۷ - ۳۶۸ و ۸۰۳ - ۸۰۵.

د) عبدالحی بن فخرالدین حسنی، نزهة‌الخواطر و بهجة المسامع والنواظر، حیدرآباد دکن، ۱۹۵۱م، ج ۴، ص ۱۶۳ - ۱۶۵.

هـ) مرتضی حسین صدرالافاضل، مطلع انوار، کراچی، ۱۹۸۱ م، ص ۲۸۷- ۲۹۲.

و). نوراللّه شوشتری، مجالس المؤمنین، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ج ۲، ص ۲۳۴ - ۲۴۰.

ز فیض دمش تازه شد جانِ علم / در اقلیم واکش سلیمانِ علم
چو در شاهراه حقایق شتافت / معارف از او رونق تازه یافت

دربارۂ راس مسعود می گوید :

هنر مند سر رأس مسعود نام / کزو مکتب هند دارد نظام
رئیس دبستان در آن مرز وبوم / شناسای قابل به طرز علوم

دربارۂ استاد دکتر هادی حسن می گوید:

ادیب سخن پرورِ فارسی / سخن های او گوهرِ فارسی
سخنهاش دلکش بیانش ملیح / چو ایرانیان لهجۂ او فصیح

دانشمندان فوق الذّکر روز ۲۳ آکتبر از کابل به جانب غزنین رهسپار شدند . اکنون سخنی چنداز علامه سید سلیمان ندوی در ذیل می آوریم که قبل از حرکت از کابل به جانب غزنین در کتابچه ای موسوم به "سیر افغانستان" دربارۂ شهر غزنین فرموده بود .

«صبح ۲۳ اکتبر ۱۹۳۳م که بیدار شدم ، بدین خیال مسرور بودم که امروز غزنینی را می بینم که نام آن را صدها بار نوشتم ، هزاران بار بر زبان آوردم و لکها (صدهزار ها) بار دیدۂ خود خواندم .

غزنین ! یعنی غزنین سلطان محمود(۳۸۸ تا ٤۲۱ هـ.ق /۹۹۸ تا ۱۰۳۰م) که او وقتی در دنیای آن روزه بر دلهای مردم موجب هیبت بود ، برآستانۂ او ارباب کمال گرد هم آمده بودند . غزنینی که قرن ها راهنمای دنیای اسلام و فرمانروای هندوستان بود . غزنین فردوسی ، عنصری ، فرخی و سنایی که در دنیای ادبیات ما شهرۂ جاودانی یافت ، و تاریخ سیاسی آن مدّت ها موضوع بحث تحقیق مؤرخین عالم بوده است .»

اینک ذکر مختصری دربارۂ غزنین از استانلی لین پول در کتاب جدول های تاریخی سلاطین اسلام :" در عهد او (یعنی سلطان محمود) غزنین حکم دارالعلم را داشت. و جلال دربار او جالب بزرگترین نمایندگان ادبیات آن دوره بود . و با بودن شاعری مثل فردوسی در دربار غزنین شاید بتوان گفت که هیچ یک از پایتخت های آسیا تا آن تاریخ مظهر چنان جلالی نشده بود . به علاوه این شهر عمارات و مساجد و سدّ ها و ابنیه خیریه بسیار داشت . و زین جمله را سلطان از هند وقت آموخته بود ."

علامه سید سلیمان ندوی دربارۂ خرابی غزنین کهنه می گوید:

"ما غزنین را مانند دهلی کهنه آبادان می پنداشتیم و گمان می کردیم که بعد از خرابی آباد شده باشد ، ولی از این منظره بی نهایت متأسف شدیم که نام

شاه طاهر را واداشت از قزوین به کاشان برود؛ زیرا که مردم او را در آن شهر می‌طلبیدند. وی به کاشان رفت و در آن جا به دعوت آغاز کرد و پیروانی بروگردآمدند. فقهای شیعهٔ اثنا عشری نزد شاه اسماعیل فرستادند و از او خواستند شاه طاهر را از دعوت باز دارد و گفتند می‌خواهد به الموت برود و دوباره دستگاه پادشاهی در آنجا بچیند. شاه اسماعیل که با طاهر مخالف بود، خواست تا او و فرقه‌اش را براندازد و در این مورد با وزیر خود میرزا حسین مشورت کرد. میرزا حسین چون معتقدِ او بود، پنهانی شاه طاهر را خبر کرد و گفت به جای دور برود. شاه طاهر آهنگ سفر هندوستان کرد و در ۹۲۶هـ به بیجاپور رفت. شاه قدرت الله حکمران بیجاپور او را پذیرفت و عده‌ای از پیروانِ شاه طاهر نیز از ایران به هند رفتند و در جاهای مختلف پراکنده شدند. بعداً برهان نظام شاه (۹۱۴ - ۹۶۱ هـ) او را به احمدنگر دعوت کرد و مهمان خود ساخت و خودشاه و گروهی از درباریان به او ایمان آوردند. بدین گونه کار طاهر رونق گرفت و جمعی کثیر به او گرویدند و به او ایمان آوردند. برهان نظام شاه به توصیهٔ او و نامهای دوازده امام را در خطبهٔ جمعه اجرا کرد و به ترویج تشیّع رسمی در منطقه اقدام کرد. شاه طاهر نیز به عنوان یک دانشمند کلامی پشت پناه پادشاه در این امر بود. بالآخره در ۹۵۲ یا ۹۵۶ هـ در احمد نگر درگذشت یا کشته شد و پیکرش را به وصیّت او به کربلا بردند. پس از او فرزندش حیدر رهبری فرقهٔ مومنیه را به دست گرفت. پیروان فرقهٔ مؤمنیه در هندوستان در ناحیهٔ مدراس محدود بودند و در سوریه در دو شهر مصیاف و قدموس زندگی می کردند و با فرق دیگر اسماعیلیه رابطه ای ندارند.[1]

شاه طاهر دکنی علاوه براین که رهبر و امام فرقهٔ خود بوده، در نظم و نثر فارسی و عربی نیز دست داشته و اشعار شیوایی از قصیده و غزل از او مانده‌است. از مؤلفات او حاشیه بر تفسیر بیضاوی، شرح تهذیب اصول، حاشیه بر الهیات شفا به شرح باب حادی عشر در کلام، رسالهٔ انموذج‌الکلام، فتح نامه

۱- نفیسی، ج ۲، ص ۸۰۳ ؛ ۸۰۵

و نشان غزنین کهنه هم باقی نمانده است . در تاریخ خوانده بودیم که در اواخر دورهٔ حکومت غزنویان علاءالدّین غوری غزنین را آتش زد و به لقب جهان سوز ملقّب گردید . ولی گمان نمی کردیم که او شهر غزنین به مرتبه ای آتش خواهد زد که یک خشت آن هم برجای خود نخواهد ماند . و این حادثه فاجعه در سال ۵٤۷ هـ/۱۱۵۲ م به وقوع پیوست ."

نظامی عروضی که صاحب چهار مقاله که به دربار غوریان پیوسته بود ، در مقالهٔ دوم اشاره بدین موضوع می کند و می گوید :

"خداوند عالم علاءالدنیا والدّین ... به کین خواستن آن دوملک شهریار شهید و ملک حمید به غزنین رفت و سلطان بهرام شاه از پیش او برفت . بر درد آن دو شهید که استحفاف ها کرده بودند و گزاف ها گفته ، شهر غزنین را غارت فرمود . و عمارات محمودی و مسعودی و ابراهیمی را خراب کرد ."

اکنون به ذکر مسافرت علامه اقبال از کابل به غزنین و زیارت آرامگاه حکیم سنایی غزنوی می پردازیم :

علامهٔ اقبال در مثنوی مسافر به عنوان " سفر به غزنی و زیارت مزار حکیم سنائی " می گوید:

آه غزنی ! آن جریم علم و فن	مرغزار شیر مردان کهن
دولت محمود را زیبا عروس	از حنا بندان او دانای طوس
خفته در خاکش حکیم غزنوی	از نوای او دل مردان قوی
در فضای مرقد او سوختم	تا متاعِ ناله ای اندوختم

علامه سید سلیمان ندوی که در این موقع همراه علامه اقبال بود، واقعهٔ فوق را بدین طریق بیان می نماید:

"اقبال حکیم و شاعر بیش از همه چیز اشتیاق زیادهٔ دیدار مزار حکیم شاعر سنایی می داشت که در گورستان غریبان بود — مقبره او در محوّطهٔ کوچکی است— تاریخ وفات او بر سنگ مزار او به خط عربی منقوش است : مجد الدّین السّنائی خمس مایه و خمس عشرین (۵۲۵ هـ).

کیست که به جلالت شأن حکیم سنائی آشنا نیست. همه ما از این منظره متأثر بودیم ولی دکتراقبال بیش از همه متأثر بود- به جانب سر مزار حکیم سنائی ایستاده صبر و اختیار از دست داد و به هق هق گریستن آغاز کرد . او تا دیر در همین حال بود".

شولاپور و مجموعهٔ منشأت به نام انشاء یا منشآت شاه طاهر نام برده‌اند.[1]

در این گفتار روی سخن ما به منشآت اوست که نسخه‌ای بسیار پاکیزه و سالم و خوش خط آن را در تیر ماه ۱۳۸۲ ش / ژوئن ۲۰۰۳ م در مجموعهٔ نُسخ خطّی مفتی فضل عظیم عثمانی بهیروی مرحوم، سپرده شده به آرشیو ملّی پاکستان، اسلام‌آباد دیده‌ام.[2] در این مجموعهٔ مخطوطات نسخه‌هایی بسیار نفیس و گران بها دیده و فهرست کرده‌ام که به تدریج عرضه و معرفی خواهد شد. در این نوبت نسخهٔ منشآت شاه طاهر دکنی با تفصیل معرفی می گردد. از محتویات آن بر می‌آید که شاه طاهر چگونه برای حمایت کار تبلیغ خود با پادشاهان و دولتمردان روزگار ارتباط برقرار کرده بود. قطعاً با تحقیق و پژوهش بیشتر در این منشآت بابی تازه در نفوذ افکار شیعی در جنوب هند و ارتباطات او با دربار ایران و هند باز خواهد شد.

در سطور زیرنامه به نامه، منشآت او را بررسی می‌کنیم. قابل ذکر است که او برخی نامه ها را از سوی دربار احمدنگر نوشته‌است و برخی دیگر نامه‌های شخصی و خصوصی است.

اسامی کسانی که نامه ها به آنان نوشته شده با چکیدهٔ محتویات :

۱ - به پادشاه وقت بدون عنوان (در سایرنامه‌های نسخه، عنوان موجود است)، اطلاع تألیف تفسیری به روشِ بیضاوی، نامِ مقصود بیگ قورجی نیز در آن آمده، *(1b-3b)* ؛ شاه طاهر در این نامه به مخاطب خود ازتألیف تفسیری چنین اطلاع داده‌است : "دراین وقت تفسیر به اسلوب بیضاوی محتوی بر نکات غریبهٔ عربیه وکلامی منطوی بر طرق استنباط فروع و احکام در تقویت

۱ - نفیسی، ج ۱ ، ص ۳۶۸.

۲ - این نسخه اولین بار در این گفتار معرفی می شود، برای سایر نسخه از منشآت شاه طاهر و نامه‌های وی رجوع شود به : مرآت العلوم (فهرست کتابخانهٔ خدابخش بانکی پور پتنه)، جلد ۲، ص ۱۳۷؛ فهرست مخطوطات فارسی سالار جنگ میوزیم و کتابخانه، ج ۳ ، ص ۷۸۳، فهرست مخطوطات فارسی موزهٔ بریتانیا (ریو)، ج ۱، ص ۳۹۵ ؛ فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، ج ۵، ۸۲۴،۷۴۰ (بخش فهرستواره).

از آن به بعد علامه اقبال بر مزار سلطان محمود (۳۸۸ تا ٤۲۱ هـ/ ۹۹۵ تا ۱۰۳۰ م) رفت . او در مثنوی مسافر بـه عنـوان "بـر مـزار سـلطان محمود علیه الرحمه " در بارۀ غزنین و سلطان غزنین به لحن بسیار سوزناکی می گوید:

خیزد از دل ناله ها بی اختیار — آه ! آن شهری که اینجا بود پار
آن دیار و کاخ و کو ویرانه ایست — آن شکوه و فال و فر افسانه ایست
گنبدی در طوف او چرخ برین — تربت سلطان محمود است این
آن که چون کودک لب از کوثر بُشست — گفتْ در گهواره نام او نخست

در بیت آخر اشاره به بیت ذیل فردوسی طوسی کرده است که گفته است :

چو کودک لب از شیر مادر بشست — ز گهواره محمود گوید نخست

در همین حال اقبال از هوش می رود و می گوید:
وارهیدم از جهان چشم و گوش — فاش چون امروز دیدم صبح دوش
شهر غزنین یک بهشت رنگ و بُو — آبجوها نغمه خوان در کاخ و کو
قصرهای او قطار اندر قطار — آسمان با قُبّه هایش هم کنار
نکته سنجِ طوس را دیدم به بزم — لشکرِ محمود را دیدم به رزم

علامه سید سلیمان ندویؒ که همراه اقبال بـود ، عظمـت و شـأن و شکوه سلطان محمود و لشکر کشی های او درنواحی بیشـتری از ممالـک را شرح می دهد ، و دربارۀ دربار او می گوید:
"دربار او مجمع شعرایی بود که به شیرینی زبان آنان، زبان فارسـی امروز زبان غیرِ فانی عالم گردیده است . ولی امروزَ آن سَلطان در چه عـالم بیکسی و بیچارگی یکّه و تنها در باغِ خاموش بر بستر خاک خوابیده است . "

*****

مذهب امامیه سمت ترقیم و تألیف می‌یابد بر نهجی که افادهٔ صدور و منهاج باطلِ اهلِ خلاف و تصحیح و تنقیح تحریفات و تصرفات ارباب اعتساف نماید". (2a-2b)؛

۲ – به شاه طهماسپ، در ادای سپاس فرمانی مشتمل بر عنایات که پادشاه به شاه طاهر صادر کرده بود و او را مأموریتی داده بود، شاه طاهر می‌نویسد که فعلاً موفق به انجام آن مأموریت نشده است ، در این نامه می‌نویسد : "احوال این دیار[دکن] به فیض فضل پروردگار و عون عنایت نواب کام بخش کامگار به صلاح و اصلاح عاید است وامید مزیت ارتفاع رایت دین مبین متزاید، وجوه خطب و رؤس منابر به نام با احترام زینت گرفت". (3b-8b)؛

۳ – از زبان نظامشاه به بابر پادشاه نوشته شد،درتبریک فتح دهلی. (8b-13b)؛

۴ – به همایون پادشاه، به او دعوت می‌دهد که "اکنون ... عنان عزیمت آفاق گیر به استخلاص بعضی بلادوعباد که در قبضهٔ قهر و حیطهٔ تصرّف اهل بغی و عناد است معطوف و زمام همّت قضا قدرت قدر تأثیر به استیصال ... مصروف فرمایند". (13b-19a)؛

۴ – به شیخ بزرگوار شیخ ابراهیم، به او خبر می‌دهد که "در این ولایت والی این ولایت... رؤس منابر را... به القاب مستطاب واسامی معلّی القاب حضرت ائمه معصومین ... آراسته و پیراسته فرمودند". در آنْ نامِ درویش کمال‌الدین محمود نیز آمده است (19a-21b)؛

۵ – به ملک قطب الملک، سفارش شیخ نورالدین ابو سعید که "درین وقت بر سبیل گذری بر دیار شما عبور خواهند فرمود.... یقین که صحبت و خدمتش را محترم داشته وظایف اخلاص بتقدیم خواهند رسانید". (21a-22b)؛

۶ – به خداوند خان گجراتی (22a-23b)؛

۷ – به یکی از اکابر صوفیه.

۸ – به میرزا شاه حسین وکیل السلطنة (یعنی وزیر شاه اسماعیل) (23b-27a)؛

۹ – به وکیل السلطنة قاضی جهان، در آنْ نامِ حسین بیگ قورجی نیز آمده است. (27a-28b)؛

۱۰ – درجواب قاضی جهان (29a-31a)؛

دکتر ذوالفقار رهنمای خرمی[1]

شعر در شعر فارسی اقبال

چکیده:
اقبال در شعر فارسی سبک و مکتب جدیدی به وجود آورده که باید آن را «سبک اقبال» نامید. تلاش شده که نمونه های شعر فارسی اقبال در مورد شعر آورده شود. مرز بین سخن آرایی شاعرانه و معنی جویی و پیام رسانی در نمونه گفتارهای اقبال آمده است . وی شاعر را بینندهٔ اسرار شعر دانسته و شعر را دگرگون ساز تلقی می نماید.به نظر او شاعر وظیفه دارد از نیش زندگی ، نوشینه سازی کند وشعر و زندگی پیوندی همه سو دارد. شعر مانند علم ، تفسیر و ترجمهٔ امور این جهان است اما تفسیری که علم می کند آن لطیفه نهانی را که شعر برای ما آشکار می کند در برندارد. اقبال به مخاطبان خود می گوید که کیست و از اوچه انتظاری را نباید داشته باشند.

نغمه کجا و من کجا ساز سخن بهانه ای است
سوی قطار می کشم ناقهٔ بی زمام را

آنان که رتبهٔ اقبال را نمی شناختند ، تهمت شعر و سخن را به او می بستند، در حالیکه اقبال در اسرار خودئی دهها بیت در نقد شاعران غیر متعهد آورده است. از میزان های دیگر سخن اقبال کوتاه گویی و پُر معنا سازی سخن است :

حضور ملّت بیضا تپیدم — نوای دلگدازی آفریدم
ادب گوید سخن را مختصر گوی — تپیدم ،آفریدم ، آرمیدم

***

۱ــ شعر فارسی اقبال در ایران

بر اساس پژوهش محمد بقایی (قلندر شهر عشق، مقدمه: ۱۳۸۰) اگرچه ایرانیان اقبال را ، به شعرش می شناسند؛ امّا در سنجش شعر وفلسفه ، فلسفه نشان از کهن اندیشی و شعر نشان از جوانی دارد.۱

اگر به سخن اولین ناشر شعر فارسی اقبال در ایران، مراجعه کنیم ، پیشینهٔ شعر فارسی اقبال ،بیان خواهد شد. این مقدمه ، در بیستم اردیبهشت

۱ــ عضو هیات علمی دانشگاه تربیت معلم سبزوار

۱۱ - درجواب نامهٔ حضرات سادات اسکر؟ ،در آن می نویسد: "صورت اینجایی آن‌که بعد از انجام جزویات مهام حسین بیگ و خواهر امیر آقا و نقل و تحویل مخلص زاها میان انصار فرنگ و اعوان اسلام غبار کدورتی سانح شد و فی‌الفور به نزاع انجامید و به این سبب مدتی راه دریا مرفوع‌الطمع گردید و چون به سعی بسیار مادهٔ فاسد نزاع به صلح اصلاح یافت موسم سفر دریا قریب‌الانصرام گشت" و سپس از تصمیم خود از عبور خطهٔ جرون (= هرموز) و هرموز می‌نویسد و این که قطب الملک هم می‌خواهد هم سفر او باشد و تحف و هدایای نظامشاهی که به جرون فرستاده شد *(31a-33b)*؛

۱۲ - درجواب وکیل السلطنة امیر جعفر ساوجی، *(33b-35a)*؛

۱۳ - در جواب رکن السلطنة جومشه سلطان *(35a-37a)*؛

۱۴ - در جواب امارة دستگاهی زینل خان *(37a-38b)*؛

در نامه های ۱۲ - ۱۴ شاه طاهر دکنی به مخاطبان خود اطلاع داده که امسال نتوانسته به وطن مألوف (ایران) برود و در سال آینده خواهد رفت.

۱۵ - در جواب یکی از اصحاب ، *(38b-39b)*؛

۱۶ - به حکیم قاسم بیگ *(39b-40a)*؛

۱۷ - به یکی از احباب، *(40a-42b)*؛

۱۸ - به خواجه ساعدی، ناله از دوری یاران و وطن *(42b-46b)*؛

۱۹ - به سید امیر نورالهدی قزوینی ، ناله از فراق *(46b-48a)*؛

۲۰ - در جواب به یکی از احباب، ناله از دوری *(48a-49b)*؛

۲۱ - در جواب اسد بیگ، اظهار اشتیاق دیدار با او *(50a-51a)*؛

۲۲ - به خداوندخان گجراتی، "درین وقت لالی ادعیه به سلک نظم کشیده... به دست قاصد... به رسم تحفه وارمغانی مرسول... می‌دارم" *(51a-52a)*؛

۲۳ - درجواب مولانا کمال‌الدین حکیم. *(52a-53b)*؛

۲۴ - در جواب سید طاهر استرآبادی *(53b-54b)*؛

۲۵ - به حکیم قاسم بیگ *(54b-56a)*، اظهار امید دیدار؛

۲۶ - به سید شاه حسن انجو، گله از مهجوری *(56a-57a)*؛

۲۷ - به مولانا کمال‌الدّین حسین حکیم ، ناله از فراق *(57a-58a)*؛

۱۳۴۳، برای مجموعهٔ اشعار فارسی اقبال ، به قلم داوود شیرازی ، نوشته شده است:

اشعار او را ، جسته و گریخته ، خوانده بودم. پارسی گویی شاعران هند، تازگی ندارد. ایرانی و هندی ، دو شاخه برومند یک نهال اند. تأثیر گذاری دو سویه هند وایران ، زوال پذیر نیست. آن تأثیر چندان بوده است که یکی از سبک های شعر فارسی ، «هندی» نام گذاری شده است. شاعران پارسی گوی هندی زیادند؛ ولی اقبال از همگی جداست.

اقبال ، در ردیف مولوی و حافظ است . سبک و مکتب جدیدی در فارسی تأسیس کرده است که باید سبک او را ، « سبک اقبال » نامید و قرن ادبی حاضر را ، باید به نام او مزیّن ساخت. عظمت او در نظرات جدید سیاسی و اجتماعی و تربیتی و تعلق شدیدش به اسلام است. پیام اقبال برای مسلمانان جهان ، تجدید حیات مسلمانان است. آثار فارسی اقبال به زبان های زندهٔ دنیا، از قبیل انگلیسی و فرانسه و آلمانی و ایتالیایی و عربی و ترکی ترجمه شده است. جای کلیات اقبال ، در قفسه های کتابخانه های ایران ، بسیار خالی بود . چاپ نشدن آثار فارسی اقبال ، نقص و حتی ننگی برای نسل معاصر به شمار می رفت. (داوود شیرازی، مقدمه:۱۳۸۱). ۲

ما تلاش کرده ایم ، نمونهٔ شعر های فارسی اقبال را در مورد شعر ، بیاوریم . بهترین پرسش شاید این باشد که با وجود شعر های اردوی اقبال ، آیا ارزیابی از شعر، تنها برای شعر فارسی است؟ پاسخ مثبت است ؛ زیرا داوری او دربارهٔ شعر، هم شعرهای فارسی را ، در بر می گیرد و هم شعر اردو را.

۲ - شعر، دگرگون ساز است

اقبال در یکی از شعرهای خود ، از این که یارانش او را ، « غزل خوان » شمرده اند ، گله مند است. به راستی چرا؟ آیا جز این است که از گذشته های دور، ناهمخوانی بین شعر و شناخت مورد اشاره است ؟ گله مندی دیگر اقبال این است که با دیدگاه یاد شده ، از فکر او بهره ، نبرده اند:

به آن رازی که گفتم پی نبردند — ز شاخ نخل من خرما نخوردند
من ای میر امم داد از تو خواهم — مرا یاران «غزلخوانی» شمردند

(ارمغان حجاز ، ٤٤٦ : ۱۳۸۱)۳

مرز بین سخن آرایی شاعرانه ومعنی جویی و پیام رسانی، در یکی از نمونهٔ گفتارهای اقبال آمده است . زبان گله مند اقبال این است که من هنوز

۲۸ – در جواب یکی از احباب (58b-59a)؛

۲۹ – به مولاناکمال‌الدین حسین حکیم "کیفیت احوال... آن‌که درتاریخ شوّال از بندرجرون در سفینهٔ توکل نشسته... به اندک زمانی سفینهٔ نامدار را از تلاطم امواج ... به ساحل مراد انداخت" (59a-61a)؛

۳۰ – به یکی از ارکان دولت،اظهار اشتیاق دیدار (61a-62b)؛

۳۱ – به شاه قوام‌الدین نوربخشی (62b-64b)؛

۳۲ – به شاه نعمت الله یزدی، التماس ادامهٔ مکاتبت (64b-65b)؛

۳۳ – به میر بزرگ قاضی یزد، "از اوقات و احوال خوداین قدر بر لوح بیان می‌نگارد که بحمدالله سبحانه مصرف اوقات بعد اداء ماوجب علینا من العبادات به مطالعهٔ علوم است به حدی که بی فترت مدّت پانزده سال شغل معتدبه غیر از سلوک این وادی امری دیگر نبود و الان کماکان علی‌الاکثر به درس معارف وحِکم متوجه است و به این تقریب در تحشیه و تسوید متداولات خصوصاً تفسیر بیضاوی و مطوّل و شرح اشارات متوغّل". (65b-68a)؛

۳۴ – در جواب وکیل السلطنه قاضی جهان، در آن ذکر مقصودبیگ نیز به میان آمده است (68a-70b)؛

۳۵ – به میرزا شرف الدین ولد قاضی جهان (70b-72a)؛

۳۶ – به امیرالدین حسین ولدِ امیرکمال، سفارش فرزند خود حیدر که "دراین وقت... به آن حدود متوجه است... امل آن‌که باوی آثار ملاطفت و ملایمت به وجهی به ظهور آورند که توهم غبار بیگانگی از مرایای اوهام او زائل گردد" (72a-73a)؛

۳۷ – در جواب میر بزرگ قاضی یزد، به او غزلی در شرح فراق فرستاده :

آنچه من می کشم از دست غمت کس نکشید　　و آنچه من دیدم از اندوه فراق تو که دید
روز عمرم به شب آمد ز غم هجر ولی　　شب هجران تو بود آن که به پایان نرسید
هیچگه نامهٔ شوقت ننوشتم سویت　　که بیاد تو ز نوک قلمم خون نچکید
قصهٔ یوسف و یعقوب کجا گوش کند　　هرکه افسانهٔ عشقِ من و حُسنِ تو شنید
همچو پروانه دلم دوش به فانوس خیال　　گرد شمع رخ تو تا به سحر می‌گردید
در بیابانِ تمنّای تو هر چند دوید　　"طاهر" آخر به توَ ای آهوی وحشی نرسید
(73a-75b)؛

چهرهٔ معنی را در شعر شاعران زمان خود، ندیده ام. اگر می توانی آتش معنی را، در جان من برافروز.
اقبال در سخن خویش، شاعر را، بینندهٔ اسرار شعر دانسته است ونه بزم آرای سخن؛ زیرا چنان شاعرانی، از ید بیضای کلیمی، بی بهره اند.
(جاوید نامه، ۳٤۱: ۱۳۸۱)

اگر باور داشته باشیم که «مرغان نغمه خوان» ترنم آخرین نغمه های فریاد و فغان انسانی و شاعرانه اند، سخن ما درست است. نغمه خوانی پرندگان، الگوی آشکار ساختن سرود، ناله، آه و فغان است و اگر برای تنگناهای روانی انسان ها، به ویژه، انسان های بزرگ، چنین راه چاره ای وجود نمی داشت، انسان ها چه می کردند؟

سحر در شاخسار بوستانی   چه خوش می گفت مرغ نغمه خوانی
بر آور هرچه اندر سینه داری   سرودی، ناله ای، آهی، فغانی

کسانی که به سرا پردهٔ فکر شاعران ره نبرده باشند، شاعری را جنون دانسته اند. در صورتی که آشتی کنان «دیوانگی» و «فرزانگی» در سروده های اقبال، نشان آشکاری است، بر بی پایه بودن چنان باوری، پیامد بی باوری مردم، دربارهٔ آشتی بین دیوانگی و فرزانگی اندوه جانگدازی است که دل آگاهان را بیگانه گلستان خویش می سازد.

تا نه پنداری سخن دیوانگی است   در کمال این جنون فرزانگی است
از هنر سرمایه دارم کرده اند   در دیار هند خوارم کرده اند
لاله و گل از نوایم بی نصیب   طایرم در گلستان خود غریب
بس که گردون سفله و دون پرور است   وای بر مردی که صاحب جوهر است

(پیام مشرق، ۱۹۰: ۱۳۸۱)

شاعر وظیفه دارد از نیش زندگی، نوشینه سازی کند. فطرت شاعر باید سراپا، جستجو و آفرینشگر آرزوها باشد. ملّت های بی شاعر، انبار گل هستند، شاعری وارث پیامبری است؛ زیرا اگر پیامبران آدم سازی را هدف خود، قرار داده بودند، شاعران نیز چنین جایگاهی دارند. از زبان اقبال بخوانیم:

فطرت شاعر سراپا جستجوست   خالق و پروردگار آرزوست
شاعر اندر سینهٔ ملّت چو دل   ملتی بی شاعری انبار گل
سوز و مستی نقشبند عالمی است   شاعری بی سوز و مستی ماتمی است
شعر را مقصود اگر آدم گری است   شاعری هم وارث پیغمبری است

(جاوید نامه، ۲۹٤: ۱۳۸۱)

۳۸ - به امیر صفی الدین محمد ولد امیر جمال الدین، در سفارش فرزند خود حیدر (75b-76b)؛

۳۹ - به میر میران ولد شاه نعمت الله، در سفارش فرزند خود حیدر (76b-77b)؛

۴۰ - به فرزند ارجمند شاه حیدر. پس ازچهار سطر اولیه، افتادگی دارد. (77b).

۴۱ - نامهٔ ناقص الاول است. در آن نیز سفارش فرزند خود حیدر کرده است (78a-79b)؛

۴۲ - به شاه معزالدین محمداصفهانی (در سفارش فرزند خود حیدر (78a-80a).

۴۳ - نامهٔ منظوم به وکیل السلطنة قاضی جهان (80a-83a)؛

۴۴ - به وکیل السلطنة قاضی جهان، در سفارش فرزند خود حیدر (83a-85b)؛

۴۵ - به وکیل السلطنة قاضی جهان، "درین وقت اعجوبته‌الاوان سلمان الوقت والزمان به رسم رسالت اهل این دیار را مشرف ساختند و... باوجود افساد و اشرار و اخلال شیاطین این دیار در مزاج مرسل الیه نگذاشت که در وظائف به تبجیل و تعظیم و شرائط توقیر و تکریم دقیقه ای فرو گذاشت نماید... مخفی نماند که اگرچه ذات سلیم این شخص در انشاء قبائح و ابداع وقائح از علل تامّه و بلیّات عامّه است و در فساد و افساد به معاونی احتیاج ندارد اما اکثر اینها به اعانت رای نحیف و فکر ضعیف آن منحوس منافق و مبروص ظاهر و باطن موافق قوام‌الدین حسن شیرازی وجود گرفت و از شامت و لیامت آن سفیه مهم او این صورت پذیرفت... اگر خواهند به تفصیل این معنی اطلاع یابند.... کمال‌الدین مقصود بیگ قورجی بر جمیع این امور مطّلع است". و نیز سفارش فرزند خود حیدر (85b-88a)؛

۴۶ - بـه هـمایون پـادشاه ، در اظـهار امـیدواری اجـرای قـانون عـدل و انصاف (88a-90)؛

۴۷ - از جانب نظام شاه به همایون پادشاه ،، در شفاعت و سفارش محمد خان فاروقی متصدّی ایالت ولایت برهان پور ، (90b-92b)؛

۴۸ - درجواب نامهٔ ملک قطب الملک مشتمل بر تهنیت فتح (92b-94b)؛

۴۹ - به مراد خان حاکم بندر دابدل (غیاث الدین محمد)، در سفارش دارندهٔ رقعه (94b-95b)؛

۵۰ - درجواب نامهٔ خداوند خان گجراتی (95b-96b)؛

۵۱ - در جواب رقعهٔ حکیم قاسم بیگ (96b-97b)؛

ویا :

خرد کرباس را زرینه سازد　　کمالش سنگ را آیینه سازد
نوای شاعر جادو نگاری　　ز نیش زندگی نوشینه سازد

(پیام مشرق ، ۲۱۱ : ۱۳۸۱)

وقتی شعر از عالم واقع به فرا واقع ، راه یافت، چشم و گوش وحواس شاعر، دیگر، عامل تعیین کننده ، نیست . بلکه سینهٔ شاعران جلوه آرای جمال و زیبایی است .در سخن اقبال، سینهٔ شاعر ، همچون سینایی است که نور نیکی ونکویی را می تاباند.

سینهٔ شاعر تجلی زار حسن　　خیزد از سینای او انوار حسن

(اسرار خودی ، ۲۵ : ۱۳۸۱)

داوری آشکار شاعران دربارهٔ خودشان وسروده هایشان ، به گونه ای ، نشان دهندهٔ من شاعرانهٔ آن هاست. به همین دلیل ، اقبال بین خامه و فکر بلند ، مرز بندی قائل شده است . خامهٔ اقبال در سایهٔ فکر بلند او توانسته است رازهای نه پردهٔ فلکی را ، آشکار سازد.٤

اقبال با روی کردی درست به اثر گذاری خود با وسیلهٔ شعر ، به خود نازیده است . او به خود نازیده است ؛ زیرا گدای خدای بی نیاز بوده است ؛ او به خود نازیده است ؛ زیرا نی نوازی شاعرانهٔ او ؛ از تپش و سوز و گداز است ؛ او به خود بالیده است ؛ زیرا با فطرت سکندری خویش، آیینه سازی کرده است وخواننده اش را از نغمه ، در آتش نشانده است :

به خود نازم گدای بی نیازم　　تپم ، سوزم ؛گدازم ، نی نوازم
ترا از نغمه در آتش نشاندم　　سکندر فطرتم آیینه سازم

(پیام مشرق ، ۲۰۸ : ۱۳۸۱)٥

شعر و زندگی پیوندی همه سویه دارد.٦ سرشت جیاتمند وزندگی بخش شاعر،باید در حیات و پس از حیاتش ، دگرگونی بیافریند . سخن از دیدگاه اقبال ، همانند نقدینه ایٰ است که باید بر عیار زندگی زده شود. زندگی ، یعنی روند دو شادوش فکر و عمل . فکر روشن بین باید راهنمای عمل انسان باشد.

بلند پروازی شاهین ، اندیشهٔ انسانی او را ، از نشیمن نشینی و چون بلبل، از شیون سازی ،باز می دارد ؛ اگر همای خوشبختی ، از خوش یمنی دام کرامت انسانی ، ارج و بهایی دارد. بر انسان است که بر کوه بلند آشیانی بسازد و جایگاهی بالاتر از جایگاه بازان شکاری ، بیابد.

همه آن آرزوها، زمانی شدنی است که جسم و جان از سوی حیات ، شعله ور گردد و انسان ، سزاواری پیکار حیات را ، از آن خویش سازد.٧

۵۲ – به امیر مسعود یزدی ، "درین وقت که جناب .... خواجه زین الدین علی -سلمه‌الله سبحانه – به این دیار از جانب نواب نورالاسلامی – خلدظله الله السامی – درین از منه تشریف فرمودند... بعضی حکایات به جناب مشارالیه گفته شده که به سمع مبارک رساند ترقّب که در انجاح انجام آن مقصود به صمیم خاطر مکزمت مآثر متوجه شوند. (97b-99a)؛

۵۳ – به سید محب الدین حبیب الله شریفی، ناله از هجران (99a-100a)؛

۵۴ – به یکی از بزرگان (100a-101a)؛

۵۵ – به سلطان بهادر پادشاه، "در تاریخ فلان فقیر بـه دارالسـلطنه مـحمدآباد رسید و به واسطهٔ بعضی مهمات که فیصل نیافته بود چند روزی توقف واقع شد، ان شاءالله سبحانه عنقریب به شرف خدمت مشرف خواهد گشت..." (101a-101b)؛

۵۶ –به یکی از احباب مشتمل بر تعزیتِ نامه (102a-103b)؛

۵۷ – ایضاً (103b-105a)؛

۵۸ – ایضاً (105a-107a)؛

۵۹ – به یکی از احباب (امیرکمال‌الدین) (107a-108a)؛

۶۰ – به شاهزاده سلطانم همشیرهٔ شاه اسماعیل صفوی؛ «اگرچه این ضعیف به حسب ظاهر از آن آستان مقدس دور و از شرف خدمت معتکفان آن سدهٔ اقدس مهجور است... اینجا [هند] هم از خـدمهٔ دوام دولت ابـد پـیوند آن خاندان است» و سپس سـفارش فـرزند خـود حـیدر کـه عـازم ایـران بـود. (108a-109b)؛

۶۱ – به شاه طهماسپ ؛ اول اظهار ارادت به دربار او و سپس سفارش فرزند خود حیدر (109b-111a)

۶۲ – به شاه طهماسپ ؛ در آن می نویسد که همراه با فرزندش به طواف کعبه می رود و دربازگشت از آنجا می خواهد به دربار او حاضر شـود و چشـم التفات دارد. (111a-114a)

مشخّصات نسخهٔ خطی اسلام‌آباد :

آغاز (بدون دیباچه) : همیشه سطوح سرادقـات سـلطنت و مـقصورات خـیام خلافت محیط ساحت قصر مشیّد و محاط فسحت.

آینده نگری اقبال و عملی شدن این آینده نگری ، از برجستگی های سخن شاعرانهٔ اقبال است:

پس از من شعر من خوانند و دریابند و می گویند　　جهانی را دگرگون کرد یک مرد خود آگاهی

پیوند تنگا تنگ شعر و سیاست ۸ و هیجان آفرینی ، در شعر فارسی سرزمین هند ، یگانه است ؛ به طوری که اقبال به عنوان تنها نو آور شعر فارسی هند معاصر ، می تواند شناخته شود. بهره گیری اقبال از عبارت های مستزاد گونه ، گویی روح و روان خواننده خویش را ، به جنبش وا می دارد. عبارت هایی چون چنان کن ؛ یا چنین (زبور عجم ، ۱۲۳ : ۱۳۸۱)؛ دیدن دگرآموز و ندیدن دگر آموز (همان ، ۱٤۰) از خواب گران، خواب گران ، خواب گران ، از خواب گران خیز (همان ، ۱٤۱)؛ انقلاب! «انقلاب ای انقلاب» (همان ،۱٤٥) با موج در آویز، نقش دگرانگیز، تابندهٔ گهر خیز.　(پیام مشرق، ۲۳۱ : ۱۳۸۱).

اقبال عربی می دانست ؛ به زبان اردو شعر می سرود و زبان فارسی را نیز به عنوان زبان شاعرانهٔ خویش برگزید. چرا؟

پاسخ روشن اقبال این است که بلند مرتبگی اندیشه اش ، روشن ترین دلیل اوست که زبان فارسی را ، سزاوار فطرت اندیشه اش دانسته است :

پارسی از رفعت اندیشه ام　　در خورد با فطرت اندیشه ام

(اسرار خودی، ۱۱ : ۱۳۸۱)

اقبال اگرچه ، نزدیک به شش هزار بیت از شعرهایش را به زبان اردو ، سروده؛ امّا در نقد خوب و بد شعر و شاعران هندی گفت :

شاعر هندی خدایش یار باد　　جان او بی لذّت گفتار باد

عشق را خنیاگری آموخته　　با خلیلان آزری آموخته

حرف او چاویده و بی سوز و درد　　مُرده خوانند اهل درد او را نه مَرد

(جاوید نامهٔ، ۲۹٤ : ۱۳۸۱)

اقبال با شاعران عرب سخنی آشکار دارد. گویی از درون مایه ها و دنیای شعر و شاعری عرب ها نیز آگاهی داشته است؛ او دو پیام گفته است :

الف – در مردم عرب ذوق انقلابی ایجاد کنید

بده با خاک او آن سوز و تابی　　که زاید از شب او آفتابی

نوا آن زن که از فیض تو او را　　دگر بخشند ذوق انقلابی

(ارمغان حجاز، ٤٦۱ : ۱۳۸۱)

*سدهٔ ۱۰ هـ، نسخ خوش و پخته و ماهرانه با اعراب، عنوانها شنگرف، ۱۱۴ گ. کاغذ فرسوده و خسته و شیرازه از هم گسیخته.
مُهرها : "العبد عضدالدین ابن میر مقتداالحسینی ۱۰۶۲ " (25a) "هـوالواسـع" (ظهریه و 114a)

مُهری دیگر به ظهریه که سخت خوانا است. "اقلّ العباد قاسم المتوکل علی الله".

یادداشت ها : در حاشیهٔ برگ (1b-17b) چندین تـعزیت نـامه، بـه خـط متفاوت تراز متن به عنوان "فی التعزیة"، در برخی نامه ها نام متوفی نـیز آمـده است. از لحاظ سبک انشاء نزدیک به انشای شاه طاهر است. برخی نامه ها در تعزیت وفات خانمهاست در ابتدای نسـخه بـا خـط حـاشیه نـامه هـایی نـیز یادداشت شده، از جمله : به میر غیاث لدین منصور در پرسش والد مرحومش، سبک این نامه ها نیز با سبک شاه طاهر یکی است.

در خاتمه : "فهرست کتابهایی که نزد مردم مانده است : نزد محمد شجاع، مثنوی، جلد؛ نزد ملا احمدی، قصیدهٔ برده ، جلد ؛ نزد شاه صفایی، دفتر اول روضه الخلد، جلد،.نزد مرزا محمد یوسف که مانده به این تفصیل: شرح حدیقه سنایی، جلد؛ کلان ؟ جلد؛ چهل حدیث، جلد؛ مثنوی مولوی روم، بی جلد؛ نزد ملا فیض صحاف ، دیوان رضی".
یادداشت خرید صاحبِ گنجینه : "مالک الحقیقی هوالله تعالی جل جلاله عم نواله ولایام المستعاره فقیر فضل عظیم مفتی قریشی عثمانی بهیروی، خرید از رحیم بخش وارثِ میان حسین مرحوم طبیبِ بهیره" (ظهریه) و در خاتمه تاریخ خرید را ۲۸ آوریل ۱۹۱۲ ثبت کرده است.
شمارهٔ نسخه : ادب ۴۳
محل نگهداری نسخه : ذخیرهٔ مفتی، آرشیو ملّی پاکستان ، اسلام‌آباد.

*****

ب – سوز خود را به جان مسلمانان بزنید

تو هم بگذار آن صورت نگاری　　مجو غیر از ضمیر خویش یاری
به باغ ما بر آوردی پر و بال　　مسلمانان بده سوزی که داری
(همان ، ٤٦١)

۳ – آبشخور شعر اقبال

پژوهشگر ارجمند، آقای محمدبقایی ، گفته است : اقبال ، شاعر فلسفی است . نگارنده بر این باور است که اقبال فیلسوف است.۹ اندیشه ورزی اقبال از سویی و وابستگی و دنباله روی اقبال از مولوی از سوی دیگر ، پیامدش آن است که اقبال بگوید :

نبینی خیر از آن مرد فرودست　　که بر من تهمت شعر و سخن بست
(قلندر شهر عشق ، ٤٦ : ۱۳۸۰)

باوجود چنان سخنی ، چرا اقبال شعر سرود؟
پژوهشگر ارجمند آقای احمد سروش ، چنین پاسخ داده است :

باتوجه با دو شیوهٔ متفاوت گاندی و اقبال، اقبال برای حسن تأثیر آثار بلند خود، آن ها را در قالب شعر، آن هم شعر فارسی، ریخته است و در این کار از شیوهٔ شاعران بزرگ و اندیشمندان واقعی ایران ، پیروزی کرده است .

گرچه هندی در عذوبت شکر است　　طرز گفتار دری شیرین تر است
(اسرار خودی ، ۱۱ : ۱۳۸۱)

اقبال به حرفی رسیده بود که ناگزیر از تبلیغ آن بوده و در بیان آن رسالت داشته و چاره ای جز ادای رسالت خود نداشته است . کسانی که حرفی برای گفتن دارند؛ به جوهر شعر دست می یابند و در آثار خود، جاودانه زندگی می کنند　(سروش ، پیش گفتار : ۱۳۸۱)

منش خرد ورزانه اقبال ، در کتاب احیای فکر دینی در اسلام،۱۰ حکم می کند تا با پرسش های فلسفی رو در روی جهان خارج، به شرح تفسیر هستی بپردازد.

در تمام نوشته ها و سروده های اقبال، نظریه پردازی ادیبانه دربارهٔ شعر دیده نمی شود ؛ بلکه با نقد و بررسی کاربردی شعر، دیدگاه های خود را ، آشکار کرده است .

اقبال در یک سخنرانی با عنوان معرفت و تجربهٔ دینی ، دست کم ، پنج پرسش را ، طرح کرده است .

دکتر رضا مصطفوی[1]

سهم سید علی همدانی در انتقال فرهنگ ایران و اسلام * به شبه قارهٔ هند و پاکستان و ستم ستیزیهای او

چکیده :
میر سید علی همدانی (م ۷۸۶ ه ق) از عارفان، دانشمندان و مبلّغان بنام، درانتقال فرهنگ ایران و اسلام در شبه قاره بطور عموم و در منطقه کشمیر بطور خصوص خدمات شایانی انجام داده است. او با تأسیس مدارس، خانقاه ها و کتابخانه‌ها در کشمیر و ختلان موجب ترویج فرهنگ ایران زمین در نواحی مزبور در قرن هشتم هجری گردید. حکمرانان معاصر او در کشمیر برای این شخصیّت دانشمند احترام خاصی قائل بودند. کتاب تذکرة‌الملوک او مدتّها در شبه قاره بویژه در کشمیر کتاب درسی بوده است. بنا به گفتهٔ علامه اقبال سیّد علی همدانی با ترویج علم و صنعت ایرانی از قبیل قالی بافی، کلاه بافی از خطّه کشمیر "ایران صغیر" آفرید. سید در راه مقاصد تعلیمی و تبلیغی خود حتی در برابر جهانگشایی خونریز از ستم ستیزی دست برنمی‌دارد. سید علی منتقدی است کوبنده با این از راه سرودن اشعار عرفانی خود نیز دل ارباب ذوق و معرفت را می‌شگرد.

*****

عیب است بزرگ برکشیدن خود را | و ز جملهٔ خلق برگزیدن خود را

از مردمک دیده، بباید آموخت | دیدن همه کس را و ندیدن خود را

سید علی همدانی (۱)

میرسید علی همدانی روز دوشنبه دوازدهم رجب سال ۷۱۴ هـ‌ق. درهمدان تولّد یافت(۲). درطول سالهای ۷۳۴ تا ۷۵۳ به سیاحت درممالک اسلامی و همجوار پرداخت و سپس در زادگاهش به تبلیغ اشتغال ورزید. به سال

---

۱ - رایزن فرهنگی سابق ج.ا.ایران، اسلام‌آباد، استاد دانشگاه علامه طباطبایی در تهران.

* - خطابهٔ نگارنده‌است که در سمینار سید علی همدانی در اسلام‌آباد قرائت گردید.

۱ – خصوصیت و ساختمان عمومی جهانی که در آن زیست می کنیم ، چگونه است؟
۲ – آیا در ساختمان این جهان ، هیچ عنصر ابدی و ثابتی وجود دارد ؟
۳ – ارتباط ما با آن (عنصر ثابت جهان) چگونه است ؟
٤ – برای ما (انسان ها) چه مقامی در جهان داریم؟
برای ما (انسان ها) با مقامی که اشغال کرده ایم ، چه اخلاق و رفتاری شایسته و درخور است؟
این پرسش ها بین دین و فلسفه و شعر ، مشترک است (احیای فکر دینی، ۳: بی تا) با قرار گرفتن شعر ، در ردیف دین و فلسفه، جایگاهی بس بلند پیدا کرده است .

گله مندی اقبال از این است که او را «غزل خوان» دانسته اند و یا تهمت شاعری به او بسته اند؛ امّا سخن او در کتاب احیای فکر دینی ، سخن او را دربارهٔ شعر پوشش داده است .

اقبال معرفت دینی و شعر را ، مورد سنجش قرار داده است :

دین در صورت های پیشرفتهٔ خود، بسیار برتر و والاتر از شعر است؛ از فرد می گذرد و به اجتماع می رسد؛ وضعی که نسبت به حقیقت نهایی و مطلق دارد؛ متعارض با محدودیت آدمی است .

(دین) دامنهٔ پرواز او را ، فراخی می بخشد و توقع او را چندان، زیاد می کند که به کمتر از دیدار مستقیم ، حقیقت به چیزی قانع نمی شود؛ ولی نوع معرفتی که با الهام شعری حاصل شود، خصوصیت و رنگ فردی دارد؛ مجازی و مبهم و غیر قطعی است (همان ،۳)
اقبال در جای دیگر، این پرسش را مطرح کرده است که سوز شعر ، از کجاست؟ از خود یا از خدا؟ این سخن در قالب یک پرسش و پاسخ آمده است:

ای که گفتی نکته های دلنواز — مشرق از گفتار تو دانای راز
شعر را سوز از کجا آید بگوی — از خودی ، یا از خدا آید بگوی
(جاوید نامه ، ۳٦٥ و ۳٦٤ : ۱۳۸۱)

پاسخ آن چنین است :
کس نداند در جهان شاعر کجاست — پردهٔ او از بم و زیر و نواست
آن دل گرمی که دارد در کنار — پیش یزدان هم نمی گیرد قرار
جان ما را لذّت اندر جستجو ست — شعر را سوز از مقام آرزوست

۷۶۰ به ختلان(۳) مهاجرت کرد و همزمان، دوتن از معتمدان خود را نیز به قصد تبلیغ به کشمیر فرستاد. درسال ۷۷۳ درماورالنهر باامیرتیمور ملاقات کرد و او را پندو اندرز و هشدار داد تا از خونریزیهایش دست بدارد. تیمور سید را به قتل تهدید کرد(۴) و درنتیجه سید علی به سال ۷۷۴ (۵) باگروه سادات خود به کشمیر مهاجرت کرد(۶).تاریخ وفات او را روز چهارشنبه ۶ ذی حجه ۷۸۶ نوشته‌اند.(۷)و گفته‌اند که جنازه‌اش را مریدانش به ختلان (کولاب فعلی) درتاجیکستان انتقال داده‌اند(۸). سید علی را باید یکی از بزرگترین و مؤثر ترین بانیان کاخ رفیع فرهنگ ایران و اسلام و زبان و ادب فارسی درخطهٔ پهناورکشمیر و ختلان دانست. او با تأسیس مدارس و خانقاههای زیادی درکشمیر و ختلان سبب گردید تا فرهنگ ایران زمین در آن خطه رواج یابد. خانقاه معلّی یا مسجد شاه همدان و محل تدریس و تعلیم سید علی با معماری خاصی که دارد نزدیک سرینگر کشمیر و درکنار رودخانهٔ جهلم هنوز باقیست. (۹)

او در ختلان و سپس کشمیر کتابخانه ساخت و کتابهای خود را به آنجا انتقال داد، باتوجه به این نکته که نوشته‌اند: سلطان قطب الدین که خودهم شاعر بود و هم علاقه مند به زبان و ادب فارسی و هم بانی یک مدرسهٔ بزرگ، از کتابخانهٔ او در کشمیر دیدن کرده و نیز درهر دومکان یاد شده کتابداری مخصوص به نام سید محمد قاضی داشته و همچنین پس از فوت سید کسی به نام ملااحمد امور کتابخانه او را به عهده گرفته بوده، معلوم می گردد که می باید هم تعداد کتابها و هم ارزش وکیفیت آنها درخور توجه بوده باشد(۱۰) و درانتقال فرهنگ ایران و اسلام بسیار مؤثر.

پادشاهان وقت کشمیر: سلطان شهاب الدین (۷۵۵ - ۷۷۵ هـ ق) و برادرش قطب‌الدین (۷۷۵-۷۹۶ هـ ق) برای شخصیت این ایرانی دانشمند والاتبار احترام خاصی قائل بودند و این حرمت و بزرگداشت آنان به مصداق «الناس علی دین ملوکهم» سبب می‌گردید تا عموم مردم نیزنسبت به ایران و ایرانی که او نمونهٔ آنان معرفی شده بود، دیدی احترام‌آمیز و شایستهٔ فرهنگ و تمدن ایران بیابند.

ازسویی دیگرنفوذی که سید علی درپادشاهان وقت کشمیر ایجاد کرده بود، سبب می گردید تا بتواند نصایح ارزنده و سازنده خود را نیز به آنان ابلاغ کند و مقبول طبعشان افتد. و از این رهگذر نیز فرهنگ ایران زمین و آنچه قدما آن را قسمی از « حکمت عملی » و به اصطلاح «سیاست مدن»(۱۱) تعبیر می‌کردند درآن سرزمین های دور دست و خارج از محدودهٔ ایران ترویج گردد. او درکتاب

ای تو از تاک سخن مست مدام — گر ترا آید میسر این مقام
با دو بیتی در جهان سنگ و خشت — می توان بردن دل از حور بهشت

(جاوید نامه ، همان)

«پردهٔ غیب »و « گریه های نیم شبی» دو آبشخور دیگر شعر اقبال است . نظریهٔ آن سویی بودن موسیقی و هنر و شعر ، در سخن اقبال دیده می شود . به همین دلیل خواست اقبال آن است که سخن او را در عیار هند و عجم نباید سنجید.

مسنج معنی من در عیار هند وعجم — که اصل این گهر از گریه های نیم شبی است

(پیام مشرق، ۲۵۱؛ ۱۳۸۱)

تو از پردهٔ غیب است ای مقام شناس — نه از گلوی غزل خوان نه از رگ ساز است

(پیام مشرق ، ۳۵۵ : ۱۳۸۱)

گاهی سخن از سر درد است و گاهی سخن پیامدش ،-درد و رنج است . اگر بهرهٔ سخن اقبال ، درد و غم باشد، آن را از ملک جم بهتر دانسته است .

سخن درد و غم آرد درد و غم به — مرا این ناله های دم بدم به
سکندر را از عیش من خبر نیست — نوای دلکشی از ملک جم به !

(همان،۲۰٤)

٤ – اقبال ؛ شعر و زندگی

ایرانیان ، اقبال را به شعرش شناخته اند . بی گمان تنها راه شناسایی و شناساندن اقبال ، به جامعهٔ فارسی زبان ایرانی ، شعر فارسی اقبال می توانست باشد. همهٔ دلبستگی اقبال به شعر ، در دیدگاه او نهفته است ؛ زیرا او فلسفه را مایهٔ پیری و شعر را مایهٔ جوانی می داند(قلندر شهر عشق ، ۳۰ : ۱۳۸۰)

پویایی اندیشه و جوشش درونی و بیرونی شاعران را ، در سخن شاعرانهٔ آنها، باید پی جویی کرد.گونه های تازه در شعر فارسی ، در سنجش با نوآورانی چون نیما، می تواند زبان زد باشد.۱۱

اقبال در سنجش علوم با شعر توانا بود . او شاعر و فیلسوف و یا شاعر و روان شناس را باهم سنجیده است. در نظر او ، روان شناس در پهنهٔ آب شناگر است ؛ ولی شاعر غوّاص است (همان).

آبشخور سخن شاعرانه ، پندار خیزی است . پندار خیزی از گونه رفتن به دنیایی است که با واقع بیرون و موجود، فاصله دارد و به فراسوی واقع گام نهاده است . جداسازی واقع وجودی و واقع نمودی ، کار آسانی

«ذخیرة‌الملوک» که مشهورترین کتاب اوست و مدتها نیز درخطهٔ پهناور هند و بخصوص کشمیر کتاب درسی بوده(۱۲) شرایط حکومت و پادشاهی را ده چیز می داند و از آن جمله می گوید:

«شرط اول آن است که در واقعه ای که پیش آید پادشاه و حاکم خود را درآن واقعه یکی از رعایا تصور کند و دیگری را برخود حاکم بیند و درآن حال هرحکم که از دیگری برخود روا نمی دارد، مثل آن از خود بردیگری روا ندارد»(۱۳) و یامثلا" درشرط چهارم می گوید:

«آنکه درحکم سخن به مداراگوید و بی موجب درشتی نکند و از شنیدن حجت بسیار ملول نگردد و از سخن گفتن با ضعیفان و مسکینان ننگ ندارد».(۱۴)

در شمارهٔ نهم به حاکمان سفارش می کند که : از تجسّس خیانت نوّاب و ظلم عمّال غافل نباشد و گرگ سیرتان ظالم را بر رعایاء مظلوم مسلّط نکند و چون ظلم و خیانت یکی از ایشان ظاهر شود، او را به مؤاخذه و عقوبت، عبرت دیگران گرداند و درسیاستِ پادشاهی مساهلت روا ندارد(۱۵).

سید علی دردیگر کتابها و رساله های خود نیز که تعداد آنها را تا صدوده(۱۶) برشمرده‌اند ، گاه و بیگاه به تبلیغ فرهنگ ایران و بخصوص مسایل اخلاقی و تربیتی و زیربنایی و انسانی جامعهٔ مسلمان ایرانی می‌پردازد. درکتاب فتوت نامه اش که نثری به نسبت روان و ماندنی دارد، می نویسد :

«ای عزیز « اخی » باید به مکارم اخلاق موصوف بود و به خصایل پسندیده آراسته باشد : باپیران به حرمت باشد و باجوانان به نصیحت ، باطفلان به شفقت ، باضعیفان به رحمت ، بادرویشان به بذل و سخاوت ، باعلمابه توقیر و جشمت ، باظالمان به عداوت ، بافاجران به اهانت ، باخلق به احسان و مروت ، باحق به تضرع و استعانت ، بانفس به جنگ ، باخلق به صلح، برجفای خلق متحمّل ، دروقت مصائب صابر ، درحالت رجاشاکر، به عیوب نفس خود عارف ، از ذکرعیوب خلق ساکت ...» (۱۷)

سید علی درمسافرتهایش به خطهٔ شبه قاره و سایر بلاد رسالتی راهم که برای ابلاغ دین مبین‌اسلام به عهده داشت، به نحو احسن به انجام رسانید، مورخان گفته‌اند ۳۷ هزار تن از هندوان و بودائیان عاشق او و یاران تربیت یافتهٔ او مسلمان شدند که نام این همکاران تبلیغی او در خزینة‌الاصفیا آمده است.(۱۸)

سید نه تنها در زمینهٔ انتقال کُتب فارسی به ختلان و کشمیر موفق گردید که

نیست ؛ اما اگر سخن ، از آبشخور وجود و بافطرت باشد، واکنش های معنی داری، از خود به جای خواهد گذاشت.

آنان که سخن پندارخیزانه ، آرمانی و فطری اقبال را تاب نمی آوردند، به دلیل نادر نوایی های اقبال بوده است. به طور طبیعی ، شاعران «نادر نوا» ، نغمه هایشان به گوش همه کس آشنا نیست :

بس که عود فطرتم نادر نواست   هم نشین از نغمه ام نا آشنا است

(اسرار خودی ۵ : ۱۳۸۱)

پیامد چنان نادر نوایی این است :

سخن درد و غم آرد و غم به   مرا این ناله های دم به دم به
سکندر را از عیش من خبر نیست   نوای دلکشی از ملک جم به

(پیام مشرق ، ۲۰۴ : ۱۳۸۱)

۵ – نمونهٔ پیوندهای شعر و زندگی اقبال

گفته شده است که در دورهٔ دو ساله کارش در لاهور ، زمان زیادی برای سرودن شعر ، در اختیارش نبود . باوجود این ، در عصر یکی از روزهای ماه مه ۱۹۱۰ (اردیبهشت۱۲۸۹ خورشیدي). در جمع دوستانه ای حاضر شد . همراهان شعر خوانی را ، آغاز کردند . اقبال ، غرق در شنیدن این شعرها بود . منشی او وارد اتاق شد و گفت : یکی از موکلان به ملاقات او آمده است.اقبال جواب داد به او بگویید منتظر باشد که پس ازپایان کارم ، صدایش بزنم یکی از دوستانش گفت : بابا ! اول به فکر شکم باش ! این کار را ، همیشه می توانی انجام بدهی. اقبال پاسخ داد: همین کار است که غذای روح من است . اگر انسان ، روح داشته باشد، همه چیز دارد موکل اگر نام را شنیده و به این جا آمده ؛ باورم این است که فرار نخواهد کرد . پس از آن که شعر آن دو، تمام شد ، خود نیز چند شعری که سروده بود ، خواند ومجلس پایان یافت (عبدالله قرشی ، ۲۳۵ و ۲۳٤ بی تا).

باهمهٔ دلبستگی به شعر ، روشن است که تنگنای زندگی ، در شبه قاره، با شعر و شاعری ، از بین نمی رفت . از سوی دیگر ، شعر پیام رسان اقبال به جهان اسلام بود(جاویدان اقبال ، ۵۲ : ۱۹۸٤) ۱۲ .

در بخشی ازدوره های زندگی ، هیجان روحی ، بی قراری ، تنش ناخواستهٔ خانوادگی ، در زندگی اقبال آشکار می شد. از این رو ، او به یاوری همدل و هم نشین،نیاز داشت . گویا شعر اقبال ، در چنین زمان هایی ، همچون صدای کاروان ، او را همراهی می کرد (جاویدان اقبال ،٤٢، ۱۹۸۴)

بنابه گفتهٔ علاّمه اقبال با ترویج « هنرهای غریب و دلپذیر» و دادن «علم و صنعت» به کشمیریان، از خطه کشمیر « ایران صغیر»(۱۹) آفرید و بعضی هنرها و صنایع ایرانی از قبیل قالی بافی ، کلاه بافی وغیره را نیز بدان سرزمین انتقال داد.(۲۰)

رفتار و کردار و خدمات و آموزشهای اخلاقی و انسانی سیدعلی به عنوان یک ایرانی مسلمان چنان محبوبیتی از او درمیان توده‌های مردم کشمیر به وجود آورد که به او لقب هایی چون « امیرکبیر ، « علی ثانی » « شاه همدان » ، «حواری کشمیر» داده اند و نوشته اند : «اکنون جای وعظ و تدریس وی درکشمیر مورد احترام وتکریم است . مسلمانان کشمیر درجایی که وی برای موعظه و ارشاد می‌نشست بنای یادبودی درست کرده اند و آن محل را زیارت می کنند. روز عاشورا هنگامی که دسته های عزاداران حضرت امام حسین (ع) از آن محل عبور می کنند، پرچم های خود را به احترام فرود می‌آورند. مقام معنوی این سید بزرگوار به اندازه‌ای در دلها نفوذ کرده که قایق رانان رودهای کشمیر هنگامی که از پارو زدن خسته می شوند، از روح بزرگ سید استمداد می کنند و فریاد می‌زنند : «یا شاه همدان !!!»(۲۱)

سید علی ستم ستیزبود و در برابر مفاسد اجتماعی از پای نمی نشست. حکام و پادشاهان وقت را به رعایت مقررات و قوانین دینی و انسانی و عدالت و دادگری فرامی خواند. نامه ای که به سلطان قطب الدین پادشاه کشمیر نوشت چنین آغاز می گردد:

«حضرت سلطان - اصلح الله شانه - به دعای مخلصانه مخصوص است به اجابت مقرون باد»و بعد از عنوان می نویسد:

«ای عزیز... اگردین داری آن است که صحابه و تابعین داشتند و مسلمانی آنکه درقرن اول ورزیدند. جای آن است که گبران و مغان از تردامنی ما ننگ دارند و جهودان بی‌مقدار این مسلمانی مارا به این اعتقاد زور به کاه برگی برندارند» و سپس درخطاب به سلطان می گوید :

«ای عزیزحرام مخور و ضعیفان را محروم مگردان »(۲۲)

سید دراین نامه ها به پادشاهان هشدار می‌دهد که روز قیامت از مردم عوام درباره نماز و دیگر فرایض آنها می پرسند ولی از حاکمان و پادشاهان ابتدا دربارهٔ دادگریها و عدالتشان سؤال خواهد شد. از مجموعه نامه های بازمانده از سید علی چنین برمی‌آید که هدف او از نگاشتن آنها ارشاد و راهنمایی امرا و سلاطین و حکّام وقت بوده و همچنین معلوم می‌گردد که سید تاچه اندازه

یکی از آشکارترین جلوه های شعر ، نمایش است . از سوی شاعران با هنر پندار خیزانه خویش شنوندگان شعر را ، با نمایش های تصویری ونمادین همراه می کنند؛ از سوی دیگر ، هنر «قوالی» ۱۳ می خواهد ، حالت های درونی موجود در متن را ، به ظرف احساس و دریافت شنوندگان شعر بریزد. شوق شنیدن آوازنه تنها در کودکی همراه اقبال بود ؛ بلکه تا پایان عمر ، او را ، همراهی می کرد.

اقبال وقتی به دهلی می رفت ، یکی از دوستان نزدیک او ، بساط قوالی برای او پهن می کرد. علاقه مندی اقبال به هنر قوالی ، ریشه در علاقهٔ او به موسیقی داشت (همان ، ۱٤۹)۱٤

جلوه های انفجار احساس گاهی در برخورد اقبال با رخداد های محیطی بوده است . دیدن آرامگاه بزرگان وسرایش شعر و یا سرودن ترانه ملّی ، به بهانهٔ جنگ طرابلس ،از نمونه های آن است .۱۵

بار معنی سخن شاعرانهٔ اقبال ، کار کرد ویژه ای داشت . ما در این بخش دو گزارش را به همراه گفته های اقبال ، می آوریم .

در ١٦آوریل ۱۹۱۲، اقبال شعر معروف خویش با عنوان شمع و شاعر را در اجلاس سالانهٔ انجمن حمایت اسلام خواند. به سبب آن که شعرش ، طولانی بود، آن را ، در دو نشست ارائه داد . تعداد شنوندگان ، نزدیک به ده هزار نفر ، می شد . قبل از آن که شعرش را ، بخواند ، در مقدمهٔ سخنانش گفت :

شعری که با عنوان شکوه ۱۶ ، سال گذشته ، نوشته و در آن ، از خدا شکایت کرده بودم، بعضی از افراد ، آن را یک جسارت بزرگ ، انگاشتند ، من هم ، همین فکر را کردم. امّا آن شعر ، تا حدود زیادی ، مورد پسند و قبول عامه، قرار گرفت ؛ به طوری که تا امروز هزارها نامه ، در ارتباط با آن شعر ؛ دریافت داشته ام. طی این نامه ها ، مردم از این اشعار تعریف کرده اند. واضح است ، همان حرفی که در دل مردم بود ، به زبان من ، جاری شد. فکر می کنم که شکوهٔ من ، موّرد پسند خدا ، نیز قرار گرفته است. اگر باز هم ، او مرا نمی بخشد، من خواهم گفت (ترجمهٔ شعر):

این نیز رحمت توست که به من دوزخ عطا فرمودی. مکافات من به حدّی بود که فکر نمی کردم ، دوزخ هم عایدم شود.

بدین سبب ، برای خویش ، یک تنبّیه و مجازات در نظر گرفتم که از خود شکایت کنم . من در شعر هایم ، توجهٔ خاصی، به نوجوانانی که انگلیسی می دانند، معطوف داشته ام. شعر سرودن ، نمونهٔ احساس خاصی

بی‌باک و نترس و ستم ستیز بوده. درنامه ای به سلطان غیاث الدین می نویسد :
«امروز جاهلان مفتن که احوال ایشان را به کرآت و مرآت دانسته اند و تحقیق کرده و به مکابره و بی شرمی اجتماع کرده اند و این حد جرأت ایشان نیست تا از اجابت آن عزیز تقویت نباشد.
اگر خاطر عزیز آن می خواهد که اهل این دیار به این ضعیف آن کنند که یزید کرد با حسنین(رض) ، سهل است که ما این جفاها را سعادت خود می‌دانیم ، این ضعیف را به حضرت صمدیت عهدیست که اگر جمله زمین آتش گیرد و از آسمان شمشیر بارد آنچه حق باشد نپوشد و به جهت مصلحت فانی ، دین به دنیا نفروشد....» (۲۳)

در نامهٔ دیگری به سلطان علاء الدین می نویسد: « برحاکم و پادشاه واجب است که از خطر عهده حکومت بیندیشد و تقلد امور بندگان حق را آسان نشمرد و آثار نتایج مرضی و نامرضی را خوارندارد...(۲۴)

سید در راه مقاصد تعلیمی و تبلیغی خود حتی در برابر جهانگشایی خونریز از ستیهندگی و ستم ستیزی و مبارزه دست برنمی دارد: نوشته‌اند وقتی به دستور امیر تیمور، سید علی همدانی را برای ملاقات با او حاضر می کنند، چون تیمور شنیده بود که سید هیچ موقع پشت به کعبه نمی‌نشیند، عمداً او را پشت به کعبه نشاند و گفت شنیدم تو پشت به قبله نمی نشینی ! امروز چطور پشت به قبله نشستی ؟ سید گفت :
«هرکه رو به شما کند بی شک پشتش به قبله خواهد بود»(۲۵) نیز نوشته اند : تیمورگفت : شنیده ام برای کسب قدرت می کوشی . سید گفت : من به دو جهان اعتنایی ندارم ... دربارهٔ سلطنت شبی درخواب دیدم که «سگ لنگی» آمد و آن را در ربود. ما روی به آخرت آوردیم: دنیا را طالب نیستیم. خاطر جمع دار".(۲۶)

سید علی منتقدی است ستیهنده و ستم ستیزی است کوبنده و براین باورست که :

از سیل چوکوه سرمگردان   سیلی خور و روی برمگردان
خاک تو شده جهان هستی   چون خاک مکن جهان پرستی(۲۷)

اعتراض و انتقاد سید علی فقط به حاکمان و پادشاهان منحصر نمی‌گردد که به عالمان ریایی و دنیا طلب نیز می‌تازد و آنان را به باد انتقاد می گیرد. در رسالهٔ مختصری که دربارهٔ فضایل علمای دین تحت عنوان «فی علماءالدین» نگاشته، می‌گوید : « عالمان واقعی آنهایی هستند که ظاهر و باطنشان یکی‌است نه آن گروه که از اطلاعات جزئی کمی آگاهی پیدا کرده اند و در دنیا طلبی و

است که به من دست می دهد . شعر امروز ، آن قدر جامع است که در آن ، تصویری از مشکلات و راه حلی،برای آنها ، تجویز کرده ام. به همین جهت ، شما باید این شعر را، از دو زاویه بنگرید ، یکی از جنبهٔ سرودن و شاعرانه بودنش ؛ دیگر از جنبهٔ راه حلّی که در آن ، ارایه داده شده است . بدین سبب ، غرض این است که توجهٔ خاصی به طبقهٔ تعلیم یافته مبذول دارند.این دوران در تاریخ مسلمانان ، سیاست بازی ، به حد اشد است . به خاطر خدا توجه داشته باشید وبرای این که بتوانید، عزّت و احترام اسلام را، بالا ببرید ، با تمام نیرو سعی و کوشش کنید. عنوان شعر من « مناظرهٔ شمع وشاعر » است .

(جاویدان اقبال ،۹۱: ۱۹۸٤)

اقبال شعر خوانی را، شروع کرد . در این هنگام، صداها بلند و بلند تر شد که ترنم ؛ ترنم ؛ لیکن اقبال گفت :

من خود ، بهتر می دانم که نظم را باید با ترنم خواند؛ یا با لحن عادی ، ادامه داد. این شعر طوری است که آن را ، نمی توان ، با آواز خواند و سپس شروع به خواندن شعر کرد (همان)

گسترهٔ شعر و پیوند اقبال و جوهر شعر ، دامنه دار است . دل مشغولی اهل شریعت ، دربارهٔ شعر و جوهر شعر را ، در طول تاریخ اسلام ، نمی توان ، نادیده انگاشت.

اقبال ، در سال ۱۹۱۷ میلادی ، مقالهٔ ارزنده ای به زبان انگلیسی منتشر کرد . عنوان این مقاله ، نقدی بر شعر وشاعری عربی معاصر حضرت رسول اکرم (ص) بود.

اقبال نوشت :

آن حضرت «ص»، دربارهٔ شعر و سخن آن زمان ، گاه گاهی ، نظرات ناقدانهٔ خود را ، ابراز کرده بودند. تاریخ این اظهارات را ، حفظ و نگاهداری کرده است . امّا در مورد نقدی که(پیامبر) فرمودند،از این اظهارات مسلمانان هند، می توانند استفادهٔ زیاد بکنند؛ زیرا ادب آنها، نتیجهٔ زمان زوال و انحطاط ملی است واکنون ، آنها در پی هدف جدید ادبی هستند. یک نوع انتقاد ، این امر را روشن می نماید که شعر باید چگونه باشدوسپس روشن می کند که شعر چگونه نباید باشد.

امرؤ القیس۱۷ چهل سال پیش از اسلام زندگی می کرد. روایت است که حضرت رسول (ص)، در مورد او ، در یک فرصت نظر داده و گفته اند :

دسیسه کاری ها محو و غرق می باشند».(۲۸)

سید علی از راه سرودن اشعار عرفانی خود نیز دل ارباب ذوق و معرفت را می‌شگرد و شعرگویی او نیز در حقیقت راهی دیگر برای ترویج اندیشه‌های عارفانه او محسوب می گردد. مجموعهٔ غزلیاتش «چهل اسرار» یا «گلشن اسرار» نام دارد و تخلّصش «علی» یا «علایی» است. گرچه بر روی هم حدود پانصد بیت در قالب غزل و قصیده و رباعی بیشتر به دست ما نرسیده، امّا همین تعداد اندک در راه مقاصد اصلاح طلبانه و رهنمودهای جامعهٔ آن روزگار بسیار مؤثر می‌افتاده است. و سید جذبات درونی و حالات روحی خود را نیز در لباس همین اشعار لطیف به شنوندگان خود منتقل می کرده است.(۲۹)

ارباب ذوق درغم تو آرمیده اند　　　از شادی و نعیم دو عالم رمیده اند

و یا :

راحت ار خواهی بیا با درد او همراز شو
دولت ار جویی برو در عشق او جانباز شو(۳۰)

پی نوشت ها و مآخذ

۱ - ر.ک : نسخهٔ خطیِ شمارهٔ ۲ کتابخانه ملک به نقل مجلهٔ یغما شماره ۸ آبان ماه ۱۳۳۰ ص ۳۳۹،نیز: احوال و آثار میر سید علی همدانی (با شش رسالهٔ او) تألیف دکتر محمد ریاض، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، چ دوم، ص . ۴۸۱ .

۲ - عبارت : « رحمةاللـه » را به حروف ابجد تاریخ ولادت او دانسته اند : ر.ک : کشیر (Kashir) یک تالیف غلام محی الدین صوفی (انگلیسی) چ لاهور ۱۹۴۹ ص ۸۵.

۳- ولایتی از بدخشان در ماوراءالنهر نزدیک سمرقند که امروزه « کولاب » نام دارد و جزو تاجیکستان است.

۴ - مأخذ شماره : (۲) چ یک ص ۸۴.

۵ - در مورد مهاجرت سید به کشمیر مادهٔتاریخ زیر درکتابهای تاریخ کشمیر نقل گردیده است:

میر سید علی شاه همدان　　　سیر اقلیم سبعه کردنکو
شدمشرف ز مقدمش‌کشمیر　　　اهل آن شهر را هدایت جو
سال تاریخ مقدم او را　　　یابی از "مقدم شریف" او

۶ - علّت مهاجرت سید را میرزا اکمل الدین کامل بیگ بدخشانی به نقل دکتر محمد ریاض چنین به نظم آورده :

«اشعر الشعرا و قائد هم الی النار» ؛ یعنی او سرور شاعران است و رهبر آنهاست به سوی جهنم .
اکنون این پرسش پیش می آید که ما در شعر امرؤ القیس چه چیزی را می بینیم ؟ جام های شراب ارغوانی ، هیجانها و احساسات روح گداز ، حسن عشق ، یا داستانهای هوش ربا. خرابه های قدیم از باد حرص و ویرانی های روستا ها بنا شده بود. منظره هایٔ دل گداز ، از خاموشی ویرانه ها و بیابان ها ؛ زیرا در زمان جاهلیّت عرب ، همین کاینات خیالی آنها بود. امرؤ القیس ، به جای این که قدرت اراده را ، به حرکت در آورد، بر تخیّل شنوندگان خود، دامهای جادویی می افکند و به جای هوشیاری و بیداری در آن ها ، حالت بی هوشی و بیخودی پدیدار می کند. رسول خدا(ص) در نقد حکیمانهٔ خود، این اصول مهم هنر را، توضیح فرمود که در هنر هرچه خوب دیده می شود ، لازم نیست که با آن چیز خوبی مشابهت داشته باشد که در زندگی خوب است . ممکن است ، یک شاعر ، اشعار زیبایی بسراید؛ ولی باوجود آن ، جامعهٔ خود را به سوی جهنم راهنمایی کند. شعر در حقیقت جادوست . افسوس و صد افسوس بر آن شاعری که در زندگی ملّی ، به جای آن که آزمایش ها و مشکلات آن ها را آسان کند، در آن فرسودگی و انحطاط را در نظر داشته باشد و بدین ترتیب ملّت خود را ، به سوی نیستی بکشاند

(همان، ۲۱٤ تا ۲۱۸)

اقبال ، در مقالهٔ پژوهشی خود، یک چهره از هنر و شعر را ، بر اساس گفتار رسول خدا (ص) ، توضیح داد و نتیجه گیری کرد؛ اما در ادامهٔ مقاله ، گونهٔ دیگر هنر و شعر را ، نیز آشکار کرد. اقبال شعر خوانی یکی دیگر از شاعران به نام عنتره بن شداد را ، آورده است آنجا که عنتره گفت : من بسیاری از شبها را ، در مشقّت و رنج به سر بردم ، تا قابل رزق حلال باشم.۱۸
رسول خدا(ص)، با شنیدن این شعر، خوشحال شد و یاران خود را ، مورّد خطاب قرار داد و فرمود:
تعریف و ستایش هیچ عرب مرا وادار نکرد که به ملاقات او بروم؛ ولی راست می گویم، قلب من ، برای دیدار سرایندهٔ این بیت می تپد(همان)
اقبال گفت : پیامبر برای دیدار یک بت پرست ، چنین واکنشی از خود ، نشان داد؛ زیرا بیت عنتره ، تصویری از یک زندگی سالم است بنابر این، هر هنر بشری، باید نیروی ارادهٔ خوابیده ما را بیدار سازد و مردانه وار ، ما را برای رویا رویی با سختی ها ، تشویق کند... در هنرا هیچ گونه جای تحذیر نباید وجود داشته باشد. این اشعاری که می گویند« هنر برای هنر » ؛

گرنه تیمور شور و شر کردی   کی امیر این طرف گذر کردی

۷ - درکتاب «نقش پارسی براحجار هند» تألیف استاد علی اصغر حکمت چ کلکته (ایران سوسائیتی، ۱۳۳۶ شمسی) رباعی زیر به عنوان مادهٔ تاریخ فوت سید آمده که مؤید تاریخ بالاست:

حضرت شاه همدان کریم   آیهٔ رحمت زکلام قدیم

گفت دم آخر و تاریخ شد   بسم الله الرحمن الرحیم

ر.ک : مأخذ یادشده، چ ایران سوسایتی، کلکته ۱۳۳۶ شمسی (=۱۹۵۷م) ص ۴۶.

۸ - ر.ک : تحایف الابرار ص ۲۳. نیز نفحات الانس جامی از انتشارات کتاب فروشی محمودی به تصحیح مهدی توحیدپور ص ۸-۴۴۷.

۹ - تمام این بنا از قطعات چوب ضخیم و مکعب است که بر روی هم مانند خشت نصب کرده‌اند و در وسط آن بنا تالار وسیع مربعی قرار دارد و گویند آنجاست که میرسید علی نماز می گزارده» ر.ک :نقش پارسی بر احجار هند ص ۴۵.

۱۰ - ر.ک :واقعات کشمیرص ۴۳.

۱۱- ر.ک : اخلاق ناصری تألیف خواجه نصیر طوسی به تصحیح استاد مجتبی مینوی و غلیرضا حیدری. انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۶. تهران.

۱۲ - ر.ک : کشمیر ج یک، ص ۹۱.

۱۳ - ذخیرة الملوک : سید علی همدانی به تصحیح دکتر انواری، از انتشارات دانشگاه تبریز، آبان ۱۳۵۸ ص ۲۵۳.

۱۴ - مأخذ اخیرص ۲۵۴.

۱۵ - مأخذ اخیرص ۲۵۸.

۱۶ - تحایف‌الابرار ج یک : کتابها و رساله های سید را صد و هفتاد دانسته است.

۱۷ - فتوت نامه به تصحیح محمد ریاض استاد دانشگاه علامه اقبال، لاهور، ۱۹۷۱، به نقل مجلهٔ معارف اسلامی شمارهٔ ۱۱ خرداد ماه ۱۳۴۹، ص ۳۷.

۱۸ - ر.ک : ج ۲ آن کتاب ص ۲۵۹-۲۰۷.

۱۹ - علامه اقبال می‌گوید:

سید آن کشور مینو نظیر   میر و درویش و سلاطین را مشیر

جمله را آن شاه دریا آستین   داد علم و صنعت و تهذیب و دین

آفرید آن مرد، ایران صغیر   با هنرهای غریب و دلپذیر

دیوان اقبال ، انتشارات پگاه - تهران - ۱۳۶۲ - ص ۳۹۳.

۲۰ - تحایف الابرار ص ۲۳.

۲۱ - ر.ک : مجلهٔ معارف اسلامی شماره: ۵ فروردین ۴۷، ص ۷۶.

یا هنر قائم به ذات است ، یک حیلهٔ عیارانه برای زوال و انحطاط اجتماعی و فردی می باشد و این فریب را برای آن ساخته اندکه با حیله ونیرنگ ، قدرت وزندگی را ، از ما سلب نمایند (همان)

۶-شعر شناسی در شعر اقبال

در بحث پیش ، پیوند زندگی اقبال با شعر ، گفته شد. در پیامد سخن ، ترازوی اقبال در شعر شناسی ، پی جویی می شود.

شعر چیست؟

شعر توصیف هنرمندانه ای از حیات آدمی است (نه شرقی، نه غربی، ۳۱۹).

شعر مانند علم ، تفسیر و ترجمهٔ امور این جهان است ؛ اما تفسیری که علم می کند، هرگز آن لطیفهٔ نهانی را که شعر ، برای ما آشکار می کند، در بر ندارد؛ زیرا تفسیر و ترجمهٔ علم ،فقط ، بایکی از قوای نفسانی ، قوهٔ عاقله مربوط است ؛ در حالی که شعر با همهٔ قوا، سروکار دارد(همان) . در واقع، شعر، سازمان تولید آوای پُرهیجانی است که آواز طبیعت و آواز آدمی وآواز رخدادها، به هم آمیخته است و تا روزی که این آوازهای سه گانه ، شنیده می شود؛ این سازمان تولید آوا، از نغمه سرایی وشور انگیزی باز نخواهد ایستاد (همان).

اقبال، در بحث نظری دربارهٔ پیوند احساس و فکر و واژه به عبارتی ، خود نمایی همهٔ پیوند های درونی و بیرونی انسان ویا همان شور انگیزی شاعرانه گفته است :

اگر بگوییم که فکر و کلمه هردو ، به صورت پیوسته از رحم احساس بیرون می آیند ، سخنی بر مجاز نگفته ایم (احیای تفکّر دینی ، ۲۹ : بی تا).

۱-۶-ارزش سخن

اقبال با دریافت معرفتی از سخن ، از سویی ارزش سخن را ، در کار شاعری ، در نظر دارد و از سوی دیگر ، احساس دردمندانه را :

قیمت جنس سخن بالا کنم　　آب چشم خویش در کالا کنم

(اسرار خودی ، ۸: ۱۳۸۱)

به چه دلیل؟

تا سوی منزل کشم آواره را　　ذوق بی تابی دهم نظاره را

۲۲ - ر.ک : مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران شماره های ۸۱ و ۸۴ سال ۱۳۵۴ ، مکتوبات میرسید علی همدانی . نیز احوال و آثار میر سید علی ص ۱۲۱ به بعد.
۲۳ - مأخذ اخیر ص ۱۲۳.
۲۴ - مأخذ اخیر ص ۱۲۴.
۲۵ - مأخذ اخیر ص ۴۱-۴۰.
۲۶ - مأخذ اخیر ص ۴۱.
۲۷ - مأخذ اخیر ص ۳۰۸.
۲۸ - مأخذ اخیر رسالهٔ «فی علماءالدین » ص ۱۸۹.
۲۹ - ر.ک : احوال و آثار و اشعار ص ۲۲۰.
۳۰ - مأخذ اخیر و همان صفحه.

مآخذ دیگر مقاله

۱ - تاریخ کشمیر History of Kashmir تألیف دکترراضیه بانو. چ ۱۹۹۱، دهلی.
۲ - تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، استاد سعید نفیسی . انتشارات فروغی ، تهران ۱۳۶۳ ش.
۳ - تحقیق ماللهند تصنیف ابوریحان بیرونی ترجمهٔ منوچهر صدوقی سهاء، موسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی شماره ۵۲۱ تهران.
۴ - خزینةالاصفیا، هند.
۵ - دیوان اقبال لاهوری ، انتشارات پگاه ، تهران چاپ دوم ۱۳۶۲ ش.
۶ - سرزمین هند.نگارش علی اصغر حکمت. تهران ۱۳۳۷ شمسی. دانشگاه تهران.
۷ - نفحات الانس من حضرات القدس تألیف مولانا عبدالرحمن جامی به تصحیح مهدی توحیدی پور، از انتشارات کتاب فروشی محمودی ۱۳۳۶ شمسی.
۸ - مجلهٔ ارمغان . سال دهم . « ادبیات و هندوستان » سعیدنفیسی، تهران.
۹ - مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران شماره ها و دوره های مختلف.
۱۰ - مجلهٔ معارف اسلامی . دوره ها و شماره های مختلف از جمله شماره های ۵-۶-۱۱-۱۳-۲۳.
۱۱ - مجلهٔ یغما دوره های مختلف از جمله سال ۱۳۳۰ شماره های ۶ و ۸ تهران.

*****

گرم رو از جست و جوی نو شوم ‌ روشناس آرزوی نو شوم
چشم اهل ذوق را مردم شوم ‌ چون صدا در گوش عالم گم شوم
(همان)

پیامد آن چیست ؟ وقتی که شاعر:

رخت ناز از نیستی بیرون کشید ‌ چون گل از خاک مزار خود دمید
ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد ‌ چشم خود بر بست و چشم ما گشاد
(همان ، ٦)

جوهر شعر، مایهٔ اصلی شعر است . گفتن این میزان ، کافی نیست؛ اقبال توانسته است ، سازگاری بین صورت ومحتوا، ایجاد کند ، زیرا زیباسازی نگاه نو در دین ، فلسفه ، سیاست ، اجتماع و... در ظرف زیبای زبان فارسی ، از سوی او عملی شد (نیساری ، شش : بی تا)

دربارهٔ غزل گفته است :

غزل آن گو که فطرت ، ساز خود را پرده گرداند
چه آید زان غزل خوانی که با فطرت هماهنگ است
(زبور عجم ، ۱۵۵ : ۱۳۸۱)

می گوید : غزلی بساز که نوازندهٔ ساز فطرت ، پرده گردان آن باشد؛ نه این که تو تابع باشی. نگاه اقبال بسی بلند و جلوتر از وضع موجود است . به همین دلیل ، در جایی دیگر دارد:

در جهان خورشید نو زاییده ام ‌ رسم آیین فلک نادیده ام
(اسرار خودی ، ٥ : ۱۳۸۱)

کوتاه گویی و پُرمعناسازی سخن از میزان های دیگر سخن اقبال است ؛ تپش ، آفرینش و آرامش :

حضور ملّت بیضا تپیدم ‌ نوای دلگذاری آفریدم
ادب گوید سخن را مختصر گوی ‌ تپیدم ، آفریدم ، آرمیدم
(ارمغان حجاز ، ٤٥٠ : ۱۳۸۱)

اقبال سخن سفارشی واز پیش تعیین شده را ، نمی پذیرد:

نم و رنگ از دم بادی نجویم ‌ ز فیض آفتاب تو برویم
نگاهم از مه و پروین بلند است ‌ سخن را بر مزاج کس نگویم
(همان ، ٤٤٧)

گاهی رضامندی شاعر ، از خواست شنوندهٔ شعر ، آشکار می شود. اقبال به مخاطبان خود می گوید که کیست و از او چه انتظاری را نباید ، داشته باشند . تنها سخن زیبای شاعرانه را ، از من انتظار نداشته باشید،۱۹ می گوید:

دکتر شیر زمان فیروز

فلسفهٔ اخلاقی میر سید علی همدانی

چکیده :
فلسفهٔ اخلاق اسلامی به دو بخش یعنی حکمت نظری و حکمت عملی تقسیم می‌شود. در حکمت نظری موضوع اخلاق از نظر فلسفه مورد مطالعه قرار می‌گیرد و در حکمت عملی فیلسوف یا شاعر انسان را به عمل صالح فرا می‌خواند تا وی نجات یابد. فلسفهٔ اخلاقی میر سید علی همدانی نیز در زمینهٔ حکمت نظری و حکمت عملی ترتیب داده شده است. در حکمت نظری ایمان و معرفت الهی ، معرفت‌النفس و آفاق، محبّت رسول "ص" و اهل بیت"ع" او، انسان کامل، اهمیت علم و عقل، عشق الهی وغیره بیان شده است. در حکمت عملی، عدل و جوانمردی، ایفای عهد، حسن سلوک، کردار نیک، حق گویی، امر معروف و نهی منکر، رزق حلال، وطن دوستی ، شرایط فرمانروایی، حقوق رعایا و غیر آن تبیین گردیده است.

*****

اهمیّت فلسفهٔ اخلاق از زمان قدیم در اقوام مختلف رواج داشته است. از سقراط به بعد موضوع فلسفهٔ اخلاق مورد توجّهی خاص قرار گرفت. ارسطو کتابهای گران قدر در اخلاق نوشته ، بعد از این موضوع فلسفهٔ اخلاق اهمیّتی فوق‌العاده پیدا کرد. دین اسلام نیز به اخلاق اهمیّتیٔ زیاد می دهد. قرآن کریم پیغمبر اسلام(ص) را مورد خطاب قرار داده می‌گوید: «اِنّک لعلیٰ خلق عظیم» پیغمبر اسلام (ص) درجواب سئوالی فرمودند « دو سوم مذهب اخلاق است»، یعنی مقصد اصلی مذهب / دین اسلام مکارم اخلاق است. رسول اکرم (ص) خودشان فرموده اند:« بُعثت لاتمّم مکارم‌الاخلاق»؛ یعنی من برای تکمیل اخلاق فرستاده شده‌ام. به سبب توجه خاصّ آن حضرت، فلاسفه و صوفیه اسلامی اهمیّتی خاصی به موضوع اخلاق درکتب خود داده‌اند وکتاب های

نغمه کجا و من کجا ساز سخن بهانه ای است ... سوی قطار می کشم ناقهٔ بی زمام را
(همان ، ۱۳۲)

۲-۶- در نقد شعر

اقبال در میزان سخن ، تعریف روشنی دارد ؛ از سوی دیگر ؛ در نقد و گاهی نفی دیگر سخن سرایان ، میزان سخن را ، آشکار می سازد. آنچه که با عنوان شاعر رنگین بیان ، در شعر اقبال ، آمده است .حکایت از نقد شعر دارد؛ بخوانیم :

ز من با شاعر رنگین بیان گوی ... چه سود از سوز اگر چون لاله سوزی
نه خود را ،می گدازی ز آتش خویش ... نه شام دردمندی بر فروزی
(پیام مشرق، ۱۹۹ : ۱۳۸۱)

اقبال ، در رویا رویی با شاعر دل پسندش یعنی گوته ، رنگ و آب شاعری را ، در شان خودش نمی داند. در پیام مشرق آورده است که گوته، حدیث دلبری و رنگ و آب شاعری را ، از من انتظار دارد :

او حدیث دلبری خواهد ز من ، رنگ و آب شاعری خواهد ز من
(همان ، ۱۸۹)

او خود را ، چون دیگر شاعران ، افسانهٔ بند ، نمی داند . آنان که رتبهٔ اقبال را ، نمی شناختند و تهمت شعر و سخن و یا به عبارتی تهمت شاعری بر اقبال ، می بستند، به شدت مورد ، انتقاد اقبال بودند :

نه پنداری که من بی باده مستم ... مثال شاعران افسانه بستم
نه بینی خیر از آن مرد فرو دست ... که بر من تهمت شعر و سخن بست
به کوی دلبران کاری ندارم ... دل زاری غم یاری ندارم
نه خاک من غبار رهگذاری ... نه در خاکم دل بی اختیاری
(گلشن راز جدید ، ۱٦۰ : ۱۳۸۱)

شاعران توانا در هنر شاعری ، پیوسته ، مرد می نبوده اند گاهی رهزن قلب و گاهی چون شیطان ، فریبای دیده و دل مردم اند .

ای بسا شاعر که از سحر هنر ... رهزن قلب است و ابلیس نظر
(جاوید نامه ، ۲۹٤ : ۱۳۸۱)

اقبال ، سی و اندی بیت از شعر خود را ، در نقد شاعران ، در اسرار خودی ، آورده است . محورهای پند آموز و عمیق سخن اقبال چنین است. شاعران غیر متعهد چنین ویژگی هایی دارند :

۱. ذوق حیات را ، از مردم ، دور کرده اند :

گران قدر نوشته‌اند.

فلسفهٔ اخلاق اسلامی به دو بخش یعنی حکمت نظری و حکمت عملی تقسیم می شود. در حکمت نظری موضوع اخلاق از نظر فلسفه مورد مطالعه قرار می‌گیرد یعنی چه چیزها سبب می شود که انسان دنبال خوبی ها یا بدی ها می‌رود و سبب فساد اخلاق انسانی می‌شود، و چه چیزها سبب می‌شود که انسان حامل فضایل اخلاق می‌شود. در حکمت عملی فیلسوف یا شاعر انسان را دعوت عمل می‌دهد و ترغیب می‌کند که عمل صالح انجام بدهد تا نجات یابد و عاقبتش درست شود.

حکمت نظری

فلسفهٔ اخلاقی میر سید علی همدانی نیز در زمینهٔ حکمت نظری و حکمت عملی ترتیب داده شده است. در حکمت نظری ایمان و معرفت الٰهی، معرفت انفس و آفاق ، محبت رسول(ص) و اهل بیت (ع) او، انسان کامل ، اهمیّت علم و عقل ، عشق الٰهی وغیره بیان شده است، و در اخلاق یا حکمت عملی، عدل و جوانمردی، ایفای عهد، حسن سلوک، کردار نیک، حق گویی، امر معروف و نهی منکر، رزق حلال، وطن دوستی، شرایط فرمانروایی و حقوق رعایای مسلمان و شرایط غیر مسلمانان درکشور مسلمانان و توبه وغیره آمده است.

۱ - ایمان به خدا و معرفت او

اوّلین و مهم ترین بنیان فلسفهٔ اخلاق اسلامی ایمان به خدا و معرفت اوست، باید گفت بنیان ساختمان فلسفهٔ اخلاقی اسلامی ایمان به خدا و آخرت و روز قیامت است این ایمان است که انسان را به طرف معرفت الٰهی می‌برد. میر سید علی همدانی نیز مانند دیگر صوفیه و فلاسفهٔ بزرگ اسلام معرفت الٰهی را برای بندگان واجب و معراج انسانیت می‌شمارد؛ در رسالهٔ "اعتقادیه" متذکّر می‌شود :

«اولین چیزی که بر بنده واجب است معرفت پروردگار است که شناختن آن اساس عرفان و معراج ایقانست و اهمال آن سبب تاریکی دل و جان و نقصان اسلام و ایمان است».

۲. زشتی ها را ، زیبا نشان می دهند ؛
۳. ذوق پرواز تازه را ، از مردم ، دور می کنند؛
٤. شعر شان ، افیون وار ، سستی اعصاب می آورد؛
۵. ذوق رعنایی را از درخت سرو ، دور می کند؛
٦. با دم افسون گرانهٔ آن ها ، شاهین شکارگر ، شکار دیگران خواهد شد ؛
۷. مردم را، به پستی و زبونی ، رهنمون می شوند؛
۸. ثبات اراده را از دل انسان ها ، می دزدند؛
۹. شنوندهٔ شعر شان ، مرگ را ، به آسانی ، می پذیرد؛
۱۰. شعرشان ، آرزوی وجود را ، از انسان ، دور می کند ؛
۱۱. شعرشان ، سودها را، زیان می نمایاند؛
۱۲. هر خوبی را ، بد ، نشان می دهند ؛
۱۳. تنها به اندیشه ونظر می پردازند ؛ درمبانی فکری آن ها ، از عمل ، خبری نیست؛
۱٤. خستگان از شعرشان ، خسته تر می شوند؛
۱۵. ابرهای بهاری آن ها ، برق و روشنی و باران ندارد؛
۱٦. رنگ و بوی بستان آن ها، همه پندار است ؛
۱۷. درستی در کارشان دیده نمی شود ؛
۱۸. خواب را بهتر از بیداری می دانند؛
۱۹. آتش ملّت ها، از نفس های آنان، خاموش شده است؛
۲۰. سرود بلبل آن ها ، قلب را ، بیمار می کند؛

(اسرار خودی، ۲۷ و ۲٦ : ۱۳۸۱)

اقبال ، در بخش دیگر از دیدگاه های خود ، شنوندگان شعر چنان شاعران را ، توصیف کرده است . افتاده پایان ، از شراب شعر منفی، دلهایشان از نغمه های بیماری را، افسرده است.زهر کشنده را ، از شعرشان، خورده اند ؛ دلیل پستی و ناتوانی چنین انسان هایی ، بهره گیری از چنان شعرهاست ؛ ساز وجود انسانها از شنیدن چنان شعرها بینوا شده است . زاری و خواری انسان ها ، از تن آسانی است و تن آسانی و تنبّلی ، کمترین بهرهٔ شعری چنان شاعران است ؛ مسلمانان ، درجهٔ اعتبار خود را ، از دست داده اند ؛ ... آنان ، زرد رو شده اند؛ نارشان نور ندارد؛ از دریوزه میخانه ها، سرخوش اند، کاشانه آن جلوه ای نداردو... پست بختی وزیردستی و ناتوانی ، ناامیدی و نامردی و...

۲ - به عقیدهٔ همدانی معرفت الٰهی سه درجه یا مرحله دارد و آن سه مرحله همراه با ترقی روحانی و اخلاقی انسان می باشد. در رسالهٔ "مشکل حل" دربارهٔ مراحل سه گانهٔ معرفت الٰهی می‌گوید :

درجهٔ اول (معرفت) که ادنای درجاتست آن است که بداند که او را خدای است یگانه قادر، قدیم، بی مثل و... هرچه خواست کرد و هرچه خواهد کند، این مقدار معرفت شامل است اهل ایمان را... ؛ درجهٔ دوم معرفت استدلالی است که علمای رسوم از مفهومات و لوازم الفاظ کتاب و سنت درک کنند و به براهین عقلی و نقلی ذات صانع را ثابت دارند؛ درجهٔ سوم، معرفت شهودی است که بعد از تزکیّه نفس و تطهیر و تصفیهٔ قلوب،انبیاء و اولیاء را به واسطه ضروب تعریفات الٰهی و ذات غیبی مکشوف گردد».

۳ - معرفت کُلّ ذات الٰهی غیر ممکن است. خواه این نبی باشد که ولی به معرفت الٰهی به طورکلی نمی رسند. زیرا خود قرآن کریم می‌فرماید "ولا یحیطون من علمه»، یعنی علم الٰهی را محیط نمی توان کرد. با این همه این فریضهٔ انسانی است تا حتی‌المقدور برای معرفت خالق خود سعی کند؛ زیرا نجات او وابسته به شناخت و معرفت الٰهی است. انبیا و اولیا زندگانی خود را در راه معرفت خدا صرف نموده‌اند ولی دریای معرفت الٰهی را کناری نیافته‌اند؛ زیرا معرفت خالق کائنات لامتناهی است، لذا در آخر عمر خود مجبور شدند بگویند:« سبحانک ما عرفناک حق معرفتک" همدانی مثل دیگر عرفا به همان نتیجه می‌رسد، لذا در رسالهٔ "مشکل حل" می‌گوید :

«ای عظیمی که السنهٔ جمیع ملائک و انبیاء مرسل و عبارات بیان جمیع کتب مُنزَل که سَبب تحلیل مشکلات دین و واسطهٔ تبیین معضلات کَونی اندر شرح حقیقت اسرار ذات متعالیهٔ تو قاصرند و افهام معقول هم از درک معرفت جناب کبریای تو عاجز».

۴ - در رسالهٔ "فی خواص اهل الباطن" سیّد می‌گوید که برای درک معرفت کردگار و تزکیّه و تنزیه نفس بوسیلهٔ مجاهدات و عبادات و ریاضت لازم است سالک باید در اوّل کار قلب خود را از گناهان صغیره وکبیره پاک کند، و برای این توبهٔ صادقانه یعنی "توبة النصوح" به درگاه خداوند متعال بسیار ضروری است و بعد سالک باید به ذکر خالق خود مشغول بماند تا این که تاریکی قلب دور شود و مثل آیینه پاک شود و برآن معرفت کردگار منعکس شود.

همه حاصل نقش و کارکرد منفی شعر شاعران غیر متعهد است. (همان، ۲۸، ۲۷ : ۱۳۸۱)

نقد شعر و شاعران ، گاهی در کنار دیگر قشرهای اجتماعی ، قرار دارد، سبوی خانقاهیان تهی از می است ؛ روندگان راه مکتب ، کارشان تازگی ندارد و شاعران ، افسرده سازان دل و جان دیگران هستند:

سبوی خانقاهی خالی از می   کند مکتب ره طی کرده را طی
ز بزم شاعران افسرده رفتم   نواها مرده بیرون افتد از نی

(ارمغان حجاز ، ٤٤٤ : ۱۳۸۱)

بعضی از شاعران حرفه ای ، هنر مادهٔ تاریخ گویی را ، انتخاب کرده بودند . اقبال، این دسته از شاعران را نیز ، نقد کرده است و از این جهت که از او انتظار دارند، مادهٔ تاریخ بگوید و گله مند است :

تو گفتی از حیات جاودان گوی   به گوش مرده ای پیغام جان گوی
ولی گویند این ناحق شناسان   که تاریخ وفات این و آن گوی

(همان، ٤٤٦)

۷ – کناره گیری از شعر

شعر با زندگی اقبال پیوند نزدیک داشت. به چه دلیل ، گاهی از روی ناچاری شعر را رها می کرد؟ گزارش دکتر جاوید چنین است :

اقبال طبق معمول ، پس از رسیدن به لاهور ، تلاش برای معاش را شروع کرد. طی دو سالی که گذشت ، هیچ شعری در جلسه های «انجمن حمایت اسلام» نخوانده بود. البته سخن رانی هایی ، به زبان انگلیسی کرده بود. (جاویدان اقبال ، ٦٢ : ۱۹۸۳)

زمانی که در دادگاه پنجاب، مشغول به کار بود ؛ برای آن که بتواند ، درمحاکم به نحو احسن ، انجام وظیفه کند، و در کنار خودمهارتی به دست آورد، بسیار کوشش کرد و نا چار شد ، مدتی از شاعری دست بکشد. (همان، ٤٤)

مشکل اقبال این بود که دو کار را ، در یک زمان انجام می داد؛ یکی تدریس و دیگری وکالت به این جهت ، قادر نبود ، به هر دوکار ، آن طور که باید، برسد؛ به عبارتی وقت آن را پیدا نمی کرد که کمی هم به شعر وشاعری بپردازد.(همان ، ٦٣)

یادداشت ها

۱. اقبال ، در مقدمهٔ کتاب سیر فلسفه در ایران ، از بی علاقه شدن ایرانیان ، نسبت به فلسفه ، گله مند است. اما دانشمند محترمی چون دکتر امیر حسین آریان پور،

۵ - چون روح انسان از پرتو ذات خداوند است پس به جانب او باز خواهد گشت. لذا ضروری است که انسان همواره به ذکر و فکر و عمل با خدا باشد. همین سبب است که همدانی در آخر عمر خود بمریدان وصیّت می کرد : "که همیشه با حق باشید و به ملازمت او را ثابت قدم باشید.

۲ - معرفت انفس و آفاق

صوفیه و فلاسفهٔ اسلامی عقیده دارند که معرفت الٰهی را به وسیلهٔ عقل جزوی نمی‌توان به دست آورد، لذا بهترین وسیله برای معرفت خداوند، شناختن نفس خود و آفاق است. رسول اکرم - صلی‌اللّه علیه و آله وسلّم - دربارهٔ معرفت نفس فرموده‌اند:«من عرف نفسه فقد عرف ربّه» ؛ یعنی هرکه نفس خود را شناخت او ربّ خود را شناخت، میر سید علی همدانی در رساله "درویشیه" دربارهٔ تخلیق انسان و ترقی روحانی او می‌گوید :

«ای عزیز بدان که حق جلّ و علا آدمی را از دو جوهر مختلف آفریده است. جوهر لطیف نورانی که آن را روح خوانند و جوهر کثیف ظلمانی که آن را جسم گویند و هر جوهری را از این دو جوهر غذایی و صحتی و مرضی است و هر مرضی را دوای خاص است، چنان که غذای بدن نان و آب است و غذای دل و روح ذکر و محبت و معرفت و معالجانِ بیماری دل و روح اولیاء اللّه‌اند که مزکّیان هستند، نه طبیبان ظاهری، تزکیهٔ نفس و روح جهاد اکبر است».

همدانی می‌گوید که اگرچه انسان را عالم صغیر گویند درحقیقت او عالم کبیر است ؛ زیرا هرچه در زمین و آسمان است در وجود انسان نیز وجود دارد. علاوه بر این چیزی که در زمین و آسمان نگنجد در قلب مؤمن می‌گنجد و آن معرفت الٰهی است. لذا انسان باید که در وجود خود تفکّر کند و فلسفه و مقصود تخلیق خود بداند و مقام خود را در یابد و حاکم و پادشاه بدن خود شود یعنی خواهشهای نفسانی را تحت تسلّط روح داشته باشد و تزکیّهٔ نفس کند. معرفت خدا قلبش را روشن کند و لایق حکمروایی دنیا باشد و مقام خود به دست آورد و خدمت خلق خدا کند و باعث گستردن عدل و مساوات باشد.

۳ - به نظر همدانی ارزش انسان خیلی زیاد است لذا خدای تعالی همهٔ عالم را برای او آفریده است و هرچه در عرش تا فرش است برای اوست و خادم اوست. برای به دست آوردن مقام خود لازم است که حکمت تخلیق انسان

در مقدمهٔ کتاب سیر فلسفه در ایران ، برجسته ترین امتیاز معنوی مردم ایران را گرایش به تعقل فلسفی می داند. برای آگاهی و سنجش رجوع شود : سیر فلسفه ایران ، مقدمه .

۲. این مقدمه را ، احمدسروش در چاپ کلیات اشعار فارسی آورده است .احمد سروش ، اظهار نظر داوود شیرازی را ، در چاپ کلیات آورده است . او نوشته است ؛

اول بار، درهند و ایران ، به همّت کتابخانه سنایی و به وسیلهٔ این جانب (احمد سروش) به چاپ رسید. (سروش ، پیش گفتار : ۱۳۸۱)

۳. در جای دیگر نیز گفته است :

مرا زین شاعری خود عار ناید	که در صد قرن یک عطار ناید

(گلشن راز جدید ، ۱٦۰ : ۱۳۸۱)

٤. شعر اقبال چنین است :

خامه ام از همت فکر بلند	راز این نه پرده در صحر افکند

(اسرار خودی ، ۱۰ : ۱۳۸۱)

۵. اقبال در جای دیگر ، آبشخور سخن خود را ، از گیسوی معشوق دانسته است .او خود را چون بلبلی می داند که زبان گویای گل است :

دگر ز ساده دلی های یار نتوان گفت	نشسته بر سر بالین من ز درمان گفت
زبان اگرچه دلیر است و مدعا شیرین	سخن ز عشق چه گویم جز اینکه نتوان گفت
خوشا کسی که فرورفت در ضمیر وجود	سخن مثال گهر برکشیده آسان گفت
خراب لذت آنم که چون شناخت مرا	عتاب زیر لبی کرد و خانه ویران گفت
غمین مشو که جهان را ز خود برون ند هد	که آن چه پل نتوانست مرغ نالان گفت
پیام شوق که من بی حجاب می گویم	به لاله قطره شبنم رسید و پنهان گفت
اگر سخن همه شوریده گفته ام چه عجب	که هر که گفت ز گیسوی او پریشان گفت

(زبور عجم، ۱۳٦ : ۱۳۸۱)

٦. شعر و زندگی پیوندی دیرینه دارد. شاعران بر اساس برداشتی که از زندگی داشته اند، پیوندهای درونی و بیرونی خود را ، در زبان شعر ، نمایان کرده اند. این سخن که تنها شاعران عهد مشروطه به بعد، شعرشان با زندگی پیوند دارد، درست نیست ؛ بلکه هر شاعری در هر دوره ای ، اگر شعر گفته است ، نشان پیوند بیرونی خود را ، به تصویر کشیده است برای آگاهی بیشتر ، رجوع شودبه دومنبع زیر : دکتر عبدالحسین زرین کوب، نه شرقی ، نه غربی؛ انسانی ، از ص ، ۲۷۰ به بعد و از صبا تا نیما ، یحیی آرین پور، جلد اول ، از ص ، ۱۰۱.

۷. سخن اقبال ، چنین است :

وکائنات را بفهمد و وسیلهٔ آن ها معرفت کردگار را به دست آورد و خود را به مدارج مکارم اخلاق برساند و لایق خلافت و سلطنت شود و به سعادت ابدی برسد و ازکاملان و مقرّبان و صدیقان بشود و باعث رحمت برای دیگران بگردد و در آن صورت همهٔ آفرینش زیر تسلّط او آید. مطابق آیهٔ قرآن:«سخّر لکم ما فی‌السمٰوات والارض» و اگر انسان به هوای نفس خود برود و از معرفت پروردگار بازماند در آن صورت او به طرف پستی می رود و ازکم ترین جانوران هم بدتر می‌شود و نتیجه‌اش عذاب جاویدانی می‌باشد. لذا در رسالهٔ "تلقینیه" همدانی به سالکان تلقین می‌کند که در تخلیق و عجائب کائنات فکر کنند و از زبان و دل این حقیقت را تصدیق کنند که "ما خلقت هذا باطلا" و مقصد تخلیق بشناسند که "ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون" لذا عبادت های خداوند و تفکّر فی‌الانفس و الآفاق باید در رأس همهٔ امور زندگانی قرار داده شود تا نجات ابدی به دست آید».

۳ - عقیدهٔ همه اوست

وقتی که قلب آنان از معرفت خدای تعالی روشن می شود، در آن صورت نه فقط معرفت الٰهی را در وجود خود احساس می‌کند بلکه در همهٔ کائنات و مافی‌ها خالق را می بیند. در رساله "وجودیّهٔ" همدانی دربارهٔ وحدت الوجود می‌گوید :

"نزدیک اهل کشف و شهود وجود مطلق یکی بیش نیست و آن وجود حق است و وجود جمیع موجودات بدان حضرت منتهی می شود و آن حضرت منتهای همت همه است و این وجود را در هر عالمی (عالم اسماء ، عالم ملکوت ، عالم انسان کامل ، عالم انسانی) از شئون مختلف ظهوری است».

از اشعار همدانی هم فلسفهٔ همه اوست ظاهر است. چون انسان قطره‌ای ازکُلّ است. هرکه همّت عالی دارد می تواند به کلّ خود بپیوندد. همین برایش نجات و بهشت جاودانی است :

چون قطره غرق دریا شد بکلّی — همه دریا است اینجا کیف و کم نیست
چو باز از چشم همّت بستی از کل — مقر عزّ تو جز دست جم نیست
اگر فانی شوی در بحر توحید — عیان بینی که آنجا کیف و کم نیست

۱۰. ای میان کیسه ات نقد سخن — بر عیار زندگی او را بزن
فکر روشن بین عمل را رهبر است — چون درخشش برق پیش از تندر است
فکر صالح در ادب می بایدت — رجعتی سوی عرب می بایدت
دل به سلمان عرب باید سپرد — تا دمد صبح حجاز از شام کُرد
از چمن زار عجم گل چیده ای — نوبهار هند و ایران دیده ای ...

(اسرار خودی ، ۲۸ : ۱۳۸۱)

۸. شعر سیاسی ایران ، به معنی دقیق کلمه و خاص ، در دوران مشروطه، شکل گرفت. شعر سیاسی سنّتی را ، در تاریخ ادبیات فارسی ، باید در عهد معاصر ، به ویژه در شعر کسانی چون محمد تقی بهار ، میرزاده عشقی، عارف، فرخی یزدی و... جستجو کرد. هم زمانی زندگی اقبال و بهار و سنجش این دو ، جایگاه شعر سیاسی و معرفتی اقبال را ، در بیرون مرزها ، آشکار تر می سازد. دربارهٔ شعر سیاسی سنّتی ، رجوع شود به شعر وشناخت ، ضیاء موحد، ص ۹۱.

۹. دسته بندی شاعران و عارفان ایرانی ، تا عهد قاجار ، توسط رضا قلی خان هدایت ، در دو رده ، انجام شده است . تذکرهٔ ریاض العارفین و مجمع الفصحا.

ادوارد براؤن ، با نوشتن چهار جلد تاریخ ادبی ایران ، از ۱۹۰۲ به بعد، مرز بندی یادشده را کنار گذاشت. نگارنده بابهره گیری از سال ها تدریس تاریخ زبان و ادبیات فارسی و دانشجویان کارشناسی زبان و ادبیات فارسی بر این باور است که طبقه بندی زیر را ، می توان دنبال کرد:

۱. حکیمان شاعر : کسانی بودند که شعرشان تجلّی حکمت آن ها بود. ابوالقاسم فردوسی ، ناصرخسرو، خیام ، سنایی ... ملا صدرا، فیض کاشانی ، حکیم سبزواری ، علامه طباطبایی و ... در این دسته قرار می گیرند.

۲. صوفیان و عارفان شاعر : این ها نیز به قصد بهرهٔ دنیا شعر نگفته اند . شعر آن ها ، تجلّی دریافت آن ها از هستی است. کسانی مثل : رابعه ، ابو سعید، خواجه عبدالله انصاری و...

۳. عالمان شاعر : این ها با نگاه وحشی تجربی به عالم ، در جاهایی، احساس خود را ، به زبان شعر کشانده اند. آدمی چون پورسینا.

٤. روشنفکران شاعر : به انگیزهٔ گسترش اندیشهٔ سیاسی انقلاب مشروطه به بعد، شعر سروده اند .افرادی چون بهار و عشقی و فرخی یزدی تا مهدی اخوان ثالث و شاملو.

۵. شاعران شاعر : آن ها شاعران قوی ذهنی بودند که شعرشان برای کسب معاش، مورد استفاده قرارگرفت . افرادی چون رودکی ، عسجدی، عنصری ، انوری و...

۴ - اتّباع و محبّت رسول(ص) و اهل بیت(ع) او

میر سید علی همدانی اتّباع رسول اکرم(ص) و اهل بیت (ع) برای نجات انسان لازم می‌داند. لذا در این باره بسیاری از آیات قرآن و احادیث پیغمبر(ص) می‌آورد و ثابت می‌کند که بدون محبّت حضرت رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) او نجات و کامیابی در عاقبت غیر ممکن است لذا اطاعت و محبت ایشان واجب است. نجات انسان در محبّت حضرت رسول (ص) و اهل بیت (ع) او است و اطاعت رسول (ص) کامل نمی‌شود بدون محبّت علی(ع) زیرا برای به رسیدن به قرب رسول بدون شفاعت علی(ع) ممکن نمی شود. در این باره رسول اکرم(ص) فرموده‌اند:«انا مدینة العلم و علی بابها». همدانی با ذکر آیات قرآن و احادیث پیغمبر(ص» ثابت می‌کند که بعد از رسول (ص) حضرت علی(ع) بزرگ ترین پیشوای جهان است. اتّباع از او فرض است ؛ زیرا کلیدهای جنّت و جهنم به ترتیب به حبّ یا بغض علی منوط می‌باشد. در این باره حدیث پیغمبر (ص) را نقل می‌کند:«من کنت مولاه فعلیٌ مولاه». در رسالهٔ «المودّة فی‌القربا و اهل‌العبا» از آیات قرآنی استفاده می‌کند و سعی می کند که مرتبهٔ حضرت علی(ع) و اهل بیت رسول(ص) را ثابت کند ؛ مثلاً این آیهٔ قرآن کریم:«لا اسئلکم علیه اجراً الاالمودة فی‌القربیٰ».

۲ - در رسالهٔ «اربعین فی فضایل امیرالمؤمنین علی(ع) و اهل بیت رسول (ص) چهل حدیث که دربارهٔ حضرت علی(ع) و اهل بیت رسول (ص) است نقل کرده است چند حدیث از آن ها این جا نقل می شود:

الف) اولاد من مانند کشتی نوح (ع)است هرکه بدان تمسّک جست رستگاری یافت و هرکه از آنان تخلّف کرد در آتش دوزخ غرق شد .

ب) اولاد من در این امّت امانت دین است در روز قیامت مطلوب جمیع مسلمانان است .

ج) نیکانِ اولاد من را تکریم کنید و بدانید که آنان برای من هستند.

د) کسی که اولاد من را تحقیر کرد، گویی مرا تحقیر کرد

۳ - همدانی عاشق رسول(ص) و اهل بیت(ع) اوست این عشق و محبت او از اشعارش ظاهر است :

گـر مهر علی و آل بتولت نبود / امـید شـفاعت ز رسـولت نبود
گر طاعت حق جمله برآوردی تو / بی مهر علی هیچ قبولت نبود

با نظر داشت رتبه بندی بالا، اقبال بسیاری از ویژگی های چهارگانهٔ بالا را دارد و به یقین در ردهٔ پنجم قرار نخواهد گرفت.

۱۰. نگارنده دو ترجمه از مجموعهٔ سخنرانی های اقبال دربارهٔ اسلام ، را در اختیار دارد. یکی کار بزرگ و ارزشمند زنده یاد احمد آرام است که تاریخ چاپ ندارد. عنوان ترجمهٔ زنده یاد احمد آرام، احیای فکر دینی دراسلام است.
ترجمهٔ دیگری از پژوهشگری ، اقبال شناس و مترجم توانا، آقای محمد بقایی (ماکان)، در دست است. چاپ اول این ترجمه ، در سال ۱۳۷۹ توسط انتشارات فردوس ، وارد بازار کتاب شده است .
آقای محمد بقایی ، بافرصت بیشتری به ریزه کاری های این ترجمهٔ ارزشمند دست زده اند ودر خور ستایش است ؛ ولی زندهٔ یاد احمد آرام، با توجه به زمانی که این ترجمه را ، به انجام رسانده است ، درخور تقدیر است . اقبال خودش گفته است :

در این سخنرانی ها که بنا به درخواست انجمن اسلامی مدرس، تهیّه و در شهر های مدرس و حیدرآباد و علیگره القا شده است ، کوشش من آن بوده است که گرچه به صورت جزئی هم باشد. به این نیازمندی ، جواب دهم (احیایی تفکر دین، ص ۲ ، دیباچه)

۱۱. نگارنده نمونه هایی از شعرهای آهنگین ، در عین حال ، پُر تپش و هیجانی اقبال را انتخاب کرده است. امید است ، این نمونه ها ، در سنجش با نمونه های شعر معاصر، بهانهٔ یک مقاله پژوهش قرار گیرد. به عبارتی ، اقبال با بهره گیری از گونه های کهن شعر فارسی، شاعر معاصر است.

۱۲. او به اندازه ای با زبان شعر آشنا بود که گاهی ، به جای سخنرانی شعر می خواند. آخرین سخنرانی او در دانشکدهٔ لاهور، جایش را به شعر داد. اگرچه پیوند او با دانشکده ، بعدها به صورت شرکت در جلسهٔ مشاعرهٔ دانشجویان ، ادامه پیدا کرد.
(جاویدان اقبال ، ٦٤ : ١٩٨٤)
گاهی دیده شده است که اقبال ، خواسته است ، تنگنای زندگی را ، از راه شعر و شاعری ، بگشاید. اقبال شنیده بود که در حیدرآباد از سخنوران و شاعران ، قدردانی می شود. او فکر می کرد، پس از دهلی و لکهنؤ ، حیدرآباد ، شهری است که می تواند، در آنجا ، به فرصتی که آرزویش را داشت ، دست یابد (همان ، ۵۲)

۱۳ . و القوال : خوش بیان ، شخصی که دربیان موضوع ، مهارت دارد. گویا (المعجم الاعظم ، بی تا ، محمد حسن الاعظمی ، الجزء الربع ، ذیل واژه قول) . قوال : پُر حرف ، خوش سخن ، آوازه خوان (فرهنگ کاتو زبان، محمد علی طهرانی، تهران ، ۱۳۱۱ خورشیدی ، چاپ مطبعهٔ علمی تهران)

گــر بـدرمنیری و سـما مـنزل تـو | و ز کوثر اگر سرشته باشد گـل تـو
گـر مـهر عـلی نـباشد انـدر دل تـو | مسکین تو و سعیهای بی‌حاصل تو

۵ ـ فلسفهٔ انسان کامل

فلسفهٔ انسان کامل از زمان قدیم بین فلاسفه و صوفیه رواج داشته‌است، میر سید علی همدانی نیز این موضوع را مورد مطالعه قرار داده و در رساله های "حل الفصول" والانسان کامل یا روح الاعظم" و "وجودیه" ذکـر انسـان کـامل می‌کند و می گوید هر آن کس که اطاعت و پیروی از سنت رسول اکرم(ص) کند به مرتبهٔ اعلا می رسد. در رسالهٔ فصوص دربارهٔ انسان کامل می گوید :

۱ – «انسان کامل آن است که به پیروی زندگانی و اعمال حضرت رسول(ص) به مرتبهٔ اعلا برسد» تا اینکه مصداق «بی یسمع و بی یبصر» و مظهر «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمیٰ» گردد یعنی هرکس به اتباع رسول (ص) به کمال انسانیت می رسد، عمل او عمل خدا باشد به همین سبب بود که بو علی قلندر به پادشاه وقت تنبیه می کند و علامه اقبال آن را به شعر آورده :

بـازگیر ایــن بـندهٔ بـدگوهری | ورنه بخشم مُلکِ تو به دیگری

۲ – میر سید علی همدانی بعد از رسول(ص) ، حضرت علی(ع) را به عنوان نمونهٔ انسان کامل شاهد می‌آورد که او با متابعت و پیروی حضرت رسول(ص) به کمال ممکن رسیده و برای کاملان راهنما و وسیله هستند به همین سبب که آن حضرت(ص) فرمود: «انا مدینة العلم و علیٌ بابها» منظور این حدیث ایـن است که کسی که می‌خواهد که به کمال انسانیت برسد، باید که بعد از رسول (ص) از حضرت علی و اهل بیت(ع) او پیروی کند. در ایـن بـاره خـود قـول حضرت علی(ع) را نقل می کند که در زمان جـنگ بـین حـضرت عـلی (ع) و معاویه چون پیروان معاویه شکست را قسمت خود دیدند، قرآن را برسر نیزه‌ها بلند کردند در این موقع حضرت علی(ع) فرمود : «هذا کتاب اللّه الصامت و انا کتاب اللّه‌الناطق».

۶ ـ تزکّیهٔ نفس و راهنمایی کاملان

انسان از دو جوهر روح و جسم تشکیل می یابد. اگرچـه روح از عـالم روحانی است و مثل آیینه ای صاف و شفاف در فطرتش است ولی به سـبب

. قوال : مرد نیکو گفتار یا مرد بسیار گوی و زبان آور. خوش صحبت . خواننده ، آواز خوان ، مطرب ، سرود گوی . در مجالس سماع صوفیان ، خواننده ای بوده است که بیت های سوزناک یا رباعیات و غزلیات عاشقانه را به آواز می خواند و صوفیان به آهنگ او ، به سماع بر می خاستند.

(لغت نامۀ دهخدا، ذیل واژۀ قوال).

۱٤. اقبال حجابی بین جایگاه شغلی و شاعری، حفظ کرده بود. او به طور طبیعی ، از خواندن شعر در نزد دیگران خودداری می کرد.در نشست های دوستانه، شعر خوانی او ، محدود به بعضی دوستان نزدیکش بود. اگر شعر می خواند و اگر شعر می شنید، روی کرد اوبیشتر به لطافت سخن و درجۀ خیال پردازی در شعر بود . گاهی در شنیدن شعر ، چنان سکوتی بر اقبال چیره می شد که گویی در دنیای دیگری، سیر می کرد.

(جاویدان اقبال ، ۸۰ : ۱۹۸٤)

۱۵. اقبال شعری با عنوان گورستان شاهی در حیدرآباد سرود . این اشعار را در بازدید گورستان شاهی سرود . این شعر ، در مجلۀ مخزن لاهور چاپ شد. در سال ۱۹۱۱ میلادی ، اقبال ، یک ترانۀ ملّی سرود. در مسجد پادشاهی لاهور، شعری با عنوان «حضور رسالت مآب(ص) مین » خواند. احساس غرور مسلمانان در این شعر ، دیده می شود.(همان : ۷۹ تا ۵۷).

۱٦. شعر «شکوه و جواب شکوه » اقبال ، به عربی و فارسی برگردانده شده است . این اشعار اقبال ، توسط آقای رفیق خاور، به نظم فارسی ، چنان ترجمه گردیده که به نظر می آید ، در اصل این اشعار به فارسی سروده است.

۱۷ . امر و القیس ، شاعر بزرگ عرب ، در قبل از اسلام بود. وی یکی از صاحبان معلقه بود ومعلقات به هفت قصیده ای گفته شده است که بنابر مشهور ، در خانۀ کعبه آویخته شده بود.

۱۸ . بیت توسط جاوید اقبال ، چنین آمده است :

« و لقد ابیت علی الطوی و الظله حتی انال به کریم الماکل ».

سرکار خانم صفیاری مقدم ، در پاورقی چنین آورده است : « و لقد ابیت علی الطوی و اظله حتی انال به کریم الماکل »(پاورقی ص ۲۱٦ از جاویدان اقبال ، جلد اول)

۱۹ . گویا اقبال ، بعضی سبک های شعری و عاشقانۀ ایرانی را ، در نظردارد که گفته است :

حسن انداز بیان از من مجو   خوانسار و اصفهان از من مجو

(اسرار خودی ، ۱۰ : ۱۳۸۱)

و یا در جای دیگر دارد:

دنبال کردن خواهشهای نفسانی قلبش تاریک می شود، لذا از مقصود زندگانی‌اش دور می‌افتد لذا بزرگان نصیحت می کنند که انسان باید تزکیه نفس بکند و شیشهٔ دل را با عبادات و عمل صالح پاک کند، تا نجات یابد. همدانی نیز در رسالهٔ «مشیّت» که برای راهنمایی سالکان نوشته ذکر از تزکیه نفس می کند که سالکان باید که تن به رضای الٰهی و مشیّت او بدهند و در راه مجاهده و مراقبه و ریاضت، عجلت و بی‌صبری از خود نشان ندهند زیرا این سزاوار سالکان نیست. باید حرکت و عمل خود را ادامه دهند و چشم به برکات الٰهی داشته باشند و از او نومید نگردند ؛ زیرا ایمان به مشیّت الهی و رضای او تقاضا می کند که سالک باید که ثابت قدم باشد و با خلوص نیّت تمام وظائف خود را انجام بدهد تا رضای الٰهی روزی او بگردد. مصداق « جوینده یابنده» شود. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «لیس للانسان الاّ ما سعی»

سالها باید که یک سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

همدانی رساله ای به نام "درویشیه" دربارهٔ مسلک درویش و احوال ایشان نوشته، در آن صحبت از تزکیّهٔ نفس می کند. به نظر او فقر و تزکیّهٔ نفس جهاد اکبر است. او از اعمال ریاکارانه و منافقانه سخت ایراد می‌گیرد که چنین اعمال به هیچ چیز نمی‌ارزد. فقط خلوص و تقوی و صداقت و عبادت است که در حضور خداوند مورد قبول و دارای منزلت می‌باشد. [۱]

به نظر همدانی هیچ کاری بالخصوص در راه سلوک بدون استاد کامل هیچ به دست نمی‌آید لذا او به صحبت کاملان اهمیّت زیاد می‌دهد. در رسالهٔ "درویشیه " می‌گوید که سالک و درویش حقیقی باید برای استفاده از صحبت کاملان در خود استعداد خاص ایجاد کند و از رزق حرام و تظاهر خود را نگاه دارد. کسی که از این دو صفت نازیبا بر حذر نباشد نماز و روزه و زکوٰة و جهاد و صدقات و اعمال او در روز قیامت از اعتبار ساقط می‌باشد.

۷ - اهمیت علم و عقل

همدانی در رساله "عقلیه" که در فضیلت عقل انسانی نوشته ، به قرآن و احادیث پیغمبر(ص) توجه داده است. به نظر او فضل عقل موجب تفوّق و رجحان طبقات مختلف خلق می گردد ؛ یعنی درجات مردم از لحاظ عقل است هرکه را عقل بیشتر، درجه‌اش بین مردم بلندتر می‌باشد. همدانی عقل و علم هر

شاعری زین مثنوی مقصود نیست بت پرستی ، بت گری، مقصود نیست
(همان)

منابع

اقبال ، محمد (بی تا)، احیای فکر دینی در اسلام ، ترجمهٔ احمد آرام ، تهران : نشر پژوهش های اسلامی .
.... (۱۳۸۱) ارمغان حجاز ، بخش فارسی ، از کلیات اشعار مولانا اقبال لاهوری ، چاپ هشتم ،تهران : انتشارات سنایی.
.... اسرار خودی ،
.... پیام مشرق ،
.... جاوید نامه
.... زبور عجم
.... گلشن راز جدید ،
بقایی، محمد (۲۰۰۳) ، قلندر شهر عشق ، یازده خطابه و گفتمان دربارهٔ علامه اقبال ، چاپ اول ، تهران : انتشارات اقبال.
سروش ، احمد (۱۳۸۱) مقدمه ، از کلیات اشعار مولانا اقبال لاهوری ، چاپ هشتم ، تهران : انتشارات سنایی.
شیرازی ، داوود (۱۳۸۱)، مقدمهٔ ناشر..........................

*****
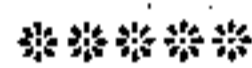
دو را به یک معنی به کار برده است به نظرش هر عقل برای انسان موجب بهبود و رحمت نیست تا اینکه با آداب و آیین های رحمانی تربیت نشود. بنابراین عقل دو قسم است یعنی عقل رحمانی و عقل شیطانی. عقل وقتی که در تخریب و نابودی بناهای اخلاقی و دینی به کاررود مانند شتر بی‌مهار است و راه و رسم مسافرت در این غالم را نشاید، آن عقل شیطانی است البته عقل رحمانی نشان‌دهندهٔ راه منزل مقصود و موجب برکات دنیا و آخرت و نجات اُخروی است همدانی در "ذخیرةالملوک" دربارهٔ اهمیت عقل می گوید :

"خلیفهٔ روح را در مملکت بدن وزیری است که آن را عقل گویند و او مصلح اسباب دولت ابدی و مدبّر امور نعیم سرمدی است و حق جلّ و علا بر اعلای منازل مملکت بدن به جهت قرار این وزیر روشن رای قصری بنا کرده است که آن را دماغ خوانند».

۸ - اهمیّت عشق

عشق نزد صوفیه وسیلهٔ نجات هر دو جهان است این معرفت الٰهی است که انسان را به طرف عشق الٰهی می‌برد. میر سید علی همدانی نیز عشق الٰهی را متاع هر دو جهان می‌داند، به نظر او عشق الٰهی ذریعهٔ تعمیر اخلاق و شخصیت انسان است. این عشق الٰهی است که انسان را از ثریا هم بلندتر می‌برد و از بدی‌ها می‌رهاند و هرکه در دریای عشق پروردگار غرق می‌شود او در همه اشیاء نور خدا می‌بیند و انسان را از متاع هر دو جهان بی نیاز می‌سازد.

عاشقان عکس رخت در همه اشیا بینند	سرّ سودای تو در سینه هویدا بینند
هر کسی را نفسی با تو مهیّا گردد	دو جهان پیش درش عیش مهیّا بینند
درد عشقت که حمایت گر هر درمان است	خوش تر از مائدهٔ جنّت ماوا بینند
اگر ارباب ذوق در غم تو آرمیده‌اند	از شادی و نعیم دو عالم رهیده‌اند
حوران خلد را به پشیزی نمی خرند	تا از صفای حسن تو رمزی شنیده‌اند

حکمت عملی یا اخلاق حسنه

در حکمت عملی فیلسوف یا شاعر به مردم نصیحت می‌کند و ترغیب به عمل صالح یا اخلاق حسنه می‌دهد یعنی به به جاآوری فضایل اخلاق حمیده تشویق می‌کند و از رزایل باز می‌دارد. اینجا چند فضایلی که همدانی، اهمّیت

محمد افضل زاهد[1]

خلیلی و اقبال

چکیده :

دانشمند اقبال شناس افغانی استاد خلیل الله خلیلی (م ۱۳۶۶ش) از کسانی است که در حین دیدار رسمی اقبال از افغانستان در ۱۹۳۳م افتخار ملاقات داشته اند. پس از درگذشت اقبال کراراً از پاکستان و آرامگاه اقبال هم دیدن کرده بود. با مطالعهٔ اشعار گوناگون خلیلی در کلیات او، می توانیم مقیاس وسیع نفوذفکری، معنوی و لغوی اقبال را که در شعر خلیلی تلالو می کند، بررسی و ارزیابی کنیم. نقش آزادیخواهانهٔ اقبال را این گونه تمجید کرده :

نعرهٔ او در دل ما کار کرد　　　خفتگان شرق را بیدار کرد

در شعر «دمی با اقبال» اندیشه های مبتکرانهٔ شاعر متفکر را این گونه باز گفته است :

آسیا راخوانده نقش آب و گل　　　گفته افغان را در آن پیکر چو دل

***

استاد خلیل الله خلیلی (۱۳۲۵-۱۴۰۷ ق/۱۲۸۵-۱۳۶۶ ش) یکی از سخن سرایان ، نویسندگان و دانشمندان معروف افغانستان است. استاد سعید نفیسی دربارهٔ خلیلی می نویسد:

"خلیلی از سخن سرایان توانای و چیره دست روزگار است."[2]

استاد بدیع الزمان فروزانفر می نویسد:

"استاد خلیل الله یکی از سخن سرایان ودانشمندان عصر حاضر است و بی گمان وی را می توان در عداد شعرای سخندان و سحرکار این روزگار محسوب داشت."[3]

---

۱. رئیس گروه زبان وادب فارسی دانشکدهٔ دولتی – گوجرانواله

۲. نفیسی، استاد سعید ، تقریظ بر اشعار خلیلی ، کلیات اشعار خلیلی ، ص ٦٤٢

۳. فروزانفر ، بدیع الزمان ، همان ، ص ٦٤٠

زیادی به آن داده، می‌آوریم :

۱ - عدل و جوانمردی

به نظر میر سید علی همدانی خدای تعالی انسان را برای اجرای عدل و جوانمردی خلق کرده‌است، لذا بعد از ایمان و معرفت الٰهی این وظیفهٔ اوست که از بدی ها خود را دور نگاه دارد و عمل صالح انجام دهد. یکی از آنها عدل و جوانمردی است، لذا باید که انسان عدل بگسترد و جوانمردی از خود نشان دهد:

گر مردمی این زندگی می‌بایدت — پای تا سر بندگی می بایدت
مرد باید تمام این راه را — جان فشانی باید این درگاه را
کار آسان نیست با درگاه او — خاک می باید شدن در راه او

۲ - ایفای عهد

چیزهایی‌که سبب نارضایتی خدای تعالی می شود، همدانی آنها را منع می‌کند و ترغیب به فضایل اخلاق می دهد. در رساله "تلقینیه" سالکان را نصیحت می‌کند که مرد مؤمن و سالک واقعی باید که خود را از عدم ایفای عهد، سوگند دروغ، لعنت بر دیگران، دعای بد به دوست و دشمن، سخنان دل آزار خود را نگاه دارد و در همه اعمال نیت خود راست کند «انّما الاعمال بالنیّات» باید سعی تمام بخرج دهد تا از دست و زبان او هیچ کسی آزرده نگردد و مؤمن باید که زندگانی را ساده به سر ببرد در اعمال خود شکسته نفسی و فروتنی نشان دهد.

۳ - حُسن سلوک

خدای تعالی با بندگانش حسن سلوک می خواهد لذا او انبیاء را نیز برای این تنبیه کرد؛ مولانا رومی در این باره می فرماید :

تو برای وصل کردن آمدی — نه برای فصل کردن آمدی

میر سید علی همدانی در رساله "خرقهٔ درویش یا فقریه" که برای ملک خضر شاه حاکم کونار که به عنوان وصیت اوست ، می نویسند:

"وصیّت می کنم ترا به ملاطفت با ضعیفان و مساعدت با زیردستان، شفقت با

خلیلی نسبت به شاعر مشرق علامه محمد اقبال ارادت و عقیدت فوق العاده ای داشت و اندیشه و آثار اقبال در سازندگی فکری و اعتقادی خلیلی اثراتی ژرف دارد . اقبال از لحاظ زمان زندگانی مقدم بر خلیلی بود و از سال ۱۸۷۷ م تا ۱۹۳۸ م ، در شبه قاره در زمان حکومت انگلیس ها می زیسته است و مردم شبه قاره ، خاصه مسلمانان را از خواب غفلت بیدار کرد. خلیلی دراشعار خود بارها ارادت و علاقمندی خود نسبت به اقبال را ابراز نموده است ، به عنوان مثال وی درنظم خود " مشاهدهٔ رویا" می گوید:

فیلسوف شرق دانای حکیم　　　هند را آواز وی ضرب کلیم[1]

جایی دیگر در اشعاری به عنوان "فریادِ مادرِ مجاهدان" می گوید:

ختم بر اقبال شد رای همه　　　بود این معنی تمنّای همه
نعره هایش سوی گردون می شدند　　　درِ فضا مصراع گلگون می شدند[2]

علامه اقبال در سال ۱۳۵۲ ق /۱۹۳۳ م به دعوت نادر شاه ، حاکم افغانستان به آن دیار رفت. آنجا در محفل پذیرایی که برای اقبال و میهمانان دیگر منعقد شد ، خلیلی هم به عنوان میزبان شریک بوده. خلیلی دیدار اقبال را برای خود سعادت قرار داده است و در اشعاری به نام " دمی با اقبال" اینگونه ابراز عقیدت نموده است :

من درین فرخنده روزِ دلنواز　　　گشتم از بخت همایون سرفراز
حکم شد از سوی دولت ناگهان　　　تا به باغ آیم به نام میزبان[3]

در این نظم می افزاید:

در میانه حضرت اقبال بود　　　آفتاب شعر را تمثال بود

۱. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیلی ، ص ۵۰
۲. همو ، همان ، ص ٥١١
۳. همو ، ص٥٨٤

مسکینان ، مروّت با درویشان، به حمیّت در دین، به قناعت در دنیا، در نظر به غیرت، در سکوت به فکرت و سخن و حرکت به صیانت، در عهد به وفا، با اهل اللّه به مودّت ، در نعمت به شاکر بودن، در بلا صابر و در خیر سابق "

۴ - رفتار نیک

بزرگان ایرانی از زمان قدیم به پندار نیک و کردار نیک و گفتار نیک اهمیت زیاد داده‌اند، همین طور همدانی نیز توجهی خاصی به رفتار نیک ابراز می‌دارد، در رسالۂ «فتوتّیه» می‌گوید :

"ای عزیز، اخی باید که به مکارم اخلاق موصوف بود،«به خصایل پسندیده آراسته باشد، با پیران به حرمت باشد، با جوانان به نصیحت، با طفلان به شفقت ، با ضعیفان به رحمت ، با درویشان به بذل و سخاوت، با علماء به توقیر و حشمت، با ظالمان به عداوت.... به فضل و عنایت دیّان امیدوار".

۵ - حق گویی

تمام مذاهب دنیا انسان را به حق گویی تشویق کرده‌اند ؛ زیرا حق گویی باعث تزکیۂ محیط انسان می شود و پوشیدن حق از ترس باعث ناپاکی محیط می‌شود، لذا حق گویی برای تصفیۂ یک محیط ضروری است ، علاّمه اقبال در این باره به شعر اردو می گوید :

آیین جوان مردان حق گویی و بیباکی اللّه کے شیرون کو آتی نهین روباهی

یعنی آیین جوان مردان حق گویی و بی باکی است، زیرا به شیران خدا راه و رسم روباهی نمی آید. میر سید علی همدانی دربارۂ حق می‌فرماید :

"فاضل ترین غزا آن است که سخن حق نزد پادشاه ظالم گفته شود».

۶ - امر معروف و نهی منکر

این وظیفه انسان است که محیط خود را از هر جور فساد نگاه دارد و برای بهبودی و ترقی آن سهم خود را انجام دهد، برای به دست آوردن این مقصد ضروری است که هر انسان امر معروف و نهی منکر را وظیفه خود داند و محیط انسانی را از هر جور فساد نگاه دارد، همدانی در کتاب "ذخیرةالملوک" به پادشاهان و حاکمان نصیحت می‌کند که ایشان باید که به روش خلفای راشدین و پادشاهان نیک و متّقی اسلام گام بزنند و در امر معروف و نهی منکر بکوشند؛

از جبینش نور قرآن آشکار وز لقای وی خزان ما بهار[1]

چون خلیلی در سال ۱۳۸٤ ق/ ۱۳٤۳ ش ، به پاکستان آمد ، بر مزار اقبال هم رفت و قصیده ای به عنوان " آموزگار بزرگ" در ستایش اقبال سرود:

ای که ما را گردش چشم عقاب آموختی دیدهٔ بیدارخود را از چه خواب آموختی[2]

در منظومهٔ دیگر به عنوان "بر آرامگاه عارف شرق ، علامه اقبال لاهوری" شاعر مشرق را اینگونه مورد مدح و ستایش خود قرار می دهد :

تربت اقبال را کردم طواف دولتی دیدم در آنجا بی خلاف
نعرهٔ او در دل ما کار کرد خفتگان شرق را بیدار کرد[3]

در سال۱۳۸٦ ق/ ۱۳٤۵ ش خلیلی از طرف دانشمندان لاهور برای شرکت در مراسمی که به مناسبت بزرگداشت علامه اقبال برگزار شد، دعوت شده بود. چون در آن هنگام مسافرت او به حجاز اتفاق افتاد و شوق زیارت حرمین شریفین گریبان گیر گردید ، از شمول در آن محفل عذر خواست و یک ترکیب بند نوشته فرستاد که چند بیت آن بدین قرار است :

ای محفل عاشقان اقبال وی مجمع دوستان اقبال
بودیم به آرزو که امسال آییم به آستان اقبال
صد بوسه زنیم از سر شوق بر خاک سپهر شان اقبال
راز دل دردمند گوییم با مردم راز دان اقبال[4]

خلیلی رساله ای به عنوان "یار آشنا" هم نوشت که دارای ۸۰ صفحه دربارهٔ اقبال و نشان دهندهٔ علاقهٔ وی به سرزمین افغانستان است. این رساله به همّت انجمن علمی و مشاورتی اسلامی افغانستان در سال ۱٤۰۲ ق/ ۱۳۵۹ ش به طبع رسیده است .

خلیلی در شعر خود در بسیاری موارد شعرها و مصرع های اقبال را تضمین کرده است . برخی واژه ها و اصطلاحات اقبال را عیناً به کار برده

۱. همو ، همان ، همانجا
۲. همو ، همان ، ص ۱۵۳
۳. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی ، ص ۸۳ – ۳۲۸
٤. همو ، همان ، ص ۱۸۲

چون نصیحت ایشان تأثیر بزرگ دارد زیرا عامهٔ مردم به روش ایشان عمل می‌کنند. در همین کتاب قولی از حضرت رسول اکرم(ص) نقل شده آن را اقتباس می‌کنیم:

«رسول اکرم (ص) فرمود که حق جلّ و علا شهری را به عذاب هلاک گردانید که در آن شهر هجده هزار مرد صالح بود که عمل ایشان چو عمل پیغمبران بود، گفتند، ای رسول (ص) خدا، با آن عمل صالح چگونه هلاک شدند، فرمود که عمل های صالح داشتند ولی امر معروف نمی کردند و دیگران را از کارهای بد باز نمی‌داشتند، بدان سبب هلاک شدند».

۷ - کسب رزق حلال

عادت کسب رزق حلال یکی از بهترین خصوصیات انسان می باشد. این عادت تنبلی است که انسان را به طرف بدی ها می برد، کسی که زحمت می‌کشد و رزق حلال به دست می آورد، او از بدی ها باز می ماند. سید نیز به کسب رزق حلال اهمیتی زیاد می دهد، زیرا او خودش شغل کلاه بافی داشت و از مریدان خود هم می‌خواست که ایشان نیز کاری بکنند ورزق حلال به دست بیاورند، به همین سبب بود که او هفت صد هنرمند از ایران به کشمیر برد تا ایشان مریدان کشمیر را هنری بیاموزند، تا بتوانند رزق حلال به دست بیاورند.

۸ - وطن دوستی

دربارهٔ وطن دوستی اسلام نیز تشویق می کند، رسول اکرم(ص) فرموده‌اند: «حب الوطن من الایمان» یعنی وطن دوستی جزو ایمان است. وطن دوستی یکی از مهم ترین خصوصیات ملّت ایران است. این فردوسی باشد یاکه ناصرخسرو وطن خود را از قلب دوست می‌داشتند و برای آن بی قرار بودند. مثل دیگر ایرانیان همدانی هم، وطن دوست بوده، لذا او کوشش فراوان کرده تا این که تمدن ایرانی خارج ازکشور گسترش یابد، لذا او هفت صد هنرمند ایرانی به کشمیر برد تا هنرهای ایرانی آنجا گسترش یابد. مزید بر آن زبان فارسی نیز در کشمیر و نواحی آن گسترش یافت، لذا علاّمه اقبال در این باره می گوید :

آفرید آن مرد، ایران صغیر — با هنرهای غریب و دلپذیر
خطه را آن شاه دریا آستین — داد علم و صنعت و تهذیب و دین

است ؛ به عنوان مثال در منظومه ای به نام " سفیر ماتم " ، این اشعار اقبال را تضمین کرده است :

ملتی آوازهٔ کوه و دمن　　در رگ او خون شیران موج زن
آسیا یک پیکر آب و گل است　　ملت افغان درآن پیکر دل است[1]

در منظومه ای دیگر به عنوان " فریاد مادر مجاهدان" خلیلی سه شعر اقبال را تضمین کرده است و در جای دیگر غزل اقبال را به طور کامل تضمین کرده است و دربارهٔ آن غزل چنین اظهار نظر کرده است :

این غزل روشنگر سیمای ماست　　ماضی ما حال ما فردای ماست[2]

دو بیت آن غزل بدین قرار است :

درفش ملت عثمانیان دوباره بلند　　چه گویمت که به تیموریان چه افتادست
خوشا نصیب که خاک تو آرمید اینجا　　که این زمین ز طلسم فرنگ آزادست[3]

درمنظومه ای به عنوان " دمی با اقبال" به طرف قول اقبال چنین اشاره می کند :

آسیا را خوانده نقش آب و گل　　گفته افغان را در آن پیکر چو دل[4]

در منظومه ای دیگر به عنوان " سفیرماتم" القابی که اقبال در اسرار خودی سید علی هجویری را داده بود ، به کار می برد:

"سید السادات ، مخدوم امم"　　خود به لاهور است خفته درحرم[5]

مشابهت های زیادی در نحوهٔ تفکر این دو شاعر توانا مشاهده می شود که چون شرح همهٔ آن ها در یک مقاله نمی گنجد ، لذا ما اینجا فقط به اختصار به آن مشابهات ومشترکات اشاره می کنیم.

---

۱. همو، همان ، ص ٦٣٣
۲.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی ، ص ٥٨٦
۳.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ٨٦٠
٤.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار استاد خلیل الله ، ص ٥٨٥
٥.همو ، همان ، ص ٤٣١

۹ - اهمیّت اعتدال

از زمان ارسطو به اعتدال اهمیتی زیادی داده شده در مکتب صوفیه و فلاسفه اسلامی نیز فلسفه اعتدال اهمیت زیاد داشته است. پیغمبر اسلام (ص) فرموده‌است. "خیرالامور اوسطها" همدانی نیز در این تشویق کرده‌است درکتاب "ذخیرةالملوک" می‌گوید: «ای عزیز بدانکه حق جلّ و علا آدمی را از دو حقیقت آفریده است یکی صورت ظاهر و دوم سیرت باطن صورت را خَلق گویند و سیرت را خُلق خوانند، و هر یک را ازین دو حقیقت حُسنی و قُبحی هست، چنانکه حسن صورت کامل نباشد مگر متناسب جمیع اعضای ظاهر، از چشم و ابرو، رخساره، لب، دهان و دست و پای و قامت همچنین حسن سیرت که آن را حُسن خُلق خوانند، کمال نیابد مگر به اعتدال صفات حمیده، چون علم و حکمت و تقویٰ و سخاوت و شجاعت و حلم و تواضع و انائت، عفت و عدل».

۱۰ - فرمانروایی یا حکومت

در دنیا هر انسان وظیفه‌ای دارد ولی هرکه از لحاظ علم و عقل یا اقتدار بالاتر، وظیفه‌اش نیز بزرگ‌تر و مهم‌تر می شود. چون قوه‌های یک کشور زیر تسلط فرمانروا یا حکومت وقت می باشد لذا وظیفۀ آن خیلی مهم می باشد، لذا حکمران یا حکومت وقت مسئول بهبودی رعایا می باشد. این وظیفۀ حکومت است که حفظ جان و مال و عزّت و آبرو مردم بکند زیرا حکومت از طرف خدا امانتی است این اوّلین فریضۀ حکومت است که عدل بگسترد و حکومت را و حکم رانی قانون رواج دهد. زیرا عدم رعایت قانون در اجتماع مردم احساس محرومی پیدا می‌کند و سبب پیدایش بدی ها می شود، لذا سید علی همدانی درکتاب ذخیرةالملوک صحبت از شرایط فرمانروایی و حقوق رعایای مسلمان و شرایط غیر مسلمانان در کشور مسلمانان می‌کند:

الف - شرایط پادشاهیّ به نظر سید شرایط پادشاهی ده است مهم از آنها این است: ۱) پادشاه باید که در خوردن و پوشیدن اقتدای سیرت خلفای راشدین کند؛ ۲) از خطر حکومت ولایت غافل نباشد؛ ۳) با عدل واحسان و شفقت بر ضعیفان و زیردستان، خود را محبوب رعایا گرداند؛ ۴) تجسس خیانت و از ظلم عُمّال غافل نباشد وغیره.

اقبال و خلیلی هر دو معتقد ومرید مولانا جلال‌الدین رومی بودند . اقبال ارادت خود نسبت به مولوی را با کاربرد صفاتی مانند " پیر رومی" و «مرشد روشن ضمیر» اظهار داشته و عظمت کار وی را حتی در ردیف رسالت پیامبران دانسته وخود را مرید و شاگرد مکتب وی شمرده است ، چنانکه در منظومه های *«پیام مشرق»* و *«پس چه باید کرد ای اقوام شرق»* آمده است :

شاعری کو همچو آن عالی جناب نیست پیغمبر ولی دارد کتاب [1]
پیر رومی مرشد روشن ضمیر کاروان عشق و مستی را امیر [2]

اقبال در جاویدنامه به راهنمای مولانا جلال الدین سیر افلاک کرده است و مثنوی مولانا را " هست قرآن در زبان پهلوی " تلقی می کند :

روی خود بنمود پیر حق سرشت کو به حرف پهلوی قرآن نوشت [3]

اقبال "اسرار خودی" را با اشعار مولوی شروع می کند و این مثنوی را در بحر معروف مثنوی مولانا جلال الدّین رومی (بحر رمل مسدس محذوف یا مقصور) نوشت . علاوه براین، اقبال در موارد بسیاری شعرها و مصراع های رومی را تضمین هم کرده است . آقای گلچین معانی، اقبال را مولوی ثانی گفته است :

بشنو از آن فیلسوف پاکزاد مولوی ثانی آن اقبال راد [4]

خلیلی هم نسبت به مولانا رومی ارادت و عقیدت شدیدی داشت و گاه گاهی این عقیدت و ارادت خود نسبت به مولوی به وسیلهٔ اشعار خود ابراز نموده است ، مانند اشعاری به عنوان "ابرشد، بارید ، دریا آفرید"

جاودانی جان وی این مثنوی است دم به دم این جان قدسی در نوی است
مثنوی چون قلزم مواج اوست این کتاب معرفت معراج اوست [1]

۱.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال(فارسی) ، ص ۳۷٦
۲.همو ، همان ، ص۸۰۳
۳. همو ، همان ، ص ۲۹
٤.عرفانی ، خواجه عبدالحمید ، رومی عصر ، ص ۱٦٥

در رساله "عقبات یا قدوسیه" نیز که بر طبق التماس پادشاه کشمیر نوشته شده به پادشاه نصیحت می کند که از عقبات خود رانگاه دارد، آن ها چهاراست. بخل و کبر و ستم و ریاستی که بی ترسی باشد. پادشاه اسلام باید که از بخل مال و کبر و ستم بر دیگران برحذر باشد و پادشاه تقوی و پرهیزگاری را توأم داشته باشد. در همین رساله به پادشاه نصیحت می کند :

آخر از خواب امل بیدار شو — یک دمی مست هوا هشیار شو
تا نیاید درد انکارت پدید — قصهٔ این درد نتوانی شنید
چون تو حمال نجات آمدی — از چه در صدر ریاست آمدی
خانهٔ خلقی کن زیر و زبر — تا بر اندازی بر افساری بدر
شاخ امل بزن که چراغی است زودمیر — بیخ هوس بکن که درختی است کم بقا

حقوق مسلمانان بر پادشاه بعد از شرائط پادشاهی همدانی صحبت از حقوق رعایای مسلمان بر پادشاه می کند. و تعداد آن ها بیست است چند از مهم آن ها این جا نقل می‌شود: ۱) با همه مسلمانان به تواضع باشند، ۲) فیض عدل و احسان بر جمیع رعایا عام گرداند، ۳) هر مسلمان راکه چیزی وعده کند آن وعده را وفا کند، ۴) در منصب حکومت با رعایا انصاف کند، ۵) راه‌های مسلمانان را از خوف راه زنان و دزدان ایمن دارد ؛ ۶) امر معروف و نهی منکر ترک نکند وغیره .

منابع و مآخذ

۱ - احوال و آثار میر سید علی همدانی ، دکتر محمد ریاض، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام‌آباد، ۱۳۶۴ش.

۲ - اخلاق ناصری، خواجه نصیرالدین طوسی، تصحیح و حواشی ادیب تهرانی.

۳ - ذکر شاه همدان (اردو) دکتر سید آقا حسین همدانی و سید فیض‌الرحمٰن همدانی، چاپ تعمیر انسانیت، اردو بازار، لاهور.

۴ - حکمت و نظریات افلاطون (انگلیسی) جوجین فری میسن چاپ امریکا.

۵ - کتاب الانسان کامل؛ تصنیف عزیزالدین نسفی، تصحیح ماریژان موله، انستیتوی ایران و فرانسه، تهران .

*****

در منظومه ای به عنوان " به حضرت مولانا " اینگونه ابراز عقیدت نموده است :

همه دام ها گسستم همه پندها شکستم　　ز جهان و جان برستم که کنی شکارم ام

در جای دیگر می گوید:

پیمبر نیست امّا دارد اعجاز　　که از بام فلک گوید به ما راز[۳]

خلیلی بعض غزل ها را در جواب غزل های مولانا هم سروده است ، مانند «راه نیستان» و این بیت به عنوان «باد بغداد»:

آتش است این باد بغداد و نه باد　　هرکه این آتش نداند گو مباد[۴]

خواننده را به یاد این بیت معروف مولانا می اندازد :

آتش ست این بانگ نای و نیست باد　　هرکه این آتش ندارد نیست باد[۵]

خلیلی بسیاری شعرهای خود را به سبک و بحر مثنوی مولانا سروده است؛ به عنوان مثال تمام اشعار مجموعه "ماتمسرا" به سبک و در بحر مثنوی معنوی است و موضوع اغلب اشعار این مجموعه نیز مانند مثنوی معنوی عرفان است . دکتر محمد حسین تسبیحی دربارهٔ خلیلی درست گفته است :

ز بلخ و قونیه گفتی سخن چه خوش گفتی　　که روحِ مولوی معنوی شدی شادان[۶]

تأثیر و نفوذ سنایی هم در کلامِ هر دو شاعر توانای فارسی ، اقبال و خلیلی دیده می شود و هر دو حکیم سنایی را خیلی دوست داشتند ودر اشعار خود افکار و نظرات سنایی را مورد ستایش قرار داده اند. اقبال در مثنوی "مسافر" عقیدت و ارادت خود را نسبت به سنایی چنین ارائه کرده است :

آن حکیم غیب ، آن صاحب مقام　　ترک جوش رومی از ذکرش تمام
در فضای مرقد او سوختم　　تا متاعِ ناله ای اندوختم[۱]

۱.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی ، ص ٤٨
۲.همو ، همان ، ص ٦
۳.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی ، ص ۲۷۳
٤..همو ، همان ، ص ۷
۵. رومی ، جلال الدین محمد ، مثنوی معنوی ، به سعی رینولدالین نیکلسون ، ج اول ، ص ۳
٦.تسبیحی ، محمد حسین ، نظم ، دانش ، شماره ۱۲ ، ص ١٦٧

پرفسور دکتر صغری بانو شکفته *

جلال‌الدین مخدوم جهانیان و آثار پُرباروی [1]

چکیده:
سیّد جلال‌الدین بخاری (م ۷۸۵ ه‍ ق) عارف نامی قرن هشتم هجری، زاده و مدفون در اُچ شریف از توابع بهاولپور می‌باشد. بزرگان خانوادهٔ جلال‌الدین به مشایخ نام آور مولتان رکن الدین ابوالفتح بن شیخ صدر الدین بن شیخ بهاء‌الدین زکریا دست بیعت داده بودند. سید جلال در ۷۰۷ ه‍ ق چشم به جهان گشود. از محضر برجسته ترین عالمان و شیوخ عصر استفاده کرد. در دورهٔ فرمانروایی سلطان محمد تغلق (۷۲۵ تا ۷۵۲ ه‍ ق) مخدوم جهانیان به سمت شیخ الاسلام منصوب گشت. پس از مدتی ترک شغل نموده به مکّه و مدینه رهسپار گشت و در حین استفاده از محضر شیوخ جیّد، سعادت هفت حج بیت‌الله را در حین اقامت به دست آورد. مسیر مراجعت او عراق، کازرون و شیراز بود. در دهلی با شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی (م ۷۵۷ ه‍ ق) ملاقات و خرقهٔ سلسلهٔ چشت از ایشان پوشید. در همین اثناء سفری دیگر به مکّه کرد و پس از مراجعت دو سفر دیگر به دهلی داشت. از آثار یازده گانهٔ مخدوم جهانیان خلاصة‌الالفاظ جامع‌العلوم، خزانة‌الجلالی و ترجمهٔ فارسی رسالهٔ مکّیه تألیف شیخ قطب الدین دمشقی از همه معروف تر است.

*****

سید جلال الدین بخاری یکی از ارکان عرفان و ارشاد طی قرن هشتم هجری، در ۷۰۷ ه‍ ق در اُچ چشم به جهان گشود. وی به مخدوم جهانیان و

---

* - استاد و رئیس سابق گروه آموزشی فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

۱ - این مقاله در سمینار زبان و ادبیات فارسی در سند، در سپتامبر ۲۰۰۳م عرضه گردید.

اقبال در استقبال قصیده سنایی در بال جبرئیل منظومه ای به زبان اردو نوشت. اقبال بحر و قافیهٔ قصیدهٔ سنایی را به زبان اردو هم تتبع کرده است و آن را به نعت سرور کائنات طراز جاودانی داده است. مطلع آن قصیده سنایی بدین قرار است:

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا
قدم زین هر دو بیرون نه ، نه اینجا باش و نه آنجا[۲]

اقبال می گوید:

سما سکتا نهین پهنائی فطرت مین مرا سودا
غلط تها ای جنون شاید ترا اندازهٔ صحرا[۳]

این قصیدهٔ اقبال را دانشمند افضل ناصری به زبان فارسی ترجمه نمود و خلیلی آن را به رشته نظم درآورد.
ترجمهٔ منظوم مطلع خلیلی بدین قرار است:

نگنجد وسعت سودای من در پهنهٔ دنیا　　خطا بود ای جنون شاید ترا اندازهٔ صحرا[۴]

خلیلی بارها در اشعار خود سنایی را مورد ستایش قرار داده است. به عنوان مثال:

نکرده در حدیقه گر کسی سیر　　چه می داند رموز منطق الطیر[۵]

و در جای دیگر می گوید:

در حدیقه سیر کردم با سنایی سال ها　　تا از آن باغ ، این بوی گلاب آورده ام[۶]

خلیلی در اشعار خود چندین بار مضامین و افکار اقبال را بیان کرده است. اینک برخی از مضامین اقبال که خلیلی از آنها بهره برده به عنوان شاهد ذکر می کنیم:

۱.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۸٦٤
۲.سنائی ، حکیم ابوالمجد بن مجدود ، دیوان سنائی با مقدمه و حواشی مدرس رضوی ، ص ۵۱
۳.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال(اردو) ، ص ۳١٤
٤.دانش خلیلی ، خلیل الله ، ترجمه قصیده اردو اقبال بزبان دری ، دانش ، ش ۱۲ ، ص ۱۰٦
۵.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی ، ص ۳۷۳
٦. همو ، همان ، ص ۱۱۳

همچنین به مناسبت مسافرتهای عدیده به اطراف واکناف جهان به لقب جهانگشت ملقّب است [۱]

سوابق خانوادگی

نیای کلان او به همین اسم خود را از احفاد حضرت امام علی النقی (ع) می‌دانسته است. او از بخارا به اتفاق خانواده از جمله پسرش سید احمد پدر سید جلال به مولتان منتقل گردید. او بعلّت تبحر و تسلّط علمی به سید احمد کبیر موسوم می شد و دارای منزلت والایی در مولتان بود که شهرت علمی ومعنوی این شهر علم و عرفان نیز طوری می نمود که شخصیتهای بزرگ به این صوب جلب می‌گردیدند. بزرگان خانوادهٔ جلال الدین از آغاز اقامت در مولتان دست بیعت به مشایخ مولتانی دادند و در آن ایام رکن الدین ابوالفتح بن شیخ صدرالدین بن شیخ بهاء الدین زکریا (م ۷۳۵ هـ / ۱۳۳۵م) براریکهٔ قطبیت استوار بود [۲].

تحصیلات گستردهٔ علمی

سید جلال بدواً از عمّوی خویش صدرالدین قتال بخاری کسب فیض نمود. آنگاه زیر نظارت شیخ رکن الدین در مولتان از محضر مولانا حمیدالدین و استاد موسی استفاده نمود. وی در حرم نبوی از شیخ الاسلام شیخ عفیف الدین عبدالمطری به مدت دو سال مشغول درس کتاب عوارف و کتابهای دیگر متصوفانه بود. همین گونه تا شش سال در مکهٔ مکرمه با امام عبدالله یافعی محشور بود. در همان اوان پیش شرف الدین محمود شاه تستری عوارف را باز خواند که خودش هم از شیخ الشیوخ عوارف را خوانده بود. مخدوم جهانیان علاوه بر استادان نامبرده از محاضر شیخ جلال الدین برکی ، شیخ حمید الدین محمود، شیخ شهاب الدین ابی سعید ، شیخ مجدالدین عبید الغنی ، شیخ نصیر الدین محمود اودهی ، شیخ عفیف الدین، شیخ امام کازرونی ، شیخ شمس

۱ - دکتر ظهور الدین احمد، پاکستان من فارسی ادب (اردو) ص ۳۴۵.

۲ - دکتر رضا شعبانی، سخن مدیر خلاصة الالفاظ جامع العلوم مرتبه علاء الدین علی الحسینی مصححهٔ دکتر غلام سرور ص د.

فلسفه خودی محور نظام فکراقبال است و همهٔ کلام او تفسیر خودی است . او مسلمانان را درس می دهد که آنان باید خود را یابند و اسرار خویش را بشناسند و خود را ادراک کنند . به عقیده وی خودی از دست سؤال دراز کردن ضعیف ، ناتوان و تباه می گردد :

از سؤال آشفته اجزای خودی　　بی تجلّی نخل سینای خودی[1]

اقبال عقیده دارد که انسان باید به خود متّکی باشد و از دیگران توقع یاری نداشته باشد :

خود فرود آ از شتر مثلِ عمر　　الحذر از منّت غیر الحذر[2]

و در جای دیگر می گوید:

تراش از تیشهٔ خود جادهٔ خویش　　به راهِ دیگران رفتن عذاب است

اگر از دستِ تو کارِ نادر آید　　گناهی هم اگر باشد ثواب است[3]

خلیلی هم این فکر اقبال را دوست دارد و در اشعار خود ما را درس خودشناسی و خودآگاهی می دهد و منت کشیدنِ دیگران را حتماً نمی پسندد:

قسم به سایهٔ نخل جوانِ تو ای سرو　　که چترِ شاه به از دلق بینوایی نیست[4]

و در جای دیگر می گوید:

خار صحرای تو اکلیل شرف باشد و بس　　تاجِ گل بر سرت از گلشنِ اغیار مزن[5]

خلیلی در قصیده ای به عنوان "به پیشگاهِ علامه محمد اقبال لاهوری" از اقبال آرزو می کند:

نوجوان عصر را آموز اسرار خودی　　تا ستاند جام از جم ، تیغ از افراسیاب[6]

۱.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۲۳

۲.همو ، همان ، همان جا

۳.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۲۲۹

٤.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی ، ص ۲۸

۵. همو ، همان ، ص ۲۱۳

٦. همو ، همان ، ص ۵۲

الدین اودهی ، شیخ امین الدین گازرونی راساً اکتساب علمی نمود، است [۱].

اما کمال گرایی و اعتلا جویی معنوی سید جلال موجب می شد که تا دیرگاه دست از طلب برندارد در جستجوی مقصود به سیر آفاق وانفس و زیارت بزرگان روزگار بپردازد. بخشی از زندگانی او را همین خاطره‌ها و گشت و گذارهای متعدد در بلاد مختلف اسلامی تشکیل می دهد و پر پیداست دیدارهایی که با مشایخ عالی مقدار و علمای بزرگوار و پیران طریق درستکار در شهرهای مدینه و مکه و کازرون و مصر و شام و فلسطین و الجزیره و بلخ و بخارا و دیگر بلاد خراسان به هم رسانیده در تکوین نهایی شخصیت او بسیار مؤثر افتاده است [۲].

خرقهٔ سیادت و خلافت

سید جلال در کتاب ملفوظات (خلاصة الالفاظ جامع العلوم) خودش می گوید :

«اول خرقهٔ سیادت پناهی از مخدوم والد سید (احمد) کبیر – رحمة الله علیه – پوشیده‌ام».

اگرچه ذکر شیخ رکن الدین ملتانی در چندین جای در کتاب ملفوظات آمده‌است ولی ذکر پوشیدن خرقهٔ خلافت از او را تنها یک جای آورده ، می‌نویسد:

«سوم خرقه (خلافت) شیخ رکن الدین در خواب پوشانیدند و عین آن در بیداری برسر خود یافتم. نگاه داشتم بر مادر فرزندان».[۳]

باقر بن سید عثمان بخاری اُچی مؤلّف کتاب جواهر الاولیا – که از اخلاف سید جلال الدین بخاری است – دربارهٔ پوشیدن خرقهٔ خلافت سید جلال‌الدین از شیخ رکن‌الدین ملتانی در کتاب خود می‌گوید:

«اگرچه مخدوم جهانیان را تربیت ظاهر وباطن پدر ایشان نموده اند و مرید از پدر خود سلطان سید احمد کبیر بودند اما نعمت خلافت از شیخ

۱- دکتر ظهور ، فارسی ادب در پاکستان صص ۳۴۶ – ۳۴۵.

۲- دکتر شعبانی ،سخن مدیر خلاصة الالفاظ ، ص د..

۳- جواهر الاولیا، به تصحیح دکتر غلام سرور ، راولپندی ، ۱۹۷۶م ،ص ۱۱.

خلیلی در مثنوی "امواج نیلاب" منظومه ای به عنوان "اعتماد به خود" نوشت و در این نظم درس می دهد که ما را باید بر بازوی خود اعتماد بکنیم و از منّت دیگران اجتناب بکنیم :

باز کن راه را به نیرویت　　　شیروش تکیه کن به بازویت
راه دور است پیش باید رفت　　　لیک با پای خویش باید رفت[1]

اقبال وخلیلی هر دو عقیده دارند که آسمان و ستارگان نمی توانند از احوال و اوضاع آیندهٔ انسان خبر دهند. اقبال در این مورد به زبان اردو می گوید که ترجمهٔ فارسی آن بدین قرار است :

ستاره چیست که خبر تقدیر مرا بدهد　　　اوخودش در وسعت افلاک خوارو زبون است[2]

خلیلی می گوید:

گشایشی مطلب زآسمان که خود دارد　　　ز اختران سراسیمه صد هزار گره[3]

روزگار اقبال روزگار انحطاط مسلمانان شبه قاره بود. آنها حکومت هزارسالهٔ خود را از دست داده زیر تسلط انگلیس ها به سر می بردند. وقتی اقبال مردم شبه قاره به ویژه مسلمانان را در پنجهٔ فرنگ ، محکوم و مجبور می دید ، اشک های خون می بارید . خلیلی هم با این گونه اوضاع دلگیر دچار بود: ارتش شوروی در کشور او وارد شد و آزادی افغانان را سلب کرد . لذا خلیلی همچو اقبال برای ملت خود خدمات شایانی را انجام داد وایشان را از ارزش و اهمیت آزادی روشناس کرد و برای رستگاری از غلامی ، آنها را وادار کرد ؛ یعنی اقبال و خلیلی هر دو شاعر حریت بودند و آزادی از اسارت و بردگی بیگانگان آرزوی قلبی آنها بود . اقبال مردم شبه قاره را از مضمرات بندگی و غلامی آگاه نموده می گوید :

از غلامی دل بمیرد در بدن　　　از غلامی روح گردد بار تن[4]

در پیام مشرق به عنوان "غلامی" منظومه ای نوشت و معایب غلامی را اینگونه نشان داده است :

---

۱. همو، همان ، ص ٤٦٤
۲.اقبال، علامه محمد ، کلیات اقبال (اردو) ، ص ۳۱۹
۳.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی ، ص ۳
٤. اقبال، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۱۸۰

رکن‌الدین بن شیخ صدر الدین بن شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی یافتند و در هر وادی از برکت ایشان به کمال رسیدند و یگانهٔ روزگار هستند.(۱) ازان به بعد سید جلال‌الدین بخاری بیشتری از اوقات خود را در محضر مرشد روحانی خود شیخ رکن‌الدین ملتانی گذرانید و فیض فراوان از او یافت ، ولی شیخ رکن الدین ملتانی در سال ۷۳۵ هـ / ۱۳۳۵م به رحمت حق پیوست و کمی بعد از آن سید جلال الدین از ملتان به اُچ بخاری مراجعت نموده به ریاضت و عبادت اشتغال یافت و در زهد و تقوی به درجهٔ عالی رسیده در اطراف و اکناف شهرت زیاد اندوخت (۲).

انتصاب به سمت شیخ الاسلامی

در دورهٔ سلطنت سلطان محمد تغلق (۷۲۵ تا ۷۵۲ هـ / ۱۳۲۴ تا ۱۳۵۱م) مخدوم جهانیان به سمت شیخ الاسلام منصوب گشت و چهل خانقاه در سیوستان در تصرف وی گذارده شد. در عهد سلطنت وی چندین مسافرت از اُچ به دهلی کرد. سلطان به وی احترام فراوانی می کرد . موقع ورود وی، اُو بر می‌خاست حتی به منزل او جهت ملاقات می‌رفت. سید مخدوم عرضداشت‌های نیازمندان به پادشاه تحویل می‌داد و سلطان دستورهایی بر آن صادر می کرد، اما مدتی پس از آن ترک شغل نموده به حج بیت اللهِ رهسپار گردید.(۳)

مخدوم جهانیان غیر از اکتساب فیض از شیوخ جیّد و بزرگان ارشد در مدینه و مکّه تشرف به هفت حج بیت الله را به دست آورد. در مسیر مراجعت به عراق ،کازرون و شیراز اقامتهایی داشت. در کتاب دیگر ملفوظات موسوم به خزانه جلالی می‌گوید :

«در سنه ثمان واربعین و سبعمائهٔ (۷۴۸ هـ/ ۱۳۴۷م) به خدمت آن بزرگ (شرف‌الدین محمود شاه تستری) رسید پس ظاهر است که مسافرت او به حرمین شریفین قبل از سال ۷۴۸ هـ / ۱۳۴۷م بوده است. در کازرون به محضر

---

۱ - مقدمهٔ خلاصة الالفاظ جامع العلوم ، به اهتمام دکتر غلام سرور اسلام آباد ، ۱۹۹۲م ،ص ۶.

۲ - همان ،ص ۶.

۳ - دکتر ظهور ، ادب فارسی در پاکستان ، ص ۳۴۶.

آدم از بـی بصری بنـدگـی آدم کـرد گوهری داشـت ولی نـذر قباد و جم کرد
یعنی درخوی غلامی زسگان خوار ترست من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد[1]

خلیلی هم دلباختهٔ آزادی و نغمه گر حریّت بود :

آزادگیست گوهر تاج حیات قوم ای وای ما چه گوهر یکتا فروختیم[۲]

***

طبیعت هرچه باشد نغز و زیبا چو آزادی نباشد سخت زشت است
جهان در پرتـو آزادی و مـهر اگر زشت است اگر زیبا بهشت است[۳]

خلیلی بردگی را برای زندگی شرمندگی می داند :

زندگی در بردگی شرمندگی است معنی آزاد بودن زندگی است[۴]

جای دیگر می گوید:

بندهٔ غیر شدن خصلت انسانی نیست سر نهادن به درِ غیر مسلمانی نیست[۵]

خلیلی همچو اقبال ملّت خود را از گذشتهٔ تابناک آگاه می سازد و آنان را از خواب غفلت بیدار می کند. موضوعات خلیلی همچو اقبال معمولاً ملّی بوده است ، به عنوان مثال در منظومه ای به نام « به ملّت پشتونستان» می گوید:

ای ملّت با عظمـت مردانهٔ کهسـار ای فـرِ الهـی ز جبین تو پدیدار
ای عظمت تاریخ تو زینت ده اعصار ای نور حق از برق نگاهِ تو نمودار
از خواب گران خیز که دشمن شده بیدار[٦]

جای دیگر می گوید:

کشورِ ما کشورِ اربـاب ایمان بـوده اسـت قرنـها دین الهـی را نگهبان بوده اسـت
خانقاه عشق و خلوت گاه عرفان بوده است سنگر مردان و مأوای دلیران بوده است[۷]

اشعار فوق الذّکر ، خوانندہ را به یاد اشعار معروف اقبال می اندازد :

۱.همو ، همان ، ص ۱۳٤

۲.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات استاد خلیل الله خلیلی ، ص ۲۵

۳. همو ، همان ، ص ۲۵٦

٤.همو ، همان ، ص ٤۳۰

۵. همو ، همان ، ص ۲۲۰

٦. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات خلیل الله خلیلی ، ص ۲۳۲ - ۲۳۱

۷. همو ، همان ، ص ۲۱۸

شیخ قوام الدین کازرونی مرید شیخ رکن الدین ملتانی رسید و از آنجا به شهر شیراز وارد گردید چنانکه گوید:
«در آن گاه که دعاگو از مکّه به شیراز رسید پادشاه (مبارزالدین محمد بن مظفر ۷۱۳ تا ۷۵۹ هـ / ۱۳۱۳ تا ۱۳۵۷م) به زیارت دعاگو آمده و طشت سیم فتوح آورد». او ازآن جا حرکت نموده به مولد خود اچ بخاری رسید. (۱)

مسافرتهای سه گانه مخدوم به دهلی

او شهرت شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی (م ۷۵۷هـ / ۱۳۵۶م) را در زهد و تقوی و مقام او را در مکّه معظمه دیده بود چنانچه به دهلی رفت و دست ارادت بدو داده خرقهٔ خلافت از او گرفت. سید باقر بن عثمان بخاری می‌گوید:
«و از مکه به هندوستان آمدند و در دهلی با حضرت شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی (م ۷۵۷ / ۱۳۵۶م) ملاقات نموده خرقهٔ متبرک سلسلهٔ چشت از ایشان پوشیدند» (۲).

از آن به بعد، مخدوم جهانیان سفر دیگری به مکّه کرد و در همان جای خبر درگذشت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی را در مدینه شنید پس از مراجعت به اُچ سفر دوم به دهلی رفت. سید علاء الدین مرتّب کتاب ملفوظات حضرت مخدوم خلاصة الالفاظ می گوید: « در آن که حضرت مخدوم جهانیان سید السادات - سلمه الله تعالی - به کرم جل و علا در شهر معظم دهلی از اچه مبارک رسیدند، اول کرت سنه سبع و سبعین و سبعمایه (۷۷۷ هـ / ۱۳۷۵م) بود. ازکلمات اول کرت معلوم می شود که سید علاء الدین از ورود حضرت مخدوم به مرتبهٔ اول یعنی قبل از سال ۷۵۲ هـ / ۱۳۵۱م در موقعی که او از شیخ نصیرالدین محمود خرقهٔ خلافت گرفت هیچ اطلاعی نداشت.

سفر سوم سید جلال به دهلی و رسیدن او در آن شهر از هشتم ربیع الاخر ۷۸۱ هـ / ۱۱ سپتامبر ۱۳۷۹م آغاز و خاتمه آن به روز هفدهم ماه محرم سال ۷۸۲ هجری / ۲۳ آوریل ۱۳۸۰ م می باشد. در این مسافرت به شاگردان خود قرآن حکیم و کتابهای تصوف و عرفان بخصوص کتاب عوارف المعارف شیخ

۱ - مقدمهٔ خلاصة الالفاظ، دکتر غلام سرور، ص ۸.

۲ - جواهر اولیا، ص ۱۱.

ای غنچهٔ خوابیده چو نرگس نگران خیز — کاشانهٔ ما رفت به تاراج غمان خیز
از نالهٔ مرغ چمن از بانگ اذان خیز — از گرمی هنگامهٔ آتش نفسان خیز
ازخواب گران،خواب گران،خواب گران خیز — از خواب گران خیز[1]

اقبال زندگی رکود و رخوت را حتماً دوست ندارد و راز حیات را در فعالیت و تحرک می بیند. به عنوان مثال در نظم به نام "زندگی و عمل" که در جواب نظم هاینا موسوم به "سؤالات" نوشته بود، فلسفهٔ حرکت و عمل را اینگونه بیان می کند:

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم — هیچ نه معلوم شد، آه که من کیستم
موج ز خود رفته ای، تیز خرامید و گفت — هستم اگر می روم، گر نروم نیستم[2]

جای دیگر می گوید:

میارا بزم بر ساحل که آنجا — نوای زندگانی نرم خیز است
به دریا غلط و با موجش درآویز — حیات جاودان اندر ستیز است[3]

مانند اقبال، خلیلی هم درس حرکت و عمل می دهد:

چو موج که لرزد ز تو ساحل شب و روز — جنبش زندگی از خواب گران یار مخواه[4]

خلیلی بی عملی و انجماد را اینگونه مورد نکوهش قرار می دهد:

چون مرده به کوی زندگان است — هر قوم که جنبشی ندارد[5]

اقبال معتقد است:

زندگی جهد است و استحقاق نیست[6]

خلیلی این عقیده را هم خیلی دوست دارد و می گوید:

زندگی جهد است و رنج است و جدال است و تپش

۱. اقبال، علامه محمد، کلیات اشعار اقبال، ص ۴۷۳
۲. همو، همان، ص ۲۹۸
۳. همو، همان، ص ۲۱۵
٤. خلیلی، خلیل الله، کلیات (فارسی)، ص ۳۱
۵. همو، همان، ص ۱۲
٦. اقبال، علامه محمد، کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۸۸

الشیوخ شهاب الدین سهروردی درس می داد. در همین مسافرت مهم ترین کاری که انجام یافت ترتیب و تدوین خلاصة الالفاظ مرتّبه سید علاء الدین می باشد.[۱]

در حین اقامت اخیر در دهلی فیروز شاه تغلق سلطان بود (از ۷۵۲ تا ۷۹۰ ه / ۱۳۵۱ تا ۱۳۸۸ م)که به حضرت مخدوم ارادت بی نهایت داشت و دو دفعه برای ملاقات به اقامتگاه او آمده بود . پس از مراجعت به اُچ بخاری به انجام وظیفه ارشاد و هدایت مردم به دین مبین اسلام و حصول معرفت ربّانی مشغول گردید. حضرت مخدوم جهانیان روز ۱۰ ذی الحجه ۷۸۵ ه / ۱۳۸۳ در اُچ بخاری به رحمت حق پیوست و در همانجا مدفون گردید . هنگام درگذشت ۷۸ سال و سه ماه از سنش می گذشت .

آثار مخدوم جهانیان

از لحاظ ملفوظات آثار مخدوم بسیار پُر بار است که به شرح زیر است :

۱ - خلاصة الالفاظ جامع العلوم(ملفوظات)؛
۲ - خزانةالجلالی (ملفوظات)؛
۳ - راحت الجلالی (ملفوظات)؛
۴ - سراج الهدایه (ملفوظات)؛
۵ - جواهر جلالی (ملفوظات)؛
۶ - مظهر جلالی (ملفوظات)؛
۷ - مناقب مخدوم جهانیان (ملفوظات)؛
۸ - مقرر نامه (مکتوبات و هدایات)؛
۹ - اربعین صوفیه ؛
۱۰ - رسالهٔ کنز الاربعین ؛
۱۱ - ترجمهٔ فارسی رسالة مکّیة تألیف شیخ قطب الدین دمشقی .

معرّفی خلاصة الالفاظ جامع العلوم

ملفوظات کتاب است ولی نه مانند کتاب عمومی که از لحاظ موضوع

---

۱ - مقدمهٔ خلاصة الالفاظ باهتمام دکتر غلام سرور صص ۹ - ۱۱.

زندگی عزم است و همت ، زندگی کار است و کار[۱]

اقبال بر این باور است :

زمانه با تو نسازد تو با زمانه ستیز[۲]

***

با جهانِ نا مساعد ساختن هست در میدان سپر انداختن

گر نسازد با مزاج او جهان می شود چنگ آزما با آسمان[۳]

در این مورد فکر خلیلی با اقبال مشابهت دارد ، او می گوید:

در سینهٔ روزگار زن پنجه چو شیر تا پشت تو بر خاک نمالد ایام[۴]

در نظر اقبال حیات بشر باید سرشار از مردانگی و شجاعت باشد و بیم و بزدلی را بدان راهی نباشد:

زندگی را چیست رسم و دین و کیش یک دمِ شیری به از صد سال میش[۵]

خلیلی می گوید:

هر پیکر مردی که نه سر داد به میدان از چادرِ زن کهنه کفن دوخته بهتر[۶]

اقبال در جاویدنامه ارواح مردم خائن را به نام "ارواح رذیله" یاد می کند و در سیر افلاک می بیند که دوزخ هم آنانرا قبول نکرده است . اقبال جعفر[۷] بنگالی و صادق دکنی را ننگ آدم ، ننگ دین و ننگ وطن قرار می دهد :

جعفر از بنگال و صادق از دکن ننگ آدم ، ننگ دین ، ننگ وطن[۸]

۱.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ۸۳

۲.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال ، (اردو)

۳.همو ، همان ، ص ٦٤

٤.خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ۱۱۸

۵.اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۷۷۳

٦. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ۱۹

۷. میر جعفر وزیر سراج الدوله فرمانروای بنگال و میر صادق وزیر تیپو سلطان حکمران میسور بود که بر اثر خیانت این دو تن سلطنتهای بنگال (۱۷۵۷م) و میسور (۱۷۹۹م) سقوط کردند و استعمار انگلیس در شبه قاره تثبیت گردید «دانش».

۸ اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۷۳

خاص مشتمل بر ابواب و فصول معینی باشد بلکه مجموعهٔ سخنهایی است که شیخ مرشد در مجالس مریدان در موضوعات مختلفه می گوید . یک نفر از مریدان خاص او سخن های شیخ را تحریر می کند تا آن عده پیروانی که نتوانسته‌اند در محضر شیخ حضور به هم رسانند، مستفید شوند.

سخنهای شیخ مرشد از لحاظ مطالب متنوع است و می توان آنها را به ده قسمت ذیل منقسم نمود:

اول مشتمل است بر مسایل عرفانی و توضیحات آنها برای استفاده سالکان ؛
دوم برنامه های نمازها و دعاهایی که شیخ آنها رابرای سالکان لازم قرار می‌دهد؛
سوم اهمیت ذکر که مهم ترین اعمال سالکان است؛
چهارم توضیح عملی بعضی از مسائل عرفانی از جانب شیخ که فهم آنها برای سالکان مشکل است؛
پنجم لزوم حصول علوم دینی از نوع قرآن حکیم و تفسیر و حدیث و فقه برای سالکان ؛
ششم امتناع ورود در سلوک برای سالکان جاهل که نتیجه آن گمراهی است؛
هفتم لزوم متابعت کامل شیخ تا سالکان در حصول مقصود موفق گردند.
هشتم توضیح بعضی از مسائل اخلاقی از جانب شیخ مرشد و لزوم پذیرش اخلاق نیکو برای سالکان؛
نهم نقل آیات قرآنی واحادیث نبوی و حکایات مناسب برای استشهاد بعضی از مسائل عرفانی؛
دهم نقل اشعار عربی وفارسی.[۱]

در حدود ۵۲ سال پیش آقای دکتر ریاض‌الاسلام ، در کنفرانس تاریخ پاکستان طی مقاله ای ملفوظات مخدوم جهانیان را معرفی نموده بود،[۲] اما آقای دکتر غلام سرور در سال ۱۹۹۲ خلاصة الالفاظ جامع العلوم و مقدمه آن را در دو مجلّد جداگانه با تصحیح و تحشیه و پیشگفتار ، پس از سالها تحقیق و

---

۱ - خلاصة الالفاظ دکتر غلام سرور ص ۲.

2 - Collection of the Malfuzat -e-Makhdoom -i-Jahanian ,an article by Dr. Riaz ul Islam published in the proceedings of Pakistan History Conference, 1951.

خلیلی هم مردم خائن را مورد طعن خود قرار می دهد که آنان به ملّت خود خیانت و غداری کرده اند :

سخنِ مهر و وفا از دهنِ مار مخواه   لطف از کینه ور کجرو غدّار مخواه[1]

جای دیگر می گوید:

جاودان مردی که یک جا مرد در راه شرف
وای ازآن خائن که درصدجا پشیمان مرده است[2]

اقبال عقیده دارد که برای ناتوان و ضعیف ، مرگ ناگزیر است :

هی جرم ضعیفی کی سزا مرگ مفاجات[3]

ترجمه: پاداش جرم ضعیفی ، مرگ مفاجات است .

خلیلی هم در اشعار خود جا به جا ناتوانی ، بی کسی و افتادگی را مورد نکوهش قرار داده است؛ به عنوان مثال:

کرگسان زمانه بیدارند   هرچه افتاد زود بردارند
هرکه افتاد پایمال شود   معرض ذلّت و زوال شود[4]

خلیلی می گوید در این جهان، ملّت های زور آور، ملّت های ضعیف و ناتوان را زیر سلطهٔ خود می آورند:

معنی منشور ملل قدرت است   هرکه ضعیف است به صد ذلّت است[5]

خلیلی همچو اقبال در مورد بلند همتی و دلیری تشبیهات شاهین وعقاب را هم به کار می برد؛ به عنوان مثال:

خاکزادم لیک پرواز عقابم داده اند   خانه دلگیر است بام آسمان باید مرا[6]
بر فراز قله های برف پوش   همچو شاهین آشیان خواهم گرفت[7]

ولی در بعضی موارد خلیلی لفظ عقاب را به استعارهٔ ظالم و ستمکار هم به کار برده است؛ به عنوان مثال:

---

۱. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات خلیل الله خلیلی ، ص ۳۱
۲. همو ، همان ، ص ۹
۳. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اشعار اقبال (اردو) ، ص ٤٤٩
٤. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات خلیل الله خلیلی ، ص ٢٦٥
٥. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ٤٢٧
٦. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ٤
٧. همو ، همان ، ص ٨٠

تدقیق ، به همت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد چاپ و منتشر کرد. در دهها اثر علمی که از استاد غلام سرور در دست است ، این دو کتاب تا به حال از آخرین آثار چاپ شده تحقیقی ایشان به شمار می رود.

مرتّب خلاصة الالفاظ ابو عبدالله علاء الدین علی بن سعد القرشی الحسینی است که در دومین و سومین مسافرت و اقامت مخدوم جهانیان به دهلی با ایشان افتخار مصاحبت و مجالست ممتد داشت.(۱)

سراج الهدایه

از ملفوظات مخدوم جهانیان است که مرتّب آن در دیباچه اسم خود را احمد برنی ضبط نموده. در رجب ۷۷۲ ه موقعی که سید السادات از تته به دهلی وارد شدند ، مرتب سراج الهدایه به مدت ده ماه با ایشان محشور و باکسب اجازه این مجموعهٔ ملفوظات را ترقیم نموده است . ابواب نُه گانه آن بدین شرح است :

۱ - دربیان احادیث؛
۲ - دربیان روایات فقه و احکام پیرو مسائل دین و مرید گرفتن ؛
۳ - دربیان فواید احکام شرع که جمله نصیحت است ؛
۴ - دربیان حکایات؛
۵ - در قصص انبیاء؛
۶ - دربیان هفتاد و دوملت؛
۷ - دربیان احادیث مصباح و دربیان فضائل میوه ها و خضریات برحکم حدیث نبوی (ص)؛
۸ - دربیان اشعار عربی و نظم فارسی بر طریق فضائل و فضیلت سورهٔ فاتحه و جز آن ؛
۹ - دربیان مسائل متفرقه .

نسخ خطی سراج الهدایه در کتابخانه های دانشگاه پنجاب ورامپور و همچنین در کتابخانهٔ خصوصی پرفسور خلیق احمد نظامی در علیگره موجود است . این مجموعه نیزگنجینه ای از اطلاعات دینی ، مذهبی ، علمی و عرفانی محسوب می‌شود.

---

۱ - دکتر ظهور ، ادب فارسی در پاکستان، ص.۳۴۷.

ای ساده مردمی که توقع نموده اند رقص کبوتران حرم از عقاب ها[1]

اقبال و خلیلی هر دو جستجو و آرزو را برای زندگی لازم می دانند . در نظر آنان آرزوها قوای خوابیدهٔ انسان را بیدار می کند و او را در جنبش و حرکت نگاه می دارد .اقبال می گوید:

زندگی در جستجو پوشیده است اصل او در آرزو پوشیده است[2]

خلیلی می گوید:

آرزوها موجهای زندگی است جنبشی دارند و آرامی کنند
هرنفس پیدا و پنهان می شوند هر زمان آغاز و انجامی کنند[3]

اقبال می گوید:

آرزو را در دل خود زنده دار تا نگردد مشت خاک تو مزار[4]

خلیلی می گوید:

باشد چو زمین شوره بی بر هر قلب که خواهشی ندارد[5]

اقبال و خلیلی هر دو از اهمیت و ارزش علم و هنر به خوبی آگاه بودند و در اشعار خود ملّت های خود را تأکید می کنند که علوم جدید و تکنولوژی را لازماً یاد بگیرند . اقبال می گوید که قوت افرنگ هم از علم و فن است :

قوت افرنگ از علم و فن است ازهمین آتش چراغش روشن است[6]

البته اقبال جوانانی را که بر تقلید کورانهٔ فرنگی افتخار می کنند ، مورد طعن خود قرار می دهد :

گرچه دارد شیوه های رنگ رنگ من به جز عبرت نگیرم از فرنگ
ای به تقلیدش اسیر، آزاد شو دامن قرآن بگیر آزاد شو[7]

خلیلی هم مردم هنرمند و باسواد را برای ملّت خود سرمایهٔ گرانبها قرار می دهد:

---

۱. همو ، همان ، ص ٤٨

۲. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال(فارسی) ، ص ۱۵

۳. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات خلیل الله خلیلی ، ص ۲٥٤

٤. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اشعار اقبال (فارسی) ، ص ١٦

۵.خلیلی ،خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله ، ص ۱۲

٦. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ٧٦٦

۷. همو ، همان ، ص ٦٦٠

خزانهٔ جلالی

نام اصلی این مجموعه «خزانة الفواید جلالیه» است ومرتّب احمد المدعو به بهاء بن یعقوب می‌باشد ابواب آن بدین قرار است :
۱ - ذکر التوبه ، ۲ - ذکر الاذکار ، ۳ - ذکر الصلوة ، ۴ - ذکر الصلوة ، ۵ - ذکر الموت و الزیارة ، ۶ - ذکر الزکوة و السخاوت ، ۷ - ذکر الحج و المدینه ، ۸ - ذکر الصوم و الاعتکاف ، ۹ - ذکر السفر و التجارة ، ۱۰ - ذکر الاکل و الاصناف ، ۱۱ - ذکر النکاح و الطلاق ، ۱۲ - ذکر حلیة الرسول ، ۱۳ - ذکر اولاد الرسول و ازواج ، ۱۴ - ذکر فضایل صحابه و اهلبیت رسول الله «ص» ، ۱۵ - ذکر التعظیم الولات و آدابهم ، ۱۶ - ذکر مناقب الاولیاء و المشایخ ، ۱۷ - ذکر خرقة المشایخ، و الصوفیه.

نسخ خطی آن درکتابخانه های اُچ گیلانی ، اُچ بخاری، مرکزی حیدرآباد دکن ، لیاقت کراچی و میانه شریف موجود است.[۱]

جواهر جلالی

ملفوظات حضرت مخدوم مرتب آن فضل المحمد بن ضیاء العباسی آن را در ۷۸۱ هـ ترقیم نمود. موضوعات کما بیش مشابهی را احتواء کرده نسخ خطی آن درکتابخانهٔ اُچ ، حیدرآباد دکن و لیاقت کراچی موجود است.

مظهر جلالی

نسخهٔ خطی مجموعهٔ ضخیم مظهر جلالی پیرامون موضوع نماز و متعلقات آن درکتابخانهٔ نو بهار شاه در اُچ بخاری موجود است.

ترجمه فارسی رسالهٔ مکّیه

مصنف آن شیخ قطب الدین دمشقی است، مخدوم درس آن را از شیخ عبدالله یافعی گرفته بود، مخدوم آن را به فارسی ترجمه کرده است . نسخ خطی آن در دانشگاه کامبرج انگلستان و دانشگاه پرنستن ایالات متّحده موجود است.

---

۱ - دکتر ظهور ادب فارسی در پاکستان ، ص ۳۶۲.

نباشد مملکت را افتخاری　　اگر دارد نفوس بی شماری
ولی آن قوم باشد آبرومند　　که دارد مرد کاری و هنرمند[1]

او مانند اقبال جوانان شیفتهٔ افرنگ را مورد طعن خود قرار می دهد. در منظومه ای به عنوان "خطاب مادر وطن به فرزندان شیفتهٔ افرنگ" چنین می گوید:

ای سپرده دل به لذّات فرنگ　　بازگرد این سرزمین مأوای تست
شیردادم شیرهٔ جان دادمت　　تاهنوز این شیره در رگهای تست[2]

اقبال و خلیلی هر دو از محدودیت و بیچارگی عقل به خوبی آگاه بودند. اقبال در پیام مشرق دربارهٔ بیچارگی عقل چنین می گوید:

توبه طلسم چون و چند　　عقل تو در گشاد و بند
مثل غزاله در کمند　　زار و زبون و دردمند

ما به نشیمن بلند می نگریم و می رویم[3]

در جای دیگر می گوید:

ازمن ای بادصباگوی به دانای فرنگ　　عقل تا بال گشوده است گرفتارتراست[4]

خلیلی دربارهٔ بیچارگی عقل بشر اینگونه اظهار نظر می کند:

عقل بشر به چنگل پولاد شد اسیر　　چون ناتوان به چنگل بازی،کبوتری[5]

بنابر این اقبال و خلیلی در اشعار خود عقل را مذمّت و عشق را مدح و ستایش کرده اند. اقبال می گوید:

عقل را سرمایه از بیم و شک است　　عشق را عزم و یقین لا ینفک است[6]

خلیلی می گوید:

از عقل نا امید شدم ای جنون بتاز　　کان راه بود خم به خمش پیچ و تاب[7]

اقبال عشق را سلطان می گوید:

---

۱. خلیلی، خلیل الله، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی، ص ۴۲۱
۲. همو، همان، ص ۲۸۰
۳. همو، همان، ص ۲۷۰
٤. همو، همان، ص ۳۵۷
٥. خلیلی، خلیل الله، کلیات اشعار خلیلی الله خلیلی، ص ۱۵۹
٦. اقبال، علامه محمد، کلیات اقبال(فارسی)، ص ۱۰۹
۷. خلیلی، خلیل الله، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی، ص ٤۹

مکتوبات

مکاتب مخدوم جهانیان مرتّبه ۷۷۶ ه درکتابخانه های دانشگاه علیگر و دانشگاه پنجاب موجود است. این نامه ها به احمد بن معین سیاه پوش علوی نوشته شده و او خودش آن را جمع آوری کرده است. عنوان این مجموعه «مقرر نامه » ضبط گردیده.(۱)

نتیجه

مخدوم جهانیان جهانگشت نه فقط در زندگانی خویش سرچشمهٔ فیوض و برکات بوده بلکه با توجه به ترتیب دادن ملفوظات توسط شاگردان و مریدان طی قرنهای متمادی همواره منبع فیوض و ارشاد بوده است . مجموعه هایی که تا به حال طبع نگردیده است ارزش آن دارد که با همّت پژوهشگران و ناشران وعرفان دوستان طبع گردد.

منابع ومآخذ :

۱ - خلاصة الالفاظ جامع العلوم مرتبهٔ سیدعلاء الدین علی بن سعد بن اشرف بن علی القریشی الحسینی باتصحیح و تحشیه و مقدمه استاد دکتر غلام سرور ، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، اسلام‌آباد، ۱۹۹۲م.

۲ - مقدمهٔ خلاصة الالفاظ جامع العلوم مرتّبهٔ سید علاء الدین علی بن سعد الحسینی به اهتمام استاد دکتر غلام سرور، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ، ۱۹۹۲م.

۳ - پاکستان مین فارسی ادب (اردو) دکتر ظهور الدین احمد، یونیورستی بک ایجینسی، لاهور، بی تا

*****

---

۱ - دکتر ظهور ادب فارسی در پاکستان ، صص ۳۵۲ - ۳۶۵ .

عشق سلطان است و برهان مبین هر دو عالم عشق را زیر نگین[1]

خلیلی دل را که جای عشق است به عنوان پادشاه یاد می کند:

دل در همه حال تکیه گاه است مرا در ملک وجود پادشاه است مرا[2]

اقبال در اشعار خود جا به جا حکیم و فلسفی را مورد انتقاد خود قرار داده است و در مقابل او عاشق را راهنمای کامل گفته است:

بوعلی اندر غبار ناقه گم دست رومی پردهٔ محمل گرفت

این فروتر رفت و تا گوهر رسید آن به گردابی چو خَس منزل گرفت[3]

دراین مورد خلیلی هم نوای اقبال است و می گوید:

رازی که حل نگشت به قانون بوعلی از مولوی شنید به سوزنده ساز نی[4]

اقبال و خلیلی هر دو عقیده دارند که پیشرفت های معجزآسای انسان امروزی به وسیلهٔ علوم و فنون نصیبش گردیده ، ولی به علت نداشتن ایمان ، روح وی پژمرده و تخلق و خوی و آدمیت وی مرده است . در نظر آنان بزرگترین حادثهٔ اجتماع انسانی امروز این است که آن را دانش و علم بی پایان میسر است ولی جوهر حسن معامله و دلسوزی و همدردی ناپدید است : امروز انسان از همان چیزی محروم است که آن را انسانیت می گویند . امروز بلندی علم وعقل و پستی اخلاق با هم در انسان روان است . اقبال به دانای فرنگ می گوید که آنان اگرچه به ظاهر دانش اندوخته اند امّا عاطفه و عشق و محبت و صفت عالی انسانی را فراموش کرده اند :

دانش اندوخته ای دل زکف انداخته ای آه زان نقد گرانمایه که درباخته ای[5]

خلیلی می گوید:

علم ما شد آلت کشتار ما حکمت ما مایهٔ آزار ما[6]

۱. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ٦١٠

۲. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله ، ص ۳۲۰

۳. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال(فارسی) ، ص ۲۷٦

٤. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله ، ص ۳۱٦

۵. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۳۵۸

٦. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ٤٨٢

دکتر بهرام طوسی [1]

عرفان از دیدگاه مکتب اسلام

چکیده :
واژه های عرفان و تصوف در زبان و ادب فارسی همواره باهم آمده اند. صاحب «اللمع فی التّصوف» اهل عرفان را چنین تعریف کرده است : صوفیان کسانی هستند که به رضای خاطر فقر را بر غنا ترجیح داده اند... گرسنگی را بر سیری، کمی را برافزونی ترجیح داده اند ... جنید بغدادی گفته : تصوّف از هستی خود مردن و در هستی خدا زنده شدن است. تصوّف به خلاف نظر بعضی افراد هرگز به ترک دنیا و گوشه نشینی تکیه ندارد. عرفان عبارت است از خداشناسی و تسلیم نهایی به ارادهٔ حق و دل دادن به تمام وجود به عشق او .... زیرا طبق حدیث قدسی هدف اصلی دین و خلقت، شناخت اوست. بااقتباس از آیات کلام اللّه مجید، آثار ابوسعید ابوالخیر ، محمد خواجوی ، شیخ بُرزش آبادی ، استاد جلال همائی ، رینولدنیکلسون ، استاد سعید نفیسی ، آلبرت آوی و سایر نویسندگان جهت تفهیم موضوع کمک گرفته شده است.

*****

عرفان و تصوف دو واژه‌ای است که در زبان و ادب فارسی همیشه با هم آمده اند. تصوف عبارت است از راه و طریق حرکت فی سبیل الله که سلوک نامیده می شود و عرفان مقصد این راه یعنی رسیدن به مرحلهٔ شناخت و آگاهی و درک حقایق الهی و ماهیت هستی و ذات اوست. بنابر این صوفی کسی است که قدم در راه سلوک و طلب حق بگذارد و چون به مراحلی برسد که حقایقی را به او بنمایند عارف نامیده شود.

(در این مقاله اصطلاحات عرفان و تصوف و سلوک و همچنین عارف ، صوفی ، سالک و حتی درویش از یکدیگر متمایز نشده و هریک به جای دیگری به کار برده شده است).

از عرفان تعریفهای زیادی شده است. گولپینارلی درکتاب تصوف به نقل

---

۱ - دانشیار دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فردوسی - مشهد

جای دیگر می گوید:

عارف به دل ذره جهان می بیند	آنجا مه و مهر و کهکشان می بیند
کوری بنگر که چشم دانشور عصر	دست و سر کشتگان در آن می بیند[1]

علامه اقبال در اشعار خود بی مهری و بی مروّتی عصر خود را جا به جا ذکر کرده است:

فساد عصر حاضر آشکار است	سپهر از زشتی او شرمسار است
اگر پیدا کنی ذوق نگاهی	دو صد شیطان تو را خدمتگزار است[2]

در جای دیگر می گوید:

مردمی اندر جهان افسانه شد	آدمی از آدمی بیگانه شد[3]

خلیلی هم از عصر خود گله مند است:

عصر ما عصر فریب است و فساد	عصر ظلم و کذب و کبر است و عناد[4]
در طبع زمانه مردمی نیست	زین بزم امید خرمی نیست[5]

یعنی در کلام هر دو تموج انسانیت و بشر دوستی صراحتاً پیداست و ما را از عظمت و مرتبهٔ انسان آگاه می سازند ؛ به عنوان مثال اقبال در جاویدنامه می گوید:

برتر از گردون ، مقامِ آدم است	اصل تهذیب ، احترامِ آدم است[6]

خلیلی می گوید:

بشر چون مرکزی باشد که گردد در طواف آن
هزاران سال این گردون سر گردان پر کاری[7]

---

۱. همو ، همان ، ص ۲۳٦
۲. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ۱۰۰۸
۳. همو ، همان ، ص ۱۱۵
٤. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ۵۳۳
۵. همو ، همان ، ص ٤۲۲
٦. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی) ، ص ٦۵۷
۷. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ۱۵٦

از اللمع فی التصوف می نویسد :

صوفیان (واهل عرفان) کسانی هستند که به رضای خاطر ، فقر را بر غنا ترجیع داده اند...،گرسنگی رابر سیری ،کمی را بر افزونی ترجیح داده اند، علوّ مقام و هوای آن را از دل بیرون کرده اند ، از مسند دست شسته اند ، بر مردم شفقت ورزیده اند ، در برابر خُرد و کلان متواضعانه رفتارکرده اند ، به هنگام نیاز اموال خود را به دیگران بخشیده اند ، به خدا متّکی بوده اند ، هوای نفس را منکوب ساخته اند ، به اخلاق حسنه متخلّق شده اند ، هستی خود را در هستی ازلی و حادث - یعنی خود و دنیا - را در هستی قدیم - که چیزی بر او تقدّم ندارد - فنا کرده اند ؛ بخشیده اند بی آنکه نظر به عطای خود داشته باشند ، از عوض گرفتن روی گردان بوده‌اند.[۱]

جنید بغدادی گفته : تصوف از هستی خود مردن و در هستی خدا زنده شدن است .

ابو سعید ابوالخیر هم تصوف را چنین تعریف کرده : پرهیزگاری و دوری از تمایلات نفس (البته پرهیز از بی بند و باری و نه نفی زندگی و لذّات طبیعی)، و در ذکر و دعا دیگران را بر خود مقدّم داشتن ، انسان دوستی و محبت نسبت به بندگان خدا تا مرز محبت نسبت به جانوران و همهٔ جانداران که آنها نیز آفریده اویند [۲] و جان دارند و جان شیرین خوش است . ابو سعید همچنین بر اخلاص ، جوانمردی ، و مخصوصاً به کار بردن وقت در آنچه شایسته باشد تأکید می‌نماید.[۳]

توضیح :

(ابو سعید کسانی را که از زندگی ومردم گریزانند و مدعی کرامت ، به مسخره می گیرد : شیخ را گفتند فلان کس بر روی آب می رود ،گفت سهل است بزغی و صعوه ای نیز برود. گفتند فلان کس در هوا می پرد: گفت : مگسی و زغنه‌ای می پرد.. این چنین چیزها را بس قیمتی نیست. مرد آن بود که درمیان خلق بنشیند و برخیزد و بخورد و در میان بازار درمیان خلق ستدو داد کند و با خلق بیامیزد و یک لحظه به دل از یاد خدا غافل نباشد[۴] .

۱ - کتاب تصوف ، گولپینارلی، ص ۱۶.

۲ - اسرار التوحید ، صص . نود و نود و یک

۳ - همان.

۴ - اسرار التوحید ، ص ۱۹۹.

اقبال می گوید که این دانشمندان غربی که ناله های جمهوریت ، آزادی ، حقوق انسانی و دوستی را دم می زنند ، گرگ های خون خواری اند که دلشان برای کسی نسوخته و بهر تقسیم قبور انجمنی ساخته اند :

من ازین بیش ندانم که کفن دزدی چند　　بهر تقسیم قبور ، انجمنی ساخته اند[۱]

خلیلی هم سازمان ملل را مورد ایراد قرار داده، می گویدکه اگر قدرت غارتگران ، کشور ضعیف را زیر تسلط قرار می دهد ، صدای از لب یک تن بلند نمی شود:

مجلس اقوام نجنبید ز جا　　بر نشود از لب یک تن صدا[۲]

در جای دیگر می گوید:

انجمنی ساخت دروغ آفرین　　خنده به لب صاعقه در آستین
بر در آن نقش به ارقام زر　　خانهٔ تأمین حقوق بشر
حامی پیمان شکنان گشت حیف　　مدفن آمال جهان گشت حیف[۳]

وحدت جهان اسلام یکی از موضوعات اصلی و اساسی شعر وتفکر علامه اقبال است . به نظر اقبال مسلمانان یک ملّت اند و باید در مسرت و شادمانی ها و دردها و رنج های یکدیگر شریک و سهیم باشند . اقبال عقیده دارد ملت محمّدیه مؤسس به توحید و رسالت است ، پس حاجت مکانی ندارد:

جوهر ما با مقامی بسته نیست　　بادهٔ تندش به جامی بسته نیست[۴]

خلیلی هم وحدت ملّت اسلامی و برابری و برادری مسلمانان معتقد است و کلامش از تلقین اتحاد مشحون است . او با هرگونه احساس من و ما در جوامع اسلام مخالف است و آن را به شدّت نکوهش می کند و همه را در زیر لوای توحید و وحدت و یک دلی می خواند:

هزاره کیست ، پشتون کیست تاجک چیست ازبک چیست　　اساس فرقه سازی های استعمار را بشکن
تو چون فرزند اسلامی ، شعارت نیست جز توحید　　ز محراب محمّد«ص» پرچم کفار را بشکن

---

۱. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال(فارسی) ، ص ۳٦۳
۲. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات خلیل الله خلیلی ، ص ٤٢٧
۳.همو ، همان ، ص ٤٢٦
٤. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال ،(فارسی) ، ص ١١٢
٥. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (فارسی)، ص ١١٧

و در جای دیگر آمده است. گر بر آب روی خسی باشی ، گر در هوا پری مگسی باشی ، دل بدست آر تا کسی باشی).

تصوف به خلاف نظر بعضی افراد، هرگز به ترک دنیا و گوشه نشینی و جدا زیستن از مردم و اجتماع تکیه ندارد ودستورات ذکر و عبادت فقط تا حد تزکیهٔ نفس و پاک سازی ضمیر اعمال می گردد. به قول ابو حفض حدّاد :تصوف عبارت است از رعایت آداب ، هر وقتی را ادبی و هر گفتاری را ادبی وهر کرداری را ادبی است. هر که بر دقایق آداب محافظت کند به مقصود رسد و هر که از حفظ آداب بی بهره ماند ، دور شود. اگر چه گمان برد که نزدیک است، و بیگانه است اگرچه ظنّ می برد که آشناست و مردود است اگر چه گمان میبرد که مقبول است [۱]. جالب اینکه اینها همه دستور زندگی و انسان سازی دین است و همان است که غربیان به آن تمدّن ، آداب معاشرت و «اتیکت» می‌گویند. بنابر این می توان گفت صوفی و عارف کسی است که ادبُ و آداب همه چیز را مراعات کند و وقت شناسد و به حق خود قانع بوده و به حق دیگران احترام گزارد؛ یعنی یک مسلمان متعهد و متّقی و یک شهروند درستکار،راستگو، راست کردار و وظیفه شناس باشد.

رینولد آلن نیکلسون در کتاب عرفای اسلام می نویسد : تصوف یعنی فلسفهٔ دین اسلام . در قدیمترین تعاریف موجود به عنوان « درک حقایق الهی » توصیف شده است [۲]نیکلسون تأکید می کند : جاده هایی راکه اهل تصوف در نوردیده اند صعب و دشوار است، و ارتفاعات بیراهۀ ماورای آنها ظلمانی و حیران کننده . ما حتی نمی‌توانیم امیدوار باشیم سالکان را تا فرجام سفرهایشان همراهی کنیم.[۳] این مطلب ما را به یاد منظومهٔ منطق الطیر شیخ عطار نیشابوری و هفت وادی عرفان می اندازد که سالک برای تزکیۀ نفس و خود سازی باید طی کند تاکامل شود. وادی اول آن یا (وادی طلب) سخت پُر خطر و هراس انگیز و توان فرسا توصیف شده ا ست به طوری که سالک فقط با پایمردی و توکّل باید سختی‌ها و مشکلات را با تمام وجود تحمل کند وبه سوی شناخت او گام بردارد. مرد حق و سالک راستین باید ثابت قدم باشد و از مشکلات و سختی ها نهراسد و فقط به حقّ و حقیقت بیندیشد :

۱ - گولپینارلی ، ص ۱۷۰.

۲ - عرفای اسلام ، ص ۲۸.

۳ - همان ، ص ۲۹.

اقبال و خلیلی می خواستند که مسلمانان باید برای حفظ و بقا و قدرتشان بر اساس ایمان مشترک متحد گردند و از قرآن رهنمایی بگیرند . اقبال در بارهٔ قرآن حکیم می گوید:

آن کتاب زنده قرآن حکیم　　حکمت او لایزال است و قدیم[1]

خلیلی می گوید:

جوهر این ملّت ایمان است و بس　　رهبرش خورشید قرآن است و بس[2]

اقبال و خلیلی هردو نسبت به ایران و ایرانیان عقیدت و محبت فوق العاده ای داشتند . اقبال از نظر سیاسی و فرهنگی ، ایران را بسیار ارج می نهاد و دربارهٔ فتح ایران گفت:

"اگر از من بپرسید که مهم ترین پیش آمد تاریخ اسلام چیست ، من بدون تأمل می گویم فتح ایران . جنگ نهاوند ، عرب ها را علاوه از کشوری زیبا یک تمدن قدیم هم داد."[3]

دل اقبال همواره برای جوانان ایران می تپید:

چون چراغ لاله سوزم درخیابان شما　　ای جوانان عجم جان من و جان شما[4]

در اشعاری به عنوان "جمعیت اقوام مشرق" که به زبان اردو سروده شده، اقبال پیش بینی کرده است که اگر تهران به مقام ژنو نائل آید ، یعنی مرکز سیاسی جهان شرق انتخاب شود ، نه تنها سرنوشت جهان شرق بلکه کرهٔ ارض به طور کلّی عوض خواهد شد :

طهران هو گر عالم مشرق کاجنیوا　　شاید کرهٔ ارض کی تقدیر بدل جائی[5]

خلیلی هم به ایران و ایرانیان عقیدت و محبت فراوان داشت و دربسیاری موارد این عقیدت و محبت را ابراز نموده است ؛ به عنوان مثال:

درود من به دانشمند ایران　　به دانشمند شیراز و صفاهان
به دانشمند نیشاپور و تبریز　　به دانشمند طوس، توران ، ترشیز

۱. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال ،(فارسی) ، ص ۱۲۱
۲. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله ، ص ۵۲۵
۳. جاوید اقبال ، شذرات فکر اقبال ، ص ۱۰۱
٤. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال ، ص ۵۱۷
۵. همو، کلیات اقبال ، (اردو)، ص ۱٤۷

چون فرود آیی به وادی طلب | پیشت آید هر زمانی صد تعب
جد و جهد آنجات باید سالها | زانکه آنجا قلب گردد حالها
گر شود در راه او آتش پدید | ور شود صد وادی ناخوش پدید
خویش را از شوق او دیوانه وار | بر سر آتش زنی پروانه وار
غرقهٔ دریا بمانی خشک لب | سِرّ جانان می‌کنی از جان طلب
کفر و لعنت گر به هم پیش آیدت | در پذیری تا دری بگشایدت

حقیقت این است که به خاطر همه فهم نبودن عرفان و دشواری راه و شیفتگی و از خود بیخود شدن سالک در لحظات حضور و اینکه برای هر سالکی حالات و سکنات خاصی وجود دارد که یا به وصف نمی گنجد و یا عارف نمی تواند آنها را به نحوی بیان کند که دیگران نیز آنها را درک کنند، تصوف و عرفان همیشه در پرده ای از ابهام و اقوال ضدّ و نقیض پوشیده شده و به قول نیکلسون : حق هم همین است زیرا شاید بحق گفته شود که همهٔ تجربیات و رویدادهای عرفانی بالاجبار در یک نقطه به یکدیگر برخورد می‌کنند، اما این نقطه طبق مذهب ، نژاد و مزاج خاص صوفی جهات مختلف به خود می گیرد و در عین حال خطوط متقارب که به این نقطه نزدیک می شوند تقریباً در معرض تغییرات نامتناهی قرار دارند. بنابر این همهٔ انواع عرفان ، در عین حال که چیزهای مشترک دارند ، هر کدام به جهت ویژگی های متمایز که حاصل محیطی است که در آن به وجود آمده و نشو ونما کرده اند ، مشهورند . همانطور که عرفان مسیحی بدون مراجعه به مسیحیت نمی تواند درک شود ، عرفان محمدی (ص) نیز باید در ارتباط با پیشرفت درونی و برونی اسلام مورد بررسی قرار گیرد. [۱]

خواجه حورا در رسالهٔ نورالوحدت می نویسد: شریعت عبارت از فعلی چند و ترکی چند است که آن را در کتب فقهی فقها بیان کرده اند و طریقت عبارت از تهذیب اخلاقیات یعنی تبدیل اوصاف ذمیمه به اوصاف حمیده که آن را سفر در وطن نیز گویند و تعبیر به سلوک نیز نمایند... [۲]

این تعریف ها تا حد زیادی وافی به مقصود توان بود. اما حق این است که عرفان از جمله مسایل احساسی است و باید آن را حس کرد و دریافت لذا هرگونه تعریفی از آن می تواند ناقص باشد.

به طور کلی تعریفِ سادهٔ عرفان ، عبارت است از خداشناسی و تسلیم

---

۱ - عرفای اسلام ، نیکلسون ، ص ۲۹

۲ - رسالهٔ نور الوحدت ، ص ۸۴.

به تهران شهر علم و مأمن ذوق زمین حسن و عشق و گلشن ذوق[1]

سرفراز ظفر با در نظر داشتن اشتراکات فکری خلیلی و اقبال ، خلیلی را در منظومه ای "همنوای شاعر فردای ما"[2] یاد کرده است .

همنوای شاعرِ فردایِ ما چشمِ تر باسینهٔ سوزان رفت

منابع و مآخذ

۱. اقبال ، علامه محمد ، کلیات اقبال (اردو) ، شیخ غلام علی وسنز ، لاهور ، ۱۹۸٤م

۲. همو ، کلیات اقبال (فارسی) ، شیخ غلام علی وسنز ، لاهور ، ۱۹۹۰م

۳. تسبیحی ، محمد حسین ، سخنور عشق و ادیب زمان(نظم) ، دانش شماره ۱۲ ، اسلام آباد ، ۱۳٦٦ ش.

٤. جاوید اقبال ، شذرات فکر اقبال ، لاهور ، ۱۹۷۳م

۵. خلیلی ، خلیل الله ، احوال و آثار سنائی ، کابل ۱۳۱۰ ش

٦. همو ، دیوان خلیل الله خلیلی ، با مقدمهٔ محمد سرور مولوی ، تهران ۱۳۷۸ ش .

۷. همو ، مجموعه اشعار خلیل الله، به کوشش مهدی مداینی ، تهران ، ۱۳۷۱ش.

۸. همو ،کلیات اشعارخلیل الله خلیلی ،به کوشش عبدالحی خراسانی ، تهران ، ۱۳۷۱ش.

۹. سنائی ، حکیم ابوالمجد ، دیوان سنائی با مقدمه و حواشی مدرس رضوی ، تهران ، ۱۳٤۱ ش.

۱۰. عرفانی ، عبدالحمید ، رومی عصر ، تهران ، ۱٤٤۲ ش .

۱۱. مولوی، جلال الدین، مثنوی معنوی، به کوشش رینولدالین نیکلسون ، هلاند ، ۱۹۳۵ م .

*****

۱. خلیلی ، خلیل الله ، کلیات اشعار خلیل الله خلیلی ، ص ۳۷۲

۲. ظفر ، محمد سرفراز ، دانش ، شماره ۱۲ ، ص ۱۷۰

نهایی به ارادۀ حق ودل دادن با تمام وجود به عشق او و به تبع عشق به همۀ جاندارها و موجودات جهان که ساخته و پرداختۀ او و یا به تعبیر عرفا تجلّی ذات پروردگار و جلوۀ صورت دوست هستند و چیزی جز او نیستند.
محمد خواجوی می نویسد:

عرفان گل گلزار آفرینش است و بی وجود عارفان نه جهان را زیبایی و نه آفرینش را کمال و انتهایی است. چون آن شراره هایی که درخشش آن هزاران خورشید تابان را در این کرانه های بی کران بر افروخته ، و روشنائی چون ماه وستارگان رخشان را در شبستان آسمان روشن ساخته ، از سینۀ سینای عارفان و از دلهای پاک عاشقان شعله کشیده است ، آن شراره هایی که به خرمن گردون آتش زده و آن بارقه هایی که طور دلهای مشتاقان را تابناک نموده و در قلب مریدان صادق تجلّی ، و به اشراقی لاهوتی سینه های آنان را نورانی تر از مهر و ماه گردانیده ، همان بارقۀ عشق الهی و جذبۀ توحید است که از مطلع دلهای عارفان سر بر زده و جهان را به نور جذبه و نار اُنس نور افشان می نماید.(۱)

از سوی دیگر عرفان از مقولۀ مباحث اثبات شدنی نیست و باید آن را حس کرد و دریافت اینجاست که پای استدلالیان چوبین بود! عرفان دارای چنان ابعاد گسترده و وسیعی است که به پهنای جهان کاینات و گستردگی عالم کون و وجود کشیده شده ، لذا هرگونه تعریفی از عرفان می توان به جنبه ای و یا قسمتی از آن مربوط شود و ناقص تواند بود. آنچه در آن مسلّم و قطعی است اینست که عرفان و تصوف و سلوک می بایستی حتماً در چار چوبۀ دین محدود باشد؛ زیرا طریقت و عرفان را از اسرار دین و پشتوانۀ شریعت و خمیر مایۀ اصلی تداوم و پایندگی ادیان دانسته اند.
به قول حضرت راز:

طریقت چو ز اسرار دین خداست　　　شریعت ازین سرّ، قویم و بپاست

هرکاری که عارف و صوفی و درویش می کند باید در چهار چوب تعلیمات دینی باشد و خارج از آن انحراف از راه سلوک و باعث گمراهی و هلاک سالک خواهد شد.

برون ازشرع هر راهی که خواهی رفت گمراهی

خلاف دین هر آن درسی که خواهی خواند شیطانی

(عراقی)

دکتر علی مقدم می نویسد: « تصوف واقعی در حقیقت مسلک انبیاء و اولیاء است و پشتوانۀ اساسی ادیان و مذاهب.

---

۱ – مشارب الاذواق ، ص ۸.

حسن نیک بخت

به یاد بود اهدای نشان فرهنگی کشور پاکستان به جناب آقای دکتر محمد بقایی (ماکان)، از سوی ریاست محترم جمهوری اسلامی پاکستان جناب آقای پرویز مشرف

نشان فرهنگ

به روز بیست و هشت فروردین[1] ماه — به پا گردیده جشنی خوب و دلخواه

به پاکستان و ایران گشته برپا — به تجلیل بزرگی شور و غوغا

بزرگی «نیک بخت» و نیک آیین — محبت پیشه مردی؛ مهر آیین

بقایی و محمد نام ایشان — تخلص می کند با نام ماکان

چه نیکوبخت و اقبال است این مرد — ارادتمند «اقبال» است این مرد

بود در راه دانش فارغ البال — شناسا گشته با احوال «اقبال»

«چه باید کرد»[2] او را شرح داده — «زمان» را و «مکان»[3] را در گشاده

بگوید بخت و اقبالش چه بوده — «شرار زندگی»[4] را چون سروده

هم از «لعل روان»[5] کرده بیانش — غزلهای چنان آب روانش

هم از لاهور می گوید به صد شور — «پیاله ی می»[6] دهد از خُمّ لاهور

به «گلشن»، او سراسر «راز»[7] گوید — دو صد حرف نگفته باز گوید

«شبستان ابد»[8] را گفته چون روز — بود خورشیدسان جان و دل افروز

به پاکستان، نشان بسیار باشد — شجاعت، حیدر کرّار باشد

نشانهایی عجب خوشرنگ دارد — نشان عالی فرهنگ دارد

به فرهنگ و نشانش هست رازی — که نامش هست تمغا امتیازی

هر آنکس امتیازی می برد باز — به تمغا امتیاز است او سرافراز

نشان، گفتند ز اوّل می تواند — ز پرویز مشرّف بر ستاند

ولی تقدیر و قسمت این چنین بود — که این دولت به تهران روی بنمود

۱- ۱۷ آوریل ۲۰۰۶

۲- کتاب « شرح مثنوی چه باید کرد؟»

۳- کتاب زمان و مکان از دیدگاه اقبال (مجموعه مقالات)

۴- کتاب شرار زندگی، شرح اسرار خودی اقبال.

۵- کتاب لعل روان، شرح و بررسی تطبیقی غزلیات اقبال.

۶- کتاب پیاله ای از میکدهٔ لاهور، گزیدهٔ اشعار اقبال.

۷- کتاب شرح مثنوی گلشن راز جدید.

۸- کتاب در شبستان ابد، شرح جاوید نامه.

تصوف راه است . طریقت طرز گذر و عبور ازین راه و عرفان یا شناخت هدف و مقصد راه تصوف ، که عبارت است از شناخت حق و حقیقت ، ماهیت وجود و هستی و ذات باری تعالی ؛ زیرا طبق حدیث قدسی :
كُنْتُ كَنْزاً مَخفيا و اَحْبَبْتُ اَنْ اُعرَفَ فَخَلَقْتُ الخَلقَ لِكَیْ اُعْرَفَ
هدف اصلی دین و خلقت ، شناخت اوست .
بنابر این صوفیه می کوشند با سلوک و انجام «ذکر دایم » راهی به سوی شناخت او باز کنند.

یار گو بالغدوّ و الاصآل　　　یار جو بالعشی و الابکار

یعنی با ذکر دائم و خودسازی و ریاضت ، پس از انجام کامل فرایض دینی و حتی گاه افراط در آن ، برای تزکیهٔ نفس و اجتناب و دوری از محرّمات ، روح و جسم خود را صیقل دهند تا شایستهٔ تجلّی انوار الهی گردند. رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند.

تا به جایی رسی که می نرسد　　　پای اوهام و پایهٔ افکار
بار یابی به محفلی کانجا　　　جبرئیل امین ندارد بار

(هاتف)

زیرا که گفته اند :
ولِكُلِ شیءٍ صِقالَةٌ و صِقالَةُ القلبِ ذِكرُ الله [۱]
(برای هر چیز جلا دهنده‌ای است ، جلا دهندهٔ دل ذکر خداوند است).
اینان ذکر دایم و عبادت حق تعالی را اساس کار خود قرار داده اند زیرا طبق سورهٔ مبارکهٔ ذاریات آیهٔ ۵۶ خداوند می فرماید :
«ما خَلقتُ الجّن وَ الانْسَ الا ليَعبُدوُن»
همهٔ اقطاب و بزرگان صوفیه طبق نوشتهٔ حضرت برزش آبادی ، «همّت و نهمت کیمیا خواص را به وجود مس صفت بیچاره گماشتند که « النّاسُ مَعادِن كَمادِنِ الذّهبِ وَالفِضّه» و در بوتهٔ توبه و کورهٔ خلوت از وجود سنگ صفت به آتش مجاهده و ریاضت ، آهن قابلیت را از قلب قالب و قالب قلب بیرون آوردند و فرمودند که این آهن را به مصقلهٔ حقیقی که کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله است به مقام صفا و مرتبهٔ آیینگی می باید رسانید تا جمال مطلوب و حسن محبوب در آن آیینه مشاهده توان کرد [۲]».
توضیح اینکه « لا اله الا الله » رایج ترین ذکر شامگاهی دراویش است که

۱ - رسالهٔ کمالیه ، ص ۲۷ - ۲۶.
۲ - همان ، ص ۲۷.

سفیرِ نیک مرد و راد و استاد
به دست خویش او را این نشان داد

که نامش «شفقت» و شهرت «سعید» است
در فرهنگ را او خود کلید است

ده ماه می [1] است و جمع یاران
بود جشنی به پا در شهر شمران

سپاس ما بسی بر این سفیر است
که مردان را مشار است ومشیر است

به پایان با دلی پُرشور و امید
بخواهم از خدا بی شک و تردید

که«ماکان » مرد اقبالی ایران
بمـاند در پناه لـطف یزدان

محمد علی – امامی نائینی

این ابیات در مجلس والایی که در سفارت محترم جمهوری اسلامی پاکستان به مناسبت اهدای نشان فرهنگی آن دولت به آقای دکتر محمد بقائی (ماکان) انعقاد یافته بود، ارائه گردید.

جرعه ای از جام اقبال

اقبال! به اقبال تو، کس را نشنیدم
چون گنج تو، گنجینه به لاهور ندیدم

همتای تو، جز بیدل و رومی و نظامی
از فارس برون، در همه عالم نشنیدم

نی،نی، غلط افتاد، هم از فارس،توئی ،تو
غافل ز حریم دلت، این مرز گزیدم

هرجا که «دری» هست، همانجا وطن تواست
خبط است گر اندیشهٔ ناسخته پزیدم

دنیای دلت، حدّی و مرزی نشناسد
دریای دلت را عبث این نقش کشیدم

نی، شربِ شرابت همه مستی ده شرق است
هر جا که شدم، جرعهٔ این جام چشیدم

تا تاج«دری» هست ، تو دربار مداری
حکم تو روان دیدم هر جا که دویدم

ای عارف علاّمه و ای شاعر شامخ
بُد زیر پَر شعرِ تو هر جا که رسیدم

من بنده کجا؟ اوج حریم حرم تو
با بال «بقایی» سوی کوی تو پریدم

بالم ده هزاری است [2]، فخیم است و عجب نیست
هر برگ اگر می دهد از اوج نویدم

ای بر تو سلام و به پرو بال بقایی
اقبال مدد کرد دراین باغ چمیدم

با یاد خدا، کشورم و کشور پاکان
رفتم ره توحید و زتفریق رهیدم

*****

۱- ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۵.

۲- بالم ده هزاری است . اشاره به ده هزار صفحه مطلب که آقای دکتر بقائی در مورد «اقبال» نوشته است.

حد اقل یکهزار بار و در مراحل پیشرفته‌تر بیشتر، تا ۱۸ هزار بار در هر شب تکرار می کنند [۱] هدف عرفا متخلّق شدن به اخلاق الله و رسیدن به نفس مطمئنه می‌باشد تا لیاقت جانشینی خداوند را در روی زمین پیدا کنند زیرا خداوند انسان را آفرید تا جانشین او در روی کرهٔ خاک باشد (قرآن کریم).

دربارهٔ اولین صوفیان و شجرهٔ آنان شیخ شهاب الدین امیر عبدالله برزش آبادی از عرفای قرن نهم هجری در رسالهٔ کمالیه می نویسد . بعد از افطار قطب و مراد وی شیخ اباالسحق قدس سره فرمودند که غسل اسلام می باید آورد و ظاهر و باطن از غبار اغیار پاک گردانید.

(ملاحظه می فرمائید برای ارشاد و سخن گفتن در اصول دین و آداب طریقت با چه دقت و ظرافتی به طهارت و پاکی خود می کوشند و غسل مجدد بجای می آورند که سر تا پا - ظاهر و باطن - پاکیزه و منزه باشند مانند غسلی که ما برای انجام مراسم روز عاشورا می کنیم). چون غسل تمام شد... به تعلیم و تلقین و ارشاد مشغول شدند، بر قواعد و قانونی که از شیخ خود...امیر سید علی همدانی گرفته بودند و او از شیخ خود کمال الدین محمود مزدقانی [۲]گرفته بود و به همین ترتیب مشایخ قبل از ایشان را نام می برد تا نفر هفدهم که می رسد به معروف کرخی و ادامه می دهد او از امام انس و جان علی بن موسی الرضا و او از والد خود امام موسی کاظم و او از والد خود امام جعفر صادق و او از والد خود امام محمد باقر و او از والد خود امام زین العابدین و او از والد خود امام حسین و او از والد خود امیر المومنین علی بن ابی طالب و او از سرور کاینات محمد رسول الله علیهم الصلواة و السلام تعلیم و تلقین یافته بود[۳] .

درکتاب عشق و عرفان می خوانیم : در سالهای اول اسلام میان صوفی و مسلمان عادی تفاوت بسیاری وجود نداشت به این معنی که صوفی از این جهت انزوا اختیار می کرد که بیشتر در آیات قرآن و اخبار پیغمبر«ص» دقّت کند و بوسیلهٔ اوراد و اذکار به خدا نزدیک تر شود، تنها فرقی که میان آنان وجود

---

۱ - گفته می شود در راه عرفان بی بلد راه و بدون راهنما نباید قدم گذاشت که راهی بس دشوار و خطرناک است و امکان دارد انسان در بیراهه گمراه شود . لذا ذکر و میزان و نوع و محتوای آن نیز باید توسط پیر کامل مکمل ، یعنی پیر یا قطبی که مراحل را خود پیموده باشد معین شود تا مرحله به مرحله انسان راپیش ببرد. یکی از خطرات بزرگ این راه این است که سالک گرفتار عُجب و خود بزرگ بینی گردد که بسیار خطرناک است.

۲ - رسالهٔ کمالیه ، ص ۲۵ - ۲۶.

۳ - همان، ص ۲۶.

اندیشه و اندیشمندان (۲)

ویژهٔ حافظ

داشت این بود که صوفیان به بعضی از مفاهیم قرآن اهمیت بیشتر می دادند. مثلاً اهمّیت ذکر، یعنی قرائت قرآن، یا تکرار یکی از نامهای خدا نزد آنان از اهمیّت نماز واجب کمتر نبود و حتی برخی از آنان چنان اعتقادی به توکّل و تفویض به خداوند داشتند که حتی دعای شفای بیماران و درخواست روزی را هم بر خلاف توکّل به پروردگار می دانستند [۱].

در کتاب اسرار التّوحید نیز نوشته است که شیخ ما (حضرت ابو سعید ابوالخیر) خرقه از دست بوعبدالرحمن السُلمی دارد و او از دست بلقسم نصرآبادی دارد و او از دست شبلی و او از دست جنید و او از دست سَریّ سقطی و او از دست معروف کرخی و او از دست جعفر صادق و او از دست پدر خویش محمد الباقر و او از دست پدر خویش زین العابدین و او از دست پدر خویش حسین و او از دست پدر خویش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنهم اجمعین و او از دست مصطفی صلوات الله وسلامه علیه [۲].

طبق شجره نامه ای که آقای احمد مجاهد نقل کرده، تصوف از حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله (ص) و بعد از ایشان مولی الموحدین حضرت علی بن ابی طالب (ع) شروع می شود [۳] و به شرحی که حضرت برزش آبادی نوشته است بعد از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به معروف کرخی می‌رسد. البته طبق نوشتهٔ ایشان بعد از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام دو شاخه می شود که یکی به حسن بصری و حبیب عجمی و داود طائی و بعد به معروف کرخی و شاخهٔ دیگر به ترتیبی که حضرت برزش آبادی نوشته از طریق حسین بن علی تا حضرت ثامن الائمه و بعد به معروف کرخی می‌رسد. بنابراین و بنابر اعتقاد اهل طریقت اصل و منشأ و اساس تصوف و عرفان راباید در دین مبین اسلام و تعلیمات اسلامی جستجو کرد و اولین صوفیان یعنی مردان واقعی راه خدا راباید پیامبر اکرم «ص» و داماد و پسر عم گرامیشان دانست.

از سوی دیگر چون ما مسلمین معتقدیم که دین پیامبر ما خاتم همهٔ ادیان است ناچار باید قبول کنیم که این دین دنباله و مکمل ادیان قبلی است [۴]

۱- عشق و عرفان و تجلی آن در شعر فارسی، دکتر داریوش صبور، ص ۱۰۴.

۲ - اسرار التوحید، صص ۳۲-۳۳.

۳ - مجموعهٔ آثار فارسی احمد غزالی.

۴- به نظر نگارنده مهمترین ویژگی یک صوفی و سالک و عارف این است که باید ضمن اعتقاد کامل به مقدسات و معتقدات خود، طبق دستور قرآن کریم، سایر ادیان را نیز قبول داشته و به آنها و پیروان آنها مانند برادران و خواهران دینی خود احترام بگذارد. (سورهٔ مائده) یعنی اولین قدم در

خداوند در قرآن می فرماید: «اَلَّذِینَ یومِنونَ بِما اُنزِل اِلیکَ وَ ما اُنزِلَ مِن قَبْلکَ» (بقره: ۴)

حال اگر عرفا و آگاهان اصلی سرچشمهٔ حقیقت، پیامبر اکرم و مولی الموحدین و فرزندان او باشند، باید ریشه های عرفان را در ادیان و پیامبران قبلی نیز جستجو کرد؛ مثلاً حضرت عیسی - علیه السلام - یکی از درخشانترین چهره های عرفان (در عرفان مسیحی) و عشق و محبت و ایثار و زهد و تقوی و تسلیم و رضاست.

استاد جلال همایی می نویسد: تصوف به معنی عام نوعی تزهّد و تریّض است که از ورع و پرهیزکاری منبعث می شود و این معنی در تمام ملل و ادیان کم وبیش وجود داشته است. ایرانیان قدیم و همچنین یونانیها و چینی‌ها همگی یک عده مردم زاهد از دنیا گذشته داشتند که غالب آنها دانشمندان قوم بودند.[1]

بعضی عرفان و تصوف را منبعث از افکار یونانیان قدیم (ارسطو و افلاطون) و نو افلاطونیان می دانند که از زمان ابن عربی ترجمه شده و وارد در عرفان اسلامی گردیده. گویا در مورد تصوف مصر و سوریه درست باشد ولی در مورد تصوف ایران طبق نوشتهٔ دکتر سعید نفیسی این مطلب «به هیچ وجه به تصوف ایران نمی برازد»[2].

نیکلسون در کتاب تصوف اسلامی می‌نویسد آنچه را که محصول فرهنگهای غیر اسلامی دانسته اند، اینها همه نتیجهٔ حرکت زهد و تصوف در اسلام بوده است و کاملاً اسلامی است. وی از سوی دیگر تأثیرات اندیشهٔ ایرانی را در شکل بخشیدن به تصوف اسلامی از قرن سوم به بعد نادیده نمی‌گیرد و ادامه می دهد، در این دوره تأثیر اندیشهٔ ایرانی (بویژه شاید عقیدهٔ شیعه که به امامان خویش به چشم خلفای خداوند می نگریستند) نقش بسیار مهمی در شکل بخشیدن این مباحث داشته است[3].

در اینجا توجّه به این نکته ضروری است که وقتی به اندیشه و تفکّر و فرهنگ ایرانی اشاره می‌شود منظور صرفاً تعالیم میترا یا زردشت و مباحث ملی

این راه ترک تعصبات بیهوده وسعی در توحید افراد بشر است به همین جهت عطار فرموده مرحلهٔ اول سخت هولناک و مشکل است. هرکس به این مرحلهٔ ترک تعصب برسد راه در برابرش هموار می‌گردد؛ زیرا باید از منیّت های خود بگذرد.

۱- تصوف در اسلام، همایی، ص ۶۰.

۲- سرچشمهٔ تصوف در ایران، نفیسی، ص ۶۸.

۳- تصوف اسلامی، ص ۵۶-۵۷.

دکتر سید حمید رضا علوی[1]

عشق و ترکیبات آن در غزلیات حافظ

چکیده

این تحقیق با هدف بررسی، تحلیل و تشریح واژهٔ عشق و ترکیبات آن در غزلیات حافظ صورت پذیرفته است. به منظور وصول به هدف مذکور، این روش اتّخاذ گردیده که تقریباً تمامی مواردی که حافظ کلمهٔ عشق و ترکیبات آن را در دیوان خود به کار برده، استخراج شده و سپس ترکیبات تا حدّی مترادف در گروهی و طبقاتی ویژه طبقه بندی گردیده. اشعار مربوط به هر مورد ذکر شده مورد تشریح و توضیح قرار داده شده است. نگاهی به نتایج تحقیق مبیّن آن است که حافظ واژهٔ عشق و ترکیبات آن را در معانی و مفاهیم کاملاً متفاوت و گوناگونی به کار گرفته است، اگرچه روح کلی حاکم بر این موارد تقریباً مشابه به نظر می رسد.

***

« مقدمه »

حافظ برای عشق مقامی معنوی قائل است و لذا از «جاه عشق[1]» و «دولت عشق[2]» سخن می گوید. عشق وعشق ورزی را راه رسیدن به معشوق ومحبوب می داند و لذا ترکیبات «طریق عشق[3]»، «راه عشق[4]»، «ره عشق[5]»، «شیوهٔ عشق[6]» را به کار می برد که می تواند آدمی را به «چشمهٔ عشق[7]»، «زمزمهٔ عشق[8]»، «کوی عشق[9]»، «میخانهٔ عشق[10]»، «میکدهٔ عشق[11]»، «مصطبهٔ عشق[12]»، «آستانهٔ عشق[13]»، «حریم عشق[14]»، «بادیهٔ عشق[15]» برساند از طرف دیگر، وصول به چنین اهدافی از طریق آن روشها، معرفت و شناخت خاصی می طلبد که، واجب است که عاشق داشته باشد. حال، اگر عاشق به راستی «لاف عشق[16]» نزند و بخواهد به اهداف مذکور و در واقع به «کمال عشق[17]» نائل آید و از «عشق ناتمام[18]» رهایی یابد، باید با «علم عشق[19]» آشنا باشد و «درس عشق[20]» و «درس حدیث عشق[21]» را در محضر «ادیب عشق[22]» خوانده و به «ندای عشق[23]» و «سخن عشق[24]» گوش داده باشد و«نور عشق[25]» سراسر وجودش را روشن و نورانی کرده باشد و «آتش عشق[26]» به خیمه وجود او دامن زده باشد و«برقی از عشق[27]» آسمان حیات و زندگی اش را فروزان و منوّر نموده باشد. در این «مرحله عشق[28]» می توان چنین افرادی را در زمرهٔ «دیوانگان عشق[29]» و «مجانین عشق[30]» قلمداد نمود که از «مستی عشق[31]» مست شده و از خود و هوای نفس خویش فارغ و رها

۱- دانشیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

و میهنی ایرانی نیست بلکه یک بُعد عمیق و مؤثر آن را در تصوف باید تشیع به حساب آورد که به عقیدهٔ بعضی ها این خود نیز مولود تعلیمات زردشتی و طرز تفکر ظریف ایرانیان بود.[۱]

مرحوم سعید نفیسی در این زمینه ضمن بحثی گسترده و مستوفی می‌نویسد در مورد تصوف ایران دو اشکال بزرگ وجود دارد که اولی درپرده سخن گفتن و بیان به زبان سمبولیک گل و شمع و می و ساغر و ساقی و جز آن است که ناچار بوده اند زیرا «متصوفهٔ ما در دورانی می زیسته اند که آزادی بیان و عقیده نداشته اند»[۲] وکسانی که به پرده دری و آشکارا سخن گفتن پرداخته و در عقاید خود پایمردی کرده اند یا چون منصور حلاج به سرِدار رفته و یا چون عین القضاة همدانی بدنشان شمع آجین گردیده و به بدترین وضعی جان سپرده‌اند؛ مانع دومی که برای پی بردن به حقیقت تصوف هست استدلالها و استنتاجهای نادرستی است که توسط خاورشناسان اروپایی در اثر خود خواهی و خویشتن پرستی آنان صورت گرفته؛ زیرا چون خودشان وارث تمدن یونان و رم بوده اند در همه جا کوشیده اند اثر پای یونان و رم را پیدا کنند.[۳] البته باید توجه داشت تمدنهای شرق مخصوصاً چین و هندوستان و ایران قرنها بر تمدنهای یونان و رم و بوزنطیه و اسکندریه پیشی داشته اند و با ورود تمدن غرب به این کشورها اگر تنه های کهن و شاخ و برگ انبوه تمدن پیشین و تمدن شرق بر تمدن تازه وارد و نورسیده سایه نیفکنده باشد تمدن نارس و نونهال نونشانده نتوانسته است آن تنهٔ کهن دیرین سال را از ریشه بیفکند. تصوف ایران یکی از شاداب ترین و برومندترین شاخه‌های کهن این درخت چند صد ساله بوده و با اندیشهٔ ایرانی کاملاً آمیخته و چون شیر وشکر در هم پیوسته شده است. اگر شباهتهایی میان تراوشهای فلسفه‌های غربی و تصوف ایران هست، تصوف آریایی ایرانی در این حکمت‌ها مؤثر افتاده است. زیرا ناچار در هر استعارتی عنصری که کهنه‌تر است به عنصر نو و تازه تر عاریت می دهد[۴].

ایشان سپس با اشاره به کارهای لوئی‌ماسینیون فرانسوی می نویسند که چون کاتولیک بسیار متعصب کوته نظر بوده نتیجهٔ کارهایش به مقیاس عقل وعلم نمی‌خورد و بیشتر جنبهٔ تبلیغات دینی و سیاسی داشته ولی رینولد

---

۱ - در اینجا منظور از ایرانیان مردم خوب سراسر فلات ایران از مدیترانه تا هند است.

۲ - سرچشمهٔ تصوف در ایران، ص ۴۶.

۳ - همان، ص ۴۶.

۴ - همان، ص ۴۷.

گردیده اند و «فکر عشق[۳۲]» لحظه ای آنان را به خود وا نمی گذارد. با این وجود هر قدر که عاشق، معشوق دلرباتری را برگزیند باید بداند که رسیدن به آن دشوارتر است. امّا انسان «اسیر عشق[۳۳]» که «اسیر چنبر عشق[۳٤]» گردید و در «سرپنجهٔ عشق[۳۵]» گرفتار آمده به واسطهٔ خصوصیاتی که کسب نمود می تواند «حریف عشق[۳٦]» باشد و «دست عشق[۳۷]» را فشرده و «بار عشق[۳۸]» را پذیرفته و با معشوق میثاق و پیمان دوستی بسته و لذا پیوسته و در همه حال «وفای عشق[۳۹]» را وجههٔ نظر خویش قرار می دهد ولذاست که «غیرت عشق[٤۰]» نمی گذارد او «عشق ناتمام[٤۱]» داشته باشد و «ناموس عشق[٤۲]» وی را وا می دارد که او با «سر عشق[٤۳]» و «اسرار عشق[٤٤]» آشنا گردد و «گوهر اسرار حسن و عشق[٤۵]» را بیشتر دریابد و «همراز عشق[٤٦]» گردد. بنابراین در چنین حالتی معشوق تلاش می کند «فراز و نشیب بیابان عشق[٤۷]» را به درستی بپیماید، با «غم عشق[٤۸]» بسر برد و «گریهٔ عشق[٤۹]» سر دهد، امّا «ذوق عشق[۵۰]» را از «مطرب عشق[۵۱]» دریافت کند و «طرب نامهٔ عشق[۵۲]» را بخواند «مشکل عشق[۵۳]» و «درد عشق[۵٤]» خویش را در محضر «طبیب عشق[۵۵]» درمان کند، لذا از «عیش و عشق مهرویان[۵٦]» برخوردار گردد و لذا «نالهٔ عشاق[۵۷]» گریه و ناله ای ثمر بخش است و این شیوه تمامی «گدایان عشق[۵۸]» است «رفیق عشق[۵۹]» و «آشنای عشق[٦۰]» به خوبی می داند که در «مذهب عشق[٦۱]» نباید «کافر عشق[٦۲]» گردید، بلکه حال که وجود خود او هم «طفیل عشق[٦۳]» است باید با ابزار «عشق و شباب و رندی[٦٤]» به هرگونه که هست «گلبانگ عشق[٦۵]» را شنید واز «شورو شراب عشق[٦٦]» برخوردار شد و «نشان عشق[٦۷]» یافت. در این مرحله عاشق از «استغنای عشق[٦۸]» هم بهره مند خواهد گردید و نسبت به هر آنچه غیر معشوق است احساس بی نیازی مطلق خواهد نمود. لذا باید گفت سرافراز و سربلند «قتیل عشق[٦۹]» و کلیهٔ «مظلومان عشق[۷۰]» که «جانب عشق[۷۱]» برگزیدند و این چنین زیبا «آیت عشق[۷۲]» را چون حسین بن علی (ع) و ۷۲ یارانش برای جهانیان به نمایش گذاردند.

"عشق"

از دیدگاه حافظ، عشق به واسطهٔ تجلّی حسن معشوق ازلی پیدا شده و به تمامی عالم آتش زده است:

در ازل پرتو حسنت ز تجلّی دم زد	عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت	عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد[۷۳]

به همین علّت است که حافظ می گوید که عشق من نسبت به معشوق سابقه ای بسیار طولانی دارد و امروزی نیست:

عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست   دیرگاه است که از این جام هلالی مستم[۷٤]

حافظ حتی عهد وپیمانی را که آدمی در «عالم ذر» با خدای خود بسته و خداوند را به عنوان پروردگار خود پذیرفته است، میثاقی عجین با

نیکلسون دانشمند انگلیسی از او آگاه‌تر و وارسته تر بوده زیرا با معارف پیش از اسلام آشنایی داشته و توانسته است لااقل سوابق برخی از تعلیمات صوفیه را در اردای ویراف نامهٔ پهلوی پیدا کند و گاهی اشاراتی به نفوذ تعلیمات بودایی در تصوف کرده است.[1] در مقالهٔ «عراقی و عرفان و تصوف» نویسنده در این مورد توضیح مفصل داده است.

آلبرت آوی نیز درکتاب تاریخ مختصر فلسفه در اروپا می نویسد :

زرتشت یا زرتشترا در فضای اندیشه و تفکّر قدرتی عظیم نشان داد که تأثیر ژرفی در آیندگان کرد. عمدتاً وی در همهٔ جریانات عالم یک پیکار دائمی میان نیک و بد ، راستی وکژی مشاهده می کرد... عبریان مفهوم شیطان را به عنوان دشمنی بزرگ یَهُوَه از همین جریان گسترش دادند و پس از آن مفهوم شیطان مسیحی نیز از مذهب یهود برآمد. علاقه‌مندی زرتشت در وقف خود به راستی و نفرت از دروغ ونادرستی یکسره به دانش و فلسفهٔ یونانی انجامید.

بنابر این فلسفه و دانش و حکمت یونانی با آنهمه تلألؤ و درخشش جهانگیر خود پرتوی است از نور پر فروغ فلسفه وحکمت و دین توحیدی ایرانی. دلیل اشتباهی که رخ داده است این است که دانش و حکمت یونان و روم قدیم تأثیرات اساسی در تمدن و حکمت و ادبیات مغرب زمین داشته است بعضی از نویسندگان کم اطلاع که تمدن غربی را منشأ حکمت و فلسفه و تمدن جدید دنیا می دانند و از قدمت و سوابق تاریخی علم و فلسفهٔ چینی ، هندی و ایرانی بی‌خبرند این اشتباه را مرتکب شده اند.

باتوجه به اینکه تاریخ زرتشت را از ششصد تایکهزار سال قبل از میلاد نوشته اند .(آلبرت آوی تاریخ وی را ۵۵۳ - ۶۶۰ ق.م یعنی قرون هفتم و ششم قبل از میلاد ذکر کرده) و عصر طلائی حکمت و تمدّن یونان و روم قدیم به قرن پنجم قبل از میلاد باز می گردد ، تأثیرات زرتشت در فلسفه و حکمت یونان قدیم می تواند مورد قبول و منطقی باشد (رکن الدین همایون فرخ معتقد است ظهور زرتشت به بیش از دو قرن قبل از میلاد مسیح بر می گردد). می دانیم پیامبر اکرم درمورد زرتشت فرمودند :« مجوسان پیامبری داشته اندکه در بیابان طعمهٔ گرگ شد » و در قرآن کریم (حج : ۱۷) مجوس و نصارا (زرتشتیان و مسیحیان) اهل کتاب شناخته شده اند. قرآن کریم نیز بعضی از مفاهیم دین زرتشتی را تأئید فرموده است. زرتشت نور را مظهر اهورا مزدا یعنی خدای احد و واحد شناخته و قرآن نیز می فرماید : الله نور السموات و الارض (نور : ۳۵) . و صدها مورد

۱ - همان ، ص ۴۸.

عشق نسبت به پروردگار تلقی می نماید و لذا بیان می دارد که تا پایان عمر وفادار به این پیمان خواهد بود :

عهد الست من همه با عشق شاه بود　　　از شاهراه عمر بدین عهد بگذرم[۷۵]

و تنها امری که در جهان باقی خواهد ماند عشق به معشوق ازلی و ابدی است :

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده　　　بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست[۷۶]

آنگاه که معشوق ، ابدی باشد ، عشق او نیز ابدی خواهد بود . قرآن کریم آنچه را که نزد انسانهاست فانی و آنچه را که نزد خداست باقی و پایدار می داند : «ما عندکم ینفد و ماعندالله باق» (سوره نحل ، آیه ۹۶) .

حتی حافظ ، مرگ را پایان عشق ورزی به معشوق قلمداد نمی کند بلکه معتقد است که حتی بعد از مرگش از خاک قبر او گل سرخ که نشانه تداوم عشق او به معشوق است سر خواهد زد :

به عشق روی توروزی که ازجهان بروم　　　ز تربتم بدمد سرخ گل به جای گیاه[۷۷]

زیرا دل انسانی که به عشق زنده شود هرگز نخواهد مُرد :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق　　　ثبت است بر جریده عالم دوام ما[۷۸]

و قطعاً «عشق پاک و محبت لطیف معنوی در دلی است که در آن جز جمال پاک معشوق چیز دیگری نیست و این عشق با هستی مترادف بوده با آن فرقی ندارد».[۷۹]

و لذا هر انسانی که عشق به دل سپرد به میثاق عاشقانهٔ خود با خدا وفا کرده است و لذا حافظ دم خوش را زمانی می داند که آدمی دل به عشق سپارد و می گوید که در چنین دل سپردنی ، جای هیچ تأمل و درنگی نمی باشد :

هرگه که دل به عشق دهی خوش دمی بود　　　در کارخیر حاجت هیچ استخاره نیست[۸۰]

و به همان عشقی که برخاسته و نشأت گرفته از کمالی معنوی است نه مسائل ظاهری و سطحی پایدار مانده است :

لطیفه ایست نهانی که عشق ازو خیزد　　　که نام آن نه لب لعل و خط زنگاریست[۸۱]

معلم و آموزش دهنده سخن به حافظ نیز عشق بوده و به همین علّت حدیث و سخن وی در هر محفل و مجلسی مطرح است :

مرا تا عشق تعلیم سخن کرد　　　حدیثم نکتهٔ هر محفلی بود[۸۲]

عشق براستی به آدمی سخن گفتن حقیقی می آموزد ، سخن گفتنی دلنشین که خلقی را تحت تأثیر خود قرار خواهد داد و تحسین واقعی آنان را در پی خواهد داشت :

دیگر.

در هر صورت عرفان معجونی است آمیخته از همهٔ خوبی ها و زیبایی ها و احساسات لطیف مهر و محبت و راستی و صفا و صمیمیت و عشق و ایثار و لطف به دیگران و به همهٔ موجودات عالم ؛ زیرا بر اساس استنباط صوفیان و عارفان از مفاهیم ادیان الهی همهٔ موجودات مظهر و نشانه های او هستند. پس باید همه کس و همه چیز را دوست داشت و به آن عشق ورزید و احترام کرد و از تخریب محیط زیست و جنگل و درخت و آسیب به دیگران خودداری کرد که به عشق او لطمه وارد نیاید.

مولا علی علیه السلام می فرماید :

ما نَظَرتُ فی شیءٍ الا وَ ما رأیتُ الله فیه

بــه دریـا بـنگرم دریـا تـو بـینم	به صحرا بنگرم صـحرا تـو بینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت	نشــان قــامت رعــنا تــو بــینم

عرفا بر اساس آیات قرآنی و احادیث نبوی و قدسی دنیا و هستی را آیینه و مجلای ذات و صورت او می دانند و عشق را نخستین آفریده . لذا عشق را نقطهٔ پرگار وجود می دانند که همهٔ هستی و کاینات و افلاک و کهکشانها در اثر آن به نیروی جاذبه و کشش و کـوشش آن بـه یکـدیگر جـذب مـی‌شوند و بـاقی می‌مانند. پس در زندگی باید عشق و محبت را پیشه ساخت. عشق یکی است و آن عشق به محبوب ومعبود عالمیان و خداوند یکتا. رابعهٔ عدویه گفت : خدایا آنچه از دنیا برای من نصب کردی به دشمنانت ده ، آنچه از آخرت سهم دادی به دوستانت ده که مرا عشق و لطف خود تو کافی است.

دیگر آنکه زیبایی به اقتضای اِنّ اللّهُ جَمیلٌ یُحِبُّ الجَمالُ بـزرگترین و برترین صفت خداوند است و هر چیز زیبا نشانی از او دارد. لذا صـوفیان و عاشقان حقیقی الله هر چیز زیبا را دوست می‌دارند و کـم کـم مـی رسـند بـه مرحله‌ای که هر چیزی که هست و وجود دارد چون جلوهٔ جمال اوست آن را زیبا می‌بینند و جز زیبایی و خوبی در دنیا هیچ نمی بینند . کردار زیبا و رفتار زیبا یعنی ادب و ملایمت و مهر و محبت جزو اساس زندگی آنان می گردد، وکم کم به مرحله ای می رسند که «خویشتن را قالب قرآن کنند» و به اصل مفاهیم قرآنی توجه می نمایند آنجا که خداوند فرمود : «انّ اکرمکُم عندَاللّه اتقیکُم»(۱)

چون این خطاب به همهٔ بشریت است (زیرا می فرماید :«انّا خلقناکُم مِن

---

۱ - قرآن : سورهٔ آیهٔ

تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن کرد	خلق را ورد زبان مدحت و تحسین من است[۸۳]

و مگر خود رسول الله (ص) در پرتو نورانیت عشق، خواندن وقرائت رانیاموختند.

به همین علت است که حافظ تأکید می کند تمام تلاش خویش را مصروف دارد که از عشق بی بهره نباشد زیرا که هیچکس بنده را به عیب عدم برخورداری از هنر حقیقی ای یعنی عشق ـ نخواهد خرید:

بکوش خواجه و از عشق بی نصیب نباش	که بنده را نخرد کس به عیب بی هنری[۸۴]

و لذا تندخویان متظاهر و ریا کار، بویی از عشق نشنیده اند که به چنین صفات بدی گرفتار آمده اند:

پشمینه پوش تندخو از عشق نشنیده است بو	ازمستی اش رمزی بگو تاترک هشیاری کند[۸۵]

حافظ در مقام دعا می خواهد هردلی که از عشق معشوق خالی است هرگز به وصال او نائل نیاید:

هر دل که ز عشق توست خالی	از حلقهٔ وصل تو برون باد[۸۶]

حتی حافظ می گوید هرآن کس که عشق نورزد، و با این وجود وصل دوست را بطلبد همانند کسی است که بی وضو بخواهد طواف کعبه انجام دهد:

حافظ هر آنکه عشق نورزید و وصل خواست	احرام طوف کعبه بی وضو ببست[۸۷]

و خود حافظ که از واصلان معشوق است وقتی از سوخته شدن خود به واسطهٔ عشق سخن می گوید، بیان می دارد که عیسی دمی کجا است که او را زنده کند:

جان رفت در سرِ می و حافظ به عشق سوخت	عیسی دمی کجاست که احیای ما کند.[۸۸]

حافظ برای عشق آنگونه شأن و عظمتی قائل است که از آسمان می خواهد در مقابل عشق فخر فروشی نکند زیرا که ماه و پروین در بازاری که سخن از سودای عشق است به یک و یا دو جو بیشتر نمی ارزد:

آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق	خرمن به جوی خوشه پروین به دو جو[۸۹]

لذا عشق دیدن معشوق می تواند حتی حافظ را که در عمر خویش وطن را چندان ترک نگفت، دوستدار غربت برای رسیدن به معشوق سازد:

من کز وطن سفر نگزیدم به عمر خویش	در عشق دیدن تو هوا خواه غربتم[۹۰]

و حافظ معتقد است هر کس که در مسیر عشق قرار گیرد وبه معشوق رسد، آن گاه از غربت رهایی خواهد یافت و هر جای عالم پرتو روی حبیب و معشوق را خواهد دید:

ذکر والانثی و جَعَلناکم شُعُوباً و قبائلاً[1] ... الخ) برای آنان فرقی نمی‌کند که فرد که باشد و اهل چه فرقه و دین و مسلکی. اگر پاک و درستکار و راستگو و متّقی باشد طبق نصّ صریح قرآن کریم نزد خداوند عزیز است . اینجاست که دل عاشق به ناله می سراید :

پیش ماسوختگان‌مسجد ومیخانه‌یکی است حرم و دیر یکی کعبه و بتخانه یکی است

و از سوی دیگر حرف حساب و سخن منطقی را از هر که باشد می پذیرند که فرمود: اُنظُر اِلیَ مَا قَاَل و لا تَنظُر الیٰ مَن قَال (کججی ، ص ۱۸).

بنابر این در برابر لطف بیکران و احسان بی پایان حق تعالی هریک از ادیان توحیدی و مسالک و عقاید متفرقه چون کوبه ای است جداگانه که به یک در وصل است ، هرکس کوبهٔ خود را به طریقی که صلاح می داند و می پندارد که او را به مقصود و به معبود خواهد رساند به صدا در می آورد اگر صدق و صفایی در کار باشد حتماً دریچه ای یا روزنه ای به رویش باز خواهد شد . و اگر رنگ و ریایی درمیان باشد نه تنها راه به جایی نخواهد برد که به گمراهی و هلاک خواهد انجامید ، زیرا :

عشقهایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

این جهان مشمولی عرفان و نگاه ژرف به درون دین و دوری از تعصبات فتنه برانگیز و تفاوت نگذاشتن میان نیکان اهل ادیان و مسلک های گوناگون است که صوفیان و عارفان اهل طریقت را در طول تاریخ مورد حملهٔ متعصّبین و یک بعدی نگرها قرار داده.(البته افراط و تفریط های بعضی و نداشتن صداقت و حقیقت بعضی دیگر نیز مزید بر علت گردیده است) نتیجهٔ آن این شده که بعضی از مردم عادی و عوام الناس ، دراویش را چندان به دیدهٔ خوبی نمی‌نگرند و بدون مطالعه آنان را بدعت گذار و کارشان را که جز خدا پرستی و عبادت نیست مردود می دانند . این خود بحث مفصلی را می طلبد که نه جای آن است و نه مجال آن.

والسلام علی من یخدم الحق لذات الحق

منابع :

۱ – آوی ، آلبرت ، تاریخ مختصر فلسفه در اروپا ، ترجمهٔ دکتر علی اصغر حلبی ، تهران : زوار ۱۳۶۲.

۲ – ابوالخیر ، ابوسعید ، اسرار التوحید ، به تصحیح دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی ، تهران : آگاه ، ۱۳۶۶.

---

۱ – قرآن : سورهٔ آیهٔ

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست　　　هر جا که هست پرتو روی حبیب هست[91]

«راه عشق» ، «ره عشق» ، «طریق عشق» ، «طریق رندی و عشق» ، «شیوهٔ عشق» ، «بادیهٔ عشق» قرب به معشوق ، قرب مکانتی است نه مکانی و لذا می توان از «راه عشق» سخن گفت امّا راهی که در آن دور شدن از معشوق و یا نزدیک شدن به او حالت مکانی ندارد ، بلکه معشوق در همه جاست ، حتی از رگ گردن هم به عاشق خود نزدیک تر است فقط ارتکاب امری که سبب عدم رضایت معشوق می گردد، باعث می شود عاشق خود را به او نزدیک احساس نکند و خود را در محضر او نبیند :

در راه عشق مرحلهٔ قرب و بُعد نیست　　　می بینمت عیان و دعا می فرستمت[92]

عیان و آشکار دیدن معشوق ، صفای باطن و تهذیب نفس می طلبد که قلب و روح عاشق به گونه ای پاک گردد که هر جای عالم را که بنگرد او را آشکار و بدون حجاب بیند .

و حافظ اعتقاد دارد که «راه عشق»هیچ کناره ندارد ، و تنها راه چاره در آن راه ، جان سپردن عاشق است :

راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست　　　آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست[93]

امّا اگر چه در «راه عشق» خطرات فراوانی مترصد معشوق است ، امّا اگر وی آگاهانه و دانسته عمل نماید ، به سرمنزل مقصود خواهد رسید :

راه عشق ار چه کمین گاه کمانداران است　　　هر که دانسته رود صرفه ز اعدا ببرد[94]

لذا می توان گفت که :« عشق مستلزم معرفت است».[95]

یکی از دلائلی که سبب می گردد حافظ پیمودن «راه عشق» را بسیار خطرناک و دشوار توصیف نماید آن است که :

در راه عشق وسوسهٔ اهرمن بسی است　　　پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن[96]

آری در پیمودن مسیر عشق ، وسوسه های فراوانی از ناحیهٔ شیطان وجود دارد و لذا اگر عاشق در صدد باشد این مسیر را با موفقیت طی نماید و به وصال معشوق نائل آید ، در این صورت باید با تمام وجود به پیغام هاتف غیبی توجّه نماید . عبارت دیگر از بیت فوق می توان استنباط فوق نمود که « عشق عرفانی قرین غیرت و توحید است».[97]

امّا در «راه عشق» ، فرماندهان این راه با پویندگان آن راه دوستی و محبّت دارند :

عشرت شبگیر کن می نوش کاندر راه عشق　　　شبروان را آشنایی هاست با میر عسس[98]

و باید دانست که :« راه عشق هم راهی است تاکسی قلباً و باطناً عاشق نباشد نمی تواند دیگران را به طریق عشق راهنمایی کند».[99]

همچنین در «راه عشق»، معشوق و دوست با نالهٔ شبهای بیداران خوش است:

۳ - استخری ، دکتر احسان الله ، اصول تصوف ، تهران : معرفت، ۱۳۳۸.
۴ - اصفهانی ، هاتف ،دیوان ، بامقدمهٔ عباس اقبال آشتیانی.
۵ - برزش آبادی ، شهاب الدین امیر عبدالله ، رسالهٔ کمالیه : به اهتمام اصغر منتظر صاحب ، شیراز : خانقاه احمدی، ۱۳۴۶.
۶ - عراقی ، کلیات شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی به کوشش سعید نفیسی ، کتابخانهٔ سنائی تهران ، ۱۳۳۸.
۷ - عطار ، تذکرة الاولیاء ، به کوشش محمد استعلامی ، تهران : زوار، ۱۳۷۰.
۸ - عطار ، دیوان فریدالدین عطار نیشابوری با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی، کتابخانهٔ سنائی - تهران ، بی تا .
۹ - قرآن حکیم، ترجمهٔ محمد خواجوی.
۱۰ - قرآن کریم، ترجمهٔ پرویز طاهری آشتیانی.
۱۱ - صبور ، دکتر داریوش ، عشق و عرفان و تجلی آن در شعر فارسی ، تهران : زوار،۱۳۴۹.
۱۲ - طارمی ، مولانا نجم الدین (مترجم) ،تذکرهٔ خواجه محمد بن صدیق کججی ، تألیف حسن بن حمزة بن محمد البلاسی الشیرازی ، تهران : خانقاه احمدی، ۱۳۶۸.
۱۳ - طوسی دکتر بهرام ، « عرفان و جلوه های هفت شهر عشق در شعر عطار»(مقاله)۱۳۷۴.
طوسی، دکتر بهرام ، «عراقی و عرفان و تصوف » مقالهٔ ارائه شده در کنفرانس عراقی، اراک، ۷۴.
۱۴ - گولپینارلی، عبدالباقی ، تصوف در یکصد پرسش و پاسخ، ترجمهٔ دکتر توفیق سبحانی، تهران : نشر دریا.
۱۵ - مجاهد ، احمد ، مجموعهٔ آثار فارسی احمد غزالی ، تهران : دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
۱۶ - مغربی ، خواجه حوراء ، «رسالهٔ نور » در عوارف المعارف ، مجموعهٔ رسائل . شیراز : کتابخانهٔ احمدی : علی اکبر نوری زاده .
۱۷ - نجم الدین رازی ، شیخ ، رسالهٔ عشق و عقل ، به اهتمام و تصحیح دکترتقی تفضلی،تهران: انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی،۱۳۶۷.
۱۸ - نفیسی ، سعید ، سرچشمهٔ تصوف در ایران ، تهران : فروغی،۱۳۷۱.
۱۹ - نیکلسون ،رنولد ا. ، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا . ترجمهٔ محمد رضا شفیعی کدکنی ، تهران : توس،۱۳۵۸.
۲۰ - ـــــ ، عرفای اسلام ، ترجمه : دکتر ماهدخت بانو همایی ، تهران : هما،۱۳۶۴.
۲۱ - همایی ، جلال الدین ، تصوف در اسلام ، موسسهٔ نشر، تهران : هما، ۱۳۶۲.
۲۲ - همدانی ، امیر سید علی ، مشارب الاذواق با مقدمه و تصحیح محمد خواجوی ،تهران : انتشارات مولی، ۱۳۶۲.
۲۳ - یثربی ، دکتر سید یحیی ، فلسفهٔ عرفان ، مرکز انتشارات و تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم : ۱۳۷۷.

*****
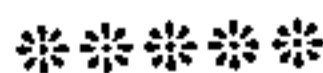
مرغ خوشخوان را بشارت باد کاندر راه عشق　　　دوست را با نالهٔ شبهای بیداران خوش است[۱۰۰]

در «ره عشق» سیلِ بلا و سختی قطعی و حتمی است و تنها دستمایه این راه پر خطر امید و تمنای وصال معشوق است و به راستی لذّت وصال را کسانی می فهمند که به طعم تلخ فراق و هجران مبتلا گردیده باشند :

در ره عشق که از سیل بلا نیست گذار　　　کرده ام خاطر خود را به تمنای تو خوش[۱۰۱]

راه عشق ، راهی پایان ناپذیر است :

تو خفته ای و نشد عشق را کرانه پدید　　　تبارک الله از این ره که نیست پایانش[۱۰۲]

«رهٔ عشق» حتی بعد از مرگ خطراتی وجود دارد :

در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است　　　تا نگویی که چو عمرم به سر آمد رَستم[۱۰۳]

در «ره عشق» هیچکس به طور قطع و یقین واقف اسرار نخواهد گردید و هر فردی به اندازه دریافت فکر خود در این مورد تصوراتی دارد به عبارت دیگر« عشق تضمین ندارد ، توکل باید داشت».[۱۰٤]

در ره عشق نشد کس به یقین مَحرم راز　　　هر کسی بر حَسَب فکر گمانی دارد[۱۰۵]

به همین لحاظ است که وقتی حافظ تدبیر عقل را در «ره عشق» می سنجد آن را ناتوان و بی اثر می بیند :

قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق　　　چوشبنمی است که بربحرمی کشدرقمی[۱۰۶]

حال اگر مطرب مجلس ، «ره عشق» برگزیند و طرب حقیقی خویش را با عشق ایجاد نماید ، در چنین حالتی شعر حافظ جایگاه خود راباز می یابد به طوری که در زمان سماع ، عاشق را از هوش خواهد برد :

گرازاین دست زندمطرب مجلس ره عشق　　　شعر حافظ ببرد وقت سماع از هوشم[۱۰۷]

به همین ترتیب «طریق عشق» پُر از آشوب و فتنه است و لذا خود و دیگران را از عجله بی مورد در این طریق احتراز می دهد :

طریق عشق پرآشوب وفتنه است ای دل　　　بیفتد آنکه درین راه با شتاب رود[۱۰۸]

همچنین «طریق عشق» طریقی بسیار خطرناک است ، و لذا آگاهی از نحوهٔ رسیدن به مقصد و هدف را در این طریق کاملاً واجب و قطعی می باشد:

طریق عشق طریقی عجب خطرناک است　　　نعوذ بالله اگر ره به مقصدی نبری[۱۰۹]

و در مواردی حافظ از «طریق رندی و عشق» سخن می گوید که سبب صفای دل حافظ می گردند :

نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ　　　طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد[۱۱۰]

و به عبارت دیگر «عشق با زهد و ریا و صفت جمع نمی شود».[۱۱۱]

به همین ترتیب وی «شیوهٔ عشق» را دوام عیش و تنعّم نمی داند و بلکه معتقد است که معاشران عشق باید نیش غم را بنوشند و احساس کنند :

دوام عیش و تنعم نه شیوهٔ عشق است　　　اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی[۱۱۲]

دکتر خان محمد عامر*

تعامل زبان و ادبیات فارسی با فرهنگ هندوان

چکیده:
نفوذ زبان فارسی در جامعهٔ هندوان شبه قاره از اواخر دورهٔ فرمانروایی سلاطین لودی مشهود است. اما در سه قرن سلطهٔ تیموریان شبه قاره دهها نفر نویسنده، سخنور، مورخ و تذکره نگار هندو آثاری ارزنده از خود به جا گذاشتند که شامل منوهر توسنی، منشی چندربهان برهمن، بهگوان داس، بنوالی داس ولی، رای بندر ابن داس، آن بال کرشن، سوامی بهوبت رای بی غم، ایشور داس، بهیم سین کایست، سوجان رای بتالوی، جگجیون داس گجراتی، خوشحال چند کایسته، رای آنندرام مخلص، لال رام، بساون لال شادان، وارسته مل سیالکوتی، لاله تیک چندربهان، بندرابن داس خوشگو و لچهمی‌نر این شفیق، چندو لعل شادان، دارای امتیازاتی می‌باشند و احوال و آثار منظوم و منثور آنان در این مقال مجملاً تبیین گردیده است، که نشانگر تعامل زبان و ادبیات فارسی با فرهنگ هندوان می‌باشد.

*****

زبان و ادبیات فارسی، به دلیل غنای فرهنگی، ادبی، هنری و علمی خود، پس از نفوذ در شبه قارهٔ هند، از زمان محمود غزنوی، بسیار مورد توجه و ستایش فرهیختگان، عارفانِ، شاعران، نویسندگان، مورّخان و دانشمندانِ هندی قرار گرفت، به طوری که آنان نیز در پروراندن این زبانِ زیبا و عرفانی، نقش بسزایی داشتند و با به جا گذاشتنِ آثار و شاهکارهای ادبی و علمی، عشق و علاقهٔ خود را نسبت به آن ابراز نمودند.

در عهد غزنویان (قرن ۴ - ۶ هـ ق)، زبان فارسی، در هند شمالی گسترش یافت و شعرا و نویسندگان نامداری، در این عهد به وجود آمدند. بعد از غزنویان، در عهد لودیان (قرن ۹ و ۱۰ هـ ق.)، گام‌های گسترده‌تری در راه گسترش زبان فارسی در میان هندوان برداشته شد. سکندر لودی، عده‌ای از آنان را که

---

* - وابستهٔ پژوهشی بخش فارسی، دانشگاه لکهنئو (هند)

به همین علّت است که او می گوید که در راه عشق انواع خطرها در کمین است و چه بسا که شیر در «بادیهٔ عشق» به روباه تبدیل شود :

شیر در بادیهٔ عشق تو روباه شود — آه ازاین راه که دروی خطری نیست که نیست[113]

«آشنایان ره عشق» ، «آشنای عشق» ، «قرین عشق» ، «رفیق عشق»

حافظ از «آشنایان ره عشق» سخن به میان می آورد که اگر چه پا در دنیا گذاشته اند به دنیا مداری و دنیا دوستی ملوّث و آلوده نگردیده اند :

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق — غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده[114]

و به راستی که از آشنایان راه عشق هم انتظاری جز این نمی رود که بتوانند به علت آشنایی شان با این راه ، از موانع آن راه با خبر بوده و آن موانع را پشت سر بگذارند :

و حافظ برای «آشنایان ره عشق» آنقدر عظمت و اعتبار قائل است که حتی اگر آنان خون او را بخورند وی هرگز به افراد بیگانه از عشق ، شکایتی نخواهد برد :

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند — ناکسم گر به شکایت سوی بیگانه روم[115]

«آشنای عشق» شدن موجب می گردد که آدمی علی رغم گناهان خود مشمول لطف و رحمت قرار گیرد :

هر چند که غرق گناهم ز صد جهت — تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمتم[116]

بنابراین می توان گفت که « عشق ، آخرین و بهترین فریادرس و مایهٔ سعادت و رحمت است».[117]

حافظ از« قرین عشق» نیز نام برده و بلبلی را واجد چنین خصوصیتی می داند:

گل یار حسن گشته و بلبل قرین عشق — آن را تفضّلی نه و این را تبدلّی[118]

و گویا که عشق هم می تواند رفیق خاص خود را داشته باشد ، و لذاست که حافظ ترکیب «رفیق عشق» را در اشعار خود به کار می برد و بیان می دارد که رفیقان عشق از نشیب و فرازهای طریق عشق غمی ندارند :

روندگان طریقت ره بلا سپرند — رفیق عشق چه غم دارد ازنشیب و فراز[119]

«غم عشق» ، «سوز غم عشق» ، «جور غم عشق» ، «کنج غم عشق»

«غم عشق» حالتی در عاشق ایجاد می کند که چاره و تدبیری برای آن نخواهد داشت :

صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم — تا به کی در غم تو نالهٔ شبگیر کنم[120]

به همین لحاظ است که حافظ اظهار می دارد که آتش دل سوزان و دود آه از جمله بلاهایی بوده است که در هنگام استیلای «غم عشق» به وی رسیده است :

صبا بگو که چها برسرم درین غم عشق — ز آتش دل سوزان و دود آه رسید[121]

و از «غم عشق» بسیار کارها ساخته است :

زبان فارسی را به خوبی فراگرفته بودند، در دربارِ خود گماشت و این عملِ وی، بر افکار و اذهان هندوان تأثیر فراوانی گذاشت.

بعد از فرمان معروف راجه تودرمل[۱]، وزیر دارایی اکبر شاه (قرن ۱۰ و ۱۱ ه‍ ق) مبنی براین که زبان فارسی، زبان اداری و رسمی شود، هندوان، زبان فارسی را با رغبت فراوانی، یاد گرفتند. از عهد جهانگیر تا زوال مغولان (قرن ۱۱ - ۱۳ ه‍ ق) که اوج شکوفایی زبان فارسی در هند بود، هندوان آثار پُرارزش و سودمندی به زبان فارسی، بویژه در زمینهٔ شعر، داستان، تاریخ و انشا به وجود آوردند.

بعد از مرگ اورنگ زیب، دورهٔ دوّم تیموریان که دورهٔ فروپاشی و انحطاط این سلسله است، شروع می‌شود. پادشاهانِ این دوره، توجهٔ کمتری به زمامداری و امور فرهنگی و ادبی نشان دادند و همین امر باعث شد که زبان فارسی کم کم جایگاه خود را در بین هندوان از دست بدهد. با این وجود، هندوانِ شایسته‌ای نیز در این دوران به چشم می‌خورند که آثارِ چشمگیری از خود، بر جای گذاشتند. در زمان بهادر شاه ظفر دوّم، آخرین پادشاه خاندان مغول، زبان فارسی، دوباره - آن هم تا حدودی - اهمیت و رونق یافت.

انگلیسیان، بعد از سرکوب انقلابیون، بر تمام هندوستان تسلّط یافتند و زبان انگلیسی را در منطقه، گسترش دادند. هندیان، در برابر این اقدام به مبارزه پرداختند. لیکن استعمارگران به ناچار برای از بین بردن نفوذ زبان فارسی در شبه قارّهٔ هند، از زبان اردو بهره جستند.

با برچیده شدن بساط استعمارگران انگلیسی در سال ۱۹۴۷ میلادی که بر اثر مبارزات مردمی تحقّق یافت، زبان فارسی که در شبه قاره دلیلِ فرهنگ و تمدّن محسوب می شد، به دوران تازه‌ای قدم نهاد.

در این مقاله، به معرفی برخی از شاعران، نویسندگان، مورّخان و سخنوران معروفِ هندو - که سهم مؤثری در گسترش زبان فارسی و ادب فارسی در دورانِ سلاطینِ مسلمان هند داشتند - بر پایهٔ دوره های حکومتی، پرداخته‌ایم.

عهد سکندر لودی

میان بهوه[۲]

میان بهوهٔ هندو، وزیر سکندر لودی، مردی عالم و دانشمند بود و به

1 - I.RAJA TODARMAL　　2 - MIYAN BHUWA

دیدی ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد　　چون بشد دلبرو با یار وفادارچه کرد[۱۲۲]

حافظ تنها هنر عشق را ایجاد غم در عاشق می داند و لذا از عقلای ظاهری می طلبد که اگر نمی توانند با چنین غمی به سر برند، هنری دیگر را بطلبند :

ناصحم گفت که جزغم چه هنردارد عشق　　برو ای خواجه عاقل هنری بهتری از این[۱۲۳]

و «غم عشق» آدمی را از هر گونه غم دنیا رها می سازد ، و اصولاً دلی که در گرو عشق معشوق است دیگر در اختیار عاشق نیست که غم عالم کثرت او را آزار دهد :

ما بی غمان مست دل از دست داده ایم　　همراز عشق و همنفس جام باده ایم[۱۲۴]

همان طور که حافظ از «سرّ عشق» سخن می گوید ، در اینجا از «همراز عشق» بودن نیز سخن می راند .

حافظ ، عشق را آتش خود و دل خود را عود و تن خویش را عود سوز معرفی می نماید :

چنگ بنواز و بساز ار نبود عود چه باک　　آتشم عشق و دلم عود و تنم مجمر گیر[۱۲۵]

و عشق ، غم پر معنا و عارفانه ای در عاشق ایجاد می نماید که سوز و گداز آن غم تحت هر شرایط خود را در او ظاهر و متجلّی خواهد ساخت . در همین حالت و بلکه در همین مقام است که دیگر به کارگیری صبرو عقل در عدم بُروز آن سوز و گدازهائ عاشقانه مورد تأیید نیست و بلکه تجلّی آن غم در قالب شک های صادقانه عاشق گواه صدق درون اوست و در آنجاست که حافظ ، ترکیب «سوز غم عشق» را به کار می برد :

اشک حافظ خرد و صبر به دریا انداخت　　چه کند سوز غم عشق نیارست نهفت[۱۲۶]

و حافظ غم عشق را آنگونه زیبا و دلنشین می داند که هرگز ترک آن را طلب نمی کند . حتی حافظ از« لذّت» داغ غم معشوق سخن به میان می آورد و چنین می طلبد که چنین لذّتی بر وی حرام باشد اگر او از «جور غم عشق» معشوق رهایی طلبد :

لذّت داغ غمت بر دل ما باد حرام　　اگر از جور غم عشق تو دادی طلبیم[۱۲۷]

و حافظ «غم عشق» را به سان گنجی قلمداد می نماید که خداوند به او عنایت فرموده است ولذا وی ترکیب «گنج غم عشق» را به کار می گیرد :

سلطان ازل گنج غم عشق به ما داد　　تا روی در این منزل ویرانه نهادیم[۱۲۸]

با توجه به این بیت می توان دریافت کرد که« عشق نصیبهٔ ازلی است».[۱۲۹]

«درد عشق» ، «طبیب عشق» ، «عشق و صابری» ، «فراز و نشیب بیابان عشق»

حافظ از «درد عشق» هم سخن می گوید و معتقد است که باید با آنچنان دردی صابرانه ساخت و خموش ماند و جزع و بی تابی نکرد :

به درد عشق بسازو خموش کن حافظ　　رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول[۱۳۰]

زبان‌های سانسکریت و فارسی، تسلّط کامل داشت. وی در سال ۹۰۸ ه‌ق. طب سکندری یا معدن الشفاء سکندر شاهی را که شامل ۱۰۰۷ بیماری و روشِ درمان آنهاست، تألیف کرد.

عهد اکبر شاه

منوهر توسنی (۱)

منوهر توسنی، پسرِ "راجه لون گرن(۲)" و یکی از شاعران هندوی فارسی گوی دربارِ اکبر شاه بود. وی، به فارسی آشنایی کامل و علاقهٔ مفرط داشت. اکبر، او را "میرزا منوهر" خطاب می‌کرد و تخلّصِ وی را "توسنی" انتخاب کرد.

وی، اوّلین شاعر هندو است که در اشعارش از فنون ادبی استفاده نموده و زبانش فصیح و روان است. همچنین وی، اوّلین شاعر هندو است که دیوانی به زبان فارسی دارد.

نمونه هایی از شعر او چنین است :

– از اثـــــرِ یک نگـــه اوست مست	هـم بت و هـم بـتکده هم بت پرست
– یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز	که هـر دو چشـم جـدا جـدا نـمی نگـرند
– غرض ز خلقت سایه همین بود که کسی	به نور حضرت خورشید پای خـود نـنهد

عهد شاه جهان

۱) منشی چندر بهان برهمن (۳)

منشی چندر بهان برهمن، پسرِ "دهرم داس"(۴)، یکـی از شـاعران و نـثر نویسانِ ممتاز هندوی فارسی گوی دورهٔ شاه جهان (قرن ۱۱ ه ق)، مـحسوبِ می‌شود.

وی، در اواخرِ عهد اکبر شاه، در خانواده‌ای برهمن، در لاهور به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را پیش عبدالحکیم سیالکوتی آموخت. بـعد از آن، مـلازمِ میرعبدالکریم، میر عمارتِ لاهور گردید. سپس به ملازمت افضل خان علاّمی، وزیر کل، درآمد. بعد از مرگ علاّمی، بر اثر وساطت شاهزاده دارا شکـوه، بـه دربار شاه جهان راه یافت و به کارِ دبیری و واقعه نویسی پرداخت. شعر و خطّ شکستهٔ او، مورد تقدیر شاه جهان بود. داراشکوه نیز، سبک تـحریر بـرهمن را

1 - MANUHAR TOSANI 2 - RAJA LON GARNAN

3 - MUNSHI CHANDAR BHAN BRAHMAN

4 - DHRAM DAS

در بیت فوق، بازهم از «رموز عشق» سخن به میان می آید که هر گز نباید آنچنان رموزی را پیش عقلا فاش ساخت، زیرا به راستی آنان از درک واقعی آن رموز غافل و بی خبرند و چه بسا که با عقل ظاهری و استدلالهای سست خود بخواهند تفسیر به رأی و برداشتهای باطل خود را در مورد آنها مطرح سازند و دیگران را نیز به اشتباه اندازند.

حافظ اظهار می دارد که دل او تلاش می کند که «درد عشق» را از مردم پنهان نگه دارد اما نهایتاً دیدهٔ گریان او راز وی فاش خواهد داشت و مردم را از درد عشق او با خبر و آگاه خواهد ساخت:

درد عشق ار چه دل از خلق نهان می دارد حافظ این دیده گریان توبی چیزی نیست[131]

حافظ «درد عشق» و بلای خمار را عامل کشته شدن خود قلمداد می کند و عامل مداوای چنین دردی را یاد وصل دوست و می صافی می داند:

ما را که درد عشق و بلای خمار گشت یا وصل دوست یا می صافی دوا کند[132]

حافظ از «طبیب عشق» سخن می راند که مسیحادم و مهربان است و حتی مردگان را قادر به شفا بخشیدن است اما به طور بدیهی آنگاه به مداوا می پردازد که در فرد دردی را تشخیص دهد:

طبیب عشق مسیحادم است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند[133]

طبیب راه نشین، «درد عشق» را نمی شناسد و بلکه در این مسیر به طبیب مسیح دمی نیاز است:

طبیب راه نشین درد عشق نشناسد برو به دست کن ای مرده دل مسیح دمی[134]

حافظ خود را «طبیب عشق» می خواند ودر این راستا، باده را معجونی ودوایی معرفی می کند که آرامش و آسودگی در پی دارد و هر گونه فکر و اندیشه خطا را از بین می برد، زیرا که به راستی دغدغه و تشویش برخاسته از فکر خطا آلوده است:

طبیب عشق منم باده ده که این معجون فراغت آرد و اندیشهٔ خطا برد[135]

حافظ در این بیت فرمان می دهد که «بادهٔ عشق بخور، و خود را در بحر عشق مستغرق، مستهلک بساز تا تو را به مقام معشوق برساند و فراغت کلی از ماسوی المحبوب بار آرد و از اندیشه خطا برهاند» اذا احب الله عبداً لم یضره ذنب»سر این معنی است»[136].

«عشق و صابری»، «فراز و نشیب بیابان عشق»

حافظ خود را از صابری در مسیر عشق برحذر می دارد و معتقد است که به راستی نالهٔ عاشقان، خوش و فرح انگیز است:

حافظا عشق و صابری تا چند نالهٔ عاشقان خوش است بنال[137]

وی «فرازو نشیب بیابان عشق» را دام بلا می داند و لذا به دنبال کسانی می گردد که از بلاهای قطعی این بیابان نپرهیزند:

فراز و شیب بیابان عشق دام بلاست کجاست شیر دلی کز بلا نپرهیزد[138]

بسیار دوست می‌داشت. وی از آن جایی که گروهی از علمای هندو را برای ترجمهٔ آثار عرفانی و فلسفی هند در خدمت داشت،برهمن را نیز به دربار خود برد و دبیر خاص خود کرد.

برهمن، بعد از عصیانِ اورنگ زیب بر پدر و کشتن شاهزاده داراشکوه، به بنارس رفت و گوشه نشینی برگزید. بالاخره در سال ۱۰۷۳ هـ.ق. درگذشت.

از برهمن تألیفات بسیار ارزنده‌ای به جا مانده که می‌توان از **دیوان برهمن، چهار چمن، منشأت برهمن، تحفةالانوار و گلدسته** نام برد.

چندر بهان برهمن، در شعر، زبانی ساده دارد. اشعارش، دارای مضامین عشق، محبت، تصوف و مسائل وحدةالوجود است که با لحنی عارفانه بیان شده است.

دیوان وی، شامل غزلیات و رباعیات است.

نمونه هایی از شعر او را در زیر می‌آوریم :

- بانی خانه و بت خانه و می خانه یکیست	خانه بسیار ولی صاحب هر خانه یکیست
- بنای قصر جهان را ثبات ممکن نیست	به جز اساس محبت که دیر بنیادست
- گل یکی،خار یکی،شاخ یکی،تاک یکی است	نزد ارباب نظر هر خس و خاشاک یکی است
- مرا دلی ست به کفر آشنا که چندین بار	به کعبه بردم و بازش برهمن آوردم
- دل درختی است عشق پرورده	از محبت همیشه بارور است

۲) بهگوان داس[1]

بهگوان داس، از منشیان و مورّخان ساده نویسِ دربار شاه جهان بود. وی شاه جهان نامه یا نسبت نامهٔ صاحبقران (نسب نامه) را که حاوی نسب نامهٔ شاه‌جهان همراه خلاصه ای از تاریخ تیموریانِ ایران و هند است، در حدود سال ۱۰۳۷ هـ.ق. به رشتهٔ تحریر درآورد.

این تاریخ، از آن جایی که نخستین تاریخ فارسی عهد تیموریانِ هند است که به قلم یک هندو نوشته شده، حایز اهمیّت می باشد.

۳) بنوالی داس ولی[2]

بنوالی داس ولی، منشی شاهزاده داراشکوه، یکی از سخنوران، نویسندگان و مورّخان سرشناسِ هندوی فارسی دانِ عهد شاه جهان بود.

معروف ترین اثر وی، راجا ولی یا رساله در ذکر راجگان و سلاطین دهلی

---

1 - BHAGVAN DAS
2 - BANVALI DAS VALI

امّا «رفیق عشق» از فراز و نشیب بیابان عشق محزون نمی گردد:

روندگان طریقت ره بلا سپرند رفیق عشق چه غم دارد از نشیب وفراز[۱۳۹]

و لذا بیهوده نیست پیمودن مسیر عشق، محتاج به هدایت است:

زاهد ار راه به رندی نبرد معذورست عشق کاریست که موقوف هدایت باشد[۱۴۰]

«ذوق عشق»، «مطرب عشق»، «طرب نامه عشق»، «شور و شراب عشق»، «شور و شر عشق»، «عیش و عشق مهرویان»

اگرچه حافظ در مقابل ترکیب «غم عشق» از «ذوق عشق» سخن می گوید ولی وی به این حقیقت اعتراف می کند که افراد خام و نپخته ای که راه عشق را نپیموده اند و با مفهوم عشق بیگانه اند نمی توانند «ذوق عشق» را دریابند و بفهمند و فقط دریادلانی که دلاوری پیمودن طریق عشق را دانسته اند، پیش نیازهای لازم برای درک مفهوم ذوق عشق را گذرانده اند:

خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق دریادلی بجوی دلیری سرآمدی[۱۴۱]

همچنین اگر عشق، غم خاصی - اگر چه غم روحانی - را در عاشق ایجاد می کند امّا حافظ در کنار واژه های «غم عشق»، از «مطرب عشق» هم سخن می گوید، مطربی که طرب و عیش و شادی حقیقی و پایدار در پرتو وجود و دیدار و صدای او حاصل می گردد و حل تمامی مشکلات عاشق به دست اوست:

مژدگانی بده ای دل که دگر مطرب عشق راه مستانه زد و چارهٔ منصوری کرد[۱۴۲]

و «مطرب عشق»، آهنگ و آوای دلپذیری دارد، لذاست حافظ اینچنین می طلبد که هرگز جهان از بانگ عاشقان تهی مباشد زیرا که آنان واجد صدای نیک و شادی افزایی هستند:

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد نقش هر نغمه که زد راه به جایی دارد
عالم از نالهٔ عشاق مبادا خالی که خوش آهنگ و فرح بخش صدایی دارد[۱۴۳]

« علی الظاهر مطرب عشق اضافهٔ تشبیهی است .یعنی عشق چون مطرب که ساز و نوایی دارد امّا می توان برای آن معنای دیگری هم قائل شد . استاد فروزانفردو نوع مطرب در دیوان کبیر مولانا نشان داده است: ۱- مطرب عشق ؛ ۲- مطرب زر. مطرب عشق مطربی است که از روی عشق ساز زند و محرک او در زدن ساز عشق باشد، مطرب زر مطربی است که به طمع زر ساز زند».[۱۴٤]

و در همین راستا حافظ از«طرب نامهٔ عشق» یاد می کند و اعتقاد دارد زمانی این طرب نامه را نوشته است که عیش و خوشی ظاهری خود را فراموش کرد و رها ساخت و دل به غم عشق خوش کرد:

حافظ آن روز طرب نامهٔ عشق تو نوشت که قلم بر سر اسباب دل خرّم زد[۱۴۵]

حافظ در کنار ترکیب «غم عشق» از «شور شراب عشق» هم سخن می گوید: که تا هنگام مرگ با عاشق همراه خواهد بود:

شور وشراب عشق تو آن نفسم رَوَد ز سر کاین سر پر هوس شود خاک در سرای تو[۱۴۶]

می‌باشد. راجا ولی، خلاصه‌ای از تاریخ قدیم راجگانِ هندو و سلاطینِ مسلمان دهلی، از قدیم ترین ایام تا دورهٔ شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ ه ق) است.
از دیگر آثار بنوالی داس، می توان گلزار حال، محیط معرفت، گنج عرفان و دیوان هندی و فارسیِ او را نام برد.

عهد اورنگ زیب

۱) رای بندرابن داس بهادر شاهی[۱]

رای بندرابن داس بهادر شاهی، پسرِ "رای بهار آمل[۲]"، شاعرِ فارسی گوی، نثرنگار و مورّخ دورهٔ اورنگ زیب عالمگیر می‌باشد. عالمگیر، او را "رای" خطاب می‌کرد.
اثر مهمِ وی به فارسی، کتابِ لب التواریخ می‌باشد. این کتاب، یکی از مهم‌ترین و در عین حال اساسی ترین تاریخ عمومی شّبه قارّهٔ هند، از دورهٔ شهاب‌الدّین محمّد غوری تا محمّد اورنگ زیب عالمگیر است که در سال ۱۱۰۶ ه ق.، توسّط یک مورّخ هندو، نگاشته شده است. در این اثر، تمام قضایای تاریخی، از دیدگاه هندوان، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

۲) آن بال کرشن[۳]

آن بال کرشن، از نویسندگان و شاعران عهد اورنگ زیب می باشد. معروفترین اثر وی، کتابِ دمشق خیال است. موضوع کتاب، تصوف است که با شیوهٔ بیان متکلّفانه، نوشته شده است. در اثنای کتاب، از اشعار خود و برخی از صوفیان مشهور، بهره گرفته است.

۳) سوامی بهوپت رای بی غم[۴]

سوامی بهوپت رای بی‌غم، از مثنوی سرایانِ معروف عهد اورنگ زیب است. وی، اهل "هماچل پردیش" بود. در تصوف، از مکتبی پیروی می‌کرد که بنیان گذار و حامیِ آن، دارا شکوه بود. بهوپت، تحت تأثیرِ مولانا جلال‌الدّین محمّد رومی بلخی قرار داشت و این مسأله، در مثنوی هایش به چشم می‌خورد. کلّیاتِ او، حاوی پنج هزار بیت است. از وی، یک مثنوی به نام مثنوی

1 - RAI BINDRABEN DAS BAHADURSHAHI
2 - RAI BIHAR AMUL
3 - ANN BAL KRISHNA
4 - SWAMI BHOPAT RAI BIGHAM

همچنین حافظ برای عشق، شور و شری ویژه قائل است و لذا ترکیب «شور و شر عشق» را به کار می برد:

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت　　فتنه انگیز جهان غمزهٔ جادوی تو بود[147]

می توان از شعر فوق استنباط کرد که :«سلسله جنبان عشق ، حسن الهی است».[148]

و همچنین اینکه« عشق ، قدیم است».[149]

به همین ترتیب حافظ واژه های «عیش» و «عشق» را با هم مطرح می سازد و از «عیش و عشق مهرویان» سخن می گوید و از آدمیان می طلبد که پس از ملازمت چنین حالتی، شعر حافظ را حفظ کنند و چنین امری حکایت از این حقیقت دارد که به راستی طرب و عیش حقیقی، قرین و همراه با عشق حقیقی است و ثانیا" حفظ شعر حافظ نیز همگرا و در راستای آن چنان عیش و عشقی است:

پس از ملازمت عیش و عشق مهرویان　　ز کارها که کنی شعر حافظ از بر کن[150]

«جاه عشق» ، «دولت عشق»

حافظ برای عشق مقامی معنوی قائل است و لذا ترکیب «جاه عشق» را به کارمی برد و معتقد است ک در پرتو چنین جاه و مقامی است که وی پیوسته صدر نشین مصبطه ها بوده است:

از جاه عشق و دولت رندان پاکباز　　پیوسته صدر مصبطه ها بود مسکنم[151]

حافظ از« دولت عشق» سخن می گوید و چنین امری حکایت از این نکته دارد که وی برای عشق، بخت و اقبال و فرمانروایی خاصی قائل است، حکومت و فرمانروایی که سبب خواهد شد عاشق صاحب اقبال حقیقی جهان باشد:

قدح پُر کن که من در دولت عشق　　جوانبخت جهانم گر چه پیرم[152]

هر آنکس که از دولت و فرمانروایی باشکوه عشق برخورداباشد چون سلیمان به فرمانروایی جهان دست خواهد یافت:

حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد　　یعنی از وصل تواش نیست به جز باد به دست[153]

و دولتی را که حافظ برای عشق قائل است به گونه ای می باشد که حتی گدایان آن دولت به هر گونه تاج سلطنت دیگری کوچکترین بهایی قائل نیستند و بلکه آن را در نهایت افتخار و مباهات می شکنند:

دولت عشق بین که چون ازسر فقر و افتخار　　گوشهٔ تاج سلطنت می شکند گدای تو[154]

همچنین حافظ عظمت «دولت عشق» را در حدی می بیند که در پرتو آن با خورشید عالمتاب قرین و همراه گردیده است:

چو ذره گر چه حقیرم ببین به دولت عشق　　که در هوای رخت چون به مهر پیوستم[155]

«در میخانهٔ عشق»، «در میکدهٔ عشق»، «خاک میکدهٔ عشق»

حافظ ترکیب «میخانهٔ عشق» را به کار می برد و خود را «حلقه به

بی‌غم نیز به جا مانده است.
نمونهٔ شعر وی چنین است :

علم حق در علم صوفی گم شـود — این سخن کی باور مردم شـود ؟

۴) ایشور داس[۱]

ایشـور داس، از اهـالی "پـتن" بـخش گـجرات بـود. وی، در حـدود ۱۱۰۱ هـ ق . ، به نگـارشِ خـاطرات زنـدگی پُـرماجرای خـود - وقـایع دوران سلطنت اورنگ زیب - پرداخت و اثر پُرارزشی به نام فتوحات عـالمگیری، از خود به جاگذاشت.

به علّت حکم امتناع عالمگیر، از نوشتن تاریخ عهد عالمگیری، در سال ۱۰۷۸ هـ ق . ، مورّخانِ آن زمان، دیگر به نگارشِ وقایع بـعد از سـال مـذکور، نپرداختند و اگر فتوحات عالمگیری در دست نبود، تاریخ عهد عالمگیر، از سال ۱۰۷۸ تا ۱۱۰۱ هـ ق . ، در پردهٔ ابهام باقی می‌ماند. بنابر این، فتوحات عالمگیری، مرجع معتبر برای کسب اطلاع دربارهٔ دوران پُرشکوهِ آخـرین امـپراطـور بـزرگ تیموریان هند می‌باشد.

این تاریخ، از لحاظ این که مؤلف آن هندو می‌باشد نیز، حـایز اهـمّیت است. از آن جایی که اورنگ زیب، در تمام دورهٔ پنجاه سالهٔ سلطنتِ خود، دائماً با هندوان در حال جنگ و جدال بوده است، از این جهت و دیـدگاه‌های یک هندو، در خور توجه خواهد بود.

۵) بهیم سین کایست[۲]

بهیم سین کایست، پسرِ "رگهوننَدن داس[۳]"،از امرای عهد اورنگ زیب بود. وی، در جنگ های دکن و همچنین در جنگِ برادرکشی پسرانِ اورنگ زیب برسر مسأله جانشینی، شرکت داشت.

وی، در سال ۱۱۲۰ هـ ق. کتابی به نام تاریخ دلگشا یا نسخهٔ دلگشا نوشته است. این کتاب، از آن جایی که نویسنده‌اش در دستگاهِ اورنگ زیب عالمگیر، منصب مهمی داشته و با اکثر سرداران سپاه آشنا و بسیاری از وقایع تاریخی آن عهد را شاهد بوده، بسیار معتبر و موثّق است. این اثر، شامل اوضاع سیاسی، اجتماعی، جغرافیایی و مـذهبی آن دوره مـی‌باشد. هـمچنین تـاریخ دلگشـا،

1 - ISHWAR DAS
2 - BHIM SEN KAYEST
3 - RAGHU NADAN DAS

گوش در میخانهٔ عشق» می خواند و اینگونه بیان می کند از زمانی که حلقه به گوش در میخانهٔ عشق گردیده، هر لحظه غمی جدید به استقبال او می آید:

تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق		هر دم آید غمی از نو به مبارکبادم [۱۵۶]

و او حتی از فرشتگان می خواهد که بر «درمیخانه عشق» تسبیح گویند زیرا که در آنجا خمیره سرشت آدم را با عشق الهی عجین و ترکیب می نمایند:

بر در میخانهٔ عشق ای ملک تسبیح گو		کاندر آنجا طینت آدم مخمر می کنند [۱۵۷]

و بدین لحاظ، وی طالب باده ای است که «در میکدهٔ عشق» می فروشند:

زان باده که در میکدهٔ عشق فروشند		ما را دو سه ساغر بده و گو رمضان باش [۱۵۸]

حتی «خاک میکدهٔ عشق» خاکی مقدس است:

ثواب روزه و حج مقبول را کسی خواهد برد که «خاک میکدهٔ عشق» را زیارت کند:

ثواب روزه و حج قبول آنکس برد		که خاک میکدهٔ عشق را زیارت کرد [۱۵۹]

لذا از بیت فوق می توان چنین نتیجه گرفت که« عبادت ، با عشق است که معنی می یابد و مقبول می گردد».[۱۶۰]

«کوی عشق» «مصطبهٔ عشق» «گنج عشق» «چشمه عشق» «حریم عشق» «جانب عشق» «نقطه عشق»

حافظ ترکیب «کوی عشق» را به کار می برد، گویا که در این حالت برای عشق جایگاه و محله ای خاص قائل است، ولی او اعتقاد دارد در آن جایگاه، برای شکوه ظاهری شاهانه ارزش و اعتباری قائل نیستند، و بلکه تسلیم معشوق بودن و خضوع و خشوع در مقابل او است که معتبر و ارزشمند است:

در کوی عشق شوکت شاهی نمی خرند		اقرار بندگی کن و اظهار چاکری [۱۶۱]

و بلکه شوکت حقیقی از آن گدایان، یعنی آن «شهان بی کمر و خسروان بی کله» است:

مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم		شهان بی کمر و خسروان بی کلهند [۱۶۲]

و حافظ دل را مخاطب این سخن قرار می دهد که چرا به «کوی عشق» گذری نمی کند و وسیلهٔ جمعیت خاطر خود را فراهم نمی سازد:

ای دل به کوی عشق گذاری نمی کنی		اسباب جمع داری و کاری نمی کنی [۱۶۳]

امّا او اعتقاد دارد که فرد نباید در «کوی عشق» بدون راهنمایی که وی را در نحوه پیمودن راه عشق هدایت و راهنمایی نماید قدم بگذارد:

به کوی عشق مَنه بی دلیل راه قدم		که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد [۱۶۴]

دربرگیرندهٔ وقایع تاریخ پنجاه سالهٔ عهد عالمگیر است که دیدگاه هندوان را بیان می‌کند.

۶) سوجان رای بتالوی کهتری[۱]

سوجان رای بتالی کهتری، از امرای اورنگ زیب بود. وی کتابی به نام خلاصة‌التواریخ نوشته که تاریخ عالم را از ابتدا تا عهد اورنگ زیب، در بردارد.

۷) جگجیون داس گجراتی[۲]

جگجیون داس گجراتی، پسرِ "منوهر داس گجراتی"، از مورّخان هندوی عهد اورنگ زیب است. وی همچنین، در عهد محمّد معظم ملقّب به "بهادر شاه" پسر اورنگ زیب، به عنوان وقایع نگار، بخشی‌الممالک و رئیس کلِ پست، خدمات شایتسه‌ای انجام داد.

اثر معروف جگجیون، منتخب التواریخ است. وی از عهد اورنگ زیب، به جمع‌آوری اسناد و مدارک معتبرِ تاریخی پرداخت و سرانجام در عهد بهادر شاه، در سال ۱۱۲۰ هـ.ق. ، نوشتنِ این اثرِ تاریخی را به اتمام رسانید.

منتخب‌التواریخ، شامل تاریخ عمومی تیموریانِ ایران و شبه قارّه هند، از عهد امیر تیمور گورکانی تا پایان سال دوّم عهد بهادر شاه اوّل و وقایع دوران سلطنت هر یک از شاهان سلسلهٔ تیموریان، تحت عنوان خاصّ می‌باشد که به ترتیب تاریخی، نوشته شده است.

دوران بعد از اورنگ زیب

۱) خوشحال چند کایسته[۳]

خوشحال چند کایسته، پسرِ "منشی جیون رام[۴]"، در عصرِ محمّد شاه، نوهٔ بهادر شاه، دبیر دفترِ دیوانی بود. او، معروف به "نادرالزمان" بود.

مهم‌ترین اثرِ وی، تاریخ محمّد شاهی یا تاریخ نادرالزمانی است. این کتاب، دارای دو بخش است. بخش اوّل، مجمع‌الاخبار نام دارد که تاریخ عمومی جهان است و بخش دوم، زبدة‌الاخبار نام دارد که شامل تاریخ هند به خصوص احوال محمّدشاه، می‌باشد. خوشحال چند کایسته، این کتاب را در سال ۱۱۵۴ هـ.ق. ، تألیف کرد.

1 - SUJAN RAI BATALAVI KHATRI

2 - JAGJIVAN DAS GUJARATI 3 - KHOSHHAL CHAND KAYESTE

4 - MUNSHI JIVAN RAM

همچنین حافظ ترکیب «مصطبهٔ عشق» را بـه کـار مـی بـرد و آن را جایی [فراتر و بالاتر از دنیا] می‌داند که امکان تنعم و کامروایی دنیوی در آن وجود ندارد:

در مصطبهٔ عشق تنعم نتوان کرد   چون بالش زر نیست بسازیم به خشتی [165]

«گنج عشق» الهی به گونه ای است که اگر در دل عاشق قـرار گیـرد آنگاه دولت حقیقی نصیب آن دل خواهد شد:

گنج عشق تو نهادی در دل ویران ما   سایهٔ دولت برین کنج خراب انداختی [166]

عشق به مثابه چشمه ای جوشان و مطهری است که مـی تـوان در آن وضـو ساخت و انسانیکه به چنین توفیقی نائل آید دل از تمامی دنیا و تعلقـات آن برخواهد کند و لذا حافظ ترکیب «چشمهٔ عشق» را به کار می برد:

من همانذم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق   چار تکبیر زدم یکسره برهر چه که هست [167]

«حریم عشق» جایی است که باید همگی چشم و گوش بود و لـذا گفـتن و شنیدن صوری و ظاهری را در آنجا راهی نیست:

در حریم عشق نتوان دم زد از گفت و شنید   زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید و گوش [168]

و حافظ درگاه «حریم عشق» را به مراتب بالاتر از آن می دانـد کـه عقل افراد به آن برسد و لذا اعتقاد دارد که کسی آن آستان را خواهد بوسید که جان خویش را در طبق اخلاص نهاده و از استدلالهای ظاهری عقل برای حفظ خود رهایی یافته است:

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است   کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد [169]

لذا بیهوده نیست، حافظ می گوید که اگر فقیهی که فقط متکـی بـه عقـل و استدلال است نصیحت کند که او در مسیر عشق قدم نگذارد باید جـامی بـه وی داده شود تا آنکه تر دماغ شده و از خشکی برهد:

اگر فقیه نصیحت کند که عشق مباز   پیاله ای بدهش گو دماغ را تر کن [170]

در همین راستا حافظ ترکیب «جانب عشق» را به کار می برد و معتقد اسـت که باید به واسطه عزّت و فضیلت به آن توجه داشت:

صحبت عافیت گر چه خوش افتاد ای دل   جانب عشق عزیزست فرو مگذارش [171]

زیرا که« عافیت و تن آسـایی ، عاقبـة الامـر تـو را در حضـیض مـذلّت و سرگردانی اندازد، و عشق تورا به معشوق برساند».[172]

باز هم وی سخن از این حقیقت می گوید کـه علـی رغـم خوشـی ظاهری عافیت وسلامت، نباید به آن دل بست و بلکه باید حریم عشق — اگر چه در آن چنین سلامت ظاهری نباشد — را پاس داشت و احترام قائل بود .

حافظ بر این نکته تأکید دارد که وی «نقطهٔ عشق» یعنی مرکز دایـرهٔ عشق و اصل و اساس عشق را به آدمیان نشان داده است و لذا آنان نباید آن را فراموش سازند، زیرا که در غیر این صورت خـارج از دایـرهٔ عشـق فـرا خواهند گرفت:

نقطهٔ عشق نموده به تو هان سهو مکن   ور تو چون بنگری از دایره بیرون باشی [173]

۲) رای آنند رام مخلص[۱]

رای آنند رام مخلص، پسرِ "هردی رام"[۲]، از شاعران و نویسندگان هندوی عهد محمّد شاه، نوهٔ بهادر شاه (قرن ۱۲ ه‍.ق.) بود. وی ، شاگرد میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی بود و در شعر و ادب، تسلّط کامل داشت.

آثار مهم وی عبارتند از:

مرآت اصطلاحات : فرهنگ اصطلاحات فارسی است. آنند رام، این کتاب را از آن جهت نوشت، زیرا متوجه شده بود که در زمانِ وی (اواخر عهد گورکانیان)، معیار صحیح و مستندی، برای تلفّظ درستِ واژگان فارسی، وجود ندارد و همچنین اکثر مردم فقط به فارسی نوشتاری، آشنایی دارند و متوجه محاورات روزانهٔ رایج در میانِ ایرانیان نمی شوند.

گلدستهٔ اسرار : این کتاب، حاوی نامه هایی است که رای آنند رام، به نادر شاه نوشته است.

بدایع وقایع : اثر تاریخیِ رای آنند رام که شبیه تذکره است.

رقعات مخلص : در برگیرندهٔ نامه های ادبی و تاریخی است.

چمنستان : مجموعهٔ اقوال و حکایات است.

هنگامهٔ عشق : قصهٔ عشق "رانی چندر پربها[۳] و "کنور سندر سین[۴]" است.

کارنامهٔ عشق : قصهٔ عشق شاهزاده "گوهر" است.

پری خانه : نمونه های خطّاطیِ خوش نویسانِ مشهور است.

دیوان اشعار مخلص

نمونه هایی از اشعار او :

- چون منجم دید طالع نامه ام، خندید و گفت
این پسر قائم مقام حضرت مجنون شود

- بلبل شوریده ای چون من ندارد این چمن
صدبهار آخر شد و من همچنان دیوانه‌ام

- تاجر عشقیم مخلص می رسیم از شهر دل
هر کجا جنس وفا باشد خریداریم ما

- ماجرای بلبل و گل شاهد احوال ماست
از تو مخلص ناله و از یار نشنیدن بس است

- میازار ای محبت باز چون من ناتوانی را
غریبی دردمندی بی کسی آزرده جانی را

- ز حال بلبل مسکین ندارم اطلاع امّا
به پای گلبنی دیدیم مشت استخوانی را

1 - RAI ANAND RAM MUKHLES 2 - HERDAI RAM
3 - RANI CHANDR PARBHA 4 - KUNWAR SUNDAR SEN

«می عشق»، «مستی عشق»، «شور و شراب عشق»، «عشق و شاهد و ساغر»

حافظ از« می عشق» سخن می گوید که در پرتو آن هر خامی پخته خواهد گردید:

زان می عشق کزو پخته شود هر خامی گر چه ماه رمضان است بیاور جامی [۱۷۴]

و لذا مشخص می گردد که حافظ «مستی عشق» را کاملاً متمایز و متفاوت با مستی های حاصله از شراب دنیوی می داند و اعتقاد دارد که مستان آب انگور فاقد مستی عشق اند:

مستی عشق نیست در سر تو رو که تو مست آب انگوری [۱۷۵]

از طرف دیگر حافظ همانطور که از «شور شراب عشق» سخن می گوید از «عشق و مستی» هم سخن به میان می آورد و قلب و روح آدمیان را مخاطب این پیام قرار می دهد که یک لحظه از «عشق و مستی» خالی نباشند:

ای دل مباش یکدم خالی ز عشق و مستی آنگه برو که رستی از نیستی و هستی [۱۷۶]

وی می خواهد که با مدعیان کاذب عشق ، که از رموز «عشق و مستی» آگاهی ندارند سخن نگوید تا آنکه در آتش خود پرستی – که به راستی با توجه به معشوق منافات دارد- بمیرند و هلاک گردند:

با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی تا بی خبر بمیرد در درد خودپرستی [۱۷۷]

و به راستی که به گفتهٔ او ، خود پرستی دردی است که درمان ظاهری آن با مرگ میسّر خواهد بود، اگر چه با شروع مرگ، عذاب دیگر الهی در عالم پس از مرگ برای خودپرستان آغاز خواهد گردید.

بنابراین بیهوده نیست که حافظ کلمات «عشق» و «شاهد » و «ساغر» را با هم به کار می برد و اینچنین بیان می دارد که هرگز آنها را ترک نخواهد کرد:

من ترک عشق و شاهد و ساغر نمی کنم صد بار توبه کردم و دیگر نمی کنم [۱۷۸]
ناصح به طعن گفت که رو ترک عشق کن محتاج جنگ نیست برادر نمی کنم

«رندی و عشق» ، «عشق و شباب و رندی»

چون از نخستین روز آفرینش خمیرهٔ سرشت آدمی با عشق الهی عجین گردیده – و حتی خودِ انسان نیز بر چنین عشقی گواهی داده و خدا را به عنوان پروردگار خویش پذیرفته است – لذا شرط وفای به چنین عهدی آن است که راه و شیوه عشق را طی نماییم:

روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق شرط آن بود که جز ره آن شیوه نسپریم [۱۷۹]

حافظ در این بیت از «رندی» و «عشق» سخن می گوید و چنین امری حکایت از آن دارد که رندی که اوج تیزبینی و دقت نظر حقیقی عاشق را در گزینش معشوق حقیقی می رساند ملازم و همراه با چنین عشقی خواهد بود ، به عبارت دیگر : عشق [۱۸۰] ، همعنان با رندی است.

۳) لال رام

لال رام، از نویسندگانِ عهد محمّد شاه، نوهٔ بهادر شاه، بود. اثر مهم وی، تحفةالهند می‌باشد که آن را در سال ۱۱۴۸ هـ ق. نوشته است. این کتاب ، تاریخ عمومی هند، از آغاز تا عصرِ بهادر شاه است.

۴) بساون لال شادان[۱]

بساون لال شادان، پسرِ "تن سکهو رای[۲]"، ازکایست های سکسینه و از شاعران معروف دربارِ امیرالدوله محمّد امیر خان نواب تونک (۱۸۳۴ م.) بود. از وی، دیوانی شعر و یک مثنوی به نام امیر نامه باقی مانده‌است.

بساون، در مثنوی امیر نامه، زندگی امیرالدوله را به نظم درآورده است. از آن جایی که وی، شاهدِ دلاوری ها و شجاعت های امیرالدوله بوده، این مثنوی، حایز اهمّیت است. او در سال ۱۱۴۷ هـ ق. درگذشت.

نمونه هایی از اشعار وی چنین است :

- پیوسته چون مسافرِ دریا کناره جوست　　در عشق او کسی که بود آشنای ما
- گر بود خورشید رویی در نظر تا روز حشر　　می توان بی آب و نان مانند عیسی زیستن

۵) وارسته مل سیالکوتی[۳]

وارسته مل سیالکوتی، از سیالکوت، بهترین محقّق و منتقد عصرِ خود بود. بزرگ ترینِ مزیّت او، در نامه نگاری و محاوره دانی بود. وارسته، قسمت عمدهٔ زندگی اش را در پنجاب گذراند و به مراکز علمیِ آن دوران، نظیر دهلی و لکهنو، کمتر رفت و آمد، داشت.

آثار وی عبارتند از :

- مصطلحات الشعرا
- مطلع السعدین
- صفات کائنات یا عجایب و غرایب
- جواب شافی یارجم‌الشیاطین
- جُنگِ رنگارنگ یا تذکرهٔ وارسته

1 - BASAVAN LAL SHADAN　　2 - TAN SAKHU RAI

3 - VARASTE MAL SIALKUTI

لذا وی را فردی از «رندی عشق» عیب می کند که نسبت به اسرار علوم غیبی الهی واقف و آگاه نیست و آنها را مورد اعتراض قرار می دهد و نمی داند که حکمت الهی در سوق دادن حافظ به سوی رندی و عشق چه بوده است:

مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند ... که اعتراض بر اسرار علم غیب کند [۱۸۱]

و حافظ «عشق و شباب و رندی» را مجموعه مراد می داند:

عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است ... چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد [۱۸۲]

بنابراین می توان گفت که«عشق و شباب که در آن قوای جسمانی و روحانی در حالت است رندی که قطع علایق است مجموعهٔ مراد سالک است»[۱۸۳].

«آیت عشق»

عشق به راستی «آیت» و نشانهٔ رمزی است که همگان قدرت تحلیل و تفسیر کردن آن را ندارند. لذا حافظ از «آیت عشق» نام می برد. در آموختن عشق، پای عقلایی و استدلالیان نیز لنگ و ناتوان است:

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی ... ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست [۱۸۴]

هر امری را باهم سنخ آن می توان آموخت لذا عشق را هم عاشقانه باید فراگرفت و تفسیر کرد.

و از آنجا که عقلایی که متکی به عقل ظاهری و استدلالهای سست خود هستند از درک و تفسیر آیات عشق عاجز و ناتوانند، لذا حافظ معتقد است که نباید رموز عشق را پیش آنان فاش ساخت:

به درد عشق بساز و خموش کن حافظ ... رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول [۱۸۵]

این فقط عشق است که می تواند به کمک عقل در حل مسائلی شتابد که حل آنها برای عقل و خرد دشوار است:

دل چو از پیر خرد نقل معانی می کرد ... عشق می گفت به شرح آنچه بر او مشکل بود [۱۸۶]

«مجانین عشق» «دیوانگان عشق»

عقل و خرد ظاهری آدمیان آنان را به زنجیر کشیدن «مجانین عشق» فرمان می دهد امّا با این وجود، خود آن صاحبان عقل اگر بوی سنبل زلف معشوق به مشام جانشان برسد آنان نیز دیوانهٔ عشق او خواهند گردید:

خرد که قید مجانین عشق می فرمود ... به بوی سنبل زلف تو گشت دیوانه [۱۸۷]

حافظ از «دیوانگان عشق» سخن به میان می آورد و از عقلای استدلالی می خواهد که راه خود را از آنان جدا سازند، زیرا این دو گروه همدیگر را درک نخواهند کرد:

گرد دیوانگان عشق مگرد ... که به عقل عقیله مشهوری [۱۸۸]

مصطلحات الشعرا: مجموعهٔ محاورات جدید و مصطلحاتِ برگزیده است. وارسته، برای نوشتن این مجموعه از منابع بسیاری مانند فرهنگ جهانگیری، کشف اللغات، مؤیدالفضلا، مدارالافاضل، قاموس، تاج المصادر، شرح دیوان خاقانی از شادی آبادی، شرح قصاید انوری از فراهانی، لطایف مثنوی معنوی، صراح، مجموعهٔ ابراهیم شاهی، منتخب اللغات استفاده کرد.

غلاوه بر این منابع، از راهنمایی علمای محاوره دانِ ایرانی نیز، بهره برده است. نوشتن این کتاب، بعد از ۱۵ سال تلاش بی‌وقفهٔ وارسته، در سال ۱۱۸۰ هـ ق. به پایان رسید و خود نیز در همان سال، وفات یافت.

۶) منشی لاله تیک چندر بهان[۱]

منشی لاله تیک چندر بهان، از نویسندگانِ معروف قرن ۱۲ هـ ق. می‌باشد. وی، اهلِ دهلی و از شاگردانِ مولانا شیخ ابوالخیر خیراللّه وفایی ملقّب به "خیرالمدقّقین" و سراج‌الدّین علی خان آرزو ملقّب به "سراج‌المحقّقین" بود. وی، از طرفِ دربار دهلی، لقب "رای" و "راجه"، دریافت نمود.

چندر بهان، رساله‌ای دربارهٔ حروف تهجی به نام جواهرالحروف و رسالهٔ دیگری به نام نوادرالمصادر دربارهٔ افعال و مصادر فارسی نوشته که درخور توجه است کتاب بهار بوستانِ وی، شرح بوستان سعدی است.

مهم‌ترین اثر وی، بهار عجم است. بهار عجم، فرهنگی جامع، مشتمل بر لغات و اصطلاحاتی است که در آثارِ سخنوران، به کار رفته است. چندر بهان، برای نوشتن این فرهنگ، بیست سال زحمت کشید.

۷) بندرابن داس خوشگو[۲]

بندرابن داس خوشگو، از شاگردانِ خان آرزو و سرخوش بود. مهم ترین اثر وی، سفینهٔ خوشگو است. این کتاب، از تذکره های برجستهٔ زبان فارسی محسوب می‌شود. مؤلف، در این کتاب، شرح حالِ مفصّلی از شاعران، همراه با اشعار منتخب آنان را، در سه جلدِ متقدّمین، متوسّطین و معاصرین، گردآوری کرده‌است. این تذکره، بسیار جامع و مفصّل می‌باشد. از آن جایی که مؤلّف، در

1 - MUNSHI LALA TEK CHANDAR BHAN

2 - BINDRABEN DAS KHOSHGOO

دوران ملازمتِ خود، اغلب از شهرهای بزرگ دیدن کرده، با اکثر شعرا ملاقات نموده و احوال شاعران معاصر را، بنا به اطلاعات شخصیِ خود، نگاشته، براعتبار این تذکره افزوده است. خوشگو، این تذکره را در سال ۱۱۵۵ ه ق، به پایان رساند و آن را به عمدةالملک امیر خان انجام، اهدا نمود.

خوشگو، شاعر هم بود. نمونه هایی ازاشعار او را در زیر می خوانیم:

- برای یار تعظیم رقیبان هم ضرور افتد
به شوق بت نخستین سجده‌ای پیش برهمن کن

- موجود گر نبودیم، معدوم هم نبودیم امروز از کجاییم، گر در عدم نبودیم

- آواز تیشه امشب در بیستون نیامد شاید به خواب شیرین، فرهاد رفته باشد

۸) لچهمی نراین شفیق[1]

لچهمی نراین شفیق، تاریخ نویس، زندگینامه نویس و شاعرِ قرن ۱۲ ه ق. بود ولی معروفیتِ او، به حیث مورّخ بودنش، می‌باشد.

آثار تاریخی وی عبارتند از:

حقیقت های هندوستان: (۱۲۰۴ ه ق.) ، واردات استان های هند

مآثر آصفی: (۱۲۰۸ ه ق.) ، تاریخ خاندان نظام ، تاریخ مختصر مرهته ها و شرح حال رانجه ها و امرا

تنمیق شگرف: (۱۲۰۰ ه ق)

بسایط الغنایم : تاریخ مرهته ها تا جنگ پانی پت

حالات حیدرآباد: (۱۲۱۴ ه ق.) ، در مورد مساجد، باغات و ساختمان های حیدرآباد

مآثر حیدری : تاریخ سلطان حیدر علی

تذکره های وی عبارتند از :

گل رعنا (۱۱۸۷ ه ق.) : این تذکره دربارهٔ شاعرانِ مسلمان و هندوانِ فارسی گوی است.

شام غریبان : این تذکره، دربارهٔ شاعران ایرانی است که به هند آمده‌اند.

چمنستان شعرا : این تذکره، در ارتباط با شعرای اردو زبان است.

نمونه های شعر وی چنین است :

1 - LAXMI NARAYAN SHAFIGH

- بر لب نازک او بوسه توان داد شفیق — که مرا یاد کند باز به دشنامی چند
- شنیده ام که به سوی شفیق می‌آیی — بیا بیا که دل و جان نثار خواهم کرد

۹) چندو لعل شادان[1]

چندو لعل شادان، پسر "رای نراین داس[2]"، از شاعران چیره دست قرن ۱۳ ه‌ق.است. وی، در حیدرآباد دکن، تا مقام نخست وزیری ارتقا یافت. چندو لعل، دیوان اشعار و مثنوی هایی دارد.

نمونه های شعر او چنین است :

- حافظ و جامی و سعدی و نظامی، مولوی — پادشاهان سخن در ملک اشعار آمده
- به چه حسن جلوه کردی که همه اسیر گشتند — به سخن چگونه وصف کند انوری، سنایی را

منابع و مآخذ

۱ - ادبیات فارسی درمیان هندوان - دکتر سید عبدالله ، ترجمهٔ دکتر محمد اسلم خان، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۱ ه‌ش.

۲ - تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر آفتاب اصغر، لاهور ، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۴ ه‌ش .

۳ - تذکرهٔ بهار گلشن، برج کشور لال، لکهنئو، ۱۹۳۲ م.

۴ - تذکرهٔ سفینهٔ هندی، بهگوان داس، رامپور، رضا لائبریری، بی تا.

۵ - تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر علی رضا نقوی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۳ ه‌ش

۶ - زبان و ادب فارسی در هند، کیومرث امیری، تهران ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ ه‌ش.

۷ - سرزمین هند، استاد علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۷ ه‌ش.

۸ - سفینهٔ خوشگو، بندرابن داس خوشگو، ۳ جلد، پتنه بهار، ۱۹۵۹ م

۹ - فارسی نویسان هندو، سید برکات پایان نامه ، کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات، دانشگاه تهران.

۱۰ - نوابی عهد کی هندوان کا فارسی ادب مین یوگدان (اردو) ، نریندر بهادر سریواستو، رامپور، چاپخانهٔ نظامی - ۱۹۷۹م.

*****

1 - CHANDU LAL SHADAN 2 - RAI NARAYAN DAS

«دست عشق»

«دست عشق» بر پای کسی که مطیع عقل محض است سلسله نمی نهد ، لذا اگر فرد در صدد آن است که زلف معشوق را در بر کشد باید در مسیر رسیدن به او هوش خود - یعنی عاملی که سبب توجه به خود می گردد - را ترک گوید و سراپا مدهوش معشوق شود:

بر هوشمند سلسله ننهاد دست عشق   خواهی که زلف یار کشی ترک هوش کن [۱۸۹]

اگر چه عاقلان مرکز پرگار هستی اند امّا عشق می داند که آنان در این دایرهٔ هستی سرگردان بوده و بسیاری مسائل را نمی دانند:

عاقلان نقطهٔ پرکار وجودند ولی   عشق داند که در این دایره سرگردانند [۱۹۰]

«علم عشق» ، «علم هیأت عشق» ، «درس عشق ، «تحصیل عشق» ، «حدیث عشق» ، «سخن عشق» ، «درس حدیث عشق» ، «زبور عشق» ، «صدای سخن عشق» ، «ندای عشق» ، «مشکل عشق» و «فکر عشق»

حافظ اعتقاد دارد که «علم عشق» در دفترهای معمول و متداول نیست، لذا از همدرسان خود می‌خواهد که قطعاً ورقهای چنین دفترهایی را کنار بگذارند:

بشوی اوراق اگر همدرس مایی   که علم عشق در دفتر نباشد [۱۹۱]

و حافظ از «علم هیأت عشق» سخن می گوید با این خصوصیت که:

عجب علمی است علم هیأت عشق   که چرخ هشتمش هفتم زمین است [۱۹۲]

به عبارت دیگر« راه عشق ، غریب ، بیکران و بی نهایت است». [۱۹۳]

لذا می توان گفت : حافظ در عالم خیال برای عشق علم هیئت جداگانه ای تصویر کرده است که زمین و آسمان آن با زمین و آسمان جهان ما فرق دارد ... در عشق ، چرخ هشتم همچون زمین هفتم پست و فرودین است و عشق پای بر روی افلاک دارد. [۱۹٤]

و وی دل دردمند خویش را طالب «درس عشق » می داند:

سر درس عشق دارد دل دردمند حافظ   که نه خاطر تماشا نه هوای باغ دارد [۱۹۵]

با توجه به این بیت می توان استنباط نمود که«عشق درس دارد که باید خواند». [۱۹٦]

امّا «تحصیل عشق» در ابتدا آسان می نماید امّا کسب و به دست آوردن آن به راستی جانسوز است:

تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول   آخر بسوخت جانم درکسب این فضائل [۱۹۷]

در بیت فوق نیز حافظ واژه های «عشق» و «رندی» را با هم به کار می برد و آنها را فضیلت هایی معرفی می کند که ارزش و قداست آن را دارند که در

سید مرتضی موسوی[1]

حافظ شناسی در شبه قاره

چکیده :
حافظ شیرازی امتیازش منحصر به غزلسرایی است، شعر حافظ در نزد طبقات مختلف مردم به یک اندازه حایز اهمیّت و مورد استقبال است. متصوّف نامدار ایرانی‌نژاد سید اشرف جهانگیر سمنانی ـ که در شبه قاره سالها منبع رشد و هدایت بود ـ در حین مسافرتی به ایران با حافظ دیداری داشت. در حین حیات حافظ صیت شعر وی در سراسر شبه قاره پیچیده بود، بنابر روایاتی مکرّر حکمران وقت بنگاله از او دعوت مسافرت به بنگال کرده بود ؛ امّا غزل معروف حافظ در این زمینه اشاراتی دارد :

شکر شکن شوند همه طوطیان هند　　　زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

علاوه بر تواریخ و تذکره ها در دهها اثر ادبی شعر حافظ ارزیابی گردیده است. در شبه‌قاره دهها ترجمهٔ دیوان و شرح های دیوان حافظ نگاشته و به چاپ رسیده است که در عرصهٔ ادب نظیرش راکمتر سراغ داریم. دیوان حافظ طی دو قرن اخیر بیش از سایر آثار شعری فارسی در شبه قاره چاپ و مورد استفاده بوده است. یکی از شاعران معاصر جوش ملیح‌آبادی (م ۱۹۸۲) به حدّی به فکر و شعر حافظ علاقه‌داشت که در زندگی خود سی نسخه از چاپهای مختلف دیوان حافظ را در دست مطالعه داشته و اغلب شان باکثرت قرائت به قول وی ـ مثل گریبانِ عاشق پاره گردیده بود. حافظ در هفت قرن اخیر از محبوب ترین سخنوران فارسی در شبه قاره شناخته می‌شود.

*****

استاد غزل سعدی است پیش همه کس امّا　　　دارد غـزل حـافظ طـرز سـخن خـواجو

تردیدی نیست که شیخ سعدی به عنوان بزرگترین غزل سرای فارسی شناخته

---

۱ - مدیر فصلنامهٔ دانش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد.

کسب آنها عالی ترین مراتب سعی و تلاش را مبذول داشت« چون عشق مورث فنای عاشق است و رندی هم به معنی تجرید و بی نشانی است، پس عشق و رندی از الفاظ مترادفه باشد».[۱۹۸]
حافظ در بیت فوق بر این نکته تاکید دارد که « تحصیل امانت عشق و رندی هنگام حمل و برداشت آسان نمود. از این جهت بی تحاشی و تردد برداشتیم. لیکن در هنگام کسب فضل و دریافت حقیقت آن، به غایت عاجز و حیران گشتیم و بر بساط ظلومی و جهولی نشستیم.[۱۹۹] همچنین با در نظر گرفتن بیت فوق می توان اینچنین استنباط نمود که عشق مستلزم فداکار و تحمل بلایا و خطرات است.[۲۰۰]
اما حافظ «حدیث عشق» را از حرف و صوت بی نیاز می داند:

حدیث عشق که از حرف و صوت مستغنی است　　به نالۀ دف و نی در خروش و ولوله بود[۲۰۱]

و «حدیث عشق» را باید از حافظ عشق شناس شنید نه از واعظی که هیچ بهره ای از عشق نبرده است:

حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ　　اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد[۲۰۲]

در این بیت حافظ بر این نکته تأکید دارد که: « حدیث رموز و اشارات استغراق الهی از حافظ شنو که از دیده می گوید نه از واعظ که [از] شنیده می گوید. اگرچه واعظ شهری صنعت و کاریگری بسیار در عبارت آرایی کرد».[۲۰۳]
می توان «حدیث عشق» را بهر زبان نیکویی باز گفت زیرا در مسألۀ عشق زبان ترکی و تازی یکسان است:

یکیست ترکی و تازی در این معامله حافظ　　حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو داری[۲۰۴]

امّا باید دانست «سخن عشق» سخنی نیست که با زبان قابل بیان باشد به راستی که آن سخن از مقوله یدرک و لایوصف است:

سخن عشق نه آن است که آید به زبان　　ساقیا می ده وکوتاه کن این گفت و شنفت[۲۰۵]

با توجه به این بیت می توان دریافت :« عشق شنیدنی نیست، دیدنی است، قال نیست، حال است».[۲۰۶]
حافظ بیان می دارد در زمانی که معشوق سخنش را قبول کرد آن سخن دلنشین و مؤثر گردید و لذا اعتقاد دارد که «سخن عشق» نشان خاص خود دارد:

دلنشین شد سخنم تا تو قبولش کردی　　آری آری سخن عشق نشانی دارد[۲۰۷]

و فقط «درس حدیث عشق» از پیر مغان شایسته خواندن و شنیدن است:

حافظ جناب پیر مغان مأمن وفاست　　درس حدیث عشق برو خوان و زو شنو[۲۰۸]

در همین راستا می توان از «زبور عشق» سخن گفت یعنی از کتاب و سرود عشق یاد کرد، و لذاست که حافظ ترکیب «زبور عشق نوازی» به کار

می‌شود، چنانکه گفته اند:

در شعر سه تن پیمبرانند / هر چند که لا نبیّ بعدی
ابیات و قصیده و غزل را / فردوسی وانوری و سعدی

اما اشتهار شیخ اجلّ در شبه قارهٔ پاکستان و هند اغلب متّکی به هفت قرن استفاده از گلستان و بوستان سعدی به عنوان متون درسی و مواد تربیتی نوباوگان بوده است، در حالی که حافظ شیرازی امتیازش منحصر به غزل سرایی است. شعر حافظ بدون اغراق دارای خصیصه هایی است که هر عامی وخاص، آدمهای ثروت مند و تهیدست ، افراد کم سواد و دانشمند، کسانی با کامروایی در زندگانی یا حرمان نصیبی، اشخاص مادّه پرست و روحانیت گرای ، همه و همه از مفاهیم و معانی شعر حافظ به تهذیب فکری خود پرداخته، آن را چراغ راه زندگانی قرار می دهند: چنانکه فرموده :

در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند / گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را![1]

**

ص ۲۳، ۲ / ۷

صلاح کار کجا و من خراب کجا / ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

**

ص ۳۸، ۲/ ۱

هروقتِ خوش که دست دهد مغتنم شمار / کس راوقوف نیست که‌انجام کار چیست؟

**

ص ۶۸، ۲/ ۳

بر عمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل / توچه دانی قلم صنع به نامت چه نوشت؟

**

ص ۹۳، / ۱

به دلیل جامعیت ، همه گیری و عذوبت شعر حافظ است، که در حین حیات خواجهٔ شیراز ، شعر وی مورد توجه محافل علمی و ادبی شبه قاره قرار گرفته است ،چنانکه گرد آورندهٔ دیوان حافظ اشاره نموده :

« رواحل غزلهای جهانگیرش (= حافظ) در ادنی مدتی به اقصای ترکستان و هندوستان رسیده» [2].

این موضوع نه تنها از سخنش مستفاد می شود، بلکه منابع تاریخی و ادبی نیز آن را تأیید می‌کنند.

---

۱ - دیوان حافظ چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ،لاهور ۱۳۶۳ هـ ش ،در این مقاله ارجاعات از همین چاپ درج گردیده است، به ترتیب ص ، غزل، شمارهٔ بیت.

۲ - مقدمهٔ محمد گلندام، گرد آورندهٔ دیوان حافظ، چاپ قزوینی، ص - قد.

می برد و اینگونه بیان می دارد که سرود عشق خواندن، در توان هر پرنده ای نیست و هر انسانی صلاحیت و شایستگی سخن گفتن از عشق را ندارد :

زبور عشق نوازی نه کار هر مرغیست | بیا و نوگل این بلبل غزلخوان باش [۲۰۹]

و حافظ معتقد است که از صدای سخن عشق هیچ یادگار ماندگاری بهتری در جهان ندیده است :

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر | یادگاری که در این گنبد دوّار بماند [۲۱۰]

اگرچه «ندای عشق» معشوق را دل حافظ طنین انداز شده امّا هنوز انعکاس آن در قلب و سینه حافظ کاملاً پایدار و پابرجا مانده است :

ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند | فضای سینهٔ حافظ هنوز پُر ز صداست [۲۱۱]

حافظ حل «مشکل عشق» را با فکر خطا آلود ممکن و میسر نمی داند و فهم مشکل عشق را در توان دانش و علم خود نمی بیند :

مشکل عشق نه در حوصلهٔ دانش ماست | حلّ این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد [۲۱۲]

حافظ از«فکر عشق» سخن می گوید که «آتش غم» در دل حافظ می زند و آن را می سوزاند :

فکر عشق آتش غم در دل حافظ زد و سوخت | یار دیرینه ببینید که با یار چه کرد [۲۱۳]

«سرّ عشق» «رمز عشق» «بحث سر عشق» «گوهر اسرار حسن و عشق» «همراز عشق»

نه تنها زبان بلکه قلم هم نمی تواند سرّ و رمز عشق را باز گوید زیرا که تشریح آرزومندی عاشق در رسیدن به معشوق ورای حدّ زبان و بیان است :

قلم را آن زبان نبود که سرّ عشق گوید باز | ورای حد تقریر است شرح آرزومندی [۲۱۴]

دیگران نیز از گفت و شنود از «رمز عشق» باز داشته اند :

گویند رمز عشق مگویید و مشنوید | مشکل حکایتی است که تقریر می کنند [۲۱۵]

لذا حافظ از زمانی یاد می کند که با شاهدان شیرین لب «بحث سر عشق و «ذکر حلقهٔ عشاق» را داشته است :

یاد باد آن صحبت شبها که با نوشین لبان | بحث سرّ عشق و ذکر حلقهٔ عشاق بود [۲۱۶]

حافظ ضمن آنکه ترکیب «سرّ عشق» را در اشعار خود به کار می گیرد «حسن» و«عشق» را با هم به کار برده و از«گوهر اسرار حسن و عشق» سخن می گوید و بیان می دارد که در دل و قلب او گوهر اسرار حسن و عشق موجود است و لذا زمانیکه معشوق آن را به خوبی و شایستگی نگه دارد می توان آن را به او سپرد :

دلم که گوهر اسرار حسن و عشق در اوست | توان به دست تو دادن گرش نکو داری. [۲۱۷]

نه تنها حافظ از سر و اسرار عشق سخن می گوید ، بلکه وی از «همراز عشق» بودن هم یاد می کند و چنین امری دلالت بر این حقیقت دارد که اگر به راستی عاشق در عشق خود صادق باشد به معشوق رسد، در آن صورت می تواند همراز عشق گردد :

ما بی غمان مست دل از دست داده ایم | همراز عشق و همنفس جام باده ایم [۲۱۸]

۱- متصوف نامدار ایرانی نژاد سید اشرف جهانگیر سمنانی (م ۸۳۲ هـ) که در منطقهٔ جنوبی شبه‌قاره خانقاهی داشت ، در طی مسافرت به ایران با حافظ در شیراز دیداری کرده بود چنانکه در مجموعهٔ گفتار او به نام لطایف اشرفی آمده : «چون به بلدهٔ شیراز درآمدیم و به اکابر آنجای مشرف شدیم ، پیش از التقای او این شعر وی به ما رسیده بود :

حافظ از معتقدان است گرامی دارش | زانکه بخشایش بس روح مکرّم بااوست

ص ۷/۱،۴۶

از اینجا دانسته بودیم که او اویسی‌است چون بهم رسیدیم صحبت درمیان ما و او بسیار محرمانه واقع شد. مدتی بهم دیگر در شیراز بودیم . اما مشرب وی بسیار عالی یافتیم »[۱].

۲ - نظام عینی گردآورندهٔ ملفوظات سمنانی نیز دربارهٔ ملاقات متذکره در فوق چنین تصدیق می‌نماید:

«شمس الدین محمد جافظ را به حضرت قدوة الکبری (سمنانی) مصاحبت واقع شده ، بسیار بسیار پسندیدند. چنانکه به این معنی در چند جای اشعار رفته است.[۲]

۳ - مؤلّف تاریخ فرشته (تألیف ۱۰۱۵ هق) غزلی نقل کرده که حافظ برای وزیر سلطان محمود شاه بهمنی فرمانروای دکن(مدت سلطنت ۷۷۸ - ۷۹۹ هق)[۳] ارسال داشته بود.

دمی باغم به سر بردن جهان یک سرنمی‌ارزد | به می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی ارزد

ص ۱۵۷، ۲ / ۱

۴ - غزلی است مشهور با مطلع ، مقطع و بیت سومش بدین ترتیب :

ساقی حدیث سرو وگل و لاله می رود | این بحث با ثلاثهٔ غسّاله می رود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث الدین | غافل مشو که کار تو از ناله میرود
شکّر شکن شوند همه طوطیان هند | زین قند پارسی که به بنگاله می رود[۴]

صص ۱۷۱-۱۷۲، ۳ / ۱،۳،۱۰

---

۱ - لطایف اشرفی ، لطیفه چهاردهم، ص ۱۲۸ - ۱۳۰.

۲ - در لطایف اشرفی، اشعار حافظ از قول سمنانی چندین بار نقل گردیده.

۳ - تاریخ فرشته : محمد قاسم هندو شاه استرآبادی، ج ۱ ، ص ۳۰۲.

۴ - دیوان حافظ، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۹۸۴م، ص ۱۷۲.

«آستانهٔ عشق»، «گدایان عشق»، «استغنای عشق»

حافظ خود را از کسانی می خواند که سر نیاز بر «آستانهٔ عشق» دارند :

مایيم و آستانهٔ عشق و سر نیاز　　تا خواب خوش که ره برد اندر کنار دوست [۲۱۹]

و همین احساس نیاز و رفتارهای برخواسته از آن در عاشق است که وی را به دوست می رساند، زیرا که این از خصوصیات آدمیان است که چون احساس بی نیازی می کنند سر به طغیان می گذارند: « ان الانسان لیطغی ان راه استغنی » «سوره علق ، آیات ۷-۶»

و بیهوده نیست حافظ از «گدایان عشق» سخن می گوید و تأکید می کند که هیچکس آنان را حقیر و ذلیل نپندارد که آنان شاهان واقعی هستند اگر چه به ظاهر از تشریفات صوری شاهی بی نصیب و بی بهره اند :

مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم　　شهان بی کمر و خسروان بی کلهند [۲۲۰]

حافظ از«استغنای عشق» یاد می کند و این احساس بی نیازی مقدس حاکم بر عشق و معشوق است و در زمانیکه عاشق نسبت به غیر خدا احساس بی نیازی می کند بر وی نیز حاکم خواهد شد و لذاست که در مقابل آن بی نیازی، گریهٔ حافظ هیچ وزن و مقداری نخواهد داشت :

گریهٔ حافظ چه سنجد پیش استغنای عشق　　کاندر این دریا نماید هفت دریا شبنمی [۲۲۱]

«طفیل عشق»

از دیدگاه حافظ ، فرمانروایی و پادشاهی جهان در پرتو عشق میسّر و امکان پذیر خواهد بود و لذا سلطان عالم «طفیل عشق» خواهد بود :

جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی　　که سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم [۲۲۲]

«اسیر عشق » «اسیر عشق شدن » «اسیر چنبر عشق» «سرپنجهٔ عشق»

حافظ ترکیب «اسیر عشق » معشوق را در اشعار خود به کار می‌گیرد امّا اعتقاد دارد چنین اسیری از هر دو عالم آزاد و رهاست :

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است　　اسیر عشق تو از هر دو عالم آزادست [۲۲۳]

لذا وی تنها چارهٔ رهایی خود را اسیر عشق شدن می داند :

اسیر عشق شدن چارهٔ خلاص من است　　ضمیر عاقبت اندیش پیش بینان بین [۲۲۴]

عشق به مثابه چنبری می ماند که می تواند عاشق را اسیر خود سازد و در چنین حالتی عاشق به گونه ای در فراق و هجران معشوق می سوزد که جای هیچ گونه صبری برای او نخواهد ماند اینجاست که حافظ ترکیب «اسیر چنبر عشق» را به کار می گیرد :

فلک چو دید سرم را اسیر چنبر عشق　　ببست گردن صبرم به ریسمان فراق [۲۲۵]

همان طور که حافظ از «چنبر عشق» و اسیر عشق شدن سخن می گوید، ترکیب «سرپنجه عشق» را به کار می برد و این سرپنجه را آنچنان

ارتباط حافظ باشبه قاره همواره مورد توجه نویسندگان متقدّم و متأخّر من جمله مورخان ، تذکره نویسان ، خاورشناسان و منتقدان ادبی بوده است. علامه شبلی نعمانی [۱] ، پرفسور ادوارد براؤن [۲] و استاد دکتر ذبیح الله صفا معتقدند که حافظ غزل فوق را برای سلطان غیاث الدین بن سلطان سکندر شاه پادشاه بنگاله ارسال داشته بود اما به هیچ مأخذ تاریخی در این ضمن اشارت نگردیده است.

۵ - در ریاض السلاطین مؤلّفهٔ غلام حسین زیدپوری که میان سالهای ۱۲۰۲ - ۱۲۰۰ هـ ق تألیف شده و در باب تاریخ بنگاله منبع موثّقی به شمار است، سال وفات غیاث الدین حاکم بنگاله ۷۷۵ هـ ق مندرج است؛ پس تردیدی نیست که همین سلطان معاصر حافظ بوده است بنابر این باز به استناد روضة السلاطین و استدلال این که اسم وزیر غیاث الدین مذکور، غسّاله و اسم سه فرزندش هم سرو و گل و لاله بوده ، می توان نتیجه گرفت که مخاطب غزل حافظ همین سلطان غیاث الدین بوده است.[۳]

۶ - صاحب «مرج البحرین » مولّفهٔ ۱۰۲۶ هـ ق در ضمن تذکر از غزل حافظ مربوط به بنگاله و بیت زیر:

طی مکان ببین وزمان در سلوک شعر — این طفل، یک شبه ره یک ساله می رود

چنین می نویسد : ص ۱۷۲ ، ۲.

«طفل یک شبه از آن گفته که این شعر را به خیال یک شبه چون سلک در سفته و در این شعر نصیحتی به سلطان نیز درج کرده ، نه چون شعرای خوش آمد گوی به وی خوش آمدی آورده » [۴].

نگارندهٔ مرج البحرین در مورد اشاعه وترویج شعر حافظ چنین گفته « قوافل سخنان دلپذیرش در اقل زمان به حدود ترکستان و هندوستان در رسیده و عساکر غزلهای جهانگیرش ممالک عراقین بلکه خافقین را به حیطهٔ تصرف خود فراکشیده ، سماع صوفیان با وجد و حال بی غزل شور انگیزش گرمی نمی یافت و بزم پادشاهان جاه و جلال بی نقل سخن ذوق انگیزش به زیب و زینت نمی

۱ - شعر العجم، ترجمهٔ فارسی، فخر داعی گیلانی ، ج ۲ : ص ۱۷۶.

۲ - تاریخ ادبی ایران (از سعدی تا جامی)، ج ۳: ۲۸۳.

۳ - روضة السلاطین ، ص ۸۱.

۴ - مرج البحرین ، ص ۴۲۰ - ۴۲۲.

قوی و قدرتمند ارزیابی می نماید که چون حافظی را همانند موری در پای پیل قرار می دهد:

حافظ از سرپنجهٔ عشق نگار همچو مور افتاده شد در پای پیل [۲۲۶]

«عشق ناتمام» «پختگان عشق» «کمال عشق» «ادیب عشق»

حافظ از عشق ناتمام نیز یاد می کند :

زعشق نا تمام ما جمال یار مستغنی است به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را [۲۲۷]

همچنین حافظ از «پختگان عشق» و افرا د «خام» در مسیر عشق به محبوب نام می برد و می گوید :

ساقیا یک جرعه ازآن آب آتشگون که من در میان پختگان عشق او خامم هنوز [۲۲۸]

در این راستا وی از «کمال عشق» هم سخن به میان می آورد و اعتقاد دارد که او با برخورداری از کمال عشق محبوب چون شمع در حال گداختن و کاسته شدن است :

بی جمال عالم آرای تو رُوزم چون شب است با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع [۲۲۹]

و لذا حافظ فرمان می دهد که انسانها تلاش کنند در مکتب حقایق در محضر «ادیب عشق» ورزیده و پخته و رشد یافته گردند :

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی [۲۳۰]

با توجه به این بیت می توان گفت که : « در عشق هم کشش شرط است هم کوشش.» [۲۳۱]

«لاف عشق»

در مسیر عشق هرگز نباید از یار و معشوق کوچکترین گله و شکوه ای داشت در غیر این صورت فقط فرد ادّعای عشق می کند و فقط چنین افرادی سزاوار هجران معشوق خواهند بود :

لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ عشقبازان چنین مستحق هجرانند [۲۳۲]

کسی که لاف عشق می زند اگر بخواهد در ادعای خود صادق باشد باید چست و چابک قید جان خویش بزند و سر خویش ببازد :

دلا طمع مبر از لطف بینهایت دوست چو لاف عشق زدی سر به باز چابک و چست [۲۳۳]

لذا می توان نتیجه گرفت که:« در عشق باید افتادگی و تسلیم داشت، پاکباز بود و بلاکشید و از جان گذشت و رضا به داده داد». [۲۳٤]

به همین علّت است که حافظ با آنانکه فقط با سخن و بیان دم از عشق می زنند هیچگونه حرفی برای گفتگو ندارد :

ای آنکه به تقریر و بیان دمی زنی از عشق ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت [۲۳۵]

«بار عشق» «حریف عشق» «وفای عشق»

حافظ ترکیب «بار عشق» را به کار می گیرد و از کشیدن آن بار سخن می گوید:

شتافت ».[1]

۷ – مؤلّف سفینة الاولیاء در ضمن توجه به شعر حافظ ، می نویسد :
«اکثر تفاؤلی که از دیوان حقیقت بیان ایشان (حافظ) نموده می‌شود ، موافق مطلب بر می آید، چنانکه جهانگیر پادشاه که در ایام شاهزادگی به سبب آزردگی از والد خود جدا شده در اله آباد می بودند و تردّد داشتند در اینکه به ملازمت پدر عالی قدر بروند یا نه ؟ دیوان حافظ را طلبیده فال گشادند این غزل بر آمده :

چرا نه در پی عـزم دیـار خـود بـاشم | چرا نه خاک کف پای یار خود باشم

ص ۲۹۶ ، ۲ / ۱

و به موجب این فال بی تأمل و اهمال به سرعت روانه شده به ملازمت ایشان مشرّف گشتند و قضا را بعد از شش ماه اکبر پادشاه فوت کردند و ایشان- پادشاه شدند. این فقیر به دست خط جهانگیر پادشاه دیده که در حاشیه دیوان حافظ این مقدمه را نوشته اند.[2]

شروح نگاری شعر حافظ در شبه قاره

نخستین شرح دیوان حافظ در شبه قاره «مرج البحرین » نوشتهٔ سیف الدین ابوالحسن عبدالرحمن بن سلیمان ختمی لاهوری درسال ۱۰۲۶ ه‍ ق به منصّهٔ شهود رسید. در آن تاریخ در خارج از شبه قاره هم فقط یک شرح توسط سروری ترک در ۹۶۶ ه‍ ق در ترکیه و پس ازآن شرحی در ایران توسط محمد بن محمد دارابی در ۱۰۸۷ به سلک نگارش در آمده بود. [3]

ختمی لاهوری دربارهٔ شعر حافظ اعتقاد داشت: « بدین مرتبه‌یی است که معانی بطنش به وجهی بود که بی الهام ربّانی حاصل نمی شود و چندین بلاغت دارد [4]» و هدف نوشتن شرح وظیفهٔ دینی خود داشت که مردم را « از پی روی آن بی‌دولتان باز دارد و ایشان را به هدایت در آرد» [5]گویا ختمی می‌خواست با وسیلهٔ تشریح و تأویل درست اشعار حافظ گمراهان را بمفاهیم درستی رهنمون گردد.

ختمی لاهوری نه فقط به کلام الله و احادیث نبوی در ضمن تعبیر شعر

---

۱ – همان کتاب ، ص ۹ – ۱۰.　　۲ – سفینة الاولیاء ، دارا شکوه، ص ۱۸۴–۱۸۵.

۳ – فهرست نسخه های خطی فارسی، ۲/۱ : ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵.

۴ – مرج البحرین ، ختمی لاهوری ، ص ۵۷.　　۵ – همان کتاب ، ص ۲۵.

شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه ام　　بار عشق و مفلسی صعب است ومی باید کشید [۲۳۶]

همچنین حافظ ترکیب «حریف عشق» را به کار می برد گویا که با به کار بردن چنین ترکیبی برای عشق حالتی تصور می کند که فقط بعضی افراد که توان ویژه ای دارند می توانند عاشق شوند و در عشق نسبت به معشوق تداوم داشته باشند :

حریف عشق تو بودم چو ماه نو بودی　　کنون که ماه تمامی نظر دریغ مدار [۲۳۷]

در همین راستا وی از «وفای عشق» نسبت به معشوق سخن می گوید و بیان می دارد که در وفاداری نسبت به معشوق ، مشهور همه خوبان عالم گردیده است :

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع　　شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع [۲۳۸]

و از شعر فوق مشخص می گردد که وفادار ماندن در عشق ، عاشق را مشهور خوبان عالم خواهد گردانید و او را به همدم و مجالس افراد تیزبین نازک اندیش که قید جان خویش در مسیر عشق و حقیقت زده اند، مبدل خواهد ساخت.

«ناموس عشق» «رونق عشاق»

ناموس عشق و رونق عشاق می برند　　عیب جوان و سرزنش پیر می کنند [۲۳۹]

در این بیت ، وی بر این نکته تاکید می ورزد که :« زهد فروشان ریاکار شرف عشق و آبروی عاشقان را ازمیان می برند و به خرده گیری و عیب جویی از جوان و پیر می پردازند». [۲۴۰]

«گریه عشق»

حافظ از خدا می طلبد چشمی که «گریهٔ عشق»آن را ظاهراً بی فروغ نسازد تیره و نابینا گردد :

خیره آن دیده که آبش نبرد گریه عشق　　تیره آن دل که در او شمع محبت نبود [۲۴۱]

بنابراین « بی بهرگی از عشق ، شقاوت است». [۲۴۲]

«مذهب عشق» «کافر عشق»

در «مذهب عشق» هر عمل دارای اجر و هر کرده دارای جزا خواهد بود :

ستم از غمزه میاموز که در مذهب عشق　　هر عمل اجری و هر کرده جزایی دارد [۲۴۳]

حافظ ترکیب «کافر عشق» را نیز به کار می برد و در آنچنان مذهب عشقی، برای کافر عشق گناه قائل است :

حافظ اگر سجدهٔ تو کرد مکن عیب　　کافر عشق ای صنم گناه ندارد [۲۴۴]

و «کافر عشق» کسی است که چنانچه بادهٔ شبگیری از عشق به او دهند ، او باده پرست نگردد:

عاشقی را که چنین بادهٔ شبگیر دهند　　کافر عشق بود گر نشود باده پرست [۲۴۵]

حافظ توسل می جست بلکه به آثار دهها نفر عارفان ، دانشمندان ، مورخان و سخنوران مراجعه می‌کرد تا افکار حافظ را درست درک و تعبیر کند. به منظور آگاهی کافی به این مطلب به نقل منابع ختمی مبادرت می ورزیم:

۱ - ابوالمعالی قادری لاهوری(م۱۰۲۴ هـ ق) گفتار و اشعار ،
۲ - اداة الفضلا - قاضی خان بدر محمد دهلوی
۳ - اسماء الاسرارِ گیسو دراز
۴ - اصطلاحات صوفیه
۵ - اعجاز خسروی ، رسالهٔ اول و پنجم - امیر خسرو دهلوی
۶ - بوستان سعدی
۷ - تاریخ یافعی
۸ - تحفة الاحرار - نور الدین عبدالرحمن جامی
۹ - تذکرهٔ جلالی - مخدوم جهانیان جهانگشت
۱۰ - ترجمهٔ قرآن - میر شریف جرجانی
۱۱ - تمهیدات - عین القضاة همدانی
۱۲ - تهذیب اللغة - ابی منصور محمد بن احمد بن طلحة الازهری
۱۳ - جامی - اشعار او
۱۴ - حسن دهلوی - اشعار او
۱۵ - حسین ثنایی - گفتار او
۱۶ - خاقانی شروانی - اشعار او
۱۷ - خسرو دهلوی - اشعار او
۱۸ - دیباچهٔ عین العلم
۱۹ - رابعهٔ بصری - گفتار او
۲۰ - سبحة الابرار - جامی
۲۱ - سعدی - اشعار او
۲۲ - سلسلة الذهب - جامی
۲۳ - سوانح - احمد غزالی
۲۴ - شرح عقاید - تفتازانی
۲۵ - شرف الدین بو علی قلندر پانی پتی - اشعار او
۲۶ - صحیح بخاری - احادیث
۲۷ - (خواجه) عبدالله انصاری - اشعار و گفتار او
۲۸ - عراقی - فخر الدین اشعار او
۲۹ - فرهنگ ابراهیم شاهی
۳۰ - فصوص الحکم - ابن عربی
۳۱ - فواید الفوادِ حسن دهلوی
۳۲ - قاسم انوار - اشعار او
۳۳ - قاموس اللغة
۳۴ - قصیده بُرده - بوصیری
۳۵ - قطب الدین بختیار کاکی دهلوی - اشعار او
۳۶ - لمعات - عراقی
۳۷ - مثنوی مولوی
۳۸ - محمود اشنوی - گفتار او
۳۹ - مخزن الاسرار - نظامی
۴۰ - مدارک التنزیل - امام نسفی
۴۱ - مرآة المعانی - قطب الدین جمال هانسوی
۴۲ - مراح الارواح - احمد بن علی بن مسعود
۴۳ - مرغوب القلوب

«غیرت عشق»

حافظ این گونه اظهار می دارد که «غیرت عشق» کاری کند که همه مقرّبان به معشوق ، زبان حرف زدن از مقام عشــق و رمــوز آن را از دسـت بدهند :

غیرت عشق زبان همه خاصان بُبرید　　کز کجا سرّ غمش در دهن عام افتاد[۲۴۶]

لذا می توان گفت « عشق و رای تقریر و بیان اسـت و زبـان عاشـقان را بسته اند».[۲٤۷]

«قتیل عشق» «مظلومان عشق»

و نهایتاً حافظ غریب «قتیل عشق» می گردد و لذا خـود بیـان مـی دارد کـه خونی که از این قتل مقدس بر زمین ریزد حلال و مباح است :

قتیل عشق تو شد حافظ غریب ولی　　به خاک ما گذری کن که خون ماست حلال[۲۴۸]

حافظ در این مسیر از «مظلومان عشق» نیز نام می برد :

عدل سلطان گر نپرسد حال مظلومان عشق　　گوشه گیران را ز آسایش طمع باید برید[۲۴۹]

بدان معنی که : اگر داد شهریار کشور دل حال ستمدیدگان کـوی عشـق را جویا نشود ، از این پس عزلت گزیدگان مظلـوم امیـد و راحـت و فراغـت نتوانند داشت.[۲۵۰]

«مرحله عشق» «کیمیای عشق»

حافظ از انسانها می خواهد که برای پیمودن «مرحلهٔ عشق» مصمّمانه قدم بگذارند و آنان را از این نکته مطمئن می سازد کـه اگـر بتواننـد چنـین سفری را انجام دهند سودهای فراوانی نصیب آنان خواهد گردید :

به عزم مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی　　که سودها کنی ار این سفر توانی کرد[۲۵۱]

به واسطه اهمیت و دشواری چنین تصمیمی است که حافظ واژهٔ «عزم» را به کار می برد. با در نظر گرفتن بیت فوق می تـوان گفـت « در اثـر تصـفیه و تطهیر دل ، رفته رفته با حقایق آشنا شده و مجهولاتی که علم و استدلال تـا در بر رفع و حل آنها نیست کم کم مکشوف شـده و شـوق مؤکـد در کـار تسریع می نماید».[۲۵۲]

کسانی می توانند «کیمیای عشق» را بیابنـد و ذاتـاً بـه زر و طـلای ارزشمند تبدیل گردند که دست از وجود مادی خود بردارند :

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی　　تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی[۲۵۳]

و همان طورکه رسیدن به کیمیا سخت و دشوار است رهـا سـاختن خود از هوای نفس و تعلّقات دنیا نیز بسیار سخت و مشکل است و به راستی که مردان حقیقی ره عشق، قادر به چنین جهاد اکبری هستند.

«نور عشق»، «برق عشق»

حافظ برای عشق، نورانیتی ویژه قائل است و لذا از «نور عشق» سخن می گوید.

۴۴ - مسعود بک - اشعار او
۴۵ - مشکوة الانوار - غزالی
۴۶ - مطول سعد الدین تفتازانی
۴۷ - منطق الطیر - عطار
۴۸ - مؤید الفضلا - شیخ احمد لاد دهلوی
۴۹ - مهذب اللغات
۵۰ - نام حق - شرف الدین بخاری
۵۱ - نزهة الارواح امیر حسینی هروی
۵۲ - نفحات الانس : جامی
۵۳ - نفایس الفنون : محمد آملی
۵۴ - نگارستان (احمد قزوینی)

فهرست منابع شرح مرج البحرین نشانگر وسعتِ مطالعه و تفحّص وتحقیق شارح ختمی لاهوری و در عین حال نفوذ و گسترش زبان و ادبیات فارسی و آثار علمی عربی در شبه قاره را در اوایل قرن یازدهم هجری قمری می‌نمایاند. منظور شارح در این کتاب بیان کردن مفهوم مجازی و حقیقی ابیات حافظ بوده و به قول خودش « بعضی اشعار حضرتِ خواجه در حقیقت جاری است که در آن مجاز را جواز نیست مگربه تکلّف و بعضی در مجاز جواز دارند که حقیقت را در آن مدخلی نیست الا بر وجه تصلف » (۱)

سایر شارحان و شرحهای تسوید شده در شبه قاره طی قرون یازدهم و دوازدهم هجری قمری عبارتند از :

الف : مولانا عبدالله خویشگی قصوری (م ۱۱۰۶ هـ ق) چهار شرح بر دیوان حافظ نوشت بدین ترتیب:

نخست، بحر فراسة اللفظ فی شرح دیوان حافظ به سال ۱۰۷۷ هـ ق ؛
دوم، خلاصة البحر قدیم و جدید ؛
سوم، جامع البحرین فی رواید النهرین ؛
چهارم، خلاصة البحر فی التقاط الدرر. (۲)

ب : محمد بن یحیی بن عبدالکریم لاهوری به سال ۱۰۷۷ هـ ق شرح بر دیوان حافظ نوشت. (۳)

ج : شاه بهلول کول برکی جالندری دو شرح جداگانه نوشته به عناوین فواید الاسرار فی رفع الاستار (۱۱۱۹ هـ) و دومی به نام شرح دیوان حافظ. (۴)

---

۱ - همان کتاب ، ص ۸۲ .

۲ - احوال و آثار عبدالله خویشگی قصوری، تألیف محمد اقبال مجددی (به زبان اردو) دارالمورخین، لاهور ۱۳۹۱ هـ ق ، ص ۶۳ - ۱۹.

۳ - فهرست مشترک ۳ - ۱۶۰۱.

۴ - همان کتاب ۳ : ۱۶۰۳.

از دیدگاه وی اگر «نور عشق» به دل وجان انسان افتد، آنگاه از خورشید و آفتاب بهتر و خوبتر خواهد شد:

گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد   بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی[۲۵۴]

و اگر اینگونه نبود، نه تنها خورشید بلکه تمامی کائنات، به یُمن وجود انسان کامل - انسانی که حقیقتاً جان و سینه او منوّر از نور عشق حق است - خلق نمی شد. بیهوده نیست که می گویند :« آتش نهفته عبارت از آتش عشق و محبّت است که در سینه محبت مکتوم است». کما قال الشبلی «العشق نار تقع فی القلب فاحترقت ما سوی المحبوب »و در مختصر احیا آورده که« آتش ، محبّت کبری است و دل محبّان آتشکده و آن آتش آرمیده بود ؛ چون محبّ محبوب را یاد کند یا سخن او بشنود آن آتش بیفروزد».[۲۵۵]

و لذاست که برق عشق جامهٔ تمام افراد متظاهر و ریاکار پُر ادعا را که از نور عشق بی بهره مانده اند می سوزاند :

برق عشق خرمن پشمینه پوشی سوخت سوخت   جور شاه کامران گر بر گدایی رفت رفت[۲۵۶]

«عشقبازی»

قطعاً برای عشق بازی باید تحمّل و پایداری داشت :

عشق بازی را تحمّل باید ای دل پایدار   گر ملالی بود بود و گر خطایی رفت رفت[۲۵۷]

و حتی در طریق «عشقبازی» باید سر باخت ، زیرا با چوگان هوی و هوس نمی توان «گوی عشق» را پیش برد ودر مسألهٔ عشق موفّق شد :

عشقبازی کار بازی نیست ای دل سر بباز   زآنکه گوی عشق نتوان زد ، به چوگان هوس[۲۵۸]

و با این وجود ، حافظ بیان می دارد که وی از «عشقبازی»معشوق دست بر نخواهد داشت :

گرچه حسن تو از عشق غیر مستغنی است   من آن نیم که از این عشقبازی آیم باز[۲۵۹]

حافظ «عشقبازی» را همردیف با کلمات و ترکیبات زیر به کار می گیرد :

عشقبازی و جوانی و شراب لعل فام   مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام[۲۶۰]

«نتیجه گیری»

حافظ در غزلیات خود بر این اعتقاد است که خاستگاه عشق اصیل انسان نسبت به خدا ، همان ذات و خمیرهٔ سرشت آدمی است که دمیده شده از روح خداست و جانشین او در روی زمین است و در عالم ذر با او میثاق دوستی و محبت بسته و چنین عشقی با آدمی جاودانه خواهد ماند . همچنین حافظ ، در مورد واژهٔ عشق ، ترکیبات گوناگونی را در معانی مختلف به کار گرفته است :

عشق ، راه خاص خود را دارد و پیمودن چنین راهی ، عاشق را به معشوق می رساند . عشق ، دوستان و آشنایان ویژهٔ خود را دارد . عشق ،

د - روضة الشعراء از میر محمد شیرازی بن فخر الدین عبدالصمد معین که نسخهٔ خطی آن در موزه ملی پاکستان کراچی موجود است.[۱]
ه - طور معانی از زین‌العابدین ابراهیم‌آبادی که در سال ۱۱۱۸ ه ق نوشته شده.[۲]
و :بدر الشروح از مولانا حافظ بدرالدین بن مولانا حافظ بهاء الدین (مدت حیات تا اواخر قرن دوازدهم هجری قمری).[۳]
ز: شرح دیوان حافظ از مظفر حسین بن خان محمد رائے پوری[۴]
ح : شرح دیوان حافظ از مولانا سید محمد صادق علی لکهنوی که در نوامبر ۱۹۰۸م برای پنجمین بار به چاپ رسیده است.

کهن ترین نسخ خطی دیوان حافظ در شبه قاره:

نسخهٔ خطی حیدرآباد دکن در ۸۱۸ ه ق، نسخهٔ لکهنو در ۸۲۴ ه ق بامقدمهٔ گلندام[۵]، و نسخ معروف لاهور: نخست در کتابخانهٔ شخصی آقای جی معین الدین در سال ۸۵۰ ه ق، دومی در مجموعهٔ کتب استاد نامدار پاکستان شاد روان مولوی محمد شفیع در ۸۵۹ ه ق تسوید گردیده اند. قدمت نسخ خطی موجود در شبه قاره را چنانچه باسایر نسخه های کهن نامدار جهان مقایسه کنیم نظیر نسخهٔ ایاصوفیه در ۸۱۳ ه ق ، نسخهٔ توپقاپو در ۸۲۲ ه ق، نسخهٔ نور عثمانیه ۸۲۵ ه ق، نسخهٔ خلخالی در ۸۲۷ ه ق نوشته شده اند. و نگاشتن همه آنها اغلب هم زمان در ظرف نیم قرن اول درگذشتِ حافظ صورت گرفته است. طی شش قرن اخیر در طول و عرض شبه قاره صدها نسخهٔ خطی دیوان حافظ در مدارس ، مکاتب ، مؤسسه های آموزشی و علمی ،کتابخانه‌های عمومی و خصوصی و حتی در منازل مورد استفاده علاقه مندان بوده است. تا اواسط دههٔ قبل ۳۲۵ نسخهٔ خطی دیوان حافظ شناخته شده بود.[۶]

---

۱ - فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، گرد آوردهٔ دکتر عارف نوشاهی، اسلام‌آباد ،۱۹۸۳ ص ۴۸۷.
۲ - فهرست مشترک، ج ۳ ، ص ۱۶۰۲.
۳ - بدر الشروح، تألیف مولانا بدر الدین، چاپ دهلی، ۱۳۲۱ ه ق، مقدمهٔ مصحح، ص ۱ و ۲.
۴ - فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ حمیدیه، بهوپال، ص ۱۷۹.
۵ - دیوان حافظ چاپ محیط مقدمهٔ .
۶ - فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی در پاکستان، ج ۷، ص ۴۴۷ - ۴۷۳.

همراه غم و حزنی مقدس و روحانی است که می توان از آن به عنوان یک گنج یاد کرد که همگان ، توفیق پیدا کردن آن را ندارند . به همین ترتیب ، عشق دردی معنوی به همراه دارد همچنین مسیر عشق ، فراز و نشیب های فراوانی دارد ، لذا در مسیر عشق باید صابر و بُردبار بود . طبیب عشق ، خود معشوق است . از طرف دیگری عشق ، ذوق و شور و طرب خاص خود را دارد و دولت وجاه آسمانی را به عاشق ارزانی می دارد . عشق ، همچون میخانه و میکده ای است که خاک آن مقدس و قابل احترام است و هر آن کس از شراب روحانی آن میخانه بیاشامد بر وی آنچنان شور و مستی حاکم می شود که به راستی مجنون و دیوانهٔ عشق شده و حقیقتاً خود را فراموش می سازد و جز معشوق را نمی بیند و این آیت عشق است که عاشق ، به راستی نشان معشوق به خود می گیرد . در عین حال ، عشق ، علم ویژه ای دارد و درس و تحصیل خاص خود را واجد است و صدا و سخن و حدیث هیچ معلّمی دلنشین تر ازصدای سخن عشق نیست و کسانی می توانند همراز عشق گردندو گوهر اسرار حسن وعشق را دریابند که به مدرسه عشق گام گذارده باشند و چنان درس و تحصیلی را پشت سر گذارده باشند . هستی ، طفیل عشق است لذا گدایان عشق که سر نیاز به آستانهٔ عشق می گذارند به مقام استغنا و بی نیازی از غیر معشوق نائل می آیند . سر پنجهٔ عشق چنان قوی است که می تواند افرادی را که در بادیهٔ عشق گام می گذارند به راستی اسیر چنبر زیبای خود سازد .

در تحصیل و اکتساب عشق ، برخی از انسانها عشقشان ناتمام می ماند و برخی دیگر به کمال عشق و نهایت ورزیدگی و پختگی در آن می رساند و چنین امری مستلزم آن است که در محضر کسانی که خود به کمال عاشقی و عشق نائل آمده باشند، تحصیل عشق و کمال نموده باشند . عشق به مثابه بار و امانتي است که همگان شایسته امانت داری و وفای به آن امانت و تکلیف نمی باشند چنانچه آسمانها و کوهها و زمین هم حریف آن عشق و تکلیف نگردیدند . اداي چنین تکلیفي همان چیزی است که دین و مذهب مبتنی بر آن است و اینجاست که می توان از مذهب عشق ، ویا از کافران عشق سخن گفت . عشق بسان نور و برق و آتشی می ماند که اگر بر عاشق حقیقی بتابد چنین طریق عشق ورزی را بر او آشکار و روشن خواهد ساخت که تمام مراحل عشق را پشت سر خواهد گذاشت و کیمیاي عشق را در خواهد یافت ، همان چیزی که اکثریت مردم از درک و وصول آن عاجز و بی بهره اند و درک و رسیدن به آن شایستگی و لیاقت خاصی می طلبد .

منابع و مراجع

« شمارهٔ غزلها ، بر اساس برنامهٔ نرم افزاری سیری در غزلیات حافظ از شرکت مهندسی نرم افزار رایورز می باشد » .

باورود صنعت چاپ در قرن سیزدهم هجری قمری دیوان حافظ یکی از پرتیراژ ترین دواوینی بوده که در شهرهای مختلف شبه قاره من جمله لکهنؤ، کانپور، بمبئی، دهلی، لاهور، حیدرآباد و سایر شهرها کراراً چاپ و مورد استقبال حافظ دوستان قرار گرفت. شمارچنین چاپها طی دو قرن اخیر بر ۱۳۲ چاپ بالغ گردیده. جالب این است که چاپهای مذکور از چاپهای سنگی با کاغذ ارزان کاهی گرفته تا چاپهای زیبا با کاغذ اعلی و منقش و تذهیب شده را در بر می گیرد و از طرف دیگر چاپ متن فارسی تنها بیش از همه مورد توجه بوده اما دهها چاپ دیگر از آن با ترجمه، با ترجمه و شرح هر دو، چاپ باحواشی، چاپ متضمّن فرهنگ اصطلاحات، چاپ تجارتی، چاپ ویژهٔ تفاول و بالاخره چاپ منتخباتی ویژه متون درسی مؤسسه های آموزشی نیز انجام گرفته است. تخمین زده شده که تا یک قرن قبل مجموع شمارگان منتشر شده دیوان حافظ از یکصد هزار نسخهٔ چاپی افزون گردیده بود.

تأثیر و نفوذ حافظ در شعر فارسیگویان شبه قاره:

طی ۶۳۲ سال که از درگذشت حافظ می گذرد، سخنوران فارسی، اردو، بنگالی، سندهی، پشتو، پنجابی و دهها زبان دیگر شبه قاره، زیر نفوذ افکار و اشعار خواجه شیراز قرار گرفته آثار منظوم از خود یادگار گذاشته اند. اما از ترس اطالهٔ کلام، ما بررسی فعلی را به چندتن از فارسی سرایان شبه قاره اختصاص می دهیم:

نخست می پردازیم به تأثیر خواجه حافظ در فکر و شعر علامه اقبال (م ۱۹۳۸م). چنان که می‌دانیم در بدو دورهٔ تحصیلی اقبال، سید میر حسن از علمای به نام سیالکوت به تدریس عربی و فارسی وی همت گماشت. دیوان حافظ شامل برنامهٔ دروس وی بوده است. او پس از اخذ فوق لیسانس در رشته‌های فلسفه و عربی برای ادامهٔ تحصیلات در رشتهٔ حقوق در سال ۱۹۰۵م رهسپار انگلستان گردید. از عنفوان جوانی، زمانی که در سیکل دوم دبیرستان درس می خواند به فکر شعر گفتن بود. در ضمن گذراندن دورهٔ دکتری در سال ۱۹۰۷م به هیدلبرگ آلمان سفر کرد و در حین مکالمهٔ ادبی با خانم عطیهٔ فیضی (متوفی در ۱۹۶۷م) تحت نفوذ بودن خود را از شعر حافظ بیان کرد که وی در کتاب خود حالات اقبال را چنین متذکر شده است: «گاهی طوری فکر می کند که روح حافظ با روح وی ممزوج شده و در بدن او حلول کرده است. در چنین

۱. غزل ۳۳۶
۲. غزل ۳۲۵
۳. غزلیات ٤٥٤و
۲۱٤
٤. غزلیات ۳۹ و
۲٦۰ و ۳۹۱
و ۱۲۲ و ٦٦
و ۸٤
٥. غزلیات ۳۳۳ و ٤٦٤ و
۱۱۹ و ۳۰۷ و ۲۷۳ و
۲۸۰
٦. غزل ٤٦٤
۷. غزل ۲
۸. غزل ۲٥۲
۹. غزلیات ۱٦۲ و ٤۷٤ و
٤٤٤
۱۰. غزل ۳۱۰
۱۱. غزلیات ۱۲٥ و ۲٦٥
۱۲. غزل ٤۲۹
۱۳. غزل ٥٤
۱٤. غزلیات ۱۱٥ و ۲۷۹
۱٥. غزل ٦۷
۱٦. غزلیات ۱۸۷ و ۲٤
۱۷. غزل ۲۸۷
۱۸. غزل ۳
۱۹. غزل ۱٥٦
۲۰. غزل ۱۱۱
۲۱. غزل ۳۹۹
۲۲. غزل ٤۷۹
۲۳. غزل ٤۸۹
۲٤. غزلیات ۱۸۳ و۱۸۲
۲٥. غزل ٤۷۹
۲٦. غزل ۲٥۰
۲۷. غزل ۷۷
۲۸. غزل ۱۳۷
۲۹. غزل ٤٤٦
۳۰. غزل ٤۲۰
۳۱. غزل ٤٤٦
۳۲. غزل ۱۳۳
۳۳. غزل ۳۱
۳٤. غزل ۲۹۰
۳٥. غزل ۳۰۱
۳٦. غزل ۲٤۰
۳۷. غزل ۳۹۱
۳۸. غزل ۲۳۳
۳۹. غزل ۲۸۷
٤۰. غزل ۱۰٥
٤۱. غزل ۳
٤۲. غزل ۱۹۳
٤۳. غزل ٤۳۳
٤٤. غزل ٤۲۸
٤٥. غزل ٤۳۹
٤٦. غزل ۳٥۷
٤۷. غزل ۱٤۹

منوال او از لفظ و معنی حافظ استفاده می نماید».[۱]

علامه اقبال در سال ۱۹۱۰م یادداشتهای خود را باعنوان انعکاسات پراکنده ، به حیطهٔ نگارش در آورد. در آن جا دربارهٔ حافظ این گونه اظهار نظر کرده است:

«در حافظ کلماتی چون جواهرات صیقل داده شده و تراشیده زیبایی و شیرینی معنوی بلبل را ارائه می دهد».[۲]

اقبال در سال ۱۹۱۵ مثنوی اسرار خودی و در سال ۱۹۱۸م مثنوی رموز بیخودی را به سلک نگارش در آورد و در همین زمان پیرامون افکار اقبال ، در موردلسان الغیب بودن حافظ و شواهد ردّ و قبول معانی اشعار حافظ در شبه قاره و همچنین تحقیقات و تراجم و شروح دیوان حافظ به زبانهای انگلیسی و آلمانی و عربی و ترکی و فارسی و اردو، از لا بلای مقالات و مکاتیب او پی می بریم.

سومین مجموعهٔ شعری اقبال پیام مشرق در ۱۹۲۳ انتشار یافت. این در جواب دیوان شرقی گوتهٔ آلمانی است که خودش با استفاده از ترجمهٔ دیوان حافظ به آلمانی که توسط فان هیمر انجام و در سال ۱۸۱۲م منتشرگردید، تحت تأثیر شعر حافظ قرارگرفته بود. در پیام مشرق غزلهای متعددی از اقبال دیده می شود که تحت نفود حافظ سروده شده است :

حافظ :

– حالیا مصلحت وقت در آن می بینم　　که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم

ص ۲۹۸، ۱ / ۱

در خرابات مغان نور خدا می بینم　　وین عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم

اقبال :

ص ۳۰۳، ۲ / ۱

من درین خاک کهن گوهر جان می بینم　　چشم هر ذره چو انجم نگران می بینم[۳]

حافظ :

– تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود　　سرما خاک ره پیر مغان خواهد بود

۱ – اقبال (به زبان انگلیسی)، تذکراز هیدلبرگ، چاپ بمبئی، ۱۹۴۷م.

۲ – Stray Reflections ، چاپ فیروز سنز، لاهور ۱۹۶۱م و ترجمهٔ فارسی یادداشتهای پراکنده چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد، ۱۹۸۹م، ص ۸۸.

۳ – کلیات فارسیَ اقبال ،(پیام مشرق) لاهور ۱۹۷۳ ص ، ۳۶۲.

٤٨. غزلیـــات ۱۳٤ و ۲۳۵ و ۳۳۰
٤٩. غزل ۲۰۱
۵۰. غزل ٤۳۲
۵۱. غزلیات ۱۱۷ و ۱۳۵
۵۲. غزل ۱٤٦
۵۳. غزل ۱۳۰
۵٤. غزلیات ۱۸۰ و ٦۹ و ۲۹۹
۵۵. غزل ۱۸۱
۵٦. غزل ۳۹۰
۵۷. غزل ۱۱۷
۵۸. غزل ۱۹٤
۵۹. غزل ۲۵۱
٦۰. غزل ۳۰٦
٦۱. غزل ۱۱۷
٦۲. غزلیات ۲۲ و ۱۲۱
٦۳. غزل ۳٤۷
٦٤. غزل ۱٤۸
٦۵. غزل ۳۳۷
٦٦. غزل ٤۰٤
٦۷. غزل ۳۹۳
٦۸. غزل ٤٦۳
٦۹. غزل ۲۹٦
۷۰. غزل ۲۳۳
۷۱. غزل ۲۷۰
۷۲. غزل ٤۳۵
۷۳. غزل ۱٤٦
۷٤. غزل ۳۰۷
۷۵. غزل ۳۲۲
۷٦. غزل ۳۵
۷۷. غزل ٤۰۹
۷۸. غزل ۱۱
۷۹. نیـاز کرمـانی ، سـعید . (۱۳٦٦) . حافظ شناسی ، ج ٤ ، تهـران : شـرکت انتشارات پاژنـگ ، صـص ۸٤–۸۵
۸۰. غزل ٦٦
۸۱. غزل ٦۰
۸۲. غزل ۲۱۰
۸۳. غزل ٤٦
۸٤. غزل ٤٤۵
۸۵. غزل ۱۸۵
۸٦. غزل ۱۰۱
۸۷. غزل ۲٦
۸۸. غزل ۱۸۰
۸۹. غزل ٤۰۰
۹۰. غزل ۳۰٦
۹۱. غزل ۵۷
۹۲. غزل ۸٤
۹۳. غزل ٦٦
۹٤. غزل ۱۲۲
۹۵. خرمشـاهی بهاءالـدین .(۱۳۷۲). حافظ نامـه،ج ۲ ، چـاپ پـنجم، تهـران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۱۷۸
۹٦. غزل ۳۹۱

حلقهٔ پیر مغانم از ازل در گوش است ما همانیم که بودیم و همان خواهد بود

اقبال : ص ۱۳۲، ۲ / ۱، ۲

زندگی جوی رُوان است روان خواهد بود

این می کهنه جوان است و جوان خواهد بود

آنچه بود است و نباید ز میان خواهد رفت

آنچه بایست و نبود است همان خواهد بود(۱)

بعضی از تراکیب جالب حافظ در اشعار اقبال وارد گردیده :

حافظ :

در بیابان طلب گرچه ز هر سو خطر است می رود حافظ بیدل به تولّای تو خوش

اقبال: ص ۲۵۱، ۷/۱

هر چه باشد خوب و زیبا و جمیل در بیابان طَلب ما را دلیل(۲)

حافظ :

با صبا در چمن لاله سحر می گفتم

که شهیدان که اند این همه خونین کفنان

اقبال : ص ۲۴۶، ۸/۲

در چمن قافلهٔ لاله و گل رخت گشود

از کجا آمده اند این همه خونین جگران(۳)

اقبال در چندین غزل و چکامه به شعر حافظ ناظر بوده ، تقریباً در همان شیوه و گاهی با لغات و ترکیبات مشابه، فکر خود را به قالب شعر درآورده است:

حافظ :

در ازل پر تو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

اقبال : ص ۱۵۳، ۲ / ۱

عقل چون پای در این راه خم اندر خم زد شعله در آب دوانید و جهان بر هم زد(۴)

حافظ :

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هرکه آیینه سازد سکندری داند

اقبال : ص ۲۰۸، ۱ / ۱

---

۱ - همان.

۲ - کلیات فارسی اقبال (مثنوی اسرار خودی)، لاهور ، ۱۹۷۳م ، ص ۳۵.

۳ - همان، پیام مشرق ، ص ۳۱۴. ۴ - همان ، ص ۳۵۹.

۹۷. خرمشاهی همان ،ج۲، ص ۱۱۷۷

۹۸. غزل ۲٦۰

۹۹. سودی بسنود ، محمد (۱۳۷۸). شرح سودی بر حافظ. ترجمه دکتر عصمت ستارزاده ،ج ٤ ، چاپ پنجم ، تهران : سریر ، ص ۲٦۰۰

۱۰۰.غزل ۳۹

۱۰۱.غزل ۲۸۰

۱۰۲.غزل۲۷۳

۱۰۳.غزل ۳۰۷

۱۰٤.خرمشاهی ،همان، ج۲، ص ۱۱۷۸

۱۰۵.غزل ۱۱۹

۱۰٦.غزل ٤٦٤

۱۰۷.غزل ۳۳۳

۱۰۸.غزل ۲۱٤

۱۰۹.غزل ٤٤۵

۱۱۰.غزل ۱۲۹

۱۱۱.خرمشاهی ،همان ، ج ۲ ، ص ۱۱۸۳

۱۱۲.غزل ٤٦٤

۱۱۳.غزل ٦۷

۱۱٤.غزل ٤۱٦

۱۱۵.غزل ۳۵۳

۱۱٦.غزل ۳۰٦

۱۱۷.خرمشاهی . همان ج ۲، ص ۱۱۸۵

۱۱۸.غزل ٤۵۸

۱۱۹.غزل ۲۵۱

۱۲۰.غزل ۳۳۰

۱۲۱.غزل ۲۳۵

۱۲۲.غزل ۱۳٤

۱۲۳.غزل ۳۹۷

۱۲٤.غزل ۳۵۷

۱۲۵.غزل ۲۵۰

۱۲٦.غزل ۷۵

۱۲۷.غزل ۳٦۱

۱۲۸.غزل ۳٦٤

۱۲۹.انوری ، حسن .(۱۳٦۸). یک قصه بیش نیست – ملاحظاتی دربارهٔ شعر حافظ و اندیشه های او. تهران : علمی، ص۷۰

۱۳۰.غزل ۲۹۹

۱۳۱.غزل ٦۹

۱۳۲.غزل ۱۸۰

۱۳۳.غزل ۱۸۱

۱۳٤.غزل ٤٦٤

۱۳۵.غزل ۱۲۳

۱۳٦.غزل ۲۹۵

۱۳۷.غزل ۱٤۹

۱۳۸.غزل ۲۵۱

۱۳۹. ختمی لاهوری ، ابوالحسن عبدالرحمان.

جهان عشق نه میری نه سروری داند　　همین بس است که آیین چاکری داند

بدون اغراق اقبال از لفظ و معنی و سبک حافظ استفاده وسیعی نموده است. پرفسور میرزا محمد منور اقبال شناس نامدار فقید، تتبّع اقبال را از حافظ به طرز جالبی شرح داده است [۱]، و در این ضمن نظر دکتر یوسف حسین خان هم شایان توجه است: «روی هم رفته هیچ یک از شاعران به نام فارسی در سبک و شیوهٔ بیان، به اندازهٔ اقبال به حافظ قریب تر نیست. الحق غیر از اقبال شاعر دیگری موفق نشده که از عهدهٔ تتبّع واقعی حافظ به نحو شایسته‌یی بر آید و حق این کار را ادا کند. اقبال جزو پیشتازان موفق روش حافظ قرار دارد و فضیلت پیشاهنگی این اسلوب مخصوص اوست. به نظرم چنین کار از فیضان حافظ انجام گزفته یا مساعی مثمر خود اقبال در این میدان او را بی همتا نشان می دهد.[۲] شاعر برجستهٔ قرن اخیر شبیر حسن خان جوش ملیح آبادی (۱۸۹۸ - ۱۹۸۲م) دربارهٔ پیروی از حافظ چنین می‌نویسد :[۳]

«شاعری که از همه بیشتر شعر مرا تحت تأثیر خود گذاشته مغنی اعظم است از خاک پاک شیراز که حافظ نامیده می شود.

بر زمینی که نشان کف پای تو بود　　سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود

حافظ را در جوانی من با یک ولولهٔ تشنج آمیزی و وارفتگی عجیبی مطالعه کردم و آن را به قدری زیاد خواندم که تا به حال در حدود سی نسخه از دیوانش به دست من مانند گریبان عاشق چاک و در هوا پرپر شده است... و نهایت افتخار من در این است که تمام تاروپود شاعری ام ساخته و پرداختهٔ کارخانه‌هایی است که درکنار آب رکناباد و در جوار گلگشت مصلاّ بنا شده » اینک چند بیت از جوش ملیح آبادی که لغات و ترکیبات و مصطلحات حافظ دز آن متجلی است :

خوشا طالع که باز آمد به شهرم‌آن شه خوبان

بلای بندگی ، آشوب دین ، غارتگر ایمان

سراپا نغمه و نور و نشید وناز و نیرنگی

سراسرخوش دل وخوش پیکروخوش‌چشمَ وخوش الحان

---

۱ - ترجمهٔ فارسی : خانم دکتر شهین دخت مقدم صفیاری، اکادمی اقبال، لاهور ۱۹۸۷م.

۲ - حافظ و اقبال (اردو)، اکادمی غالب ، دهلي، ۱۹۷۶، ص ۴۷۸(ترجمه).

۳ - فارسی گویان پاکستان، دکتر سبط حسن رضوی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد۱۹۷۴مَ، ص ۴۷۳.

(۱۳۷۸). شـرح عرفـانی غزلهای حافظ . تصحیح و تعلیقـات ، . بهـاء الـدین خرمشـاهی ، کـورش منصوری، حسین مطیعی امین. چاپ سوم، تهران : قطره ، ج ۲ ، ص ۷۷۲

۱٤۰.غزل ۱۵۲
۱٤۱.غزل ٤۳۲
۱٤۲.غزل ۱۳۵
۱٤۳.غزل ۱۱۷
۱٤٤. خرمشاهی ، همـان ، ج ۱، صص ۵۰۵–۵۰٤
۱٤۵.غزل ۱٤٦
۱٤٦.غزل ٤۰٤
۱٤۷.غزل ۲۰۳
۱٤۸.خرمشاهی ، همـان ، ج ۲، ص ۱۱۷٤
۱٤۹.همان ، ص ۱۱۷٦
۱۵۰. غزل ۳۹۰
۱۵۱. غزل۳۳٦
۱۵۲. غزل۳۲۵
۱۵۳. غزل٤
۱۵٤.غزل٤۰۲
۱۵۵. غزل۳۰۸
۱۵٦. غزل۳۱۰
۱۵۷. غزل ۱۹۲
۱۵۸. غزل۲٦۵
۱۵۹.غزل ۱۲۵
۱٦۰. خرمشاهی ، همـان ، ج ۲، ص ۱۱۷۸
۱٦۱.غزل ٤٤٤
۱٦۲.غزل ۱۹٤
۱٦۳. غزل ٤۷٤
۱٦٤. غزل ۱٦۲
۱٦۵.غزل ٤۲۹
۱٦٦. غزل ٤۲٦
۱٦۷.غزل ۲
۱٦۸. غزل ۲۷۹
۱٦۹.غزل ۱۱۵
۱۷۰.غزل ۳۹۰
۱۷۱.غزل ۲۷۰
۱۷۲. ختمی لاهـوری ، همـان ، ج ۳ ، ص ۱۹۳٦
۱۷۳.غزل ٤۵۱
۱۷٤.غزل ٤٦۰
۱۷۵.غزل ٤٤٦
۱۷٦.غزل ٤۲۷
۱۷۷.غزل ٤۲۸
۱۷۸.غزل ۳٤٦
۱۷۹.غزل۳٦۵
۱۸۰.خرمشاهی ، همـان ، ج ۲، ص ۱۱۸۳
۱۸۱.غزل ۱۸۲
۱۸۲.غزل ۱٤۸
۱۸۳. ختمی لاهـوری ، همـان ، ج ۲، ص ۱۲۱۳
۱۸٤.غزل ٤۳

وطن بستان،دهن کوثر،بدن نسرین، سخن بربط
حیا جوهر،ادا خنجر، وفا مرهم، جفا پیکان

گرامی جالندهری (۱۸۵۶ - ۱۹۲۷م) که علامه اقبال در سنین جوانی شرف تلمذ از ایشان را داشت حد اقل یازده غزل در تتبّع حافظ سروده است:

حافظ :

ای قصهٔ بهشت ز کویت حکایتی — شرح جمال حور ز رویت روایتی

ص ۳۷۸، ۲ / ۱

گرامی :

شبهای وصل و گوشهٔ چشم عنایتی — ماییم و زلف یار و مبلسل حکایتی [(۱)]

صوفی غلام مصطفی تبسم (۱۸۹۹ - ۱۹۷۸م) استاد برجستهٔ فارسی وقت و شاعر نامدار که در شعر فارسی و اردوی وی افکار و شیوهٔ حافظ مترشح است چه قشنگ گفته است:

میان باده گساران هجوم تفرقه هاست — که پیر میکده دانای راز باید و نیست

اینک مطلع یکی از غزلهایش که در پیروی حافظ سروده :

خوشا نصیب که زیب کنار من باشی — قرار جان و دل بی قرار من باشی

عبدالمجید سالک (۱۸۹۴ - ۱۹۵۹م) نویسنده و روزنامه نویس [(۲)] معروف عصر خود از معتقدان صمیمی خواجهٔ شیراز در شعر فارسی و اردو از وی تقلید می کرد، چه خوش گفته است :

چو زنده ای بشنو شعر حافظ شیراز — که برد از دل رندان قرار و طاقت و هوش
بنوش باده ورندی کن و به عیش گذار — مگر به پیش حریفان مشو ضمیر فروش [(۳)]

بدیهی است که طی ۶۳۰ سال که از وفات حافظ می گذرد نویسندگان و سخنوران شبه قاره از افکار و اشعار حافظ بهره های فراوانی برده اند. از قرن نهم الی قرن چهاردهم صدها سخنور شبه قاره در تتبع و پیروی شیوه غزلهای حافظ آثاری از خود باقی می گذاشته اند. حافظ در خین حیات به این موضوع آگاهی داشت که می سرود :

ز شعرحافظ شیراز می‌گویند و می‌رقصند — سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

ص ۴۰۷، ۱ / ۱۱

---

۱ - دیوان گرامی، چاپ شیخ مبارک علی، لاهور، سال چاپ ندارد، ص ۸۷.

۲ - مشاهره، تألیف میرزا تورس زاده ، دوشنبه (تاجیکستان)، ۱۹۶۷م ، ص ۲۶۳.

۳ - فارسی گویان پاکستان ، ص ۳۰۴.

۱۸۵. غزل ۱۸۲
۱۸۶. غزل ۲۰۰
۱۸۷. غزل ٤٢٠
۱۸۸. غزل ٤٤٦
۱۸۹.غزل ۳۹۱
۱۹۰.غزل ۱۸۷
۱۹۱.غزل ۱۵٦
۱۹۲.غزل ٤٩
۱۹۳.خرمشاهی ، همان ، ج ۲، ص ۱۱۸۰
۱۹٤.انوری ، همان ، ص ۹۲
۱۹۵. غزل ۱۱۱
۱۹٦. زریاب خویی، عباس (۱۳٦۸) آئینه جام – شرح مشکلات دیوان حافظ ، تهران : علمی ، ص ۲۷۵
۱۹۷.غزل ۳۰۰
۱۹۸. ختمی لاهوری ، همان ، ج ۳، ص ۲۰۹۹
۱۹۹. همان ،ص۲۰۹۹
۲۰۰. همان ، صص ۸۱۷-۸۱٦
۲۰۱.غزل ۲۰۸
۲۰۲. غزل ۱۲۵
۲۰۳. انوری ، همان ، ص ۸۱
۲۰٤.غزل ٤٦٨
۲۰۵.غزل ۷۵
۲۰٦. معین ، محمد ، و معین ، مهدخت . (۱۳۷۰) حافظ شیرین سخن ، چاپ دوم ، تهران : معین ، ج ۱، ص ٤٤٦
۲۰۷.غزل ۱۱۹
۲۰۸.غزل ۳۹۹
۲۰۹.غزل ۲٦٦
۲۱۰.غزل ۱۷۲
۲۱۱.غزل ٤٨٩
۲۱۲.غزل ۱۳۰
۲۱۳.غزل ۱۳٤
۲۱٤.غزل ٤۳۳
۲۱۵.غزل ۱۹۳
۲۱٦. غزل ۱۹۹
۲۱۷.غزل ٤۳۹
۲۱۸.غزل ۳۵۷
۲۱۹.غزل ۵٤
۲۲۰.غزل ۱۹٤
۲۲۱.غزل ٤٦۳
۲۲۲.غزل ۳٤۷
۲۲۳.غزل ۳۱
۲۲٤.غزل ۳۹٦
۲۲۵.غزل ۲۹۰
۲۲٦.غزل ۳۰۱
۲۲۷.غزل ۲
۲۲۸. غزل ۲۵۲
۲۲۹.غزل ۲۸۷
۲۳۰.غزل ٤۷۹
۲۳۱. خرمشاهی ، همان ، ج ۲ ، ص ۱۱۷۹
۲۳۲.غزل ۱۸۷

علو مقام و منزلت حافظ را می توان با چند لقبی که بزرگان عرفان و ادب به وی داده اند، به محک سنجش قرارداد؛ سید اشرف جهانگیر سمنانی او را « قدوهٔ مخدومان الّهی و عمدهٔ محبوبان نامتناهی» خوانده ؛ مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس وی را « لسان الغیب و ترجمان اسرار» یاد کرده ؛ صاحب تذکرهٔ مخزن الغرائب به عناوین « دریای معرفت » و « غوّاص بحر حقیقت » از وی یادکرده است. ارادت و اعتقاد محافل عرفانی نسبت به شخص حافظ مقام وی را در نظر هوا خواهان او بالا برده است. از طرفی استفادهٔ سرشار غزلهای حافظ برای سماع در خانقاه ها در محبوبیت شعر و فکر حافظ، نقش مؤثری داشته است. در تاریخ شعر فارسی این امتیاز هم تنها نصیب حافظ شیرازی گردیده که در همهٔ ادوار، طبقات مختلف مردم پیرامون مسائل و معضلات شخصی و اجتماعی از دیوان حافظ فال می گرفته اند و اغلب مشاهده شده که ارتباط مستقیم میان نیت فال و محتوا ومفاد غزل مورد فال وجودداشته، البته استنباط از آن به سطح دانش افراد ذی علاقه ارتباط دارد. معنویت شعر حافظ را باید در فیض کلام الّهی جستجو کرد، چنانکه گوید :

عشقت رسد به فریادگرخودبسان حافظ　　قرآن ز بر بخوانی در چهارده روایت

• ص ۶۶، چاپ قزوینی

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ　　به قرآنی کـه انـدر سینه داری

ص ۳۹۱، ۱ / ۶

شرح احوال و آثار حافظ در صدها نسخ خطی به میان آمده که می توان در فهرستهای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، فهرستهای کتابخانهٔ خدابخش، پتنه ، فهرست کتابخانهٔ حمیدیه، فهرست مرکز تحقیقات فارسی هند، و چندین فهرست دیگر به سراغ آن رفت. اما در کتب چاپی شبه‌قاره ، منابع اولیه راجع به حافظ شامل تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم هندوشاه فرشتهٔ استرآبادی، چاپ نولکشور، لکهنؤ ۱۲۸۱ هجری قمری، جلد اول، ریاض السلاطین از غلام حسین سلیم زیدپوری، چاپ کلکته، ۱۸۹۰م، شعر العجم مؤلفهٔ شبلی نعمانی، جلد دوم به اردو، چاپ شبه‌قاره ، ترجمه به فارسی از فخر داعی گیلانی، تهران، ۱۳۲۷ هـ ش ، روضة السلاطین از فخری هروی، به اهتمام سید حسام الدین راشدی، چاپ کراچی، ۱۹۶۸م ، سفینة الاولیاء تألیف محمد دارا شکوه، چاپ نولکشور لکهنؤ، ۱۸۷۸م ، حیات سید اشرف جهانگیر سمنانی تألیف سید وحید اشرف (به زبان اردو)، چاپ برووده

۲۳۳.غزل ۲٤
۲۳٤. خرمشاهی ، همان ، ج ۲ ، ص ۱۱۸۰
۲۳۵.غزل ۸۳
۲۳٦. غزل ۲۳۳
۲۳۷. غزل ۲٤۰
۲۳۸. غزل ۲۸۷
۲۳۹.غزل ۱۹۳
۲٤۰. خطیب رهبر ، خلیل . (۱۳۷۹) دیوان غزلیات حافظ، چاپ بیست و هشتم ، تهران : صفی علیشاه ، ص ۲۷۲.
۲٤۱. غزل ۲۰۱
۲٤۲. خطیب رهبر ، همان ، ص ۳۲۵
۲٤۳. غزل ۱۱۷
۲٤٤. غزل ۱۲۱
۲٤۵. غزل ۲۲
۲٤٦. غزل ۱۰۵
۲٤۷. خرمشاهی، همان، ج، ۲، ص ۱۱۸۵
۲٤۸.غزل ۲۹٦
۲٤۹. غزل ۲۳۳
۲۵۰. خطیب رهبر، همان، ص ۳۲۵
۲۵۱.غزل ۱۳۷
۲۵۲. بامداد، محمد علی و بامداد، محمود. (۱۳٦۹). حافظ شناسی – الهامات خواجه . تهران : پاژنگ ، ص ۱۲۱
۲۵۳. غزل ٤۷۹
۲۵٤. غزل ٤۷۹
۲۵۵. ختمی لاهوزی ، همان ، ج ۱ ،ص ۲۸۷–۲۸۸
۲۵٦.غزل ۷۷
۲۵۷.غزل ۷۷
۲۵۸.غزل ۲۵۸
۲۵۹.غزل ۲۵۱
۲٦۰. غزل۲;۳

۱۹۷۵م، و سایر کتب می باشند.

ما از آوردن اسامی مترجمان و شارحان و حواشی نگاران دیوان حافظ طی قرون اخیر که شمار آنها به صدها نفر می رسد، احتراز می کنیم؛ اما باید توجه داشت که این کار ترجمه و تشریح اشعار حافظ حتی در حال حاضر ادامه دارد. اخیراً یکی از پزشکان پاکستانی الاصل که از ۴۰ سال قبل در ایالات متّحدهٔ امریکا اقامت دارد، بدون استفاده از ترجمهٔ منظوم دیوان حافظ که در شبه قاره به چاپ رسیده است ، رأساً به ترجمهٔ منظوم دیوان به اردو پرداخته و آن را چاپ و منتشر کرده است. همین توجه علاقه‌مندان شعر به چاپ متن فارسی دیوان حافظ با ترجمه های منثور و منظوم ، حواشی ، شرح ، مصطلحات و سایر آن نشانگر محبوبیت اشعار و افکار حافظ در شبه قاره می باشد. فلسفهٔ حیات بشری، پیش آمدهایی که هرکس با آن روبرو می شود ، راضی به رضای الّهی بودن، حُسن خُلق و رفتار بانوع بشر توأم با خوشبینی و رجاء، در افکار حافظ کراراً منعکس گردیده است:

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین　　کاین اشارت ز جهان گذران ما رابس

**　　ص ۲۴۹ ، ۱ / ۴

از انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ　　ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد

**　　ص ۱۸۱ ، ۱ / ۳

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی

حاصل از حیات ای جان یک دم است تادانی

**　　ص ۴۲۴ ، ۳ / ۱

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن　　که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

**　　ص ۶۳ ، ۱ / ۶

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند　　بر اثر صبر نوبت ظفر آید

**　　ص ۱۳۰ ، ۱ / ۸

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند　　چنان نماند و چنین نیز هم نخواهند ماند

ص ۱۶۶ ، ۲ / ۱

یکی از نشانه های مضامین حکمت و عبرت و دانایی در شعر حافظ این است ، که صدها مصرع و بیت به صورت ضرب المثل به کار می رود به طور مثال چند مصرع در اینجا متذکّر می‌گردد:

• اگرچه عرض هنر پیش یار بی ادبیست ؛ آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند؛ صلاح کار کجا و من خراب کجا ؛ ای غایب از نظر که شدی هم نشین دل ؛ همای

سراج الاسلام سراج

اثرات حافظ شیرازی بر ادب پشتو

چکیده :
در ۱۹۹۵ ترجمهٔ مقالهٔ دکتر بدیع الله دبیری نژاد با عنوان « اثرات حافظ بر ادب و فرهنگ شبه قاره » در مجلهٔ ایران شناسی چاپ شده بود که در آن نفوذ حافظ در ادب شبه قاره به زبانهای فارسی، اردو،سندهی ، بنگالی، پنجابی به میان آمده ، امّا فاقد تذکّر تأثیر حافظ در ادب پشتو بوده است. شایستهٔ یادآوری است که از شاعران متعدّد پشتو زبان شخصیت چند بُعدی خوشحال خان ختک از همه ممتاز است که نه فقط به فارسی سرایی نیز توجه داشته و شعر پشتوی وی نیز از حیث لغوی،معنوی و فکری از شعر حافظ بهرهٔ وافی بُرده است. خوشحال خان ختک در بیتی به پشتو مدعی است ترجمه: من زبان فارسی یاد گرفته ام و می توانم در زمینهٔ شعر گویی از هر دو زبان (فارسی و پشتو) استفاده کنم ولی (بیشتر) زمینهٔ شعر پشتو را انتخاب کردم. در یک بیت دیگر پشتو چنین ابراز داشته ، ترجمه: من از نظر وزن و بحر، موضوع و نزاکت و تشبیه زبان پشتو را به سطح فارسی رساندم .

***

« ایران شناسی » مجلهٔ سه ماهی ادبی اردو زبان خانهٔ فرهنگ ایران در لاهور می باشد. در شمارهٔ سوم این مجله سال ۱۹۹۵ میلادی ترجمهٔ اردوی مقالهٔ دکتر بدیع الله دبیری نژاد تحت عنوان «اثرات حافظ بر ادب و فرهنگ شبه قارهٔ » به چاپ رسیده است. نویسنده که با دلائل تاریخی و اشاره به اسناد معتبر مقاله خود را آراسته اهمیت آن را افزوده است . هم چنین به کارگیری اشعار مناسب و دلپذیر نیز مقام مقالهٔ فوق الذکر را خیلی

اوج سعادت به دام ما افتد؛ رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند. در حالی که مطمئناً صدها ابیات غزل و یا مصرع های حافظ در زبان فارسی و حتی میان اردو زبانان با سواد و خوش ذوق در گفتارها و مکالمه ها مورد استناد قرار می‌گیرد . گفتنی ها راجع به لسان الغیب زیاد است اما به گفتهٔ خود وی بسنده می کنیم :

حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ   قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است

ص ۵۴، ۱ / ۱۱

منابع و مآخذ:

۱ - احوال و آثار عبدالله خویشگی قصوری ، تألیف محمد اقبال مجددی (اردو)، لاهور، ۱۳۹۱ ه‍ ق.

۲ - بدرالشروح ، مولانا بدر الدین ، دهلی ،۱۳۲۱ ه‍ ق .

۳ - تاریخ ادبی ایران (از سعدی تا جامی) تألیف ادوارد براؤن ترجمهٔ فارسی، علی اصغر حکمت، تهران ، ۱۳۳۹ ش.

۴ - تاریخ فرشته ، محمد قاسم هندو شاه استرآبادی ، ج ۱ ، نولکشور، لکهنؤ، ۱۲۸۱ ه‍ ق

۵ - حافظ و اقبال (اردو)، اکادمی غالب، دهلی، ۱۹۷۶م.

۶ - حیات سید اشرف جهانگیر سمنانی، سید وحید اشرف (اردو) بروده (هند)، ۱۹۷۵م.

۷ - دیوان حافظ چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام‌آباد ،۱۹۸۴م.

۸ - دیوان گرامی ، گرامی جالندری ، چاپ شیخ غلام علی، لاهور، بی تا

۹ - روضة السلاطین ، فخری هروی به اهتمام سید حسام الدین راشدی ،کراچی، ۱۹۶۸م.

۱۰ - ریاض السلاطین ، غلام حسین سلیم زیدپوری ،کلکته ، ۱۸۹۰م.

۱۱ - شعر العجم شبلی نعمانی ج ۲ ترجمهٔ فارسی فخر داعی گیلانی؛ تهران ،۱۳۳۹ ش.

۱۲ - فارسی گویان پاکستان ، دکتر سبط حسن رضوی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام‌آباد، ۱۹۷۴م.

۱۳ - فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی‌پاکستان ، احمد منزوی، ج ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۷، اسلام‌آباد، ۱۳۶۵ ش.

۱۴ - فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی ، عارف‌نوشاهی ، اسلام‌آباد، ۱۳۶۲ش.

۱۵ - Stray Reflections ، علامه اقبال ، چاپ فیروز سنز، لاهور، ۱۹۶۱م و ترجمهٔ فارسی «یادداشتهای پراکنده » ، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ، اسلام آباد ، ۱۹۸۹م.

*****

بالا بُرده است. در مورد اثرات حافظ شیرازی بر فرهنگها و زبان های مختلف شبه قاره مانند فارسی، اردو ، سندهی ، بنگالی ، پنجابی خیلی بحث مفصلی شده که جنبۀ تحقیقی دارد.

حقیقت نیز همین است که حافظ شیرازی مانند شیخ سعدی نه فقط اینکه یکی از مقبول ترین و محبوب ترین شخصیت های ایران، بلکه شبه قاره نیز به حساب می آید. حافظ شیرازی اولین بار به حقائق تصوف و عرفان طوری جامۀ عمل پوشانده است که جوان و پیر هر دو به وی بادیدۀ تحسین می نگرند. شاعران غزل گوی شبه قاره در زمینۀ شعر و سخن از حافظ پیروی کرده اند . و در این رابطه زبان فرقه و مسلک را در نظر نگرفته اند ، و به این پیروی افتخار می ورزند.

علاوه بر شعرا خیلی از علما و فضلا مانند مولانا اشرف علی تانوی به شعر حافظ در قلب خود جا داده است و او را به عنوان ترجمان الاسرار و لسان الغیب پذیرفته اند .

وقتی این مقاله را به پایان رساندم خیلی دلم سوخت و از مقاله نگار گله ام پیدا شد که در مقالۀ خود در کنار زبانها از زبان پشتو اسمی نبرده است. بعد از اندیشیدن به این نتیجه رسیدم که آقای نویسنده هم تقصیر ندارد. اصل تقصیر از نویسندگان و دانشمندان خود «پشتون» اند که آن ها به کلام فارسی خوشحال خان ختک اصلاً توجهی نکرده اند و نه سعی کرده اند که توجه اهل زبان (ایرانی ها) را برای این کار جلب کنند. خیلی جای تأسف است که در همسایگی و هم جواری ما برادران ایرانی از فن و هنر شخصیت جامع الصفات خوشحال خان اصلاً خبری ندارند.

افراد اهل علم و اهل قلم ما ،از اهمیت زبان فارسی آگاه نیستند. حالانکه که فارسی یک زبان خیلی باستانی غنی و توسعه یافته است. عکس زبانهای دیگر آسیایی ، زبان فارسی مانند زبان انگلیسی مسائل و مشکلات تذکیر و تأنیث ندارد. بدین جهت برای افرادی که زبان شان فارسی نباشد

دکتر عصمت نسرین*

عرفای فارسی گو در سند [1]

چکیده:
با تبیین سوابق اشتراکات فرهنگی، تاریخی و باستانی میان ایران و پاکستان به ترویج زبان و ادب فارسی در سرزمین درهٔ سند بویژه عرفان اسلامی اشاره گردیده، چهار سلسلهٔ عرفانی معروف این سرزمین قادریه، سهروردیه، چشتیه و نقشبندیه هستند که به ترتیب به شیخ عبدالقادر گیلانی ، شیخ شهاب‌الدین سهروردی، خواجه معین‌الدین چشتی و خواجه محمد پارسا ارادت می‌ورزند. یادی از سخنوران عرفانی سند، شهباز قلندر، سچل سرمست ، شاه عبداللطیف بهتایی، شاه عنایت رضوی و قاسم یاسینی نموده با اشارهٔ مجمل به نقش و شعر آنان، نفوذ متصوفان در جامعهٔ سند بازگو گردیده است.

*****

خوشا همدلی خاصّه با همزبانان	خوشا همزبانی به هم داستانان
خوشا راز دل با دل آرام گفتن	شنیدن پیام دل از دلستانان

دل بستگی عمیق و عشق و علاقهٔ فراوانی که هم اکنون در پاکستان نسبت به زبان و ادبیات فارسی وجود دارد، نمودار نفوذ شگرف و ریشه دار این زبان در این سرزمین می باشد. درحال حاضر فارسی در این سامان زبان رسمی مملکت و یا وسیلهٔ تکلّم عموم مردم نیست، ولی چنان محکم و پا برجاست که تندباد مخالف زمان و سیل حوادث روزگاران نیز نتوانسته است به بنیانش گزند وارد سازد و این بنیان محکم را غم از آسیب دهر نیست.

---

* - رئیس بخش فارسی، دانشگاه پیشاور، پیشاور

۱ - در سمینار زبان و ادبیات فارسی در سند قرائت گردید.

فراگیری فارسی از نظر نوشتن و صحبت کردن خیلی آسان و ساده است . به همین علّت از زمان خیلی گذشته زبان دومی هر پشتون، فارسی بود و زبان آموزشی علوم متداوله نیز فارسی بوده است. بلکه درین روزها نیز علوم اسلامی به ویژه زبان فراگیری صرف و نحو فارسی است. بلکه در حال حاضر نیز در مدارس اسلامی کتابهای شعر فارسی نیز تدریس می شود؛ مانند پنج گنج، گلستان ، بوستان ، یوسف وزلیخا، سکندرنامه و دیوان حافظ و شاهنامه وغیره در همه قلوب پشتونها جا دارد. فارسی در شبه قاره تا مدت زیادی زبان رسمی و دولتی بوده است نامه نویسی شخصی و دولتی همه به فارسی صورت می گرفت. در حال حاضر می بینیم که بیشتر شیرینی زبان اردو به علت به کارگیری مفردات و مرکبات کلمات فارسی در آن زبان است .

در سرود ملّی پاکستان «پاک سرزمین شادباد» تا آخر غیر از یک حرف «کا» که حرف اضافت در زبان اردو است ، باقی همه کلمات آن از فارسی اند. اصل شیرینی کلام غالب و اقبال در شعر فارسی نهفته است .ولی متأسفانه سرپرستی دولتی زبان انگلیسی به زبان فارسی تأثیر بدی گذاشته است . در وهلهٔ اول فارسی را از دبستان ها و دبیرستان ها و دانشکده ها بیرون کردند و بعداً پشتو را آهسته آهسته به عنوان یک رشته از مدارس بیرون می کنند. در مدّت پانزده سال گذشته در هرکوچه و خیابان دبستان ها و دانشکده های بی شمار شخصی به وجود آمده اند. و در آنها وسیلهٔ تدریس و حتی لباس آن خارجی یعنی انگلیسی است . تدریس در رشتهٔ فارسی و پشتو حتی در یکی از آن مدارس هم وجود ندارد. بدین جهت این دارد به عنوان یک مسأله ملّی در می آید. و از همین اوان باید فکر این را کرد. می خواهم عرض بکنم که در مورد شخصیت نابغهٔ خوشحال خان ختک در سطح علمی ادبی و زندگی عملی وی این قدر زیاد نوشته شده است که کتاب خانه ها ازآن پُر شده است . خداوند قدوس استعدادعالی به

اقبال چه خوش گفته است :

در طلب کوش و مده دامن امید ز دست　　　دولتی هست که یابی سر راهی گاهی

گلبن های بوستان و زبان و ادبیات فارسی چنان اعماق دل های مردم این سرزمین و سامان ریشه دوانیده که محتاج به تربیت باغبان و آبیاری بوستان بان نیست و خود به خود در بهاران طبع مردم روشن ضمیر این سامان با شکفتن غنچه‌های شعر و اندیشه خودنمایی می کند.

به همین دلیل کلیهٔ ادیبان و سخن سرایان پاکستان حتّی کسانی که از مشاهیر و نامداران ادب به شمار رفته اند و به پیشگاه سخنوران فارسی سرتکریم فرو می‌آورند و امروز هم این گروه همچنان شیوهٔ مقدس خود را از دست فرو نمی‌گذارند و بدین طریق در راه حفظ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در پاکستان با کمال صمیمیت خدماتی سزاوار تمجید و شایان تقدیر انجام می دهند.

به چشم کم منگر عاشقانِ صادق را　　　که این شکسته بهایان متاع قافله‌اند

«اقبال»

قبل از اینکه به موضوع مورد بحث بپردازم وظیفهٔ خود می‌دانم از خانهٔ جمهوری اسلامی ایران در کراچی و بخش فارسی دانشگاه کراچی که برای برپاداشتن اینگونه مجالس و انجمن های سود بخش علمی و ادبی می کوشند و میان دوستداران زبان و ادب فارسیِ چه در داخل و چه در خارج از کشور پیوند محکمتری برقرار می‌کنند و ذوق ها را تشویق می‌کنند که همچنان به ترویج و پیشرفت و گسترش آثار ادبی زبان فارسی بپردازند و بر این گنجینهٔ گرانبها بیفزایند، تمجید کنم.

چون سخن ما در این سمینار دربارهٔ پارسی گویان است لازم است که سوابق تاریخی و روابط مادی و معنوی مردم پاکستان و ایران را که هم نژاد و هم‌زبانند با ذکر شواهد تاریخی به اختصار بیان کنم تا انگیزهٔ علاقهٔ پاکستانیان امروز به زبان پارسی روشن شود.

تاریخ سند که امروزه پاکستان نامیده می شود، ازکشمیر تاکرانهٔ اوقیانوس جنوبی امتداد دارد، آشکار می سازد که آن ناحیه از دیر زمان به علت داشتن کوهسارها و ریگزارهای دشوار گذار و جنگل های انبوه به درهٔ گنگ و جمن و قسمت های دیگر هند کنونی کمتر پیوستگی داشته در حالی که در بیشتر دورانهای تاریخی با کشورهای همجوار غربی مانند ایران و افغانستان هم مرز و

او بخشیده بود. حتی در یک زمان به وی اینقدر خوبی های بی شماری داده بودکه تا این زمان مثالش خیلی کم پیدا می شود. بدین جهت باید هر بُعد زندگی وی مورد تذکر قرار گیرد.

میان سید رسول رسا که شاعر معروف زبان پشتو است در تألیف خود در «بید یا گلوته » گفته است :

که هنه حوانی، خانی، ادب په یو انسان کینی کورې

نو دا همه واره خوئی په خوشحال خان کینی کوره

که قومیت او شجاعت او حمیت لتوی

نو را همه ز خوشحال ختک دیوان کینی کوره

«یعنی اگر می خواهید در یک انسان احساسات جوانمردی و عزّ و شرف و ادب بیابید این همه خوبی ها فقط در وجود خوشحال می توانید دریابید . همچنین اگر جویای حسّ ملّی گرایی، شجاعت و حمیّت در یک انسان هستید این همه چیزها در دیوان خوشحال خان ختک می توانید دریابید.»

او خودش خوبی هایی را که به او به ارث رسیده این طور بیان می کند:

پلار می شهباز خان په سخاوت لکه حاتم دو

زره ئــ د مزری ، په توره تیر دد له رُستمه

«یعنی پدرم شهباز خان دز سخاوت مانند حاتم بود و دلش مانند شیر و در کار شمشیرزنی نسبت به رستم هم بهتر بود.»

زوئــ خوشحال دَ شهباز خان یم

چه تور زن یم کان په کان

یعنی « من خوشحال خان پسر شهباز خان هستم که نسل به نسل شمشیر زن معروف جهان می باشم.»

هم داستان بوده است و بالاخص از آغاز تشکیل سلطنت هخامنشیان در قرن ششم پیش از میلاد پیشاور و تاکسیلا و لاهور و ملتان به ایران ملحق و خلال قرنهای متمادی به قدری تحت تسلط ایران بوده که تمام آن نواحی که به نامهای مختلف سند و هند و سدگو و گندارا و درهٔ سند و وادی مهران نامیده می‌شود، جزو ایالات ایران به‌شمار می رفته است علاوه بر مورّخان یونانی و مورّخان اسلامی نیز هند و سند را جدا دانسته و هر قسمت را جداگانه نام برده‌اند مانند موارد ذیل :

۱ - المسالک و الممالک "هذا فرضة من جاء خراسان یرید السند و الهند"

۲ - حدود العالم دربارهٔ سند چنین آمده است : «ناحیتی است مشرقِ وی رود مهران و جنوبِ وی دریای اعظم است و مغرب وی ناحیت کرمان است و شمال وی بیابان است که به حدود خراسان پیوسته است و این ناحیتی است گرمسیر و اندر وی بیابانها بسیار و کوه اندک و مردمان اسمر و باریک تن و دونده و همه مسلمان اند."

۳ - معجم‌البلدان علامه یاقوت‌الحموی (متوفی ۶۲۶ ه) دربارهٔ سند چنین می‌گوید: «السند بلاد بین بلادالهند و کرمان و سجستان ...»

۴ - لسترنج آرد مؤلف «سرزمینهای خلافت شرقی» چنین آورده است : اعراب سند را به کلّی بر ایالت بزرگی اطلاق می کردند که در خاور مکران واقع شده‌است، به علاوه درهٔ سند (مهران) که دارای هفت رود خانهٔ مهم ستلج، بیاس، راوی، چناب، جهلم، و کابل می‌باشد در ریگ ودا به نام "سپتا سندو" و در اوستا به اسم "هپتا هندو" خوانده شده است.

باگذشت زمان کلمهٔ هپتا از اوّل و حرف واو از آخر حذف گردید و "هند" یا سند باقی مانده است. بدین ترتیب سرزمینی که امروز آن را در نقشهٔ سیاسی جهان به نام پاکستان می‌شناسیم همان سپتا سندوی ودایی و هپتا هندوی اوستایی است که در تمام کتیبه ها و نوشته های باستانی به نام های گوناگون یاد شده است.

دانشمندان عقیده دارند که تمدّن قدیم وادی سند با تمدّن باستان معاصر خود در ایران بستگی نزدیک داشته است. ظروف سفالی که از موهنجودارو و هراپا به دست آمده از لحاظ نقش و طرح شبیه ظروفی می باشد که در نواحی غربی و جنوبی ایران یافت شده است و این آثار نمایندهٔ ارتباط فرهنگی پاکستان و ایران باستان می باشد. بدیهی است که بین مردم سند و ناحیهٔ شوش در

لازم به تذکّر است که علّت مشهور بودن خوشحال خان فقط اهمیت وی در شعر و سخن نیست . بلکه وی دارای خوبیهای متنوّع و مقام بلندی است. بدین جهت من درین موقع توجه خوانندگان گرامی را به کلام فارسی وی جلب می کنم. به طوری که در یک بیت پشتو می گوید:

په فارسی کلام مې هم ژ به کو یاد

په پشتو ژبه خلک بهره مند کړۀ

«یعنی من می توانم به زبان فارسی نیز نظراتم را ارائه دهم .»

یا

پارسی ژ به مې هم زده ده ، سلیقه لرم د دوارو

په پشتو مې شعر خوبن شو، هر قوک خپل کنی بناغلی

ترجمه : «من زبان فارسی یاد گرفته ام و می توانم در زمینهٔ شعر گویی از هر دو زبان (فارسی و پشتو) استفاده کنم ولی زمینهٔ شعر پشتو را انتخاب کردم؛ زیرا که هر کسی خویشاوندش را دوست دارد.»

از آثار خطّی پشتو معلوم می شود که خوشحال بابا در فن خطاطی هر دو زبان (فارسی پشتو) مهارت تامی داشت. ایشان به علت آشنایی کامل با زبان فارسی درسیستم خط نستعلیق و به علت آشنایی بازمان پشتو در سیستم خط نسخ خطاط درجه یک هر دو زبان هم بود. در ایشان پشتونها را تا این اندازه به شعر پشتو عادت کردند که وقتی شعرش مورد استفادهٔ آنها قرار گرفت ، آنها سخن دولت خان و واصل خان را فراموش کردند.به جای نان جوین به پشتونها نان روغنی ظریفی خوراندند.حیثیت زبان پشتو را مانند فارسی کرد، به طوری که می فرماید:

په وزن په مضمون، په نزاکت او په تشبیه کښې

پشتو ویئل مې عین تر فارسی دی رسولی

یعنی «من از نظر وزن و بحر موضوع و نزاکت و تشبیه زبان پشتو را به سطح فارسی رساندم.»

جنوب غربی ایران روابط تجاری و فرهنگی نیز از قدیم استوار بوده است. پس وقتی می‌گویند سند غرض پاکستان کنونی است؛ زیرا ایرانیها در طول تاریخ همه سرزمینهایی که به وسیلهٔ آب یک رودخانه مشروب می‌شوند به اسم آن رودخانه خوانده‌اند، برای مثال آمودریا که اصل آن آمل دریا بوده است به معنای رودی که سرزمین آمل را سیراب می کرده است، بنابر این درهٔ رود سند را "سند" نامیده‌اند. در زبان لاتین رود سند را ایندوس می‌گفته‌اند، که هند به نام ایندیا شهرت یافت. پس وادی سند دارای یکی از کهن ترین تمدّنهای شناخته شدهٔ بشری می‌باشد و یک جامعهٔ معنوی و روحانی است. تاریخ تصوّف در سرزمین عرفان خیز و تصوف پرورسندنشان می‌دهد که از آغاز ورود اسلام به سند عادات مردم به خواندن قرآن کریم و مصحف عظیم باعث شد که دل و جان مردم به معنویت و روحانیت توجه کند و به تدریج عارفان و صوفیان بزرگ به وجود آمدند چه آن عارفانی که از داخل سند برخاستند و چه آن عارفانی که به سند مهاجرت کردند و در سند ماندگار شدند، به خصوص بعد از ورود اسلام به عظمت و غنا و شکوفایی تمدّن سند افزوده شد و همین طور سلسله‌های عرفانی در سند بسیارند که عرفای بزرگی را به جامعهٔ بشری عرضه داشتند و مشهورترین آنها چهار سلسلهٔ بزرگ است. سلسله قادریه ؛ دوم سلسله سهروردیه ؛ سوّم سلسله چشتیه ؛ چهارم سلسلهٔ نقشبندیه ؛ هر کدام ازین سلسله ها پیروان و مریدن فراوان دارند ؛ مثلاً شیخ عبدالقادر گیلانی، که شاید بیشتر از همهٔ سلسله‌ها پیروداشته باشد دیگر سلسلهٔ سهروردیه است که آن هم بسیار پیروانی دارد که مؤسس آن شیخ شهاب الدین سهروردی است دیگر سلسلهٔ چشتیه است که آنهم مریدان و پیروان بسیار دارد و هم پیروان خواجه معین الدین چشتی هستند و چهارمین سلسلهٔ نقشبندیه است که همه پیرو خواجه محمد پارسا می‌باشند. که این سلسله هم بسیار پیرو دارد.

اکنون به عارفان خاص مردم سند می پردازیم که بسیار مورد توجه مردم می‌باشند از جمله حضرت شهباز قلندر که آرامگاه او در سیهون شریف است، دیگر حضرت سنچل سرمست است که او را سچّو ، یا سچیده یا راستگو می‌نامند و مثنویات گونه گون به زبان فارسی و در سندهی دارد.

نمونهٔ کلامش چنین است:

(۱) اگر من خاموش بمانم مردم می‌گویند مشرک هستم اگر لب گشایم می‌گویند کافر هستم، ای سچدینو حرف راز باکی گویم ؟

از اینکه به قول خوشحال خان ختک در اصناف شعر و سخن ، وی زبان پشتو را مانند فارسی به مقام بالا رسانده است ، شخصی است وی از زبان فارسی و ادبیات و شعر آن کاملاً آگاهی داشت. دومی اینکه بنا به اظهارات خوشحال بابا سخنان متنوع که وی به پشتو گفته است، قبل از او نه فقط اینکه به زبان پشتو نه گفته شده بلکه به زبان فارسی نیز کسی نتوانسته است بیان کند.

چی خوشحال ختک ئـ وائی په پشتو ژ به خبری
په پارسی ژبه بهٔ نه وی که پوهیری سخن هسی

یعنی « سخنی را که خوشحال ختک به زبان پشتو اظهار می دارد ، اگر فکر کنید می فهمید که در زبان فارسی همچون سخنی وجود ندارد.»

در شعر و ادب ایران این ابیات خیلی معروف است

در شعر سه تن پیمبران اند هر چند که لا نبی بعدی
ابیات و قصیده و غزل را فردوسی و انوری و سعدی

یعنی فردوسی در ابیات ، انوری در قصیده گویی و سعدی در غزل گویی، مائل به مقام پیغمبری هستند. ولی بعد از سعدی شیرازی (متوفی ٦۹۱ هـ .ق) حافظ شیرازی (متوفی ۷۹۲ هـ . ق) نسبت به پیشرویان خود در شعر و سخن به ویژه در غزل از مقام پیغمبری نیز بالاتر رفت و ملقب به القاب « خدای سخن » و «لسان الغیب» گردید. سی صد و پنجاه سال بعد از حافظ شیرازی در پشتون خوا در یک منطقهٔ مردم خیزی به نام اکوره ختک نابغهٔ رزم وبزم خوشحال خان ختک چشم به جهان گشود. او در سن پانزده سالگی یعنی در سال ۱۰۳۷ هجری قمری در زبانهای فارسی و پشتو طوری غزل سرایید که جهانیان را به حیرت انداخت.

آقای حبیبی (دانشمند و محقق معروف افغانستان) اظهار می دارد که خوشحال خان ختک هر نوع استعاره های عشق، اجتماعی، فیلسوفی،وطنی،

(۲) کفر و دین دامهای دلهاست،
اینها را به امواج دریا بیفگن،
آن وقت همه سراسر جهان تحت فرمان تو باشد.

دیگر شاه عبداللطیف بهتائی است که از همه عارفان سندهی بیشتر مورد توجه است، این عارف علاوه بر اینکه صوفی یا قلندر می باشد یک شخصیت ملّی نیز هم است و از جهات گوناگون در دل مردم جا داد؛ مثلاً از لحاظ دینی و حقایق اسلامی یااز لحاظ ادبیات و عرفان سند که رسایل او به سندهی و ابیات زیبای سندهی معروف است و مخصوصاً در موسیقی مردم به او عقیده دارند. طنبور مشهور شاه عبداللطیف که در عهد خودش می نواخته و سماع عرفانی می کرده است، مشهور است هرکس که به زیارت شاه عبداللطیف برود علاوه بر اینکه درگاه و بارگاه او را زیارت می کند در کنار آرامگاه او یک موزهٔ بزرگ نیز ساخته اند که در آنجا آثار آن عارف بزرگ نشان می‌دهند. لوازم زندگی و وسایل سماع و موسیقی، نسخه های خطی آن عارف در آن موزه محفوظ است. شاه عبداللطیف روی یک تپّه یا توده ازشن می نشسته و مردم را هدایت می کرده است. جلوی در ورودی موزهٔ او یک طنبور به صورت یک تجسمی از طنبور ساخته اند اینگونه توجّهات مردم می‌رساند که فکر عرفانی و روحانی تا چه قدر در سرزمین سند و درمیان مردم برقرار و استوار است. آنها معتقد به مقام روحانی‌اش هستند. از دویست سال مردم شعرش را می خوانند و لذّت می برند و شنوندگان در وجد و حال می آیند.

نمونهٔ کلام عبداللّطیف بهتائی

این چشمهای صغیره من بر وقار من افزوده اند
اگر چیزی به پیش آنها باشد
آنها آن را خوب می بینند

***

دل من به یاد یار گریه می‌کند
قلب و جگر من در آتش عشق می سوزند
اگر این را باور نمی کنی
نزدیک این آتش بیا و ببین

شاه عنایت رضوی، در سال ۱۰۲۰ هـ در سند تولد و در سال ۱۱۲۰ هـ از دار فانی کوچ کرده، اطلاعات زیادی در مورد شاه عنایت در دست نیست. اوّل

اخلاقی و حماسی را به کار برده است. شاعری وی از نظر هر دو موضوع و معنی جامع و کامل است.

ما می توانیم او را استاد وپیشوای بزرگ ادب بنامیم. در بخش اشعار رزمی و حماسی سراغ کسی دیگری را نداریم که مانند او سخنوری کرده است . خوشحال بابا به طوری که می گوید:

د الهام غوندی خبری دی را دزومی

چی زما په زره نزول کا ذوالجلال

ترجمه « عین مانند الهام سخن دارد به ذهن و فکر من وارد می شود، زمانی که بر قلب من ذوالجلال نزول می کند.»

این فقط یک اغراق شاعرانه نیست بلکه حقیقت است . اگر این تعلّی بود در آن صورت تعلّی حافظ بعداً خیلی حرف خیرت آوری است که او در یک موقع به مناسبتی خودش را «پروردگار سخن» نسبت داده است .

باری شاعری مبالغه ای کرد و به خود پیغمبر سخن و کلام خود را وحی و سخنوران زمان را به اصحاب نسبت داد:

من ام رسول که یعنی پیمبر شعراء

کلام من همه وحی و سخنوران اصحاب

حافظ در پاسخش گفت:

پروردگار تازه سخن در جهان من ام ای مدعی تو لاف فضولی چه می کنی

من هیچ نگفته نه فرستاده ام ترا دعوی به پیمبر و رسولی چه می کنی!

جای تأسف است که سخنوران ایرانی به علت بی خبری از کلام فارسی خوشحال خان ختک نتوانسته ، مقام او را به عنوان شاعر غزل گوی فارسی تعیین کنند. در حالی که در حدود چهل غزل فارسی دیوان وی را مزین کرده است . ولی در موضع فعلی این گله کاظم خان شیدا پیش ما می آید:

اهل هند زما په ژبه نه پوهیزی ورسره ز ایران اهل و تورانی

به سماع و موسیقی علاقه مند بود و در شعر سندهی مخترع سبک تازه ای بود، او رموز و مطالب خاص را به سلیقهٔ عالی در شعر به کار برد. دیوان شعرش به عنوانهای داستانهای عشق و آهنگ های موسیقی تقسیم شده است.

نمونهٔ کلام شاه عنایت رضوی :

ستارگان در جستجوی محبوبی سرگردان هستند،
ولی آنها هنوز به مراد خویش نرسیده‌اند،
آنها به حیاط من آمده‌اند،
و مثل آوازخوان نغمه سرایی می‌کنند،

قاسم یا سینی راجع به سند اشعاری سروده می‌گوید :

ای زمین سند بودی منبع علم و فنون	از چه از دور جدید این حال کردی اختیار
نور اسلام و صلای دعوت دین نبی«ص»	از تمامی هند در تو یافت اول انتشار
یاد آن روزی که بودی مظهر فیض علوم	کز تو اطراف عالم راشد انتشار
بود بیرونی ابو ریحان ز فرزندان تو	هم اثیرالدین‌ابهر می شد از تو اشتهار
حضرت عابد محدث بود از ابنای تو	فیضی و بوالفضل را از خاک پاکت افتخار

(محمد قاسم یاسینی سندی)

منابع و مآخذ

۱ - کتیبهٔ داریوش نقش رستم، ایران کوده ، شمارهٔ چهار، دکتر م مقدم تهران ۱۳۳۷ ه ش .
۲ - المسالک والممالک تألیف ابن خرداد به ، لیدن ۱۳۰۶ ه.
۳ - پیوستگیهای فرهنگی ایران و پاکستان از دیدگاه باستانشناسی، دکتر محمد مهدی توسلّی، دانش، شمارهٔ پیاپی ۴۴ - ۴۷ اسلام‌آباد.
۴ - حدود العالم من المشرق الی المغرب ، ، مؤلف ناشناخته تألیف ۳۷۲ ه به کوشش دکتر منوچهر ستوده، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۰ ش.
۵ - معجم‌البلدان یاقوت حموی، بیروت، ۱۹۶۰ م.
۶ - آثار البلاد و اخبار العباد، زکریای قزوینی، بیروت، ۱۹۶۰م.
۷ - سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لسترنج آرد ترجمهٔ محمود عرفان ، تهران ۱۳۳۷ .
۸ - تاریخ هند، پیرمیل ترجمهٔ حسین عرایضی ، تهران ۱۳۲۶ ش .
۹ - طبقات سلاطین اسلام ،لین‌پول،ترجمهٔ عباس اقبال آشتیانی‌تهران، ۱۳۱۲ش.
۱۰ - فتح نامه سنده علی کوفی، تألیف ۶۱۳ ه ق، به تضحیح دکتر داود پوتا، دهلی،۱۹۳۹م.
۱۱ - شعرای بزرگ عرفانی پاکستان، ترجمهٔ دکتر شبلی .

*****

خبر نه دی په بدیع او معانی	پینتانهٔ د روه محروم دی له دی فنه
د سطور ماراز ی کا نکهبانی	هر مضمون می لکه کنج پوشیده پروت دی

ترجمه :«اهل هند و مردم ایران و توران زبانم را نمی دانند. پشتونهای روه (مناطق پشتونها) ازین فن (شعر و ادب) محروم اند. و از بدیع و معانی خبری ندارند. هر نوع موضوع من مانند گنج پوشیده است و ماران سطورش وظیفهٔ نگهبانی اش را انجام می دهند.»

در آخر یک بار دگر من به سوی حرف قبلی ام بر می‌گردم و برای تکمیل مقاله نیمه تمام دکتر بدیع الله دبیری نژاد عرض می کنم . همان طوری که شعر حافظ زبانهای دیگر شبه قاره را تحت تأثیر خود در آوزده است، زبان پشتو نیز جزو آنهاست . ناگفته نماند که زبان پشتو نسبت به زبانهای دیگر یاد شده به فارسی خیلی نزدیک تر است . بدین جهت شعر و ادب پشتو نیز تحت تأثیر فارسی قرار گرفته است.

زمانی که طبق تحقیق نویسنده ، پادشاهانی مانند شاهنشاه جهانگیر و شاهجهان تحت تأثیر حافظ بودند و به او ارادت داشتند از دیوان حافظ فال می گرفتند. پادشاه اکبر اگرچه بی سواد بود ولی از اشعار حافظ به یاد داشت. زیب النساء دختر اورنگزیب عالمگیر در پیروی و تتبّع حافظ غزلها سروده است. راجه ها ، نواب ها و درباریان هند ستایش گران حافظ بودند. لهذا در همچون اوضاعی شعرا و ادبای پشتون چه طور می توانستند از سحر کلام حافظ نا آگاه و بی خبر بمانند و می بینیم که بر شعرای قدیمی پشتو نیز تأثیر کلام حافظ خیلی آشکارا است . در بین آنها فقط ذکر خوشحال خان ختک و علی خان را به طور ویژه ای لازم می دانم در دیوان های هر دو یک یک غزل که کاملاً به سبک حافظ نوشته شده است.

*****

اندیشه
و
اندیشه مندان (۲)

ویژهٔ

مقالات سمینار علمی

«میراث مشترک فرهنگی»

به مناسبت سی امین سالگرد فعالیت علمی

پژوهشی و انتشاراتی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

۳۰ دیماه ۱۳۸۰ش / ۲۰ ژانویه ۲۰۰۲م

علی بیات*

بررسی ترجمه ی دیوان حافظ به اردو

چکیده:
از جمله قدیم ترین نسخ ترجمه شدهٔ دیوان حافظ به اُردو که امروزه در دسترس می باشد، می توان به «تحفهٔ دلکش» از غلام حیدر که منتخبی از دیوان حافظ است و به سال ۱۳۱٤ هـ ق انجام گرفته است و یا «گلبن معرفت» از محمد اسماعیل خان به سال ۱۳۲۲ هـ ق و یا « حافظ مترجم » از محمد عنایت الله به سال ۱۳٤۳ هـ. ق و غیره اشاره کرد. برخی ترجمه ها از دیوان کامل یا بخشی از دیوان بر مبنای ردیف های منتخب و یا ترجمهٔ مثنویات ، ساقی نامه ها ، قصاید و رباعیات انجام گردیده . برا ی نمونه می توان به ترجمهٔ خواجه عبادالله اختر باعنوان دیوان حافظ مترجم (اردو) یا لسان الغیب از میر ولی الله ایبنت آبادی اشاره کرد که کراراً در شبه قاره به طبع رسیده. همچنین « دیوان حافظ مترجم» از ابو نعیم عبدالحکیم خان نشتر جالندهری و ترجمهٔ مورد بحث در این گفتار یعنی نسخه ترجمه شده به همت قاضی سجاد حسین طرف توجه عموم حافظ دوستان در کشورهای شبه قاره قرار گرفته و چندین دفعه در شهرهای مختلف به چاپ رسیده است. در دو باب، نخست بررسی زندگی و آثار علمی قاضی سجاد حسین و آن گاه بررسی و نقد ترجمهٔ دیوان حافظ بحث مشروحی ادامه پیدا می کند.

***

استقبال بی نظیر فارسی دوستان شبه قارهٔ پاک و هند از غزلیات پر از الهام و اشارات خواجه شیراز ، حافظ شیرین گفتار؛ بنابر دلایل بسیار چون حکام و امرای واقف به زبان شیوای فارسی و بهره گیری مردم بومی این سرزمین از سرمایه های ادبیات فارسی، موجب این شد که تقریباً در زمان حیات و پس از مدّت زمان کوتاهی پس از وفات جناب حافظ، غزلیات و اشعار پر از اشاره و رمز و راز وی ورد زبان این مردم شود. در دورهٔ

* عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

اشاره:

گزارش سمینار علمی میراث مشترک فرهنگی را که به مناسبت بزرگداشت ۳۰ سال فعالیت علمی و پژوهشی و انتشاراتی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با شرکت استادان، دانشگاهیان، محقّقان و پژوهشگران ایران و سرتاسر پاکستان در اسلام آباد تشکیل گردیده بود، در شمارهٔ ۶۱-۶۰ فصلنامهٔ دانش (بهار و تابستان ۱۳۷۹) صص ۲۵۰ - ۲۴۵ ملاحظه فرموده بودید. مقالات قرائت شده در سمینار علمی مزبور به تدریج منتشر می‌شود. یک مقاله در شمارهٔ ۷۱-۷۰ و پنج مقالهٔ قرائت شده در این سمینار علمی در شمارهٔ ۷۳ - ۷۲ فصلنامه (صص ۱۲۱ - ۱۶۴) درج شده است. پنج مقالهٔ دیگر پیرامون ۳ موضوع اساسی نیز در شمارهٔ حاضر از لحاظ خوانندگان ارجمند می‌گذرد.

حکومتهای اسلامی که تا مدت های مدید زبان فارسی زبان دربازی بود، افزون بر خواص عوام مردم هم در مکتب خانه ها و مدارس آن روزگار به فارسی و عربی آشنایی داشتند و در ادبیات فارسی ؛ چنانچه تاریخ قریب به هزار ساله حکومت های اسلامی شاهد آن است ، ادبیات فارسی پا به پای ایران در این خطه رشد کرد و تعداد بی شماری از ادیبان و شاعران ظهور کردند و آثار ادبی زیادی را از خود به یادگار نهادند. البته با گذشت زمان و کم رنگ‌تر شدن استیلای حکومت مغولان هندوستان از صلابت فارسی هم کاسته شد و در دوره ای به همان میزان به قدرت زبان نو پای اردو افزوده شد. با توجه به اوضاع سیاسی هندوستان در قرون ۱۷ و ۱۸ از تعداد علاقه مندان و آگاهان زبان فارسی کاسته شد. ناگفته نماند که با این وجود همان تعداد به ظاهر محدود هم به جای خود زیاد بودند.

زبان اردو که بهره های فراوان از زبان فارسی برده است ، انبوهی از تراکیب، تلمیحات و مختصات و آرایه های ادبی و تعداد نا محدودی از واژه های فارسی را از زبان فارسی به عاریت گرفت و آنها را در خود هضم کرد،که اینک همه این سرمایه عاریه ای از آن خود او شده است ،به طوری که نمی توان برای آنها شناسنامۀ ایرانی صادر کرد. اما با این وجود هنوز خرمن معرفت فارسی آن قدر گلهای رنگارنگ و زیبا دارد که ادب دوستان خطۀ پاک و هند بدان ها روی بیاورند و باخلوص نیت بخواهند که از آنها کسب فیض نمایند. بنابراین تشنگان معرفت و رمز و راز عاشقانه و عارفانه که همچنان سرچشمه های آن را در ادبیات فارسی مشاهده می کردند، به این نتیجه رسیدند که برای سیراب کردن این تشنگی باید آثار برجسته و وقیع ادبیات فارسی را به زبان اردو ترجمۀ کنند. البته به طرق مختلف این عمل از زمان های بسیار دور به شکل ترجمه منظوم و منثور آثار معروف ادبی فارسی شروع شده بود.

از اوایل قرن نوزدهم این کار سرعت زیادی به خود گرفت و در کنار سرمایه های علمی و ادبی فارسی ، دیوان گران مایۀ حافظ شیرازی هم بنا بر مقوله : « هر کسی از ظن خود شد یارمن » ، با سرعت زیاد و در شکل های متفاوت توسط ادیبان و فاضلان دوره های مختلف به اردو ترجمه شد. البته این سوال که قدیم ترین ترجمه از دیوان حافظ از کیست ؟ جواب قطعی ندارد و نمی توان به حتم جوابی قاطع بدان داد. زیرا واضح است که بنا به عوامل زیادی ممکن است این ترجمه ها امروز یافت نشوند و در

دکتر ساجدالله تفهیمی[1]

نقش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در پیشرفت زبان و ادب فارسی در پاکستان

چکیده :
مقاله نگار نخست به شرح تاریخ آغاز و گسترش زبان و ادبیات فارسی در شبه‌قاره طی هزار سال اخیر و به مراحل مختلف آن پرداخته، آن گاه دلیل می آورد که پیش از تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان هیچ مؤسسهٔ علمی وجود نداشت که مثل مرکز تحقیقات دارای نقش چند بُعدی در توسعه و گسترش نویسندگی و پژوهش علمی باشد. آن گاه نویسنده همکاریهای پُرباری که طی سه دههٔ اخیر مرکز تحقیقات با بخش فارسی دانشگاه کراچی داشته را مشروحاً تبیین نموده، نتیجه گرفته است : مرکز تحقیقات از این که با کلّیهٔ دانشگاه‌های مملکت که دارای گروه فارسی می‌باشند، همکاریهای مشابهی دارد، می‌توان گفت سهم مؤثرتری در ترویج زبان فارسی ـ نه فقط در پاکستان بلکه در کشورهای منطقه ـ دارد.

*****

مقالهٔ حاضر، چون به علّت کمی فرصت ، به خاطر شرکت در این مجلس معنوی عجالتهً به تحریر کشیده شده است، چیزی بر سخنان ارزندهٔ صاحبان دانش و پژوهش نخواهد افزود؛تنها هدف بنده از این مقاله تقدیر و تمجید و بزرگداشت خدمات جلیلهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در زمینهٔ گسترش و پیشبرد زبان و ادبیات فارسی در پاکستان است.

امّا مقدمهً به عنوان یادآوری عرض می شود که تاریخ زبان و ادب فارسی در شبه قارهٔ پاکستان و هند چهار مرحله دارد :

---

۱ - استاد و مدیر سابق گروه فارسی، دانشگاه کراچی، کراچی.

صورت یافته شدن هم به عنوان اولین و قدیم ترین چگونه می تواند خوانده شود؟ با این وجود ، از جمله قدیم ترین نسخ ترجمه شدهٔ دیوان حافظ به اردو که امروزه در دسترس می باشد. می توان به « تحفهٔ دلکش» از غلام حیدر که منتخبی از دیوان حافظ است و به سال ۱۳۱٤ هـ . ق انجام گرفته است و یا « گلبن معرفت » از محمد اسماعیل خان به سال ۱۳۲۲ هـ . ق و یا حافظ مترجم از محمد عنایت الله به سال ۱۳٤۳ هـ. ق وغیره اشاره کرد.(۱)

دربارهٔ این ترجمه ها گوشزد کردن چند نکته خالی از لطف نیست که مترجمین به اشکال مختلف به این مهم اقدام کرده اند. از آن جمله عبارتند از : ترجمه کامل دیوان ، ترجمه بخشی از دیوان که بر اساس ردیف های با حروف خاص انجام گرفته و یا ترجمه مثنویات، ساقی نامه ها ، قصاید و رباعیات وغیره.

در این راستا تلاش های قابل ملاحظه ای هم صورت گرفته که به شکل چشم گیری در میان خواص و عوام مقبولیت حاصل کرده اند. برای نمونه می توان به نسخه ترجمه شده توسط خواجه عباد‌الله اختر با عنوان : دیوان حافظ مترجم (اردو) و یا لسان الغیب از میر ولی الله ایبت آبادی اشاره کرد که به صورتی عالمانه به ترجمه و تشریح دیوان حافظ همّت گمارده اند، اشاره کرد. این نسخه ها بارها در شبه قاره به چاپ رسیده اند و در بین طبقه خواص ادیبان و شاعران مقبولیتی خاص یافته اند. از طرفی ترجمه هایی چون دیوان حافظ مترجم از ابو نعیم عبدالحکیم خان نشتر جالندهری و ترجمه مورد نظر در این گفتار ، یعنی نسخه ترجمه شده توسط قاضی سجاد حسین علاوه بر خواص در بین عوام بسیار مورد توجه واقع شدند و بنا به دلایل زیاد به کرات تجدید چاپ شده اند. در ذیل برای بررسی ترجمه و آشنایی با مترجم در دو باب ، بحث در این مورد ادامه پیدا می کند.

الف : بررسی زندگی و آثار علمی قاضی سجاد حسین
ب : بررسی و نقد ترجمه دیوان حافظ

الف : بررسی زندگی و آثار علمی قاضی سجاد حسین :

نسخه ای از ترجمه که اینک در اختیار من است ، چاپ سوم از این ترجمه است و مقدمه ای توسط کوثر چاندپوری(۲) بر آن نوشته شده است . پر واضح است که به دلیل استقبال حافظ دوستان و مقبولیت این ترجمه

مرحلهٔ اوّل، مرحلهٔ ورود و استقرار آن. با اینکه ورود زبان فارسی در شبه‌قاره همراه با حملات و فتوحات سلطان محمود غزنوی بوده است ؛ ولی استقرار و استحکام آن در این سرزمین مرهون مساعی جلیلهٔ مبلّغین دین مبین اسلام می‌باشد که از مناطق مختلف ایران و ماوراء النهر به شبه قاره هجرت نمودند و زبان فارسی را وسیلهٔ تبلیغ قرار دادند. می‌توان گفت که ورود زبان فارسی در شبه قاره از حیث زبان دینی و عرفانی بوده و زبان فارسی این پایگاه دینی و عرفانی بودن خود را تا اواسط قرن نوزدهم میلادی به تمام و کمال حفظ‌نموده است.

مرحلهٔ دوم، مرحلهٔ پیشرفت و استحکام و اعتلای زبان و ادب فارسی است. در این مرحله زبان فارسی در سرپرستی و حمایت سلاطین و سایر اولیای امور سلطنتی، ازکرسی نشینان غزنوی در لاهور تا اواخر دورهٔ مغول تیموریه، از حیث زبان رسمی و ادبی و فرهنگی پیشرفت شایانی نموده به اوج کمال خود رسید و این مقام خود را نیز تا اواخر دورهٔ مغول تا اواسط قرن نوزدهم میلادی حفظ نمود.

مرحلهٔ سوم، مرحلهٔ انحطاط زبان فارسی است که به طور کلی دو عامل اساسی دارد : یکی سیاسی و دوم فرهنگی و اجتماعی. اما عامل سیاسی، زوال و افول سلطنت مسلمانان و تسلّط انگلیسیها در شبه قاره در اواسط قرن نوزدهم میلادی است. از تأثیرات سنگین این تحول سیاسی، یکی اعلام و ترویج انگلیسی از حیث زبان رسمی به جای فارسی، بود که توجّه مردم را به آموزش زبان انگلیسی به جای فارسی، مبذول داشت؛ عامل اساسی چهارم، آغاز و پیشرفت و ترویج زبان اردو در جوامع شبه قارّه می‌باشد که توجه همهٔ طبقات مردم را به قوّت به خود جلب نمود. مشاهده می‌شود که پیشرفت زبان اردو و انحطاط زبان فارسی در این سرزمین تقریباً همزمان و به تدریج صورت گرفت. این عمل انحطاط این قدر سریع الوقوع بود که در اواخر قرن نوزدهم و نیمهٔ اول قرن بیستم میلادی بیش از دو سه شاعر فارسی‌گوی قابل ذکر مانند غالب و گرامی و شبلی و علامه محمد اقبال لاهوری را سراغ نداریم. همچنین بازار نثر فارسی نیز در این دوره روی به کسادی داشت.

این عوامل منتج برآن گردید که تعداد مردمان باسوادی که پیش از دورهٔ انحطاط صد در صد با زبان و ادب فارسی آشنایی کامل داشتند، اکنون شاید از هزار نفر یکی باشد که کمترین آشنایی با زبان فارسی داشته و بیشتری از آنها هم فاقد صلاحیت و استعداد استفاده از آثار فرهنگی و ادبی و دینی فارسی

نوبت به این چاپ هم رسیده است . در این مقدمه کوثر چاندپوری پس از پرداختن به اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر حافظ و استقبال بی نظیر از اشعار حافظ در پایان به طور مختصر به زندگی قاضی سجاد حسین پرداخته و نوشته است که او در ۱۹۱۰م در کرتپور از توابع شهر کانپور به دنیا آمد. از دارالعلوم دیوبند به سال ۱۳٤۸هـ.ق فارغ التحصیل شد از سال ۱۳٤۹ هـ.ق به تدریس در مدرسهٔ فتحپوری شهر دهلی پرداخت و در سال ۱۹٤۷م به عنوان رئیس آن مدرسه منصوب شد. همراه با امر تدریس تحصیل خود نیز ادامه داد. در سال ۱۹۳٤م از بورد اله آباد موفق به اخذ مدرک ادیب فاضل (۳) و در سال ۱۹۳۵م مؤفق به اخذ مدرک لیسانس عربی از دانشگاه پنجاب شد. وی با مهارتی که در زبان و ادبیات فارسی کسب کرده بود، فعالیت های گسترده ای در ترجمهٔ کتب مشهور و مقبول ادبیات فارسی انجام داد. از آن جمله به ترجمهٔ گلستان و بوستان سعدی ، ترجمهٔ اخلاق محسنی از ملا حسین واعظ کاشفی ، ترجمهٔ دیوان حافظ و ترجمهٔ هر شش دفتر مثنوی معنوی از مولانای روم وغیره می توان اشاره کرد. وی در سال ۱۹٦٦م مؤفق به اخذ مدرکی با عنوان :
"Certificate of Honours in Persian" از رئیس جمهوری وقت هند شد.

از آنجا که در این گفتار ترجمهٔ دیوان حافظ مورد نظر است ، به صورت اجمالی به بررسی صوری اشعار موجود در آن می پردازیم . این که جناب قاضی کدام یکی از نسخ موجود در هندوستان را برای کار ترجمه انتخاب نموده است، هیچ جا اشاره ای نشده است . برای این که مقایسه ای بین نسخه دیوان که در این مبحث مورد نظر است با نسخه های داخل ایران که از شهرت و مقبولیتی برخوردار هستند، انجام شود، نسخه های چون دیوان حافظ تدوین شدهٔ دکتر خانلری، نسخهٔ غنی – قزوینی و بیشتر نسخه ای که توسط دکتر سلیم نیساری تدوین شده است ، و به نظر من با تلاش واجتهادی که دکتر سلیم نیساری به دست داده است ، بی شک از معتبر ترین نسخ شمرده می شود ، در این مبحث به عنوان نسخه مرجع در نظر گرفته شده است (٤). در ترجمه قاضی سجاد حسین ، تقریباً ٦۱۲ غزل وجود دارد که طبق تحقیقات به عمل آمده از جمله در نسخهٔ تدوین شدهٔ دکتر سلیم نیساری، تعداد غزلیات معتبر دیوان حافظ از ۵۰۸ غزل بیشتر نیست. بنابراین ۱۰٤ غزل الحاقی و منسوب در این دیوان وجود دارد. در پایان بعد از

می‌باشند.

این اوضاع وخیم مستلزم آن بود که باری حفظ نگهداری مواریث ارزندهٔ فرهنگی و تاریخی و ادبی هزار ساله که به صورت صدها هزار نسخ خطّی فارسی در همه جای شبه قاره در کتابخانه های شخصی و اداری موجود و بیشتری از آنها هنوز از نگاه دانشمندان و صاحبنظران پنهان است، تلاش های جدّی به عمل آورده شود.

اما این کاری است عظیم و دو مرحله دارد: یکی، دریافت و گردآوری این آثار پراکنده، و تهیه و انتشار فهرست های مفصّل آن ها برای آگهی علاقه‌مندان؛ دوم، اقداماتی برای چاپ و نشر آنها با تصحیح متون و مقدّمات و موخّرات تحقیقی؛ تا این میراث فرهنگی مسلمانان و شبه قاره باگذشت زمان و بانابودی مخطوطات، ضایع و منتفی نشود.

ولی باید منظور از این همه فعالیّت، جلب کردن توجّه مردم به این مواریث ملّی و باقیات صالحات گذشتگان و ایجاد احساس و ادراک اهمیّت آن گنجینهٔ معنوی میان افراد ملت و وادار ساختن آنها برای استفاده از آن در همهٔ شؤون زندگانی فردی و شخصی و اجتماعی و ملّی، باشد.. اما تحقّق این امر مبنی دو وجه است: یکی اینکه زبان فارسی مثل هزار سال گذشته میان مردم این سرزمین از حیث زبان فرهنگی و ادبی رایج و شایع شود؛ ولی در حال حاضر امکان این امر بعید از قیاس است. دوم اینکه این موروثات فرهنگی و معنوی، به ضرورت از زبان فارسی به زبان اردو برگردانده شود؛ تا به وسیلهٔ این تراجم، مردم این سرزمین با این گنجینهٔ معنوی و ملّی خود آشنایی به دست آورده باشند.

برای تحصیل این هدف شریف لازم است که یک طبقه‌ای از دانشوران و استادان در هر زمان موجود باشند که در زبان و ادب فارسی و علوم متعلق به آن از قبیل علوم ادبی و لسانی تبحرّ و مهارت داشته، تا کار تصحیح و ترجمهٔ متون فارسی توسط ایشان بر طبق اصول و روشهای نوین تحقیق به نحوی احسن انجام بگیرد. در پاکستان اگرچه گروهی از فضلای فارسی که اکثر آنان با دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی و فرهنگی وابسته بودند و هستند، در زمینه های مزبوره خدمات ارزنده‌ای را انجام داده و می‌دهند و بعضی از مؤسسات انتشاراتی نیز در نشر متون فارسی و یا ترجمهٔ آنها مبادرت ورزیده‌اند، امّا این نوع کارها از مقاصد فرعی آنها بوده است.

در نظر اینجانب، هیچ اداره‌ای و سازمانی در پاکستان وجود نداشت که

غزلیات ، بخشی با عنوان «متفرقات دیوان خواجه حافظ رحمه الله تعالی» آمده است ، که به ترتیب شامل افراد (مفردات)، رباعیات (شامل ۷۹ رباعی) ، یک مخمس ، یک مسدس ، قطعات (۳۰ قطعه)، یک مثنوی ، قصائد(۵ قصیده) ، یک ترکیب بند ، یک ترجیع بند ، ساقی نامه (٤ ساقی نامه)، می باشد.

بعد از بررسی این بخش نیز کاملاً مشهود است که رباعیات ، قطعات، قصائد، مثنوی و دیگر قالب های شعری که در این نسخه وجود دارند، در همگی آنها دخل و تصرفاتی انجام شده است که با یک بررسی کلی به راحتی مشخّص خواهد شد. ناگفته نماند که در نسخه چاپ مشتاق بُک کارنر لاهور ، در آغاز بعد از گفتاری از کوثر چاندپوری ، قبل از غزلیات ، بخشی با عنوان « کلام حافظ اور فال » از مولانا محمد میان صاحب قمر دهلوی نیز آمده است که بعد از ذکر چند مورد تفأل بزرگان به دیوان خواجه روش استخراج فال را با ذکر مثالی توضیح داده است. در پایان جدول هایی برای وعده های چهارگانه روز و وعده های چهارگانه شب به طور مجزاً و بعد از آن برای شب و روز با دستورات آنها، در یک جدول آورده است.

در پایان این بحث باید گفت این نسخه نمی تواند از نسخ معتبر از دیوان حافظ می باشد و جناب قاضی سجاد حسین علیرغم ترجمه بسیار روان و ساده خود به نظر می رسد در شناسایی و انتخاب یک نسخه معتبر هیچ دقتی به خرج نداده و گمان غالب بر این است که یک نسخه ای که بیشتر در دسترس مردم در آن روزگار بوده است بسنده کرده است.

ب : بررسی و نقد ترجمه ی دیوان حافظ :

ناگزیر باید اذعان داشت که اگرچه عمل ترجمه ، عمل سخت و طاقت فرسائی است و تسلط و تبحر شخص مترجم را بر هر دو زبان مبدأ و مقصد طلب می کند ؛ اما از آن جا که هر زبان دارای ویژگی های خاصّ خود می باشد، انتقال تمام جزئیات و دقایق از طریق ترجمه تقریباً کار غیر ممکنی است و مؤفقیت در ترجمه و آن هم ترجمه شعر که در فرهنگ زبان مبداء ریشه دارد، کاری است بس دشوار و یک امر کاملاً نسبی. از سویی ترجمه مورد نظر کاری است که بر دیوان اشعار پر از رمز و رازهای عارفانه و عاشقانه جناب حافظ صورت گرفته و بی شک محسنات زیاد و

بنای آن بر اهداف اساسی تحقیق و تصحیح و نشر متون فارسی و یا ترجمهٔ آنها به اردو و زبان های دیگر و یا پیشبرد زبان و ادب فارسی در این سرزمین پاک، گذاشته شده باشد؛ تا آنکه در سال ۱۹۷۱ میلادی اولیای امور فرهنگی و علمی دولت های پاکستان و ایران تدارک آن دیدند و یک موافقتنامهٔ فرهنگی بین دولتین امضاگردید و با اشتراک هر دو کشور یک موسسهٔ تحقیقی و علمی به نام "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" در اسلام‌آباد دایر گردید که امروز ما برای برگزاری مراسم سی امین سالگرد آن جمع شده‌ایم.

حضّار محترم، خدمات ارجمند فرهنگی و علمی سی سالهٔ این مؤسسهٔ مؤقر، بر رای صاحبنظران پُر روشن است و نیازی به معرفی ندارد. بازهم به مناسبت این موقع بعضی از برجسته ترین آن ها را به عنوان قدردانی و سپاسگزاری شایستهٔ تذکر می‌دانم وکلماتی چند در این مورد به حضور سروران گرامی و عزیزان مکرّم عرض می کنم.

مهم ترین کار اساسی که به اهتمام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان انجام گرفت، تأسیس کتابخانهٔ گنج بخش می‌باشد. آقای دکتر علی اکبر جعفری، بنیان گذار و اولین مدیر مرکز و آقای دکتر محمد حسین تسبیحی، کتابدار محترم کتابخانهٔ گنج بخش، به خصوص سزاوار هرگونه تحسین و تقدیر هستند که باوجود پیش آمدهای شدید و مشکلات گوناگون، زحمات سفرهای نقاط دور دست و دشوار گذار کشور از شهرها و قریه ها را با همّت جوانمردانه تحمّل نموده، این گنجینهٔ گرانبهای مخطوطات نادر وکمیاب را گردآوری کردند. جانشینان ایشان هم که از استادان بزرگوار دانشگاهی و دانشمندان برجسته بوده و هستند، کار پیشینیان را به نحوی احسن و اکمل ادامه دادند و مساعی جمیله را در توسعهٔ کتابخانه به عمل آوردند.

در حال حاضر، کتابخانهٔ گنج بخش که حاوی بیش از پانزده هزار نسخهٔ خطّی فارسی و هزارها از کتابهای نادر و کمیاب فارسی است، از لحاظ تعداد مخطوطات، حتی از کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور و موزهٔ ملّی پاکستان کراچی، بزرگترین و غنی ترین کتابخانهٔ پاکستان می‌باشد.

از جملهٔ کارهای بسیار ارزندهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، تهیّه و انتشار فهرست های توصیفی مخطوطات فارسی موجود در کتابخانهٔ گنج بخش و نیز درکتابخانه های مختلف کشور مانند موزهٔ ملّی پاکستان و کتابخانهٔ همدرد و انجمن ترقی اردو درکراچی و مجموعهٔ آذر در لاهور وغیره، می‌باشد. در این زمینه، خدمات و فعالیت مرتّبین این فهرستها بخصوص دکتر محمد

کاستی هایی چند در ترجمه آنها وجود دارد که با بررسی بیشتر برخی موارد به عنوان مشت نمونه خروار ذکر خواهد شد.

غرض از این مقدمه این بود که بگوئیم دیوان حافظ و در رأس آن غزلیات او که قفل معما هایش به دست عالمان به فرهنگ بزرگان ادبی ایرانی نتوانسته است به طور کامل گشوده شود، نمی تواند این انتظار را موجب شود که از یک ترجمه توقع کامل بودن در دسترسی به پیام های زمینی و آسمانی خواجه حافظ باشد.

بررسی و تحقیق پیرامون نسخه ترجمه جناب قاضی سجاد حسین حاکی از این است که این ترجمه از سوی ادب دوستان با استقبال بی نظیری مواجه شده و چندین بار این کتاب با مجوّز یا بدون مجوز به چاپ رسیده است. حتّی شنیده ها حاکی از آن است که در پاکستان و هندوستان به طور تقریبی تاکنون قریب به پانزده بار تجدید چاپ شده است. سؤال قابل توجّه این است که چه عاملی موجبات مقبولیّت بسیار این ترجمه را فراهم کرده است ؟ برای رسیدن به جواب این سؤال به بررسی ویژگی های این ترجمه پرداخته خواهد شد.

در یک نگاه کلی به ترجمه اشعار می بینیم که مترجم به زبانی بسیار ساده وعام فهم مفاهیم فارسی را به زبان اردو منتقل کرده است:

منم که دیده به دیدار دوست کردم باز چه شکر گویمت ای کار ساز بنده نواز

میں ہوں جس نے دوست کے دیدار پر آنکھ کھولی ہے

اے کام بنانے والے ، غلام کو نوازنے والے تیرا کس طرح شکریہ ادا کروں (دیوان حافظ مترجم مولانا قاضی سجاد حسین صاحب ۱۹۷۲، ص ۲٤۳)

نگار من که به مکتب نرفت وخط ننوشت به غمزه مسئلة آموز صد مدرّس شد

ترجمه : میرا محبوب ، جو نه مکتب گیا نه اس نے لکھنا سیکھا

اپنی ادا سے سو مدرسوں کو مسئله سکھانے والا ھوگیا (أیضاً ص : ۱۷٤)

دیریست که دلدار پیامی نفرستاد ننوشت کلامی و سلامی نفرستاد

ترجمه : زمانه گذر گیا دلدار نے کوئی پیغام نه بھیجا

اس نے نه کچھ لکھا ، نه سلام بھیجا (ایضاً ص : ۱۵۱)

حسین تسبیحی، آقای احمد منزوی، دکتر عارف نوشاهی و دکتر سیّد خضر نوشاهی و سایر همکاران ایشان مورد تحسین و تمجید است.

امّا درخصوص فهرست نگاری، ارزنده‌ترین و مفیدترین کارهای اساسی که سابقهِ هم ندارد، تهیّه و نشر چهارده جلد حجیم "فهرست مشترک نسخه‌های خطّی پاکستان است که با همّت جوانمردانه و فعّالانهٔ آقای احمد منزوی و صدها همکاران ایشان از دانشوران و پژوهش گران ارجمند در همه جای کشور انجام گرفته. اهمیّت و جنبهٔ افادیّت این فهرستها به ویژه درخصوص جمع آوری مواد و منابع تحقیقی در کمترین وقت و بدون زحمت زیاد، پُرواضح و مسلّم است.

همهٔ این سروران گرامی و عزیزان محترم که فعالاّنه این خدمت بزرگ را انجام داده‌اند، مستحق هرگونه تحسین و تقدیر و تکریم هستند.

از خدمات مهم دیگر مرکز، فعالیت های گوناگون و تلاش های متنوّع در راه تحصیل اهداف منظورهٔ احیا و پیشبرد زبان و ادبیات فارسی و حمایت و همکاری با پژوهش کاران و دانشمندان دانشگاهی و غیر دانشگاهی در اتّساع کارهای تحقیق و علمی، و نشر آثار خطّی فارسی با تصحیح متون و مقدّمات و موخّرات تحقیقی و مقاله‌های دکتری اکثری از فارغ التحصیلان ایران و پاکستان، و مشارکت با بعضی مؤسّسات انتشاراتی پاکستان مانند اسلامک بک فاؤندیشن در چاپ کتابهای قدیم فارسی مانند مثنوی رومی و سیرالاولیا وغیره، و اهدا و توزیع انتشارات خود به استادان و علاقه مندان و کتابخانه های مختلف اداره‌هایِ تدریسی و تحقیقی و فراهم کردن تسهیلات موجود در کتابخانهٔ گنج بخش به نیازمندان، و اعطای بورس وکمک هزینه های تحصیلی به دانشجویان فارسی سطوح مختلفهٔ دانشگاهی، و برگزاری سمینارها و جلسات ادبی منطقه‌ای و بین‌المللی در موضوعات مربوط به فرهنگ و ادب فارسی و فعالیت‌های دیگر که احصای آنها در این فرصت محدود ممکن نیست، درخور ستایش و مورد تقدیر و سپاسگزاری است.

انسب می نماید که در این موقع کلماتی چند در مورد روابط و همکاری بین مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و بخش فارسی دانشگاه کراچی به عنوان سپاسگزاری و تشکّر ادا کنم.

عرض می‌شود که روابط بین مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و بخش فارسی دانشگاه کراچی بسیار قدیمی است و اگر بگویيم که این روابط در زمانی پیش از تأسیس مرکز تحقیقات فارسی برقرار شده بود، اشتباه نگفته باشم،

چنانچه مشاهده می شود ، با زبانی بسیار سلیس و در عین حال رسا، مفهوم ظاهری اشعار ، با یک مفهوم سطحی بیان شده است و شاید بی جا نباشد که بگوئیم این ترجمه یک خوانندۀ اردو زبان را در راه رسیدن به مفهومی عمیق تر در اشعار حافظ تا جدی راهنمائی هم می تواند بکند.

آشنایی مترجم به ادبیات زبان فارسی و زبان اردو در حد کمال است . زیرا به خوبی با اصطلاحات و ترکیبات و تلمیحات ودیگر ویژگی های ادبی هر دو زبان آشناست و بدون هیچ درنگی به همان روانی زبان فارسی آنها را در متن ترجمه اردوی خود جای داده است.

ز حسرت لب شیرین هنوز می بینم　　　که لاله می دمد ا زخاک تربت فرهاد

ترجمه: میں دیکھتا ہوں کہ شیرین کے ہونٹوں کی حسرت میں اب تک فرہاد کی قبر کی مٹی سے لالہ اگتاہے (ایضاً ص : ۱۸۱)

خواهی که بر نخیزدت از دیده رود خون　　　دل در هوای صحبت رود کسان مبند

ترجمه : اگر تو چاہتاہے کہ تیری آنکھ سے خون کی ندی نہ بہے ، لوگوں کے لڑکوں کی صحبت سے دل وابستہ نہ کر (ایضاً ص : ۱۱۶).

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند　　　گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر

ترجمه : جب ازلی تقسیم، ہماری موجودگی کے بدون انہوں نے کی ہے
اگر تھوڑا سا مرضی کے موافق نہیں اعتراض نہ کر (ایضاً ص : ۲۳٤)

و در کنار این ترجمه ها در حواشی هر صفحه به مناسبت واژه یا بیت مورد نظر توضیحاتی را هم برای روشن شدن بیشتر مفهوم ارائه کرده است به عنوان مثال در حاشیه ای برای بیت یاد شده بالا در همان صفحه با شماره ۱ چنین نوشته است : «یعنی خدائی فیصلے ہمارے سامنے نہیں ہوئے ہیں — اب اگر ہم سے تھوڑی سی غلطی ہوجائے تو ملامت کے قابل نہیں ہے (یعنی : تصمیم های الهی در برابر ما گرفته نشده است . اینک اگر از ما اشتباهی سر زد، سزاوار ملامت و توبیخ نیستیم .)» و به عنوان شاهد بیت زیر را از میرزا اسدالله خان غالب به عنوان مثال آورده است :

پکڑے جاتے ہیں فرشتوں کے لکھے پر ناحق
آدمی کوئی ہمارا ، دم تحریر بھی تھا؟

به دلیل اینکه جناب آقای دکتر علی اکبر جعفری (نخستین مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی) پیش از اعلام رسمی تأسیس مرکز، با رئیس بخش فارسی دانشگاه کراچی مرحوم اُستاد دکتر غلام سرور در مورد اُمور اساسی تشکیل و تنظیم این مؤسّسهٔ تحقیقی و مسایل مربوط به آن، شخصاً و کتباً باهم مشاورت می‌کرده‌اند؛ نیز اُستاد بزرگوار پس از بازنشستگی از خدمت دانشگاه، و بعد از جا افتادن مرکز، مدّتی از حیث میهمان دکتر علی اکبر جعفری در ساختمان مرکز اقامت داشته و به انجام دادن کارهای تشکیلاتی و تحقیقی پرداخته است.

این نوع همکاری در طی این مدّت سی سال به طور مستقیم یا غیر مستقیم برقرار و مستدام بوده‌است. بخش فارسی این افتخار هم دارد که تعداد زیادی از مسؤولین بخش های مختلف مرکز، چنانکه دکتر سیّد سبط حسن رضوی (مرحوم)، دکتر سید علی رضا نقوی، دکتر طاهره صدیقی، دکتر شگفته موسوی، سیّد مرتضی موسوی، دکتر عارف نوشاهی در سطح فوق لیسانس، از فارغ‌التحصیلان دانشگاه کراچی بوده‌اند.

از افتخارات دیگر، یکی سهم وابستگان قدیم و جدید بخش فارسی، در انتشارات مرکز تحقیقات فارسی می‌باشد. طبق فهرست انتشارات تا سال ۲۰۰۰ میلادی در حدود سی جلد کتاب از استادان و محققین زیر که از حیث استاد یا در زمان دانشجویی با بخش فارسی به طور مستقیم یا غیر مستقیم وابستگی داشته بودند، به اهتمام مرکز تحقیقات فارسی چاپ و نشر گردید :

۱) دکتر غلام سرور (مرحوم)؛
۲) دکتر سیّد مطیع الامام (مرحوم)؛
۳) دکتر سید حسین جعفر حلیم؛
۴) دکتر طاهره صدّیقی؛
۵) دکتر ساجدالله تفهیمی؛
۶) دکتر سیّد سبط حسن رضوی (مرحوم)؛
۷) دکتر سید علی رضا نقوی؛
۸) دکتر محمد ریاض (مرحوم)؛
۹) دکتر شیر زمان فیروز؛
۱۰) دکتر سید عارف نوشاهی.

از جملهٔ موارد مهم همکاری و مساعدت مرکز با بخش فارسی است :

ـ اهدای انتشارات مرکز تحقیقات فارسی و آثار چاپی ایران موردنیاز، هم به کتابخانه و هم به استادان بخش فارسی دانشگاه کراچی؛

(یعنی : ما ناحق فقط به خاطر آنچه فرشتگان از اعمال ما نوشته اند، مؤاخذه می شویم . آیا هیچ کسی از ما هنگام آنچه فرشتگان می نوشتند آن جا حضور داشت ؟)

چنانچه مشاهده می شود در بیت اول شیرین و فر هاد و داستان آن را برای اردو زبان ها چون آشنا تشخیص داده شده ، به همان ذکر از آنها بسنده شده است. در بیت دوم که نشانه دیگری از تبحر مترجم به زبان فارسی است واژه « رود» در مصرع اول را «ندی» که همان معادل اردوی رود است معنی نموده است و در مصرع دوم که در معنای «فرزند پسر» است، کاملاً صحیح درک شده است. در بیت سوم هم پس از یک ترجمه خوب شاهدی را از یک شاعر اردو زبان آورده است که خود نشانگر مهارت قاضی سجاد خسین در ادبیات اردو هم می باشد. البته لازم است با توجه اهمیت حواشی موجود در این ترجمه به دو مورد دیگر (چون بیش از این مجالی نیست) فقط برای آشنایی ذهن خوانندگان محترم ، اشاره کرد. در حاشیه ای که بر بیت :

صلاح از ما چه می جوئی ؟ که مستان را صلا گفتیم
به دور نرگس مستت، سلامت را دعا گفتیم

(ایضاً ص : ۳۱۳)

در حاشیه ای با شماره ۸ ، چنین نوشته است :« مستون سے مراد ، محبوب کی آنکھین ھیں - یعنی جب ہم نے اس کی آنکھوں کو دعوت دے دی ہے، اب عافیت اور صلاح کہاں ہے ؟ (یعنی : مراد از مست ها ، چشمان محبوب است . یعنی ما چشمان اور را دعوت دادیم. اینک عافیت و صلاح کجاست ؟) (ایضاً ص :۳۱۳)

افزون بر این وی در ترجمه خود ، به ادبیات اردو و آثار بزرگان این زبان چه قدما و چه هم عصران خود، توجه داشته است. در یکی از حاشیه های خود که بر بیت ذیل :

ز خوف بادیه دل بد مکن ببند احرام   که مرد ره نیندیشد، ار چه ناید باز

(ایضاً ص ۲۴۰)

از اشعار منسوب به خواجه است ، افزون بر ترجمه ، چنین توضیح داده است که :« عاشق کے لیے خطرات سدّ راہ نہ ہونے چاہیں (یعنی :

ـ مساعدت و همکاری با استادان بخش فارسی درکارهای تحقیقی به صورت فراهم کردن فتوکپی یا میکرو فیلم از نسخه های خطّی و مواد تحقیقی موردنیاز، موجود درکتابخانهٔ گنج بخش؛
ـ ارسال مجلّهٔ "دانش" به کتابخانه و استادان بخش فارسی، به طور مرتّب و جای دادن مقالات آنان در مجلّه ؛
ـ فراهمیٔ فرصت برای شرکت در سمینارها و کنفرانسهایی که به اهتمام مرکز تحقیقات فارسی برگزار می‌شود؛
ـ بازدید و ایراد سخنرانی اکثری از مدیران محترم مرکز در جلسات ادبی در بخش فارسی دانشگاه کراچی؛
ـ اعطای بورس و کمک هزینهٔ تحصیلی به دانشجویان بخش فارسی؛
ـ برگزاری مراسم بزرگداشت استاد معظّم مرحوم دکتر غلام سرور در اسلام‌آباد.

این بود مواردی چند از همکاری و روابط مرکز تحقیقات فارسی و بخش فارسی دانشگاه کراچی که به عنوان سپاسگزاری و تشکّر ایراد نمودم و الآ هیچ تردیدی در آن نیست که مرکز تحقیقات فارسی این نوع همکاری را با همهٔ بخش‌های فارسی دانشگاه های پاکستان و مؤسسات دیگر و دانشمندان و علاقه‌مندان زبان و ادب فارسی نیز در سراسر این مدّت سی ساله ادامه داده است و می‌دهد.

پیش از اینکه سخنان خود را بپایان برسانم، می‌خواهم توجه مدیر محترم مرکز و ارباب اختیار را به پیشنهادی چند در باب گسترش و توسعهٔ زمینه کارهای تحقیقی و ادبی در پاکستان جلب کنم:

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان یک پایگاه مرکزی دارد. پیشنهاد بنده این است که مرکز تحقیقات، چهار شعبه در هر شهر مرکزی استانهای پاکستان یعنی پیشاور و لاهور و کراچی و کویته دایر کند. هر شعبه در حدود استان خود بر طبق خط مشی مرکز، فعالیت داشته باشد. از اهداف مهم هر شعبه، تلاش و کوشش در باب حفظ و ترویج و احیای زبان و ادب فارسی و بررسی و جمع آوری مخطوطات فارسی موجود درکتابخانه های شخصی و عمومی در استان خود و فهرست نویسی آنها، برگزاری سمینارها و کنفرانسها در موضوعات مهم مربوط به استان خود، فراهمی وسایل ضروری و مورد نیاز برای تدریس و تحقیق زبان و ادب فارسی؛ به عمل آوردن اقداماتی لازم برای شناختن و شناساندن سهم استان خود در ادبیات فارسی ، و ایجاد هماهنگی و ارتباط میان استادان و علاقه مندان و دانش پژوهان استان خود برای تحصیل

خطرات نباید سدّی بر راه عاشقان باشند.)» و برای شاهد آن بیتی را از اشعار علامه اقبال لاهور آورده است:

بے خطر کود پڑا آتش نمرود میں عشق　　عقل ہے محو تماشائے لب بام ابھی

(یعنی : عشق بدون توجه به خطر خود را در آتش نمرود افکند و عقل همچنان در حال تماشای لب بام است).

مترجم افزون بر آن که به ادبیات فارسی به خوبی آگاه است، در شناختن و فهم مناسب از برخی اصطلاحات که توسط جناب حافظ بیشتر مورد استفاده است نیز بسیار مؤفق است.

غلام همت دردی کشان یک رنگم　　نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیهند

ترجمہ: میں یک رنگ ، تلچھٹ پینے والوں کی توجہ کا غلام ہوں
نہ کہ اس گروہ کا جو نیلے لباس والے اور سیاہ دل ہیں (ایضاً ص : ۱۸۰)

خیز تا خرقه صوفی به خرابات بریم　　زرق و طامات به بازار خرافات بریم

ترجمہ : اٹھیے، تا کہ صوفی کی گدڑی کو شراب خانے میں لے جائیں
مکر اور کرامت کی دینگوں کو خرافات کے بازار میں لے جائین (ایضاً ص: ۲۰۱)

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش　　که به تلبیس وحیل دیو مسلمان نشود

ترجمہ : ای دل ، خوش رہ ، اسم اعظم اپنا کام کرتا ہے
اس لیے کہ مکاری اور حیلہ بازی سے شیطان ، مسلمان نہیں ہوتا (ایضاً ص : ۱۹۸)

جمال دختر رز نور چشم ماست مگر　　که در نقاب زجاجی و پرده عنبی ست

ترجمہ : انگور کی بیٹی کا حسن ، ہماری آنکھوں کا نور ہے لیکن جبکہ زجاجی نقاب اور غیبی پردہ میں ہو (ایضاً ص : ۵۲)

بدون آگاهی از سلیقه سخن حافظ و تمایلات بدون ریا و ریاستیزی او، نمی توان به خوبی به کُنه سخن او دست یافت. جناب قاضی با شناخت

اهداف منظوره، باشد.

پیشنهاد دوم این است که ورود زبان فارسی در وهلهٔ اوّل به طور طبیعی در مناطقی بوده که بامرز ایران متّصل و فعلاً در حدود جغرافیایی کشور پاکستان داخل است. با اینکه در ادوار مختلف تاریخی به خصوص در دورهٔ مغول تیموریه، اجتماع علما و شعرا و ادبای فارسی بیشتر در مراکز سیاسی دولتی بوده که اکثر آنها فعلاً شامل کشور هند است، مجموع آثاری که در طی قرون متمادی به این سوی مرز به وجود آمده از نظر تناسب حدود جغرافیایی هرگز کمتر از آن سوی مرز نبوده‌است. ولی متأسفانه بیشتر این ذخایر فرهنگی و ملّی و دینی و تاریخی و ادبی، هنوز در کتابخانه های شخصی و عمومی در معرض گمنامی افتاده و منتظر توجّه صاحبنظران و اهل دانش و تحقیق است. اگرچه درحال حاضر دانشورانی مانند دانشمند فاضل دکتر ظهورالدین احمد، به طور انفرادی توجّه بدین امر خطیر مبذول داشته و چندین مجلّد کتاب در تاریخ زبان و ادب فارسی در پاکستان تألیف فرمودند که قابل تقلید و استفاده و استرجاع و سزاوار هرگونه تحسین و تقدیر می‌باشد، امّا این کار بزرگ مستلزم مساعی گروهی و اجتماعی است.

پیشنهاد بنده این است که مرکز تحقیقات فارسی بنای کار تهیّه و ترتیب یک دانشنامه یا دائرةالمعارف مفصّل زبان و ادب فارسی در پاکستان، به طور یک پروژهٔ تحقیقی گروهی را بگذارد و یک هیأت مرکزی شامل دانشوران باتوجه و کارشناس را برای انجام دادن این خدمت فرهنگی و ملّی تشکیل داده وسایلی لازم و کافی برای اجرای این برنامه به دست اختیار آن هیأت بسپارد.

از پیشنهادهای دیگر، تأسیس کرسی های ایرانشناسی، حافظ شناسی، سعدی شناسی، رومی شناسی، شاهنامه شناسی یا به عنوانهای دیگر، در دانشگاه‌های مختلف پاکستان و تهیه و ترتیب یک فرهنگ جامع مشترکات اردو و فارسی و بعضی کارهای مهم دیگر می باشد که طرح مقدماتی و کلّی آنها را بعداً به حضور مدیر محترم مرکز عرضه خواهم داشت.

در آخر با تشکّر و سپاسگزاری مجدّد از مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی و همکاران عزیز ایشان و همهٔ دست اندرکاران که با برگزاری مراسم مجلّل و پُرشکوه جشن امروزه اسباب خوشحالی و همدلی و همزبانی و فرصت استفاده از علم و آگهی همدیگر فراهم آوردند، سخنان خود را بپایان می‌رسانم و از درگاه خدای بزرگ و برتر، ترقی و تعالّی مرکز تحقیقات فارسی و تمام خدمتگزاران فرهنگ و ادب را - که جسماً و روحاً با این مرکز موقر علاقه و پیوستگی دارند - خواستارم.

*****

با تمام اوصافی که از ترجمه مورد نظر بر شمردیم ، گاهگاهی به مواردی بر میخوریم که خطاهایی را نشان می دهند. گویا در فهم برخی ابیات ابهامی برای او پیش آمده است و یا وجود اشتباه در ترکیب در شعر ، این نکته بر جناب قاضی معلوم نشده است که ممکن است چنین ترکیبی صورت رایج نباشد و با این وجود دست به ترجمه زده است. برای نمونه به بیت زیر که عیناً از نسخه ترجمه شده نقل شده است ، توجه فرمایید:

الا ای طوطی گویای اسرار　　　مبادا از شکر خالیت منقار

ترجمه : ای اسرار بیان کرنے والی طوطی
خدا کرے تیری چونچ شکر سے خالی نه هو (ایضاً ص : ۲۲۱)

البته ترجمه صحیح انجام شده است ، ولی با تفحصی که به عمل آمد در هیچ کدام از نسخ مقبولی که پیش از این نام برده شدند ، ترتیب مصرع دوم با آن چه در این نسخه است یکی نیست، حتی که در مراجعه به چند نسخه ترجمه اردو هم ، ترتیب مصرع تفاوت دارد. و همه جا ترتیب مصرع از این قرار است :« مبادا خالیت شکّر زمنقار » و همچنین در بیت زیر که باز هم عیناً به شکل نوشته شده در نسخه مورد ترجمه آمده است توجّه فرمایید:

بوسیدن لب یار اول ز دنست مگذار　　　کآخر ملول گردی از دست لب گزیدن

ترجمه : شروع هی سے دوست کے هونٹ کے بوسے سے کو هاتھ سے نه دے کیونکه آخر هونٹ کاٹنے کے هاتهوں رنجیده هوگا (ایضاً ص : ٣٤٤)

چنانچه مشاهده می شود کسره زیر حرف «ت» در کلمه «دست» ، اشتباه است وقاضی سجاد حسین هم آن را:« هونٹ کاٹنے کے هاتهوں ...» ، یعنی لب از دست خارها رنجیده خواهد شد ترجمه کرده است که اگرچه به ظاهر درست هم می نماید، اما ملالتی که از نبوسیدن لب یار به وجود می آید، به مراتب شاعرانه تر و نزدیکتر به آن چیزی است که از حافظ سراغ داریم . از طرفی روشن است که این مقوله در زبان فارسی هم به صورت «دست و لب گزیدن » ، در مفهوم « پشیمان شدن » است. بنابر این شکل صحیح مصرع دوم چنانچه در نسخه های معتبر آمده است ، « کآخر ملول گردی از دست و لب گزیدن » می باشد. از این گونه اشتباهات در ترجمه بیت زیر هم موجود است :

سید افسر علی شاه[1]

اهمیت زبان فارسی در پیوستگی های فرهنگی کشورهای منطقه

چکیده:
نویسندهٔ مقاله تأثیر زبان و ادب فارسی را در کشورهای شبه قارهٔ هند، پاکستان، بنگلادش، سری لانکا، نپال و از سوی دیگر در افغانستان، کشورهای آسیای میانه از جمله تاجیکستان ، ازبکستان، ترکمنستان ،قرقیزستان، قزاقستان، آذربایجان، ارمنستان و ترکیه بیان نموده، به تبیین نقش گستردهٔ زبان و ادب فارسی در انتقال فرهنگ اسلام و ایران از قرون اولیهٔ اسلامی تا عصر حاضر پرداخته است.

*****

به مناسبت سی امین سال خدمات علمی ، فرهنگی و ادبی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، لازم می دانم که در مقابل خدمات ارزندهٔ سی ساله و کارنامهٔ درخشان و کوشش مداوم ، به مدیریت محترم این مرکز تبریک و تهنیت عرض کنم. می توان گفت که اساسنامهٔ تنظیمی مرکز دستور العمل فعالیت ها و خدمات ارزشمندی است که از سوی دولت ایران و پاکستان برای متصدّیان امر تدوین شده. باید اعتراف کرد که ضرورت پاسداری از مواریث عظیم گذشتگان ، حفظ و حمایت از دست آوردهای هزاران ساله ارتباطات تاریخی ، فرهنگی ، علمی ، هنری و ادبی میان دو ملت سرفراز مسلمان مسؤولیتی خطیر به شمار می‌آید و آیندهٔ مناسبات حسنه و دوستانه و

---

۱ - استاد سابق علوم اسلامی دانشگاه کشاورزی راولپندی

این دل غم دیده حالش به شود دل بد مکن
وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور
ترجمه : اس غم زدہ دل کا حال اچھا ہوجائے گا ، ناامید نہ ہو
اور یہ پریشان دماغ، پھر آراستہ ہوجائے گا غم نہ کر (ایضاً ص : ۲۳۵)

در این بیت یک اشتباه در اصل فارسی آن وارد شده و آن در آغاز بیت، ضمیر اشاره به نزدیک « این » است که در اغلب نسخ ، حرف ندای « ای » می باشد. فصاحت در استفاده از «ای » به جای «این» است . همچنین در ترجمه هم اشتباهی رخ داده است و آن هم ترجمه « به سامان شدن » در مفهوم آراسته شدن است که به نظر می رسد، « به سامان شدن » در این بیت به مفهوم « آراسته شدن » نیست ، بلکه به مفهوم « بهتر شدن حال » است . از سویی چنانچه در ترجمه هم می بینیم « سر» در ترجمه اردو « دماغ» نوشته شده و کسی به آرایش مغز نمی پردازد.و « سرشوریده » کنایه از مجنون و مفتون می باشد و « به سامان آمدن سر شوریده » در اصل « بهتر شدن جنون در عاشق » است.

بی شک با جستجو و تفحص نمونه های بیشتری از اشتباهات موجود در این ترجمه می توان یافت ، اما نکته این جاست که چنانچه پیش از این هم گفته شد، محسنات این ترجمه چندان زیاد است که چنین اشتباهاتی به شهرت آن نمی تواند لطمه وارد کند و اگر محققی همتی کند، می تواند با یافتن و رفع آن اشتباهات ، یک نسخه از ترجمه مناسب دیوان حافظ به زبان اردو در دسترس علاقمندان قرار دهد.

همچنین لازم است نکته ای هم به این مبحث افزود که با توجه به اهمیت و میزان بالای مقبولیت حافظ و کلام او در دنیا و به ویژه در شبه قاره پاک وهندو از سویی جایگاه خوب این ترجمه بین مردم این خطه ، با همتی شایسته و بایسته با در نظر داشتن نسخ معتبر ، زوائد و الحاقات موجود در این نسخه شناسایی و حذف گردد. چون برخی از این ابیات وغزلیات منافی جایگاه بزرگ خواجه سخن حافظ شیرازی است.

حواشی و توضیحات:

۱ – حافظ پژوهشی در پاکستان (به مناسبت روز حافظ) بیستم مهر ماه ۱۳۸۰ ، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران اسلام آباد ، به کوشش دکتر رضا مصطفوی سبزواری ، پیوست مجله پیغام آشنا ، شماره ۷.

برادرانه هر دو جامعه را نیز پشتیبانی می کند.

اکنون به مقالهٔ خود که « اهمیت زبان فارسی در پیوستگی‌های فرهنگی کشورهای منطقه » عنوان دارد، می پردازم.

تأثیر زبان و ادب فارسی و گسترش آن در کشورهای مختلف جهان به ویژه کشورهای شبه قاره از جمله هند و پاکستان و بنگلادیش و سری لنکا و نپال و سوی دیگر افغانستان و کشورهای آسیای میانه و قفقاز از جمله تاجیکستان،ازبکستان ، ترکمنستان، قزاقستان و آذربایجان و ارمنستان و کشور ترکیه، قیرقیزستان و آثاری که به زبان فارسی در این کشورهای جهان تألیف شده به حدّی بوده است که پس از سپری شدن چندین دهه از بازشناسی و معرّفی این گنجینه های بسیار ارزشمند در زمینه های مختلف علوم و دانش بشری به ویژه در گسترهٔ ادبیات به قلم دانشمندان و محقّقان و صاحبنظران ایرانی و غیر ایرانی هنوز نمی‌توان به طور قطعی ابعاد این تأثیر و گسترش را مشخّص کرد.

زبان شیرین فارسی یکی از زبان های عمدهٔ جهان است که گذشته از مزایای بیشمار ادبی و هنری رهگشای گسترش اسلام بوده است. طبق شواهد تاریخی، حتّی در عهد هخامنشیان و ساسانیان زبان و ادبیات فارسی قدیم در خارج از مرزهای کشور ایران نفوذ داشت. پس از ظهور اسلام سلسله هایی که در زمان خلافت بنی عباس در ایران تشکیل گردید موجب پیشرفت زبان شیرین فارسی شد. این زبان که هیچ وقت از بین نرفت و عموم ایرانیان بالهجه های مختلف بدان تکلّم می کردند و تسلّط عرب فقط باعث شد که عدّه‌ای از لغات تازی داخل آن گردد و کتب علمی و ادبی به زبان عربی که مفهوم کلّیه ملل اسلامی بود به رشته تحریر در آید. همین که طرف توجه ملوک و امراء گردید نظماً و نثراً رونق افزای عالم ادبیات شد؛ به قسمی که می توان گفت ادبیات فارسی یکی از زیباترین ادبیات عالم است و قرن هاست که نظر جهانیان را به طرف خود جلب کرده است.

اکثر شعرای بزرگ ایرانی در دورهٔ حکومت اسلامی و تحت توجّهات سامانیان ، غزنویان ،غوریان، سلجوقیان ، و خوارزم شاهیان می‌زیسته اند و اوّلین شاعر مشهوری که در زمان طاهریان به سر می‌برد، حنظلهٔ باد غیسی

۲ – در سال ۱۹۸٤ از سوی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد و موسسهٔ انتشارات اسلامی، نسخهٔ ترجمه شدهٔ قاضی سجاد حسین، با پیش گفتاری مبسوط و سودمند از دانشمند ارجمند و فاضل دکتر سید محمد اکرم به همراه متن کوثر چاندپوری وبدون فالنامه، به چاپ رسید.
۳ – اشخاصی که به طور غیر آکادمیک در شبه قاره به تحصیل زبان و ادبیات فارسی می پرداختند، در امتحانی که برای سطح بندی اطلاعات این افراد برگزار می شد، شرکت می کردند و با درجاتی از جمله ادیب فاضل* که بالاترین درجه آن بوده است کسب میکردند.
٤ – دیوان حافظ، بر اساس ٤۸ نسخه خطی قرن نهم، تدوین دکتر سلیم نیساری، انتشارات سینانگار، تهران ۱۳۷۷.

*****

* - امتحان «ادیب فاضل» برای رشتهٔ زبان و ادبیات اردو اختصاص دارد در حالی که آنچه به امتحان زبان و ادبیات فارسی ارتباط دارد به «منشی فاضل» موسوم می باشد «دانش».

ایست، دیگر فیروز المشرقی است که معاصر باعمرولیث صفاری بوده. شعرای معروف دیگر ابو سلیك گرگانی ، شهید بلخی،ابوشعیب و ابوعبدالله محمد بن موسی الفرالاوی است. بااینکه از شعرای سابق الذکر آثار مهمی در دست نیست اما از شعری که از آنان باقی است و شهاداتی که استادان فن داده اند، می توان گفت که این شاعران مقام بلندی در فن خود داشته و شعر فارسی مراحل اولیهٔ خود را طی کرده بود؛ مثلاً رودکی، دقیقی، فردوسی ، عنصری و فرخی و بابا طاهر و دیگر شعرای ایرانی و غیر ایرانی از جمله مسعود سعد سلمان، عمر خیام و سعدی و حافظ و نظامی گنجوی و انوری و خاقانی و امیر خسرو و غالب و اقبال وغیرهم و همین طور نثرنگاران فارسی که نقش پلی بین خاور و باختر رابازی کردند را باید محترم شمرد. این ارتباط نشانگر پیوندهایی است که تاکسیلا پایتخت جمشید از راه زمینی و به سوی دیگر تا آسیای غربی و یونان گسترش یافت. اهمّیت این تغییر فرهنگی به طوریکه درک نشده است. این تنها تغیّر مذهبی در برداشت هند و آریاییها نبود؛ بلکه یک تحوّل اساسی در زمینهٔ فعالیت اقتصادی بوده که موجب تنظیم اجتماعی و پیشرفت علمی شد و در نتیجهٔ آن اولین دانشگاه در تاکسیلا تأسیس گردید.

ایران در دنیای کهن رابط بین غرب و شرق بوده که به همین دلیل شاهد بسیار خوبی برای اثبات مهاجرت های بزرگ در آن زمان است . هرگاه به تمدن‌های بزرگ هزاره های پیش از تاریخ اشاره شود، بی شک نام ایران در صدر آن قرار می‌گیرد. جغرافیای سیاسی ایران در هزارهٔ اول پیش از میلاد به پهنا و وسعتی از آن سوی نیل تا ماورای سند بود و به گواهی و کمک داده های ادبیات فارسی که بین ایران و کشورهای مختلف آسیا نقش وسیلهٔ ارتباط ایفاد نمود، قابل تشخیص می‌باشد و توسعه و پیشرفت شعر و ادب فارسی شیرین ایران در تمدّن جهانی به عنوان پیوند دهندهٔ خاور و باختر از آغاز تا سده های میانه است.

در ارتباط با مهم ترین زمینهٔ پیوستگی های فرهنگی ایران و کشورهای منطقه راههای ارتباطی بین مراکز تمدّن های پیش از تاریخ مورد بررسی علمی قرار می‌گیرند. یعنی سندِ پاکستان از یک سو و بین النّهرین از سوی دیگر قرار

اندیشه و اندیشمندان (۳)

داشت و به همین دلیل توانست مرکز عمدهٔ مبادلات فرهنگی و داد و ستدهای بازرگانی و گذرگاه اصلی مهاجرت های تاریخ ساز باشد. به بیان دیگر می توان گفت که به دلایل کاملاً مشخّص همچون وجود بیابانهای هولناک در ناحیهٔ مرکزی ایران و رشته کوههای سر به فلک کشیده در شمال و غرب آن، ناگزیر راههای ارتباطی این تمدن ها، دره ها و نواحی جلگه ای بودند که در طول آنها استقرارهای پیش از تاریخی قرار داشتند. یکی از این راههای ارتباطی جاده بزرگ ابریشم که از چین به ایران می رفت و سپس به قارهٔ اروپا متّصل می شد. به عبارت دیگر یکی از راههای مواصلاتی مهم راهی بود که از شمال به طرف افغانستان می‌رفت. این راه در ناحیه تجن دو راه می شد. یکی به طرف دشت‌های ترکمنستان و دیگری به سمت جنوب به درون افغانستان کشیده می‌شد و از آنجا به سیستان و درهٔ کابل و قندهار و سپس به درهٔ کویته پاکستان رسیده سرانجام به دشت بزرگ سند می‌پیوست و در همه آن مسیرها زبان فارسی و ادبیات تأثیر کنندهٔ آن جریان داشت و وسیلهٔ پیوستگی فرهنگی بین ملل آسیایی می گشت. برین روند روی همین مسیرها تبادل فرهنگی و سرایت زبان فارسی و ادبیات آن از ایران به کشورهای مختلف به عمل آمد.

پس از لشکر کشی های سلطان محمود غزنوی به سرزمین‌های وسیع شبه قاره و ایجاد حکومت مسلمانان دراین دیار، فارسی از آن زمان در منطقه زبان رسمی گردید. در طول مدّت متجاوز از هشتصد سال که سلسله های مختلف شاهان و امیران مسلمان در نواحی گوناگون حکمرانی داشتند این زبان بر کلّیهٔ زبان های محلی چیره شده، وسیلهٔابراز احساسات هنری و ادبی و انعکاس کلّیهٔ فکرهای علمی و فرهنگی قرارگرفت و ادبیات غنی و ارزنده آن در اذهان و قلوب جمیع اهالی ریشه دوانید.

زبان فارسی با زبان سانسکریت پیوندهای دیرینه دارد. محقّقان عقیده دارند که اقوامی که از دیرباز در شبه قاره و فلات ایران و آسیای میانه می‌زیسته‌اند هم نژاد بوده و از شمال به این نواحی کوچیده اند و ازین رو پیوندها و شباهت های بسیاری بین دو زبان فارسی و سانسکریت یافت می‌شود. این زبان شیرین بعد از دورهٔ غزنوی ها تا دوره های بعد در زمان غوریان نیز به عنوان

زبان رسمی شبه قاره رواج داشت. طی دوران حکومت سلاطین دهلی از جمله خلجی ها و تغلق ها و سادات و لودی نیز رسمیت زبان فارسی برقرار ماند.

اگرچه شبه قاره پس از استقرار سلطنت اسلامی در سال ۶۰۲ هجری قمری به توسط قطب الدین ایبک تا روی کار آمدن ظهیر الدین محمد بابر در سال ۹۳۲ هجری به صورت یکی از مراکز مهم ادب فارسی در آمده بود ولی با تأسیس سلطنت پُرشکوه تیموریان شبه قاره بزرگترین مجمع دانشمندان و سخنوران و نویسندگان فارسی زبان قرار گرفت. در حالیکه پادشاهان تیموری ترک زبان بودند ولی به زبان و ادبیات فارسی علاقهٔ وافری داشتند و در دربارشان علما وفضلای نامی حضور داشتند و به دریافت جایزه و انعام مفتخر می شدند.

بابر و همایون باوصف جنگ و اغتشاشات داخلی به تشویق و توجه به اهل علم وفضل نسبت به جانشینان خود موفق‌تر شدند. بابر به زبان فارسی شعر می گفت این بیت بابر در شبه قاره بسیار شهرت یافته بود.

نوروز و نو بهار و می و دلبری خوش است　　　بابر به عیش کوش که عالم دوباره نیست

فارسی در دورهٔ سلطنت تیموریان تنها زبان رسمی و درباری و ادبی و مذهبی نبود بلکه زبان عارفان و صوفیان هم بود؛ عرفا بدان عشق می ورزیدند و در مجالس سماع با قرائت اشعار فارسی وجد و حال پیدا می‌کردند . هنگامی که سلاطین دهلی جهت تسخیر و توسعه کشور از جایی به جای دیگر لشکر کشی می کردند عده ای از بوریانشینان خانقاه ها و سلاطین روحانی مشغول تسخیر قلب های مردم و توسعهٔ دین اسلام می بودند. به تدریج در شبه قاره دو نوع حکومت به وجود آمد یکی فرمانروایان صاحب شمشیر و دیگری پیشوایان دینی .

گروهی از مبلّغان مذهبی و صوفیان کرام به منظور تبلیغ اسلام از اقصیٰ نقاط ایران و ماوراء النهر به شبه قاره مهاجرت کردند و در آنجا اقامت گزیدند. این مهاجرت ها از دورهٔ غزنویان آغاز شد و به تدریج در دوره های بعد به ویژه با یورش خانمان سوز مغول به ایران به مقیاس افزون تری ادامه یافت. یکی از مشایخ متقدم و گرانقدر تصوّف ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی

دکتر محمد سلیم اختر *[1]

اکبر الہ آبادی[2]

شاعر طنز سرای و منتقد اجتماعی

چکیده:

اکبر از همان اوان صباوت به شعر و سخن و کسب کمال در آن میلی داشت و با توجه به غزلیاتی که در *کلیاتش* وجود دارد از بن دندان می توان گفت که اگر او منحصراً در همین زمینه فعالیت می کرد، به مرور زمان محتملاً به عنوان یکی از سرشناس ترین غزل سرایان روزگار خود شناخته می شد، امّا ابتکار فوق العاده و قریحهٔ سرشار او در شعرفکاهی چه از حیث سبك و چه از لحاظ معنی، چنان شهرت پیدا کرد که غزل سرائی وی کاملاً تحت الشعاع آن قرار گرفت و شناخت اصلی وی همان شعر طنزیه و فکاهی که نه از راه تفنن بلکه به منظور اصلاح جامعه سروده می شد، گردید۔

اکبر که با ادبیات فارسی و عربی آشنائی کامل داشته و حتی غزلیّات و قطعاتی هم به فارسی سروده، از زوال ادب گرانبهای این زبانها و نا آشنائی نسل جدید شبه قاره با ستارگان درخشندهٔ فرهنگ و تمدن اسلامی سخت رنج می برد ۔ وی چندین غزل حافظ را اقتفا و ابیاتش را ضمن منظومه های اردو و فارسی خودش تضمین نموده است ۔بعد از خواجهٔ شیراز محبوب ترین شاعرش شیخ سعدی شیرازی است۔ مهارت اکبر در کاربرد آیه های قرآن، ضرب المثلهای عربی و فارسی و اشعار و مصاریع اساتید گذشته مثل حافظ و سعدی و مولانا و سنائی و جامی و خسرو و فیضی و نظیری و شهیدی وغیره نیز اعجاب انگیز است۔ ازین گذشته طبع ظریف وی تمایل عجیبی به تحریف مضحك (parody)

☆۔ سرپرست پژوهشی مرکز ملی مطالعات تخصصی تاریخی و فرهنگی، دانشگاه قائد اعظم، اسلام آباد.

الهجویری است که در اوایل سدهٔ پنجم هجری به لاهور آمده و در آنجا اقامت گزید. وی در شبه قاره به عنوان پیر طریقت زندگی کرد و به ارشاد پرداخت. اثر جاودانی او دربارهٔ تصوف به نام کشف المحجوب اعتبار جهانی دارد. کشف المحجوب نخستین کتاب مهم به زبان فارسی در تصوّف است که قدر و ارج فراوانی یافت. از خواجه معین الدین چشتی شعری برایش سروده شده و بر مرقد او نوشته شده است از این قرار می‌باشد:

گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا　　　ناقصان را پیر کامل کاملان را رهنما

سهروردیه، قادریه، نقشبندیه و چشتیه چهار سلسلهٔ مهم تصوف تا امروز مورد علاقهٔ مردم بوده اند و بیش از سلاسل دیگر تصوف اسلامی شناخته شده‌اند. کم وبیش همه صوفیان شبه قاره به یکی از این سلسله های چهارگانه وابسته اند. مؤسسان هر چهار سلسلهٔ معروف ایرانی الاصل بوده اند بعضی از مؤسسان این سلسله‌ها در شبه قاره تألیفاتی با ارزش دارند در حالی که از بیشتر خلفاء و مریدان ملفوظاتی به جا مانده است، بعضی از آنها مثل امیر خسرو و فخرالدین عراقی وغیره صاحب دیوان بوده‌اند وبه ادبیات فارسی خدمات ارزنده انجام دادند، همه تألیفاتشان به زبان فارسی بوده است.

شعرا در هند مانند امیر خسرو دهلوی و غالب و اقبال به فارسی شعر می‌سرودند . امیر خسرو دهلوی و غالب و اقبال هرچند به عنوان بزرگترین شعرای اردو سرا مشهور شده اند به اعتراف خودشان اعتبار و اهمیت اشعار فارسی آنها بر اشعار اردویشان رجحان و برتری دارد و بدین لحاظ به اشعار فارسی خود افتخار کرده اند، غالب دهلوی در این باره می گوید :

– فارسی بین تا ببینی نقش های رنگ رنگ　　　بگذر از مجموعهٔ اُردوکه بی رنگ من است

بیاورید گر اینجا بود زباندانی　　　غریب شهر سخن های گفتنی دارد

علامه اقبال نیز زبان فارسی را بهترین وسیله ای برای عرضهٔ اندیشهٔ والای خود دانسته، می فرماید:

– گرچه هندی در عذوبت شکر است　　　طرز گفتار دری شیرین تر است

– فارسی از رفعت اندیشه ام　　　در خورد با فطرت اندیشه ام

علی رغم این واقعیت که پس از وفات اورنگ زیب عالمگیر زبان فارسی

نمودن اشعار سرایندگان فارسی دارد که به نوبهٔ خود موجب مزید زیبائی و تأثیر و مرغوبیت ابیات طنزآمیز اکبر می شود۔

اکبر از یك ذهن بسیار مبتکر و خلاق برخوردار بوده و از تجربیات جدید اصلاً نمی هراسید۔ به نحوی که او طنز و تعریض را به عنوان یك سلاح موثر علیه مخالفانش به کار برده در ادبیات اردو کاملاً بی سابقه است۔ همچنین او شاید اولین شاعری است در اردو که به سرودن شعر سپید یا بدون قافیه دست زد و یابه معرفی اوزان جدیددر نظم این زبان مبادرت ورزید ۔

☆ ☆ ☆

مدت چندانی بر گشایش دهلی و پایه گذاری حکومت نو پای مسلمانان در هند توسط غلامان شهاب الدین محمد غوری در آنساما ن نگذشته بود که جهان اسلام به خصوص آسیای میانه و غربی دچار فتنهٔ مغول شد و در اثر هرج و مرج و قتل و غارت و چپاولگری هولناك این قوم وحشی تعداد کثیری از ساکنان این مناطق مجبور به ترك خانه و کا شانه شده در جستجوی پنا هگا هی مطمئن به هند روی آوردند ۔ همکیشان آ نها به جای اینکه این تازه واردان را بیگانه و باری بر اقتصاد حکومت جدید التاسیس خود تلقی کنند به آنان به دیدهٔ معین و معاضدت کننده نگریستند و در کمك و گرامی داشت آ نها دقیقه ای فرو نگذاشتند.[۳] در نتیجه چنانکه در *تاریخ فرشته* آمده است در مدت کوتاهی تنها در پایتخت دهلی در حدود پانزده تا شهرك جدید مخصوص خارجیان مثل محلهٔ عباسی، محلهٔ سنجری، محلهٔ خوارزمشاهی، محلهٔ دیلمی، محلهٔ علوی، محلهٔ اتابکی، محلهٔ غوری، محلهٔ چنگیزی، محلهٔ رومی، محلهٔ سنقری، محلهٔ یمنی، محلهٔ موصلی، محلهٔ سمرقندی، محلهٔ کاشغری، و محلهٔ خطا ئی به وجو د آمد.[٤] تقریباً مقارن با همین روزگار در سال ۱۲۳٤م سید علی عرب نامی، نیای بزرگ اکبر اله آبادی، ممدوح ما در این گفتار، به عنوان اولین کسی از دودما نش از نیشابور در خراسان به هند مهاجرت نمود۔ در طول چهار پنج قرن بعد زند گی این خانواده چه مسیری را پیمود ، چیزی دربارهٔ آن با یقین نمی توان گفت۔ البته اینقدر می دانیم که جد اکبر ، سید فضل محمد ، در روزگار نواب آصف الدوله

از رسمیّت افتاد و زبان انگلیسی در شبه قاره جانشین آن گردید ولی امروز نیز شاعران ونویسندگان و محققان و شیفتگان فارسی بی شمار هستند که نسبت به زبان فارسی مهر می‌ورزند. بنابر این فرهنگیان و ادب دوستان این مرزو بوم لازم است برای پاسداری از سابقهٔ فرهنگی نسبتاً طولانی خود - که متجاوز از هشتصد سال است و تمام منابع تاریخی، ادبی، مذهبی، سیاسی وغیره به زبان فارسی است - اهتمام بورزند.

بنگلادیش نیز مانند کشورهای دیگر شبه قاره از جمله هندو پاکستان توانسته است شاعران و نویسندگان بی شمار دارای نفوذ زبان فارسی را در خاک خود بپروراند. قاضی نذر الاسلام یکی از آن شاعران بزرگ به شمار می آید.

قاضی نذر الاسلام شاعر ملّی بنگلادیش و حماسه سرای ضد استعمار از بزرگان و نوابغ عالم شعر و ادبیات بنگالی است. نذرالاسلام با ترکیب الفاظ و اصطلاحات زبان های فارسی و عربی با زبان بنگالی روح اسلام را در اشعار خود دمیده است. ترجمهٔ منظوم رباعیات و غزلیات حافظ شیرازی را به زبان بنگالی می توان از شاهکارهای وی - که با ارادت قبلی به بلبل شیراز و علاقه‌مندی به شعر و زبان پارسی به رشتهٔ تحریر در آورده است - دانست. قاضی نذر الاسلام شاعر ملی بنگلادیش در ۲۴ (بیست و چهارم) ماه مه سال ۱۸۹۹ میلادی در بنگال غربی به دنیاآمد. پدرش قاضی فقیر احمد نام داشت و مادرش زاهده خاتون. با مرگ قاضی فقیر احمد فقر و رنج وبدبختی دامنگیر آن خانواده گردید، و قاضی نذر الاسلام را به کار در نانوایی و گاهی نیز آشپزی وا داشت. تا اینکه لطف خداوند محبت او را در دل کلانتری مهربان انداخت و آن مرد بزرگ، نام وی را در مدرسه ی «دری رامپور» در شهرستان «میمن سنگ» نوشت. او را به تحصیل نشاند. گرچه به تحصیل علاقه مند بود و از همان دوران شعر می گفت و برای اطرافیان می خواند، اما اشتیاق وی به نظامی گری باعث شد که در سال ۱۹۱۷م در سن ۱۸ سالگی دست ازتحصیل بکشد و برای خدمت سربازی، راهی لاهور شود. سپس به کراچی برود و به سبب لیاقت و کاردانی در خدمت نظام به درجهٔ گروهبانی نیز دست یابد.

دوران سربازی، علاوه بر آنکه از نذرالاسلام، فردی شجاع ومنضبط و

حاکم اوده (۹۳-۱۷۷۵م)، به عنوان یك روحانی از شهرت و اعتبار شایانی برخوردار بوده و فرزندش، یعنی پدر اکبر، می[۵] سید تفضل حسین رضوی،[۶] معروف به چهوٹے میان[۷] اعنی" آقا زادهٔ خرد" با اینکه وسیلهٔ ارتزاقش تصدی گری گردآوری مالیات کشاورزی در سطح بخش بود، علاقه اش را به فضل و دانش نیاکانش نیز حفظ نمود- او در عرفان نسبت ارادت به سید الطریقه سید قاسم محمد شاه ابو العلائی چشتی نظامی دانا پوری بهاری استوار داشت[۸] و بالاخره تحت تاثیر همان از خطام دنیا به کلی کناره گرفت و در نتیجه خانواده اش به مرور ایام آن رفاه سابق را از دست داد.[۹]

در ۱٦ نوامبر ۱۸٤٦م[۱۰] در دهستانی کوچك موسوم به "بارهٔ" در بخش اله آباد[۱۱] کودکی چشم به جهان گشود که با گذشت روزگار به عنوان یك قاضی ممتاز، یك منتقد و مصلح اندیشمند سرشناس اجتماعی، و یك سرایندهٔ چیره دست فکاهی اردو و فارسی زبان[۱۲] به بالا ترین مقام دست یافت و در تاریخ به عنوان لسان العصر خان بهادر[۱۳] مولوی میر[۱٤] سید اکبر حسین[۱۵] رضوی[۱٦] شناخته شد- اکبر کتب متداولهٔ عربی و فارسی و ریاضی را در محضر پدرش گذراند و سپس در سال ۱۸۵٦م در دبیرستان جمنا که توسط مبلغین مسیحی اداره می شد ثبت نام کرد، ولی بیش از سه سال نتوانست آنجا بماند. از سال ۱۸٦۳م او ضمن اینکه سطح تحصیلاتش را به طور خصوصی مرتب داشت بالا می برد، تقریبا برای هفده سال به حرفه های مختلف از جمله "نقل نویسی" مثل خوانی، نجش داری مالیاتی و وکالت دادگستری اشتغال داشت. او در سال ۱۸۸۰م به عنوان منصف به استخدام رسمی دولت در آمد و از آنجا پیشرفت نموده در سال ۱۸۸۸م به سمت "صدرالصدور" در سال ۱۸۹۳م قاضی دادگاه خفیفه، درسال ۱۸۹٤م قاضی شهرستان اله آباد انتصاب یافت و سپس به تناوب به عنوان قاضی شهرستانهای جونپور، مین پوری، اٹاوه، بنارس و سهارنپور نیز خدماتی انجام داد.[۱۷] در سال ۱۸۹۸م او به در یافت لقب خان بهادر، نیز منفخر گردید- تقریبا در همین زمان او عضو افتخاری شورای دانشگاه اله آباد برگزیده شدو در سال ۱۹۰۳م سمت قاضی دادگاه عالی اله آباد به او

باجرأت ساخت ، دوران رشد و شکوفایی نبوغ و استعداد شعری او نیز بود ، چنانکه درهای جهان معارف و عرفان ادب فارسی ، بر روی او گشوده شد و آنگونه که خود بیان می دارد. در هم نشینی با یک روحانی پنجابی که او نیز در سپاه بنگالی خدمت می کرد و شعر حافظ می‌خواند با دریای معرفت و اشعار شیوای حافظ آشنا شد و هر روز چند شعر از دیوان حافظ از زبان آن روحانی با گوش جان می شنید، چنان تحت تأثیر قرار گرفت که یاد گرفتن زبان فارسی را آغاز کرد و به خواندن اشعار شاعران پارسی گو پرداخت. پس از پایان جنگ جهانی اول وی ازکراچی به کلکته رفت و در دفتر انجُمن ادبی مسلمانان بنگالی سکونت گزید. بهترین سوغات وی از این سفر نسخه ای ترجمه شده از دیوان حافظ بودکه شاید از نخستین آثاری باشد که از وی در مجلهٔ مسلمانان به چاپ رسید و ترجمهٔ غزلی از حافظ است با این مطلع :

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور   کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور

اگرچه فراوان اند کسانی که رباعیات یا غزلیات حافظ را به بنگالی ترجمه کرده‌اند، اما ویژگی ترجمهٔ نذر الاسلام در این است که روح در کالبد خواننده می‌دمد و او را به وجد می آورد.

بعد از جنگ پلاسی درمیان نواب سراج الدوله و شرکت هند شرقی جنگ بکسر سال ۱۷۶۴م، دوران حکومت انگلیسی ها درسرزمین بنگال آغاز گردید. حکومت انگلیسی ها حدود دویست سال بر شبه قاره مسلط بود. دز صد سال اول این دوره از سال ۱۷۵۷ تا ۱۸۶۲ بنابه عواملی رواج فارسی رو به گسترش بود وکتابهایی به موضوع تاریخ و تذکرهٔ تألیف وتدوین گردید از جمله:

۱ -گلزار ابراهیمی . تاریخ ادبیات اردو در مناطق مرشد آباد و عظیم آباد بنگال ؛
۲ - صحف ابراهیم . زندگینامه شعرای فارسی ؛
۳ - خلاصة الکلام - زندگینامهٔ شعرای مثنوی سرای فارسی ؛
۴ - واقعهٔ جنگ مرهتا.

گفته شد که زبان فارسی قوی ترین وسیله برای ترویج دین مبین اسلام و عامل تهذیب اذهان اکثر مردم جهان شرق به ویژه ایران و ترکیه و آسیای مرکزی و افغانستان و پاکستان و هند وبنگلادیش بوده است. این زبان شیرین محکم-

پیشنهاد شد، امّا او به علت عارضهٔ چشم نه تنها از پذیرفتن آن سر باز زد،[۱۸] بلکه از شغل معمولی خود نیز متقاعد شده[۱۹] در خانه نشست. در ۱۵ دسامبر ۱۹۰۹م چشمش مورد عمل جراحی قرار گرفت، چندی بعد در اکتبر ۱۹۱۰م همسرش در گذشت و هنوز این زخم تازه بود که در ۵ ژوئن ۱۹۱۳م فرزند دلبندش هاشم نیز در سن چهارده سالگی چشم از جهان فرو بست[۲۰] و مابقی حیات پدرش را برای همیشه داغدار ساخت.[۲۱] علاوه بر اشارات متعددی که در شعر اردوی اکبر به مرگ هاشم دیده می شود، وی منظومه زیررا در فارسی نیز در رثایش سرود که بیانگر رنج و اندوه عمیق پدر پیر می باشد:[۲۲]

آن نو نهال خوبی ماه دو هفتهٔ من در نوبهار عمرش رفت از فضای هستی
پیمانهٔ می غم سرشار و بیهشم کرد رفتم سر مزارش در بیخودی و مستی
آهی ز دل کشیدم گفتم که ای مه من با این کمال و رفعت حیف است میل پستی
آخر چه پیشت آمد ای شمع محفل من در گوشهٔ نشستی وز انجمن گسستی
آخر چه شد که رفتی ای رونق گلستان در موسم بهاران رنگ چمن شکستی
ای برق وش چه داری نسبت بگور تیره ای شعله رو بخاک تربت چرا نشستی
ای خوش نگاه وا کن چشمان سحر آگین چیزی بگو به عاشق لبها چرا به بستی
ناگه ندائی از غیب آمد بگوش جانم کای بیخبر ز ایمان ای محو بت پرستی
آنرا که شعله خوانی و آنرا که برق دانی آن جمله بود رنگ نقش طلسم هستی
آن رنگها پرید و بولیش بماند رازی رازی که کس نداند وز بند خود پرستی
عبرت بکشود چشم حیرت بهوشم آورد - در سینه دفن کردم جوش و خروش هستی
تاریخ فوت گفتم در صنعت مجیبی بوتا برون شد اکبر از گرد باغ هستی[۲۳]

ترین نیروی دین و اخلاق و آداب و نیرومند ترین پایهٔ اتحاد دینی و ارتباط فرهنگی اسلامی درین قسمت آسیا در طول تاریخ اسلام است و علوم قرآن و حدیث و فقه از زبان عربی به زبان فارسی ترجمه شده براحتی مورد تدریس مردم عمومی قرار می گرفت و می‌گردد. در پاکستان امروز نیز برخی علوم دینی در مکاتب و مساجد به وسیلهٔ زبان فارسی مورد تدریس قرار می‌گیرد. مخصوصاً در مناطق شمالی و کوهستانی کشور عزیزمان، فارسی را امروز نیز زبان دین اسلام قلمداد می‌کنند. در اصل تأسیس پاکستان به عنوان یک تحوّل اجتماعی نیم قرن اخیر رنگ تازه ای به شعر و ادب داده است. شعر فارسی در این عهد شعری است پوینده ومتنوع با جلوه‌های گوناگون در لفظ و معنی ، تا آنجا که می‌توانیم بگوییم شعر فارسی در پاکستان در هیچ دوره ای به اندازهٔ این عصر از تنّوع زمینه های فکری و زبانی و اسلوبی برخوردار نبوده است.

شاعران و نویسندگان کشورهای افغانستان ، ترکیه و ازبکستان نیز به توسعه و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی خدمات ارزنده انجام داده اند. شایان ذکر است که در این ارتباط اهمیت شخصیت برجستهٔ علمی و ادبی سدهٔ نهم علیشیر نوایی را متذکر شوم .

ذبیح الله صفا درکتاب تاریخ ادبیات ایران می نویسد: « علیشیر نوایی که شعر ترکی و فارسی می سرود ، در دیوان ترکی خود «نوایی» و در دیوان فارسی «فانی» تخلّص می کرد. البته شاعران دیگری هم در عهد تیموری باتخلّص فانی بودند ، مانند فانی هروی و فانی بخاری و در قرن دهم نیز همین تخلّص را چند شاعر دیگر مانند فانی تبریزی و فانی شیرازی به کار بردند و بنابر این باید هنگام مطالعه در احوال امیر علیشیر از خلط و اشتباه آنان با یکدیگر احتراز کرد.

امیر علیشیر نوایی در ۸۴۴ هجری در هرات (افغانستان) به دنیا آمد. زمان حیات او نیمهٔ دوم سدهٔ پانزدهم میلادی برابر با سدهٔ نهم هجری در دوران تیموریان بوده است . وی وزیر سلطان حسین بایقرا ،گذشته از آنکه خود یکی از شعرای نامی آن زمان بود، حامی و طرفدار ادبا و فضلای عصر خود به حساب می آمد. به گونه‌ای که در عظمت و شکوه ادبی شهرت هرات آنچنان کوشید که آن شهر هم سنگ و هم سان شهر غزنه در عهد سلطان محمود غزنوی گردید.

اکبر در این ایام از عوارض گوناگون جسمی و روحی دیگر نیز رنج می برد و در آخر کار دلگرمی ای برای او به جز مطالعهٔ قرآن و اشتغال به تصوف و عرفان باقی نماند.[۲۴] پس از پشت سر گذاردن یك زندگی بسیار پُر تلاش و پُر ثمر او در سن ۷۵ سالگی[۲۵] در سپتامبر ۱۹۲۱م مطابق با ٦ محرم ۱۳٤۰ ه ق فرمان یافت و جسدش در نزدیکی خسرو باغ اله آباد در گورستان کالے ڈانڈے به خاك سپرده شد.[۲٦]

در نتیجهٔ مطالعهٔ مداوم، او بر مطالب و مفاهیم قرآن ، ادبیات فارسی و تصوف و عرفان اسلامی ، و زبان انگلیسی تسلط کامل پیدا کرده،و حتی در همان اوان جوانی کتابی موسوم به *The Future of Islam* از **Wilfred Blunt** را به اردو برگردانده و منتشر ساخت.[۲۷] او اساساً یك آدم ظریف الطبعی بود و لطیفه گوئی و بذله سنجی او بین دوستان و آشنایان اشتهار داشت.[۲۸] او زندگی اجتماعی را دوست داشت، با اهل فضل و دانش نشست و برخاست می نمود[۲۹] و مکاتبات او با معاصرانش مشحون از فواید علمی و ادبی و اجتماعی و فلسفی و عرفانی می باشد[۳۰] و توانائی اورا به عنوان یك نثر نگار خوب اردو به وضوح آشکار می سازد.[۳۱]

اکبر از همان اوان صباوت به شعر و سخن و کسب کمال در آن میلی داشت و برای این منظور حتی روزی چند شاگرد مولوی وحید الدین وحید،[۳۲] از تلامذهٔ ممتاز خواجه حیدر علی آتش لکهنوی،[۳۳] نیزبود ـ با اینکه سرودن اولین غزل اردو در سن یازده سالگی به وی نسبت داده می شود[۳٤] *کلیاتش* فقط غزلیات هفده سالگی به بعدش را دربر می گیرد. درهر حال ، غزلی که به گفتهٔ خودش او نخستین بار در یك جلسهٔ شعرخوانی انشاد کرد و مورد توجه همگان قرار گرفت متعلق به بیست و یك سالگی وی (۱۸٦۷م) می باشد.[۳۵] بعد از آن نه تنها تعداد غزلیاتش تدریجاً اضافه

وی باخانواده اش از هرات به عراق و از عراق به مشهد مهاجرت کرد. سپس به مرو و از آنجا دو مرتبه به هرات برگشت.

نوایی چه در دورهٔ وزارت و چه بعد از آن شادمانی ملت وکشور را در نظر داشت. همچنانکه اشاره گردید دوران طفولیت وجوانی او در فضای علمی ادبی و فرهنگی سپری گردید. به همین دلیل شخصیت او به گونه ای قوام گرفت که کسب علم و دانش و ادب و هنر جزء خصلت او شد.»

نوایی حدود چهل کتاب ارزنده تألیف نموده به ارث گذاشت از میان این آثار، چهار دیوان به ازبکی دارد و چندین اثر دیگر به ترکی ولی دیوان اشعاری به فارسی انتشار یافته است و ازین طریق بهترین خدمت است که برای توسعهٔ ادبیات فارسی انجام داد. در یک غزل که فانی تخلص کرد می‌گوید :

فانی عجب مدان اگر آن گل شکفته است　　　از اشک ابرسان تو بشکفت اگر شکفت

تدریس فارسی در ترکمنستان

پس از فتح سرزمین های ایرانی نشین آسیای مرکزی و غربی توسط مسلمین ، باتوجه به سابقهٔ آموزش در این منطقه و ارزش و اهمّیتی که اسلام برای آموزش و تعلیم وتربیت قائل بود نهادهای آموزشی و پرورشی رشد و گسترش چشمگیری یافتندو مکتب خانه ها که از سده ی دوم هجری به بعد شکل گرفته بودند در سرزمین های ایرانی نشین به وجود آمدند. علاوه بر مکتب‌خانه‌ها - که محل آموزش کودکان و نوجوانان بودند - مدرسه ها که به عنوان مراکز آموزشی عالی محسوب می‌شدند، نظام آموزشی سرزمین پهناور ایران را تشکیل می دادند.

کودکان از پنج یا شش سالگی در مکتب آموزش های ابتدایی را یاد می‌گرفت . مکتب خانه هایی که برای آموزش قرآن شکل گرفته بودند، رفته رفته با افزوده شدن دیگر آموزش‌ها نقش آموزشی بیشتری یافتند وکتاب های فارسی نیز تدریس می شد. پس از پایان دوره ی آموزش مکتب در سن ۱۴ الی ۱۵ سالگی در صورتی که نوجوان قدرت و علاقه به تحصیلات بیشتر داشت، وارد مدرسه می شد. بسیاری از مسجدها ، خانقاه ها ، مدرسه ها ، کتابخانه ها

مـی شود، بلکه چیرگی سراینده نیز هر روز چشم گیر تر می گردد، و با توجه به غزلیاتی که در *کـلیاتش* وجـود دارد از بـن د نـدان مـی توان گفت که اگر او منحصراً در همین زمینه فعالیت می کرد، به مرور زمان محتملاً به عنوان یکی از سرشناس ترین غزلسرایان روزگار خود شناخته می شد.[۳٦]

در سال ۱۸۷۷ م *اوده پنچ* در لـکهـنـؤ انتشار یـافـت۔ سیاست محافظه کـارانـهٔ آن نشریه در قبال امور اجتماعی[۳۷] تـوأم بـا جنبهٔ فکاهی نگارشات[۳۸] آن که اتـفـاقاً هر دو با طبع اکبر خیلی سازگار بود، چنان توجه وی را به خود جلب نمود که او نـه تنها برای مدتی (۸۰-۱۸۷۷م) سلسله مقالاتی تحت اسم ا۔ح۔اله آبادی در آن نوشت[۳۹] بـلـکـه مـرتبـاً مـنـظومه های طنزآمیز نیز در آن منتشر ساخت۔ ابتکار فوق الـعاده و قریحهٔ سرشار اکبر در این گونه شعر چه از حیث سبك و چه از لحاظ معنی، چـنـان شهـرت پیـدا کـرد کـه غـزلسـرائـی وی کـاملاً تحت الشعاع آن قرار گرفت و شـنـاخـت اصلی وی همان شعر طنزیه و فکاهی که نه از راه تفنن بلکه به منظور اصلاح جـامـعه۔ البته مطابق با سلیقه و اندیشه و دیدگاه سرایندهٔ آن ۔ سروده می شد، گردید ۔ ابیـات ظـاهراً ظریفانه و طنزیهٔ اکبر به منزلهٔ قطره های خون جگر وی بود[٤۰] و او از کـلـمـاتـش عـلیـه موضوعات مورد طعن و تعریض خود همانند تیر و سنان استفاده می کرد۔

اکبـر کـه بـا ادبیـات فـارسـی و عـربـی آشنائی کامل داشته و حتی غزلیات و قـطعاتی هم به فارسی سروده، از زوال ادب گرانبهای این زبانها[٤۱] و نا آشنائی نسل جدید شبه قاره با ستارگا ن درخشندهٔ فرهنك و تمدن اسلامی[٤۲] سخت رنج می برد و ایـن نـاراحتـی خـود را جـای جای در اشعار خود ابراز داشته است ۔ وی چندین غزل حـافـظ را اقتـفـا و ابیـاتش را ضمن منظومه های اردو و فارسی خود.ش تضمین نموده است ۔ مثلاً تضمین این بیت خواجه حافظ را ملاحظه بفرمائید:[٤۳]

ومکتب خانه ها و نیز شهرهای ماوراءالنهر و خراسان با حملهٔ مغولان ویران شدند و آنچه طی سالها تلاش فراهم شده بود، از بین رفت. از دانشمندان ایرانی کشته و زمینه های تفکر و اندیشه برچیده شد. عربی به عنوان زبان فرهنگی و وحدت بخش عالم اسلام به ناتوانی کشیده شد و در ایران باآنکه زبان فارسی به رُشد رسید و به عنوان زبان علم و ادب و فرهنگ در آمده به علّت نقص شرائط اجتماعی و فرهنگی رفته رفته جایگاه والای خود را از دست داد و امرمدرسه سازی دچار خدشه گردید و دامنه ی تعصّبات فرقه ای روز به روز بیشتر شد.

شایسته است که درین‌جا از سخنور متفکّر ترکمن مخدوم قلی فراغی بیان کنیم. مخدوم قلی فراغی شاعر شهیر متفکر و عارف نامی ترکمن می باشد. وی در سال ۱۷۳۳م به دنیا آمد. پدرش دولت محمدْ آزادی نام داشت و به ادبیات فارسی و تصوف اسلام خدمات ارزنده انجام داد. مخدوم قلی فراغی در ۱۷۸۳ میلادی درگذشت. مقبره های دولت محمد آزادی و مخدوم قلی فراغی در ایران حوالی مرز ترکمنستان و در روستایی به نام «آق توقای» قرارگرفته است. بعد از استقلال ترکمنستان مردم آنجا با برادران ایرانی خود هر سال ۱۸ مئی روز تولد شاعر و عارف نامی ترکمن راگرامی می‌دارند.

اکنون وضع فارسی را در قزاقستان می‌بینیم که در برقراری پیوستگی های فرهنگی با ایران و دیگر کشورهای منطقه چه نقشی ایفا می‌کند. ملت قزاق قرن‌ها فقط دارای ادبیات شفاهی بود. ادبیات کتبی قزاقها از دههٔ هشتم قرن نوزدهم میلادی شروع شد. در به وجود آمدن و گسترش آن گرچه سهم نویسندگان چون « ابراهیم اولتین سارین » «چاکن ولی خانف» و دیگران زیاد است اما ادبیات کتبی قزاق با نام پایه گذار آن «آبای قوننبایف» شاعر ملّی و متفکّر بزرگ قزاق همراه است. وی در سال ۱۸۴۵ میلادی در دامنهٔ کوههای چنگیز حومهٔ شهر «سمی پلارتینسک» واقع در شمال غرب قزاقستان در خانواده‌ای ثروتمند دیده به جهان گشود. اسم کوچک او ابراهیم بود. البته مادرش او را «آبای» صدا می زد، که معنی آن در زبان قزاقی «تیزهوش» یا «اندیشمند» است. این شاعر بعداً به همین نام مشهور شد.

وی تحصیلات ابتدایی را نزد معلّمان خصوصی در خانواده شروع کرد و

مسان[۴۴] خود فروش آخر فرستادند این بلها[۴۵]

طلب کردند زر چندانکه خون افتاد در دلها
نشاط طبع برہم شد شکست آن رنگ محفلها
"الا یا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها"

بعد از خواجهٔ شیراز محبوبترین شاعرش شیخ سعدی شیرازی است۔ مهارت اکبر در کاربرد آیه های قرآن ، ضرب المثلهای عربی و فارسی و اشعار و مصاریع اساتید گذشته مثل حافظ و سعدی و مولانا و سنائی و جامی و خسرو و فیضی و نظیری و شهیدی وغیره نیز اعجاب انگیز است۔ ازین گذشته طبع ظریف وی تمایل عجیبی به تحریف مضحك[٤٦] (parody) نمودن اشعار سرایندگان فارسی دارد که به نوبهٔ خود موجب مزید زیبائی و تأثیر و مرغوبیت ابیات طنزآمیز اکبر می شود۔ حالا همان بیت سابق را به صورت تصحیف مضحك ببینید:[٤٧]

الا یا ایها الطفلک بجو راهت به ناولها[۴۸]
که قرآن سهل بود اول ولی افتاد مشکلها

یا جای دیگری گوید:[۴۹]

یا ایها الساقی بکن تصنیف ناولها[۵۰]
دروغ آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

در مورد زیر نه تنها مطلع بلکه سراسر غزل به همین سبک سروده شده است:[٥١]

الا یا ایها الساقی بده ووٹی[۵۲] به محفلها ۔ که سیٹ[۵۳] آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
رفیقان ست و طاقت سلب و دولت صرف و دل بی حس ۔ چرا افتی پی نامی درین گرداب مشکلها
ره پیچیدهٔ سرِ حکومت بر تو نگشاید ۔ مگر چون مار کاال حلقه زن باشی درین بلها[۵۴]
عبث ای بی هنر قرب مشین[۵۵] مغربی خواهی ۔ که جز دودی ترا حاصل نمی گردد ازین ملها[۵۶]
حکومت پارلیمنٹی[۵۷] نباشد اندرین کشور ۔ ولی نیٹو[۵۸] جنگ آید بهم از بهر کونسلها[۵۹]
هوس در سینه می جوشد که جان ده اندرین منزل ۔ خرد در گوش می گوید که بربندید محملها

از سن ۸ سالگی دانش آموز مدرسه ی «امام احمد رضا» در شهر «سمی پلارتینسک» شد. پنج سال تحصیل در این مدرسه و آشنایی با علوم دینی و ادبیات شرق به ویژه ادبیات کلاسیک ایران و خواندن اشعار شاعران بزرگ فارسی زبان از جمله فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی و نظامی و دیگران بر قدرت بیان وتفکر او تأثیر زیادی گذاشت .

این پیوستگی فرهنگی که بوسیلهٔ زبان فارسی مرتبط گردیده است ، لاهور و تاجیکستان را نیز باهم در یک منطقه واحد فرهنگی می بندد. پرفسور دکتر احمد حسن دانی باستان شناس معروف در یک مقاله دربارهٔ این پیوستگی چنان مرقوم می‌نماید: «شهر لاهور در قرن دهم میلادی در دورهٔ غزنویان به شهرت رسید. حکومت غزنویان از حکومت های بسیار نیرومند سلسلهٔ تاجیکی سامانی بخارا به وجود آمد. بنابر این شهر لاهور می تواند یک شهر اسلامی و تاریخی آسیای میانه به شمار آید. اما بدبختانه این شهر نتوانسته است مقام خود را در تاریخ اسلام به دست بیاورد. باوجود این آنچه که درباره این شهر مورد بررسی قرارگرفته است؛ زبان مردم است تاجیکی (فارسی) که مردم لاهور به آن تکلم می کردند و این زبان توسط غزنوی ها به سرزمین پاکستان و هند و مخصوصاً به شهر لاهور وارد گردید. این زبان در شهر لاهور رواج یافت.»

در پایان ، برای نگهداری پُل ارتباطی فارسی که بین ده کشور جهان از جمله: ایران، پاکستان ، ترکیه ، آذربایجان ، قزاقستان ، ترکمنستان، تاجیکستان ، ازبکستان ، قرقیزستان و افغانستان برقرار است، از خداوند منّان مسألت می‌داریم.

ایک هون مسلم حرم کی پاسبانی کے لئے ‌ ‌ ‌ نیل کے ساحل سے لیکر تابخاک کاشغر

اقبال

*****

ز حرص ممبری[۶۰] نقصان پذیرد قوت ملت   به جای قوم آنرا[۶۱] دخل یابد بر در دلها
چو ذوق خدمت ملک است حاجت نیست با کونسل[۶۲]   بکن تحریر در اخبار[۶۳] و نطقی ده به محفلها
اگر جوش مضامین هست در طبع بلیغ تو   بگو افسانهای درد دل در شکل ناولها[۶۴]
نمی گویم که موج شوق عزت هست بی معنی   همی گویم نگه دارید کشتیها و ساحلها
بر آر از دل یکی دست دعا در حضرت باری   که تا بخشد ولت را امتیاز حق و باطلها
اگر حاکم کند ایما طلب کن ووٹ[۶۵] و ش بنشین   ""که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها"
ببوی شهرتی کاخر گزٹ[۶۶] زان طره بگشاید   حریفان مضطرب گردند و شور افتد به محفلها
چو در کونسل[۶۷] رسی با صد ادب مشغول خدمت شو   ""متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها"

حال دو غزل فارسی اکبر که در سال ۱۸۷۳م به سن بیست و هشت سالگی سرود محض نمونه آورده می شود:[۶۸]

ناقصان را سود بخشد پرتو اهل کمال   ماه نو را می کند در نور کامل آفتاب
بینمش در قطع ره هر روز روز اولین   صورت من هست جویای چه منزل آفتاب
هر سحر لرزان و هر شامی بخون می بینمش   شد مگر از غمزهٔ حسن تو بسمل آفتاب
حیرتم نبود برین اوج تو ای لیلای حسن   ناقه ات گردون اگر سازند و محمل آفتاب
مرکز آسا نقطهٔ موهومش انگارند و بس   گرو دارد حلقهٔ بزم تو داخل آفتاب
هست رفتار حسینان باعث صد انقلاب   می کند تغییر فصل از طی منزل آفتاب
سوز عشق روی تو دارم باین کم مایگی   اختری هستم که پنهان کرده در دل آفتاب
جوش زد چون پرتو نور رخت ای بحر حسن   در افق گم گشت مثل موج ساحل آفتاب
پرتو نورت نمود اعجاز هنگام شنا   قطره قطره گشت در دامان ساحل آفتاب
میکشان می خورده از بحر تردد بگذرند   می رساند کشتی رندان به ساحل آفتاب
دانهای سبحه در دست است و شوق می بطبع   در کف انجم دارم و پوشیده در دل آفتاب
بر سرش زهره اگر تابد اسیران را خوش است   بگذرد زود از نواح چاه بابل آفتاب
بر سپهر معنی روشن چو گامی سیر کرد   ارمغان آورد اکبر سوی محفل آفتاب
آفرین اکبر بر این روشن بیانی های تو   شعر می خوانی و می تابد به محفل آفتاب

دکتر مهر نور محمد خان*

نقش مرکز تحقیقات فارسی در تحکیم و توسعهٔ گروه زبان فارسی در دانشگاه ملی زبانهای نوین

چکیده:

نخستین مرحلهٔ تأسیس مرکز تحقیقات فارسی در ۱۹۶۹ م بوده و در ۱۹۷۱م رسماً آغاز به کار کرد، درحالی که مؤسسه ملّی زبانهای نوین ـ که از ۳ سال پیش به سطح دانشگاه ملی زبانهای نوین ارتقاء پیداکرد ـ در ۱۹۷۱ م افتتاح و آغاز به کار کرد. خوشبختانه گروه فارسی اولین گروهی بود که فعالیتهای آموزشی را آغاز نمود. مرکز تحقیقات در آن مراحل بدوی نه فقط امکانات گوناگون را در اختیار گروه فارسی گذاشت بلکه گروهی از معلّمان ایرانی و پاکستانی را با هزینهٔ خود جهت تدریس اعزام داشت. با تبیین همکاریهای گسترده‌ای که مرکز تحقیقات طی ۳۰ سال اخیر با گروه فارسی داشته است، پیشنهاد گردیده است که اگر چنانچه خط مشی های دراز مدت در ضمن اعطای کمک هزینهٔ تحصیلی به دانشجویان دوره‌های مختلف ایجاد شود، گروه فارسی دانشگاه زبانهای نوین می‌تواند رونق سابق خود را مجدداً به دست آورد.

*****

برگزاری مراسم سی امین سال تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، نمادی است از جلوه‌های مختلف همبستگی و همکاری دو ملّت برادر پاکستان و ایران، این دو کشور مسلمان و یکدل و یک زبان بیش از دوهزار و پانصد سال پیشینهٔ تاریخ و فرهنگی دارند، زبان و ادب فارسی بهترین نمونه و تبلور این پیوستگی و پیوند ناگسستنی، بین دو ملّت است. زبان فارسی تنها به

* - استاد ومدیر گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

غم هجر تو چه کرده است بمن هیچ مپرس — گریه می آیدم از رنج و محن هیچ مپرس
نالۀ من چو توانی بر یاران برسان — ای صبا قصۀ دوری وطن هیچ مپرس
بشنو از مرگ من و فارغ و خرم بنشین — باش مستغنی و از گور و کفن هیچ مپرس
دقتی هست به تشریح کمر هیچ مگو — مشکلی هست ز اسرار دهن هیچ مپرس
آخر فصل بهار است و دم رخصت گل — دیگر از حسرت مرغان چمن هیچ مپرس
شوقم آماده و دل مایل و قاتل به کمین — اندرین وقت ز بی صبری من هیچ مپرس
وقت آنست که با شام غریبان سازم — باش وای هم سفر از صبح وطن هیچ مپرس
حسرت چند به دل دارم و این نکته بس است — ز که آموخته ام طرز سخن هیچ مپرس
مگو از لعل یمانی و به بین لخت دلم — اشک من بنگر و از دُر عدن هیچ مپرس
بیکسی معتکف تربت او بود بدشت — قصۀ اکبر مهجور وطن هیچ مپرس

یکی دیگر از ابتکارات جالب اکبر مخصوصا در سروده های اردویش استفاده از کلمات به خصوصی برای بعضی شخصیات و سازمانها و نهادها و اوضاع اجتماعی است۔ مثلاً او وقتی کلماتی چون 'گاؤ ماتا' (گاو مادر) و یا 'اونت' (شتر) را به کار می برد، مقصودش به ترتیب هندوان و مسلمانان، و یا آنچه مربوط به هر کدام از آن فرقه ها ست، می باشد۔ کلمۀ 'گاؤ ماتا' اگر از یك سوی مفهوم خنده آور پرستش آن حیوان را به ذهن متبادر می کند، از سوی دیگر شاخهای تیز آن یاد آور سیاستهای متشددانۀ هندوها در قبال مسلمانان نیز هست۔ همچنین کلمۀ 'اونت' که یك حیوان باربر است بی حالی و تنبلی و کم کاری و کند ذهنی وسلطه پذیری و سر به راه بودن تمام مفاهیم را در بر دارد و در کمال اختصار وضع مسلمانان آن زمان را به وضوح جلو چشم خواننده مجسم می سازد و قس علی هذا۔[69]

اکبر از یك ذهن بسیار مبتکر و خلاق برخوردار بوده و از تجربیات جدید اصلاً نمی هراسید۔ به نحوی که او طنز و تعریض را به عنوان یك سلاح مؤثر علیه مخالفانش به کار برد در ادبیات اردو کاملاً بی سابقه است۔ همچنین او شاید اولین شاعری است در اردو که به سرودن شعر سپید یا بدون قافیه دست زد[70] و به معرفی اوزان جدید[71] در نظم این زبان مبادرت

ایران تعلّق ندارد بلکه از آن پاکستان نیز هست، زبان فارسی در سرزمین پاکستان از قرون متمادی رواج داشته و تا قرنهای متمادی زبان علمی، ادبی و اداری مردم ما بوده است. تاریخ و ادب اجداد ما همه‌اش به زبان فارسی تجریر و نگاشته شده است، بزرگان ما تمام آثار علمی، دینی، ادبی، فرهنگی و تاریخی خود را به این زبان تحریر کرده‌اند. بدین طریق پاکستان و ایران در زمینهٔ زبان و فرهنگ و تاریخ دارای مشترکات زیادی‌اند، نمونهٔ عمده و دلیل بارز این اشتراک زبان ملّی پاکستان اردو و سایر لهجهٔها می باشد. زبان فارسی در تشکیل و تکوین زبان های محلّی پاکستان مانند پنجابی، سندی، پشتو و بلوچی و به ویژه اردو، سهم بزرگی دارد. بالغ بر شصت در صد لغات فارسی در اردو وجود دارد. عدهٔ بیشمار کتابها و نسخه‌های خطّی فارسی که در مدّت بیش از هزار سال گذشته تألیف شده و درکتابخانه های شخصی و دولتی سراسر پاکستان محفوظ است، شاهد بزرگی از نفوذ و رسوخ زبان فارسی در فرهنگ و ادب پاکستان می‌باشد، نظر به همین همبستگی فرهنگی و یکسویی فکری بود که شاعر ملّی پاکستان علامه محمد اقبال برای ابلاغ پیام های پرشور و انقلاب آفرین خود به جهان اسلامی، زبان فارسی را انتخاب کرد و نُه هزار بیت شعر به آن زبان سرود. علامه اقبال از نُه اثر شعری خود شش مجموعه به زبان فارسی دارد.

بنابر این فارسی برای ما مردم پاکستان نه تنها جزو میراث فرهنگی و اسلامی به شمار می‌آید بلکه کلید دستیابی به افکار و اندیشه‌های متعالی و گرانقدر علاّمه اقبال است. نظر به این اهمّیت عوامل، از همان بدو تأسیس پاکستان، برای توسعه و گسترش فارسی، اقدامات مؤکدی به عمل آورده شد، هم اکنون در صدها کالج و هشت دانشگاه، زبان فارسی تدریس می‌شود و تعداد دانشجویان به هزاران نفر می‌رسد. اما متأسفانه شیوهٔ تدریس فارسی در اغلب مراکز آموزشی بسیار کهنه و غیر مؤثر است. در آنجا فارسی را به زبان اردو تدریس می‌کنند، در نتیجه دانشجویان امتحان می‌گذرانند ولی نمی‌توانند به فارسی صحبت کنند درحالی که هدف اصلی آموزش زبان فارسی این است که دانشجویان بتوانند به آن زبان گفتگو کنند و مقصود خود را ابلاغ نمایند. برای رفع نمودن این معایب و نارسایی ها در نظام تدریس زبانهای خارجی و برای یاد دادن زبانهای زندهٔ جهان به روش جدید، دولت پاکستان در سال ۱۹۷۰ م موسسهٔ ملّی زبانهای نوین را در اسلام‌آباد تأسیس کرد. نظر به اهمّیت و ارزشی که دولت پاکستان برای زبان فارسی قایل بود. زبان فارسی اولین زبانی بود که

ورزید۔

استفـاده از احـاديـث و آيات قرآن و كلمات قصار و لغات و تعبيرات و اصطلاحات و ضـرب المثلهای عربی و فارسی وهندی و اردو و انگلیسی، و کاز برد ماهرانهٔ صنایع مختلف ادبی بـه ویـژه جـنـاس و ایهـام، و معرفی تشبیهات و استعارات و کنایات تاز ه و بکر، و استعمال قوافی غیر مترقبه، با حفظ شیرینی و دلنشینی و فصاحت و سلاست کلام از جمله دیگر ویژگی های بارز شعر فکاهی اکبر است۔ [۷۲]

در اولیـن برخورد با شعر اکبرچنان احساس می شود که او در محیط دورو برش چیز ی مثبـت نـمـی بیند، برداشتهایش همه سطحی و آني است [۷۳] و او از هـر نوع تغیر و تحول وحشت داردوشـعـرا و اعـلان جنك اسـت عـلـیـه تمام پدیده ها ی هند جدید مثل لباس فرنگی، خدمت دولتی، وتعلیم غیرمذهبی به ویژه آموزش زنان، و اصلاحات مذهبی ، و فلسفه و دانشهای غربی و تـمام نهادهای جمهوری به شمول احزاب سیاسی مسلم لیك و کنگرهٔ ملّی هندوان که دورهٔ استعـمـار به ارمغان آورده بود۔ گوئی میانه اش با حال اصلاً خوب نیست و او با کمال حسرت و یـأس بـه یـاد روزگـاران گـذشتـه بـه سر می برد۔ والحق یکی از دلایلی که اورا نور چشم محافظه کـاران مـی سـاخـت هـمین بوده است۔ ولی اگر به جا ی تك بیت ها و قطعات و رباعیات متفرقهٔ شـعـر ش بـه طـور کلی در نظر گرفته شود و انگیز ه های اساسی نارضایتی او با اوضا ع روزگارش درست مفهوم گردد، این تأثر منفی تا حد زیادی بر طرف می شود۔ ٧٤

اکبـر در بـدایـت حـال به سر سپردگی سید شاه محمد قاسم ابوالعلائی در آمده بود ۷۵ کـه خاطرات خوبی از انگلیسیها نداشت. ۷۶ تـأثیـر این رابطه با عارف مزبور چه از نظر تصو ف و اخـلا ق و چه از لحاظ نفرت با استعمارگران انگلیسی تدریجاً در وجود اکبر نمو پیدا می کند۷۷ و در حـدود سـن سی و پـنـج و چهـل سالگی به وضوح د ر شعر و شخصیتش آشکار می گردد۔ مـضـافـاً بـر اینکه در اثر مصرف یك داروی بسیار قوی در روزگار جوانی او گاهگاه به وضعیتی دچـار مـی شـد کـه خـوف و هـراس نـا مشـخصی سراسر و جودش را فرا می گرفت که لابد در برخورد و برداشت های اجتماعی او نیز مؤثر بود. [۷۸] در هر حال او همه چیز را از دیدگاه مذهب و اخلا ق [۷۹] و تـجـربیـات زنـدگی پُر تلاش و تقلای خودش که پشت سر گذاشته بود می دید۔ به

تدریس آن در این مؤسسهٔ ملّی زبانها، آغاز گردید. در واقع می‌توان گفت که مؤسسهٔ ملّی زبانها با گشایش رشتهٔ فارسی بنیاد یافت. در آن زمان مؤسسهٔ ملّی زبانها زیاد سروسامانی نداشت، در این برههٔ حسّاس مسئولان مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برای راه اندازی کلاس زبان فارسی به طور مؤفقیت آمیز و تحکیم و تقویت رشتهٔ فارسی بسیار کوشش و تلاش نمودند و پایه‌های قابل ستایش همکاری و تعاون را بنیان گذاشتند. مرکز تحقیقات، علاوه بر تأمین استاد، تمام وسایل ضروری مانند لوازم تحریر و صندلی و میز و کتاب و قفسه وغیره را تدارک دید.

اولین مدیر مرکز تحقیقات فارسی جناب آقای دکتر علی اکبر جعفری، کتابدار مرکز جناب آقای دکتر محمد حسین تسبیحی، سرکار خانم اقدس تسبیحی داوطلبانه به تدریس درکلاسها پرداختند، علاوه از این خدمات استادان مجرّب و ورزیدهٔ پاکستان مانند آقایان دکتر سید سبط حسن رضوی، دکتر سید علی رضا نقوی، دکتر محمد صدیق خان شبلی و دکتر غلام سرور به هزینهٔ مرکز تحقیقات برای تدریس در اختیار بخش فارسی گذاشته شدند. آقای دکتر غلام سرور مدّتی بخش فارسی را به عنوان مدیر گروه نیز اداره کردند، در اثر همین توجّهات و پشتیبانیهای مسئولان مرکز تحقیقات و تلاش و کوشش استادان دلسوز بود که بخش زبان فارسی در مدّت کوتاهی خیلی رشد و توسعه یافت و از دورهٔ گواهینامه کار را آغاز نموده چندی بعد کلاسهای کارشناسی ارشد فارسی نیز دایر گردید. از بدو گشایش کلاس کارشناسی ارشد جهت تشویق دانشجویان مبلغی به عنوان کمک هزینهٔ تحصیلی از طرف مرکز برای دانشجویان در نظر گرفته شد. در آن روزها از طرف مرکز برای رفع کمبود کتابها و مواد درسی جزوه هایی تهیّه و در اختیار استادان و دانشجویان گذاشته می‌شد، بعضی از آن جزوه‌ها مانند جزوهٔ درس مکالمهٔ فارسی هنوز هم مورد استفادهٔ دانشجویان قرار می‌گیرد.

در مرور زمان بخش فارسی سروسامانی می‌یافت و گسترش پیدا می‌کرد، در نتیجه استادانی جدید به کار پرداخته می‌شدند. در سال ۱۹۷۴ م خانم دکتر شگفته به ریاست بخش فارسی گمارده شد. در همین سال آقای دکتر سید سراج‌الدین، چندی بعد خانم دکتر کلثوم سید و بنده به گروه فارسی پیوستند و بدین طریق یک دورهٔ رشد و شکوفایی فوق العادهٔ زبان فارسی در مؤسسه آغاز گردید. در بخش، دوره‌های مختلف تدریس مانند دورهٔ گواهی نامهٔ فارسی و

عقیدهٔ وی بی زر، راحتی وجود ندارد، و بدون زور بازو انسان به عزت دست رسی پیدا نمی کند. تازه اگر علم نباشد این هر دو بیکار است و کسی که مذهب ندارد، از آدمیت نیز عاری می باشد. ۸۰ حتی مخالفت او با غرب نیز از مذهب سرچشمه می گیرد. با اینکه او یك کارمند دولت بود قلب و ذهنش از پذیرفتن تفوق سیاسی و ذهنی غرب سخت ابا داشت۔ در روزگاری که او قاضی شهرستان سهارنپور بود دستور داده بود که هنگام نماز تمام فعالیت های اداری متوقف شود۔ چون این خبر به مدرسهٔ دیوبند رسید هیئتی از روحانیون آنجا از دادگاه مربوطه دیدن کرد و سخت تحت تأثیر اقدامات اکبر قرار گرفت و در نتیجه از مؤسسان آن درسگاه مولانا رشید احمد گنگوهی به این مناسبت پیام تحسین آمیزی برای اکبر ارسال داشت. ۸۱

اکبر غرب را به معرفی فرهنگی در شبه قاره متهم می سازد که تمام توجه اش متوجه به تن است و به تربیت جان وقعی نمی نهد، و شاکی است که غرب به جای اینکه توانائی مادی و قدرت صنعتی خود را برای بهبود بخشیدن به وضع نکبت بار ملل ضعیف جهان به کار ببرد، آنها را با توسل به این برتری به دام بردگی و تزویر می کشد و بی دریغ استمار شان می کند۔ او برای حفظ عزت نفس افراد و جوامع اهمیت زیادی قایل است و تملق و خوشامد گوئی هم میهنانش را از اربابان خارجی برای کسب مکنت و مال و رسیدن به جاه و اعتبار به دیدهٔ حقارت می نگرد. به عقیدهٔ وی تصوف مجموعه ای از عقاید و مراسم به خصوصی نیست بلکه نحوهٔ زندگی است که انسان را در نیل به اهداف عالی حیات کمك و راهنمائی می کند و ازاین لحاظ مترادف با خود اسلام می باشد۔ برای همین است که او توجه به باطن را برتر از گوشه نشینی در خانقاه ها می داند.

اکبر گروه بندی مذهبی را اصلاً دوست نداشت و در اشعارش جای جای تاکید اکید به ایجاد و حفظ وحدت و هماهنگی بین مسلمین جلب توجه می کند۔ با اینکه ظاهراً علی رغم بعضی از نیاکان و اقوام نزدیکش که شیعی مسلك بودند او خودش را به عنوان یك سنی راسخ العقیده معرفی می کند۔ او بر این باور است که هرچه از ذات منجی بشریت حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم صادر می شود در حکم فرمان ایزدی است و سرپیچی از آن اصلاً روا نیست، ولی فراتر از آن هرچه هست از خود خواهی اکابر هر فرقه سرچشمه می گیرد. ۸۲ با این همه در

دری، دیپلوم فارسی و دری، مترجمی فارسی و دری، و کارشناسی ارشد فارسی دایر گردید و تعداد داوطلبان ثبت نام تنها در کلاس فوق لیسانس بالغ بر شصت نفر رسید. این توفیق و اعتبار بخش فارسی در نتیجهٔ کوشش و تلاش استادان دلسوز و حمایت و پشتیبانی مداوم نمایندگیهای فرهنگی ایران به ویژه مرکز تحقیقات فارسی ممکن شده بود.

متأسفانه این همکاری و فعالیت در دههٔ هشتاد میلادی دچار وقفه شد و نظیر آن در سالهای بعدی کمتر فعالیت دیده شد، هنوز بیش از ده سال از تشکیل رشتهٔ فارسی در مؤسّسه نگذشته بود که در اثر تحوّلات عظیمی که در منطقه رخ داد، فارسی از آن حمایت و پشتیبانی سابق محروم گردید، به علّت عدم سرپرستی عدهٔ داوطلبان تحصیل فارسی رو به کاهش نهاد و نوبت به این جا رسید که کلاس کارشناسی ارشد تعطیل شد. در سایر کلاسها نیز تعداد دانشجویان کاهش یافت. بعد از وقفهٔ طولانی به تلاش مدیر گروه و به همّت مدیر مرکز بار دیگر کلاس کارشناسی ارشد به راه افتاد، البتّه این بار تعداد دانشجویان بسیار کم بود.

خوشبختانه از دورهٔ حکومت رئیس جمهوری جناب آقای دکتر خاتمی این همکاری دوباره آغاز گردیده و رو به افزایش است. بطوری که مذکور افتاد مرکز تحقیقات فارسی از بدو تأسیس، همواره با گروه فارسی همکاری نزدیکی داشته است، البته این همکاری در سالهای اخیر به ویژه در زمان تصدّی جناب آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی رونق و قوّت بیشتری گرفته است. در طول تصدّی ایشان مرکز تحقیقات حضور فعالانه در گروه فارسی پیدا کرده و لازم است به منظور قدردانی از تلاش فرهنگی و علمی ایشان برای هرچه نزدیک کردن اهداف گروه فارسی دانشگاه و مرکز تحقیقات شمّه‌ای از همکاریهای بعمل آمده ذکر شود:

۱ - تدریس کلاس دورهٔ دانش افزایی، کارشناسی ارشد و دکتری فارسی توسط خود ایشان؛

۲ - موافقت با اعزام آقای دکتر محمد حسین تسبیحی به گروه فارسی جهت تدریس درسهای زبان و ادبیات فارسی در هفته دو روز تمام؛

۳ - همکاری در راهنمایی دانشجویان برای تحقیق و نوشتن پایان نامه‌های تحصیلی؛

۴ - اختصاص دادن کتابخانهٔ مرکز برای دانشجویان بخش فارسی و راهنمایی

کلیات اکبر در کنار حمد و نعت مناقب مولای متقیان و آل اطهار نبوت نیز دیده می شود. مثلاً در منظومه ای که او به مناسبت سالروز تولد حضرت علیؑ سروده می گوید که این تابش نور خدا که در پیشانیم دیده می شود مدیون عشق به آستانهٔ مشکل گشا است و آنها که شکفتگی دلها را انتظار دارندباید به حب علی علیه السلام پنا ه ببرند، که غنچه را برای باز شدن احتیاج به نسیم صبا است ، و می افزاید که من روبه مزاجیهای سلك دنیا را خوب ملاحظه کرده ام و الان تنها آرزوئی که دلم را بی قرار نگه می دارد، زیارت شیر خدا ست.[۸۳] دربارهٔ خاتون جنت حضرت فاطمه سلام الله علیها می نویسد که از جمله افتخاراتش این است که او بانوی حیدر کرار، مادر حسن و حسین، و جگر گوشهٔ پیغمبر اکرمﷺ است ، ولی پی بردن به مقام و منزلت اصلی اش خارج از امکان بشریت است، لذا مقدور ما بیش از این نیست که پیوسته به ذات ستوده صفاتش هدایای درود و سلام بفرستیم.[۸٤] در جائی دیگر او یاد آوری می کند که از آنجا که پس از قتل حسین هر روز در حکم عاشوراست بر مؤمنین لازم ست که دیگر در دنیا همیشه دلشکسته بمانند و هر ساعت را در این جهان به حالت رخت بستگی، و مغموم و ملول و خسته به سر ببرند.[۸۵]

همانند سایر افراد دانا دل و دزدمند جامعه آنچه به مسلمانان و جهان اسلام می گذشت اکبر نیز ازآن سخت ناراحت می شد و به هر نجوی که از دستش ساخته بود تنها و یا با همکاری رفقایش در چاره اندیشی آن می کوشید. پس از انتشار کتاب ***The Future of Islam*** در سال ۱۸۸۲م که تصویر بسیار خوش بینانه ای از آتیهٔ اسلام ارائه داده بود، چون نویسندهٔ فرنگی اش آقای بلنت (Blunt)که از افراد بسیار ذی نفوذ انگلیس بود در سال ۱۸۸٤م وارد کلکته شد ،اکبر از فرط اشتیاق برای ملاقاتش به آن شهر مسافرت نمود و با کسب اجازه از او به ترجمه و نشر آن در هند مبادرت ورزید. بعد ازآن چون آقای بلنت (Blunt)ازعلیگره دیدن کرد اکبر و دوستانش از جمله مولانا شبلی نعمانی دو مرتبه با وی در مورد رفاه مسلمانان به مشورت پرداختند.[۸٦] اکبر با سید جلال الدین حسینی کاشانی موید الاسلام ، مدیر *حبل المتین* ، که از سالها پیش مقیم کلکته بود[۸۷] و در تنویر افکار جهان اسلام می کوشید نیز روابط بسیار صمیمانه ای داشته که از گلایهٔ دوستانهٔ زیر کاملا پیداست:[۸۸]

علمی آنان در شیوهٔ تحقیق؛
۵ - تهیهٔ کتابهای مورد نیاز بخش فارسی به منظور ارتقاء کیفی دانشجویان و کتابخانهٔ دانشگاه؛
۶ - اهدای کمک هزینهٔ تحصیلی به دانشجویان کارشناسی ارشد فارسی، البتّه این کمک اکنون متوقف شده است. چون شهریه و هزینه زندگی خیلی زیاد است به سبب قطع کمک هزینهٔ تحصیلی، دورهٔ کارشناسی ارشد فارسی که هستهٔ اصلی فعالیت های علمی و ادبی بخش فارسی است،در معرض اضمحلال قرار گرفته‌است. نظر به این واقعیت لازم است هرچه زودتر بورس تحصیلی دوباره رسماً اجرا گردد و به طور مداوم تأمین شود؛
۷ - تهیه و اهدای نوارهای صوتی و فیلمهای ویدیویی به زبان فارسی.
۸ - چاپ و نشر مقاله‌های تحقیقی استادان در فصلنامهٔ دانش؛
۹ - چاپ و انتشار آثار علمی و پایان نامه های تحصیلی استادان؛
۱۰ - تشکیل جلسات با استادان گروه دربارهٔ تهیه و تدوین برنامه های درسی کارشناسی ارشد، دورهٔ دانشوری و دکتری فارسی؛
۱۱ - همکاری در ماشین نویسی و تکثیر برنامه های درسی؛
۱۲ - اعزام استادان به ایران برای دوره‌های دانش افزایی؛
۱۳ - معرفی پایان نامه های تحصیلی دانشجویان بخش فارسی در مجلهٔ دانش؛
۱۴ - تهیه روزنامه ها و مجلّه های فارسی برای استفاده استادان و دانشجویان گروه؛
۱۵ - همکاری در برپایی مسابقه های سخنرانی فارسی بین دانشگاه‌های سراسری پاکستان.

در سال ۱۹۹۹ م با همکاری مرکز تحقیقات فارسی اوّلین مسابقه سخنرانی بین دانشگاهی برگزار شد که بسیار مورد توجّه و استقبال قرار گرفت. این مسابقه به مناسبت بیستمین سالگرد انقلاب شکوهمند اسلامی ایران برپا نموده شد. این مراسم با حضور سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران حاج آقا سید سراج‌الدین موسوی و جمعی از شخصیتهای علمی و ادبی و عدهٔ زیاد دانشجویان فارسی از سراسر پاکستان برگزار گردید : عنوانهای مسابقه به شرح زیر بود :

۱- تجلّی عرفان در شعرامام خمینی(ره) ۲- اخلاق در شعر سعدی
۳- حماسهٔ شور و حرکت در شعراقبال ۴- انسان کامل در شعر مولوی

تلغرافی[۸۹] چو فرستادی ز راه لطف و مهر   جوش زد از دل سرور و لطفها اندوختم
بسکه شوق دعوت و اسپیچ در دل داشتم   محفلی ترتیب دادم شمعها افروختم
خادم خاص ازپی آوردنت رفته به ریل[۹۰]   نصف شب در انتظارت دیده بر در دوختم
چون شنیدم فسخ کردی عزم و رفتی بی دریغ   شمع را خاموش کردم خود سراپا سوختم

چون این هر سه نفر هوا خواه سید جمال الدین افغانی و ضد سیاستهای اصلاح پسندانهٔ سر سید احمد خان بودند به گمان غالب اکبر نیز دنباله رو همین احساسات بود. اما پس از یك عمر تلاش چون او متوجه شد که ضعف و ناتوانی جهان اسلام به جائی رسیده که مسلمانان حتی سلاحی هم ندارند که با استفاده از آن به دفاع از ترکیه علیه ایتالیا برخیزند و تنها چارهٔشان این است که از خداوند متعال مسئلت دارند که مورچه ها توپهای ایتالیا را بخورند،[۹۱] و یا بی حسی قاطبهٔ مردم دربارهٔ سرنوشت ملّی شان به نوعی است که در شعر زیرش به تصویر کشیده شده :

گفتم ایران را سر جنگ نماند   آن مردی و آن هوا و آن رنگ نماند
آغا[آقا] خندید و گفت رنجی دگر است   کامروز برای ساغرم بنگ نماند[۹۲]

او به این نتیجه رسید که اگرچه رفت و آمد نفس هنوز جاری است امّا حرکت خون در شریانهای جسد جهان شرق از حرکت باز ایستاده است و وضعیت آن در قبال غرب به مثابهٔ "مرده به دست زنده" است[۹۳] و به ملّت مسلمان هند توصیه نمود که از آنجا که کار از کار گذشته است دیگر غصهٔ ایران و ترك و عرب نخورید و نه به این کاری داشته باشید که در فلان کشور چه کسی روی کار آمد و یا از اقتدار بر کنار شد. خودتان را مشغول طاعت رب بسازید و منتظر باشید که روزی خورشیدی از پردهٔ شب طلوع نماید.[۹۴]

لقب لسان العصر[۹۵] اکبر نیز مدیون همین علاقهٔ مفرط وی به جریانات روز می باشد که مرتب در شعرش منعکس می شده.[۹۶] نهضت علیگره همراه با تمام متعلقاتش از جمله شخصیت

۵- حیات جاودان اندر ستیز است   ۶- اهمیت زبان فارسی درپاکستان

در این مسابقه دانشجویان هفت دانشگاه پاکستان شرکت جستند. پس از مراسم سخنرانی که تا ساعت دو بعد از ظهر ادامه یافت، نمایشگاه کتاب و صنایع دستی ایران که توسط مرکز تحقیقات و رایزنی فرهنگی ایران برپا شده بود مورد بازدید شرکت کنندگان قرار گرفت.

از این مسابقه خیلی استقبال به عمل آمد و به تقاضای استادان و دانشجویان دانشگاههای سراسر پاکستان تصمیم گرفته شده مسابقهٔ سخنرانی هر سال برگزار شود و هم اکنون این مسابقه بصورت یکی از بزرگترین مراسم دانشگاهی درآمده است.

گروه زبان و ادبیات فارسی افتخار دارد که مبتکر و اولین برگزار کنندهٔ چنین مراسم پرشکوهی بوده است که در تاریخ روابط فرهنگی پاکستان و ایران کم‌نظیر می‌باشد و حقاً باید بدانیم که برپایی این مسابقات بدون همکاری و کمک مرکز تحقیقات فارسی برای دانشگاه ملی زبانها مقدور نبود. درحقیقت برگزاری این نوع مسابقات به زبان فارسی جلوه‌ای است از همبستگی و همکاری دو ملت برادر پاکستان و ایران.

بی گمان مرکز تحقیقات فارسی در سی سال گذشته خدمات بزرگی به بخش زبان و ادبیات فارسی انجام داده‌است. مرکز بسیاری از کتابهای فارسی را که به همت استادان این گروه تألیف شده، به چاپ رسانده و به فارسی دوستان عرضه داشته است. مرکز مجلهٔ بسیار وزین دارد به نام دانش که با انتشار مقالات تحقیقی استادان و معرفی پایان نامه‌های تحصیلی دانشجویان باعث کشیده شدن آنها به کارهای تحقیقی و پژوهشی شده است و این طور خدمات شایسته‌ای در راه حفظ و گسترش زبان و ادبیات فارسی انجام داده است. نظر به این همکاری ها و پیوستگی می‌شود گفت که در سی سال گذشته مرکز تحقیقات فارسی، خود را از موسسهٔ ملی زبانهای نوین سابق و دانشگاه ملّی زبانهای نوین فعلی جدا ندانسته است. مؤسسه ملّی زبانها به عنوان بخش آموزشی فارسی و مرکز تحقیقات، بصورت قسمت پژوهشی فارسی پا به پای یکدیگر فعالیت می‌کرده‌اند. امیدوارم اگر این همکاری و حمایت درآینده ادامه یابد، به زودی زبان فارسی دوباره مقام برتر خود را به دست خواهد آورد و گروه فارسی به مرکز بزرگ فعالیتهای زبان و ادبیات فارسی مبدّل خواهد شد.

*****

و فعالیتهای گوناگون مؤسس آن، سرسید احمد خان، موسسهٔ علمی اش، مواد تحصیلی و روش تدریس و دانشجویان و اساتید آن و بیکاری تحصیل کرده ها و تنزل اخلاقی آنها و دیگر عواقب حقیقی و تخیلی آن نهضت قسمت عمدهٔ شعار طنزیهٔ اکبر را که اتفاقاً تلخ و برنده و نیشدار ترین آن نیز می باشد، تشکیل می دهد. به گفتهٔ بعضی منتقدان اگر سرسید و *اوده پنچ* که این اشعار نخست در آن منتشر می شد، وجود نداشتند احتمالاً اکبر هم به عنوان شاعر طنز گوی این همه شهرت به دست نمی آورد.[۹۷] ظاهر است که انگیزهٔ تمام این سروده ها همیشه جذبهٔ ملّی نبوده و احساسات شخصی سراینده نیز در آن دخالت داشته است ـ خوشبختانه حین حیات سرسید (د.۱۸۹۸م) (تحت تأثیر بعضی از دوستان خود) اکبر نه تنها از سرودن این گونه انتقادهای شخصی او دست کشید،[۹۸] بلکه اشعاری هم برجای گذارده است که موید اعتراف او از مقام شامخ سرسید و خدمات ملّی او نیز می باشد.[۹۹]

از نظر قدرت طبع و صفای قریحه و شیرینی و سلاست شعر به حد سهل ممتنع، و کار بُرد کلمات خارجی و استفاده از صنایع گوناگون لفظی و معنوی و نکته آفرینیهای طنزیه و فکاهی اکبر با شاعر معاصر ایرانی، ایرج میرزا ی قاجار (۱۹۲۵–۱۸۷۳م) شباهت زیادی دارد. امّا جالب اینجا است که در حالی که اکبر تمام ذوق و قریحه و توان خود را مصروف انتقاد و خرده گیری از هر گونه مظاهر فرهنگ و تمدن غربی در میهنش می داشت ایرج به عنوان یکی از سر سخت ترین طرف داران ترقی طلبی و تجدد خواهی و کشف حجاب در ایران شناخته می شد ـ در ارزیابی شعر ایرج گفته شده که "وی، در مقام تبلیغ افکار انقلابی و اصلاح جامعه، مطالعه یی عمیق نداشته"[۱۰۰] کما بیش همین نظر را در بارهٔ انتقاد اکبر از فرهنگ غربی، یکی از ناقدان وی نیز ابراز داشته است.[۱۰۱] امّا بعضی از منتقدان پا را خیلی فرا تر از آن گذاشته و از قلمداد کردن او به عنوان مرتجع، متعصب، محافظه کار، دشمن روشنی و تجدد، فاقد شعور اجتماعی، نا آشنا از آزادی فکر، بی توجه به نهضت آزادی و بی خبر از مقتضیات روزگار هم دریغ نورزیده اند.[۱۰۲] علی رغم تمام این انتقادهای نا موافق علیه اکبر، اقبال لاهوری، عاشق و دلباختهٔ طرز و سخن و اندیشه اش بود، چون بسیاری از مسایل ومعضلات علمی و ملی و اجتماعی که اضطراب

محمد جان عالم [1]

زبان و ادب فارسی و گفتگو میان تمدنها

چکیده:
زبان و ادب فارسی طی قرون و اعصار بهترین وسیلهٔ نقل و انتقال افکار اجتماعی، فرهنگی و انسانی بوده است، چنانکه سعدی شیرازی گفته است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند　　که درآفرینش ز یک گوهرند

طی قرن بعدی حافظ همین نکته را در غزلی تبیین کرده:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود　　این بحث با ثلاثهٔ غسّاله می‌رود

شاعر متفکّر معاصر اقبال می‌گوید:

در کلیسا ابن مریم را به دار آویختند
مصطفی"ص" از کعبه هجرت کرد با اُمّ‌الکتاب
انقلاب انقلاب ای انقلاب

رومی، مرشد اقبال در قرن هفتم فرموده بود:

دل به دست آور که حج اکبر است　　از هزاران کعبه یک دل بهتر است

عالی ترین مرحلهٔ گفتگو میان تمدنها ابراز حُسن نیّت و تحکیم صلح و آشتی است.

*****

وسائل ارتباط عقلانی و معنوی، تمدّنی و روحانی میان ملّتها زبان است. من در اینجا می خواهم بگویم که زبان فارسی بهترین وسیلهٔ ارتباط گفتگوها درمیان مردم مسلمان خصوصاً و مردم سرتاسر جهان عموماً می باشد. چنانکه علامه دکتر محمد اقبال، زبان فارسی را برای همین انتخاب کرد.

من هم عقیده دارم که برای گفتگو درمیان تمدّنها زبان فارسی مغتنم است و ارزنده است و آقای دکتر سید محمد اکرم شاه اکرام فرماید:

ای خوشا لطف بیان فارسی　　حرف دل گوید زبان فارسی
هر که خواهد بر سر خود تاج علم　　سر نهد بر آستان فارسی

---

۱ - استاد بازنشستهٔ دانشکده مادل، اسلام آباد.

اکبر را برمی انگیخت، خود او نیز در بارهٔ آنها کما بیش به هما ن نحو می اندیشید.[103] او حتی پیش از آنکه اکبر را به بیند شیفتهٔ طلسم شخصیت وی شده بود و بیتابانه منتظر آن بود که هر چه زود تر به خدمتش رسیده دلش را چاك كرده پیشش به نهد.[104] نامه هائی هم که گاه گاه از سوی اکبر برایش می رسید او با کمال احتیاط آنها را نگه می داشت و در تنهائی مکرر آنها را مطالعه می کرد و از آنها سود می جست[105] و حتی آرزو می کرد که کاش اکبر نامه هایش را برای او کمی طولانی تر بنویسد.[106]

از دیدگاه اقبال اکبر مبتکر و خاتم طرز سخن خود بود[107] و هنر و اندیشهٔ او آنگونه که بایستی مورد نقد و بررسی قرار گیرد، قرارنگرفت.[108] او مقاله ای برای باز نمودن وجوه مشترك اندیشهٔ هگل (د. ۱۸۳۱م) و اکبر در نشریهٔ انگلیسی زبان *New Era* چاپ لکهنؤ منتشر ساخت[109] و باز مترصد فرصتی بود که بتواند که به نحو شایسته تری در معرفی افکار آن سراینده و اندیشمند بکوشد. او حتی به اقتفای سبك وی شعر هم سرود[110] و هر گونه تمجید و تشویق را از سوی اکبر برای خودش گرامی می داشت ـ او حد اقل سه نوبت برای دیدار با آن "پیر و مرشد خود"[111]، "پیر مشرق"[112]، "پیر معنوی"[113]، "همدم دیرینه"[114] به اله آباد مسافرت نمود[115] ودر آخرین ملاقات خود با او، و سپس ضمن نامه ای خطاب به او اظهار داشت که "کلماتی که از دهن شما ادا می شود، برای استفادهٔ نسلهای آینده باید حفظ شود. بسیار شایسته است که منشی ای همراه با کاغذ و قلم و دوات همواره در خدمت شما حضور داشته باشد و هر مطلبی که شما ایراد بفرمائید او آ ن را یادداشت کند. اگر برای من مقدور بود که در اله آباد بمانم، من برای شما همان خدمت را انجام می دادم که بوسول (Boswell) برای دکتر جونسن (Johnson) انجام داده بود."[116] بین اقرانش اقبال بدون تردید آشنا ترین کسی با محرکات فکری و شعری اکبر بوده و چنانکه از پیام تسلیت او به فرزند اکبر و مرثیه اش در رثای آن فقید سعید[117] متبادر می شود بعد از شخصیت والای مولانا جلال الدّین خداوندگار بلخ، اقبال شاید بیشترین ارج هم به همین پیشرو بزرگ خود می نهاد. در پیامش آمده است : "... در هند و به ویژه

لسان الغیب حضرت حافظ شیرازی چه خوش گفته است:

ساقی حدیث سرو وگل و لاله می رود این بحث با ثلاثهٔ غسّاله می رود
شکّر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود

بنابر این زبان و ادب فارسی را –که میراث مشترک مکتوب و ملفوظ مسلمانان است – در پاکستان ،ایران، تاجیکستان و افغانستان، باید مشعل راه تحقیق قرار بدهیم بدین جهت ما باید برای شناخت تمام علوم اسلامی و ارتباط آن باگفتگو درمیان تمدّنها زبان فارسی بسیار اهمّیت بدهیم.

زبان ملّی پاکستان ، اردو اغلب احتیاج به کلمات بی مثل فارسی دارد تصوّر نمی کنم که کسی به اردو صحبت کند و واژه های فارسی را به کار نبرد.

فارسی در شبه قاره زبان رسمی بود و چه مسلمانان و چه هندوان در شاعری و انشاء مقام والا پیداکردند و پایهٔ ایشان ازحیث شاعری و نویسندگی و فرهنگ نگاری بالاتر است و محتاج معرفی نیست؛ مثلاً امیر خسرو ، فیضی و ابوالفضل و غالب و قتیل و غنی کاشمیری اسمهای این جوری از حیطهٔ بیان بیرون است.

ولی بدبختانه بعد از استقلال پاکستان چیزی شد که فارسی از طرف مقامات مربوطه صرف نظر شد و نژاد نو کم کم فارسی را فراموش کردند. اگر اجازه بدهید یک واقعهٔ حقیقی برای شما بیان بکنم یک مرتبه یک مهندس پاکستانی از من پرسید که فارسی چطور می نویسند. اتفاقاً کتاب فارسی در دست بنده بود، نشان دادم وگفتم این فارسی است. تعجّب کرد و گفت که این همه اش اردو است یعنی از حیث رسم الخط هیچ فرق ندارد.

قبل ازگفتگو میان تمدّنها ما باید که به نژاد نو پاکستان و ترکستان و افغانستان و تاجیکستان و هر جا که فارسی یک مقداری رایج است و وجود دارد، برای درس زبان فارسی توجه بدهیم. مقصود و مطلوب این است که بایکدیگر آشنا بشویم. زبان فارسی بهترین وسیلهٔ گفتگو میان جهان اسلام است و نژاد نو بهترین پاسبانان زبان و ادب فارسی هستند.

روزی بود ، روزگاری بود ، مسلمانان بر مغربیان کماحقه تسلط و قدرت داشتند و فرمان ایشان با احترام فراوان در همه جهان دارای شرف قبولیت بود. حالا مغربیان مخصوصاً امریکایی ها از حیث ثروت ، علوم و تکنولوژی از حد فکر وگمان ، بالا تر شدند و خیلی پیشرفت کردند. ما هیچ کاره و بی چاره شدیم ما ناتوان و ضعیف هستیم چرا که وسائل نداریم، ما ضعیف شده ایم به علت این که بایکدیگر بغض و عناد و تعصّب داریم. دوستی و اتحاد میان ما عنقا است. متأسفانه ،چه درکشمیر، چه در فلسطین ، چه در چیچن و چه در فلیپین و

بین مسلمانان شخصیت آن مرحوم تقریباً از هر حیث بی نظیر بوده۔ در میان ادیبان مسلمان شاید تا کنون وجود شخصیتی باریك بین همانند او کم سابقه بوده و من مطمئنم که در سراسر آسیا هنوز اکبری نصیب ادبیات هیچ ملّتی نشده ـ طبیعت در به وجود آوردن اینگونه شخصیات بسیار بخل می ورزد. چرخ برای به دست آوردن یك اکبر مجبور است صدها سال گردش بکند۔ ای کاش فیض معنوی این رجل بزرگ برای این کشور بد اقبال و ملّت نگون بخت کمی بیشتر دوام می آورد.»[118]

اکبر نیز برای ملاقات با اقبال اشتیاق فراوان نشان می داد، او را"دولت روحانی خود"[119] و "آیتی ازآیات الهی"[120] تلقّی می کرد و اورابه "حق آگاهی"، "خوش گوئی"، "ذوق معرفت"، طریق راستی" و خودداری بی نخوت می ستود۔[121] در حقیقت نگاه دوربین او در اقبال کسی را سراغ داشت که مأموریتش را پس از او می توانست همچنان ادامه دهد۔[122] بنا به گفتهٔ رشید احمد صدیقی "حقیقت این است که اکبر پیشرو اقبال و از اولین بنیانگذاران نهضت پاکستان بود ـ مطالبی را که اکبر در روزگار خودبه سبك خودش ادا نموده بود، همان مطالب را اقبال سی سال بعد به سبك حکیمانه با حسن شاعرانه و جلال شاهانه مطرح ساخت.»[123] منتقدی دیگر بر این عقیده است که "عظمت اکبر مدیون عظمت فکرش و بلندی دیدگاهش و رسالتی بوده که او برایش انتخاب کرد که موجب ظهور اقبال گردید۔ اگر اکبر نبود، اقبال هم به وجود نمی آمد۔»[124] در هر حال شعرای متعددی بعد از اکبر به سرودن شعر فکاهی مبادرت ورزیدند ولی چنانکه بعضی از منتقدان[125] اشاره نموده اند و خود[126] اقبال نیز اذعان داشت[127] به علل گونا گون در این زمینه توفیق آنچنانی به کسی دست نداد و جای لسان العصر، اکبر اله آبادی همیشه خالی است.

درپایان سخن به عنوان حسن ختام ذکر این نکته شاید بی جا نباشد که از شخصیاتی همانند اکبر اله آبادی هرچه تجلیل و تبجیل به عمل آید کم است، چرا که نیاکان آنها قرنها پیش به شبه قاره مهاجرت نمودند و در خلال این مدّت طولانی احفاد و اعقابشان بدون هیچگونه

افغانستان و هند، مسلمانان در بدترین وضع زندگی می کنند. دشمنان ما قوی تر و مستحکم تراند. علامه اقبال می گوید :

در کلیسا ابن مریم را به دار آویختند
مصطفی(ص)از کعبه هجرت کرده با اُمّ الکتاب
انقلاب! انقلاب! ای انقلاب!

من درون شیشه های عصر حاضر دیده ام　　آنچنان زهری که از وی مارها درپیچ وتاب
انقلاب! انقلاب! ای انقلاب!

رهبر انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی(ره) می گوید :

«بی شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد ، فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد ویا انحراف فرهنگ هر چند جامعه در بُعدهای انتقادی ، سیاسی، صنعتی،تمدنی و نظامی قدرتمند و قوی باشد ولی پوچ و پوک میان تُهی است».

شک نیست که علوم و تکنولوژی نشان قوت و عظمت بشر عصر و جهان است . ولی از یک نکتهٔ جالب ما نباید صرف نظر بکنیم و آن این است که حضرت آیت الله خامنه‌ای می گوید « پایهٔ تمدن بر ضنعت و تکنولوژی و علم نیست،پایهٔ‌اصلی تمدّن برفرهنگ و بینش و معرفت وکمال فکری انسانی است».

امروز در جهان گفتگو میان تمدّنها لازم و ملزوم است. هر تمدّن ، احتیاج به زبان دارد و بدون زبان تمدّن پیشرفت نمی‌کند. کدام زبان است که روح و ضمیر انسان را حرکت می دهد و درس انسانیت می آورد؟ مثلاً حضرت سعدی شیرازی می‌گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند　　که در آفرینش ز یک گوهرند

زبان انگلیسی اگرچه زبان بین المللی است؛ ولی حیث دستور و تلفّظ بسیار اشکالی دارد. از مناجات و دعا ، ایمان و صداقت ، اخلاق و عرفان و اخلاص و صدق و صفا و از فکر اسلامی کاملاً خالی است؛ یعنی «ای طبل بلند بانگ در باطن هیچ».

ولی زبان فارسی بسیار مفید ارزنده و ثروتمند است. باین علّت که زبان فارسی خیلی آسان تر، پُر از شکر و از اشکالهای دستور پاک ومنزه است. اصلاً زبان فارسی زبان عشق و محبت است ؛ از دل می خیزد و بر دل می نشیند. من باور می کنم که زبان فارسی از حیث رابطه میان تمدّنها کمک می کند و محبت و آشتی را فروغ می دهد.

اسلام ما را درس می دهد که ما به یکدیگر مهر بورزیم. هر یک برای دیگری چیزی را دوست بدارد که برای خود دوست می داریم و چیزی را که

اینتظاری در تحکیم و تشدید مناسبات فرهنگی فیماپین ساعی و کوشا بوده و در اثر این تلاشهای فداکارانه و نوعدوستانهٔ خود آنان به تعبیر مستعار حکیم فردوسی از روابط همه جانبهٔ بین مردم فرهنگ دوست آن مرز و بوم وملّت نجیب ایران چنان کاخی بلند و استوار را پی افکندند "که از باد و باران نیابد گزند"۔ همانگونه که نقش این افراد در تکوین این فرهنگ مشترك برای خود این منطقهٔ مایهٔ صد افتخار و مباهات است، میهن اصلیشان ـ ایران ـ نیز حق دارد که به این توفیقات فرزندان خود ناز کند و به بالد۔ در ضمن از آنجا که به سوابق تاریخی این نوابغ، به خصوص در رابطه با اصلشان از گلزمین ایران، بیشتر به محض اتفاق در کتب تاریخ و تذکره و سوانح بر می خوریم اگر آنها را در عداد گنجهای بازیافته بشماریم کاملاً شایسته و برحق است۔

مآخذ و پانوشت ها

1- Principal Research Fellow, National Institute of Historical and Cultural Research, Centre of Excellence, Quaid-i-Azam University, House: No.605, St. 29,. G-10/2, Islamabad, Pakistan. Postal Code: 44000.

۲ـ منسوب به شهر اله آباد در شمال هند که در محل تلاقی رودخانه های گنگا و جمنا، در غرب شهر مقدس بنارس هندوان واقع است۔ املای درست این کلمه همان "اله آباد" (Ilahabad) است و اکبر نیز همین صورت آنرا به کار می برده است. از آنجا که در دورهٔ استعمار انگلیسیها بعضی اعلام را با توجه به سهولت تلفظ برای خودشان بدون هیچگونه التفات به تاریخچهٔ آنها تغییر می داده اند، دهلی به صورت Delhi در آمد و اله آباد Allahabad شد. هنوزهم در انگلیسی اسامی این دو شهر به سبك زمان انگلیسیها نوشته می شود، اما در زبانهای محلی همان تلفظ و املای اصلی حفظ شده و مورد استفاده قرار می گیرد.

۳ـ در *سفرنامهٔ ابن بطوطه* آمده است که "پادشاه هندوستان ابو المجاهد محمد [تغلق] شاه [۱۳۵۱ـ۱۳۲٤] رسمش چنانست که غریبان (خارجیان) را بسیار گرامی می دارد و با آنان به مهربانی رفتار می کند و مناصب عالیه و مشاغل مهم را به آنان می سپارد۔ بیشتر نزدیکان و حاجبان و وزیران و قاضیان و دامادهای سلطان از مردم غیر بومی و خارجیان اند و او فرمان داده که غریبان را در هندوستان به نام عزیزبخوانند و این کلمه مانند اسم خاص و علم دربارهٔ آنان استعمال می شود۔" *سفرنامهٔ ابن بطوطه*، ترجمهٔ محمد علی موحد، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷٦ شمسی، جلد دوم، ص ۱۹۔

برای خود نمی پسندد برای دیگران نیز نپسندیم و بایکدیگر اعتماد و اطمینان داشته باشیم وهر فرد خود را متعهد و مسئول اجتماع خویش بشمارد و آسایش و خدمت به همنوعان خود را ، از آسایش خود با اهمیت تر بدانیم. از شادی دیگران شاد و از اندوه آنان اندوهگین شود و مردن خود را انتقال از این جهان به ابدیت بدانیم. چه خوش گفت حافظ شیرازی پاک زاد :

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است   با دشمنان مروت، بادوستان مدارا

فرنگ خصوصاً امریکا از اخلاق و اخلاص و محبت بایکدیگر و خانواده پیش پا افتاده . فقط پول و کارخانه و بازرگانی برای ایشان مهم تر و لازم است. آزادی اگر بدون اخلاق و محبت باشد، بیشتر از روشنی تهی می شود. ما باید که بیش از پیش مکالمه بکنیم. و شرح بدهیم که انسانیت فقط علوم و تکنولوژی نیست. انسانیت اخلاص و عمل با این هاست؛ با خدا بودن و به انسان محبت کردن شیوهٔ انسانیت است. مثلاً مولانا جلال الدین رومی می گوید:

دل به دست آور که حج اکبر است   از هزاران کعبه یک دل بهتر است

کعبه تعمیر خلیل آزر است   دل گذرگاه جلیل اکبر است

در مدرسه‌های پاکستان، درس نظامی مقبول و معروف است در درس فارسی این دوره لازم قرار گرفته است. من دیده‌ام که علمای پاکستان ، در وقت وعظ اشعار مولانا جامی و رومی و سعدی را به کار می برند . بعضی از اینها عاشق حافظ هستند. حالا من بحث فارسی قدیم و جدید را نمی کنم . فارسی قدیم باشد یا جدید یقیناً فارسی است فارسی فقط غزل و قصیده و قطعه و مثنوی ندارد،بلکه بسیاری افکار از لحاظ مذهب و دین اسلام به فارسی وجود دارد.

خلاصهٔ گفتگوی بنده این است که تفاهم میان تمدنها بزرگ ترین احتیاج جهان نو است . چنانکه زبان فارسی اصلاً فقط زبان نیست. برای جهان اسلام یقیناً یک تحفهٔ نادر و نایاب است و از حیث بیان و گفتگو و مطالعه میان این خطه‌ها خیلی اهمیت دارد. روح علامه اقبال می پرسد:

«پس چه باید کرد ، ای اقوام شرق؟»

فارسی راه ایمان یعنی راه وفاست. راه کار و کوشش ، راه سفر دل نواز آخرت است. فرهنگ ما ، اخلاص و مروت دارد، بشر در نظر اسلام فقط بدن از سر تا پا نیست. بشر یک شاهکار کارآمد خدای بزرگ و برتر است و برای رفتار نیک وکردار نیک آفریده شده است؛یعنی فداکاری در دین اسلام خیلی اهمیت دارد.

حاصل عمر نثار ره یاری کردم   شادم از زندگی خویش که کاری کردم

*****

٤ـابو القاسم فرشته، *گلشن ابراهیمی* معروف به *تاریخ فرشته*، کانپور، ۱۸۸٦م، جلد اول، ص ۷۵

۵ـسید عبد الحی، *گل رعنا*، به اهتمام مسعود علی خان، دار المصنفین اعظم گره، ۱۳۷۰هجری قمری، ص ٤۸۷.

٦ـعبد الوحید، *جدید شعرای اردو*، فیروز سنز، ب ت، ص ٥٦

۷ـسید عبد الله، "اکبر اله آبادی"، *اردو دائرة المعارف* اسلامیه، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹٦۸م، ص ۵۲.

۸ـمحمد عبدالله قریشی، *معاصرین اقبال کی نظر میں*، اکادمی اقبال، لاهور، ۱۹۷۷م، ص۱۲۳؛ عبدالوحید، ص ٥٦

۹ـعبد الوحید، ص ٥٦.

۱۰ـسید عبدالله، ص ٥۲؛ قس: سید عبد الحی، ص ٤۸۷.

۱۱ـقس: شیخ عنایت الله ، "اکبر حسین، سید"، *دایرة المعارف الاسلامیه*، قاهره، جلد ۲٥، ص ۱٤۹

۱۲ـدکتر انیس ادیب در کتاب خود *مشاهیر شعراء اردو کی فارسی شاعری* (نصرت پبلشرز، لکهنؤ، ۱۹۹۳) از مرزا جان جانان مظهر (۱۷۸۱ـ۱٦۹۹م) گرفته تا جمیل مظهری (۱۹۸۰ـ۱۹۰٥م) هفده شاعر دو زبانهٔ اردو و فارسی را ذکر نموده است اما اکبر اله آبادی در آنها شامل نیست.

۱۳ـمحمد عبد الرزاق، "خان بهادر سید اکبر حسین اله آبادی"، *نقوش* (آب بیتی نمبر)،لاهور، ژوئن ۱۹٦٤م، ص ٤۲۸

۱٤ ـ سید سلیمان ندوی، *نقوش سلیمانی*، اردو اکیڈمی، کراچی، ۱۹٦۷م، ص ۱۷۷

۱۵ ـسید عبدالحی، ص ٤۸۷؛ قس: عنایت الله، ص ۱٤۹، و Sh. Inayatullah, "Akbbar, Sayyid Husayn Allahabadi,"" *Encyclopaedia of Islam*, New edition, *s.v.*

۱٦ـرام بابو سکسینه، *تاریخ ادب اردو*، ترجمهٔ اردو از مرزا محمد عسکری، ثاقب علیخان، چاپ ششم، کراچی، ۱۹۹۳م، ص۳۷۷.

۱۷ـسید عبدالحی، ص ۸۸ـ٤۸۷؛ سید عبدالله، ص ٥۲؛ ای ـوحید، *شعرای اردو*، فیروز سنز، لاهور، ب ت، ص ٥٤ـ٥٥۲؛ عبد الوحید، ص ٥۷ـ٥٦؛ Muhammad Sadiq, *A History of Urdu Literature*, OUP, Delhi, 1984, p.392.

۱۸ـ سید عبدالله، ص ٥۲.

۱۹ ـ عبد الحی، ص ٤۸۸.

۲۰ ـ*کلیات اکبر*، سنترل بکڈپو، دهلی، ب ت، بخش دوم و سوم، ص ٤۱ـ۳۹؛ ۳٦۰؛ غلام حسین ذوالفقار، *اکبر اور اقبال*، مکتبهٔ عالیه، لاهور، ۱۹۷۷م، ص ۱۰۲.

۲۱ ـاکبر، در ذوالفقار، ص ۱۰٤ـ۱۰۳؛ ۱۰۹ـ۱۰۸؛ ۱۱۰؛ ۱۱۱؛ ۱۱٥؛ ۱۲۰؛ ۱۲٥.

۲۲ ـ*کلیات اکبر*، دهلی، بخش اول، ص ۸٥ـ۲۸٤

دکتر محمدحسین تسبیحی [۱]

خدمات انتشاراتی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

چکیده:

نویسندهٔ مقاله ـ که از بدو تأسیس مرکز تحقیقات با این مرکز علمی همکاری نزدیک دارد ـ ۱۷۸ اثر مختلف راکه طی ۳۲ سال اخیر چاپ و منتشر شده از لحاظ موضوعات ادبی و علمی مورد بحث قرارداده است. به گفتهٔ وی شمارگان هر یک از کتابهاکه معمولاً ۵۰۰ الی ۱۰۰۰ نسخه بوده، در حدود ۱۵۰ هزار کتاب در این مدت چاپ و در اختیار کتابخانه های دانشگاهی، علمی، عمومی در سراسر منطقه و حتی در خارج از منطقه گذارده شده است. فصلنامهٔ دانش نیز یکی از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان می‌باشد.

*****

یکی از خدمات بسیار مهم و ارزندهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ و انتشار کتاب های مفید ادبی، فرهنگی، تاریخی، عرفانی، طبّی، علوم قرآنی، کتاب شناسی، تذکرهٔ شاعران، احوال و آثار ادیبان و سخنوران، فهرست نسخه های خطّی، فهرست کتاب های چاپی، دیوان شاعران، مثنوی های داستانی و عرفانی، رساله های دکتری و امثال آن است.

---

۱ - کتابدار کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۲۳ ـ گرد باغ هستی ۲ (۱۷۰) - بوٹا [نهال (۹۰۶) = ۱۲۹۳ هجری قمری

۲٤ ـ *مکاتیب اقبال به نام گرامی*، به اهتمام محمد عبدالله قریشی، اکادمی اقبال، لاهور، ۱۹٦۱م، ص۱۷۷.

۲۵ ـ قس: سید سلیمان ندوی، *یاد رفتگان*، مکتبة‌الشرق، کراچی، ۱۹۵۵م، ص ٤۱.

۲٦ ـ سید عبدالله، ص ۵۲. ۲۷ ـ عبد الحی، ص ٤۸۸.

۲۸ ـ وحید، ص ٦۸ـ۵۵؛ سکسینه، ص ۳۷۸. ۲۹ ـ عبد الرزاق، ص ٤۲۸.

۳۰ ـ اقبال به نام اکبر، در ذوالفقار، ص ٦۲، ٦٦.

۳۱ ـ نک: تحسین فراقی، *عبد الماجد دریابادی: احوال و آثار*، ادارهٔ ثقافت اسلامیه، لاهور، ۱۹۹۳م، ص۱۷۱؛ سکسینه، ص ۳۸۱.

۳۲ ـ عبد الحی، ص ۸۹ـ٤۸۸؛ قس: سکسینه ص ۳۷۸.

۳۳ ـ سکسینه، ص ۳۷۸؛ عبد الوحید، ص ۵۷؛ قس: عبدالحی، ص ۸۹ـ٤۸۸.

۳٤ ـ سید عبدالله، ص ۵۳. ۳۵ ـ *کلیات اکبر*، بخش اول، ص ۱۷

۳٦ ـ شیخ محمد اکرام، *موج کوثر*، فیروز سنز، لاهور، چاپ نهم، ۱۹۷۰م، ص ۲۱۸

۳۷ ـ Muhammad Sadiq, p.61;

۳۸ ـ سکسینه، ص ٤۹۷ ۳۹ ـ سید عبدالله، ص ۵۳

٤۰ ـ غلام حسین ذوالفقار، رسالهٔ دکتری به نقل از ارشاد حسین نقوی، *اکبر اله آبادی کا سیاسی شعور*، الحمرا اکیڈمی، لاهور، ۱۹۷٤م، ص ۱۱. ٤۱ ـ *کلیات اکبر*، بخش اول ص ۱٤۷، ۲۹٦

٤۲ ـ همان مأخذ، ص ۳۲۱؛ همان مأخذ، بخش دوم و سوم، ص ۱۲۰

٤۳ ـ همان مأخذ، ص ۲۸ـ۲۲۷ ٤٤ ـ جمع واژهٔ انگلیسی **Miss** به معنی دوشیزه

٤۵ ـ جمع واژهٔ انگلیسی **Bill** به معنی صورتحساب. ٤٦ ـ سکسینه، ص ۳۹۱

٤۷ ـ *کلیات اکبر*، بخش اول، ص ۳۲۹. ٤۸ ـ جمع کلمهٔ انگلیسی **Novel** به معنی رمان

٤۹ ـ *کلیات اکبر*، بخش دوم و سوم، ص ۳۷۳. ۵۰ ـ جمع واژهٔ انگلیسی **Novel** به معنی رمان

۵۱ ـ *کلیات اکبر*، بخش دوم وسوم، ص ٤۳ـ۱٤۲. ۵۲ ـ واژهٔ انگلیسی **Vote** به معنی رای

۵۳ ـ کلمهٔ انگلیسی **Seat** به مفهوم کرسی، صندلی، نشست، عضویت

۵٤ ـ کلمهٔ اردو، اوّل مکسور، به معنی سوراخ مار.

۵۵ ـ کلمهٔ انگلیسی **Machine** به معنی دستگاه

۵٦ ـ کلمهٔ انگلیسی **Mill** به معنی کارخانه

۵۷ ـ واژهٔ انگلیسی **Parliamentary** به مفهوم پارلمانی، شورائی.

۵۸ ـ کلمهٔ انگلیسی **Native** به معنی بومی، محلی، اصلی

۵۹ ـ کلمهٔ انگلیسی **Council** به معنی انجمن، شورا

در مدت ۳۰ سال بلکه ۳۲ سال، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی به ۱۷۸ عنوان رسیده است و هرگاه این عناوین را به سال‌های عمر مرکز تقسیم کنیم، تقریباً هر سال ۶ کتاب ارزشمند نشر داده است. درکنار این تعداد انتشارات مرکز، خدمات انتشاراتی جنبی نیز وجود داشته است و شمار آنها نیز شاید به همین تعداد انتشارات مرکز تحقیقات باشد اکثر این خدمات همکاری و هم آهنگی با انجمن فارسی و مراکز انتشاراتی دیگر در سرتاسر پاکستان است.

اکنون اگر حساب کنیم که هر کتاب لااقل از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نسخه وگاهی ۳۰۰ یا ۴۰۰ نسخه چاپ شده باشد، می توان گفت که در حدود ۱۵۰۰۰۰ جلد کتاب نشر داده است هرگاه ۱،۵۰۰۰۰ به ۳۰ سال تقسیم شود، در سال ۵۰۰۰ جلد کتاب به چاپ رسیده و در حقیقت هر روز ۱۴ کتاب هدیه داده شده است. این تعداد کتاب در مدت ۳۰ سال به تدریج توزیع شده و تقریباً کلیهٔ این کتاب ها به رایگان در اختیار خواهندگان فرهنگ و ادب و جویندگان و پژوهندگان قرار داده شده است و حتی به کشورهای سرتاسر جهان و به کتاب خانه عمومی و دولتی و دانشگاهی و شخصی ارسال شده و همگان از آنها فایده برده اند و حتی یک جلد از این کتاب ها، غیر مفید و ناسودمند و یا خدای نکرده خلاف مصالح دو کشور نبوده است.

موضوعات عمدهٔ کتاب های انتشار یافته را اینگونه می توان تفکیک و تقسیم کرد:

۱ - کتاب شناسی یا فهرست نگاری نسخه های خطی ۲۴ جلد؛
۲ - کتاب شناسی یا فهرست نگاری کتاب های چاپی ۶ جلد؛
۳ - تذکره های ادیبان و شاعران ۱۲ جلد؛
۴ - علوم قرآنی ۳ جلد در یک جلد ۲ عنوان؛
۵ - تاریخ ۱۱ جلد (۱۱ عنوان)؛
۶ - اوراد و ادعیه ۲ جلد؛
۷ - ادبیات ۳۳ عنوان (۳۳ جلد)؛
۸ - اقبال شناسی یا اقبالیات ۵ جلد؛
۹ - تصوف و عرفان و حکمت و اوراد و ادعیه ۱۴ جلد (۱۴ عنوان)؛
۱۰ - فقه و فلسفه عملی : ۲ عنوان ؛

۱۱ - واژه نامه (۳ عنوان)؛

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از آغاز تأسیس تاکنون پیوسته مشغول ارائهٔ خدمات فرهنگی و ادبی بوده است و چنان که گفته شد، حدود ۱۷۸ کتاب مفید و سودمند نشر داده است. این کتاب ها برای حفظ و تداوم روابط دینی و فرهنگی و ادبی و تاریخی و هنری ایران و پاکستان بسیار مؤثر واقع شده است. نخستین کتاب منتشر شده که از طرف ادارهٔ انتشارات مرکز تحقیقات چاپ و نشر شد، فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش بود. اینک ۱۷۸ عنوان کتاب به شمارگان ۱۵۰۰۰۰ کتاب نشر یافته و در اختیار همگان قرار گرفته است.

موجب خوشحالی و شادمانی است که مرکز تحقیقات فارسی در مدت سی سال توانسته است خدماتی شایسته و بایسته به دو ملّت ایران و پاکستان بنماید و وابستگی های فرهنگی و ادبی و هنری و تاریخی هر دو کشور را مستحکم کند و استوار نگاه دارد.

کتاب هایی که تاکنون چاپ و نشر شده اکثر آنها به زبان فارسی است و تعداد کمتری به زبان های اردو و انگلیسی و عربی است ، بدان جهت بیشتر فارسی زبانان و فارسی دانان از آنها بهره مند می‌شوند و همان‌ها نیز گاهی به نحوی در چاپ و انتشارات کتاب ، با مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان همکاری معنوی و مشاورتی می فرمایند.

اهمیّت کار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در مدت خدمت فرهنگی سی سال خود همواره این بوده است که به میراث مشترک مکتوب توجّه خاص مبذول دارد. نسخه های خطی را گردآوری ، آنها را حفاظت و فهارس گوناگون برای آنها تهیّه کند و با کتابخانه های دیگر در سرتاسر پاکستان ارتباط برقرار نماید. امروزه کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دارای یکی از غنی ترین سرمایه های میراث مشترک مکتوب در سرتاسر پاکستان است. این میراث مشترک مکتوب همین نسخه های خطی موجود و کتاب های چاپی قدیم موجود در قفسه های آن است. این نسخه های خطّی به زبان های فارسی و عربی و اردو و پنجابی و پشتو و سندی و کشمیری و ترکی و دیگر زبان های محلّی پاکستان است. تعدادی از این میراث مشترک

٦٠ ـ مورد کلمهٔ انگلیسی Membership به معنای عضویت

٦١ ـ واژهٔ انگلیسی Honour به معنی آبرو، افتخار　　٦٢ ـ نك: شمارهٔ ٥٦، بالا

٦٣ ـ کلمهٔ انگلیسی Newspaper به معنی روزنامه.

٦٤ ـ نك: شمارهٔ ـ بالا

٦٥ ـ نك: شمارهٔ ٤٩، بالا.

٦٦ ـ کلمهٔ انگلیسی Gazette به مفهوم روز نامهٔ رسمی٦

٦٧ ـ نك: شمارهٔ ٥٦، بالا

٦٨ ـ *کلیات اکبر*، بخش اوال، ص۱۰۹؛ ٣٦ـ٣٥؛ ٣٨ـ٣٧

٦٩ ـ Muhammad Sadiq, *Twentieth Century Urdu Literature*, Royal Book Co., Karachi, 1983, p.32.

٧٠ ـ *کلیات اکبر*، بخش دوم و سوم، ص ۱۳۲.　　٧١ ـ همان مأخذ، بخش اول، ص ٨٩

٧٢ ـ سید سلیمان ندوی، ١٩٦٧م، ص ٨٦ـ١٧٦؛ افضال احمد، "اکبر اله آبادی کی سماجی طنز نگاری"، *پاکستانیات*، به اهتمام سید حسین محمدجعفری و محمد علی صدیقی، دانشگاه کراچی، ١٩٨٩م، مجلد اول، ص ٧٨ـ٦٧

٧٣ ـ Inayatullah, p.317.

٧٤ ـ Muhammad Sadiq, 1983, pp.14-15

٧٥ ـ قریشی، ص ٢٥ـ١٢٤

٧٦ ـ حامد حسن قادری، *داستان تاریخ اردو*، اردو اکیڈمی سند، کراچی، چاپ سوم، ١٩٦٦م، ص ٧٥ـ٣٧١.

٧٧ ـ محمد صادق، "سید اکبر حسین اله آبادی"، *تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند*، مجلد نهم، به اهتمام سید فیاض محمود و عبادت بریلوی، دانشگاه پنجاب، لاهور، ١٩٧٢م، ص ١٤١.

٧٨ ـ همان مأخذ، ص ٢٢.

٧٩ ـ همان مأخذ، ص ١٥.

٨٠ ـ *کلیات اکبر*، بخش اول، ص ٢٠٣.

٨١ ـ *حیات اکبر*، به تسوید و تهذیب سید عشرت حسین [فرزند اکبر] و ملا واحدی، به نقل از ارشاد حسین نقوی، ص ٣٢.

٨٢ ـ *کلیات اکبر*، بخش اول، ص ١١٠.

٨٣ ـ همان مأخذ، ص ١٤٦

مکتوب از نفایس موجود در جهان می‌باشند که هم اکنون بنابر شمارش ثبت کتابخانه ای ۱۵۸۱۱ نسخهٔ خطی در این کتابخانه موجود است. این مجموعه چنان شهرت و قوت و طاقتی به کتابخانهٔ گنج بخش داده است که کعبهٔ آمال محقّقان ادب فارسی و جویندگان ادب عربی و حتی اردو و پنجابی در شبه قاره و ایران و پاکستان شده است. ما همه روزه شاهد ارائهٔ خدمات فرهنگی هستیم و مردمان و مراجعان به کتابخانه با اینکه بسیار نیستند و لیکن هیچوقت قرائت خانهٔ کتابخانه از جویندگان ادب فارسی و عاشقان فرهنگ مشترک میراث مکتوب ایران و پاکستان خالی نمی‌باشد. این ذخایر خطی ارزنده ، در کنار خواهندگان و جویندگان آن است. در این روزها که بنابر فکر روشن و آگاه جناب آقای سید محمد خاتمی ، و « گفت و گو میان تمدن ها » مورد بحث جهانیان قرار گرفته است، به این مسأله باید بسیار توجه شود که زبان فارسی با توانایی و قدرت ذخایر میراث مکتوب خود در کتابخانه های جهان ، می تواند بهترین وسیلهٔ محکم و مربوط برای «گفت و گو میان تمدّنها» باشد، چنان که تاکنون بسیار خوانده ایم که :« زبان فارسی و گفت و گو میان تمدّن ها» بسیاری از سوء تفاهمات فردی و جمعی و حتی سیاسی و فرهنگی را برطرف می نماید.

فصلنامهٔ دانش

نشر مجلهٔ علمی و ادبی فصلنامهٔ دانش از طرف رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران اسلام آباد در بهار ۱۳۶۴ ش آغاز گردید. از بهار ۱۳۷۵ ش نشر مجلهٔ دانش به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد محوّل گردید. الحمدلله مرکز توانسته است از شمارهٔ پیاپی ۴۴ به بعد، ۳۰ شماره را طی هفت سال و نیم اخیر منتشر و در اختیار حوزه های علمی جهان فارسی قرار دهد. از ویژه نامه های فصلنامهٔ دانش بموضوعات صدمین سال تولد امام خمینی (ره)، مخدوم قلی فراغی، گفتگو میان تمدنها ، علامه اقبال و مولوی استقبال شایانی به عمل آمده است.

*****

٨٤ ـ همان مأخذ، بخش دوم و سوم، ص ٣٥٢.

٨٥ ـ همان مأخذ، ص ٣٤٥

٨٦ ـ شیخ محمد اکرام، *یادگار شبلی*، ادارهٔ ثقافت اسلامیه، لاهور، ١٩٧١م، ص ١١٣.

٨٧ ـ برای اطلاع بیشتر دربارهٔ وی، نك: *اسنادی از روابط ایران و هند*، به کوشش احمد جلالی فراهانی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ١٣٧٦ ش، ص بیست و هشت الی سی و یك؛ مسعود برزین، *شناسنامهٔ مطبوعات ایران*، تهران، ١٣٧١ ش، ص ٦٢ـ١٦١.

٨٨ ـ *کلیات اکبر*، بخش اول، ص ٧٠ـ٢٦٩.

٨٩ ـ معادل [تلگراف] فارسی

٩٠ ـ کلمهٔ انگلیسی **Rail** به معنی قطار.

٩١ ـ *کلیات اکبر*، بخش دوم و سوم، ص ٧٧

٩٢ ـ همان مأخذ، بخش اول، ص ٣٠٩.

٩٣ ـ همان مأخذ، بخش دوم و سوم، ص ٢٣٧.

٩٤ ـ همان مأخذ، ص ١٥٣

٩٥ ـ اکبر به خواجه حسن نظامی، در ذوالفقار، ١٩٧٤، ص ١١٣

٩٦ ـ Inayatullah, p. 317

٩٧ ـ اکرام، ص ٢٠ـ٢١٢؛ Sadiq, 1984, pp.3939-94; Sadiq, 1983, p. 24

٩٨ ـ عبدالرزاق، ص ٤٢٩.

٩٩ ـ اکرام، ص ١٧ـ٢١٦.

١٠٠ ـ محمد جعفر محجوب، *تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او*، نشر اندیشه، چاپ سوم، تهران، ١٣٥٣ ش، مقدمه ص سی و چهار.

١٠١ ـ Inayatullah, p.317

١٠٢ ـ ذوالفقار، ١٩٦٦م، ص ٧٦ـ٣٧٥؛ عبد الماجد، در تحسین فراقی، ص ٩٩ـ١٩٨.

١٠٣ ـ اقبال به نام اکبر، در ذوالفقار، ١٩٧٧م، ص ٧٧ـ٥٩؛ اقبال به نام شاد، در ذوالفقار، ١٩٧٧م، ص ٩١، ٩٣، ٩٤؛ محمد عبد الله جغتائی، *روایات اقبال*، اکادمی اقبال، چاپ دوم، لاهور، ١٩٨٩م، ص ٧٠؛ اقبال لاهوری، اقبال، دوره ٤٢، شماره ١، ژانویه ١٩٩٥م، ص ٥٣، ٥٦ـ٥٥؛ اقبال، در محمود عاصم، *اقبال کے ملی افکار*، مکتبهٔ عالیه، لاهور، ١٩٧٧م، ص ٩٠ـ١٨٩؛ ٩٣ـ١٩٢؛ Sadiq, 1983, pp. 13-14

١٠٤ ـ اقبال، در ذوالفقار، ١٩٧٧م، ص ٦٠.

١٠٥ ـ همو در همان مأخذ، ص ٦٢، ٦٦

ادب امروز ایران

۱۰٦ـ همان در همان مأخذ، ص ٦۲.

۱۰۷ـ همو در همان مأخذ، ص ۹۵، ۱۳۷

۱۰۸ـ همان مأخذ، ص ۸۷.

۱۰۹ـ متن در همان مأخذ، ص ۱٤۸أ۱٤۷؛ نیز نك: اقبال به نام اکبر، در همان مأخذ، ص ٦۵ـ٦٤؛ اکبر به نام عبد الماجد، در همان مأخذ، ص ۱۳۰ـ۱۲۹.

۱۱۰ـ همو به شاد، در همان مأخذ، ص ۹۱؛ همو، کلیات اردو، شیخ غلام علی اینڈ سنز، چاپ هشتم، لاهور، ۱۹۸۹م، ص ۲۸۲أ۹۱؛ همو به اکبر، در ذوالفقار، ۱۹۷۷م، ص ٦٤؛ S. M. Ikram, *Modern Muslim India and the Birth of Pakistan*, Institute of Islamic Culture, 5th edn., Lahore, 1990, p.182

۱۱۱ـ همو، در ذوالفقار، ۱۹۷۷م، ص ٦۰، ٦۳.

۱۱۲ـ همان مأخذ، ص ٦۳

۱۱۳ـ همان مأخذ، ص ۹۰، ۱۳٦

۱۱٤ـ *مکاتیب اقبال بنام خان نیاز الدین خان*، کادمی اقبال، لاهور، ۱۹۸٦م، ص ۳۷.

۱۱۵ـ ذوالفقار، ۱۹۷۷م، ص ۱۹ـ۱۷؛ قریشی، ص ۱۲۷.

۱۱٦ـ ذوالفقار، ۱۹٦٦م، ص ۳۷۵؛ همو، ۱۹۷۷م، ص ۲۱؛ اکبر به عبد الماجد، همان مأخذ، ص ۱۳۲

۱۱۷ـ ذوالفقار، ۱۹۷۷م، ص ٤۵ـ٤٤.

۱۱۸ـ همان مأخذ، ص ۹۰، ۱۳٦.

۱۱۹ـ همان مأخذ، ص ۹۹، ۱۰٤ـ۱۰۳.

۱۲۰ـ همو به مرزا سلطان احمد، همان مأخذ، ص ۱۰٦.

۱۲۱ـ *کلیات اکبر*، بخش دوم و سوم، ص ۳۵۹.

۱۲۲ـ اکبر به اقبال، در ذوالفقار، ۱۹۷۷م، ص ۱۰٤

۱۲۳ـ پاورقی *حیات اکبر* به نقل از ارشاد حسنین نقوی، ص ۱۲ـ۱۱.

۱۲٤ـ شوکت سبزواری، *نئی پرانی قدریں*، ص ۱۳٦ به نقل از ارشاد حسنین نقوی، ص ۲٦.

۱۲۵ـ درد نکودری، *تاریخ ادب اردو*، منشورهٔ بکڈپو، دهلی، ب ت، ص ٤۷ـ٤۸؛ Sadiq, 1983, pp. 157, 292

۱۲٦ـ سکسینه، ص ۳۸٤؛ عبد الوحید، ص ۵۹

۱۲۷ـ همو در ذوالفقار، ۱۹۷۷م، ص ٦٤؛ همو به نام شاد، همان مأخذ، ص ۹۱

دکتر محمد بقایی (ماکان)[1]

سنایی ؛ کورسو شمعی که خورشید شد

چکیده:

شخصیت سنایی دو جنبهٔ متفاوت در تاریخ ادب داشته است: یکی سنایی شاعری که به مداحی سلاطین و وزیران و امرا می پردازد و آنان را نمونهٔ پارسائی و آدمیّت معرفی می کند. خودش اهل هوی و هوس است اخلاق را زیر پا می گذارد و جانب قدرتمندان را می گیرد. امّا سنائی دیگری داریم که مایهٔ افتخار شعر فارسی و تاریخ عرفان ایرانی و اسلامی است.این سنائی به گذشتهٔ ناشایست اذعان دارد وحتی در شعر دورهٔ بعدی مطرح می سازد و آن را مقتضای جوانی و شرایط آن زمان تلقی می نماید. اعترافات سنائی در یک جا گرد نیامده، امّا در برخی اشعار به خطاهای خود اشاره کرده :

به حرص ارشربتی خوردم مگیر از من که بد کردم
بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا

امّا هنگامی که کلید خزانهٔ دل را به معشوق آسمانی می سپارد چنین می سراید:

چهرهٔ عذرات باید بر در وامق نشین — عشق بوذر وار گیر و گام سلمان وار زن
ای سنایی ! چند گوئی مدحت روی نکو — بس کن اکنون دست اندر رحمت جبّار کن

سنایی نه تنها شاعران بزرگ بعد از خود نظیر خاقانی ، نظامی ، عطار، سعدی، مولوی، حافظ، جامی ، صائب، بهار و اقبال را تحت تأثیر قرار داده بلکه شاعران نوپردازی مانند فروغ فرخ زاد و نصرت رحمانی نیز از اندیشه های وی بهره هایی برده اند.

***

سنایی یکی از ستارگان درخشان آسمان شعر فارسی و از چهره هایی است که تحوّلی چشمگیر در محتوای آن پدید آورد، چندان که شاعران بزرگ بعد از او از سبک و شیوه اش پیروی کردند. دفتر شعر او را می توان به دو بخش کاملاً متمایز تقسیم کرد: یکی آن بخش از سروده های او که مربوط است به ایامی که در بند ظواهر زندگی بوده و همانند شاعران معاصر

1- Makan.Baghai@yahoo.com

در این شماره نخست داستانی کوتاه و سمبلیک از نادر ابراهیمی را با تحلیل سبکی و نمادشناسی داستان می‌خوانیم. در بخش بعدی با نمونه‌هایی از شعر امروز ایران آشنا می‌شویم. فصلنامه دانش بر آن است تا نثر و شعر نویسندگان و شاعران برجستهٔ امروز ایران را در کنار شعر شورانگیز سخنوران فارسی شبه‌قاره و مقاله‌های استادان زبان و ادب این خطه هنر پرور نشر کند و از این رهگذر زمینهٔ آشنایی و گفت و گوی ادبی و فرهنگی اهل ذوق را فراهم کند.

دشنام (۱)

سنجاب را از جنگل بزرگ راندند؛ چرا که او دشنام داده بود. تشنه و آفتاب زده، با انگشتان کوچکش حساب کرد. یکبار نخستین قطره‌های کمرنگ نوربه درون لانه‌ام ریخت و بار دیگر از لابلای برگهای گرد گرفتهٔ سیب وحشی میان چشمم نشست». با این حساب دو روز بیشتر نمی‌گُذشت که شیر، شاید به آن جهت که حوصله‌اش سخت سر رفته بود، برادر بزرگ او را چاشت کرده بود؛ و برادِر کوچک از لابلای شاخه‌های بسیار باریک تاک وحشی فریاد زده بود:«ای شیر جوانمرد! به نظر تو کمی تلخ نبود؟»

و شیر، خسته و اندوهگین پرسید بود:«چه می‌گوید؟» و زبانگردان جنگل گفته بود: دشنام می‌دهد.

پس، سنجاب را از جنگل بزرگ رانده بودند؛ چرا که او دشنام داده بود.

●

سنجاب، تنها شد وتنهایی به او امان اندیشیدن داد. با خود گفت:« دنیا پُر از همه چیز است، و بی شک، جنگل، درمیان آنها چیزی ست. مرا جنگل‌های دیگر و درختان سیب وحشی دیگری خانه خواهد شد» و همچنان که یکی از ترانه‌های قدیمی جنگل بزرگ را می‌خواند به راه افتاد.

شش بار،قطره‌های نخستین نور به چشمش ریخت و دانست که شش روز

---

۱ - ابراهیمی، نادر، مجموعهٔ اول قصه‌های کوتاه، تهران: امیر کبیر ۱۳۶۹.

وپیش از خود، شعر را برای سخن بافی و هزالی و کسب روزی می خواسته، و دیگری آن بخش از اشعارش که اعتبار و ارزش سنایی به عنوان یکی از برجسته ترین شاعران زبان فارسی مرهون آن است . البته میان این دو بخش از آثار وی نمی توان خط فاصلی به لحاظ زمانی کشید و آنها را از یکدیگر مشخّص کرد، زیرا به خلاف آنچه که تذکره نویسان گفته اند تحوّل روحی سنایی هرگز یکباره پدید نیامد، بلکه این تغییر از آغاز در روح وی جوانه زده بود و شخصیت وی آمادهٔ پذیرش این دگرگونی اساسی بوده است. در تذکره ها آمده است که اوقصیده ای در مدح یکی از سلاطین زمانش که احتمالاً باید مسعود سوم یا ارسلان بوده باشد سرود و می رفت به عرض پادشاه برساند که در راه به در گلخنی می رسد ، می شنود که مردی باده گسار که از فرط نوشیدن لای شراب به لای خوار مشهور بود به ساقی خود می گوید: « پُر کن قدحی به کوری چشم سلطان....» و چون آن قدح می را به پایان می برد، باز می گوید :« پُر کن قدحی دیگر به کوری سناییک شاعر .» ساقی می گوید سنایی مردی است فاضل با طبعی لطیف. لای خوار پاسخ می دهد:« اگر وی لطیف طبع بودی به کاری مشغول بودی که وی را به کار آمدی . گزافی چند در کاغذ نوشته که به هیچ کار وی نمی آید و نمی داند که وی را به چه کار آفریده اند.» جامی در ***نفحات الانس*** پس از ذکر این ماجرا، نتیجه می گیرد که « سنایی چون آن بشنید، حال بر وی متغیّر گشت و به تنبیه آن لای خوار از مستی غفلت هشیار شد و پای در راه نهاد و به سلوک مشغول شد.» این واقعه به لحاظ تاریخی بی ارزش است ، زیرا جامی آن را منتسب به زمان سلطان محمود می سازد، در حالی که سنایی چهل و شش سال پس از مرگ محمود چشم به جهان گشود ، ولی از نظر روانشناسی ارزش بسیار دارد. زیرا مبیّن آن است که روح مستعد سنایی برای تعالی نیاز به یک محرّک داشته است. بی گمان این محرّک در زندگی سنایی به نوعی پدید آمده است که او را از وادی ضلالت به دشت دلپذیر معنویت عرفانی کشاند. شاید آن واقعه به واقع در یک بزم شادخواری پیش آمد که روح مستعد سنایی را به عالمی متفاوت از آنچه بود کشاند و بعد دوستدارانش به مانند همه آدمیانی که برای شخصیتهای مورد علاقه خویش افسانه های تأمل برانگیز می سازند، چنین داستانی را برای پایه ریز شعر عرفانی در ادب فارسی جعل کرده باشند.

تردیدی نیست که برای بسیاری از انسانهای اهل اندیشه و یا شخصیت های معروف قضایایی در عنفوان حیات پیش می آید که از زندگی مورد علاقه خود که در ذهن دارند دور می افتند و گاه گویی بَدَل به تخته

است راه می‌رود. لحظه‌ای دنیا را سبزِ بلند دید. بوی آشنای جنگل به مشامش خورد. شادمانه به مرزبانان سلام کرد و گفت: ای مردم مهربان! مرا از جنگل بزرگ رانده‌اند. آیا می‌توانم، در اینجا، بر بدنهٔ درختی خانه‌ای بسازم؟ یک خانهٔ نو، جنگل شما را آبادتر خواهد کرد.

مرزبانان خندیدند و یکی شان گفت: این هنوز همان جنگل بزرگ است، چه جنگل‌های عالم همه به هم گره خورده‌اند وشاخه‌های باریک تاک‌های وحشی فرسنگها راه را به هم زنجیر کرده‌اند.

دیگری گفت: سنجاب سرگردان! امروز تو دیگر جنگلی که تنهای تنها باشد نخواهی یافت. مرگ، تو را به جنگل‌های عطر آگین بهشت می‌برد. ما همه شنیده‌ایم که توبه شیر دشنام داده‌ای!

اما سنجاب نهراسید که دیگر به هیچ جنگلی راهش نخواهند داد. مرزبانان هنوز می‌خندیدند واو می‌اندیشید:«دنیا پر از همه چیز است و بی شک بیشهٔ کوچکی که از چار سوی باز باشد درمیان آنها چیزی ست» وگردش قوس گونهٔ خورشید را مُدام می‌شمرد، آنقدر که می‌دانست، و دیگر چیزی نمی‌دانست که بشمرد؛ و حساب روزها بدین سان از دستش به در شد.

زمانی، تن خسته، بیشه‌ای دید از چار سوی باز گفت: «دنیا از آنِ کسانی‌ست که می‌جویند و می‌یابند». با غرور، خسته و درمانده بر دو شاخهٔ بید مجنونی فرو خفت ؛ اما آنجا سنجابهای دیگری به رنگ دیگر می‌زیستند، و سنجاب، چون بیدار شد خود را در حلقه‌ی ایشان دید.

آه عزیزان من! مرا از جنگل بزرگ رانده‌اند.باور کنید ،تنهایی ، سنجاب بی‌خیالی چون مرا نیز از پای در آورده است. اگر بخواهید سرسختی سنجاب را فراموش کنم، برایتان هفت بار که نخستین پرتو نور از آسمان بتابد، هفت روز که شب شود و هفت بارکه فانوس آسمان را بیاویزند گریه خواهم کرد. مرا قبول کنید و برایم ، درمیان خود جایی باز کنید، جای بسیار کوچکی...

و چون هیچکس جوابی نداد دوباره گفت:« بله، جای بسیارکوچکی...» و زیرلب زمزمه کرد: من بیشهٔ شما را آبادتر خواهم کرد.

آنگاه، یکی از ایشان پاسخ داد: ای سنجاب هرزه گردا (و سنجاب هرگز تا آن زمان چنین کلمه‌ای را نشنیده بود) بدان که بیشه‌های باز فرزندان خَلَف

سنگی می شوند برفراز سراشیبی ایام که حرکت دلخواهشان در بند تلنگری یا حتی ایما و اشاره ای است. افراد شناخته شده ای از این دست بسیارند که ابتدا فریفته ظواهر زندگی بوده اند و حتی آلوده منکرات بسیار، ولی سرانجام گام در طریق تعالی معنوی نهادند. از آن جمله اند حُرّ بن ریاحی ، نظیری نیشابوری ، فُضیل، آگوستین قدیس و روسو. نظیری شاعر قرن دهم هجری چندان توانگر بود که تخلّص شاعری دیگر به نام نظیری مشهدی را به ده هزار روپیه خرید، ولی بعد در دورهٔ تحول فکری خود به تعلقات دنیوی پشت پا می زند و ایام لاابالیگری و دنیاپرستی خود را بدین گونه نفی می کند:

چندی به غلط بتکده کردیم حرم را وقت است که از کعبه برآریم صنم را

فضیل که اکنون از پرهیزگاران و صالحان و محدثان معتبر به شمار می آید،بنابه گفتهٔ عطار در تذکرة الاولیاء« اول حال او آن بود که درمیان بیابان مرو و باورد خیمه زده بود و پلاسی پوشیده و کلاهی پشمین بر سر نهاده و تسبیحی در گردن افکنده و یاران بسیار داشتی ، همه دزدان و راهزنان بودند و شب و روز راه زدندی و کالاً به نزد فضیل آوردندی که مهتر ایشان بود و او میان ایشان قسمت کردی و آنچه خواستی نصیب خود برداشتی .» بعد همین فضیل به مرتبه ای از قداست می رسد که درتاریخ عرفان در کنار مردانی نظیر بایزید وجنید نام برده می شود و امام شافعی از او حدیث ذکر می کند. نمونه معروفتر از همه اینها اورلیوس آگوستین است که اکنون از قدیسان دنیای مسیحیت به شمار می آید. او در جوانی منکَری نبود که مرتکب نشده باشد. حتی با دختری که از وی فرزندی نامشروع داشت،ازدواج نکرد و او را با فرزندش از خود دور کرد. ولی بعد ریشهٔ تحوّل روحی چنان در وی بارور می شود که در *اعترافات* می نویسد، در باغی این ندا را شنیدم که به من گفت :« بردار و بخوان !» او انجیل را بر می دارد، آن را می گشاید و چشمش به « گفته های پولس به رومیان » می افتد که خود را گرفتار « بزمها ، سکرها و فسق و فجور » نسازند... و «برای شهوات جسمانی تدارک نبینند.» گفته اند که آگوستین این واقعه را آیتی الاهی می داند و همانَدم تصمیم می گیرد که در باغ تعمید داده شود. سنایی نیز در قصیده ای با مطلع :

یارب چه بود آن تیرگی ، وان راه دور و نیمَ شب
وز جان من یکبارگی ، برده غم جانان طرب

چنگل‌های بسته‌اند ؛ چه روزگاری پیش، بیش دنیا آب بود و کم دنیا جنگل...
«این داستان را شنیده‌ام. این را هم شنیده‌ام که آن زمان که کم دنیا جنگل بود، سنجاب‌ها همه فرزندان خلف یکدیگر بودند. جنگل‌ها که پراکندند، سنجاب‌ها جدا ماندند. من جای بسیارکوچکی می‌خواهم.» و چون حلقه وار به او نگریستند و کلامی نگفتند به دیدگان یک یکشان نگریست. در چشمانشان ناآشنایی دیرینه‌ای چون سردی زمستانهای جنگل دید.
روی برگرداند وبیشهٔ باز را باز گذاشت.
اندیشید:« دروغ است، بی شک دروغ است که سنجاب‌ها همه فرزندان یکدیگر بوده‌اند» و شنید که می‌گویند :ای سنجاب تنها! کاش می‌توانستیم تو را میان خود نگه داریم ؛ اما بادِ تیزتک بر می‌خیزد و به‌گوش جنگل‌های کوچک می‌رساند و شاخه‌های تاک‌های وحشی –که فرسنگها راه را به هم زنجیر کرده‌اند – برای جنگل بزرگ خبر می‌برند که ما سنجاب دشنامگوی را پناه داده‌ایم، و این خلاف عقل است؛ چه نویسندگان بیشهٔ ما در کتابهایشان نوشته‌اند که چنین آرامشی را بسیارگران خریده ییم...
سنجاب، درمیان آن کوره راهِ ما رسانْ پیچیدهٔ خاکستری رنگ که از میان گندمهای زرد باد خوابانده می‌گذشت، از سر خشم خندید. از روی شانه نظری به‌گروه سنجاب‌ها انداخت. خواست پاسخی به ایشان بدهد؛ اما اشک از دیدگانش فرو ریخت:« بهتر است ندانند که به گریه‌ام انداخته‌اند...»
آنگاه با برگ سبزی که ازگل زرد هرزه‌ای کَند، اشکهایش را پاک کرد.
گل گفت: من برگم را خیلی دوست داشتم. ما درکنار هم زندگی کرده بودیم.
سنجاب با نفرت فریاد زد:« من نیز بسیار چیزها را دوست می‌داشتم. روی آن درخت پیرِ سیب، پدرم داستان شش هزار سال زندگی اجدادش را برایم گفته بود. من و برادرم، خودمان را به شاخه‌های باریکش می‌آویختیم و تاب می‌خوردیم. فریاد می‌کشیدیم و سربه سر مارمولک‌ها می‌گذاشتیم. از شراب انگورهای سخت رسیده مست می‌کردیم و آواز می‌خواندیم» ورفت.
لحظه ای بعد از خودش پرسید:« چرا این طور خشگمین و هراسناک شده‌ام؟ چرا گذاشته‌ام که غم، در دلم لانه بسازد و در آن بیارمد؟ حالا دیگر

به حالتی آنچنان که برای آگوستین پیش آمد اشاره می کند که در باغی چون بهشت ندایی در گوش وی گفته است که دست از رذائل بشوید، به فضایل بگرود و طالب حق شود:

آمد به گوشم هر زمان ، آواز خضر از هرمکان
کایزد تعالی را بخوان ، دز قعر قاع مرتهب
راهی چنان بگذاشتم ، باغ ارم پنداشتم
از صبر تخمی کاشتم ، آمد به بر بعد التعب

کسی که امروز به شخصیتهایی از این دست می اندیشد باید هر دو جنبهٔ زندگی آنها را خوب بشناسد. حقیقت این است که در تاریخ ادب فارسی دو شخصیت به نام سنایی وجود دارد که در یک فردیت گرد آمده اند. یکی سنایی شاعری که به مداحی سلاطین و وزیران و قاضیان و صاحب منصبان می پردازد و آنان را نمونهٔ پارسایی و آدمیت و تدبیر ، و به عنوان انسانهای آرمانی خود معرفی می کند ، اهل هوی و هوس است ، اخلاق را زیر پا می گذارد، حق را ناحق جلوه می دهد ، از زشت گویی و فحاشی ابایی ندارد، رکیک ترین کلمات را به کرات به کار می برد، و سرانجام این که زبان باز است و جانب قدرتمندان را می گیرد. این سنایی به قول آن دردی خوار «سنائیک شاعر » است. اما سنایی دیگری داریم که مایهٔ افتخار شعر فارسی و تاریخ عرفان ایرانی و اسلامی است. این سنایی خود به گذشته غیر قابل قبولش اذعان دارد و آن را به صورتهای مختلف در شعرش مطرح می سازد و در مجموع به این نتیجه می رسد که آنچه از وی سر زده مقتضای ایام جوانی و شرایطی بوده که در آن قرار داشته. « اعترافات» سنایی در یکجا گرد نیامده ولی در برخی از اشعاری خود به خصوص پس از دورهٔ تحوّل فکری سروده به روزگار بی‌حاصلی و خطاهای خود اشاره کرده و آن را بیابانی دانسته که در طریق زندگی پشت سرنهاده:

به حرص ار شربتی خوردم ، مگیر از من که بد کردم
بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقاء

در همین ایام است که دست به دعا بر می دارد و می گوید:

به دل نندیشم از نعمت، نه در دنیا، نه در عقبا
همی خواهم به هر ساعت ،چه در سرّا چه در ضرّا
که یارب مر سنایی را، سنایی ده تو در حکمت
چنان کز وی به رشک افتد روان بوعلی سینا

بخشی از اعترافات او در قصیده ای با مطلع :

نظر همی کنم ار چند مختصر نظرم | به چشم مختصر اندر نهاد مختصرم

عدل و ظلم برایم یکسان شده است. شاید آن جمله را اشتباه آموخته‌ام. کاش می‌توانستم بازگردم و از مادرم بپرسم: چه کسی گفته است که دنیا از آن کسانی است که می‌جویند و می‌یابند؟»

آن وقت ، سنجاب سرگردان ، خواست تا خودش را دلداری بدهد «چه تو را آزار می‌دهد، زمانی که دنیا پر از همه چیز است و صحرا در میان آنها چیزی‌ست؟» زمان را به گور می‌کشید وپیش می‌رفت تا آنکه به صحرا رسید و کنارش نشست. دید که تا چشم می‌تواند ببیند صحراست. فریاد زد: آی شما که اینجا زندگی می‌کنید! در صحرای بزرگتان برای من جای کوچکی باز کنید!

باد، قاصدی را که پرهای نرم و سپید داشت به دامن صحرا انداخت. قاصد درگوش بُته ی خاری نجواکرد: مبادا سنجاب را قبول کنید! شیر پیغام داده است که روابط ما بیش از همیشه تیره خواهد شد.

خارها، وحشت زده به هم تنیدند، و سنجاب شبها وروزها به هر طرف که شتافت راه‌های باز را بسته یافت. از اعماق وجودش فریاد کشید:« وای بر دنیای شما که برای من جایی ندارد؛برای چون من خُردی که از جنگلی بزرگ رانده شده‌ام.» آن زمان، درمیان کوره راهی که چار چرخه‌ها با اسبهایشان و چار پایان با بارهای گرانشان می‌آمدند و می‌رفتند و همیشه صدای زنگ گله‌ها و طوقهٔ گردن اسبها شنیده می‌شد دوید و باز دوید .

گاهی می‌گفت:« عاقبت پیدا خواهم کرد» و زمانی بعد سرش را میان دو دست می‌گرفت و زار می‌گریست. دهقانی ، او را میان جاده دید. دهقانان در چایخانهٔ ده گفتند: امسال به صحرای ما موش‌های وحشتناک و خانه بر انداز ریخته‌اند، و این بلایی ست برای ما که هیچ چیز به جزکمی خاک ودانه نداریم.

هراس به دلهایشان نشست.پسران دهقان‌ها، تور انداختند؛روزها و شبهای بسیار دام گستردند و پاس دادند؛ اما سنجاب، در میان کوره راهها و در کنار چرخهای بزرگی که زنگ زده بودند و صدا می‌کردند و در کنار شلاق سورچیان و چاروق چوپانان می‌دوید و باز می‌دوید.

هر آنجاکه می‌دید کلاف راه، در سیاهی شب پیدا نیست می‌خفت واز هر چشمه چون تشنه بود می‌نوشید. کنار آبگیرها می‌نشست و دمی چند با ماهیان سخن می‌گفت. ماهی‌ها به او می‌گفتند. ما هنوز جانداری مانند تو ندیده‌ایم .از

آمده است . سنایی در این قصیده به نیمهٔ نخست عمر خود که در تباهی گذشت، اشارات صریح دارد و معترف است :

ز ریگ و قطر مَطر در شمر، فزون آید عیوب باطنم ار شایدی که بر شمرم
مدار میل سوی من، چو تشنه سوی سراب که آدمی صورم، لیک اهرمن سیرم
گذشت عمری تا زیر این کبود حصار به جرم آدم/عاصی مطیع برزگرم

او در همین قصیده پس از آن که با شهامت تمام ازخود انتقاد می کند. چنان خویشتن را در رنج روحی ناشی از « مختصر نظری» و سطحی نگری می بیند که آرزوی مرگ می کند و تأسف می خورد که هنوز نیازهای دنیوی بر وی غلبه دارند:

مرادم آن که ، پرم از دریچهٔ جان ولیک خصم گرفته ز چار سو مفرم
زدام کام نپر برون ، چو آز و نیاز همی بُرند به مقراض اعتراض پرم

از این ابیات پیداست که سنایی از ارزشها و تعلقات زندگی پیشین خود بسیار فاصله گرفته و در پی کمال نفسانی است و ایامی را می گذراند که درمیان دو قلمروی نور وظلمت سرگردان و در حال تردید است :

«مگر» نشاندم اندر زمین دل به هوس نرست و عمر به آخر رسید،در «مگرم»
زمانه کرد مرا روی و موی چون زر و سیم مگر شناخت که من پاسبان سیم و زرم؟

او در پیرانه سری از خویشتن خویش رضایت ندارد و در پی کمال است. بنابر این صادقانه ازخود انتقاد می کند که چرا به ندای عقل گوش نمی سپارد تا به کمال انسانی دست یابد: ..

ندای عقل برآمد که رخت بربندید همه جهان بشنیدند و من نه، زان که کرم
گر از کمال بتابم چو خور زخاور اصل بسازد اختر به هر زوال باخترم

وباز زبان به انتقاد از خود می گشاید و ضمن آن که فطانت و عقل و فضل و بینش خود را می ستاید متأسف است از این که چرا آنها را در طریق صحیح به کار نگرفته است:

بدین دو ژاژ مزخرف به پیش چشم خرد چوگنده پیری در دست بنده جلوهٔ گرم
به فضله ای که بگویم که فضل پندارم نی ام سنایی جانی که خاک سر به سرم
تنم ز جان صفت خالی است و من به صفت به جان صورت، چون چارپای جانورم
گهی چو شیر بگیرم، گهی چو سگ بدرم گهی چوگاو بخسبم، گهی چو خر بچرم

او در انتهای این قصیده ، خود را پیوسته آماده دست یابی به کمال معنوی می بیند و در انتظار فیض الاهی و « منتظر هدیهٔ هدایت» است:

عنایت ازلی هم عنان عقلم باد که از عنا بِرهاند به حشر درحشرم.

کدام سرزمین آمده‌ای و به کجا سفر می‌کنی؟

سنجاب، با اندوه فراوان می‌خندید و می‌گفت: «مرا از جنگل بزرگ رانده‌اند؛ چرا که شیر را دشنام داده‌ام.» ماهی‌ها از او می‌خواستند که دو روز مهمانشان باشد و برایشان داستانهایی از جنگل بزرگ بگوید؛ اما زود سیر می‌شدند و می‌گفتند: تو خیلی غمگینی، شادی ما را از میان می‌بری. برو و جای دیگری بساطت را پهن کن!

زمانی نیز با زنبورهای عسل می‌نشست. همیشه برای آنکه سر صحبت را باز کند روی دو پا می‌نشست، سرش را کمی کج می‌کرد و می‌گفت:« «زنبورهای عزیز! من داستان زندگی شما را در کتابها خوانده‌ام» و زنبورها از اینکه اسمشان توی کتابها آمده خوشحال می‌شدند، دست می‌زدند و دورش را می‌گرفتند.

– برایمان بگو! بگو در آن کتابها چه نوشته شده ؟

بعد، جلوی لانه ی مورچه‌ها می‌نشست و همین جمله را باز می‌گفت: مورچه‌های عزیز! من داستان زندگی شما را در کتابها خوانده‌ام .

اما مدتها که گذشت از زنبورها، ماهی‌ها و مورچه‌ها نیز به تنگ آمد. می‌دید که راهی به درون کندو ندارد و لانهٔ مورچه‌ها تاب انگشت او را هم ندارد.

آن وقت بر جاده‌های قرمز غروب راه می‌افتاد. باد در دور دست غبار آلود، شاخه‌های بید را می‌تکاند و سنجاب می‌اندیشید: اینها همه به سرزمین خودشان خو کرده‌اند، آن را برای خودشان ساخته‌اند ؛ اما من هرزه گرد، خانه به دوشی بیش نیستم.

چیزی نمانده بود که سنجاب اندیشمند شود ؛ چه، تلخی اندیشه مانند تلخی انگورهای سخت رسیدهٔ تاکهای وحشی او را خمار می‌کرد. و یک روز که چنین بود چرخ بزرگی – از همان چرخ‌ها که زنگ زده بودند و صدا می‌کردند – راهش را از روی سر او باز کرد. سورچی ، بی خیال به گندمهای زردِ باد خوابانده، چشم دوخته بود و یکی از ترانه‌های غم‌انگیز قدیم سرزمینش را زمزمه می‌کرد.

****
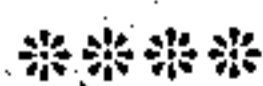
اندیشمندی که تا بدین حد از خود انتقاد می کند و دل و جانش در نهایت متوجه عالم علوی است یعنی که پای در طریق کمال انسانی نهاده. ولی برخی بر این گمانند که حیات معنوی حکیم غزنین قابل تفکیک نیست و از آغاز تا پایان عمرگاه در قلمروی نور و زمانی در قلمروی ظلمت می زیسته است . دلیلشان این که در هر دو دورهٔ عمر خود اشعاری در هر دو مورد دارد . ولی این نظر از دقت کافی برخوردار نیست ، صحیح است که او در سراسر دیوان خود به صورتهای مختلف از می خوارگی وقلاشیهایش سخن می گوید ولی در ابیاتی دیگر همه آنها را نفی می کند و مذموم می شمارد. از عشق ورزیهایش با پسران خوبروی با تمایلات همجنس گرایی خود یعنی شاهد بازی داد سخن می دهد، ولی سخن از عشق الاهی و متعالی و معشوق آسمانی هم می زند، چندان که عشقهای مجازی پیشین را نفی می کند. با چنین شواهدی نیازی نیست تا بدانیم که اشعار وی در چه تاریخی سروده شده ، زیرا نفی هر عملی بعد از انجام آن صورت می گیرد، به خصوص که سنایی بر اعمال منکر خود به طور قاطع قلم بطلان می کشد و آنها را به کلی از دایرهٔ زندگی خود طرد می کند. این امر خود مبیّن یک تقدّم و تأخّر در یک فرایند زمانی است . به روشنی پیداست که او در یک دوره از عمر خود که طبیعتاً دورهٔ نخستین است، تحمّل دوری می را نداشته :

می ده پسرا ! که در خمارم — آزردهٔ جور روزگارم
تا من بزی ام ، پیاله بادا — بر دست، ز یار یادگارم
می رنگ کند به جامم اندر — بس خون که زدیده می ببارم
مولای پیالهٔ بزرگم — فرمانبر دور بی شمارم
از شحنهٔ شهر نیست بیمم — در خانهٔ هجر نیست کارم
با رود و سرود و بادهٔ ناب — ایّام جهان همی گذارم

و بعد بر بنیاد تجربه ای که از این عمل داشته آگاهانه آن را نکوهش و به طور قاطع طرد می نماید:

نکند دانا مستی نخورد، عاقل می — در ره پستی هرگز ننهد دانا پی
چه خوری چیزی کز خوردن آن چیز تو را — نی چنان سرو نماید به نظر سرو چو، نی
گر کنی بخشش ، گویند که : می کرد نه او — ور کنی عربده گویند که : او کرد نه می

درحدیقه می گوید:

می شناسم که چیست نور شراب — که بسی خورده ام غرور سراب

روزگاری سنایی خارج از دایرهٔ عصمت بوده است :

ز راه خانهٔ عصمت نشان مجو از من — که حلقه وار من آن خانه را برون درم

مریم شریف نسب [۱]

ناسزای سزاوار

بررسی سبکی ونمادشناسی داستانِ دُشنام اثر نادر ابراهیمی

دربارهٔ نادر ابراهیمی

نادر ابراهیمی (متولد ۱۳۱۵ شمسی) از نویسندگان پُر کار معاصر است. او در زمینه‌های مختلف مانند قصهٔ کوتاه، رمان، نقد، فیلمنامه، قصه برای کودکان و... فعالیت داشته است. تعدادی از آثار او عبارتند از:

ابو المشاغل ، اجازه هست آقای برشت (دو قصهٔ نمایشی)، افسانهٔ باران، انسان جنایت و احتمال، بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم، پاسخ‌ناپذیر ، تاریخ تحلیلی پنج هزار سال ادبیات داستانی ایران (صوفیانه‌ها و عارفانه‌ها)، تضادهای درونی (مجموعهٔ داستان)، تکثیر تأثرانگیز پدر بزرگ (رمان)، آتش بدون دود(رمان)، خانه‌ای برای شب، در سرزمین کوچک من، صدای صحرا (فیلمنامه‌ای بر اساس قصه‌های صحرا)، لوازم نویسندگی، مردی در تبعید ابدی (بر اساس داستان زندگی ملاصدرای شیرازی)، مصابا و رؤیای گاجرات، آرش در قلمرو تردید، مکانهای عمومی، هزارپای سیاه و قصه‌های صحرا،...

مقدمه:

نادر ابراهیمی افزون بر رمان‌های خوب وزیبا -که در کارنامهٔ هنری خود دارد - به زعم نگارنده، در نگارش داستانهای کوتاه، شاخص است.

ابراهیمی در داستانهای استعاری اش به بیان دیدگاههای سیاسی - اجتماعی خود می‌پردازد و پیام خود را با زبانی نمادین می‌نویسد: شیری که در قفس شاه می‌نشیند، سنجابی که نقش مبارز سیاسی را بازی می‌کند، کلاغی که بر مسندِ«خبر چین ساواک» تکیه می‌زند و...

اگر قصه‌های کوتاه ابراهیمی را سبک‌شناسی ساختاری کنیم به نتیجهٔ

۱ - مدرّس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی (ایران - تهران)

به پسرک قصاب، کفشگر، لشگری، کلاه دوز و بسیاری دیگر عشق ورزیده یا با آنان ارتباط داشته است و حتی به خاطرشان از زادگاه خود سفر می کرده. در قصیده ای می گوید :

پسرا! تا به کف عشوهٔ عشق تو دریم — از بد و نیک جهان همچو جهان بی خبریم
نظری کرد سوی چهرهٔ تو دیدهٔ ما — از روی تو تا حشر غلام نظریم
کودکی، عشق چه دانی که چه باشد پسرا — باش تا پاره ای از عشق تو بر توشمریم
از پی عشق تو ای طُرفه پسر در همه حال — بندهٔ شهر تو و دشمن شهر پدریم

ولی همین سنایی به مرتبه ای از تحول روحی می رسد که کلید خزانهٔ دل را به معشوق آسمانی می سپارد:

چون در معشوق کوبی،حلقه عاشق وار زن — چون درِ بتخانه جویی ، چنگ در زنّار زن
چهرهٔ عذرات باید، بر درِ وامق نشین — عشق بوذر وار گیر و گام سلمان وار زن
ای سنایی ! چند گویی مدحت روی نکو — بس کن اکنون ، دست اندر رحمت جبّار زن

سنایی در دورهٔ دوم حیات معنوی و هنری خود بَدَل به شاعر فرزانه ای می شود که بعدها عارف بزرگی هم چون مولوی او را معلم و راهنمای خود ومردی تمام می داند:

ترک جوشی کرده ام ، من نیم خام — از حکیم غزنوی بشنو تمام

این همان سنایی است که *حدیقه* را می سراید و پایه ریز آثار بسیار مشهور و تراز اول ادب و عرفان فارسی نظیر تحفة العراقین ، منطق الطیر، مخزن الاسرار،بوستان ، و مثنوی معنوی می شود که خاقانی و عطار و نظامی و سعدی و مولوی سروده اند . شادروان فروزانفر حدیقه او را اثری می داند که » از جهت معانی والفاظ همتا ندارد». شاید این سخن در قیاس با آثاری نظیر منطق الطیر و مثنوی معنوی مقبول طبع برخی از صاحب نظران نباشد ولی مبین آن است که از ارزش و اعتبار بسیار برخوردار است. و باز همین سخن شناس فرزانه در تمجید از وی در سخنی درست به همان معنا در سخن و سخنوران (ج۱،ص۶۹ – ۲۶۷) می فرماید :« عظمت بی نظیر و انکار ناپذیر سنایی که او را در صف اول گویندگان پارسی قرار می دهد از آنگاه شروع شد که به عالم ظاهر پشت پا زده و از تقلید فکری دست کشیده و خود به مدد خاطر روشن بین و فکر حقیقت یاب آزادوار در صدد تحقیق بر آمده است... این تحوّل فکری در سبک و نظم سخن نیز تأثیر، و تقلید را به اختراع تبدیل نموده و به سنایی سبک مخصوصی بخشیده که تاکنون دست هیچ گوینده بدان نرسیده و اگر بیم ادعای غیب نبود، می گفتم نیز نخواهد رسید.»

جالبی دست خواهیم یافت: او در داستانهای سمبلیک کوتاه خود، هیچ سبک مشخصی ندارد! چرا که بسامد هیچ مختصه‌ای - به طور خاص - در قصه‌های او بیش از سایر ویژگیها نیست. او سعی می‌کند هر قصه بر اساس زمینهٔ فکری خاص خود نوشته، فضا بندی وترسیم شود. با این روش، هیچ دو داستان او به لحاظ واژگان، ترکیبات و اصطلاحات، جمله بندیها و سایر ارکان تشکیل دهندهٔ زبان یکسان نیستند. در عوض به لحاظ دیدگاه، اندیشه، نوع باورها و اعتقادات، قصه‌های سمبلیک او (تقریباً همه) در یک امتدادند و خط مشی فکری او را در آن سالها نشان می‌دهند. او خود معتقد است :

«نثر با موضوع می‌آید. هر موضوعی نثر خود را خود انتخاب می‌کند وکلی‌تر اینکه هر موضوع، در هر زمینه نوع نمود خود را بر می‌گزیند. اما نویسنده باید که در چنته‌اش همانقدر که موضوع متفاوت دارد، نوعِ بیان متفاوت داشته باشد. یعنی اگر نداشت، متوقف است و هم عامل ایجاد توقف. در اینجاست که او خود را موظف می‌بیند نثر را لباس بپندارد و موضوع را تن. این است که ناگزیر جامه‌های متحد الشکلی می‌دوزد و همهٔ موضوعات خود را در همان جامه‌های همیشگی می‌پوشاند. اینکه ما تصور می‌کنیم نویسنده را باید از طریق نثر و نوع بیانش بشناسیم، اشتباه است. اینکه می‌بینیم نویسنده‌ای یک نوع نثر برای خود ساخته و آن را چون جامی به دست گرفته تا تمامی مفاهیم جهان را مظروف آن ظرف کند، دلیل ضعف است، دلیل نداشتن قدرت تصور، جامد بودن، عدم رشد و نبود حرکت و عدم تسلّط واقعی بر زبان...» (ک ۱، ص ۲۸ و ۲۹).

کلّیت این سخنان درست است، هرچند که می‌توان بخشهایی از آن را تعدیل نمود. در این مقاله، داستان «دشنام» - نخستین تجربهٔ نادر ابراهیمی در زمینهٔ داستان کوتاه - مورد بررسی سبکی و نمادشناسی قرار می‌گیرد.

کلید واژه‌ها :داستان کوتاه، فابل، نماد، سبک.

سنجاب را از جنگل بزرگ راندند، چرا که او **دشنام** داده بود...

«دشنام» نخستین داستان کوتاه نادر ابراهیمی است:

«دشنام که نوشتن و باز نوشتن آن بیش از دو سال به درازا کشیده بود و حقیقتاً اعصاب و استخوانهای مرا خُرد کرده بود و پوستم را بازنویسیهای ظاهراً پایان‌ناپذیر آن کَنده بود و باز هم مرا آن قدر که می‌خواستم قانع نکرده بود، قصه‌ای بود که نشست...» (ک ۱، ص ۱۵)

«دشنام» یک فابل (Fable) است و فابل، شیوهٔ داستان‌پردازی معهود در ایران و شبه قاره هند و پاکستان است. در این نوع حکایات، جانوران نماینده و ممثل آدمیانند، مانند آدمیان عمل می‌کنند، سخن می‌گویند و در نهایت به شیوه‌ای تمثیلی یک اصل اخلاقی، یا سیاسی را بیان می‌کنند. پند و انتقاد در این

سنایی و شاعران نوپرداز

اگر بیندیشیم که سنایی راه و روش چگونه شعر گفتن را به نسلهای بعد از خود آموخت و بدانان نشان داد که ارزش سخنوری در چه معیارهایی نهان است آنگاه به عظمت اندیشهٔ اوبیشتر واقف خواهیم شدو نظراتی از این دست شگفت انگیز نخواهند بود. او نه تنها شاعران و اندیشمندان بزرگ بعد از خود نظیر خاقانی و نظامی و عطار و سعدی و مولوی و حافظ و جامی و صائب و بهار و اقبال لاهوری را به طور مستقیم و یا غیر مستقیم تحت تأثیر قرار داده، بلکه حتی شاعران نوپرداز ایران هم از اندیشهٔ وی تأثیر پذیرفته اند. یا دست کم هزار سال پس از وی ، به عنوان روشنفکران پیشتاز زمانهٔ خویش ، اندیشه وی را تکرار کرده اند . فروغ فرخزاد در شعر معروف «تولّدی دیگر» خود کاملاً تحت تأثیر همان اندیشه و فضایی است که در جای جای دیوان حکیم غزنوی می توان یافت .

او در این شعر یکی ازمفاهیم زندگی را در عشق خلاصه می کند؛ در لحظه ای که دو نگاه به هم می آمیزند:

« زندگی شاید آن لحظه مسدودی است
که نگاه من ، در نی نی چشمان تو خود را ویران می سازد
و در این حسّی است
که من آن را با ادراک ماه و با دریافت ظلمت خواهم آمیخت.»

سنایی نیز می گوید :« عشق حسی است » خارج از حوزهٔ عینیات و دایرهٔ فهم که سر در عاملی بیرونی دارد :

عشق حسّی است ، از برون بشر — عشق را آب و گل کفایت نیست

فروغ در اواخر شعر مذکور می گوید: « هیچ صیادی در جوی حقیری که به گودالی می ریزد، مرواریدی صید نخواهد کرد.» یعنی که برای یافتن شاهد مقصود نباید به امور سطحی دل خوش کرد، باید دریا دل بود و همّتی بلند داشت. این سخن بازتاب مضمونی است که سنایی در بیتی از حدیقه آورده است:

گرد دریا و رود جیحون گرد — ماهی از تابه صید نتوان کرد

و به دنبال این بیت طریق تولدی دیگر را به خواننده می نمایاند و پوچی حیات را به « رهگذران » گوشزد می نماید:

این دو روزه حیات نزد خرد — چه خوش و ناخوش و چه نیک و چه بد
زین دو روزه حیات و پیوندی — به خدای ار، تو هیچ بر بندی
باش تا چنگ مرگ ، دریازد — نای حلقت ز نان بپردازد
زان که در عالم فریب و هوس — کس نکرد اعتماد بر دو نفس

حکایتها چنان لطیف ، ضمنی و پنهان است که کسی را نمی‌آزارد و فرمانروایان خودکامه ودستگاه امنیتی را به آزار و شکنجهٔ صاحب قلم بر نمی‌انگیزد. ظاهراً رواج داستانهای نمادین خصوصاً فابلها با شرایط سیاسی در ارتباط مستقیم است.

سمبولیسم، دستگاهی از استعاره‌های پیاپی است. نماد(سمبول) زمینهٔ فعالیت مؤثر خواننده را در متن پدید می‌آورد؛ بدین معنی که خواننده ، بر اساس پیش آگاهی‌های فرهنگی - ذهنی خود، از میان طیف مُشَبَّه‌های نزدیک به هم دست به گزینش می‌زند. به همین دلیل میزان و کیفیت درک طبقات مختلف مردم از نمادها کاملاً متفاوت است و از آنجا که نماد(بر خلاف استعاره) در معنای واقعی خود نیز قابل درک ودریافت است، نوشته‌های نمادین بهترین ساخت برای پنهان کردن معانی ثانوی - و اغلب ممنوع - خود هستند. (نگ. ک ۵ ص ۵۳۰ به بعد)

«در آن روزگار همهٔ جوانان اهل قصه و شعر، می‌دانستند که شیر قصهٔ کوچک دشنام ،«شاه» است ،که البته بود، و همین هم شاید بیش از هر چیز، قصهٔ دشنام را تثبیت کرد و همین هم چه بسا باعث شد که من ساده‌ترین و کوبیده‌ترین راه را برای قصه نویسی خود برگزینم: قصه‌های جانوری یا قصه‌هایی که در آنها جانوران واشیا به جای انسانها می‌نشینند، وظایف آنها را بر عهده می‌گیرند ، عواطف و احساسات آنها را بروز می‌دهند و در نهایت، عقده‌های دل آنها را خالی می‌کنند.آن قدر نرم و ساده و کودکانه که حتی سانسورچیان را به شک نمی‌اندازد،...»(ک ۱ ، ص ۱۶)

«شیر» سلطان جنگل و ضد قهرمان داستان،سنجاب کوچکی را می‌دَرَد «شاید به آن جهت که حوصله‌اش سخت سر رفته بود!» برادر کوچک سنجاب دریده شده، از روی درخت با اندوه تمام، از شیر می‌پرسد:«ای جوانمرد! به نظر تو کمی تلخ نبود؟» و شیر -که واضح است زبان رعایای خود را نمی‌داند و آن را درک نمی‌کند - می‌پرسد: چه می‌گوید؟ و زبانگردان جنگل می‌گوید:«دشنام می‌دهد!!»

بی تردید برای تألیف این قصهٔ کوتاه وقت زیادی صرف شده است؛ انتخاب دقیق و حساب شدهٔ تک تک کلمات، این نکته را ثابت می‌کند. به راستی به کاربردن واژهٔ « زبانگردان» به جای «مترجم»،گزینشی کاملاً هوشمندانه است. شارل بالی (پایه گذار سبک‌شناسی توصیفی) معتقد بود هیچ دو واحد فکری هم مضمون، دقیقاً مانند یکدیگر نیستند؛ زیرا به لحاظ بار عاطفی که برای مخاطب ایجاد می‌کنند باهم متفاوتند(نگ. ک ۶، ص ۱۱۸ تا ۱۲۰).

و نیز در قصیده ای همین مضمون مورد توجه شاعر هزار سال پس از خویش را به صورتی دیگر بیان داشته :

تو مروارید چون جویی ، همی در جوی ، ای جاهل
که من دارم دل و طبعی چو مروارید و چون دریا

در دیوان سنایی گاه به ترکیباتی بر می خوریم که عیناً یا شبیه آن در شعر شاعران معاصر به کار رفته است . در حدیقه دو مصدر ترکیبی خلق کرده است که یکی « خنده گریستن » و دیگری « گریه خندیدن» است که این هر دو مبین حالتهایی عاطفی هستند و آمیزه ای از دو احساس شادی و غم که در ترکیب نخستین نشاط بر اندوه غلبه دارد و در دیگری به عکس . در بیتی خطاب به « جهان آفرین » می گوید :

خنده گریند عاشقان از تو　　گریه خندند عارفان از تو

و در بیتی دیگر در حسن خُلق پیامبر«ص» می گوید :

جز از او کس نبود در بشری　　در طلب گریه خند، خنده گری

بعد از سنایی ، صائب نیز اشارتی به چنین حالت عاطفی دارد:

نه روی ماندن و نه پای بازگردیدن　　چو خنده بر لب ماتم رسیده حیرانم

و سپس نصرت رحمانی ، شاعر معروف این زمان ، در پایان شعر بلندی تحت عنوان «باگریه بخند» می گوید:

این اشک و هق هق ، گریه مردی پشیمان نیست
مردان نسل ما با گریه می خندند بی تو
..
ای بی تو من بی من
آیا تو هم این گونه می خندی ؟
با گریه خندیدن نه آسان است ، بی تو

همچنین سنایی در مطلع غزلی موی معشوق را به « سلطان شب » تشبیه می کند که کنایه است از ماه :

احسنت یا بدر الدُّجی ! لبیک یا وجه العرب!
ای روی تو خاقان روز ! وی موی تو سلطان شب!

و نصرت رحمانی در آغاز شعر بلندی با عنوان « من آبروی عشقم » در وصف چشم « لیلی» نماد عشق ، می گوید:

لیلی !
چشمت خراج سلطنت شب را　　از شاعران شرق طلب می کند

رحمانی در دواوین شعرای بزرگ زبان فارسی مطالعه ای عمیق داشته و سنایی از شعرای مورد توجه وی بوده است . از این رو تأثیر

مترجم عین گفته‌ها را ترجمه می‌کند اما زبانگردان، گفته‌ها را عوض می‌کند؛ آن را به زبان گوینده تغییر می‌دهد؛ زبانگردان نسبت به مترجم دارای بار عاطفی منفی است.

انتخاب سنجاب نیز به عنوان قهرمان داستان، دقیق و حساب شده است. قهرمان این قصه (مثلاً) یک پرنده نیست؛ زیرا پرندگان ساکن آسمانند نه زمین؛ اهل خاک نیستند و از این رو درد اهل خاک را نمی‌دانند. از دیگر سو، قهرمان داستان یکی از جانوران کاملاً زمینی (مثلاً خرگوش) هم نیست؛ چراکه آنها فقط اهل خاکند؛ بیش از حد زمینی اند؛ چهره‌ای ساده لوح ومظلوم نما دارند. اما سنجاب، نه آن قدر خاکی است که نمایی احمقانه و دیدی کم وسعت داشته باشد و نه آن قدر آسمانی است که از خاک بریده باشد. سنجاب روی درخت زندگی می‌کند و از بالا جنگل را می‌بیند. از همین رو او قادر است دورترها را هم ببیند. سنجاب، دور اندیش جنگل است و البته کمی خوش بین!

او از جنگل رانده می‌شود در حالیکه با خود می‌اندیشد:

«دنیا پُر از همه چیز است و بی شک جنگل درمیان آنها چیزی است. مرا جنگلهای دیگر ودرختان سیب وحشی دیگری خانه خواهد شد.» (ص ۶۳)

و آنگاه که به جنگل تازه‌ای می‌رسد، به مرزبانان می‌گوید:

«یک خانهٔ نو جنگل شما را آبادتر خواهد کرد.» (ص۶۳)

گویی سنجاب نمی‌داند - یا نمی‌خواهد بپذیرد - که شیر اصلاً جنگل آبادان نمی‌خواهد! سنجاب از روی اعتماد به نفس می‌پندارد که حضور کوچکش زینتی به جامهٔ سبز جنگل تازه خواهد بود. اما مرزبانان به او می‌گویند:

«این هنوز همان جنگل بزرگ است؛ چه، جنگلهای عالم همه به هم گره خورده‌اند و شاخه‌های باریک تاکهای وحشی، فرسنگها راه را به هم زنجیر کرده‌اند.» (ص ۶۴)

«گره خوردن شاخه‌های تاک» تصویری از نشو و نمای ظلم است که دامن کریه خود را هر روز بیشتر می‌گسترد. واژه«زنجیر کردن» تأکیدی بر همین موضوع است: همهٔ جنگلهای جهان با هم مرتبطند. همه از یک نظر شبیه به هم هستند و آن، این است که بر همهٔ آنها «شیر» حاکم است. پس گویی در دنیا فقط یک جنگل وجود دارد وسنجاب از آن رانده شده است!

سنجاب نمی‌هراسد و می‌اندیشد:

«دنیا پُر از همه چیز است و بی شک بیشهٔ کوچکی که از چار سوی باز

پذیریهای مستقیم وغیر مستقیم او را از سنایی می توان در مجموع آثـار وی به آسانی ردیابی کرد. در شعری با عنوان «پیالـه دور دگـر زد» اوصـافی در وصف معشوق به کار می برد که در چند بخش از این سروده تکرار می شود و چنان که خود وی به راقم این سطور اظهار داشت نشان دهندهٔ تـأثیر غیـر مستقیم مفردات و ترکیبات سنایی ، نظیر «واللیل مو» و «زلف دود آسـا» بـر ذهن اوست :

شب چشم !
مویت کلاف دودا!
دامن سپید !
سخی تن !
گویی گل مرا دستی غریب سرشته است

سنایی نیز متفاوت بودن خمیره خویش را به نوعی دیگر در بیتی چنین بیـان می دارد:

به خدا گر به زیر چرخ کبود　　　چون منی بود و هست و خواهد بود

به هم آمیختن آتش و آب و سازش این دو با یکدیگر به منظور پدید آمـدن نیرویی تازه را سنایی در قصیده ای با مطلع :

بتی که گر فکند یک نظر بر آتش و آب　　　شود زلطف جمالش ، مصور آتش و آب

مطرح کرده و دو کلمهٔ مذکور را در تمام این قصیده ٦٣ بیتـی کـه یکـی از طویل ترین قصاید اوست به صورت ردیف کنار هم قرار داده است. ترکیب آتش و آب را در شعر جهان ، اول بار در منظومهٔ ایلیاد هومر می بینیم کـه آب و آتش به جان هم می افتند(ر.ک : فصل بیست و یکم شـرح و بررسـی تاریخی ایلیاد از این مصحح) سنایی نیز از این مضمون توصیفات زیبایی در قصیدهٔ یاد شده دارد :

لب و دو عارض با آب و نارش آخر برد　　　ز طبع و روی من آن ماه دلبر آتش و آب
به دل گرفت به وقتی نگار من ، که همی　　　کنند لاله و باده ، به دل بر آتش و آب
ببین تو اینک بر لاله، قطرهٔ باران　　　اگر ندیدی بر هم ، مقطر آتش وآب
به طبع شادی زاید، ز زاده ای کورا　　　پدر صبا و زمین بود ، مادر آتش و آب

هم چنین در غزلی می گوید :

آب و آتش را بند وصلت ،چون محبت نیافت
پاره ای زان آب بر آتش زد ، آتش در گرفت

بعد از وی خاقانی هم در قصیدهٔ معروف « ایوان مدائن » آتش و آب را باهم می آمیزد:

خود دجله چنان گرید، صد دجلهٔ خون گویی　　　کز گرمی خونابش،آتش چکد از مژگان

باشد، درمیان آنها چیزی است.»

«بیشهٔ کوچکی که از چارسوی باز باشد» سرزمینی است مستقل. جایی که از هیچ جانب به هیچ کس و هیچ جا وابسته نباشد. جایی که مردمانش خود می‌اندیشند و آنگونه که مایلند زندگی می‌کنند.

و سرانجام وقتی بیشهٔ بازی را می‌یابد و با سنجابهایی به رنگ دیگر برخورد می‌کند، با جملاتی شعارگونه، آنها را به یاری می‌طلبد:

«آه عزیزان من!... باور کنید تنهایی سنجاب بی خیالی چون مرا نیز از پای در آورده است. اگر بخواهید سرسختی سنجابها را فراموش کنم، برایتان هفت بار که نخستین پرتو نور از آسمان بتابد ، هفت روز که شب شود و هفت بار که فانوس آسمان را بیاویزند، گریه خواهم کرد. مرا قبول کنید و برایم درمیان خود جایی باز کنید، جای بسیار کوچکی....» (ص ۶۵)

«اگر بخواهید سرسختی سنجابها را فراموش کنم...» شاید پیشنهادی برای تغییر نوع عملکرد (نه اهداف) باشد: تغییر روش به شرط حمایت شدن از جانب گروههای دیگر، ترس از تنها ماندن، سنجاب کوچک را به این فکر وامی‌دارد که می‌شود از راههای مختلف به هدف واحدی دست یافت. از این رو غرور را کناری می‌نهد و دست دوستی به سمت گروههای دیگر دراز می‌کند. سخنان این بخش بسیار شاعرانه، شعارگونه و اغراق شده می‌نمایند. او با اعتماد به نفس کامل می‌پندارد :

«من بیشهٔ شما را آبادتر خواهم کرد!»

وآنگاه که در چشمان سردشان نشانی از آشنایی نمی‌یابد، با خود می‌اندیشد: «دروغ است ؛ بی شک دروغ است که سنجابها همه فرزندان یکدیگر بوده‌اند!»

گروه سنجابهای غریبه شاید نماد آنهاست که با پشت سرگذاشتن پیشینه‌ای سخت و دردناک، به آرامشی نسبی دست یافته‌اند وبه هر قیمتی سعی در حفظ کردن آن دارند:

«نویسندگان بیشهٔ ما در کتابهایشان نوشته‌اند که چنین آرامشی را بسیار گران خریده‌ایم...»(ص ۶۶)

و به این ترتیب مبارز کوچک از بیشه نیز رانده می‌شود. اندوهی یأس آلود وجودش را فرا می‌گیرد و اگر نگوییم به هدفش ، به راهی که برای رسیدن به آن در پیش گرفته شک می‌کند:

«حالا دیگر عدل و ظلم برایم یکسان شده است. شاید آن جمله را اشتباه

از آتش حسرت بین‌بریان جگر دجله   خود آب شنیدستی،کاتش کندش بریان
و سپس شاعر معروف این زمان فریدون مشیری در شعری با عنوان « گل امید» امتزاج آتش و آب را بدین گونه توصیف می کند:
هوا هوای بهار است و باده بادهٔ ناب   به خنده خنده بنوشیم جرعه جرعه شراب
در این پیاله ندانم چه ریختی، پیداست   که خوش به جان هم افتاده اند آتش و آب
فرشته رُوی من، ای آفتاب صبح بهار!   مرا به جامی از این آب آتشین دریاب
ایرج ، شاعر معاصر قصیده ای دارد. در پاسخ به قطعه ای از ملک الشعراء بهار با مطلع:
ملکا! با تو دگر دوستی ما نشود   بعد اگر شد، شده است ، اما حالا نشود
این قصیده گرچه در اقتفاء از قصیدهٔ منوچهری است با مطلع :
صنما! بی تو دلم ، هیچ شکیبا نشود   وگر امروز شکیبا شده، فردا نشود
ولی یادآور سه قصیده از سنایی نیز هست ، به همین وزن و ردیف . یکی با مطلع :
تا بدو نیک جهان، پیش تو یکسان نشود   کفر در دیدهٔ انصاف تو پنهان نشود
دیگری با مطلع :
سوز و شوق مَلکی بر دلت آسان نشود   تا بد و نیک جهان پیش تو یکسان نشود
و سومی با مطلع :
ای خدایی که رهبت افسر دو جهان نشود   تا که بر حسب تو فرش قدمش جان نشود
. اکنون سنایی پس از گذشت نزدیک به ده قرن هنوز از مطرح ترین شاعران زبان فارسی است که نامش بر هر قلمی به بزرگی یاد می شود ؛ زیرا نه تنها از کلامی استوار برخوردار بوده ، بلکه دارای اندیشه های نو و شیوه های بدیع بوده است که جریان شعر فارسی را همانند احوال خویش دگرگون ساخت. یکی از تحوّلات عمده ای که او در شعر فارسی ایجاد نمود، این است که اصول تصوف و عرفان و مفاهیم والای معنوی را وارد شعر کرد. البته پیش از او نیز برخی از شاعران و گویندگان ابیاتی با مضامین صوفیانه و عرفانی سروده اند که معروف ترین شان عبارتند از : ابو سعیدابی الخیر (۳۵۷ — ٤٤٠ هـ . ق) ، ابو علی دقّاق نیشابوری (فوت ٤٠٥)، و ابوالحسَن خرقانی (فوت ٤٢٥ هـ . ق).
نخستین مضامین صوفیانه از یک قرن پیش از سنایی به تدریج وارد شعر فارسی شد و ابیات پراکنده ای در این زمینه از شاعران و صوفیان دیده می شود . اما تفاوت سنایی با آنان در این است که او شعر صوفیانه را به حد کمال رسانید و مثنویها و منظومه هایی خاص برای بیان تمامی افکار صوفیانه

آموخته‌ام. کاش می‌توانستم بازگردم و از مادر بپرسم چه کسی گفته است که دنیا از آنِ کسانی است که می‌جویند و می‌یابند؟...» (ص ۶۶).

در فضای غم آلودهٔ داستان ، کلمات به نفوذ و القای هرچه بیشتر فضا به ذهن خواننده کمک شایان می‌کنند. چقدر واژه «گور» در بافت سنگین و حزن‌انگیز متن خوش نشسته است:

«زمان را به گور می‌کشید و پیش می‌رفت....»

و آنگاه که به صحرا می‌رسد وبا فریاد، یاری می‌طلبد ، باد قاصدکی را به دامن صحرا می‌اندازد تا درگوش بوتهٔ خارها نجوا کند که هرگز او را پناه ندهند وگرنه شیر بیش از همیشه خشمناک خواهد شد.

بوتهٔ خارها درهم می‌پیچند و حصاری گزنده پدید می‌آورند. سنجابِ خسته، اندوهگین می‌گوید:

«وای بر دنیای شما که برای من جایی ندارد؛ برای چون من خُردی که از جنگلی بزرگ رانده شده‌ام....» (ص ۶۷)

و این همان دنیایی است که مبارزکوچک در ابتدای راه معتقد بود:« پُر از همه چیز است» و بی شک برای او جای کوچکی خواهد داشت!

سنجاب کوچک ناامیدانه برای یافتن پناهگاهی در جاده به راه می‌افتد. دهقانی او را می‌بیند و به سایر دهقانان می‌گوید موشهای بزرگ به مزارع حمله کرده‌اند! و آنها را تحریک می‌کند تله و تور پهن کنند.

دهقانها همان افراد مرفهی هستند که برای حفظ این رفاه، از آزردن دیگران ابایی ندارند. همان افرادی که بی توجه دقیق به مسائل اطراف، خودپسندانه همه چیز را تحقیر می‌کنند (دهقان، سنجاب را موش می‌نامد)؛ افرادی که در پوستهٔ تنگ دفاعی فرو رفته‌اند ، هر رهگذری – ولو بی آزار – را دشمن می‌پندارند.

سنجاب در راهی که پیش گرفته است گروههای دیگری را نیز می‌بیند: ماهیها ، زنبورها، مورچه‌ها... همه اندکی با او سخن می‌گویند، سرگرم می‌شوند و سپس خسته و دلزده او را رها می‌کنند و تنها می‌گذارند. آنها شاید نماد همان دسته‌های سطحی و بی آرمانی باشند که مهمترین آرمانشان حفظ شرایط است که سالیان سال ونسلهای نسل به آن خودگرفته‌اند. گروههایی که هیچ تصوری از تغییر در ذهن ندارند.

... و سرانجام در یک روز غمبار – مثل هر روز دیگر – وقتی که «چیزی

پدید آورد که حدیقه مثال بارز آن است. این کتاب و دیگر آثار او که بر
شمردیم الگویی شد برای شاعران بزرگ بعد از وی نظیر مولانا و دیگران تا
آثاری ارزشمند هم چون مثنوی پدید آوردند.

سنایی در واقع همان تأثیری را در تاریخ شعر فارسی داشته است که
دکارت در فلسفهٔ غرب. همان طور که دکارت پایه ریز جریان نوین فلسفه
غرب است و تاریخ آن را می توان به قبل از دکارت و بعد از وی تقسیم
کرد. سنایی نیز با ابداعات و تحولاتی که در شعر فارسی پدید آورد و با
روح تازه ای که در آن دمید، روشی را بنیاد نهاد که می توان با توجه به آن،
جریان شعر فارسی را به قبل از سنایی و بعد از وی تفکیک کرد. عظمت کار
او در این است که شعر را در جایگاه واقعی خود نشاند. بدین سان است که
شعرش در زمان خود وی در همه سرزمینهای فارسی زبان – از کاشغر تا
انطاکیه – که بخش بزرگی از آسیا را تشکیل می دادند رواج داشت، و
عبدالحمید منشی مترجم کلیله و دمنه که درست در زمان وی می زیست در
بسیاری موارد از شعرش به عنوان شاهد مثال استفاده کرده و سهروردی در
عقل سرخ. اکنون نیز پس از هزار سال همچنان یکی از درخشان ترین
ستاره های شعر فارسی در گستره ی آسمان ادب فارسی است رمز
جاودانگی سنایی در نوآوریها و نو اندیشی های اوست که بزرگترین شاعران
و اندیشمندان بعد از وی را تا امروز هم تحت تأثیر خود داشته است. «و
بدین سان است که کسی می میرد و کسی می ماند.»

*****

نمانده بود سنجاب اندیشمند شود»، همچنانکه متفکر و بریده از دنیای اطراف، در جاده بی‌هدف و سرگردان به پیش می‌رفت، چرخ زنگ زدهٔ یک گاری راه خود را از روی جسم کوچک او باز می‌کند، بی خیال می‌گذرد و پروندهٔ مبارزهٔ او را برای همیشه می‌بندد.

گویی این سرنوشت محتوم همهٔ آن مبارزان کوچکی است که به تنهایی با «شیر» - سلطان مطلق و ستمگر جنگل - مخالفت می‌کنند: بسیاری از آنها سرانجام در زیر چرخهای فشار حکومت جان سپردند. هرچند این گاری فرسوده بود ؛ هر چند سرنگون شدن سرنوشت محتوم آن بود ؛ هر چند سورچی محکوم به مرگ بود؛ پیش از رفتن خود بسیاری از مبارزان را له کرد...

«دشنام، بهترین داستان کتاب «خانه‌ای برای شب» پرگو نیست. محور اصلی داستان را ادامه می‌دهد و مضمونی اجتماعی را با ایجاز و بدون فلسفه‌بافی بیان می‌کند. این داستان ، استعداد ابراهیمی را در فابل نویسی نشان می‌دهد.»(ک ۸ ، ص ۲۴۱).

منابع :

۱ - ابراهیمی ، نادر ؛ مجموعهٔ اول قصه‌های کوتاه ؛ تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۹.

۲ - ـــــــــ ؛ مجموعهٔ دوم قصه‌های کوتاه ؛ تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۹.

۳ - چدویک، چارلز؛ سمبولیسم ؛ ترجمهٔ مهدی سحابی ؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.

۴ - رید، یان ؛ داستان کوتاه؛ ترجمهٔ فرزانه طاهری ؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۶.

۵ - سید حسینی، رضا؛ مکتبهای ادبی (جلد ۲)؛ تهران: نگاه، چ ۱۰، ۱۳۷۶.

۶ - شمیسا، سیروس ؛ کلیات سبک‌شناسی ؛ تهران: فردوس، چ ۲، ۱۳۷۳.

۷ - ـــــــــ ؛ انواع ادبی ؛ تهران: فردوس، چ ۸، ۱۳۸۰.

۸ - عابدینی، حسن ؛ صد سال داستان نویسی در ایران (جلد اول: ۱۲۵۳ تا ۱۳۴۳)؛ تهران: نشر تندر، ۱۳۶۶.

۹ - میر صادقی، جمال ؛ عناصر داستان ؛ تهران: شفا، چ ۲ ، ۱۳۶۷.

*****

دکتر صغری بانو شگفته

میراث پُر عذوبت سخن رابعه

چکیده:

رابعهٔ بنت کعب قزداری نخستین زن سخنور پارسی، معاصر رودکی سمرقندی بوده و اشعار پُر عذوبت وی مبیّن احساسات و عواطف لطیف انسانی ، یادگار بالغ برده قرن پیش است که هنوز شاعران طراز اول مانند فردوسی، فرخی، عنصری، عسجدی، مولوی ، سعدی و حافظ قدم به عرصهٔ وجود و شاعری ننهاده بودند. شمس قیس رازی در «المعجم فی معاییر اشعار العجم» رابعه را جزو استادان فنّ شعر شناخته است.

او اصناف گونه گون را طوری سروده که خود را در سلک فارسی سرایان مبتکر درآورده . رابعه در سنین جوانی احاطهٔ کاملی نه فقط بر ادب عربی و فارسی داشته بلکه از قرآن، حدیث، اخبار دینی و مذهبی و تاریخ ، اطلاعات کافی و وافی داشته که از مضامین و مفاد شعری او مبرهن است. بازتاب گریهٔ آدم ولطف عیسی در بیتی از رابعه چنین آمده .

مثال چشم آدم شد، مگر ابر   دلیل لطف عیسی شد، مگر باد

در پرتو صبر ایوب، صبر خود را چنین تبیین داشته:

خبر دهند که بارید بر سر ایوب   ز آسمان ملخان و سر همه زرّین

اگر ببارد زرّین ملخ برو از صبر   سزد که بارد بر من یکی مگس روئین

***

استاد و رئیس سابق گروه آموزشی فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین ، اسلام آباد

سیمین بهبهانی

برای زلزله زدگان بم [1]

گفتگو با تختی

تختی سحر شد، برخیز! صبح از کران سر برزد
باز این فلک می‌چرخد، باز این زمین می‌لرزد

در شکر رؤیا راهی ، تاگور تو طی کردم
بر خوابگاهت دستم، انگشت غم بر در زد

برخیز و این مردم را راهی به کارستان کن
وقت سفر شد آنک خورشید غمگین سر زد

از اشک و از همدردی یک کاروان در پی کن
فرش و گلیم و چادر چیزی اگر می‌ارزد

من، خفته‌ی سی ساله؟ سنگم بسی سنگین است
بر جایی مغزم اینک ماری سیه چنبر زد

آیا به یادم داری؟ آن روز؟ آری، آری
روزی که مِهرت مُهری بر صفحهٔ دفتر زد

می‌رفتی و دنبالت یک کاروان همدردی
مرغ دعا از لب‌ها، تا آسمان‌ها پر زد

دستان مرد از یاری، جوینده در همیان شد
زن آتش بیزاری، در طوق و انگشتر زد

بر دردها درمان‌ها، از سوی یاران آمد
بر زخم‌ها مرهم‌ها، دستان یاریگر زد...

ای خفتهٔ سی ساله، برخاستن نتوانی
باید دم از این معنا، باتختی دیگر زد

ای تختیان برخیزید، با روح تختی همدل
وقتی هزاران کودک، در خون خود پر پرزد

---

۱ – در مراسمی که از سوی هنرمندان برای زلزله زدگان بم در محل سینما قدس تهران برگزار شده بود، دستخط شعر جدید سیمین بهبهانی در یک حراجی به مبلغ یک میلیون و ۴۰۰ هزار تومان فروخته شد و این مبلغ به زلزله زدگان اهدا شد.

سپاس بی قیاس و بی گمان ، سزاوار آن خالق و مالک ارض و سما است که انسان را توانایی نطق و سخن با انگیزه های لطیف اعطا فرموده است. در طول زندگانی بشری، افرادی پدید آمده اند که آن انگیزه هایی را به گونهٔ خاص در آیینهٔ شعر مجسّم ساخته اند که ذوق فکری آنها در آن منعکس می شود و اگر از بام بلند تاریخ، نگه کنیم می بینیم که زنان هم در این میدان ، هم گام آنها هستند. و نام رابعه بنت کعب قزداری، معروف به زین العرب - که هم عصر سخن سرای بزرگ رودکی سمرقندی ، نخستین زن سخنور پارسی سرا می باشد ، در ردیف شعرای ایران ثبت شده است .

بنده کمی پژوهش پیرامون آثار و سبک شعر رابعهٔ قزداری انجام داده ام.[۱] اینک موضوع محدود به عنوان«میراث پُر عذوبت سخن رابعه » را انتخاب کرده ام .

پیرامون ارزش اشعار رابعه ، بی مناسبت نیست ، به طور یُمن، نظر جناب دکتر ذبیح الله صفا که استاد بنده بودند ، خدمت تان عر ض کنم. می نویسند: « رابعه شاعرهٔ غزل گوی قرن چهارم هجری بوده . سخن او در لطافت و اشتمال بر معانی دل انگیز وفصاحت وحسن تأثیر معروف است . سوز و لطف غزلهای او قابل توجه ، مورد علاقهٔ اهل ذوق و خاصه صوفیه بوده است».[۲]

چنانکه مستحضر هستید که بالغ بر ده قرن می گذرد امّا هنوز اشعار پُر عذوبت وی محرّک احساسات و عواطف انسانی است و عجب تر آنکه این ابیات پُر شور که توسط یک نفر از صنف نازک به منصّهٔ ظهور رسیده

---

[۱] - رک مقالهٔ نگارنده با عنوان «رابعهٔ قزداری نخستین زن سخنور پارسی سرا» هلال، کراچی، ژوئن ۱۹۷۱م و مقالهٔ دیگر با عنوان «کلیات اشعار رابعهٔ قزداری» هلال ، کراچی، ژوئیه ۱۹۷۱م

[۲] - گنج سخن ج ۱ ، ص ٥٤ تهران ۱۳۳۹ش.

دکتر حسن حبیبی

تو ای ایزدی مرز ایران من

خدایا به خورشید گیتی فروز	به پرتو فشانیش در نیمروز
به ماه وبه بازیگری‌های ماه	که تاریک و روشن کند بزمگاه
به صبح درخشان که آرد امید	ز دل تیرگی‌ها کند ناپدید
به هنگام شب گاه راز و نیاز	که ره سوی مشکوی یار است باز
به بحر معلق بسیط زمین	به پروردگار هم آن وهم این
به جان و به جانی که جان آفرید	خدایی سخن در زبان آفرید
به روح ادیبان این مرز و بوم	که از حد چین تا به اقصای روم
پیامِ خرد، سرّ دل، رازِ عشق	نشان‌های شهر پر آواز عشق
به نظم و به نثر دری گفته اند	دُر لفظ را بس نکو سُفته اند
به شعرتر رودکی عزیز	که «آمو» شد از نغمه‌اش مشک بیز
به ایمان فردوسی پاکزاد	که دل را به مهر علی کرد شاد
به زهد نظامی جادو سخن	«سخندان پرورده پیر کهن»
به عرفان پرمایه مولوی	نوابخش نی با دم عیسوی
به پیغام پیر نصیحت گذار	امیر سخن سعدی نامدار
به عشقی که حافظ از او نام یافت	به دوری که از گردشش کام یافت
جهان را سراسر ز لفظ دری	عطا کن نشاط زبان آوری
فزون کن به عالم شکر خند را	روایی ده این پارسی قند را
سخن پروران را همی یار باش	تو خود پارسی را نگهدار باش
خدایا به گردان سپهر بلند	به مردان صاحبدل دردمند
به نون و قلم ، روشنان فلک	به تسبیح و تقدیس جمع ملک
خردباوری عشق ورزی ناب	به ایرانیان بخش از شیخ و شاب
خرد را بیاور به دیدار عشق	نما غرقه ایران در انوار عشق
جهان ساز آگه ز پیغام او	ز داد و دهش حکمت عام او

***

است ، یادگار دورانی است که هنوز شعرای سترگ مانند عنصری، عسجدی، فرخی ، فردوسی طوسی، سعدی و حافظ و مولوی قدم به عرصهٔ وجود و شاعری ننهاده بودند . و این سخنور پارسی سرا ، قبل از آن شعرایی که ، بنیانگذاران زبان و شعر فارسی بودند ، با طبع خدادادی چنین ابیاتی را سروده که نه فقط خالی از تعقید است بلکه شیرینی ، روانی و دلپذیری دارد. اغلب کلام وی از چنگ حوادث مصون نمانده است و آنچه که به دست ما رسیده است از آن به خوبی این معنی مستفاد می شود که او از رموز شاعری نیک آگاه بود. استعداد و نبوغ وی در ضمن شعرگویی از این امر، مسلم است که شمس قیس رازی نویسندهٔ کتاب « المعجم فی معاییر اشعار العجم » که خود از بزرگان علم وادب و گوهر شناسان سخنوری است، رابعه را جزو استادان فن شعر شناخته است و از ابیات او تمسّک جُسته ، برای توضیح بحر مسدس شعر رابعه را به طور شاهد آورده است.

خداوند واهب العطایه ، رابعه را چنین فکر ارفع و تخیّل قوی ارزانی فرموده بود که او در هنگام طلوع خورشید شعر و شاعری سایر انواع و اصناف شعر فارسی را آزموده و گلهای شاداب طبع خود را در چمنستان ادب فارسی رویانیده است که الحق در تنوع و بوی مخصوص دارد و لذّت و اثری جدا، جدا برای خوشه چینان و شیفتگان علم و ادب باقی گذاشته است. چنانچه غزل ، قطعه و قصیده را استادانه سروده است و خود را در سلک فارسی سرایان مبتکر و تکمیل کنندهٔ غزل و قطعه وقصیده آورده است . نیز رابعه قالب ملمّع را ساخته و صاحب لباب الالباب آن را ضبط نموده است.[1] بدون تردید اشعار رابعه آنچنان پخته وروان است که پس از ده

[1] - لباب الالباب، محمد عوفی، ج : ۲ ، ص ٦١

حسن حسینی (1)

راز سرخ

سر داده منم که سرفرازم گویند آهسته به این و آن چو رازم گویند
چون آیهٔ رزم در جهادم خوانند چون سورهٔ حمد در نمازم گویند

❊

پابرجا

ما مرغ سحر خوان شگفت آواییم خونین پر و بالیم وشفق سیماییم
در معبر تاریخ چو کوهی بشکوه صد بار شکسته‌ایم وپا بر جاییم

❊

ترنّم خاموش

آنان که زبان عشق را می‌دانند لب بسته سرود عاشقی می‌خوانند
با رفتنشان ترنّم آمدن است خورشید غروب کرده را می‌مانند

❊

بیعت باشهید

همواره دلم لبالب از یاد توباد خورشید شبم نام سحر زاد تو باد
حاشا که به جز حرف تو حرفی بزنم این حنجره ارزانی فریاد توباد

❊

همسفر باد سحر

من همسفر باد سحر خواهم شد خاک گذر اهل نظر خواهم شد
در آتش عاشقی به سر خواهم شد پولادم و آبدیده‌تر خواهم شد

❊❊❊

۱ - از دفتر شعر همصدا با حلق اسماعیل، تهران: حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی ، ص ۱۴۴،۱۴۶،۱۵۷، ۱۵۹.

قرن تاکنون سلاست و دلربایی خود را از دست نداده . شایسته است بپذیریم که این سخنور و نابغۀ روزگار اطلاعات وسیعی و احاطۀ کاملی نه فقط در ادب زبان فارسی و عربی داشته بود بلکه اطلاعات کافی و وافی پیرامون تاریخ ، قرآن و حدیث و اخبار دینی و مذهبی نیز داشته . مثلاً قرآن کراراً در سوره های مختلف مذمّت این دنیا کرده آن را متاع غرور ومتاع قلیل تلقّی کرده فقط یک مثال از سورۀ توبه می آورم که می فرماید « آیا شما در مقابل آخرت که حیات ابدی است به این دنیای فانی راضی شده اید در صورتی که متاع دنیا در پیش عالم آخرت اندک و ناچیز است.» و رابعه در شعر توصیه می کند:

قدح گیر چندی و دنیا مگیر　　　که بدبخت شد آنکه دنیا گرفت

همانطور گریۀ آدم و لطف حضرت عیسی را با چه روانی در شعر آورده است :

مثال چشم آدم شد، مگر ابر　　　دلیل لطف عیسی شد مگر باد

گاه به گاه روح دین و مذهب ، در ابیات وی جلوه می دهد و ترکیبات عربی و اشارات آیات قرآنی دیده می شود :

هر آیینه نه دروغست،آنچه گفت حکیم　　　فمن تکبّر یوماً فبعد عزّو ذل

در بیت ذیل ، صبر ایوب را بیان می کند ضمناً اشاره به صبر خویش می نماید:

خبر دهند که بارید، بر سر ایوب　　　ز آسمان ملخان ، و سرهمه زرّین
اگر ببارد، زرّین ملخ برو از صبر　　　سزد که بارد بر من ،یکی مگس رویین

در حین توصیف ابر، مبتکرانه اسم مجنون و لیلی را چنین می آورد:

مگر چشم مجنون، به ابر اندر است؟　　　که گل رنگ رخسار لیلی گرفت!

در توصیف بهار ، ارتنگ مانی را به چشم مجسم می کند:

نصرالله مردانی[۱]

ستارهٔ شب سوز

من آن ستارهٔ شب سوز بی سر آغازم / که در مدار زمین نیست جای پروازم
غروب سرخ من آن جاودانه می‌داند / که دیده صبح نخستین، طلوع آغازم
حصار خاکی تن بشکنم اگر روزی / ز بام عرش بر آید طنین آوازم
درین هزارهٔ خونین سمند سبز خیال / به عرصه‌ای که ندارد کرانه می‌تازم
کجاست بیرق گلرنگ آسمانی عشق / که بر بلندی فریادها بر افرازم
مرا به کشتی خون بر نشانده موج جنون / که در کنارهٔ خورشید لنگر اندازم
فروغ مهر دل از آسمان جان سر زد / که آفتاب برآمد ز طور اعجازم
فرشته رقص کنان از بهشت می‌آید / دمی که بوی گل آید ز گلشن رازم
کتاب قصّهٔ شیرین عشق بگشایید / که من ز تیرهٔ فرهاد قصه پردازم
به جستجوی تو ای لامکان نمی‌دانم / کجا سفینهٔ اندیشه می‌برد بازم
ز شعله‌های حسد گُر گرفته جان حسود / که من ز خون قلم شعر سرخ می‌سازم

❊

آرش بهار

طلسم بستهٔ دیوان روزگار شکست / «تهمتن» ی که در قفل این حصار شکست
ببین که گُرد زمانه دلاور تاریخ / صف سپاه مخالف به کارزار شکست
غرور سرکش «اسفندیار» رویین تن / ز تیر ترکش «دستان» کهنه کار شکست
صدای ضجهٔ زنجیریان قلعهٔ زجر / سکوت سنگی مردان این دیار شکست
گرفت سنگر ابلیس ناجی موعود / چو سدّ حوصله از سیل انزجار شکست
به خاک تشنه بشارت دوباره باران داد / بخوان که مرز خزان «آرش» بهار شکست
ز گرد راه سواری رسید با هیبت / دو شاخ خونی این غول در غبار شکست
به جمع منتظران ای پیام آور فتح / حضور یاد تو دیوار انتظار شکست

❊

---

۱ - قانون عشق (مجموعهٔ شعر)؛ صدا، ۱۳۷۶ ص ۴۷-۴۸، ۱۹۵ - ۱۹۶.

ز بس گُل که در باغ، مأوی گرفت چمن رنگ ارتنگ مانی گرفت
صبا نافهٔ مشک تبت نداشت جهان بُوی مشک از چه معنی گرفت

پس از مطالعهٔ کلام رابعه، این قول تذکره نویسان که او در اغلب علوم متداوله چیره دست بود ، به پایهٔ اثبات می رسد . چنانچه از بعضی از ابیات وی مستفاد می شود که او از علم هیئت و نجوم آگاهی داشت. چنانچه در شعر ذیل توجه فرمایید که رابعه با چه روانی اصطلاحات فلکی را در شعر خود آورده است :

بروی نیک تکیه مکن،که تا یک چند به سنبل، اندر پنهان کند ،نجم زحل

مسلّم است که اگر کسی اطلاعات نجوم وسیارگان نداشته باشد نمی تواند این گونه ذکر نجوم کند که در فلان برج نحس است. علاوه بر این ترکیبات دلپذیر، صنایع و بدایع ، قوافی سهل ومشکل ، تشبیه و استعاره های کم نظیر سوز و درد هجر را در ابیات ذیل به نحوی به کار برده است که گویی یک یا چند مضمون را در چند جامه پوشانیده است:

نمی ماند اندر عقیقین قدح سرشکی که در لاله ماوی گرفت
سر نرگس تازه از زر و سیم نشان سرتاج کسری گرفت
چو رُهبان شد اندر لباس کبود بنفشه مگر دین ترسی گرفت

(ذکر رهبان و نصاری در سورهٔ انفال آمده است.) .

فشاند از سوسن و گل ، سیم و زر باد زهی بادی که رحمت باد، بر باد
بدار از نقش آذر، صد نشان آب نمود از سحر ناله ، صد اثر باد

غیر از ابیات شیرین و طرب انگیز که در وصف گل و باد ، سروده این عارفه و زاهده از درد هجر و فراق دوست هم می نالد و از خود گذشته فریاد می کند .

قیصر امین پور [1]

چلّگی

تو خودی از بی خودی نشناختی

اقبال لاهوری

به سر موی دوست دل بستم / رفت عمر و هنوز پا بستم
کم ما گیر و عذر ما بپذیر / بیش از این بر نیامد از دستم
بیش از این خواستم، ولی چه کنم؟ / چه کنم؟ چون نمی‌توانستم
مگر این چند روزه در یابم / چله تا در نرفته از شستم
تو به فکر منی همیشه و من / تا به تو فکر می‌کنم، هستم
دیگران گر ز بی خودی مستند / من از این خود، از این خودی مستم
رو به سوی تو مستقیم، دلم / این طرف ، آن طرف ندانستم
جز همین زخم خوردن از چپ و راست / زین طرفها چه طَرْف بربستم؟
جرمم این بود: من خودم بودم! / جرمم این است: من خودم هستم!

*

فرصت دیدار

گرچه چون موج مرا شوق زخود رستن بود / موج موج دل من تشنهٔ پیوستن بود
یک دم آرام ندیدم دل خود را همه عمر / بس که هر لحظه به صد حادثه آبستن بود
خواستم از تو به غیر از تو نخواهم اما / خواستنها همه موقوف توانستن بود
چشم تا باز کنم فرصت دیدار گذشت / همهٔ طول سفر یک چمدان بستن بود

*

علی رضا رضایی [2]

ای نازدانه

وقتی که دریا می‌نوشتم اشک جانم / ماندم که طوفان را بخوانم یا نخوانم
دریا برآمد کم کمک از دورها دور / آویخت چنگالش به چنگ و بازوانم

---

۱ - گلها همه آفتابگردانند؛ تهران: مروارید، ص ۱۳۱، ۱۳۷.

۲ - سخنور ساکن زاهدان - ایران

الا ای باد شب گیری ،پیام من به دلبر،بر
بگو آن ماه خوبان را که جان با دل برابر ،بر

به قهر از من فگندی دل به یک دیدار مه رویان
چنان چون حیدرکرار در آن حصن خیبر بر

توچون ماهی ومن ماهی همی سوزم به تابه بر
غم عشقش ز بس باشد جفا بنهادی از بربر

ایا مؤذن به کار و حال عاشق گر خبرداری
سحر گاهان نگه کن ، تو بدان الله اکبر بر

مداری بنت کعب، انده که یار از تو جدا ماند
رسن گرچه دراز آید، گذردارد به چنبر بر

پیرامون ضبط عشق می سراید:

عشق او باز اندر آوردم ببند
کوشش بسیار، نامد سودمند

در قطعهٔ دیگر می گوید :

دعوت من بر تو آن شد که ایزدت عاشق کناد
بر یکی سنگین دلی، نامهربان چون خویشتن

تا بدانی درد عشق وداغ هجر و غم کشی
چون به هجر اندر بپیچی ، پس بدانی قدر من

این بود نمونهٔ بارز کلام رابعهٔ قزداری، گویی مُشتی از خرواری و دانه ای است از خرمنی . اما می توان گفت که در اشعار تغزل رابعه یک نوع عمق واحساسات پاکی توأم به صفای قلبی و شیوهٔ وارفتگی موجود است که برای هر خواننده ، جالب و جاذب است .

*****

اندوه بی پایان من رنگین کمانم — در چنبر غمهای زرد آسمانم
ای نازدانه، جاودانه، بیکرانه — دستی رسان، دستی رسان، دستی رسانم
تو خواستی ای خواستن ها خواستن را — دستم بگیر از دست دستان واستانم
یک پیچش گرداب ها می‌کرد تفسیر — دریای من این شهرزاد قصه خوانم
از ما بگیری دست و بازویی ثواب است — پیچیده غم اکنون که لای استخوانم
خاکستری از گریه های آسمانگیر — پیچیده در اعماق داغ کهکشانم
یک مثنوی شعرم برای خواندن تو — ای داستانم، داستانم داستانم

***

محمد رضا عبدالملکیان [1]

سرود صلح

روزی که سر نوشت آدم
بر زندگانی زمین اتفاق افتاد
نه دیواری بود و
نه سیم خارداری
دخترم می‌پرسد:
از ظهور آدم
تا دلهرهٔ دامنگیر اکنونیان
این همه مرز خوناشام
چگونه بر زمین اتفاق افتاده است؟
و پسرم می‌گوید :
این همه «مین» و این همه «موشک»
سزوار کودکانی نیست
که هنوز لب به لبخند نگشوده اند
اما قطار سیاست
همچنان بر خط آهنین مرزها می‌گذرد
و ژنرال ها
انفجارها
بوی باروت
و امتزاج شیر و خون
در دهان کودکان پنج ماهه
همچنان اتفاق می‌افتد
و من که شاعرِ دلواپسِ همهٔ فرزندان آدمم
بی مرز و بی مضایقه
بذرِکلماتِ‌روشن‌ونشای‌عطرآمیزاطلسی‌ها را
در ۱۸۵ باغچهٔ کوچک دنیا
می‌کارم
تا فرزندان فردا
در باغچهٔ بزرگ دنیا
جز با زبان عشق
سخن نگویند
و جز در عطر اطلسی
اتفاق نیفتند

---

۱ - ساده با تو حرف می‌زنم؛ تهران: دارینوش، ۱۳۸۲، ص ۱۲۲ - ۱۲۵.

سید افسر علیشاه[1]

زبان و ادبیات فارسی در کشورهای منطقه

چکیده:

با شرح اجمالی سوابق فارسی باستان و فارسی میانه ، فارسی نو که در واقع بعد از طلیعهٔ دورهٔ اسلامی با خط عربی به نگارش در می آید، نفوذ زبان فارسی در کشورهای مجاور ایران واقع در شرق، شمال و شمال شرق مورد بررسی قرار گرفته است. باید یاد آور شد که زبان فارسی در حال حاضر به طور زبان رسمی ایران ، تاجیکستان و در کشور دو زبانه افغانستان به نام «دری» مورد استفاده است، امّا در قرنهای متمادی در منطقهٔ وسیع تر در خارج از فلات ایران زبان فارسی نه فقط زبان رسمی و درباری بوده بلکه زبان علمی ، فرهنگی، ادبی و ذوقی نیز بوده است. کوشیده شده است که با تبیین آغاز و پیشرفت شعر وادب فارسی در چندین کشور منطقه ، ممتاز ترین شاعران آنها نظیر امیر خسرو دهلوی ، اسد الله غالب دهلوی ، علامه اقبال لاهوری ، امیر علیشیر نوایی و نفوذ ادب فارسی در اشعار و افکار قاضی نذر الاسلام سخنور ملّی بنگلادش، مخدوم قلی فراغی شاعر شناخته شدهٔ ترکمنستان، مشروحاً معرفی گردند. همچنین وضع کنونی آموزش و تدریس زبان فارسی در کشورهای آسیای میانه از جمله ترکمنستان ، قزاقستان ، کرغیزیه و چشم انداز فارسی گویی در تاجیکستان در عصر حاضر به میان آمده است.

***

قبل از آغاز مطالب اصلی مقاله لازم می دانم که کلمهٔ زبان فارسی را مورد توصیف قراردهم و نگاهی به تاریخ ادبیات فارسی نیز ضروری است. زبان فارسی زبان ایران است. زبان فارس ایران است. لذا این زبان موسوم به فارسی گردید. این زبان در قدیم پارسی نامیده می شد. فارسی از شاخهٔ زبان های هند و اروپایی و به این ترتیب، با اغلب زبان های جهان متمدن (قدیم و جدید) خویشاوند است. زبان فارسی از آغاز تا امروز، سه مرحلهٔ جداگانه را پشت سر گذاشته است و به عبارت دیگر به سه دورهٔ جداگانه تقسیم می شود.

---

۱ - استاد باز نشستهٔ گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ها در استان شمال غربی مرزی.

فارسی شبه قاره

۱ – فارسی باستان : که در دورهٔ هخامنشی رایج بوده و فرمان ها و نامه های شاهان به آن زبان نوشته می شده است .

۲ – فارسی میانه (پهلوی) : می دانیم که زبان های ایرانی میانه به دو گروه، عمدهٔ شرقی و غربی و هر کدام ازاین دو گروه خود به دوشاخهٔ شمالی و جنوبی تقسیم می شود. شاخهٔ شمالی از گروه غربی را پهلوانیک (پارتی) وشاخهٔ جنوبی از گروه غربی را «پارسی میانه» می گویند.

از شاخهٔ شمالی یا پهلوانیک (پارتی) آثار زیادی دردست نیست. امّا از شاخهٔ جنوبی (پارسی میانه) نگاشته ها ونوشته های بسیاری موجود است که برخی از آنها در سده های نخستین بعد از اسلام نوشته شده است. بنابر پژوهشهایی که برخی از دانشمندان پیرامون نوشته های مانوی به دست آمده از شهر تورفان ترکستان (واقع در ناحیهٔ سین کیان چین) انجام داده اند، دراین زبان شعر نیز وجود داشته است .

۳ – فارسی نو : پس از دورهٔ اسلام به ایران زبان فارسی تحوّل تازه ای را پشت سرگذاشت و با استفاده از خط (الفبا) عربی به مرحلهٔ نوینی گام نهاد که در اصطلاح فارسی نو (دری) گفته می شود .

نوشته های پارسی میانه که از روزگار ساسانیان به دست مارسیده، تنها بخشی از ادبیاتی است که در آن زمان وجود داشته است . آثار فراوان دیگری به فارسی میانه وجود داشته که مصنّفان اسلامی از آنها نام برده اند. برخی از آنها را هم به زبان عربی ترجمه کرده بودند. ازآن میان می تواند از مهم ترین این نوشته ها یعنی کتاب خدای نامه نام برد که در اواخر عهد ساسانی پدید آمد و در نخستین سده های اسلامی چند بار به عربی درآمد. از روی ترجمه های خدای نامه «سیرالملوک» ها و «شاهنامه» های متعددی پرداخته شد که یکی از آنها شاهنامهٔ منثور ابو منصور عبدالرزاق طوسی بود که از منابع عمدهٔ شاهنامهٔ فردوسی بوده است.[۱]

در حقیقت خدای نامه سرمشقی برای تاریخ نویسی در دوره های بعد شد و بیشتر مؤرخان بخش های ازآن را در کتاب خود آورده اند . هم چنین در کتاب های اخلاقی و آموزشی فارسی مانند قابوس نامه، بحرالفواید، تصیحةالملوک، و اخلاق ناصری وغیره . . .

---

۱ – تاریخ ادبیات ایران (۱) و (۲) سال دوم و سوم. نظام جدید آموزش متوسطه، رشتهٔ ادبیات و علوم انسانی .
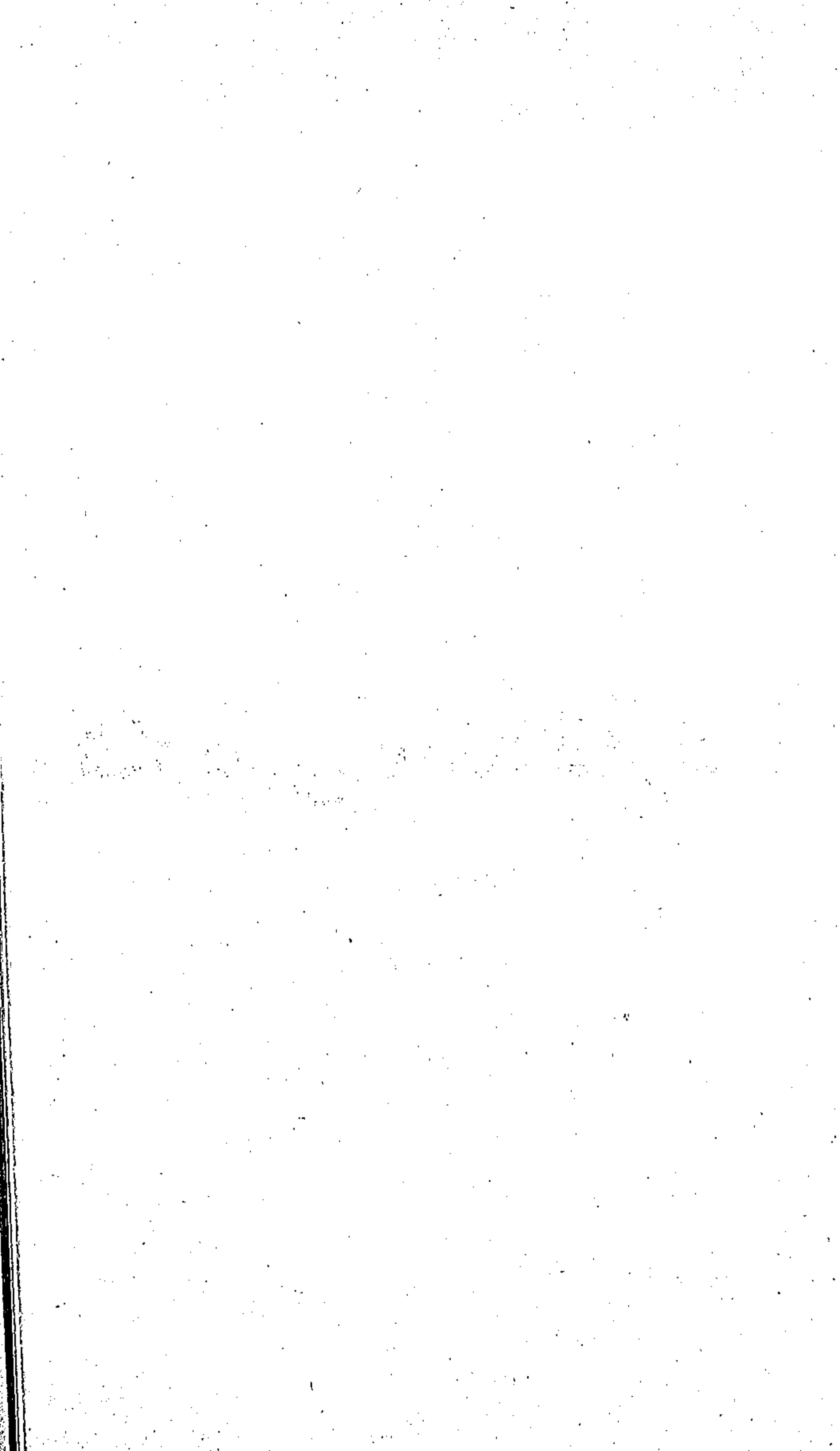
در زمینهٔ ادبیات داستانی، علاوه بر روایات پهلوانی و تاریخی که در متون خداینامه ها و سرگذشت نامه ها آمده است، وجود کتاب های مانند هزار افسان، که برخی آن را منشأ کتاب «هزار و یک شب» می دانند و یا داستان های مربوط به خسرو شیرین و هفت پیکر که به دوره های پیش از اسلام باز می‌گردد، گذشتهٔ ادبی پُربار را نشان می دهد.

آشنایی با این سرچشمه ها و بنیان های اصیل، آگاهی مارا از هویّت تاریخی و پیوستگی ادبی خود و در نتیجه سهمی که در معنویت جهان انسانی داشته ایم، بیشتر می کند و احساس جاودانگی را که آدمی در رویا رویی با دشواری های زندگی بدان سخت نیازمند است، در عمق هستی ما بیدار می سازد.

تأثیر زبان و ادب فارسی و گسترش آن در مناطق گوناگون جهان به ویژه شبه قارهٔ هند و پاکستان، افغانستان و کشورهای آسیای میانه و آثاری که به فارسی در این منطقه ها تألیف شده به «دری» بوده است که پس از سپری شدن چندین دهه از باز شناسی و معرفی این گنجینه های بسیار ارزشمند در زمینه های مختلف علوم و دانش بشری به ویژه در گسترش ادبیات به قلم دانشمندان و محقّقان و صاحب نظران ایزانی و غیر ایرانی هنوز نمی‌توان به طور قطع ابعاد این تأثیر وگسترش را مشخص کرد. تنها معرفی بخشی از آنها در کشور پاکستان فهرستی سترگ را شامل شده است و چنین است که سرنوشت دهها هزار آثاری که به زبان فارسی در دیگر کشورهای جهان به ویژه سرزمین هند و کشورهای آسیای میانه و آسیای‌صغیر و سرزمین های دیگر به قلم دانشمندان و ادیبان به رشتهٔ تحریر در آمده است.

زبان شیرین فارسی یکی از زبان های عمدهٔ جهان است که گذشته از مزایای بی‌شمار ادبی و هنری رهگشای گسترش اسلام بوده است. طبق شواهد تاریخی، حتی در عهد هخامنشیان و ساسانیان زبان و ادبیات فارسی آن دوره از کشور ایران به خارج صادر گردید و پس از ظهور اسلام سلسله هایی که در زمان خلافت بنی عباس در ایران تشکیل شد، موجب پیشرفت زبان امروزی فارسی گردید. این زبان که هیچ وقت از بین نرفته و عموم ایرانیان با لهجه های مختلف بدان تکلم می کردند و تسلط عرب فقط باعث شد که عده ای از لغات تازی داخل آن گردد و کتب علمی و ادبی به زبان عربی که مفهوم کلیهٔ ملل اسلامی بود، به رشتهٔ تحریر در آید همین که طرف توجهٔ ملوک و امرا گردید و نظماً و نثراً رونق افزایی عالم ادبیات شد، به نحوی که می توان گفت ادبیات فارسی یکی از زیبا ترین ادبیات عالم و ملتهاست که نظر جهانیان را به طرف خود جلب نموده است.

دکتر محمد ظفر خان*

مثنوی ابر گهربار غالب

چکیده:

نویسندهٔ مقاله که اغلب پیرامون غالب شناسی مطالب علمی تهیه می‌کند، این دفعه به تحلیل و تجزیهٔ مثنوی ابر گهر بار غالب پرداخته است. میرزا اسدالله غالب (م۱۸۶۹م) شاعر دو زبانهٔ اردو و فارسی بوده، امّا در دوره‌ای که می زیسته شعر اردوی وی بیشتر مورد توجه محافل ادبی و علمی قرار گرفته است. شعر فارسی وی از لحاظ تعداد چند برابر شعر اردوی اوست که شامل چندین مثنوی به فارسی است. مثنوی ابر گهر بار قبلاً خیلی مختصر در مجلّه های مختلف فارسی معرفی شده بود، اینک اولین دفعه است که پژوهشگری به تفصیل به شرح محاسن و نواقص آن کمرهمت بسته است. مثنوی ابر گهر بار اولین دفعه در کلیات فارسی غالب چاپ شده امّا دومین دفعه در ۱۸۶۴ م در مطبع اکمل المطابع به طور جداگانه منتشر شده ولی به علت مغلوط بودن بیش از حد متعارف مورد پسند شاعر حسّاس قرار نگرفت. از موضوعات جالب مثنوی، حمدالهی ، نعت نبوی"ص" و منقبت می باشد و احساسات عقیدتی و ایمانی که از ویژگیهای شعر غالب است.

*****

مرزا اسدالله خان غالب (۱۷۹۷ - ۱۸۶۹ میلادی) در ربع اول سدهٔ نوزدهم میلادی که هنوز دوران شباب را طی می‌کرد بفیض فضل الهی و به یُمن تائیدات نامتناهی خداوندی استعداد و نبوغ خویش در فن شاعری ارائه نموده در همه اصناف سخن طبع آزمایی کرد. او شاعر ذولسان بود یعنی در زبان اردو و فارسی شعر می‌سرود. شعشعهٔ آفتاب مهارت در فن شعر چون از مشرق قریحه سرشارش بر افق قلوب طائفه سخن فهمان دقیقه رس تافت، چشمشان را خیره ساخت وصیت شهرت سخنوری او اطراف و اکناف شبه قاره را فرا گرفت. اشعار آبدارش

---

* - استاد و رئیس بازنشسته گروه فارسی دانشکدهٔ دولتی - جهنگ

اکثر شعرای بزرگ ایرانی در دورهٔ خلافت اسلامی و تحت توجّهات سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان و خوارزم شاهیان می زیسته اند و اولین شاعر مشهوری که در زمان طاهریان روزگار به سر می برد، حنظله بادغیسی است دیگر فیروز المشرقی است که معاصر باعمرو لیث صفاری بوده. شعرای معروف دیگر ابو سلیک گرگانی، شهید بلخی، ابوشعیب و ابوعبدالله محمد بن موسی الفرالاوی است. با اینکه از شعرای سابق الذّکر آثار مهمی در دست نیست، امّا از شعری که از آنان باقی است و شهاداتی که استادان فن داده اند، می توان گفت که این شاعران مقام بلندی در فن خود داشته و شعر فارسی مراحل اولیهٔ خودرا طی کرده بودند. مثلاً رودکی، دقیقی، فردوسی، عنصری و فرخی و باباطاهر و دیگر شعرای ایرانی وغیر ایرانی از جمله مسعود سعد سلمان، عمر خیام، انوری و خاقانی، نظامی و سعدی و حافظ و امیر خسرو و غالب و اقبال وغیرهم و همین طور نثر نگاران فارسی که نقش پلی بین خاور و باختر را بازی کردند، را باید محترم شمرد. این ارتباط نشانگر پیوندهایی است که تاکسیلا باتخت جمشید از راه زمینی و به سوی دیگر تا آسیای غربی و یونان ، گسترش یافت. اهمیت این تغیر فرهنگی به طوری که درک نشده است این تنها تغییر مذهبی در برداشت هند و آریاییها نبود بلکه یک تحول اساسی در زمینهٔ فعالیت اقتصادی بوده که به موجب تنظیم اجتماعی و پیشرفت علمی شد و در نتیجهٔ آن اولین دانشگاه در تاکسیلا تأسیس گردید .

ایران در دنیای کهن رابطه بین غرب و شرق بوده که به همین دلیل شاهد بسیار خوبی برای اثبات مهاجرت های بزرگ درآن زمان است . هرگاه به تمدن های بزرگ هزاره‌های پیش از تاریخ اشاره شود، بی‌شک نام ایران در صدر آن قرار می گیرد. جغرافیای سیاسی ایران در هزارهٔ اول پیش از میلاد به پهنای وسعتی ازآن سوی درهٔ نیل تا ماورای سند بود و به گواهی و کمک داده‌های ادبیات فارسی که بین ایران و کشورهای مختلف آسیا نقش وسیلهٔ ارتباط ایفاء نمود، قابل تشخیص می باشد و توسعهٔ پیشرفت شعر و ادب فارسی ایران در تمدن جهانی به عنوان پیوند دهندهٔ خاور و باختر از آغاز تا سده های میانه است .

این توسعه و پیشرفت شعر و ادب فارسی ادامه پیدا کرد حتی انقلاب عظیمی در ایران به پیروزی چشم گیری نائل گردید. پس از انقلاب اسلامی، در ایران شاعران و نویسندگان و به طور کلی اهل قلم یا باید خود را با انقلاب و رهبری و اهداف آن همسو می کردند و ذوق و استعداد و خلاقیت و همه توان خود را درجهت رشد و شکوفایی اهداف بلند الهی انقلاب قرار می دادند و یا ناگزیر باید راهی دیگر را انتخاب می کردند. به علّت حرکت خروشان و تند انقلاب، همه در پناه

را مردم دیده ور پسندیدند و خیالات سحر حلالش را همهٔ منتقدان، کامل العیار یافتند. این سخنور عالی قدرگویی سبقت از امثال و اقران ربود و این امر در او تفاخر ایجاد کرد و بدین وسیله تکبّر و غرور در او راه یافت و او خود را شاعر بی‌همال و سخنور بی‌مثال تصور کرد؛ این خیال در فکرش خطور کرد که در قبال شاهنامهٔ فردوسی طوسی (م: ۴۱۱ ه ق) غزوات سیّد المرسلین و حبیب ربّ‌العالمین حضرت محمد مصطفی(ص) را در سلک نظم بکشد ولی توفیق حق در این طریق رفیقش نشد و او در این باب از سعادت اعانت ازلی بی نصیب ماند و فقط چند عنوانات تمهیدی را توانست به رشتهٔ نظم کشد و همه عمر این آرزوی خویش را به پایهٔ تکمیل نتوانست رسانید. چنان که خود می‌گوید :
"توفیق داستان طرازی نیافتم". (۱)

این شاعر توانا که کوس لمن الملکی می نواخت و دعوای اناولا غیری می‌کرد در سال ۱۸۶۳ میلادی که پیری بر او مستولی و طاقتش طاق شده بود بار دوم عزم اشاعت کلیات فارسی را جزم کرد. این مثنوی ناتمام را -که تاآن وقت فقط همان موضوعات مقدماتی با حک و اضافه داشت - شامل کلیات کرد. کارپردازان اکمل المطابع این مثنوی را پسندیده از غالب تقاضای اشاعت جداگانه کردند و موفق شدند و در سال ۱۸۶۴ میلادی این مثنوی از آن مطبع از حلیه طبع آراسته شد. این نسخهٔ مثنوی، دیباچه و تقریظ و توضیحاتی دربارهٔ چهل و یک واژه متروک و نامانوس - نوشتهٔ خامه گوهر نگار آن نابغهٔ روزگار - در برداشت. بنابرین ناشران ادعا کردند که قبل از طباعت غالب برین مثنوی تجدید نظر کرده‌است، لاکن دربادی النظر ادّعای‌شان درست نیست، زیرا این نسخه سهو و خطاهای فاحش کاتب دارد. از این می‌توان استنتاج کرد که کسی زحمت درستی اشتباهات کتابت نکرده است؛ مثلاً:
۱ - بسم‌الله‌الرحمن الرحیم، درین مثنوی درست نقل نشده است. درآن واژه "الله" از سهوِ نسّاخ محذوف شده است.
۲ - سی و چهار شعر تحت عنوان "بیان معراج" از آن نسخه صرف نظر کرده شد؛ یعنی از نقل کردن آنها اجتناب ورزیده است که بالیقین بدون اجازت شاعر است.

حسّ می‌کنیم که طباعت جداگانهٔ این مثنوی، طبعِ نفاست پسند غالب را منغّض کرد، بدین علّت هرکه از او نسخه‌ای طبع جدید مثنوی می‌طلبید او در پاسخ می‌نوشت: "فکر تازه‌ای نبود، در کلیاتم موجود است". به عبارت دیگر غالب می‌خواست که "نسخهٔ طبع جدید" را صرف نظر نمایید و برای مثنوی به کلّیات فارسی رجوع کنید.

غالب در مثنوی ابر گهر بار شیوهٔ مثنوی نگاران پیشین را به کار برده آغازش از حمد و نعت و منقبت وغیرهم کرده‌است ؛ ولی از مدح پادشاهِ وقت، صرف نظر نموده‌است. بیشتر اشعار این مثنوی را شاعر در عهد جوانی سروده؛ زیرا به قولش در آن زمان بحر طبع‌اش بر روانی بود. این سخن آفرین نامدار دُر آبدار از بحر طبع سرشار برآورده برکشتی ورق نهاده به

۱- مهر - غلام رسول - خطوط غالب ، چاپ لاهور - ص ۶۰۹.

بهار آزادی ، نوعی وحدت ظاهری را رعایت می کردند و در پناه همین وحدت عمومی بود که در همه پرسی نوع حکومت «حکومت جمهوری اسلامی» رقمی بیش از ۹۸ در صد را به خود اختصاص داد.[۱]

بدین ترتیب، تاریخ ادبیات معاصر، ورقی دیگر خورد و چهره های تازه یافت که الهام بخش آنها «امام» بود و همهٔ آنچه را که «امام» پاس می داشت دین مبین اسلام و حضور صلی الله علیه و اله وسلم وآل محمد(ع) و قرآن پاک .

از خصائص شعر انقلاب ، رونق غزل های حماسی، رباعی و دوبیتی است. سبک حافظ شیرین سخن، خورشید بی نظیر آسمان غزل شعر پارسی و سبک حکیم فردوسی طوسی، حماسه سرای کبیر و جاودان پهنهٔ ادبیات ایران، در شعر انقلاب اسلامی، آمیخته گردید و غزل های حماسی رونق گرفت. این شمشیر دولبه، ابزار زیبنده ای در دست شاعران بعد از انقلاب شد و چهره های برجسته ای به ادب امروز تقدیم کرد. به گونه ای که آنها توانستند با آفریدن مجموعه های شعری غنی، نهال نوپای شعر معاصر را تقویت کنند.

از جهت تأثیر پذیری شاعران از معارف و فرهنگ اسلام و نمونهٔ صیغه ها و جلوه‌های اسلامی و مذهبی در عناصر و واژگان شعری، اقبال به این دریای ناپیدا کنار، در حدی است که باید گفت : یکی از بارور ترین و غنی ترین خانواده ها از عناصر شعری دراین زمینه ها تشکیل شده است . برای نمونه به ترکیب های زیر بنگرید : ردای امامت[۲]، صحیفهٔ نور، عطرتکبیر، تفسیر آیه های جهاد، سجادهٔ گلبرگ، معراج طور، نسیم بال ملائک، مشعل سبز ظهور، گلدستهٔ مینا، کلیم نور، مشعل سبز ظهور، مذهب عشق، نماز باران، هم صدا باخلق اسماعیل، بانگ الله اکبر، شبستان حرا، شب قدر، جام اکملت لکم، صحرای خم، حیدرمآب، تکبیر ناب، دست جبریل، سورهٔ سوگ، آیهٔ داغ و . . . .

از دیگر ویژگیهای شعر انقلاب این است که این شعر به لحاظ سبکی هنوز شکل خاصی نگرفته است.

باتوجه به تقسیم بندی سبک های ادبی خراسانی، عراقی، ترکمانستانی، هندی یا اصفهانی، وقوع، بازگشت ادبی ومعاصر باید گفت : آمیزه ای از سبک های

۱ - منوچهراکبری : نقد و تحلیل ادبیات انقلاب اسلامی، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران : ۱۳۷۱، ص ۹ .

۲ - منوچهراکبری: نقد وتحلیل ادبیات انقلاب اسلامی، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی تهران: ۱۳۷۱، ص ۸ .

حضور جوهر شناسان ذی وقار عرضه کرد تا قدر و منزلتش بشناسند ؛ الحق هرکه دید، پسندید و تحسین کرد. شمس‌العلماء خواجه الطاف حسین حالی این مثنوی را از همه مثنویاتش ممتاز شمرده‌است.(۱) همین طور سر سید احمد خان در "آثارالصنادید" نوشته است که چون به اتمام خواهد رسید گلدستهٔ بزم احباب خواهد شد.(۲) این چنین ستایش از فضلای روزگار که معاصرینش بودند، بنده را برآن داشت که هر عنوان مثنوی را تجزیه و تحلیل و بررسی کرده و معرفی افکار و اندیشه های غالب را در حد یک مقاله بپردازم تا خوانندگان با تمکین ابیات دلپذیر از شیرینی و تازگی آنها لطف اندوز بشوند.

توحید :

شاعر شهیر شبه قاره ابتدای این مثنوی از حمدوثنای ذات یکتا و بی‌همتای «رب السموات والارض و ما بینهما» ، کرده یک صد و چهارده بیت سروده است. آغاز ستایش و سپاس خدای گیتی آرای چنین می‌کند :

سپاسی کزو نامه نامی شود	سخن در گزارش گرامی شود
سپاسی که آغاز و گفتار ازوست	سخن چون خط از رخ نمودار ازوست
سپاسی که تا لب ازوکام یافت	روانها بدان رامش آرام یافت(۳)

غالب دراین حمدوثنا یکتایی آن لا شریک را بیان کرده، می‌گوید: سپاس بی قیاس رب‌العالمین را می‌زیبد که او هرکه ومه را روزی می‌رساند. اسم اعظم آن بی‌همال اگر برانگشتری کسی کنده باشد همهٔ جن و انس و دیو و پری او را کعبهٔ آمال و قبلهٔ اقبال شمرده برگردِ او حلقه زده دم انقیاد و اطاعتش می زنند.اوست که مسیحارا "متاع اثر" اینقدر ارزانی فرمود که از دمش مرده زنده می شد. بخشش و عطای آن بی همتا اگر چنین عام نبودی کسی جرأت و جسارت بردن نامش ننمودی. او رضاجوی دل درویشان و هوا خواه سالکان مسالک معرفتش است. کثرت خوانندگان او را نمی آزارد و بسیاری پناهندگان و زنهار خواهان او را نمی‌آزرد. اوست که دل علاقه مندان خویش را می رباید و ناز عاجزان و ناتوانان را می کشد. بادی که از او پنهانی بر قلب ذی روح می‌وزد، زبان را نیروی گویایی بخشد. نگاهی که در چشم نهان باشد مهروخشم را قوت نمایان شدن می‌دهد:

خدایی که زان گونه روزی دهد	که هم روزی و هم دو روزی دهد
کسی را که باشد برانگشتری	زنند گِردِ او حلقه دیو و پری

۱- حالی، الطاف حسین، شمس العلماء، "یادگار غالب" (اردو) مطبوعه مجلس ترقی ادب، لاهور ص ۴۷۳.

۲- همان کتاب. ص ۴۷۴ ، پاورقی ۱ ، از خلیل الرحمن داوّدی.

۳- غالب اسدالله خان - "کلیات غالب" (فارسی) مطبوعه لاهور ، ص ۱۴۶ - ۱۴۷.

شعر در قرون گذشته، زیرا به لحاظ وجود بعضی قصاید به سیاق شعر شاعران چون مسعود سعد سلمان و منوچهری، انوری، ناصر خسرو، در هر صورت می توان به لحاظ سبکی و تنوع و گرایش های گوناگون شاعران، نموداری از سبک خراسانی (دورهٔ اول سامانی) تا دورهٔ بازگشت و حتی معاصر را برای ادبیات انقلاب اسلامی ترسیم کرده، و برای هر سبکی نمونهٔ برجسته ای را در شاعر یا شعری جویاشد.

شکی ندارد که ادبیات اسلامی به عرفانی آمیخته است، امّا نه عرفانی که از فعالیت سازندهٔ اجتماعی دور باشد. امام خمینی نیز باعرفان، انقلاب کرد و حماسهٔ امام هم جلوه ای از عرفان اوست. ادبیات انقلاب اسلامی همه آنچه بوده را چشم بسته نمی پذیرد. همهٔ قلمرو زبان فارسی، را می توان، قلمرو ادبیات و ادبیات انقلاب اسلامی محسوب کرد؛ چرا که به برکت اسلام، زبان فارسی از مرزهای سرزمین ایران فراتر رفته و در شبه قاره و دیگر سرزمین ها گسترده شده است. ازین رو شبه قاره می تواند، ادبیات انقلاب اسلامی را، ادبیات خود محسوب دارد. ادبیات و شعر این سال ها از انقلاب اسلامی بوی زندگی و عطر عاطفه دارد و از درد دل های شخصی و خصوصی خارج شده است و شاعر امروز تبدیل به فردی اجتماعی شده که هم نزدیک را می بیند و هم دور را می نگرد.

بیشتر شاعران این نسل زبان انقلاب را درک کرده و شناخته اند، و با دریافت مفهوم اصیل سیاست، عرفان و آگاهی اجتماعی، شعر را از نظر تصویر سازی های نو، به راهی تازه کشانده اند. این خصیصه را می توان در شعر شاعرانی مانند قیصر امین پور، یوسف علی میز شکاک، محمد رضا عبدالملکیان، صدیقه وسمعی، عبدالجبار کاکایی و دیگران مشاهده کرد.

ادبیات انقلاب اسلامی به ادبیات اروپا و سایر بلاد جهان نیز توجه دارد امّا تسلیم آن نمی شود و جای خود را درمیان اقوام فارسی- که وجه مشترک آنان اسلام است - باز کرده است و با سخت کوشی‌های نویسندگان ، ادیبان و شاعران پیوستگی های فرهنگی ایران و کشورهای منطقه و راههای ارتباطی بین مراکز تمدن های پیش از تاریخ را مورد پشتیبانی قرارداده است. این پیوستگی های فرهنگی از قدیم ایران را باکشورهای منطقه نزدیک تر می‌کرده است .

به طوری که معلوم است که چون سند پاکستان از یک سو و بین النهرین از سوی دیگر قرار داشت، لذا توانست مرکز عمدهٔ مبادلات فرهنگی و داد و ستدهای بازرگانی و گذرگاه اصلی مهاجرت های تاریخ ساز باشد به بیان دیگر می توان گفت که به دلایل کاملاً مشخص و همچون وجود بیابان های هولناک در ناحیهٔ مرکزی ایران و رشتهٔ کوههای سر به فلک کشیده در شمال و غرب آن، ناگزیر راههای

مــتاع اثـر بس کـه ارزان دهـد | مسیحا بدان مرده را جان دهـد
نــباشد اگــر بـخشش عـام او | کــرا زهـرهٔ بـردن نــام او
رضاجوی هر دل که درویش هست | هوا خواه هر رخ که گـردیش هست
نــرنجدز انــبوه خـوانـندگان | نــیابد ســتوه از پــناهندگان
ربـایـد دل، امــا ز دلدادگــان | کشــد نـاز، لیکـن ز افـتادگان
نگـه را کـه بیرون نـباشد ز چشـم | دهد بال پیدایی مـهر و خشـم[۱]

فی‌الجمله نمی‌داند که بنیاد روزگار و نمود طلسم بهار از کجا است:

نبیدش کاین روزگار از کـجاست | نـمود طـلسم بـهار از کـجاست
بـه نـیروی نُـه چـرخ بـرهم زدن | نشـاید ز دانست او دم زدن[۲]

سپس گوید ای انسان ضعیف البنیان اللّه تعالی جل شأنه ترا بصارت و بصیرت داد تا از باصرهٔ بصیرت مشاهده جلوهٔ جمال جهان آرای بنمایی. ترا عقل و خرد و فهم و فراست اعـطا کرد تا بدانی و بفهمی که آفرینندهٔ کائنات خدای لم یزل و لا یزال است. اوست که پیکر آب و گل را حسن و رعنایی بخشید. نُه سپهر را به گردش آورد و آسمان را از آفتاب و مهتاب و انـجم و زمین را از گل و ریحان و اشجار پراثمار و سایه‌دار و سرسبز و شاداب مزیّن کرد. اوست کـه تاجوران را بر اریکهٔ انیقه پادشاهی می‌نشاند و راهروان و مسافران را از دست راهزنان می‌رهاند و شناسندگان خویش را به سوی خویش راهنمون می‌باشد و هراسندگان را از غم و الم و بیم و ترس نجات می‌دهد. اشک باری رگ ابر و بی قراری برق از اوست. تنها اوست که علیم بذات الصّدور است و از اسرار قلوب و رازهای زبان خاموش آگاهی دارد. همه هوای او در سردارند و هر ذی روح در تحمید و تمجید او رطب اللسان باشد. غالب از بحر ذخار قریحهٔ سرشار دُرهای آبدار در حمد و سپاس پروردگار برآورده، بربساط سخن بدین نمط افشانده‌است.

بــدانش تــرا دیـده ور کـرده‌انـد | چــراغـی دریـن بـزم بـرکرده‌انـد
خــرد کــز جـهانیست پیشش خبر | نــباشد ز عــنوان خـویشش خـبر
نــه بـیند جـزین هـیچ بـیننده‌ای | کــه مــا را بــود آفـریننده ای
نگـــارنده و پــیکر آب و گــل | شــمارندهٔ گــوهر جــان و دل
بــه گــردش در آرنـدهٔ نُـه سـپهر | بـه گـردون بـرآرنـدهٔ مـاه و مـهر
بـــه شــاهی نشـانندهٔ خســروان | ز رهـــزن رهــانندهٔ رهــروان
شــناسندگان را بـه خـود رهـنمای | هــراسـندگان را غـم از دل رُبـای
رگ ابــر را اشکــباری ازوست | دم بــرق را بــی قـراری ازوست
زبــان هــای خـاموش گـویای او | نــهان هــای انـدیشه پـیدای او
به هر لب که جویی نـوایـی ازوست | به هر سوکه بینی هوایی ازوست[۳]

۱- کلیات غالب (فارسی) صص ۱۴۷ - ۱۴۸   ۲- همان کلیات - ص ۱۴۹

۳- همان کلیات ، صص ۱۴۹ - ۱۵۰

ارتباطی این تمدّنها دره ها و نواحی جلگه‌ای بودند که در طول آنها استقرارهای پیش از تاریخی داشتند. یکی از این راه های ارتباطی جادهٔ بزرگ ابریشم است که از چین به ایران می رفت و سپس به قارهٔ اروپا متّصل می شد. به عبارت دیگر یکی از راههای مواصلاتی مهم، راهی بود که از شمال به طرف افغانستان می رفت. این راه در ناحیهٔ تجن دو راه می شد. یکی به طرف دشت های ترکمنستان و دیگری به سمت جنوب به درون افغانستان کشیده می شد و از آنجا به سیستان و درهٔ کابل و قندهار و سپس به درهٔ کویتهٔ پاکستان رسیده، سرانجام به دشت بزرگ سند می پیوست و در همهٔ آن مسیرها، زبان فارسی و ادبیات تأثیر کنندهٔ آن جریان داشت و وسیلهٔ پیوستگی فرهنگی بین ملل آسیایی می گشت و روی همین مسیر ها تبادل فرهنگی و سرایت زبان فارسی و ادبیات آن از ایران به کشورهای مختلف به عمل آمد.

پس از لشکر کشی های سلطان محمود غزنوی به سرزمین های وسیع شبه قاره و ایجاد حکومت مسلمانان دراین دیار، فارسی در منطقه زبان رسمی گردید. در طول مدّت متجاوز از هشت صد سال - که سلسله های مختلف شاهان و امیران مسلمین در نواحی گوناگون حکمرانی داشتند - این زبان بر کلیهٔ زبان های محلی چیره شد و وسیلهٔ ابراز احساسات هنری و ادبی و زمینهٔ انعکاس کلیهٔ فکر های علمی و فرهنگی قرار گرفت و ادبیات غنی و ارزندهٔ آن در اذهان و قلوب جمیع اهالی ریشه دوانید.

زبان فارسی با زبان هندی پیوندهای دیرینه دارد. محقّقان معتقدند که اقوامی که از دیرباز در شبه قاره و فلات ایران و آسیای میانه می زیسته اند هم نژاد بوده و از شمال به این نواحی کوچیده اند و ازین رو پیوندهایی و شباهت های بسیاری بین دو زبان فارسی و هندی یافته می‌شود. این زبان شیرین بعد از دورهٔ غزنوی تا دوره های بعدی در زمان غوریان نیز به عنوان زبان رسمی شبه قاره رواج داشت. طی دوران حکومت سلاطین دهلی از جمله خلجی ها و تغلق ها سادات و لودی نیز رسمیت زبان فارسی برقرار ماند.

اگرچه شبه قاره پس از استقرار سلطنت اسلامی در سال ۶۰۲ هجری قمری به توسط قطب الدّین ایبک تا روی کار آمدن ظهیرالدین محمد بابر در سال ۹۳۲ هجری به صورت یکی از مراکز مهم ادب فارسی در آمده بود ولی با تأسیس سلطنت پرشکوه تیموریان شبه‌قاره، بزرگ ترین مجمع دانشمندان و سخنوران و نویسندگان فارسی زبان قرار گرفت، در حالی که پادشاهان تیموری ترک زبان بودند ولی به زبان و ادبیات فارسی علاقهٔ وافری داشتند. و در دربارشان علما و فضلای نامی حضور

شاعر چیره دست سپس می‌گوید که بسیاری از بنی نوع انسان هستند که به دست خویش از سنگها پیکر اصنام را می‌تراشند و آن بتان را اله یا معبود می‌پندارند و پیش آنها سجده ریز می‌شوند. بعضی باین خیال عبادت آفتاب می‌کنند که از این روزن آن محبوب حقیقی رخ خویش می نماید و برخی تیره درونان و دشمنان عقل و دانش آتش را نشان خدایی دانسته، می‌پرستند. تنشان اگرچه میل و رغبت به آذر دارد ولی دل آنان نیایش باری تعالیٰ می‌کند. برخی آشفته و سرگشته در صحرا و برزن ذکر خدای وحده لاشریک کرده در جستجویش سرگردان هستند. آنان که به ظاهر بدین آیین و روش کاربند هستند، به باطن کمر به یزدان پرستی بسته‌اند. به عبارت دگر هدف و مرام همه فقط پرستش الله - تعالی جلّ شانه - است :

به بت سجده زان رو روا داشته — که بت را خداوند پنداشته
وگر خیره چشمیست نیّر پرست — به دُردِ می از جام اندیشه مست
به مهرش ازان راه جنبیده مهر — کزین روزنش دوست بنمود چهر
ز تاری درونان اهریمنی — گروهی بود کز خرد دشمنی
ز بس داد ناآشنایی دهند — به آتش نشان خدایی دهند
به تنها به آذر گرایش کنان — به دلها خدا را نیایش کنان
گروهی سراسیمه در دشت و کوی — خداوند جوی و خداوند گوی
ز رسمی که خود را بر آن بسته‌اند — به یزدان پرستی میان بسته‌اند
نظرگاه جمع پریشان یکیست — پرستنده انبوه و یزدان یکیست[1]

درینجا بیان توحید باختتام می رسد و غالب بصوب مناجات بدین گونه گریز می کند:

چون اینجا رسیدم ، همایون سروش — به من بانگ بر زد که غالب خموش
چون از وی پذیرای راز آمدم — مناجات را پرده ساز آمدم
به ساز نیایش شدم زخمه ریز — بدان تا بدینسان کنم زخمه تیز[2]

مناجات :

غالب در دیباچه مثنوی دربارهٔ این مناجات چنین برخود بالیده است :

«بسا سخن های دلاویز و مهر انگیز گفته آمد ویژه در مناجات به شیوهٔ ابداع سان رندانه و قلندرانه سخن سروده شد که سروشان بهشتی را لب از شورِوهایاهوی، تبخاله زد[3]:

خدایا زبانی که بخشیده ای — به نیرو و جانی که بخشیده ای
دمادم به جنبش گراید همی — ز راز تو حرفی سراید همی
ندانم که پیوند حرف از کجاست — درین پرده لحنی شگرف از کجاست[4]

۱- همان کلیات ، صص ۱۵۱ - ۱۵۲ ۲- همان ص ۱۵۲

۳- غالب ، اسدالله خان. "مثنوی ابر گهربار" (دیباچه) مطبوعه اکمل المطابع، دهلی ، ص ۳

۴- کلیات غالب ، ص ۱۵۳

داشتند وبه دریافت جایزه و انعام مفتخر می شدند. علاوه بر درباریان شان در اولاد آنها نیز به زبان و شعر ادب فارسی علاقهٔ بسیاری داشته، به ایران و زبان ایران عشق می ورزیدند.

دختر اورنگ زیب یکی از پادشاهان مزبور که زیب النساء نام و مخفی تخلص داشت به شعر و ادب فارسی علاقهٔ فراوانی داشت و به زبان فارسی کلام خود را به اوج رسانده بود در محافل شعر خوانی شهرت عام و بقای دوام به دست آورده بود. خارج از هند حتی در خود ایران شعر او مقبول شده بود. این شعر زیب النساء از شهرت خاصی برخوردار بود.

در سخن مخفی منم چون بوی گل در برگ گل   هر که میل دید دارد، در سخن بیند مرا

بابر و همایون به علّت جنگ واغتشاشات داخلی به تشویق و توجه به اهل علم و فضل نسبت به جانشینان خود مؤفق نشدند. بابر نیز به زبان فارسی شعر می گفت این بیت از بابر در شبه قارهٔ هند و پاکستان بسیار شهرت یافته بود.

نوروز و نوبهار و می و دلبری خوش است   بابر به عیش کوش که عالم دو باره نیست

زبان فارسی در دورهٔ سلطنت تیموریان تنها زبان رسمی و درباری وادبی نبود بلکه زبان مذهبی و زبان عارفان و صوفیان هم بود. و عرفا بدان عشق می ورزیدند و در مجالس سماع باقرائت اشعار فارسی وجد و حال پیدا می کردند. هنگامی که سلاطین روحانی مشغول تسخیر قلب های مردم و توسعهٔ دین اسلام بودند، به تدریج در شبه قاره دو نوع حکومت به وجود آمد. یکی فرمانروایان صاحب شمشیر و دیگری پیشوایان دینی.

گروهی از مبلغان مذهبی و صوفیان کرام به منظور تبلیغ اسلام از اقصی نقاط ایران و ماوراء النهر به شبه قاره مهاجرت کردند و در آنجا اقامت گزیدند این مهاجرت ها از دورهٔ غزنویان آغاز شد و به تدریج در دوره های بعدی به ویژه بایورش خانمان سوز مغول به ایران به مقیاس افزون تری ادامه یافت. یکی از مشایخ متقدم و گرانقدر تصوف ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی الهجویری است که در اوائل سدهٔ پنجم هجری به لاهور آمد و در آنجا اقامت گزید. وی در شبه قاره به عنوان پیر طریقت زندگی کرد و به ارشاد پرداخت. اثر جاودانی او دربارهٔ تصوف به نام «کشف المحجوب» اعتبار جهانی دارد. کشف المحجوب نخستین کتاب مهم به زبان فارسی در تصوف است که قدر و ارج فراوانی یافت. از حضرت

اسلوب احمد انصاری دربارهٔ شعر بالا در مقاله ای که بزبان اردواست، مینویسد: (ترجمه) "غالب خود اغلباً از پرگویی و رفعت و عظمت کلام خویش مدام غرق حیرت است. او چون برین مظهر نشسته می‌اندیشد، طبع متجسس او از پرسیدن چنین سؤالات خودداری نمی تواند کرد که سرچشمهٔ این تنظیم پیچیده حرف و صوت که آن را شاعری می نامند کجاست ؟ منبع این نغمه پراسرار کجاست؟ شاعر و فلسفی و دانشور بموجب فهم و شعور خویش کوشش نموده‌اند که این پرده‌های را بگشایند[۱] غالب هم سعی نموده‌است که پرده از روی این راز سربسته و سر نهفته بردارد چنانچه او می‌گوید که در سراسر کائنات فقط جلوهٔ خداوندی کارفرما است ولی این هم باعث استعجاب اوست که چون به مصداق "هوالظاهر و هوالباطن" پیدا و پنهان اوست، پرده از کیست ؟ این امر پنهان نیز بر کسی به جز او عیان نیست که پرده‌ها ساختن و در هر پرده شکاف انداختن از چیست ؟ در این کائنات کسی ما سوای او نیست لذا بر روی روشن خویش نقاب انداختن و خود را از انظار بینندگان نهان کردن از چه علّت است ؟

چو پیدا تو باشی نهان هم تویی	اگر پرده ای باشد آن هم تویی
به هر پرده دمساز کس جز تو نیست	شناسندهٔ راز کس جز تو نیست
چه باشد چنین پرده‌ها ساختن	شکافی به هر پرده انداختن
بدین روی روشن نقاب از چه رو	چوکس جز تو نبود حجاب از چه رو[۲]

ای باری تعالیٰ تو هرچه درین کائنات است فهرست صفات تست که از هر حیث کامل بلکه اکمل است و این شئون آشکارت مقتضی فرمانروایی تست.

همانا از آنجا که توقیع ذات	بود فَردِ فهرست حُسنِ صفات
تقاضای فرمانروایی در اوست	ظهور شئون خدایی در اوست
بدان تازه گردد مشام از شمیم	بدان بشکفد به باغ از نسیم
از آن جا نگه روشنایی برد	و ز آنجا نفس نغمه زایی برد[۳]

درین کائنات هر سو جمال و جلال توعیان است. سپهر از روشنی مهر و رخشندگی انجم درخشان است. موج دریا و آب گوهر، نطق انسان و خروش پرندگان، هوش و ذکاوت دانا، و هم وهم و گمان نادان پرتو آن صفات تست. تویی که زیبایی و نیکویی خویش را هویدا می‌کنی؛ تو در صور گوناگون خود را نمایش می‌دهی و در هر صورت جلوهٔ حسن و جمالت آشکاراست.

به هرگونه پروازش هست و بود	جمال و جلال تو گیرد نمود
به گردون ز مهر و به اختر ز تاب	به دریا ز موج و به گوهر ز آب
به انسان ز نطق و به مرغ از خروش	به نادان ز وهم و به داناز هوش

۱- انصاری ، اسلوب احمد، مقاله به عنوان "ابرگهربار کا ایک پهلو" مطبوعه مجله "صحیفه" غالب نمبر ژانویه ۱۹۶۹ م. ص ۳۳۳.

۲ - کلیات غالب (فارسی) ص ۱۵۳

۳- کلیات غالب (فارسی) ص ۱۵۳

معین الدین چشتی اجمیری شعری که برایش سروده شد و برلوح مرقد وی نوشته شده است ، ازین قرار می باشد:

گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا   ناقصان را پیر کامل، کاملان را رهنما

سهروردیه ، قادریه، نقشبندیه وچشتیه چهار سلسلهٔ مهم تصوف تا امروز مورد علاقهٔ مردم بوده اند و بیش از سلاسل دیگر در تصوف اسلامی شناخته شده اند. کم و بیش همه صوفیان شبه قاره به یکی ازاین سلسله های چهارگانه وابسته اند. مؤسسان هر چهار سلسلهٔ معروف، ایرانی الاصل بوده اند. بعضی از مؤسسان این سلسله ها در شبه قاره تألیفاتی با ارزش دارند. در حالی که از بیشتر خلفا و مریدان ملفوظاتی به جا مانده است، بعضی از آنها مثل امیرخسرو و فخرالدّین عراقی وغیره صاحب دیوان بودند و به ادبیات فارسی خدمات ارزنده انجام دادند. همه تألیفات شان به زبان فارسی بوده است. لازم است در سطوری راجع به امیر خسرو مطلبی نوشته شود :

امیر خسرو دهلوی :

امیر خسرو دارای ده مثنوی است که پنج اثر را درموضوعات تاریخ معاصر و پنج مثنوی را به تقلید از خمسهٔ نظامی گنجوی سروده است . مثنوی های تاریخی عبارتند از : قران‌السعدین، مفتاح الفتوح، دولرانی خضرخان، نُه سپهر و تغلق نامه، عناوین خمسهٔ خسرو چنین است : مطلع الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آیینهٔ اسکندری و هشت بهشت. بدون تردید امیرخسرو مؤفق ترین خمسه سرای شعر فارسی است که در تتبّع نظامی آثاری ارزنده آفریده است. گفتنی است : خمسهٔ نظامی بازده سراسر زندگانی نظامی بود، در حالی که امیرخسرو طی مدّت کوتاه سه ساله خمسهٔ خود را سروده بود. وقایع نگاری، پند و موعظه، بزم و رزم آرایی از ویژگی های مثنوی سرایی امیر خسرو می باشد.

خسرو در مثنوی نگاری پایهٔ بلندی دارد. خسرو ٤٨ سال داشت که مثنوی سرایی را آغاز کرد. وی برطبع وقّاد خود و استعداد غنی اعتماد داشت. نظامی این پنج مثنوی را در ٢٥ سال به اتمام رسانید. خسرو این کار را در سه سال یعنی از ٦٩٨ تا ٧٠١ هجری به پایهٔ تکمیل بُرد. خسرو نخستین شاعر است که جواب آن مثنویها گفت. بعداً بسیاری از شعرا در تقلید نظامی مثنویها سرودند. در ایران جامی پنج گنج نظامی را استقبال کرد. متنقدان ادبی آن زمان نتوانستند بگویند که کدام یک ازاین دو بهتر جواب نظامی باشد.

ظهور صفات تو جز در تونیست　　　نشان های ذات تو جز در تونیست[1]

غالب در چهل و چهار شعر صفات پروردگار بحر و بر و خالق شام و سحر را بیان کرده‌است که ذکر آنها باعث اطالهٔ کلام باشد.

شاعر سپس تذکرهٔ آلوده دامنی خویش و اقرارگناه هایی که از نادانی ارتکاب کرد، می‌کند و می گوید: ما تردامنان از بلاهت و حماقت، عدوی خویش هستیم. عدهٔ عصیان ما از حدّشمار بیرون است. ما همواره ناگفتنی ها گفتیم و ناکردنی ها کردیم و آنچه در شرع محظور است مباح پنداشتیم، از این رو سزاوار نفرین و لایق ملامت هستیم. کس - ما سوای وقایع نگار یمین - از ما نیاسوده است واکنون گمان می‌بریم که به روز قیامت چون اعمال ما سنجیده خواهد شد روان ما را به دوزخ خواهند برد:

هر آیینه ما را که تردامنیم　　　ز دیوانگی باخرد دشمنیم

ز آلودگی ها گرانی بود　　　همه سختی و سخت جانی بود

ز لب جز به ناگفتنی کار نه　　　ز خود جز به نفرین سزاوار نه

نیاسود از ما به کنج و کمین　　　کسی جز وقایع نگار یمین

چو از پردهٔ پرس و جو بگذرند　　　روانهای ما را به دوزخ برند[2]

شاعر شیرین نوا و توانا اکنون سعی می‌نماید که خود را مجبور نشان بدهد و بنابر فحوای "المجبور معذور" برائت خود را ثابت کند و برای رستگاری خویش زمینه را هموار سازد؛ چنانچه به درگاه باری تعالیٰ عرض پرداز شده می‌گوید: این همه آوردهٔ تست؛ زیرا ابری اگر بر گلزار بارد گیاهی به دیوار هم بروید لاکن این امر ناپسندیده، نشان از سرسبزی گلستان می‌دهد. ما اگر از انجام دادن کارهای نامشروع از چشمت افتاده ایم و بدین علّت ذلّت و ضلالت مقدر ما شده است، بدان که ما هم برگهای سبزگیاه بوستان هستیم:

به هرگونه کالا روایی ز تست　　　به ما بهرهٔ ناروایی ز تست

ز ابری که بارد به گلزار بر　　　بروید گیاهی به دیوار بر

بدان نابرومندی آن ناتوان　　　ز سرسبزی باغ بخشد نشان

اگر خوار در ناروایيم ما　　　به باغ تو برگ گیاهیم ما[3]

غالب به صورت تمثیل حکایت پادشاهی جلیل‌القدر را که در سایه دولتش رعیتش به آسایش به سر می‌برد، بیان می‌کند که او را چون بر اسیران و خسته دلان گذر افتاد از ناله و زاری شان چنین متأثر شد که آن همه را آزاد کرد.

حکایت:

این حکایت مشتمل بر یک صد و چهل و پنج بیت است و از شعر زیر شروع می‌شود.

۱- همان کلیات ص ۱۵۴　　　۲- همان کلیات، ص ۱۵۵ و ۱۵۶

۳- همان کلیات، ص ۱۵۶

خسرو نظامی را استاد خود به شمار می آرد که می گوید :

که تاگوید مرا عقل گرامی ‌ ‌ ‌ زهی شایسته شاگرد نظامی

(شیرین و خسرو)

خسرو البته به دربار شاهان بوده و جشن ها و بزم ها را خود مشاهده کرده، لذا منظره‌های این چنین مجالس را با دقت نظر شرح داده است . در شیرین و خسرو و درهشت بهشت منظرۀ شکار و شکارگاه به خوبی نشان داده شده است .

در هند و پاکستان یک شعر خسرو که در مجلس سماع سروده می شود، از اهمیت بالاتری برخوردار گردید. بلکه امروز نیز در شاعران و ادیبان شبه قاره شهرت قابل ملاحظه‌ای دارد. آن بیت ازاین قرار است :

نمی دانم چه محفل بود، شب جایی که من بودم ‌ ‌ ‌ به هر سو رقص بسمل بود، شب جایی که من بودم

محمد(ص) شمع محفل بود، شب جایی که من بودم ‌ ‌ ‌ خدا خود میر مجلس بود، شب جایی که من بودم

میرزا اسدالله غالب :

همانند خسرو دهلوی، در هند میرزا اسدالله خان غالب شاعر برجسته نیز به فارسی شعر می سرود : اگرچه بیشتر کلام اردو آن موصوف شهرت دارد، و از کلام فارسی شان به آن صورت مردم عمومی آگاهی ندارند. ولی واقعیت این است که وی به زبان فارسی شعر ارزنده ای سروده است. اگرچه وی بزرگترین شعر اردو سرا مشهور است، به اعتراف خود وی اعتبار و اهمیت شعر فارسی اش نسبت به شعر و ادب در مقابل اردوی غالب رجحان و برتری دارد و بدین لحاظ به اشعار فارسی خود افتخار کرده، وی دراین مورد می گوید :

فارسی بین تا ببینی نقش های رنگ رنگ ‌ ‌ ‌ بگذر از مجموعۀ اردو که بی رنگ من است

بیاورید گر اینجا بود زباندانی ‌ ‌ ‌ غریب شهر سخن های گفتنی دارد . . .

شعر فارسی غالب شامل چندین مثنوی است. مثنوی ابرگهر بار به شهرت کلام فارسی رونق بخشیده است. مثنوی «ابرگهر بار» اولین دفعه در کلیات فارسی غالب چاپ شده بود. امّا دومین دفعه در ۱۸٦٤ میلادی در مطبع اکمل المطابع به طورجداگانه منتشر شده ولی به علّت مغلوط بودن بیش از حد متعارف مورد پسند

شنیدم که شاهی درین دیرتنگ | ز پهلو برون راند لشکر به جنگ[۱]

پادشاه ذی وقار به سپاه بسیار و لشکر جرّار بر دیار عدوی تا به کار هنگام عصر تاخت آورد. او تاب مقاومت نیاورده پا به فرار نهاد. مملکتش به حیطهٔ تصرف این سلطان ذی شأن آمد. آن تاجور نامدار از فتح و نصرت شادمان شده همه مال غنیمت که بدست آمد درمیان لشکریان به طور انعام توزیع کرد.

ز کالای تاراج دامن فشاند | به لشکر زر ومال دشمن فشاند[۲]

ازین داد و دهش چون فراغت یافت عزم مراجعت به مملکت خویش جزم کرد و فرمان داد که به جهت برگزار داشتن جشن فتح و ظفر همهٔ مملکت به ویژه پایتخت را بیارایند چنانچه پی اجرای منویات مِلِک مَلَک صفت دسته‌ای از سرهنگان و کارمندان به سرعت به صوب مُلک خویش گسیل کردند. ساکنان پایتخت از شنیدن مژده فرحت زا و ملک ستانی آن پادشاه ظفر دستگاه درجامه نگنجیدند و در متابعت فرمان آن کج کلاه همگنان در آذین بستن شهر بالاخص آن شاهراه که به سوی قصر شاهی می رفت مشغول شدند و پادشاه در رفتن راه دانسته درنگ می‌کرد تا قبل از رسیدن او آیینه بندی دارالسلطنت به پایهٔ تکمیل برسد و پذیرایی اش به نحو احسن به عمل آید. غالب آراستن و زینت کردن در و دیوار و کوچه و بازار به آیینه و چراغها را چنان به تصویر کشیده است که همهٔ منظر جلوی چشم خوانندگان مجسّم می‌شود. اینک چند شعر از کلام غالب تقدیم می‌گردد:

هم از شام مشعل بر افروختند | امینان به کوشش نفس سوختند
به مهتاب شستند سیمای خاک | فشاندند پروین به دیبای خاک
به بازارها سو به سو، صف به صف | به پیرایه بندی گشودند کف
زهر پرده نقشی برانگیختند | به هرگوشه چینی در آویختند
بدان گونه آیینه ها ساختند | که بینندگان چشم و دل باختند
سحرگاه چون داد بار آفتاب | زهر گوشه سرزد هزار آفتاب
زمین را ز گرمی بجوشید مغز | برون داد ازکان گهرهای نغز
به آرایش جادهٔ رهگذار | صدف ریخت از بحر دُر برکنار
تو گویی زتاب گهرها به روز | که نگسسته پیرایهٔ شب هنوز[۳]

پادشاه ذی جاه به فرّوشکوه می‌رفت که ناگاه نگاهش به اسیران خسته تن و بیمار و زندانیان نحیف و نزار افتاد که :

بر اجزای تن جا به جا بند سخت | به هربند لختی ز تن لخت لخت
نفس گرم شغل چراغان ز آه | ز گرمی خس و خار سوزان به راه[۴]

۱- همان کلیات : ص ۱۵۷
۲- همان کلیات : ص ۱۵۷
۳- همان کلیات ، ص ۱۵۸
۴- همان کلیات ، ص ۱۵۸.

شاعر حساس قرار نگرفت. از موضوعات جالب مثنوی، حمدالهی، نعت نبوی(ص) و منقبت می باشد و احساسات عقیدتی و ایمانی از ویژگیهای شعر غالب است.
مثنوی دیگری «چراغ دیر» غالب نیز از شهرت زیادی برخوردار است. به قول سید فیاض محمود پرتوی مثنوی «طورمعرفت» است که بیدل در سال ۱۶۸۷ — ۸۸ میلادی سرود، به دلیل اینکه نسخهٔ خطّی مثنوی بیدل که مملوکهٔ غالب بود، در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور محفوظ است و برآن مهر غالب ثبت و سال ۱۲۳۷ هجری (۱۸۱۵ — ۱۶ م) درج است و این شعر بران نسخهٔ خطّی به قلم غالب نوشته شده است:

از این صحیفه به نوعی ظهور معرفت است   که ذره ذره چراغان طور معرفت است

دکتر محمد اقبال لاهوری:

علامه دکتر محمد اقبال لاهوری نیز زبان فارسی را بهترین وسیلهٔ عرضهٔ اندیشه والای خود دانسته، می فرماید:

گرچه هندی در عذوبت شکراست   طرز گفتار دری شیرین تراست
فارسی از رفعت اندیشه‌ام   درخورد بافطرت اندیشه‌ام

بنده شخصاً عشق برادران ایرانی نسبت به شعر و معنای کلام اقبال در مقابل محبّتی که اقبال برای ایران و برادران ایرانی می ورزیدند، در مجالس ادبی احساس کرده ام و به این نتیجه رسیدم که نسبت به مسلمانان شبه قاره، ایرانیها شوق بی‌حدی به اقبال دارند. والا ترین مقام — حضرت آیت الله خامنه ای که حافظ اقبالیات می باشد به مناسبت جشن روز تولد حضرت علامه محمد اقبال در دانشگاه تهران در نطق ۳ ساعتی خود که فی البدیهه و شفاهاً ایراد گردید، این عشق و علاقهٔ وافر را به اثبات رساندند. فراز هائی ازآن سخنرانی در زیر می‌آید:
«باید صادقانه عرض کنم امروز که این جلسه و این تجلیل را از اقبال عزیز در کشورمان مشاهده می کنم، یکی از پُرهیجان ترین و خاطره انگیز ترین روزهای زندگی من است... بنده ترجیح می دادم، حضورم دراین جلسه دور از تشریفات می بود تا می توانستم اولاً ازاین یاد بود بزرگ و محبوب حظ بیشتری برم، ثانیاً این فرصت و امکان را می داشتم تا گوشه ای از احساسات خود نسبت به اقبال را در اختیار حضار این جلسه بگذارم. حالاهم از برادران و خواهران خواهش می کنم، اجازه بدهند صمیمانه و مثل کسی که سال‌ها مرید اقبال بوده و در ذهن خود با اقبال

آن آزرده دلان چون شاه جوان بخت رادیدند دُر آبدار اشک بر راهش نثار و خوانهای یاقوت آرزوهای خون گشته را به حضور آن زیبندهٔ تاج و تخت تقدیم کردند.

جگــرگون نگـاهان خـونین نـوا گــرفتند چـون داغ بـرسینه جـا
ز اشک فـروخورده مشـتی گـهر مـلک را فشـاندند بـر رهگـذر
ز خون گشته پنهان هوسهای خـویش کشیدند خـوانهای یـاقوت پـیش[1]

حالت زارشان دل خسرو دیده‌ور را تحت تأثیر وصف ناپذیر قرارداد. آن مَلِک مَلَک سرشت آه سرد کشید و چشمهٔ تلطّف و ملاطفت در دلش جوش زد. آنان را مژدهٔ رهایی داد و گفت این خسته دلان و خونین جگران نیز از ما هستند. آن بیچارگان و درماندگان چو از بحر بیکران عاطفت پادشاه بهره‌ور شدند از وفور مسرت و شادمانی مُروارید شفاف از خلال مژگان آنان سرا زیر شد:

شـه دیـده‌ور را دل از جـای رفت به خاموشی اش بـر زبـان هـای رفت
خـموشی بـه دلجـویی آواز شـد تـرحّـم بـه گـفتار دمسـاز شـد
لب از جوش دل چشمهٔ نوش ریخت نوید رهـایی بـه سـر جـوش ریـخت
کـه ایـنان جگـرخسـتگان مـنند بـه آهـن فـروبستگان مـنند
به جز مـوی و نـاخن کـه بینی در از زبـان کـوته از دعـوی بـرگ و سـاز
لبـاس از گـلیم و زر از آهـن است گر آهـن زمـن ور گـلیم از مـن است
نـیاورده‌انـد آنـچه آورده‌انـد ز مـن بـرده‌انـد آنـچه آورده‌انـد
بـه آیـین در آیـینهٔ انـجمن مـرا کـرده‌انـد آشکـارا بـه مـن
از آن رو کـه در تب رتـاب مـنند هـمان ذرهٔ آفـتاب مـنند[2]

غرض غالب از ایراد این داستان آن بود که خداوند متعال که شاه شاهان این جهان و واقف حال همه خونین جگران است بالیقین برمکنون ضمیر این عاجز و حقیر آگاهی دارد از این رو، امید واثق و رجای کامل است که کرم آن کریم به عفو گناه من مسابقت جسته جرائم این بندهٔ درمانده را نکرده خواهد انگاشت. همای همتّ آن پادشاه که بر قطعه ربع مسکون حکمرانی می‌کرد، اگر می‌تواند، سایهٔ صلاح و فلاح و جناح فوز و نجاح بر مفارق رعایا مبسوط ساخت و به عدل و بذل مصالح بنی نوع انسان را از روی اهتمام به اتمام می‌تواند که برساند پس تـوای غفورالرحیم که خالق و مالک این کائنات هستی و به موجب نصّ قرآن مجید "هو علیٰ کُل شی قدیر" بر همه چیز قادر هستی هم می‌توانی که بر گناهکار و جنایت کار چون من لطف و مهربانی بفرمایی؛ زیرا بر صفحات و تصوّرات اهل تصدیق این قضیه موضح و مصور است که همه انواع خیر و شر و جمله اصناف نفع و ضرر بر حسب ارادت و مقتضای مشیت خداوند جل ذکره نافذ می‌گردد لذا من اگر میان نور خیر و ظلمت شر فرق نکرده در بادیهٔ ضلالت سرگردان شده از عواقب اعمال غافل ماندم مقصر نیستم که این هم از اراده و خواست تو بود. بدین علت باید

۱- همان کلیات، ص ۱۵۹ ۲- همان کلیات، ص ۱۵۹، ۱۶۰

زیسته است، درینجا حرف بزنم تا قدری حقّ عظیم اورا برخود در این مجمع بزرگ و در نهایت در ذهنیت مردم عزیز کشورمان ادا کنم .

اقبال از شخصیت های برجستهٔ تاریخ اسلام است و چندان عمیق و متعالی که نمی توان تنها بر یکی ازخصوصیت های او ابعاد زندگی‌اش تکیه کرد و او را درآن بعد و به آن خصوصیت ستود. اگر ما فقط اکتفا کنیم به اینکه بگوییم «اقبال یک فیلسوف است و یک عالم است، حق اورا ادا نکرده ایم، اقبال بی شک یک شاعر بزرگ است و از بزرگان شعر به حساب می آید. شعر اقبال به زبان اردو را متخصّصان زبان و ادبیات اردو می گویند بهترین است. البته این شاید خیلی تعریف بزرگی از اقبال نباشد. چون سابقهٔ فرهنگ و شعر اردو آن قدر نیست. امّا شکی نیست که شعر اردوی اقبال سال‌های اوائل قرن بیستم برآحاد ملّت شبه قاره (چه مسلمان و چه هندو) تأثیر عمیقی گذاشت و آنها را به مبارزه ای که آن وقت به مرور اوج می گرفت، هرچه بیشتر برانگیخت و خود اقبال هم در اول مثنوی «اسرارخودی» اشاره می کند .

باغبان زور کلامم آزمود مصرعی کارید و شمشیری درود

مقام معظم رهبری حضرت آیت الله سید علی خامنه ای فرمود : «شعر فارسی اقبال هم به نظر من از معجزات شعر است. ماغیر پارسی، «پارسی گوی» در تاریخ ادبیات مان زیاد داریم. امّا هیچ یک را نمی توان نشان داد که در گفتن شعر فارسی، خصوصیات اقبال را داشته باشند.

اقبال محاورهٔ فارسی را نمی دانست و در خانهٔ خود و بادوستان خود، اردو یا انگلیسی حرف می زد. اقبال نگارش و نثر فارسی را نمی دانست و نثر فارسی اقبال همین تعبیراتی است که در اول فصل‌های «اسرار خودی» و «رموز بی خودی» نوشته که می بینید، فهمیدن آن برای فارسی زبان ها مشکل است. اقبال در هیچ مدرسه ای از مدارس دوران کودکی و جوانی فارسی را یاد نگرفته بود و در خانهٔ پدری اردو حرف می‌زد و لذا فارسی را فقط به این جهت که احساس می کرد معارف و مضامین و ذهنی‌اش در ظرف زبان اردو نمی گنجد، انتخاب کرد و به فارسی انس گرفت. او باخواندن دیوان سعدی و حافظ و مثنوی و شعرای سبک هندی مثل عرفی و نظیری و غالب دهلوی و دیگران فارسی را آموخت و آن وقت با اینکه در محیط فارسی زندگی نکرده بود و در مهد فارسی هرگز نزیسته بود و با فارسی زبانان هیچگاه معاشرت نداشت، ظریف ترین و دقیق ترین و دست نیافتی مضامین ذهنی را

که بر اقوال و افعال من مواخذت ننمایی بل باید عفو را بر عقوبت ترجیح بدهی.
تو که علاّم الغیوب هستی می‌دانی که من مادام‌الحیات در مصائب و نوائب به سر برده‌ام لذا از تو ستّارالعیوب و غفارالذنوب چشم دارم که به روز حشر چون همه مخلوق تو در عرصهٔ محشر جمع شود و بندگان نیکوکار متقی و پرهیزگار گوهر درخشان اعمال صالح و لؤلؤیِ لالای افعال شایسته به صد فخر و مباهات به حضورت عرضه خواهند کرد، در آن هنگام من در حلقهٔ آن مردم خواهم بود که از حسرت و یأس، دست به دندان گزیده از خجالت و ندامت غرق عرق انفعال شده، سر در گریبان فرو برده باشند، من در آن زمرهٔ حرمان نصیب چشم بر رحمت و کرمت به این اُمید دوخته که بر فضائح افعال و اعمال و قبائح گفتار و کردار من چشم خواهی پوشید و آنها را برمیزان عدل نسنجیده مرا خواهی بخشید.

تو نیز ای که هر چیز و هر کس ز تست — بهار و خزان و گل و خس ز تست
بروزی که مردم شوند انجمن — شود تازه پیوند جانها به تن
روان را به نیکی نوازندگان — به سرمایهٔ خویش نازندگان
گهرهای شاهوار پیش آورند — فروهیده کردار پیش آورند
به هنگامه با این جگر گوشگان — در آیند مشتی جگر توشگان
ز حسرت به دل برده دندان فرو — ز خجلت سر اندر گریبان فرو
در آن حلقه من باشم و سینه‌ای — ز زخم های ایّام گنجینه‌ای
به بخشای برناکسی های من — تُهی دست و درمانده‌ام وای من
به دوش ترازو مَنه بار من — نسنجیده بگذار کردار من[۱]

غالب اقرار گناه‌های خویش کرده به صد عجز و نیاز التماس می‌کند که سنجیدن کردار من باعث افزایش رنج و آزار خواهد شد. آزارم در این است که گرانباری درد عمر پایدار مِن سبک سار را بسنجی تابدانی که چه قدر محنت و مشقت تو بر من تحمیل کرده بودی. نمی‌خواهم که کس مثل من در جهان گذران چنین زیست بکند.

به کردار سنجی میفزای رنج — گرانباری درد عمرم بسنج
که من با خود از هرچه سنجد خیال — ندارم به غیر از نشان جلال
چه پرسی چون آن رنج و درد از تو بود — غمی تازه در هر نورد تو بود
مبادا به گیتی چو من هیچ کس — جحیمی دلِ زمهریری نفس[۲]

غالب گوش بر نوید عفو و رستگاری داده، می‌گوید:

بپرسش مرا در هم افسرده گیر — پرکاه را صرصری بُرده گیر
پس آنگه به دوزخ فرستاده دان — در آتش خس از باد افتاده دان[۳]

۱- همان کلیات، ص ۱۶۰
۲- همان کلیات، ص ۱۶۰ - ۱۶۱
۳- همان کلیات، ص ۱۶۱

در قالب اشعار بلند (و بعضی بسیار عالی) در آورده و عرضه کرده، که این به نظر من نبوغ شعری است. شما اگر اشعار کسانی را ببینید که فارس نبودند ولی فارسی گفتند و آنها را با شعر اقبال مقایسه کنید آن وقت عظمت اقبال برای تان آشکار خواهد شد.

مشاهده می گردد که بسیار شعرای بزرگ بهترین آثار خود را به زبان فارسی، نه به زبان مادری بیان کرده اند. از نظامی گنجوی در طرف غرب ایران و امیر خسرو دهلوی و حسن دهلوی در شبه قاره بگیرید تا در دوران بعد ازآن در شبه قاره، شعرایی مثل فیضی دکنی و نیز مثل صائب تبریزی و یا اقبال لاهوری و دراین اواخر مثل مرحوم استاد شهریار که بیشترین و شاید بهترین شعر خود را به زبان فارسی سروده اند. فارسی چند خصوصیاتی را در شبه قاره دارد که در کمتر جایی هم در دنیا جایگاه رفیعی برای این زبان مشاهده نمی گردد. علمای فرهنگی و شاعران ایرانی دیگر نیز مقام پاکستان را در فرهنگ و زبان ایران جای داده اند. و به طوری که می دانید دکتر ذبیح الله صفا در پیش گفتار فرهنگ نویسی فارسی در هندوپاکستان تألیف آقای دکتر شهریار نقوی چنین نوشته است :

«من ازآن باب که خود را یکی از خادمان صاحب سخن پارسی می شمارم هیچ گاه نمی توانم از بیان سپاسی و حق شناسی در برابر این همه کوشش هندیان در نگه داشت گنجینهٔ ادب فارسی خاموش بمانم. این مردم جمال دوست هنر پرور، روزگاری دراز که ما در تنگنای حوادث گرفتار بودیم خودرا به عنوان مدافع قهرمان آثار فارسی معرفی کردند. شاعران ما را پذیرفتند به نویسندگان ما پناه دادند. آثار ما را چون گوهرهای فروزان به جان خریدند و باکوشش های مداوم خود در آموختن زبان و آثار فارسی برشمار شاعران و نویسندگان فارسی و آثار آنان به مقدار زیادی افزودند».

ولی متأسفانه ۱۲۸ سال پس از وفات اورنگ زیب عالمگیر زبان فارسی از رسمیت افتاد و زبان انگلیسی در شبه قاره جانشین او گردید. امّا امروز نیز شاعران و نویسندگان و محقّقان فارسی بی شمار هستند که نسبت به زبان فارسی مهر و محبت می ورزند. بنابراین لازم است که فرهنگیان و ادب دوستان این مرز و بوم به عنوان پاسداری از سابقهٔ فرهنگی نسبتاً طولانی خود که متجاوز از ۸۰۰ سال است و تمام منابع تاریخی، ادبی، مذهبی و سیاسی وغیره به زبان فارسی است. برای تایید مزید این مطالب آثار نویسندگان و پژوهشگران ایرانی دورحاضر از جمله دکتر محمد حسین تسبیحی، خانم دکتر شهیندخت کامران صفیاری و آقای قاسم صافی (مؤلف یک سال در پاکستان) به شناخت ارزش های فرهنگی و ادبی فارسی بسیار کمک می کنند.

«مراد از پرسش، بازپرس قیامت است. می گوید که مرا از بازپرس مستثنیٰ دار. فرض کن که از من باز پرس شده و یک پرکاه را باد صرصر برده‌است و هم فرض کن کـه بـه دوزخ فرستاده شد یعنی از باد آن پرکاهی در آتش افتاده است.(۱)

غالب سپس گوید که بازپرس اعمال اگر از بس لازم و ناگزیر است مرا هم توفیق گفتار ارزانی فرما و برشکوه و شکایت که من به تو دارم گوش بده. اگر در حرف شکایت من شوخی و گستاخی رو دهد بر در جلال مزن و پوزش از من مجوی زیرا دل من تفته و جگرم از غم و غصه خون شده است و می‌دانی مصیبت‌زده و آزرده خاطر، گستاخ و بی‌باک می شود:

وگـر هـمچنین است فـرجام کـار | کـه مـی‌باید از کـرده رانـدن شـمار
مـرا نـیز یـارای گـفتار ده | چـه گـویم بـرآن گـفته زنـهار ده
در این خستگی پوزش از من مجوی | بـود بـندهٔ خسته،گستاخ گـوی(۲)

غالب اکنون لب شکوه را وا کرد اظهار حال دل زار چنین می‌کند. تودانی کـه مـن مادام‌العمر از ساغر روزگار تلخیِ نکال و ملال را چشیده‌ام. همواره به خمار بلا مبتلا بوده‌ام. این درد و الم را نهفتن و از گفتن محترز ماندن، سودی نخواهد داد. تو کاملاً آگاه هستی که من کافر نیستم. آتش و آفتاب را نمی‌پرستم... گناه من فقط این است که می گسارم و آن هم به محض اینکه این اندوه رُباست. این امر نیز بر تو مخفیٰ نیست که در سراسر زندگانی خویش هیچ گاه از درخت بختم گلهای تمنای کامگاری نشکفت. چه قدرغم و اندوه در نهان خانهٔ دل پـوشیده دارم و چه قدر رنج و محن در زاویهٔ سینه‌ام پنهان است. من اگر به جهت محو ساختن آشفتگی خویش برین آب آتش گون انحصار به این امید کردم که از نوشیدن چند جرعه و آن هم گاه گاهی غم دنیا را به یاد فراموشی بسپارم و خاک در دیدهٔ غم و الم بیندازم، این قدر گناهی نیست که مؤاخذت بفرمایی. بگو اگر از تجرع شراب ناب اجتناب مـی‌ورزیدم نـجات ازیـن نکـبت و مصیبت چگونه می یافتم. مجبور بودم لذا معذور باشم.

هـمانا تـو دانـی کـه کـافرنیم | پـرستار خـورشید و آذرنـیم
نکشـتم کسـی را بـه اهـریمنی | نـبردم ز کس مـایه در راهـزنی
مگـر مـی کـه آتش بگـورم از اوست | بـه هـنگامه پـرواز مـورم از اوست
مـن انـدوهگین و مـی‌انـدُه ربـای | چه می‌کردم ای بنده پرور خدای(۳)

مولانا حالی می‌نویسد:

این مفهوم را چنین بیان کردن که "آتش به گورم از اوست" و "پـرواز مـورم از اوست" منتهای بلاغت است. نشاط موقتی که ازنشهٔ باده به دست آید آن را بهتر از این استعاره بیان کردن ممکن نیست زیرا پرواز مور علامت مرگ اوست. همین طور نشاط عارضی از نشهٔ شرابِ ناب بالآخر

۱- حالی - الطاف حسین، شمس‌العلما، "یادگار غالب" (اردو) مطبوعه لاهور، ترجمه ص ۴۸۰.

۲- کلیات غالب (فارسی) ص ۱۶۱. ۳- همان کلیات، صص ۱۶۱ - ۱۶۲

قاضی نذرالاسلام : (ادیب فارسی دان بنگلادیشی)

بنگلادیش نیز مانند کشورهای دیگر شبه قاره از جمله هندوپاکستان، نیپال و سری‌لنکا توانسته است، شاعران و نویسندگان بی شمار زبان فارسی را در خاک خود بپروراند. قاضی نذرالاسلام یکی از شاعران بزرگ به شمار می آید. وی شاعر ملّی بنگلادیش و حماسه سرای ضد استعمار از بزرگان و نوابغ عالم شعر و ادبیات بنگالی است. نذرالاسلام باترکیب الفاظ و اصطلاحات زبان های فارسی و عربی با زبان بنگالی روح اسلام را در اشعار خود دمیده است .

ترجمهٔ منظوم رباعیات و غزلیات حافظ شیرازی را به زبان بنگالی از شاهکار های وی که با ارادت قبلی به بلبل شیراز و علاقه مندی به شعر و زبان پارسی به رشته ی تحریر درآورده است، توان دانست. قاضی نذرالاسلام شاعر ملّی بنگلادیش در ۲٤ ماه مه سال ۱۸۹۹ میلادی در بنگال غربی به دنیا آمد. پدرش قاضی فقیر احمد نام داشت مادرش زاهده خاتون. بامرگ قاضی فقیر احمد فقر و رنج و بدبختی دامنگیر آن خانواده گردید و قاضی نذرالاسلام را به کار در نانوایی و گاهی نیز آشپزی وا داشت. تا اینکه لطف خداوند محبت او را در دل کلا نتری مهربان انداخت و آن مرد بزرگ، نام وی را در مدرسه ی «دری رامپور» در شهرستان «میمن سنگ» نوشت، اورا به تحصیل نشاند، گرچه به تحصیل علاقه‌مند بود، و از همان دوران شعر می گفت و برای اطرافیان می‌خواند. امّا اشتیاق وی به نظامی‌گری باعث شد که در سال ۱۹۱۷ در سن ۱۸ سالگی دست از تحصیل بکشد و برای خدمت سربازی، راهی لاهور شود. سپس به کراچی برود و به سبب لیاقت و کاردانی در خدمت نظام به درجه ی گروهبانی نیز دست یابد. دوران سربازی، علاوه برآنکه از نذرالاسلام ، فردی شجاع و منضبط و باجرأت ساخت، دوران رشد و شکوفایی نبوغ و استعداد شعری او نیز بود، چنانکه درهای جهان معارف و عرفان ادب فارسی، برروی او گشوده شد و آنگونه که خود بیان می دارد، در هم نشینی با یک روحانی پنجابی که او نیز در سپاه بنگالی خدمت می کرد، و شعر حافظ می خواند با دریای معرفت و اشعار شیوای حافظ آشنا شد و هر روز چند شعر از دیوان حافظ از زبان آن روحانی باگوش جان می‌شنید، و چنان تحت تأثیر قرار گرفت که یادگرفتن زبان فارسی را آغاز کرد و به خواندن اشعار شاعران پارسی گو پرداخت. پس از پایان جنگ جهانی اول وی از کراچی به کلکته رفت و در دفتر انجمن ادبی مسلمانان بنگالی سکونت گزید. بهترین سوغات وی ازاین سفر نسخه ای ترجمه شده از دیوان حافظ بود که شاید از نخستین آثاری باشد که از وی در مجلهٔ مسلمانان به چاپ رسید و ترجمه ای غزلی از حافظ است با این مطلع :

باعث هلاکت است.[۱]

غالب احساسات و جذبات خویش را به آهنگ تند و تیز بیان کرده‌است. او می‌گوید که حساب باده پیمایی از شاهان نامور و تاجداران مقتدر مثل جمشید و بهرام و پرویز وغیرهم بگیر زیرا آنان را لوازمات شراب خوری میسر بود و آن همه "با اندازه خواهش" از می‌نوشی چهره‌بر افروخته و دل دشمن را سوخته و چشم عدو را دوخته، داد عیش و نشاط داده‌اند نه از من که گاه گاهی از دریوزه‌گری رویم را سیاه کرده‌ام.

حساب می و رامش و رنگ و بوی | ز جمشید و بهرام و پرویز جوی
که از باده تا چهره افروختند | دل دشمن و چشم بد سوختند
نه از من که از تاب منی گاه گاه | به دریوزه رخ کرده باشم سیاه[۲]

تو خود بگو هیچ وقت لوازمات باده پیمایی مرا حاصل بود ؟ نه باغ و بُستان، نه مطرب و نغمه خوان، نه رقص پری پیکران نه غوغای رامش گران، نه ساقی خوب رو نه جام و سبو. زمانه بسی اوراق سیاه و سفید لیل و نهار در نوشت ولی سیاه پای من مبدّل به سپید پایی نشد. آیا نمی دانی که بسیاری از روزهای باران و شبهای مهتاب جام سفالین من از این آب آتشین تُهی بود. در فصل بهار، من از غم بی‌برگ و نوایی در خانه بسته و درکنج تنهایی نشسته، دست حسرت می‌مالیدم و خون جگر می‌خوردم. اشک گرم می‌ریختم و آه سرد می‌کشیدم.

نه بستان سرایی نه میخانه‌ای | نه دستانسرایی نه جانانه ای
نه رقص پری پیکران بر بساط | نه غوغای رامشگران در رباط
بسا روز باران و شبهای ماه | که بودست بی می به چشمم سیاه
افق ها پر از ابر بهمن مهی | سفالینه جام من از می تهی
بهاران و من درغم برگ و ساز | در خانه از بی نوایی فراز
جهان از گل و لاله پر بوی و رنگ | من و حجره و دامنی زیر سنگ[۳]

غالب دربارهٔ گناه خویش با خدای چنین لب به سخن می‌گشاید:

بهر جرم کز روی دفتر رسید | ز من حسرتی در برابر رسید
بفرمای کان داوری چون بود | که از جرم من حسرت افزون بود[۴]

ای رب رحیم اگر خون حسرت های من را هدر و از پاداش آنها قطع نظر کرده‌ای، من نیز از جملهٔ حسرتهای خویش دست می بردارم و چشم دارم که من رندناپارسا و گبر مسلمان نما را که پرستار منشور تست پروانهٔ نجات و رستگاری عطا خواهی فرمود:

گذشتم ز حسرت امیدیم هست | سپید آبروی سپیدیم هست
که البته این رند ناپارسا | کج اندیشه گبر مسلمان نما

۱- حالی - الطاف حسین - شمس‌العلماء ، "یادگار غالب" (اردو) مطبوعه لاهور، ترجمه از نویسنده صص ۴۸۰ - ۴۸۱.

۲- کلیات غالب (فارسی) ، ص ۱۶۲

۳- کلیات غالب (فارسی) ، ص ۱۶۲

۴- همان کلیات ، ص ۱۶۴

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه ی احزان شود روزی گلستان غم مخور

اگرچه فراوان اند کسانی که رباعیات یا غزلیات حافظ را به بنگالی ترجمه کرده اند، امّا ویژگی ترجمهٔ نذرالاسلام دراین است که روح در کالبد خواننده می دمد و او را به وجد می آورد. بعد از جنگ پلاسی درمیان نواب سراج الدّوله و شرکت هند شرقی جنگ بکسار سال ۱۷٦٤ دوران حکومت انگلیسی ها در سرزمین بنگال آغاز گردید. حکومت انگلیسی‌ها حدود دویست سال بر شبه قاره مسلط بود، در صد سال اول این دوره از سال ۱۷۵۷ تا ۱۸٦۲ هم رواج فارسی رو به گسترش بود.

۱ – گلزار ابراهیمی : تاریخ ادبیات اردو در مناطق مرشد آباد و عظیم آباد بنگال.

۲ – صحف ابراهیم : زندگینامهٔ شعرای فارسی.

۳ – خلاصة‌الکلام : زندگینامه شعرای مثنوی سرای فارسی.

٤ – واقعهٔ جنگ مرهتا .

به طوری که بالا ذکر گردید زبان فارسی قوی ترین وسیله برای ترویج دین مبین اسلام و عامل تهذیب اذهان اکثر مردم جهان شرق بـه ویـژه ایـران و ترکیـه و آسیای مرکزی و افغانستان و پاکستان و هندوستان و بنگلادیش بوده است. این زبـان شیرین محکم ترین نیروی دین و اخلاق و آداب و نیرومند ترین پایهٔ اتحـاد دینـی و ارتباط فرهنگی اسلامی دراین قسمت آسیا در طول تاریخ اسلام است و علوم قرآن و حدیث و فقه از زبان عربی به زبان فارسی ترجمه شده به راحتی مورد تدریس مردم عمومی قرار می گرفت و می گردد. در پاکستان امروز نیز بیشتر علوم دینی در مکاتب و مساجد به زبان فارسی تدریس می‌شود. مخصوصاً در مناطق شمالی و کوهستـانی کشور عزیزمان فارسی را امروز نیز زبان دین اسلام می گرداننـد. دراصـل تأسـیس پاکستان به عنوان یک تحول اجتماعی نیم قرن اخیر رنگ تازه ای به شعر و ادب داده است . شعر فارسی دراین عهد شعری است پوینده و متنوع باجلوه های گوناگون در لفظ و معنی، تا آنجا که می توانیم بگوییم شعر فارسی در پاکستان در هیچ دوره ای به اندازه ی این عصر از تنوع زمینه های فکری و زبانی و اسلوبی برخوردار نبوده است .

امّا فرهنگ کشورهای اسلامی چیزی نیست که تمام عناصر و هویّت خود را از اسـلام گرفته باشد. با نگاهی اجمالی به فرهنگ کشورهای اسلامی مـی‌بینـیم کـه ملّت های مسلمان، قبل از پذیرش اسلام نیز فرهنگی داشته اند. امّا پـس از پـذیرفتن اسلام، آن فرهنگ، تحت تأثیر اسلام قرار گرفته است، گرچـه میـزان تـأثیر اسـلام متفاوت بوده و به همین جهت ما می توانیم بین فرهنگ جوامع اسلامی، یک ارزیابی نقادانه داشته باشیم مبنی براینکه فرهنگ هر کشور اسلامی به چـه انـدازه توانسـته از اسلام اثر بگیرد. هر مقدار ارزش های ثابت برفرهنگ جوامع اسلامی تـأثیر بیشـتری

پرستار فرخنده منشور تست	هواداد فرزانه منشور تست
به بند امید استواری فرست	به غالب خط رستگاری فرست[1]

نعت :

نعت سیدالسّادات و سرور کائنات حضرت محمد مصطفیٰ - صلی‌اللّٰه علیه و آله وسلم - مشتمل بر پنجاه و هفت بیت است که آغازش چنین است.

به نام ایزدای کلک قدسی سریر	بهر جنبش از غیب نیرو پذیر[2]

در ابتدا هشت بیت به طور تشبیب سروده، سپس به سوی مدحت سیدالمرسلین(ص) گریز نموده، می‌گوید :

درودی به عنوان دفتر نویس	به دیباچه نعت پیمبر(ص) نویس[3]

بعد ازین سی و هفت شعر در تمجید و تجلیل حبیب کبریا صلی‌اللّٰه علیه و آله وسلم نگاشته اینطور شروع میکند:

محمد"ص" کز آیینهٔ روی دوست	جزینش ندانست دانا که اوست[4]

همه شعرای ردیف اول در نعت گویی استادی و مهارت و نیز چیزگی بر زبان و تسلّط بر بیان از خود نشان داده موضوعات مختلف را به اسلوب شایسته و شیوای نغز به رشتهٔ تحریر آورده‌اند، بدین سبب این گونه اشعار برای شعرای متأخرین جنبهٔ تقلید دارد و هر آنکه به خوبی از عهده نعت سرایی بر آید مورد تقدیر و تحسین سخن فهمان قرار می‌گیرد. غالب در نعت آن ختمی مرتبت -صلی‌اللّٰه علیه و آله وسلم - حذاقت ذهن و رشادت فکر و دقت نظر را به عمل آورده، داد سخن داده است ؛ به ویژه در بیان معراج:

زهی روشن آیینهٔ ایزدی	که در وی نگنجیده رنگ خودی
تن از نور پالوده سرچشمه‌ای	ولی همچو مهتاب در چشمه ای
کلامش به دل در فرود آمدن	زدم جسته پیشی به زود آمدن
به رفتار، صحرا گلستان کنی	به گفتار کافر مسلمان کنی
بدنیا ز دین روشنایی دهی	به عقبیٰ ز آتش رهایی دهی
پی آنکه او راببوسد قدم	لب آورده یثرب ز زمزم به هم
ز بس محرم پردهٔ راز بود	به نزدیکیِ حق سرافراز بود
بلندی ده کعبه بالای او	گرامی کن سجده سیمای او
ز بت بندگی مردم آزاد کن	جهانی به یک خانه آباد کن[5]

۱- همان کلیات ، ص ۱۶۴.

۲- همان کلیات - ص ۱۶۵

۳- همان کلیات - ص ۱۶۵

۴- همان کلیات - ص ۱۶۵.

۵- همان کلیات - صص ۱۶۵ - ۱۶۶

بگذارد، آن فرهنگ اسلامی تر می شود، در واقع جوامع اسلامی باید تلاش کنند فرهنگ خود را مطابق با آن ارزش ها، اسلامی ترکنند یعنی به نظام ارزشی اسلام نزدیکتر بشوند. منتهی چون نظام ارزشی اسلامی دارای ارزش های ثابت است، آن ارزش های ثابت با یافته های درونی و وجدانی انسان عجین است و یا محصول فکر و اندیشه انسان ها کاملاً مطابقت دارد. مثلاً ارزش آزادی و حریت آزاد بودن یک ارزش اخلاقی اسلامی است. آزادی انسان یک ارزش ثابت است. ولی اینگونه نیست که در مورد ارزش آزادی، روزی انسان ها به این نتیجه برسند که آزادی امر بدی است. نه، بلکه روز به روز اهمیت و ارزش آزادی از نظر اندیشه و گرایش انسان ها، افزوده می شود. عدالت و انصاف نیز در همه زمینه های اقتصادی، اجتماعی و حقوقی یک ارزش متعالی اسلامی است که اساساً هدف بعثت انبیاء(ع) ایجاد عدالت بوده است و هر اندازه عدل و قسط در فرهنگ کشورهای اسلامی بیشتر شکوفا شود، روابط بین دولتهای اسلامی و ملّتهای مسلمان عادلانه تر می شود. حتی روابط اعضای خانواده عادلانه تر می شود. روابط بین پدر و مادر بافرزندان عادلانه تر می شود. در نتیجه فرهنگ آن جامعهٔ اسلامی تر شده است. از طرف دیگر می بینیم که انصاف و عدالت در فرهنگ اسلام یک ارزش ثابت است که مورد تأیید فطرت و عقل انسان هم است .

در مقابل اسلام و فرهنگ اسلامی، در مغرب زمین، نفوذ مسیحیت توسط تهاجم نظریات ساینسیتی و راسیونالیتی تحت تأثیر قرار گرفت. در مقابل بااین تهاجم، اسلام و ارزش‌های اسلامی سربلند از معرکه خارج شد. نمونهٔ آن، خود علامه اقبال است. علامه اقبال کسی است که در غرب به آموزش فلسفه می پردازد، و زبان فارسی را به کار می برد و برای حصول مدرک فارسی و تحصیل آموزش ادبیات فارسی خواهان و کوشان بوده، به رشتهٔ فلسفه پیوست و در غرب فلسفه را خواند و با فلاسفه چون هگل، نیچه، دکارت و کانت و . . . . آشنا می شود و بعد آن چنان علیه آنها قیام فکر می کند که اعجاب انگیز است . در حقیقت پیروزی علامه محمد اقبال در صحنهٔ تعارض بافلسفهٔ غرب، پیروزی فرهنگ اسلام است. علامه محمد اقبال جهت آگهی کشورهای اسلامی در مورد فکر و فلسفهٔ خود بیشتر زبان فارسی را به کار برده است. پس دراین پیروزی نیز نقش زبان شیرین فارسی مورد تمجید قرار گرفته است .

غالب اکنون به صوب شهادت امام حسین علیه السلام اشارهٔ لطیف کرده گوید که خون سید الشهدا که در دشت کربلا ریخته شد وامی بود از زمان حضرت ابراهیم خلیل الله بر مسلمانان که نوهٔ رسول مقبول(ص) ادا کرد.

زخونی که در کربلا شد سبیل — ادا کرد وام زمان خلیل
کنش را بدان گونه شیرازه بست — بدین صفحه نقشی چنان تازه بست
که تا گردش چرخ نیلوفری — بود سبز جایش به پیغمبری[1]

سپس مدحت رسول اکرم"ص" کرده، به صوب بیان معراج می‌پردازد:

مگس ران خوانش پر جبرئیل — به خوان گستری پیشکارش خلیل
به دم حرز بازوی افلاکیان — به پیوند پیرایهٔ خاکیان
به معراج رایت به گردون بری — بدین شب روان بر شبیخون بری[2]

بعد ازین می‌گوید که چون خیال ذکر معراج در خاطرم خطور کرد خواهش نهادن تاج برسر سرور عالی تبار پیدا شد و پی تکمیل این آرزوی قلبی بر جمله افلاک گردیدم و از تلاش و جستجو هرچه خواستم یافتم و نایل بمرام شدم:

سخن تا دم از ذکر معراج زد — به من چشمک خواهش تاج زد
زمه پایه تا کلبهٔ مشتری — بروبم فلک را به جولان گری
نفس ریزه‌های فروزنده هور — جگر پاره های کواکب ز نور
کنم تاج طرح از گهر ریزه ها — ز گوهر به تاج اندر آویزه ها
به سائل دهم تا رسانم سرش — به جایی کز آنجا رسید افسرش[3]

بیان معراج:

معراج النبی(ص) موضوعی است که همه نعت گویان نامور، آن را حسب استعداد و صلاحیت منظوم و مشاطه سان عروس افکار بکر را به تکلّفات ادبی و صناعات شعری زیور کرده‌اند. غالب برآن بود که از گنجیهٔ طبع سرشار دُرر شاهوار برآورد و اهل ایمان و یقین را هدیه کند. او برگفتهٔ خود چنین می‌بالد:

"دربارهٔ معراج عروج فکر آن پایه یافت که سخن از جائیکه می باید رفت هم بدان جا رسید».[4]

غالب دربارهٔ معراج معانی را به نحو شایسته ادا کرده، از شعرای متقدمین گوی سبقت ربوده‌است. بسا اوقات طایر تخیّلش در فضای بسیط و پهناور شاعری آنقدر بلند پرواز می باشد که شهباز عقل و خرد و شاهین فهم و ادراک نتواند به آن برسد. مطلع" بیان معراج، این است:

۱- همان کلیات: صص ۱۶۶ - ۱۶۷.
۲- همان کلیات: ص ۱۶۷
۳- همان کلیات، صص ۱۶۷ - ۱۶۸
۴- مثنوی ابر گهربار، (دیباچه) مطبوعه دهلی ۱۲۸۰ ه‍ ق. ص ۳

سهم علی شیرنوایی در پیشرفت زبان فارسی:

شاعران و نویسندگان کشورهای افغانستان ، ترکیه و ازبکستان نیز به توسعه و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی خدمات ارزنده تر انجام داده اند. شایان ذکر است که در این ارتباط اهمیت شخصیت برجستهٔ علمی و ادبی سدهٔ نهم علیشیرنوایی را متذکر می شویم.

ذبیح الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات ایران می نویسد : «علیشیرنوایی که شعر ترکی و فارسی می سرود، در دیوان ترکی خود «نوایی» و در دیوان فارسی «فانی» تخلص می کرد. البته شاعران دیگری هم در عهد تیموری باتخلص فانی بودند، مانند هروی (فانی) و بخاری (فانی) در قرن دهم نیز همین تخلص را چند شاعر دیگر مانند فانی تبریزی و فانی شیرازی به کار بردند و بنابراین باید هنگام مطالعه در احوال امیر علیشیر از خلط و اشتباه آنان با یکدیگر احتراز کرد.

امیر علیشیر نوایی در ۸٤٤ هجری در هرات افغانستان به دنیا آمد. زمان حیات او نیمهٔ دوم سدهٔ پانزدهم میلادی برابر با سدهٔ نهم هجری در دوران تیموریان بوده است. وی وزیر سلطان حسین بایقرا بود. گذشته از آنکه خود یکی از شعرای نامی آن زمان بود، وی حامی و طرفدار ادبا و فضلای عصر خود به حساب می آمد. به گونه ای که در عظمت و شکوه ادبی شهرت هرات آنچنان کوشید که آن شهر هم سنگ و هم سان شهر غزنه در عهد سلطان محمود غزنوی گردید. وی در خردسالی باخانواده اش از هرات به عراق و از عراق به مشهد مهاجرت کرد. سپس به مرو و از آنجا دو مرتبه به هرات برگشت.

نوایی چه در دورهٔ وزارت و چه بعد از آن شادمانی ملّت و کشور را در نظر داشت. دوران طفولیت و جوانی او در فضایی علمی ادبی و فرهنگی سپری گردید. به همین دلیل شخصیت او به گونه ای قوام گرفت که کسب علم و دانش و ادب و هنر جزو خصلت او شند. نوایی حدود چهل کتاب ارزنده تألیف نموده به ارث گذاشت از میان این آثار، بیشتر به ترکی، دیوان اشعار فارسی وی انتشار یافته است و ازاین طریق بهترین خدمت است که وی برای توسعه ادبیات فارسی انجام داده است . در یک غزل که فانی تخلّص کرد، می‌گوید :

فانی عجب مدان اگر آن گل شگفته است — از اشک ابرسان تو بشگفت اگر شگفت

کتاب های علیشیرنوایی از شهرت خاصی برخوردارند. مهم آن «خمسه» است. که حاوی ٦٤٠٠٠ بیت می باشد. این کلیات اشعار مشتمل بر پنج مثنوی است. بخش اول خمسه را «تحیة الابرار» تشکیل می دهد که بیشتر دربارهٔ اخلاق و تصوف اسلامی است و چهار بخش دیگر آن داستان ها و افسانه های منظومی است که به

هـمانا در انـدیشهٔ روزگـار	شبی بود سرجوش لیل و نهار[۱]

شاعر نغز گفتار در بیست و نه شعر توصیف آن شب کرده‌است و هر شعرش سزاوار تحسین و آفرین است. خواننده از سحر حلالش مسحور و مجذوب می شود. ما به دلدادگان حسن معانی توصیه می‌کنیم که برای استفاده بیشتری به آن مثنوی مراجعه کنند و ببینند که در زیر نقاب الفاظ سیاه چه شاهد دلفریب معنیٰ نهفته‌است؛ برای نمونهٔ :

شـبی دیـده روشـن کـن دلفـروز	ز اجـزای خـود سـرمهٔ چشـم روز
دران روز فـرخـنده آنشب نـخست	همه روز خود را به خـورشید شست
نگـویم شـبی مـاه وش دلبـری	خـور از زیـور پـیکرش گـوهری
سـحر بـاخود از خـود بـریده امید	که چون پیش این شب توان شد سپید
شده چشم اعـمی در آن جـوش نـور	تـماشا گـر حـال اهـل قـبور
نگه را بـه هـنگامه بیَ سـعی و رنـج	نـمایان ز دل رازواز خـاک گـنج
ز بس ریـزش نـور بـالای نـور	بگـیتی رُوان بـود دریـای نـور[۲]

غالب در تعریف و توصیف شب معراج مبالغه را بحد غلو رسانیده داد سخن داده‌است. در آن شب که بر روز گیتی افروز خنده زن بود، جبرئیل علیه‌السلام تشریف آوردند. غالب می‌سراید :

کـه نـاگـه ورود سـروشان سـروش	در آن بـیکران قـلزم افگـندجوش
صـدایـی رسـید از پـریهمنی	که خودگوش چشمی شد از روشنی
مـهین پـرده دارِ در کـبریا	کشـانندهٔ پـرده بـرانـبیا[۳]

روح‌الامین به حضور سیدالمرسلین آمد و بعد از درود و سلام گفت که ای وجه تخلیق کائنات، رب العالمین خواستارتست. از لن ترانی باک مدار. هرچه حضرت موسی - علیه السلام - از یزدان پاک تقاضا کرد اکنون خدای وحده لاشریک از تو خواهش دارد؛ برپا شو و "اورنگ نه پایه را بپیما". شاعر هفده شعر نغز درین باب سروده است ولی درینجا بر شش بیت اکتفا می‌کنیم :

سـرایـندهٔ راز بـعد از درود	بـدین پـرده راز نـهانی سرود
که ای چشم هستی به روی تو باز	نـیاز تـو هـنگامه آرای نـاز
خـداونـد گـیتی خـریدار تست	شبست این ولی روز بـازار تست
بـه دور تـو شـد لن ترانی کـهن	فـصاحت مکـرر نسنجد سـخن
ترا خواستگار است یـزدان پـاک	هر آیـینه از لن تـرانـی چـه بـاک
بـیارای شـمشاد بـی سـایه را	بـپیمای اورنگ نـه پـایه را[۴]

۱- کلیات غالب (فارسی) ص ۱۶۸ ۲- همان کلیات - صص ۱۶۸ - ۱۶۹

۳- همان کلیات - صص ۱۶۹ - ۱۷۰. ۴- همان کلیات صص ۱۷۰ - ۱۷۱

نام های فرهاد و شیرین، لیلی و مجنون، سدسکندری و سبعهٔ سیاره در دسترس علاقه مندان و خوانندگان گرامی قراردارد که به سبک امیر خسرو دهلوی و نظامی گنجوی سروده شد و دارای مفهوم و محتوای عالی است. کتاب دیگری از نوایی «خزائن المعانی» حاوی ۵۵۰۰۰ بیت می باشد و همین طور او «لسان الطّیر» را که از «منطق الطّیر» شیخ فریدالدّین عطار پیروی گردیده است، به رشته ی تحریر درآورد که حاوی ۷۰۰۰ بیت می باشد.

نوایی در آبادانی و شکوفایی کشور نیز نقش سازنده و عمده ای را بازی و ایفاء کرد. مکتب ها، مدرسه ها و مساجد و بیمارستان ها و پل ها ایجاد نمود که تعدادش از ۳۷۰ تجاوز می کرد. با در نظر داشت این حقیقت مسلّم و انکار ناپذیر تاریخی، علیشیرنوایی در خراسان و ترکستان از نظر ایجاد مراکز خیریه شخصیت کم نظیر شناخته شده است. دراین خصوص و همچنین تجدید و احیای تمدن و فرهنگ اصیل ناب اسلامی و انسانی از نویسنده های بزرگ جهان و مؤرخان ممتاز چون دولت شاه سمرقندی و خواند میر و دیگران معلومات مستند و موثق می توان به دست آورد.

تدریس فارسی در ترکمنستان:

پس از فتح سرزمین های ایرانی نشین آسیای مرکزی و غربی به دست مسلمانان، باتوجه به سابقه ی آموزش در این منطقه و ارزش و اهمیتی که اسلام برای آموزش و تعلیم و تربیت قائل بود. نهادهای آموزشی و پرورشی رشد و گسترش چشمگیری یافتند و مکتب خانه‌ها که محل آموزش کودکان و نوجوانان بودند، مدرسه ها که به عنوان مراکز آموزشی عالی محسوب می شدند، نظام آموزشی سرزمین پهناور ایران را تشکیل می دادند. کودکان از پنج یا شش سالگی در مکتب، آموزش های ابتدایی را دریافت می کردند. مکتب خانه هایی که برای آموزش قرآن شکل گرفته بودند، رفته رفته باافزوده شدن دیگر آموزش ها نقش آموزشی بیشتری یافتند و کتاب های فارسی نیز تدریس می شد.

مخدوم قلی فراغی:

حضرت مخدوم قلّی فراغی شاعر شهیر متفکر و عارف نامی ترکمن می باشد. وی در سال ۱۷۳۳ میلادی به دنیا آمد. پدرش دولت محمد آزادی نام داشت و به ادبیات فارسی و تصوف اسلام خدمات ارزنده انجام داد. مخدوم قلی فراغی در ۱۷۸۳ میلادی درگذشت. مقبره های دولت محمد آزادی و مخدوم قلی

جبرئیل علیه‌السلام بُراق یعنی مرکب سبک عنان که صبا بگرد آن هم نمی‌رسید پیش آن شهسوار گران رکاب کشید. سخنور خوش گفتار در ستایش آن رهوار سبک رفتار اشعار دلاویز و آبدار - که عده آنها به سیزده می‌رسد - سروده رفعت تخیّل و علّو فکر و جدّت ادا را از خود نشان داده است که خواننده در شگفت می ماند و بی اختیار تحسین و آفرین بر زبان می راند. بقول غالب آن رهوار:

به روحانیان پرورش یافته ز ریحان مینو خورش یافته
شتابش به رفتار ز آن حد گذشت که تاگویی آید، ز آمدگذشت
سبک خیزی اش خنده زن بر نسیم که در جنبش انگیزد از گل شمیم
هم از باد صبحی سبک خیز تر هم از نکهت گل دلاویزتر[۱]

محبوب کبریا حضرت محمد مصطفی(ص) از استماع این خبر فرحت اثر مسرور و شادمان شدند زیرا از دیرباز همین آرزو بر ضمیر منیرشان پرتو انداز بود. حضرت رسالت مآب "ص" به کمال مسرت و شادمانی برپشت بُراق نشستند:

فرس چون سواری سرافراز یافت دمی تازه در خویشتن بازیافت[۲]

شاعر شیرین مقال اکنون منظرهٔ برق رفتاری و طی کردن مسافت زمین و آسمان را بیان کند:

به جنبش در آمد عنان ناگهش فضای زمین گشته جولان گهش
به سُم گنج قارون نمایان کنان به دُم عقد پروین پریشان کنان
چنین تا زبیت المقدس گذشت ازین کهنه کاخ مقرنس گذشت
قدم تا بر اورنگ ماهش رسید به اکلیل کیوان کلاهش رسید
بسالید چندان زبیشی قدر که بی منت مهر گردید بدر[۳]

بڑاق برق رفتار بکمال سرعت می‌رفت و بزودی بر فلک دوم رسید که در آن عطارد که ملقب به دبیر فلک است خواست که چند شعر در نعت صاحب "لولاک لما خلقت الافلاک" عرضه کند، چنانکه او به صورت غالب نمودار شد:

در اندیشه پیوند غالب گرفت به خود درشد و شکل غالب گرفت[۴]

غالب باید یادآور می‌شود که این اشعار در مدح و ستایش سیاح لأمکان از من یعنی غالب است نه از دبیر فلک. ازین طور خود را برتر از دبیر فلک نشان داده است. چند بیت از آن اشعار نعتیه‌اش بدین قرار است:

درین صفحه مدحی که من می‌کنم خود از گفتهٔ خود سخن می‌کنم
نظر محو حسن خدادادِ تو ستم کُشتهٔ غمزهٔ داد تو
به رفتار رخش تو اختر نشان به گفتار لعل تو گوهر فشان

۱- همان کلیات - ص ۱۷۱.
۲- همان کلیات، ص ۱۷۲
۳- همان کلیات ، ص ۱۷۲
۴- همان کلیات ، ص ۱۷۳

فراغی در ایران مرز ترکمنستان و در روستایی به نام «آق توقای» قرار گرفته است که هم اکنون بعد از استقلال ترکمنستان مردم آنجا با برادران ایرانی خود هر سال ۱۸ مئی روز تولد شاعر و عارف نامی ترکمن را گرامی می دارند.

سابقهٔ ادب زبان فارسی وقزاق در قزاقستان :

زبان فارسی در قزاقستان در برقراری پیوستگی های فرهنگی باایران و دیگر کشورهای منطقه نقش بارزی ایفا می نماید. ملّت قزاق قرن ها فقط دارای ادبیات شفاهی بود. ادبیات کتبی قزاقها از دهه ی هشتم قرن نوزدهم میلادی شروع شد. در گسترش آن گرچه سهم نویسندگان چون «ابراهیم اولتین ساربن»، «چاکن ولی خانف» و دیگران زیاد است . امّا رشد ادبیات کتبی قزاق را بانام پایه گذارآن، «آبای» «قونبایف» شاعر ملّی و متفکر بزرگ قزاق در سال ۱۸٤٥ میلادی در دامنه ی کوههای چنگیز حومه ی شهر «سهی پلازتینک» واقع در شمال غرب قزاقستان در خانواده ای ثروتمند دیده به جهان گشود. اسم کوچک او ابراهیم بود. البته مادرش اورا «آبای» صدا می زد. که معنی آن در زبان قزاقی «تیزهوش» یا «اندیشمند» است. این شاعر بعداً به همین نام مشهور شد.

وی تحصیلات ابتدایی را نزد معلمان خصوصی در خانواده شروع کرد و از سن هشت سالگی دانش آموز مدرسه ی «امام احمد رضا» در شهر «سمی پلانینک» شد. پنج سال تحصیل دراین مدرسه و آشنایی باعلوم دینی و ادبیات شرق به ویژه ادبیات کلاسیک ایران و خواندن اشعار شاعران بزرگ فارسی زبان همچنین فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی و نظامی و دیگران، ادامه داشت .

آموزش فارسی در کرغیزیه :

نسبت به تدریس زبان و ادبیات فارسی، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در کرغیزیه، از زمان آغاز به کار خود در بهار سال ۱۳۷٤ چند شعبهٔ جدید آموزش زبان و ادبیات فارسی در دانشگاهها و مدارس شهرهای مختلف این جمهوری و شهر بیشتکک راه اندازی کرده است. پایه گذاری[1] شعبه های زبان فارسی در دانشگاه زبان های جهانی شهر آلماتی، دانشگاه خواجه احمد یسوی شهر

۱- خبرنامه شورای گسترش زبان وادبیات فارسی شماره ٤٣ . وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جمهوری اسلامی ایران ص ۲۳ .

جهان آفرین را گرایش به تو | گنه بخشی اش را نمایش به تو
درین ره ستایش نگار توام | به بخشایش امیدوار توام(۱)

در سپهر سوم ناهید یعنی مطرب و خنیاگر فلک در راه سرور انس و جان(ص) جبین خویش را می‌ساید و نغمهٔ ای بدون مزامیر در مدح خیرالانام(ص) می‌سراید و آن حضور سراپانور او را ردای نور به طور صله اعطا می‌فرمایند:

ردایی ز نورش به انعام داد | که در جلوه برسر کشد بامداد(۲)

سرور کائنات و فخر موجودات(ص)از فلک سوم چون به فلک چهارم رسیدند، دیدند:

زر اندود کاخی گزین منزلی | ز بس روشنی دلنشین منزلی
در آن کاخ جا کرده نام‌آوری | شهنشه نگویم شهنشه گری(۳)

در تعریف و توصیف این منزل و مقام و هرچه دران جا بود غالب ده شعر سروده است.

در پایان می‌گوید.

روان پیش پیشش مسیحا و بس | روانهای شاهان پیشین ز پس
قدم بوس پیغمبر آهنگ کرد | ز بس بوسه جا بر قدم تنگ کرد
ز مهرش به جنبش درآمد بسی | به هر بوسه رست از فلک کوکبی
بدینسان که گردون پراز کوکب است | همانا ز گلبازی آن شب است(۴)

غالب پشت سرگذاردن همه افلاک و بروج و ستارگان را یک یک بیان کرده یک صدو سه بیت شعر نگاشته است.

نُهم پایه کان را توان خواند عرش | به ره زاطلس خویش گسترد فرش
زهی نامور پایهٔ سرفراز | سراپردهٔ خلوتستان راز
بود گرچه برتر ز افلاکیان | ولی لرزد از نالهٔ خاکیان
دل بینوایی گرآید به درد | نشیند بران پایهٔ پاک گرد(۵)

در آنجا

نه از مهر نام و نه ز انجم نشان | نه دریا نمایان نه ریگ روان
ز ایزد پرستان به هر سرزمین | بود سجده آنجا چو سربر زمین(۶)

حبیب کبریا و مهمان رب علا درین جا تشریف آوردند. غالب بوسیلهٔ تصور تصویر آنجا چنین می‌کشد:

درآمد گرانمایه مهمان حق | برخ ماهتاب شبستان حق
قدم زد به راهی که رفتن نداشت | نگهبان و همراه و رهزن نداشت
جهت را دم خود نمایی نماند | زمان و مکان را روایی نماند

۱- همان کلیات، ص ۱۷۳.
۲- همان کلیات ص ۱۷۴
۳- همان کلیات ص ۱۷۴
۴- همان کلیات صص ۱۷۴ - ۱۷۵
۵- همان کلیات، ص ۱۸۰
۶- همان کلیات، ص ۱۸۰

ترکستان، دانشگاه روزنامه نگاری دانشگاه فارابی قزاقستان و مدرسه قزاقی ۱۳۷ و ۱۲ شهر آلماتی از جمله فعالیت های رایزنی فرهنگی ایران در جمهوری قزاقستان است.

براساس گزارش رایزنی فرهنگی ایران در قزاقستان، این شعبه ها هم اکنون در شهر آلماتی، دانشگاه خواجه احمد یسوی شهر ترکستان و مدرسه قزاقی شماره ۱۲ شهر آلماتی تأسیس شده است. این اتاق ها هر یک با لوازم و ابزار صوتی و تصویری و آموزشی تجهیز شده اند.

تأسیس شعبه زبان فارسی در دانشگاه ملّی قرقیزستان و تجهیز اتاق زبان فارسی این دانشگاه نیز از فعالیت های عمدهٔ رایزنی فرهنگی ایران است که در جمهوری قرقیزستان انجام شده است. براساس این گزارش، فقدان متون مناسب آموزش زبان فارسی یکی از مشکلات آموزش زبان فارسی در جمهوری قزاقستان است و رایزنی فرهنگی ایران در این جمهوری در جهت رفع این مشکل برخی از متون درسی نظیر کتابچه های آموزشی، تاریخ ادبیات ایران، متون ادب فارسی، دستور زبان فارسی و تاریخ و جغرافیای ایران (ایرانشناسی) را تهیه و تدوین کرده است.

پیاده کردن گفت و گوی فیلم های ایرانی و اخبار رسمی رادیو ایران، تهیهٔ تابلوهای تصویری واژگان و حروف الفبا از دیگر فعالیت های رایزنی است که در جهت کمک به یادگیری فارسی آموزان انجام شده است.

هم اکنون به جز استادان محلّی زبان فارسی که عمدتاً از دانش آموختگان دانشگاههای قزاقستان هستند، چهار استاد ایرانی در دو کشور قزاقستان و قرقیزستان به تدریس زبان و ادبیات فارسی مشغولند. و در کنار آن رایزنی فرهنگی ایران در جمهوری قزاقستان جلسات آموزشی تخصّصی برای استادان زبان فارسی برگزار کرده است.

برگزاری آزمونهای ایرانشناسی برای، دانشجویان، دعوت از دانشجویان و دانش آموزان زبان فارسی برای شرکت در برنامه های رایزنی، برگزاری جشن و مراسم برای فارسی آموزان و تلاش برای اشتغال دانش آموختگان زبان فارسی از دیگر فعالیت های رایزنی فرهنگی در جهت تقویت آموزش زبان فارسی در آن جمهوری است. هم اکنون بیش از ۱٦۰ دانشجوی زبان فارسی در دانشگاههای دولتی فارابی و زبان های جهان، دانشکده روزنامه نگاری بین المللی، دانشگاه خواجه احمد یسوی شهر ترکستان و مدرسه شماره ۱۲ قزاقی شهر آلماتی زیر نظر ۱۵ آموزگار محلّی و ٤ استاد ایرانی به آموزش زبان فارسی مشغولند[1]. علاوه برآن، در دانشگاه

۱ - خبرنامه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی شماره۴۳.

غـبار نـظر شـد ز ره نـاپدید　　سـراپـای بـیننده شـد جـمله دیـد
در آورد بـی‌کلفت سـمت و سـوی　　"بنورالسموات والارض"(۱) روی(۲)

حضرت محمد مصطفی (ص) جمله مراحل را طی کرده بالآخر "چون در خلوت آباد راز و نیاز" وارد شدند دویی از بین رفت و در "احمد" اثری از میم نماند و "احد" با شئون و صفات جلوه گر شد:

در آن خـلوت آبـاد راز و نـیاز　　بـه روی دویـی بـود چـون در فـراز
نـماند انـدر "احـمد" ز مـیمش اثـر　　کـه آن حـلقه ای بـود بـیرون در
احـد جـلوه گـر بـاشئون و صـفات　　نبی محو حق چون صفت عین ذات(۳)

بالآخر "حب ظهور" کارفرماشد و آن هادی بر حق "ص" به عجلت به سوی این خاکدان مراجعت فرمودند.

بـحکم تـقاضای حب ظـهور　　تـنزل در انـدیشه آورد زور
احـد کسـوت احـمدی یـافته　　دم دولت سـرمدی یـافته
بـیامد بـدین خـاکـدان بـی درنگ　　چو در جوی آب و چو بر روی رنگ(۴)

آن صاحب التاج والمعراج چون این جهان نا پایدار را بار دگر از وجود مسعود خویش سرافرازی بخشیدند مشاهده کردند که حلقهٔ در همی‌جنبید و بستر و بالین شان همان طور گرم است.

به جنبش درش حـلقهٔ در هـمان　　ز وی گرم بالین و بستر همان(۵)

غالب اکنون به منقبت حضرت علی -کرم اللّه وجهه -گریز کرده چنین می‌سراید:

سحرگه که وقت سجودش رسید　　زهـمنام یـزدان ورودش رسـید
به شـادی درآمـد عـلی از درش　　وصـال عـلی شـادی دیگـرش
شب از بادهٔ قـدس سـاغر گـرفت　　صبوحی ز دیـدار حـیدر گـرفت
دو هـمراز بـا هـمدگر راز گـوی　　نشانهای بینش به هم بـازگوی(۶)

منقبت :

منقبت امیرالمومنین حضرت علی - علیه‌السلام - مشتمل بر یک صدوبیست و هشت بیت است و از مطلع زیر آغاز می‌یابد :

هزار آفـرین بـر مـن و دیـن مـن　　که منعم پرستیست آیین مـن(۷)

۱- اشاره به آیت کریمه ، قران مجید پاره ۱۸ سورة النور ۲۴، آیت ۳۵
۲- کلیات غالب ، ص ۱۸۱
۳- کلیات غالب ، ص ۱۸۱
۴- همان کلیات ، ص ۱۸۲
۵- همان کلیات ، ص ۱۸۲
۶- همان کلیات، ص ۱۸۲
۷- همان کلیات ، ص ۱۸۳

دولتی فارابی تعداد پنجاه (۵۰) دانشجو تحصیل می کنند، که زبان فارسی را به عنوان زبان دوم خود برگزیده اند. در قرقیزستان نیز بیش از ۳۰ دانشجوی زبان فارسی در دانشگاههای علوم انسانی و ملّی و بنیاد قرقیز به تحصیل زبان و ادبیات فارسی مشغولند.

چشم انداز شعر امروز تاجیکستان :

چشم انداز شعر امروز تاجیکستان عنوان کتابی است که دکتر علی اصغر شعردوست آن را نگاشته به همت انتشارات بین المللی الهدی، با همکاری معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است . این اثر گزارش مؤقعیت امروز شعر فارسی و تحولات آن را در فراز و نشیب حوزهٔ آسیای مرکزی است و نگارنده ضمن بررسی تاریخ شعر فارسی، تصویری از شعر امروز تاجیکستان ارائه داده است .

نویسنده در مقدمهٔ کتاب با استناد به قول محققّان و تذکره نویسان، حوزه ی جغرافیایی خراسان بزرگ را زادگاه شعر فارسی می داند و معتقد است علی رغم گسترش دامنه آفرینش ها از شرق به غرب، اعتبار فرهنگی نخستین حوزه ی جغرافیایی شعر فارسی باقی است و هنوز هم خراسان کانون خلاقیت این صورت هنری به شمار می رود. وی فروپاشی شوروی سابق و اعلام رسمی شدن زبان فارسی در تاجیکستان را در زمره ی تحوّلات بزرگ قرن می داند که گسترش حوزه ی جغرافیایی فرهنگ را در پی داشته و بستری مناسب برای برخی فعالیت های فرهنگی فراهم آورده است. دراین اثر گذشته ی سیاسی و ادبی ماوراءالنهّر تکوین و تحول تصویری، دور نمایه ی شعر، انواع شعر و تحول آن، موسیقی و عناصر آهنگ را در شعر و تأثیر شعر ایران بر شعر معاصر تاجیکستان بررسی شده است.[1]

این پیوستگی فرهنگی که به وسیلهٔ زبان فارسی مرتبط گردیده است، لاهور و تاجیکستان را نیز باهم در یک منطقهٔ واحد فرهنگی می بندد. پروفسور دکتر احمد

۲ – همان.

غالب از اهل تشیّع بود و تعلق خاطر او به مولای متقیّان حضرت علی -کرم‌اللّه وجهه - به حدی بود که بعضی از معاصرانش او را از فرقه نُصیری پنداشتند. او در یکی از ترکیب بند که در منقبت آن امام آزادگان و پیوسته به حق نگاشته، اتهام آنان را رد کرده است:

دیـن حـق دارم مـعاذاللّـه نُـصیری نـیستم — گر نداند عیب جوباری خدا دانای ستی[1]

علقهٔ روحی که غالب به حیدر کرار - سلام‌اللّه علیه - داشت او را وادار نمود که در تمجید و تجلیل امام عالی تبار غلو را به کار برد، لکن باوجود این مبالغه - که در اشعارش آشکار است - او برتنگ مایگی خویش خجالت می‌کشد که در انجاح مقصود همواره قاصر مانده است چنانکه می‌گوید:

کسـانی کـه انـدازه پـیش آورنـد — سخن ها ز آیـین و کـیش آورنـد
بـنادانـیِ از شـورِ گـفتار مـن — سگـالند زان گـونه هـنجار مـن
کـــه آرایش گـــفتگو کـردهام — بـه حـیدرستایی غـلو کـرده‌ام
مرا خود دل از غصّه بی تاب باد — ز شرم تُـنک مـایگی آب بـاد[2]

سپس در پاسخ معترضین این طور می‌نگارد:

بــه رد و قــبول کسـانم چـه کـار — عـلی"ع" بـایدم، بـا جـهانم چـه کـار
در انـدیشه پـنهان و پـیدا عـلی(ع)ست — سخن کز علی(ع) می‌کنم با عـلی است
گــر از بـنده‌های خــدا چـون مـنی — کــه در خــرمن ارزد بـه نـیم ارزنـی
عـلی"ع" را پـرستد بـه کـیش خیال — چــه کـم گـردد از دسـتگاه جـلال[3]

حب و ولای غالب به علی - علیه السلام - ازین امر نیز ظاهر است که او در نعت رسول مکرم صلی‌اللّه علیه و آله وسلم دو قصیده بحیطهٔ تحریر آورده است ولی در منقبت امام ابرار چهار قصیده در سلک نظم کشیده است و یک قصیده مشترک است یعنی نعت و منقبت هر دو دارد. علاوه از این در مدحت حیدر کرار(ع) یک مخمس و یک ترکیب بندهم در کلیات فارسی او موجود است. در غزلیات غالب نیز گاه گاهی شعر در مدح و ستایش آن امام همام(ع) از قلم گوهر رقم او تراوش یافته است. او دیوانهٔ علی(ع) است. او در ترکیب بند می گوید:

عاشقم لیکن ندانی کز خـرد بـیگانه‌ام — هوشیارم با خدا و با علی دیوانه‌ام[4]

شفیتگی و دلبستگی شاعر به این امام عالی مقام تا به این غایت رسیده‌است که بقولش نام نامی و اسم سامی علی - علیه‌السلام - همیشه ورود زبان اوست. در بزم طرب به حضرت علی(ع) همنواست و در گوشهٔ غم آن امام ذی‌احترام اندوهش را می رباید. در عالم تنهایی بامام ذی شان رازهای دل می‌گوید و به هنگام آشیب و شیب ازو امداد می جوید ؛ زیرا او را از سیل بلا نجات دهـنده مـی‌پندارد و گـمان می‌برد کـه خـداونـد متعال او را گـوهر جـان بـرای آن بخشیده‌است که در راه آن امام والاشان نثار بکند.

۱- همان کلیات، ص ۷۷ — ۲- همان کلیات، ص ۱۸۷

۳- کلیات غالب (فارسی) صص ۱۸۷ - ۱۸۸ — ۴- همان کلیات، ص ۷۸

حسن دانی باستان شناس پاکستان و ماہر و متخصّص امـور سیاسـی و جغرافیـایی کشور های آسیای میانه، در یک مقاله درباره ی این پیوستگی چنان اظهار مـی دارد: «شهر لاهور در قرن دهم میلادی در دورهٔ غزنویـان بـه شـهرت رسـید . حکومت غزنویان که از حکومت های بسیار نیرومند سلسلهٔ تاجیکی سامانی و بخارا به وجود آمد، به تاریخ اسلام در شبه قاره رونق بخشید. بنابراین شهر لاهور می تواند یک شهر اسلامی و تاریخی آسیای میانه به شمارآید. امّا بدبختانه این شهر نتوانسته است مقـام خودرا در تاریخ اسلام به دست بیآورد. باوجود این آنچه که دربارهٔ این شـهر مـورد بررسی قرار گرفته است، زبان مردم است تاجیکی (فارسی) که مردم لاهـور بـه آن تکلم می کردند و این زبان توسط غزنوی ها به سرزمین پاکستان و هند و مخصوصاً به شهر لاهور وارد گردید. این زبان در شهر لاهور رواج یافت».

در پایان، برای نگهداری پل ارتباطی کـه بـین ده کشـور جهـان از جملـه پاکستان، ترکیه، آذربایجان، قزاقستان، ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان، قرقزیسـتان، افغانستان و ایران برقرار است، از خداوند متعال مسئلت می داریم. بـه قـول علامـه محمد اقبال لاهوری که به زبان اردو اتحاد بین المسلمین جهت حفـظ و نگهـداری امنیّت حرم پاک را چنان خواهان است :

ایک ہوں مسلم حرم کی پاسبانی کے لیے　　نیل کے ساحل سے لے کر تا بہ خاک کاشغر

*****
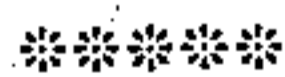
نیاساید اندیشه جز با علی"ع" ‏ ‏ ز اسماء نیندیشم اِلاّ علی"ع"
به بزم طرب همنوایم علی است ‏ ‏ به کنج غم اندوه ربایم علی ست
به تنهاییم رازگویی به اوست ‏ ‏ به هنگامه‌ام پایه جویی به اوست
خدا گوهری را که جان خوانمش ‏ ‏ از آن داد تا به روی افشانمش[۱]

شاعر عقیده دارد که اگرچه جان و دلم عطا کردهٔ خدای بزرگ و برتر است لکن به وسیلهٔ علی - علیه‌السلام - او را ودیعت شده‌است. رسول اکرم(ص) را بدین علّت می‌پذیرد که علی(ع) بآن محبوب باری تعالیٰ پیمان محبت بسته‌است:

مرا مایه گر دل وگر جان بود ‏ ‏ از او دانم ارخود ز یزدان بود
کنم از نبی روی در بوتراب ‏ ‏ به مه بنگرم جلوهٔ آفتاب
نبی را پذیرم به پیمان او ‏ ‏ خدا را پرستم به ایمان او
خدایش روانیست هر چند گفت ‏ ‏ علی"ع" را توانم خداوند گفت[۲]

اعتقاد اکثر مسلمانان جهان این است که آن حضور سراپا نور بودند و جسم اطهر حضرت رسول(ص) سایه نداشت. همه نعت سرایان دلایل و براهین که نتیجهٔ غور و خوض شان است، به کار برده این دعوای خویش را باثبات رسانیده‌اند. دلایل غالب در این باره، چنین است :

نبی"ص" را اگر سایه صورت نداشت ‏ ‏ تردّد ندارد ضرورت نداشت
دو پیکر دو جا در نمود آمده ‏ ‏ اثرها به یک جا فرود آمده
بدان اتحادی که صافی بود ‏ ‏ دو تن را یکی سایه کافی بود
از آن سایه یکجا گرایش کند ‏ ‏ که احمد(ص) ز حیدر(ع) نمایش کند[۳]

غالب بعد ازین یکی از اسمای سامی سیدالمرسلین - صلی‌اللّٰه علیه و آله وسلم - را که احمد است تشریح کرده می‌گوید که "الف" در احمد حرف اول "اللّٰه" است و از میم مراد سرور ثقلین حضرت محمد مصطفیٰ - صلی‌اللّٰه علیه و آله وسلم - است. بقیه دو حرف یعنی "حا" و دال" به حساب جمل دارای عدد هشت و چهاراست که مجموعه آن دوازده می‌باشد و ازین اشاره به جانب عده ائمه مطهرین - علیهم‌السلام - است که دوازده است:

در احمد الف نام ایزد بود ‏ ‏ زمیم آشکارا محمد(ص) بود
الف میم را چون شوی خواستار ‏ ‏ نماند ز احمد به جز هشت و چار[۴]

سپس غالب به منقبت علی - علیه السلام - رجوع کرده چنین گریز می‌کند.

ازین نغمه کاینک ره هوش زد ‏ ‏ به دل ذوقِ مدحِ علی جوش زد[۵]

۱- همان کلیات ، صص ۱۸۳ - ۱۸۴
۲- همان کلیات ، ص ۱۸۴
۳- همان کلیات ، ص ۱۸۴
۴- همان کلیات ، ص ۱۸۵
۵- همان کلیات ، ص ۱۸۵

سید مرتضی موسوی[1]

زبان و ادب فارسی در قرن بیستم در پاکستان[2]

چکیده:

در قرن نوزدهم میلادی با افول خورشید قدرت تیموریان شبه قاره، زبان فارسی از رسمیّت افتاد. امّا در همین دوره نویسندگان و سخنوران برجستهٔ فارسی در شبه قاره آثاری ارزنده به وجود آوردند که شامل اسدالله غالب (م۱۸۶۹م) سید احمد خان (م۱۸۹۸م) الطاف حسین حالی (م۱۹۱٤م) شبلی نعمانی (م۱۹۱٤م) می باشند. مضافاً براین به برکت صنعت چاپ صدها کتاب، کلّیات و دواوین که قبلاً نسخ خطّی آن در دسترس همگان نبوده، باچاپ سنگی در شهرهای مختلف در کتابخانه های مؤسسه های آموزشی و خصوصی به دست علاقه مندان قرار گرفت و موجب ترویج بیش از پیش زبان فارسی در جامعهٔ مسلمان شبه قاره به ویژه در مناطقی که بعدها جمهوری اسلامی پاکستان استقرار یافت، گردید.

از فارسی نویسان و فارسیگویان برجستهٔ قرن بیستم میلادی در پاکستان می‌توان گرامی (م۱۹۲۷م) میرزا قلیج بیگ (م۱۹۲۹م) رعنای کاظمی (م۱۹۳۱م) فیروزطغرایی (م۱۹۳۱م)یوسف عزیز مگسی (م۱۹۳۵م) ابوبکر مستونگی (م۱۹۳۷م) علامه محمد اقبال (م۱۹۳۸م) اختر شیرانی (م۱۹٤۸م) دکتر محمد دین تأثیر(م۱۹۵۰م) زیب مگسی (م۱۹۵۳م) اصغر علی روحی لاهوری (م۱۹۵٤م)، مولانا ظفر علی خان (م۱۹۵۶م) رضا علی وحشت (م۱۹۵۶م) عبدالمجید سالک (م۱۹۵۸م) اسد ملتانی (م۱۹۵۹م) مرتضی احمد خان میکش(م۱۹۵۹م) مولانا عطاءالله شاه بخاری (م۱۹۶۲م) علامه عنایت الله خان مشرقی (م۱۹۶۳م) ناظم سندی (م۱۹۶٤م) ضیاء جعفری (م۱۹۷۰م) جگر کاظمی

---

[1] – مدیر فصلنامهٔ دانش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد.

[2] – متن مقاله که در پنجمین مجمع بین المللی استادان زبان و ادبیات فارسی، اکادمی علوم تاجیکستان در دوشنبه ارایه گردید (اسفند ۱۳۸۴ هـ.ش).

سخنور عالی قدر در منقبت امام عالی مقام می گوید که رفرفش دوش ختمی مرتبت و کفش کف یدالله است. آن رفیع‌الشان سائلان را از آرزوی آنان بیشتر عطا می‌کند. نگه تشنگان دیدار از رویش کوثرآشامد و هرکه از خوشبوی مکارم اخلاق و خصایل و عادات پسندیده آن ستوده صفات که به رفق و مرحمت آراسته است، شنید، روانش تازه‌تر گردید ضمیر منیر سراپردهٔ سِرّ وحی است. حرص و هوس تابع فرمانش است ولی سریر آن فرمان روا حصیر باشد.

علی(ع) آن زدوش نبی(ص) رفرفش — علی(ع) آن یداللّه را کف کفش
به سایل ز خواهش فزون تر سپار — به لب تشنهٔ جرعه، کوثر سپار
نگه کوثر آشامد از روی او — روان تازه رو گردد از بوی او
نیازرده گوشش ز آواز وحی — ضمیرش سراپردهٔ رازِ وحی
هوا و هوس گشته فرمان پذیز — به فرمان روایی حصیرش سریر
براهیم(ع) خوی سلیمان فری — مسیحا دمی مصطفی(ص) گوهری
نبی را جگر تشنهٔ روی او — خدا را به خواهش نظر سوی او[1]

غالب بر عرفی شیرازی (م: ۹۹۹ هـ ق) که یکی از سخنوران نامی زمان اکبر پادشاه شبه‌قاره (۹۶۳ - ۱۰۱۴) بود رشک می برد و می خواست که بعد از مرگ مثل او در خاک نجف اشرف مدفون بشود.

به هند و عراق و به گلزار و دشت — به سوی علی"ع" بایدم بازگشت
و لیکن چون آن ناحیه دلکش است — اگر در نجف مرده باشم خوش است
چه کاهد ز نیروی گردان سپهر — چه کم گردد از خوبی ماه و مهر
که دل خسته ای دهلوی مسکنی — ز خاک نجف باشدش مدفنی[2]

در پایان این منقبت برای تکمیل این آرزو چنین دعا می‌کند:

خدایا بدین آرزویم رسان — ز اشک من آبی به جویم رسان
ز غالب نشان جز بسر آن در مباد — چنین باد فرجام و دیگر مباد[3]

مغنّی نامه:

غالب مغنی نامه‌ای در یک صدوسی و نه بیت سروده است. آغازش چنین است:

مغنی دگر زخمه برتار زن — گل از نغمهٔ تر به دستار زن
به پروازش آن گل انشان نوای — نگویم غم از دل دل از من ربای
دل از خویش بردار و برساز نه — هم از خویش گوشی بر آواز نه[4]

شاعر دربارهٔ عقل و خرد اظهار نظر کرده می‌نگارد که سخن اگرچه خزینه‌ای است مملو از لئالی آبدار و گوهر شهوار لاکن تابش و درخشانی آنها نیازمند خرداست. همه می دانند، در

۱- همان کلیات، صص ۱۸۵ - ۱۸۷ ۲- همان کلیات، صص ۱۸۸ - ۱۸۹
۳- همان کلیات، صص ۱۸۹ - ۱۹۰ ۴- همان کلیات، ص ۱۹۰

پیشاوری (م۱۹۷۲م) ادیب فیروزشاهی (م۱۹۷۳م) تبسّم قریشی (م۱۹۷۳م) ممتاز حسن احسن (م۱۹۷٤م) ماهرالقادری (م۱۹۷۶م) صوفی غلام مصطفی تبسّم(م۱۹۷۸م) ذهین تاجی (م۱۹۷۸م) شبیر حسن خان جوش (م۱۹۸۲م) رئیس امروهوی (م۱۹۸۸م) خواجه عبدالحمید عرفانی(م۱۹۹۰م) عطاءالله خان عطا(م۱۹۹۱م) می باشند.

نثر نویسان فارسی این قرن در پاکستان شامل، دکتر محمد باقر(م۱۹۹۳م)، دکتر غلام سرور (م ۱۹۹۸م)، پرفسور وزیرالحسن عابدی، دکتر سید علی رضا نقوی، دکتر انعام الحق کوثر، پرفسور منظورالحق، سید محمد عابد شبّر، سید مرتضی موسوی، دکتر سید محمد اکرم، دکتر آفتاب اصغر، دکتر صغری بانو شگفته، دکتر محمد ریاض(م۱۹۹٤م)، دکتر محمد ظفر خان(م۲۰۰۵م)، دکتر سبط حسن رضوی(م۱۹۹۷م)، دکتر عارف نوشاهی و دهها تن دیگر استادان دانشگاه ها و دانشکده های پاکستان می باشند.

در متن مقاله فقط نوزده نفر فارسی گویان و فارسی نویسان منتخب پاکستان درگذشته طی قرن بیستم میلادی معرفی می شوند.

***

در قرن نوزدهم میلادی با افول خورشید قدرت تیموریان شبه قاره، زبان فارسی از رسمیّت افتاد. امّا در همین دوره نویسندگان و سخنوران برجستهٔ فارسی در شبه قاره آثاری ارزنده به وجود آوردند که شامل اسدالله غالب (م۱۸۶۹م) سید احمد خان (م۱۸۹۸م) الطاف حسین حالی (م۱۹۱٤م) شبلی نعمانی (م۱۹۱٤م) می باشند. مضافاً براین به برکت صنعت چاپ صدها کتاب، کلّیات و دواوین که قبلاً نسخ خطّی آن در دسترس همگان نبوده، باچاپ سنگی در شهرهای مختلف در کتابخانه های مؤسسه های آموزشی و خصوصی به دست علاقه مندان قرار گرفت و موجب ترویج بیش از پیش زبان فارسی در جامعهٔ مسلمان شبه قاره به ویژه در مناطقی که بعدها جمهوری اسلامی پاکستان استقرار یافت، گردید.

قبل ازاین که به خود موضوع بپردازیم ملاک کار این پژوهش، یعنی این که چه کسانی به عنوان خدمتگزاران زبان و ادبیات فارسی در پاکستان طی قرن بیستم میلادی قلمداد شده اند، در زیر آورده می شود:

شبی که همچو پرزاغ تیره و تار باشد کس نتواند که دُرّ و گوهر را بدون روشنی چراغ بخوبی ببیند. همچنین پیرایش این کارگاه کهنه رهین منت و مرهون احسان دانش است چنانکه هر عُقده‌اش از خرد می‌توان گشود :

سخن گرچه گنجینهٔ گوهراست | خرد را ولی تابشی دیگر است
همانا به شب های چون پرّ زاغ | نبینی گهر جز به روشن چراغ
به پیرایش این کهن کارگاه | بدانش توان داشت آیین نگاه
بود بستگی را گشاد از خرد | سر مرد خالی مباد از خرد
خرد چشمهٔ زندگانی بود | خرد را به پیری جوانی بود[۱]

غالب ذکر نخستین صبح آفرینش کائنات به شیوهٔ شایسته بدین نمط می‌کند. پوشیده رویان راز چون خمیازه ریخته از خواب ناز بیدار شدند، خمیازه که مقصود از آن نام آور می‌بود. خمیازه ای که در اصل خمار بادهٔ آرزوی دلبری بود یعنی شعور ذات بیدار شد ،لکن پیش از آن که پرده را بالا بزند و نگاه را صلای تماشا بدهد، خواست که ردای فلک ار دُرر تابناک آراسته و بساط زمین، عنبرین بشود. بعد از نوردیدن پرده اولین نوری که آهنگ هستی کرد و سیاهی و تاریکی را زدود و کافور کرد، خرد بود :

پگاهی که پوشیده رویانِ راز | به خمیازه جَستند از خواب ناز
چه خمیازه عنوان نام آوری | خمار مي خواهش دلبری
ازین پیش کاین پرده بالازنند | نگه را صلای تماشا زنند
ردای فلک گوهر آما شود | بساط زمین عنبر اندا شود
نوردی از آن پرده برجای خویش | برون دادنوری زسیمای خویش
ز بالی که رخشانیء برق زد | سراپرده جوش اناالشرق زد
نخستین نمودار هستی گرای | خرد بود کامد سیاهی زدای[۲]

سخن وَ صریر قلم آن همه اسرار مکنون یعنی رازهایی که در خزینهٔ سینه مخزون و در کنوز دل و دماغ انسان مکنوز باشد بوسیلهٔ خرد دَرِ این گنجینهٔ گشاده می‌شود. سرود و نغمه که همه را در اهتزاز آورد رهین احسان خرداست و خرد بوسیله گفتار و آواز به دیگران می‌رساند و ازین طور خرد هم مرهون منّت گفتار است:

سخن گرچه پیغام راز آورد | سرود ارچه در اهتزاز آورد
خرد داند این گوهرین در گشاد | ز مغز سخن گنج گوهر گشاد
بدانش توان پاس دم داشتن | شمار خرام قلم داشتن
بود در شمار شناسادری | خرد را به گفتار هم گوهری[۳]

۱- همان کلیات ، صص ۱۹۰ - ۱۹۱
۲- همان کلیات ، ص ۱۹۱
۳- همان کلیات ، ص ۱۹۲

الف : متولّد و یا متوفای در پاکستان طی قرن بیستم میلادی.
ب : متولّد در خارج از پاکستان امّا اقامت ممتد در پاکستان.
ج : متولّد قرن بیستم و به قید حیات در قرن بیست و یکم میلادی،

۱ - میرزا قلیچ بیگ (۱۸۵۳ - ۱۹۲۹ م)

میرزا قلیچ بیگ طی زندگانی مثمر ۷۷ ساله ٤٥۷ کتاب، رساله و اثر به زبانهای فارسی، سندهی، اردو ، انگلیسی و سایر زبانها تصنیف و تألیف و ترجمه کرده، که موجب شگفتی حوزه های علمی و ادبی است. از بیست و دو اثر که او به زبان فارسی تألیف و تصنیف نموده، گُرجی نامه با تصحیح و تنقیح خانم فائزه زهرا میرزا[۴] استادیار زبان فارسی در یکی از دانشکده های دخترانه در اسلام آباد در ۱۳۸۰ هجری شمسی به توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد چاپ و منتشر گردیده است. بی مناسبت نیست متذکر گردیم که اولین کتاب فارسی میرزا قلیچ بیگ به نام «مفتاح القرآن» در حین حیات وی به چاپ رسیده بود و دومین کتاب «گرجی نامه» ۷۳ سال پس از درگذشت این نویسنده و سخنور برجسته منتشر شده است. موضوعات آثار میرزا قلیچ بیگ متنوع و به چند دانشی ارتباط دارد، نظیر تاریخ، فلسفه، جغرافی، ریاضی، زبان شناسی، دستور زبان، نمایشنامه و رمان‌نویسی، طب، اخلاق، نجوم، کشاورزی و نقد ادبی و به موجب سهم مثمر وی به شعر و ادب، اورا با القاب سعدی سند و خیام سند یاد کرده اند.

۲ - رعنای کاظمی (۱۸۸۶ - ۱۹۳۱م)

سید سکندر کاظمی متخلص به رعنا در پشاور زاده شد. تحصیلات متداول را در زادگاه به پایان رسانید و در ۱۹۱٤م از طریق کابل به ایران سفر کرد و در اصفهان مدّتی اقامت کرد و تحصیلاتی داشت که جزئیات آن بر ما روشن نیست، امّا مدّتی در تهران سکنی داشت و در آن دوره علوم معقول و منقول را نزد سخنور شهیر و ادیب نام‌آور سید احمد ادیب پیشاوری (۱۲۶۰-۱۳٤۹هـ.ق) فرا گرفت. پس از مراجعت از ایران در سال ۱۹۲٤م ملاقات رعنای کاظمی با علامه محمد اقبال دست داد و اقبال فارسی گفتاری او را به این کلمات ستود «من تاکنون هیچ هندی الاصل را ندیده‌ام که با چنین فصاحت به زبان فارسی صحبت کند» در اصناف قصیده، مثنوی، قطعه و غزل آثاری منظوم دارد، امّا به قصیده سرایی بیشتر توجّه می نمود. سبک

به گمان غالب، شاعری و فکر لازم و ملزوم است. از مینای اندیشه چون باده سخن در پیمانه‌گوش ریخته می‌شود این سه را از یک دگر ممیز کردن دشوار باشد. به عبارت ساده می‌توان گفت که منبع سخن، عقل و خرد است و برای ادراک معانی هم عقل و خرد باید:

سخن باده اندیشه مینای او | زبان بی سخن لای پالای او
به پیمودن باده پیمانه گوش | خرد ساقی و خود خرد جرعه نوش[۱]

شاعر نکته سنج و شیرین مقال یک قدم فرازده می‌گوید:

زدودن ز آیینه زنگار برد | ز دانش نگه ذوق دیدار برد
فروغ خرد فرّه ایزدیست | خدا ناشناسی ز نابخردیست[۲]

اسلوب احمد انصاری در تشریح این اشعار هرچه گفته است تلخیص و ترجمه‌اش در فارسی این است:

"زنگار آئینه از زدودن، دور و صلاحیت عکس انگنی‌اش زیاد می‌شود؛ همین طور هر قدر که تهذیب عقل کنیم آن از بیرون بینی گذشته درون بین نیز می‌شود. تعلق ذوق دیدار از حیات است یعنی از اشیایی که معروض علم حیاتی است و نگه کاشف اسرار است که نه تنها به علم عینی و سماعی بلکه به علم‌الیقین می‌رساند ولی دانش یا علم و حکمت بنیانی است که ارفع‌ترین صورت آن ما را به الفاظ وردورتهز تا به عقل برتر (Higher reason) می‌برد و این عقل برتر و نگه فقط یک صلاحیت است که دونام دارد."[۳]

خرد چون به اندیشه ربط پیدا می‌کند نظر یا نگاه نامیده می‌شود و چون به عمل بستگی دارد آن را کردار گویند، همین عقل و خرد است که بر رذائل غلبه یابد یعنی غضب را مبدّل به شجاعت کند و خواهش ها را مغلوب سازد و بر عفت قانع شود. خرد می‌تواند رذائل را به فضائل مبدّل بکند:

ز اندیشه دم زد نظر نام یافت | به کردار رفت از اثر کام یافت
به چشم سبک سر از او گوش تاب | گرانپای خواهش از او درحساب
غضب را نشاط شجاعت دهد | ز خواهش به عفّت قناعت دهد
به اندازه زور آزمایی کند | خورد باده و پارسایی کند
منشهای شایسته عادت شود | نظر کیمیای سعادت شود[۴]

مشاهده ما است که هیچ مشامی از گلشن عالم، بوی وفا نشنیده است بلکه دل هر کس از خار آزار رنجیده است. به عبارت دگر کسی نیست که از چرخ دوّار چور و جفاندیده باشد. اما غالب از آن کسان است که در مدت‌العمر در حزن و ملال بسر برد هیچ گاه روی نشاط و انبساط ندیده‌اند. لذا انسان باید که در همه احوال شادمان باشد و در نامساعدت روزگار و بدیهای دل

۱- همان کلیات، ص ۱۹۳ ۲- همان کلیات ص ۱۹۳

۳- انصاری، اسلوب احمد "ابرگهربار کا ایک پهلو" مطبوعه مجلّه صحیفه، غالب نمبر ژانویه ۱۹۶۹.

۴- کلیات غالب فارسی صص ۱۹۳ - ۱۹۴

شعر او سبک بازگشت است و در شعر از زبان امروزی استفاده و به کار می‌گیرد. در حین حیات او در مجلّه های ادبی شبه قارّه و گل زرد تهران و روزنامه مفتش ایران در اصفهان آثار وی منتشر می‌گردید .

نمونه شعر رعنا

در قصیده ای باعنوان مدیحةالشعرا شاعران برجستهٔ زبان فارسی را از رودکی تا عصر خویش تجلیل نموده، بیتی چند اقتباس میٔ شود :

سوار عرصهٔ میدان رزم «فردوسی» — که چشم دهر چو او در سخن ندید سوار
دگر چو حضرت «خیام» شاعر مشرق — سپهر دانش و حکمت جهان فضل و وقار
هزار معنی باریک و نکته های بدیع — ببین به گفتهٔ حافظ به دیدهٔ بیدار

به استقبال حافظ

تقصیر از آن رسیده ز انسان به غایتی — داند که رحمت تو ندارد نهایتی
صبر و رضا نشان یقین است در بلا — کفر است در طریق محبّت شکایتی

۳ - فیروز طغرایی (۱۸۸۲ - ۱۹۳۱م)

فیروزالدّین احمد فیروز طغرایی، طفل هیجده ماهه بود که پدرش بدرود حیات گفت. مادرش به یکی از دوستان ایرانی نژاد شوهر مرحومش جهت تربیت فرزندش استدعا نمود و به همین سبب در سن ده سالگی طغرایی با زبان و شعر فارسی آشنایی به دست آورد بلکه مبادی علوم دینی را هم توانست به دست آورد. در سنین پایین جهت امرار معاش به حرفهٔ رفوگری مشغول گشت.

امّا بعداً به کارمندی ادارهٔ گمرک روی آورد. پس از مدّتی به مدیریت مجلّه های مسیحا و ایشیا و فراگیری حرفهٔ طب سنّتی در لاهور مشغول بود تا این که مطب شخصی دایر کرد. در همان دوره به مدیریت مجلّهٔ تهذیب‌الاخلاق که به یادبود سید احمد خان مؤسس دانشگاه اسلامی علیگره منتشر می‌گردید، منصوب گشت و با به دست آوردن گواهینامهٔ منشی فاضل (ویژهٔ تحصیل ادبیات فارسی) به مدت دو سال به عنوان دبیر فارسی فعالیت داشت. آن گاه به سلک خدمت مهاراجه کشمیر در آمد و دو سال در منطقهٔ جامو گذراند. سپس به مدیریت روزنامه «وکیل» انتصاب یافت و پس

آزار به نکویی به سر برد و از غم و الم مغلوب نشود و صبر کند زیرا صبر عاقبةالامر ثمر شیرین دارد چنانکه گفته‌اند صبر گرچه تلخ است ولی بر شیرین دارد
غالب برین قول دانایان: زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز
عمل پیرا شده کوشید که به زمانه بسازد، اما: که غبارِ ملال تیرگی پذیرفته بود، بزداید:

به دانش غم آموزگارمنست | خزان عزیزان بهارمنست
غمی کز ازل در سرشت منست | بود دوزخ اما بهشت منست
به غم خوشدلم غمگسارم غمست | به بیدانشی پرده دارم غمست[۱]

غالب به خیال اینکه کارهای اهل جهان بر وفق تقدیر ساخته می‌شود و هیچ کس نتواند شناخت که منشور سعادت بر نام او رقم کرده‌اند یا او را در جریدهٔ اهل شقاوت داخل کرده‌اند لذا نصایح دوستانه و پند مخلصانه داده می‌گوید که درشتی را به نرمی زبون کنید و ستم را غمزهٔ گردش روزگار بپندارید و اصلاً آثار رنج و اندوه بر سیمای تان آشکار نشود. فی‌الجمله او درس استغنا می‌دهد و گوید که انسان را باید که نه تنها رنج و غم بلکه مسرت و شادمانی را نیز درخور اعتنا نشمرد و ازین هر دو مجانبت بورزد:

ز من جو، دربد، نکو زیستن | جگر خوردن و تازه رو زیستن
درشتی به نرمی زبون داشتن | رسد گرستم غمزه پنداشتن
ز دل خار خار غم انگیختن | خسک در گذار نفس ریختن
سمن چیدن و در ره انداختن | دل افشردن و درچه انداختن[۲]

علّو همت و بلند حوصلگی غالب از این بیان عیان است که او از غم گریزان نیست بلکه آن را دوست می‌دارد، حزن و ملال که برای دیگران کمتر از عذاب جهنم نباشد برایش مثل جنت نشاط افزاست. این غم او را در شکنجهٔ حسرت و یاس نمی کشد بلکه مانند یار غمگسار باعث تسلیت و تسکین قلب و برتر از آن در فن شاعری راهنمای اوست:

بدین جاده کاندیشه پیموده است | غمم، خضر راه سخن بوده است[۳]

حسّ تفاخر غالب اکنون می‌تپد و به جهت آنکه خود را برتر از نظامی و زلالی نشان بدهد، می‌گوید که نظامی در سخن گویی و شعر سرایی از خضر استدعای راهنمایی کرد و زلالی از نظامی در خواب اکتساب فیض کرد. گویا سخنوری نظامی مرهون منت "سروش" است اما من احسان مند کسی نیستم. نوای غزلهای من که حائز پایهٔ بلند و مقام ارجمند است تخلیق دل دردمندم است و چنانکه گفته‌اند هرچه از دل خیزد بدل ریزد، شاعری من پسند خاطر عامی و عارف است، بدین علت فوقیت و برتری من بر نظامی واضح و لایح است. این "خسروانی سرود»، بر قلب من نازل می‌شود.

۱- همان کلیات، ص ۱۹۵   ۲- همان کلیات، ص ۱۹۵
۳- همان کلیات، ص ۱۹۶

از تعطیل آن در بخش تصنیف و تألیف انجمن حمایت اسلام لاهور باسمت «مصحح» وابستگی داشت، امّا هوای لاهور با او سازگار نبود. بالاخره در تاریخ ۸ فوریه ۱۹۳۱م به لقای حق شتافت. در حین حیات طغرایی دهها نفر شاگرد را از مسلمانان و هندوان در شعر و ادب تربیت نمود که معروفترین آنان حکیم محمد حسین عرشی، صوفی غلام مصطفی تبسّم، دکتر عنایت الله و ممتاز حسن احسن بوده اند. از آثار او شرح قصاید قاآنی و لسان الغیب، کلام فیروز، و کلیات طغرایی است که پس از درگذشت وی صوفی تبسّم به چاپ رسانید. از ویژگیهای شعری وی قدرت سخن، رقّت اندیشه، سوزوگداز، لطافت احساس، ظرافت مضمون را می توان متذکّر گشت. ابیاتی چند به عنوان نمونه :

کشیدم در تمنّایش من از هر آرزو دستی	چه خوش ای ناصح نادان که بردارم ازو دستی
چنان فلک به سرم راند لشکر اندوه	که پایمال شدم چون زمین راه گذر
لطمه های موج را آماجگاهم روز و شب	گرچه از دریا چو ساحل برکنار افتاده ام

۴- یوسف عزیز مگسی (۱۹۰۸ - ۱۹۳۵م)

پدر یوسف عزیز که سردار ده هزاری عشیرهٔ مگسی بود، بهترین معلمان را جهت تحصیلات مقدماتی او به تعلیم و تربیت وی گماشت. وی در سنین جوانی به کارهای خیریه به خصوص در آموزش و پرورش اجباری کودکان و ترویج علوم دینی همت گماشت. مدّتی جهت مطالعهٔ امور آموزشی اداره های فرهنگی در انگلستان به سر برد و برای دانشجویان بلوچ یک باشگاه دایر کرد. پس از مراجعت هم به اهداف نوعدوستانه خود پرداخت. امّا در تاریخ ۲۱ ماه مه ۱۹۳۵ در زمین لرزهٔ مهیب کویته که هزاران نفر کشته داشت، به سرای باقی شتافت. وی باوصف این که فقط ۲۷ سال زیست امّا شاعر دوزبان اردو و فارسی بود. به اردو عزیز و به فارسی یوسف تخلّص می کرد. ابیاتی چند به طور نمونهٔ شعر وی :

ما الفت ترا به دل و جان خریده ایم	از دو جهان مهر تو در دل گزیده ایم
با ما مگو ز آتش نمرود ای رفیق	ما از شراب عشق خلیلی چشیده ایم

***

داری که زیب گردن منصور گشته است	ای کم نظر بیا که همان دارم آرزوست
خاری که در خلید به پای جناب قیس	بگذار ای رفیق همان خارم آرزوست

نظامی نیم کز خضر در خیال	بیا موزم آیین سحر حلال
زلالی نیم کز نظامی به خواب	به گلزار دانش برم جوی آب
نظامی کشد ناز، تابم کجا	زلالی بود خفته خوابم کجا
نظامی به حرف از سروش آمده	زلالی از او در خروش آمده
من از خویشتن با دل دردمند	نوای غزل برکشیده بلند
که نشگفت کاین خسروانی سرود	شود وحی وهم بر من آید درود[1]

این فطرت انسانی است که آزرده دل آرزو دارد که کسی او را دلجویی بکند و اسباب تسکین قلبی و راحت روحی او مهیا سازد. در خستگی و درماندگی، چاره‌جویی و غم خواری کند و اگر او را اجل آید بر میّت او ...بنالد و اشک فشانی بکند. غالب در این باب به صد حسرت و یأس می گوید بر حال من نظر افگنید.من با چه قدر مشکلات مواجه شده و از آنها چه قدر خون در جگر کرده‌ام. درد درونم چون مرا مضطرب و بیقرار می کند، من در این آشفته حالی خود را خود تسلیت می دهم زیرا کسی ندارم که درمان دردم بکند. من اگرچه در شاعری یگانهٔ روزگار هستم اما مربی ندارم که از صلات و عطیات حوصله‌ام بیفزاید. دل اندوهگین من مثل چراغ است که از تاب غم فروزان می شود. من به جهت اظهار حزن و اندوه بی پایان لب نتوانم وا کرد. من اگرچه از شدت الم تنگدل و ملول می شوم عقل و خرد من از من می‌رنجد.

کسی را که با غم شماری بود	روا باشد از غمگساری بود
که در خستگی چاره جویی کند	به غم خواری افسانه گویی کند
چو میرد بر آن مرده نالد هم او	سرانجام کارش سگالد هم او
مرا بین که چون مشکل افتاده است	چه خون هاست کاندر دل افتاده‌است
خود از درد بی تاب خود چاره جوی	خود آشفته مغز و خود افسانه گوی
کسم در سخن کار فرمای نیست	به بخشندگی همت افزای نیست
زیزدان غم آمد دل افروز من	چراغ شب و اختر روز من
نشاید که من شکوه سنجم ز غم	خرد رنجد از من چو رنجم ز غم[2]

در پایان این مقال ناگفته نماند که غالب در این مثنوی چندبار دربارهٔ اضطراب و اضطرار خویش ذکر کرده است یعنی وقوع وقایع غائله و هائله که در سراسر زندگانی مواجه شد چون او را به یادش می آید مغموم و ملول می‌شود و ناله و شیون از او سرزند و بسیار جزع و فزع می کند ولی چون تیر فریاد و فغان به سنگ می خورد و نفیر درد بی درمان سودی ندهد آن وقت به خود اندیشد که این همه شور و غوغای بیفایده، جایز و مباح نبود چنانچه به خودی خود مایل به تسلی و تشفی قلب خویش می شود. درینجا هم همان روش را اختیار کرده‌است.

۱- همان کلیات، ص ۱۹۶ ۲- همان کلیات، صص ۱۹۶ - ۱۹۷.

۵ - علامه محمد اقبال (۱۸۷۷ - ۱۹۳۸ م)

اقبال در ۹ نوامبر ۱۸۷۷ م در شهرستان سیالکوت چشم به جهان گشود. اسم پدرش «نور محمد» و نام مادرش «امام بی بی» و از افراد متدیّن بودند. در مسجد کوی مسکونی درس قرآن گرفت و آن گاه به مدرسهٔ اسکاچ مشن به تحصیل پرداخت. دراین مؤسسه آموزشی مولانا سید میر حسن معلم بود و اقبال طرف توجه ایشان قرار گرفت. در همان اوان اقبال به سخن سرایی به زبان اردو پرداخت و شعر خود را جهت اصلاح به داغ‌دهلوی (م۱۹۰۵م) می فرستاد. پس از دورانی کوتاه داغ اظهار داشت که اشعار وی از ملاحظه و تصحیح بی‌نیاز است. پس از کسب دیپلم به لاهور منتقل و در دانشکدهٔ دولتی ثبت نام کرد. دراین مؤسسه عالی آموزشی زیر کنف حمایت پرفسور تامس آرنلد قرار گرفت که به اقبال برای ویژگیهایش تشویق می‌کرد. دانشنامه های کارشناسی و کارشناسی ارشد در رشته های فلسفه و زبان و ادب عربی به دست آورد و همین که فارغ التحصیل گردید به سمت معلمی دانشگاه انتخاب گردید.

اولین شعر اقبال که در مجلهٔ مخزن در سال ۱۹۰۱ م چاپ و منتشر گردید «هیمالیا» عنوان داشت. در همان سال هم اولین کتاب منثور او به موضوع اقتصاد نیز به چاپ رسید.

اقبال در ۱۹۰۵ به تشویق پرفسور آرنلد جهت تحصیلات عالیه به انگلستان رفت و در دانشگاه کمبریج مشغول تحصیل گردید و با فیلسوف معروف میک تیگارت و با دو تن مستشرق برجسته پرفسور ادوارد برون و دکتر رینالد نکلسون آشنایی نزدیک به دست آورد. پس از آن در دانشکدهٔ معروف حقوق لنکن ان جهت تحصیل حقوق وارد شد. آن گاه در آلمان در دانشگاه مونیخ پایان نامهٔ خود را باعنوان «سیر فلسفه در ایران» تهیه و تسلیم نمود و مؤفق به کسب دکترای فلسفه گردید. پرفسور آرنلد برای شش ماه به مرخصی رفت و اقبال به جای وی کرسی زبان و ادب عربی را اداره کرد.

پس از مراجعت به لاهور در دانشکدهٔ دولتی مشغول تدریس فلسفه گردید و به وی اجازه داده شد که به وکالت دادگستری نیز بپردازد. شایستهٔ تذکّر است که اقبال ازاین که در شغل آزاد می خواست خدمت کند پس از مدّت کوتاهی از کار تدریس صرفنظر کرد و تنها با وکالت قضایی امرار معاش می کرد. اقبال در ۱۹۲۸ م بنا به دعوت جهت ایراد سخنرانیهای دربارهٔ اسلام به شهرهای مدراس، میسور، حیدرآباد(دکن) و علیگره مسافرتهایی

ساقی نامه :

ساقی نامه در ادب فارسی سابقه قدیمی دارد. ملا عبدالصمد فخر زمانی قزوینی در میخانه، ساقی نامه های متقدمین و معاصرین را تا به ۱۰۲۸ ه‍ ق گردآوری نموده‌است. مولوی محمد شفیع در دیباچهٔ میخانه زیر عنوان "نظری بر ارتقای ساقی نامه" نوشته‌است که ملا عبدالنبی ساقی نامه پرتوی (م : ۹۴۱ هق) سرخوش ساقی نامه ظهوری (م: ۱۰۲۴ هق) و خوشگو ساقی نامهٔ خبوشانی (م : ۱۰۱۸ ه‍ ق) را بهترین قرارداده‌است. ما در مقال نظری گذرا بر ساقی نامهٔ غالب می‌افکنیم که مشتمل بر یک صدوپنجاه و پنج بیت است. آغازش چنین است :

بیاساقی آیین جم تازه‌کن　　　طراز بساط کرم تازه‌کن
به پرویزازمی درودی فرست　　　به بهرام ازنی سرودی فرست
به دَور پیاپی بپیمای می　　　به شور دمادم بفرسای نی[1]

غالب بعد از این نظامی را هدف تنقید و تضحیک قرار داده به مخاطب می‌گوید که هوشیار باش و از خم نظامی مخور، مبادا او از چرب زبانی، تو را از راه برده به جای میخانه بسوی خانقاهی سوق بدهد. کام و دهن آن بیچاره از لذت آب آتش مزاج ناآشنا است و دربارهٔ بادهٔ گلگون حرفهای شنیده را برای زیب داستان نگاشته است. رضاجوی من باش و ظرفم را ببین.

مبادا نظامی ز راهت برد　　　به دستان سوی خانقاهت برد
فریبش مخور چون می آشام نیست　　　ستمدیدهٔ گردش جام نیست
ورع پیشه مسکین چه داند ترا　　　به آرایش نامه خواند ترا
رضاجوی من شو که ساغر کشم　　　گرم نیل و جیحون دهی در کشم[2]

علت غایی این قدر باده پیمایی من این است که :

پذیرد زمی گوهرم آب و رنگ　　　به مَستی فزون گرددم هوش و هنگ[3]

سبب دیگر بسیار نوشی می‌دانی که دو سال سپری شده است که روی دختر رز را ندیده‌ام. اکنون که میسر شد می‌خواهم ازان حسب دلخواه متمتّع بشوم :

همانا تو دانسته ای کز دو سال　　　ننوشم می الاّ به بزم خیال[4]

لذا ای ساقی سوسن قبا

ز لب تشنگی چون به می درخورم　　　تو کمتر خور امروز تا برخورم
تو آن چشمه ای کز تو خضر آب خورد　　　سکندر ز لب تشنگی تاب خورد
نه خضری که در آب باشی به خیل　　　تو آبی ولی کوثر و سلسبیل

---

۱ - همان کلیات ، صص ۱۹۷ - ۱۹۸
۲ - همان کلیات، ص ۱۹۸.
۳- همان کلیات ، ص ۱۹۸
۴- همان کلیات ، ص ۱۹۹

کرد و خطبات وی نخست به انگلیسی و در ۱۹٦۷ م باعنوان «احیای فکر دینی در اسلام» در تهران برای اولین دفعه منتشر گردید.

در صحنهٔ سیاسی نیز در ۱۹۲٦م به عضویت مجلس قانون گزاری پنجاب در انتخابات عمومی انتخاب گردید. در ۱۹۳۰ م در خطابهٔ ریاست اجلاسیه سالیانهٔ حزب مسلم لیگ در اله آباد ایدهٔ تأسیس کشور مسلمان‌نشین در شبه قاره را عنوان کرد. در ۱۹۳۱ م در کنفرانس میزگردی که به منظور تدوین قانون اساسی در لندن تشکیل شده بود با سایر رهبران شبه قاره شرکت داشت. در راه مراجعت به نمایندگی مسلمانان شبه قاره در بیت‌المقدس در نخستین مؤتمر اسلامی تشکیل گردیده بود حضور یافت. مسافرت بعدی او به انگلستان جهت شرکت در سومین کنفرانس میزگرد در ۱۹۳۳ م بود که هنگام مراجعت به اسپانیا سفر کرد و از مسجد قرطبه دیدن کرد و شعر کم‌نظیری به همین موضوع به اردو سرود. آخرین مسافرت وی بنابه دعوت دولت وقت افغانستان جهت مشاوره در تجدید سازمان نظام آموزش عالی آن کشور در ۱۹۳۳ م انجام گرفت که در حین مسافرت به غزنین در آرامگاه حکیم سنایی غزنوی حضور بهم رسانید . او در چهار سال پایانی زندگانی با کسالتهای گوناگونی دست و پنجه نرم می‌کرد، از جمله کسالت گلو، ضیق نفس، ضعف قلب در تاریخ ۲۱ آوریل (اول اردیبهشت) ۱۹۳۸م به دعوت حق لبیک‌اجابت گفت و آرامگاهش در جنب مسجد تاریخی عالمگیری لاهور مرجع خلایق است. برطبق گزارشها آخرین دوبیتی که بر زبانش جاری شد مشهور و برزبانهای همگان است :

سرود رفته بازآید که ناید   نسیمی از حجاز آید که ناید
سرآمد روزگار این فقیری   دگر دانای راز آید که ناید

از آثار عمدهٔ اقبال به فارسی مثنوی اسرار خودی (۱۹۱۵م) رموزبیخودی(۱۹۱۸م) پیام مشرق (۱۹۲۲م) زبور عجم (۱۹۲۷م) جاویدنامه (۱۹۲۹م) پس چه باید کرد ای اقوام شرق (۱۹۳٦م) ارمغان حجاز (دو زبانه ۱۹۳۸م) می‌باشند، اما آثار منظوم به اردو شامل بانگ درا (۱۹۲٤م) بال جبریل (۱۹۳۵م) و ضرب کلیم (۱۹۳٦م) می باشند. از دهها آثار منثور وی برخی تا به چال منتشر نه شده امّا از کتابهای منتشر شدهٔ او برجسته ترین بازسازی اندیشهٔ دینی در اسلام و سیر فلسفه در ایران می باشند.

هـر آیـینه چـون اعـتقاد ایـن بـود منوش و بـنوشان کـه داد ایـن بـود[1]

غالب بعد از این رو به موضوع تصوّف آورده، رموز و دقائق آن در بیست و هشت بیت بیان می‌کند و می‌گوید که می و مینا، گل و مل، گلستان و بلبل، آسمان و انجم وغیرهم به جز خدای وحده لاشریک هیچ است.

می و شیشه بگذار و بگذُر زمن هـمانا نـه مـن بـلکه ایـن انجمن
گـل و بـلبل و گـلستان نیز هـم مـه و انـجم و آسـمان نـیز هـم
نمودیست کـان را بـود، بـود هـیچ زیان هیچ و سـرمایه و سـود هـیچ
بـعرض شـناسایی هـرچـه هست به وهم است پیدایی هـرچـه هست
دو گیتی از آن جو نمی بیش نیست ازل تا ابد جز دمی بیش نـیست[2]

اگر گفتهٔ من را به نگاه اشتباه می‌بینی، گفتارم را صرف نـظر کـن و بشنو کـه سـعدی شیرازی در این ضمن چه می‌گوید:

نه از من ز سعدی شنو تـا چـه گـفت سخن گـفت در پـرده امـا چـه گـفت
ره عـقل جـز پـیچ در پـیچ نـیست بـر عـارفان جـز خـدا هـیچ نـیست
خـیالی در انـدیشه دارد نـمود همان غیب غیب است بزم شـهود[3]

غالب حس می‌کند که باده خوار را مسایل تصوف زیر بحث آوردن نمی‌زیبد ازین رو به خود گوید که گوش هوش گشاده دار و سخن دربارهٔ آن راه و روش گفتن که بر آن قدم نزده ای نشاید. تو که سنایی نیستی از حقیقت حال مفر مکن.

تـصوّف نـزیبد سـخن پـیشه را سـخن پـیشه رنـد کـژ انـدیشه را
نشـان مـند ایـن روشـنایی نـه ای غزل خوان و می خور سنایی نه ای[4]

تو شاعر غزل گو و دلدادهٔ دختر عنب هستی، برایت مناسب این است که مجلس عیش و طرب را آراسته بکنی و در آن غزل بسرایی تا داد سخن بیابی. این اگر پسند خاطرت نیست داستانهای پادشاهان گذشته سرکن و حاضرین بزم را از کارنامه‌های شان آگاه کن و اگر این هم نتوانی باید که "سخنان حق» بگویی. غالب از این طور مایل به خودستایی می‌شود:

سخن را خود آن گونه دانم سرود کزین نیز خوشتر توانم سرود[5]

ولی بزودی این خیال به خاطرش خطور میکند که قوت و توانایی زمان شباب نمانده و ضعف و ناتوانی شیب مستولی شده است و نوبت به اینجا رسیده است که صریر قلم هم پسند خاطر من نمی‌افتد. سرو سهی من بید مجنون شده و با پندار از سرم به در رفته است. درین پیرانه سری فخر و مباهات کردن ولاف صلاحیت و اهلیت شعر گویی زدن هم نمی‌زیبد.

۱- همان کلیات، ص ۱۹۹
۲- همان کلیات، صص ۱۹۹ - ۲۰۰
۳- همان کلیات، ص ۲۰۰
۴- همان کلیات، ص ۲۰۱
۵- همان کلیات، ص ۲۰۲

توجه اقبال به ایران و نوابغ فارسی زبان

اقبال دوستدار شخصیتهای ادبی و نوابغ فارسی زبان است حتّی اسامی شهرهای فلات ایران به عنوان رمز به کار می برد. چنانکه در ابیاتی نمونه ملاحظه می شود.

تنم گلی ز خیابان جنّت کشمیر   دل از حریم حجاز و نوا ز شیراز است
عطاکن شور رومی سوز خسرو   عطاکن صدق و اخلاص سنایی
پیررومی خاک را اکسیز کرد   از غبارم جلوه ها تعمیر کرد

در هفتاد سال اخیر دهها استاد و دانشمند ایرانی بالغ بر پنجاه اثر عمده در احوال و آثار و افکار اقبال به سلک نگارش در آورده در صحنهٔ اقبال‌شناسی خدماتی ارزنده انجام داده اند. درعین حال صدها مقالهٔ علمی پژوهشی در همین زمینه در نشریات فارسی منتشر گردیده است. تمجیدی که ملک الشعزا بهار از نقش و سهم اقبال کرده، کم نظیر است :

عصر حاضر خاصهٔ اقبال گشت   واحدی کز صد هزاران برگذشت

استفادهٔ اسامی شخصیتهای اسلامی به عنوان رمز

به مصطفی(ص) برسان خویش را که دین همه اوست
اگر به او نه رسیدی تمام بولهبی است

در دل مسلم مقام مصطفی(ص) است   آبروی ما ز نام مصطفی(ص) است
مسلم اول شه مردان علی(ع)   عشق را سرمایهٔ ایمان علی(ع)
مریم از یک نسبت عیسی عزیز   از سه نسبت حضرت زهرا(ع) عزیز
رمز قرآن از حسین(ع) آموختیم   ز آتش او شعله ها افروختیم

توجّه اقبال به فارسی گویی

تخمین زده شده است که بالغ برشصت در صد سروده های اقبال به زبان فارسی است و بیش از نیمهٔ آثار منظوم فارسی اقبال، قبل از نشر مجموعه‌های شعری اردو به چاپ رسیده و در اختیار علاقه مندان در داخل و خارج از شبه قاره قرار داشت. یکی از دلایل گرایش اقبال به فارسی سرایی، خواستهٔ وی مبنی براین که اندیشه ها و افکار او در جهان فارسی هم مورد استفاده واقع شود، بوده است. همچنین دلیل دیگر را چنان تبیین کرده است .

گرچه هندی در عذوبت شکّر است   طرز گفتار دری شیرین‌تر است

ولی تاب در خود نیابم کنون | صریر قلم بر نتابم کنون
دریغا که در ورزش گفتگوی | به پیری خود آرایی آورد روی
زسرباد پندار بیرون شده | سهی سرو من بید مجنون شده[۱]

غالب چون خود را نابغهٔ روزگار و در عرصهٔ شاعری برتر از همهٔ سخنوران متقدّمین و معاصرین می شمرد، این احساس همواره او را وادار به تفاخر و خودستایی می‌کرد؛ بار دگر او دعویٰ می کند که در این زمان کهن سالی می توانم که در شعرگوییِ‌گوی سبقت از همگنان و همگان ببرم. گرفتم که سپهر بی مهر رنگ رویم را برده است و ضعف بر من سیطره یافته و من تاب و توان عهد شباب را باخته‌ام و نیش غم از دل سر بیرون کرده‌است؛ در بدنم خون نمانده است ولی چشمانم قطرات خون را بر دامنم می چکاند؛ با همه بی دست و پایی مطالب بدیع و مضامینِ نو در ضمیرم می‌آید و هم می‌توانم آن همه را از حلیه صنایع لفظی و معنوی آراسته کرده به منصهٔ شهود جلوه بدهم که عزیز خاطر هر کِه و مِه گردد. راستی چون من سخن نغز و فصیح و کلام دلکش و فرح آور می‌سرایم خضر - علیه السلام - تحسین و آفرین می‌کند:

چه غم گر فلک رنگم از روی بُرد | توانم ز خود در سخن گوی برد
ننالم ز پیری جوانم به رای | هنوزم بود طبع زور آزمای
سخن سنج معنی ترازم هنوز | به شیوایی شیوه نازم هنوز
هنوزم جگر موج خون می‌زند | ز دل نیش غم سر برون می‌زند
ز چشمم همان خون به دامان چکد | به تن نبود اما ز مژگان چکد
ز حرفی که اندر ضمیر آیدم | هنوز از دهن بوی شیر آیدم
بهر بذله کز لب فشانم چو قند | خضر دَرُّمن قالَ گوید بلند[۲]

من از توفیق یزدان پاک می‌توانم سخن را چنین زیب و زینت بدهم که حیات جاوید بیابد و دانشمندان خردمند نتوانند برآن انگشت رد بنهند بلکه همواره در ستایش آن رطب اللّسان بشوند:

توانم که درکارگاه هنر | به نیروی یزدان پیروز گر
زهم بگسلم باستانی تراز | سخن را دهم جاودانی تراز
مثالی نویسم که پیغمبران | نویسند لارَیب فیهِ بران[۳]

غالب سپس رجوع به اصل موضوع مثنوی کرده می گوید که فردوسی طوسی (م : ۴۱۱ هـ ق) در شاهنامه داستانهای باستان و قصص شاهان ایران مثل کیخسرو و پهلوانان دربارشان مانند قهرمان معروف رستم وغیرهم که از دیرباز این جهان بی ثبات را بدرود گفته‌اند، به آب و تاب بیان کرده‌است، من به اقبال ایمان و نیروی دین متین احوال شهنشاه دو جهان که سریر و دیهیم نداشت یعنی سیدالمرسلین (ص) و سپهبدش اعنی امام‌المتقین (ع) از فردوسی بهتر بیان

۱- همان کلیات، ص ۲۰۲
۲- همان کلیات، صص ۲۰۲ - ۲۰۳
۳- همان کلیات، ص ۲۰۳

۶ - زیب مگسی (۱۸۸۳ - ۱۹۵۳م)

میر گل محمد خان زیب در قریهٔ جهل مگسی در بلوچستان (پاکستان) در ۱۸۸۳ متولّد گردید. از سرداران پولدار بود امّا اخلاقش بسیار درویشانه بوده است چنانکه گوید:

چو ابراهیم ادهم ملک و سامان دادم و رفتم مراد سلطنت را ترک کردم بهر درویشی

زیب به قدرت کلام و صنعتگری در سخنسرایی متّصف است. در آثار منظوم زیب دو مجموعه بدین قرار در حین حیات وی چاپ و منتشر گردیده:

۱ - پنج گلدستهٔ زیب یعنی پنج دیوان فارسی که در چاپخانهٔ معروف نولکشور در لکهنؤ به سال ۱۹۳۱ م به قطع بزرگ حاوی انواع اصناف سخن می باشد که در ذیل تبیین می شود:

۱ - دیوان اول (زیب نامه) دارای ۳۲ غزل با التزام که در ردیف هر حرف از الفبا یک غزل سروده است.

۲ - دیوان دوم (دیوان عجیب) حاوی ۵۸ غزل است و دراین مجموعه التزام نموده است که در هر غزل وی یک حرف تهجی را ترک کرده است.

۳ - دیوان سوم (دیوان بحور) ۱۵۳ غزل در بحور جداگانه چه متعارفه و غیر متعارفه سروده است.

٤ - دیوان چهارم (دیوان صنایع) مشتمل برترکیب بند، ترجیع بند، مستزادمثلّث، مربّع، مخمّس، مسدّس، غزل و قصیده که به مراعات صنایع بدیعه سروده است.

٥ - دیوان پنجم (دیوان مفردات) محتوای ۷۱٤ بیت متفرق در تغزل، فلسفه، اخلاق و تصوف می باشد.

۲ - خزینةالاشعار یعنی مخمّسات زیب که باز چاپ نخست در چاپخانهٔ نولکشور (لکهنؤ) در ۱۹۳٦ م در قطع بزرگ در ۳٥٤ صفحه انجام گردید و چاپ دوم آن بامقدمهٔ پرفسور شرافت عباس توسط انجمن فارسی بلوچستان کویته در ۱۹۹٦م با کاغذ و صحافی خوب در ٤۳۲ صفحه تدوین شده است. این مجموعه حاوی مخمساتی است که بر غزلهای ۱۱٥ شاعر برجستهٔ فارسی تضمین شده نظیر سعدی، نظامی، حافظ، امّا برخی از غزلهای شخصیتهایی هم مورد تخمیس قرار گرفته که زیاد به شعرگویی شهره نیستند نظیر نورالدّین جهانگیر بادشاه، شاه شجاع الملک بن تیمور شاه، زری زربخش بدایونی، شاه عباس صفوی و سایرین به طور نمونه تخمیس غزل شاه عباس صفوی (بنداول) چنین است.

کرده در ذکر ایشان، نکات لطیف گفته زبان فارسی را بیش از پیش غنی‌تر خواهم کرد:

زبان تازه سازم ز نیروی بخت | به ذکر شهنشاه بی تاج و تخت
گذشت آنکه دستانسرای کهن | ز کیخسرو و رستم آرد سخن
منم کم بود در ترازِ کلام | شهنشه پیمبر سپهبد امام
ز فردوسیم نکته انگیزتر | ز مرغ سحرخوان سحرخیزتر
به اقبال ایمان و نیروی دین | سخن رانم از سیدالمرسلین(ص)[1]

شاعر شیرین سخن از حقیقت به خوبی آگاه است که سوانح حیات و واقعات غزوات آن سیدالسادات(ص) در سلک نظم کشیدن کار سهل و ساده‌ای نیست. این وادی صعب العبور است که در این گامزن شدن مشکلات گوناگون را دعوت دادن است. او که اکنون پیر شده بود و خود را مرد این میدان نمی‌دانست، بنابر این خواست که از نگاشتن مثنوی برکنار ماند، لذا برای حصول این مقصود لیت و لعل را به کار آورد و مقدمات عذر ترتیب می‌دهد.

باید خاطرنشان ساخت که غالب در عالم شباب برای حصول مقاصد دنیوی یعنی به جهت اضافهٔ مستمرّی سعی مستمر نمود و این کار دینوی پس پشت گذاشت، چنانچه این مثنوی کم و بیش سی سال بر طاق نسیان منتظر عنایت شاعر بماند. درین مدت مدید و درنگاشتن قصاید مدحیه و غزل و دیگر اصناف سخن به سر برد. فی‌الجمله در هنگام جوانی او را توفیق ربّانی برای پایان رساندن این مثنوی ارزانی نشد. البته در این سی سال یک دو بار برین نوشتهٔ خویش تجدید نظر کرد: هنگامی که می‌خواست کلیّات فارسی را بار دوم به چاپ برساند، خیال این مثنوی ناتمام دردلش آمد ولی آن وقت آب از سرگذشته بود، چنانکه خود تسلیم می‌کند ضعف پیری و اضمحلال قوای بدنی بر او سیطره یافته بود. طاقت شعرگویی او هم طاق شده بود چنانچه این کار دشوار را انجام دادن و آن هم بهتر از فردوسی به جز پختن سودای خام نبود. غالب برای آنکه از این کار شانه خالی کند و خود را از غرقاب خفت مصون دارد می‌گوید که در این مثنوی چون سهو قلم هم قابل تعزیر است و شاعر باید همه وقت هوشیار باشد.

درین ره پسیچ سفر ها بسی ست | بود راست لیکن خطرها بسی ست
ز پسا لغزها کاندرین ره بود | بود ره دراز ارچه کوته بود
به مستی توان نغز گفتار بود | مرا باید از خویش هشیار بود[2]

غالب گوید مربّیان سخن گویان پیشین جواد و دست گشاد و قدرشناس شعرا بودند و در تلطّف و ملاطفت به سخنوران دقیقه‌ای فرو نمی‌گذاشتند و از این بذل و عطا شعرا ایام حیات بی‌ثبات را به آسایش به سر می‌بردند:

یکی در شبستان به شبهای وی | هم آتش نهد پیش و هم مرغ ومی
یکی را به عشرت گه شهریار | زمی بوی مشک آید اندر بهار[3]

۱- همان کلیات، صص ۲۰۳ - ۲۰۴   ۲- همان کلیات، ص ۲۰۴

۳- همان کلیات، ص ۲۰۴

تاتاریان بتار خطت سر فروکنند تبریزیان ز تاب رُخت گفتگو کنند
کشمیریان سجود ترا روبرو کنند کنعانیان اگر گل وصف تو بو کنند
کمتر نسیم گلشن مصر آرزو کنند

۷ - عظامی (۱۸۹۸ - ۱۹۵۷م)

عزیزالدّین احمد عظامی در قصبهٔ بدله در نواحی هوشیارپور به سال ۱۸۹۸ م چشم به جهان گشود. تحصیلات مقدّماتی را در شهرستانهای اطراف واکناف زادگاه ادامه داد، امّا برای تحصیلات عالیه به دارالعلوم دیوبند رفت و از محضر استادان برجستهٔ عصر مولانا محمود الحسن گنگوهی و علامه سید انور شاه کشمیری استفاده کرد و در ۱۹۱۵م به سلک ارادت شیخ الهند درآمد. سپس دورهٔ «منشی فاضل» به زبان فارسی تکمیل کرد و به عنوان دبیر فارسی در شهرستانهای مختلف مشغول بود. در همین اثنا به شاگردی موّلانا گرامی مفتخر گردید. این علاقهٔ مفرط میان استاد و شاگرد به حدّی رسیدکه گرامی وی را جانشین خود اعلام کرد :

ستاره سفته گوش و چرخ پابوس زمین آمد تعالی الله گرامی را عظامی جانشین آمد

«گرامی»

خود عظامی استاد خود را چنین تحسین می کند :

ای عظامی به خویشتن نازیم که گرامی است در زمانهٔ ما

عظامی در انواع سخن از جمله قصیده، غزل، مرثیه و مثنوی اشعار مؤثری سروده است. در تتبّع مرثیهٔ معروف قاآنی :

باردچه ؟ خون که ؟ دیده چسان ؟ روز و شب چرا ؟
از غم ! کدام غم ؟ غم سلطان کربلا

عظامی مرثیه ای دارد :

بینم چه ؟ زلزله، به کجا ؟ در فلک ، چرا ؟
از ماتم حسین ، که حسین ابن مرتضی (ع)
های! همان حسین جگر گوشهٔ بتول (ع)
وای همان حسین (ع) جگر بند مصطفی(ص)

در صنف مثنوی نیز چیره بود و در مدح بزرگترین پهلوان عصر به نام غلام محمد گامان مثنوی جالبی سروده :

جهان پهلوان رستم این زمان که گامان بود نام آن پهلوان
غلام محمد نهادند نام بگفتی به تخفیف مامش غلام

ولی از شومی قسمت من در محیطی زیست می‌کنم که شمه‌ای ازان آسایش و اطمینان خاطر میسّر نیست:

مرا بین که دی ماه و اردی بهشت — نیامد بجز دانهٔ سُبحه کشت[۱]

غالب آگاه است که در آن بزم رود و سرود، شراب و کباب و مزامیر، مردم فرومایه را بارنیست و نیز پادشاه بر عکس خسروان جهان صوفی منش و درویش خوی است از این رو اگر مطربهٔ فلک در دربارش بار یابد او هم قاضی فلک خواهد شد. برتر از آن در بیان کردن وقایع غزوات نبی اکرم - صلی‌اللّه علیه و آله وسلم - داستان سرایی یا رنگ آمیزی یا اضافهٔ حرف گزاف برای زیب داستان امکان پذیر نیست. این همه اگر ممکن می‌بود من بربال گزاف بالاتر از فردوسی می‌پریدم و به جای هفت خوانش هفتاد خوان را می‌آوردم.

به بزمی که دروی بود اجتناب — ز رود و سرود و شراب و کباب
سخنور چه گفتار پیش آورد — کز آن رنگ بر روی خویش آورد
نماند به شاهان دیهیم جوی — شمار شهنشاه درویش خوی
درین بزم اوباش را بارنیست — می و ساغر و زخمه و تارنیست
نه من بلکه اینجا به رامشگری — اگر زُهره‌آید شود مشتری
اگر جای دستانسرایی بُدی — ره و رسم جادونوایی بدی
زبان را به رامش گروکردمی — دم جنبش زخمه‌انو کردمی
نباشد اگر پای دین درمیان — نهم هفتخوان بلکه هفتاد خوان[۲]

غالب بعد از این مقابله و موازنه حالات خویش با سخنوران متقدّمین حسن تعلیلی شاعرانه به کار آورده است، لکن در عالم پیری نه مضامین نو در ذهن می‌آید نه طایر تخیّل به جهت بلندپروازی بال و پر می‌گشاید. او هم ازین حقیقت آگاه بود و چنانکه پیش ازین اقرار کرده است که در این کار دشواریها بسیار است و در کهن سالی برایش بران غلبه ممکن نیست. ازین رو به ترس اینکه مبادا از لغزش قلم هدف تیر انتقادات سخن شناسان شود و از مضرّت شعلهٔ خشم منتقدان ایمن نماند، از به پایان رساندن این کار خطیر سربازکشید و این میدان را برای نژاد نو و افراد جسور تری خالی کرد. او خود را تلقین کرده می‌گوید :

ز دیوانگی تاکی ای شور بخت — نهی درگذرگاه سیلاب رخت
به رفتار ناخوش مشو تیز گرد — درین ره به شوخی مینگیز گرد
به مستی در این راه دستان مزن — میاشوب و هویی چومستان مزن[۳]

این مثنوی برین کلمات دعائیه به پایان می‌رسد :

ترا بخت درکار یاری دهاد — به پیوند دین استواری دهاد[۴]

*****

۱- همان کلیات، ص ۲۰۴ — ۲- همان کلیات، صص ۲۰۴ - ۲۰۵
۳- همان کلیات، ص ۲۰۵ — ۴- همان کلیات، ص ۲۰۶

در صنف غزل علاوه بر تغزل ابتکاری از چند تن غزلسرایان متقدّم و متأخر پیروی کرده است نظیر حافظ، عراقی، نظیری، بیدل و دیگران
در وصف عشق چقدر قشنگ گفته است :

درگه عشق عجب شان خدایی دارد　　آن که سلطان جهان است غلام است این جا

۸ - تبسّم صوفی (۱۸۹۹ - ۱۹۷۸م)

در تاریخ ۱٤ اوت ۱۸۹۹ م.صوفی غلام مصطفی تبسّم در یک خانوادهٔ کشمیری نژاد مقیم امرتسر چشم به جهان گشود. تحصیلات را در شهر لاهور داشت و دانشنامه کارشناسی ارشد به زبان و ادب فارسی و دورهٔ دانش سرای عالی را تکمیل نموده، به شغل تدریس پرداخت . بدواً دردانشکدهٔ تربیت معلّم و چندی بعد به دانشکدهٔ دولتی لاهور پیوست و تا سال ۱۹٥٤م که سال تقاعد وی بوده در همان دانشکده ریاست گروه آموزش فارسی را عهده دار بوده است. تبسّم در ۱۹٥٤ م به عنوان عضو هیأت فرهنگی پاکستان به ایران نیز سفر کرد. او چندی متصدّی خانهٔ فرهنگ ایران در لاهور بود. صوفی تبسّم به سخنوران فارسی متقدّم و معاصر یکسان علاقه مندی نشان می داد. وی غیر از آثار منثور به اردو، به سه زبان اردو، پنجابی و فارسی سروده هایی از خود باقی گذاشته . غیر از مقاله های عدیده، بالغ بر ۲۰ کتاب در حین حیات وی به چاپ رسیده بود. در مجموعهٔ شعری سه زبانهٔ وی باعنوان «انجمن» شعر فارسی وی برای اولین دفعه منتشر شده بود. ترجمهٔ کتاب اقبال لاهوری تألیف استاد مجتبی مینوی را به اردو تهیه و منتشر کرده بود. در شعر فارسی شاگرد حکیم فیروزالدین طغرایی بوده . بیشتر به فارسی به صنف غزل توجّه داشت

نمونهٔ اشعار تبسّم

دل تو معرکهٔ سوزوساز باید و نیست　　لب تو زمزمه برای راز باید و نیست
شده است حسن ز چشم جهانیان مستور　　که عشق را نگهٔ پاکباز باید و نیست
بیان کفر چنین دل نشین نباید و هست　　حدیث شیخ حرم دلنواز باید و نیست

۹ - دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی (۱۹۰۷ - ۱۹۹۰م)

آقای دکتر عرفانی، دانشیار دانشکدهٔ دولتی کویته در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹٤۰ م به مدت ۱٥ سال به تدریس مشغول بود. آنگاه برای دو سال و

سید محمد علی شاه*

زیب مگسی سخن سرای برجستهٔ قرن چهاردهم هجری

چکیده:
گل محمد خان متخلّص به "زیب" مگسی در ۱۳۰۱ ه‍ ق در قریهٔ کوچک جهل مگسی در استان بلوچستان پاکستان چشم به جهان گشود. از اینکه با خانوادهٔ مرفهی متعلق بود، بهترین امکانات آموزش علوم و ادب متداوله از طرف پدر وی فراهم گردید. زیب دارای آثاری در زبان فارسی، عربی، هندی، سندهی، پنجابی، سرائیکی و اردوست و دو دیوان وی به اسامی پنج گلدسته و خزینة الاشعار در ۱۹۳۱ و ۱۹۳۶ م از چاپخانه نولکشور لکهنئو منتشر گردیده که به ترتیب ۳۳۸۵ بیت و ۴۳۰۲ بیت دارند. در این گفتار دیوان نو دریافت زیب به نام «خزینة الجواهر» که در برخی از صفحات "خزانه جواهر فارسی" درج گردیده معرفی شده است. این مجموعهٔ شعر بیشتر دارای قصاید فارسی است و ۵۵۰۰ بیت دارد. غیر از قصاید حمدیه، نعتیه، منقبتی، قصاید متعددی در مدح حکمرانان و فرمانروایان امارت های مختلف داخل و خارج شبه قاره سروده که نشانگر مناسبات گستردهٔ وی در حین حیات ادبی با دولتمردان عصر می باشد.

*****

الاّ ای که هستی بلاغت شناس	مرا این بود نزد تو التماس
چویابی ازین گنج من راحتی	فرستی سوی روح من رحمتی

---

* - مربّی گروه فارسی دانشگاه بلوچستان - کویته

اندی به عنوان نمایندهٔ فرهنگی شبه قاره در مشهد به تدریس زبان انگلیسی اشتغال داشت.

یک سال و نیم پس از تأسیس پاکستان، در ۱۹٤۹م به عنوان اولین وابستهٔ فرهنگی و مطبوعاتی سفارت پاکستان در تهران اعزام گردید، و در حین مأموریت شش سالهٔ اول توانست آثاری متعدّد دربارهٔ مشاهیر شعر و سخن ایران و پاکستان منتشر سازد، از جمله :

۱ – رومی عصر در شرح احوال و آثار علامه اقبال، تهران، ۱۳۳۰ ش .
۲ – شرح احوال و آثار ملک الشعراء بهار، تهران ۱۳۳٤ ش.
۳ – انتخاب شعر فارسی معاصر، جلد یکم (هفده شاعر)
انتخاب شعر فارسی معاصر جلد دوم (سیزده شاعر) لاهور ۱۳۳۵ ش .
٤ – ایران صغیر یعنی تذکرهٔ شعرای فارسی کشمیر، تهران، ۱۳۳۵ ش.
و آثار منتشرهٔ دیگر در ایران و پاکستان

از سال ۱۹۵٦ م به مدت دو سال و اندی مدیریت فصلنامهٔ فارسی زبان «هلال» کراچی که از طرف ادارهٔ مطبوعات دولت پاکستان برای تشئید مناسبات فرهنگی میان دو کشور از کراچی منتشر می شد، به عهده داشت و از سال ۱۹۵۸م مجدداً برای شش سال دیگر به سمت قبلی در تهران منصوب شد. در این دوره آثاری به شرح زیرُ از وی چاپ و منتشر گردید :

۱ – داستانهای عشقی پاکستان ، تهران، ۱۳٤۰ ش .
۲ – سرود سرمد: در شرح احوال و آثار و انتخاب اشعار سید صادق سرمد، تهران، ۱۳٤۲ ش.

آقای دکتر عرفانی پس از مراجعت به موطن و تقاعد نیز سالها به امر تدریس و تحقیق و نگارش مشغول بود و در این مدت نیز یازده کتاب دیگر به فارسی، انگلیسی و اردو منتشر ساخت. این دو بیتی سرودهٔ ملک الشعراء بهار بهترین معرّف عرفانی ایران شناس می باشد :

دوش آمد پی عیادت من ملکی در لباس انسانی
گفتمش چیست نام پاک تو ؟ گفت خواجه عبدالحمید عرفانی!

نمونهٔ شعر عرفانی

عرفانی از عنفوان جوانی فکر سخن می کرد امّا هنگامی که احساس کرد ترویج شعر و فلسفهٔ اقبال در جامعه نیاز مبرم دارد بیشتر نثر نویسی و

نشینی چو در بزم اهل بیان — به یادآوری زیب را درمیان۱

چند ماه قبل یکی از دوستان ادب پرور گلدسته‌ای بدستم داد و منّتی برگردنم نهاد. دستم از آن رنگین گشت و دامنم مشک آگین. بوی گُلم چنان مست کرد که دامن از دست رفت. این گلدستهٔ روح نواز عبارت بود از قصائد مناقب و مدح شاعر شیرین بیان هفت زبان نواب گل محمد خان زیب مگسی که تا هنوز به چاپ نرسیده و نسخه خطّی آن نخستین بار توسّط آقای علی نواز مگسی به دست استاد بخش فارسی، محقق و شاعر آقای پرفسور شرافت عباس به اخبار "جنگ" کویته به اطلاع عموم علاقه‌مندان و علم دوستان رسید. همچنان یک فتوکپی ازین نسخهٔ نایاب بنده را به مطالعهٔ آن آشنا ساخت. ملاحظهٔ چند صفحه از این دیوان و مشاهده سبک متین و شیوهٔ استوار و شیوایی بیان و لطافت معانی آن چنانم بفریفت که تنها این کتاب را پیش روی نهاده و هر مشغله که بود پس پشت افکنده و تمامت آن را خوانده و لذتی موفور بردم.

این خزینه دست نخورده که به نام "خزینة الجواهر" موسوم است و آنچه در این منظومهٔ مفصل در وهلهٔ نخست به چشم می‌خورد سادگی و صفا، صمیمیت و صداقت است. زیب مگسی گرچه شاعر نوآور نیست ولی در کار خود بالنسبه موفق است و کامیاب و قصائد منقبتی وی در بین آثار تاریخی، مذهبی، جایگاه ویژه‌ای دارد که از دیدگاههای گوناگون قابل بررسی است. اعتقاد و باور مذهبی و دوستی او به مولای متقیان و اولیاءاللّه در سرتاسر این منظومه کاملاً موج می زند و تأثیر چنین ایمان و عقیده‌ای بوده که مردی را صاحب چنین دیوانی کند که امروزه ما را وادار به پاس نکوداشت او به تجلیل و تحلیل آثارش دور هم جمع شویم و به بحث و نظر بپردازیم.

نواب گل محمد خان المتخلص به "زیب" مگسی گرچه به یک قریه کوچک "جهل مگسی" در ۱۳ رمضان المبارک ۱۳۰۱ ھ مطابق ۱۸۸۴م چشم به جهان گشود۲. ولی چون پدرش سردار قیصر خان رئیس اقوام خویش و منطقه بود بنابر این امر طبیعی بود که برای آموزش و پرورش پسران چون زیب مگسی نواب یوسف علی خان عزیز و سردار محبوب علی خان همت گمارد. لذا

ایراد گفتار و خطابه در انجمن های ادبی و فرهنگی و همچنین در رادیو تلویزیون همّت گماشت، با این وصف به دوبیتی سرایی گرایش بیشتری نشان داده است .

چه شیرین داستان دلربایی بیانی جانگدازی خودنمایی
دمی از آشنای راز بشنو حدیث سوز و ساز آشنایی

***

مرا پایان پذیرد زندگانی ترا آید به سر روز جوانی
همین افسانه های عشق و مستی بماند یادگار جاودانی

***

خاک شیراز و مشهد و تبریز سرمهٔ نور بهر چشمانم
من ز کشمیر و خاک پاکستان ارمغانی برای ایرانم
این بود افتخار جاویدم در زبان تو من غزل خوانم
خواجه عبدالحمید عرفانی عاشق خاک پاک ایرانم

سایر فارسی سرایان برجستهٔ قرن بیستم

دهها سخنور دو زبانه و سه زبانهٔ پاکستان طی قرن بیستم غیر از زبان محلّی (پنجابی، سندی، پشتو، سرائیکی وغیره) به فارسی و اردو که زبان ملّی، عمومی و ارتباط و طی سه قرن اخیر آثار ارزندهٔ منظوم و منثور داشته . چند تن از فارسی سرایان دیگر شامل ابوبکر مستونگی (م۱۹۳۷م) اختر شیرانی (م۱۹٤۸م) دکتر محمد دین تأثیر (م۱۹۵۰م) اصغر علی روحی لاهوری (م۱۹۵٤م) مولانا ظفر علی خان (م۱۹۵٦م) رضا علی وحشت (م۱۹۵٦م) عبدالمجید سالک (م۱۹۵۸م) اسد ملتانی (م۱۹۵۹م) مرتضی احمد خان میکش (م۱۹۵۹م) مولانا عطاءالله شاه بخاری (م۱۹٦۲م) علامه عنایت الله خان مشرقی (م۱۹٦۳م) ناظم سندی (م۱۹٦٤م) ضیاء جعفری (م۱۹۷۲م) جگرکاظمی پیشاوری (م۱۹۷۲م) ادیب فیروز شاهی (م۱۹۷۳م) تبسّم قریشی (م۱۹۷۳م) ممتاز حسن احسن (م ۱۹۷٤م) ماهرالقادری (م۱۹۷٦م) آقا صادق حسین صادق (م۱۹۷۷م) ذهین تاجی(م۱۹۷۸م) سید آقا حسین ارسطو جاهی (م۱۹۷۸م) شیخ محمد ایوب (م ۱۹۸۱م) شبیر حسن خان جوش (م۱۹۸۲م) رئیس امروهوی (م۱۹۸۸م) عطاءالله خان عطا (م۱۹۹۱م) دکتر زبیده صدیقی (م۱۹۹۲م)، رضا همدانی (م۱۹۹٤م) حسنین کاظمی شاد مرحوم، انوار حسین انوار مرحوم، کرم حیدری مرحوم، دکتر حامد خان حامد مرحوم،

معروف ترین اساتید وقت چون قاضی رسول بخش، مولانا غلام قادر، لاله کنهیالال را از دور و نزدیک فراخواند. طبق قول آقای دکتر انعام‌الحق کوثر۳، یوسف عزیز مگسی از اساتید نامبرده بالترتیب الهیات، عربی، فارسی، اردو و انگلیسی آموخت و شاید زیب نیز از آنها استفاده نموده باشد زیب مگسی علاوه از اساتید مذکوره از منشی بَستومَل انگلیسی و هندی و علم جفر و از استاد پیر محمد گلهوار گنداوه‌ای فارسی را درس گرفت.

نواب گل محمد خان در محیطی سنتی قبائلی و سرداری زندگی می‌کرد که علاوه بر مسائل داخلی به معاملات و سیاست اطراف و اکناف منطقه در یک محیط دگری نیز دخیل بود که علاقه‌مندی دلسوزانه و سهم برادر کوچکتر وی- سردار یوسف عزیز مگسی به امور سیاسی مسلمانان شبه قاره علیه تجاوزگران انگلیسها این موضوع را آشکار می سازد. همچنان شخص زیب مگسی علاوه بر آنکه بعد از پدر خویش سردار اقوام و فرمانروایی منطقه گردید، یک شخصیت سیاسی نیز بود.

زیب مگسی نه فقط یک شاعر شیرین بیان چند لسانی بود بل دارای قدرت کلام ، تبحرّ علمی، صاحب سبک ، وسیع المطالعه و دارای تفکرات نادر نیز به شمار میرفت؛ چنانکه خود گوید۴:

خیال جمع زر و مال را چه داشتنی است　　که آخر این همه اسباب را گذاشتنی است

مگر مسافر گذرنده نام ما دانند　　بهر جدارم از آن رو سخن گذاشتنی است۵

برای اینکه بیشتر به افکار و قدرت کلام، علم و دانش زیب پی ببریم توجه شما را به یکی از معاصران وی " سید مظفر حسین" مسئول تدقیق و تصحیح مطبع نولکشور لکهنئو مبذول می‌کنم که زیب را بر القابات چون ملک الشعراء، تاج الکملا، گیلانی وقت، بدخشانی عصر، مازندرانی روزگار و خاقانی زمان قلمداد می‌کند۶ و همچنین یک هم عصر دگرش سید محمد علی امید که شاعر و عالم فارسی زبان بود، دیوان پنج گلدسته زیب را تحسین نموده، می‌فرماید:

فیض‌الحسن فیضی مرحوم، صفی حیدر دانش مرحوم، حکیم یحیی خان شفا مرحوم، حافظ مظهر الدین مرحوم.

فارسی سرایان به قید حیات در قرن بیست و یکم

فارسی سرایان پاکستان که در قرن بیستم متولد شدند و در عرصهٔ سخن سرایی فعالیتهایی داشته و بحمده تعالی در قرن بیست و یکم به قید حیات می باشند، شامل دکتر الیاس عشقی، دکتر عاصی کرنالی، دکتر اسلم انصاری، دکتر سید محمد اکرم اکرام، دکتر خیال امروهوی، دکتر آفتاب اصغر، دکتر حسین جعفر حلیم، دکتر یامین خان لاهوری، حافظ محمد ظهورالحق ظهور، انور مسعود، پیر نصیرالدین نصیر، فضل الرحمن عظیمی، سرور انبالوی، ضیاء محمد ضیاء، محمد جان عالم، حسن سلمان رضوی، نصرت زیدی، ظهیر عالم زیدی، فضل الهی بهار، حسین انجم(م۲۰۰۶م)، ظهیر عالم زیدی، عارف جلالی، مقصود جعفری، دکتر محمد سرفراز، رضیه اکبر، جاوید اقبال قزلباش ، فایزه زهرا میرزا و دهها فارسیگوی دیگر در شهرها و شهرستانهای سرتاسر پاکستان به غنی ساختن شعر معاصر اشتغال دارند.

نثر نویسان و مروّجان فارسی در قرن بیستم

بامقایسه به فارسی سرایی، شخصیتهایی که در قرن بیستم میلادی به فارسی، نویسی پرداختند، تعداد شان کمتر است. ازاین که غیر از چاپ متون فارسی تحقیق و پژوهشهایی که در شبه قاره از جمله پاکستان در قرن بیستم صورت می گرفت، بیشتر به انگلیسی و به اردو و یا سایر زبانهای محلّی انجام می گرفت. با این وصف عده ای از استادان دانشگاه ها و مدیران مجلّه‌های فارسی زبان و نویسندگان کتابها و مقاله های فارسی آثاری ارزنده به نثر باقی گذاشته اند :

۱ - پرفسور دکتر شیخ محمد اقبال (م۱۹۴۸م)

از استادان به نام زبان وادبیات فارسی دانشگاه پنجاب و رئیس اسبق دانشکدهٔ خاورشناسی، استاد دکتر شیخ محمد اقبال(م۱۹٤۸م) به علّت هم عصری و همنامی با علامه محمد اقبال (م۱۹۳۸م) در محافل علمی جهانی به درستی شناخته نشده. وی مصحح راحة‌الصدور الراوندی است که در اروپا

صد گل معنی ز فیض گل محمد خان زیب	در شگفته و بر دمید از گـل زمـینِ مـعنوی
رنگ اشـعارش دهـد از بـلبل آمُل نشـان	طـرز گـفتارش بـیادم داد طـرز مـولوی[۷]

از زیب آثاری زیاد چه در زبان فارسی، عربی، هندی، سندهی، پنجابی، سرائیکی و اردو به جا مانده که به فارسی دو دیوان به نام پنج گلدسته یا زیب نامه تعداد ابیات ۳۳۸۵، طبع اول ۱۹۳۱ م نولکشور لکهنئو و طبع دوم ۱۹۹۵ م از طرف انجمن فارسی بلوچستان کویته و دیوان دومی بنام خزینة الاشعار با مخمسات زیب اعداد اشعار ۴۳۰۲، چاپ نخست ۱۹۳۶ م نولکشور لکهنئو و چاپ دوم از طرف انجمن فارسی بـلوچستان کـویته در سـال ۱۹۹۶ م انـجام گرفت. دیوان سومی که به نام ارمغان عاشقان موسوم است تعداد اشعار ۱۱ هزار ابیات و تاریخ تکمله ۱۹۳۸ م وغیرمطبوعه و در دسترس نیست. اشعار به زبان سندهی قریباً ۱۵۰۰ یعنی ۱۷۶ کافی، اشعار به زبان عربی ۳۱۴ معه قصائد و غزلیات، اشعار به زبان پنجابی، سرائیکی ۲۵۰ به طرز کافی، اشـعار بـه زبـان هندی ۵۸ بطرز کافی می‌باشند[۸].

امّـا مـوضوع سـخن بـنده دیـوان نـو دریـافت زیب مگسـی بـنام "خزینةالجواهر"[۹] می‌باشد. دیوان خزینة الجواهر یـعنی قـصائد فـارسی کـه از صفحهٔ ۷۶ به بعد در هر صفحه، کتاب را به اسم "خزانه جواهر فارسی" نوشته و در آخر کتاب نیز همین نام فرا خوانده که "الحمدلله والمنته که کـتاب خـزانـه جواهر یعنی کتاب القصائد فارسی از تصنیف جناب والاشان سردار گل محمد خان مگسی تخلّص زیب متوطّن جهل بلوچستان به تاریخ ۲۷ ماه ربیع‌الثانی ۱۲۵۴ هـ مطابق ۲۹ ژوئیه ۱۹۳۵ م از قلم منشی محمد هاشم مرقوم گشته زیب تکمیل یافت".[۱۰]

علاوه بر این خود زیب مادهٔ تاریخ که برای تکملهٔ این دیوان نوشته در آن هم خزانه جواهر نامبرده:

پنجاه و سه ست و سیزده صـد	کز غیب شد این خزینه ظـاهر
از خـــضر چـو نـام او بـجستم	فــرمود خــزانـهٔ جــواهـر[۱۱]

منتشر گردید. همچنین کتاب وی «ایران به عهد ساسانیان» در دانشگاه های شبه قاره جزو مواد درسی بوده. مقالات عدیدهٔ وی به فارسی و اردو پیرامون تتبعات در زبان و ادب فارسی و ایران شناسی در مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی (اورینتل کالج میگزین» چاپ و منتشر گردیده . او کسی است که دیدار های متعدد علمی از ایران پیش از استقلال پاکستان نمود و رابط عمده در زمینهٔ ایران‌شناسی در آن زمان در این منطقه از جهان بوده است .

۲ - پرفسور دکتر مولوی محمد شفیع (۱۸۸۳ - ۱۹۶۳م)

استاد دکتر مولوی محمد شفیع متبحر به زبانهای فارسی و عربی و در ایران شناسی و علوم اسلامی به مرتبهٔ والایی قرار داشت. استاد بدیع الزمان فروزانفر در قصیدهٔ غرایی، وی را ستوده که مطلعش اینست :

دهر و دوران کم آورد فرزند   چون محمد شفیع دانشمند

شرح احوال و آثار استاد شفیع را می توان در مقدمهٔ مثنوی وامق و عذرای عنصری بلخی(م ٤٤١ هـ .ق) که توسط استاد تصحیح و در ۱۹٦۷م چاپ گردیده، ملاحظه نمود . سایر آثار وی عبارتند از :

۱ - تتمهٔ صوان الحکمه از علی بن زید بیهقی : ترجمهٔ فارسی موسوم به درةالاخبار، تدوین و تحشیه، لاهور، ۱۹۵۱م.

۲ - مطلع السّعدین مؤلّفه عبدالرزاق سمرقندی (قرن ۸ هـ) تدوین و تحشیه با معانی و فرهنگ لاهور، ۱۹۵۲م.

۳ - مکاتبات رشیدی از رشید الدّین فضل الله همدانی(م ۷۱۸ هـ) متن فارسی با تعلیقات مشروح ، لاهور، ۱۹۵۳ م .

٤ - تذکرهٔ میخانه از ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، متن با تعلیقات مشروح، لاهور، ۱۹۵۳م.

استاد دکتر شفیع در ۱۹٥٤م ریاست اولین هیأت عالی رتبهٔ فرهنگی پاکستان را که از ایران دیدن کرد، به عهده داشت که به عضویت و شامل ۱٤ تن از استادان برجستهٔ ایران شناسی و ادب فارسی وقت از دانشگاه های پنجاب، سند، کراچی، پیشاور و داکا بوده است .

۳ - استاد سید وزیر الحسن عابدی

استاد عابدی در بجنور چشم به جهان گشود. تحصیلات عالی را در اوائل دههٔ ۱۹۵۰م در دانشگاه تهران داشت. چندین کتاب به تحقیق و تنقیح

خزانهٔ جواهر مشتمل بر ۱۴۶ قصائد و جملهٔ اعداد ابیات ۵۵۰۰ می‌باشد که در بین این قصائد ۴ قصیده حمد و التجا در جناب خالق المخلوقات، مالک ارض والسموات جل جلاله تحت عناوین مختلف سروده، مانند :

ای آنکه حادث است جهان ذات تو قدیم — ما روی در زوال تو باقی و پایدار
یکسان ز سفرهٔ تو برد رزق نیک و بد — یکسان به زیر ظل تو مدهوش و هوشیار۱۲

***

ای شاه بر ملوک و مکان تو لا مکان — رزاق خلق و خالق افلاک و انس و جان
موجود بی زوال و خداوند بی ملال — معبود مستحق عبادت ز بندگان۱۳

***

خاک آساپست و خوارم یا الٰهی الغیاث — باد آسا بی قرارم یا الٰهی الغیاث
پای تا سر دردمندم یا طبیبی الشفاء — خسته و زار و نزارم یا الٰهی الغیاث
باهزاران جرم ایمانم بود قائم چو کوه — عاشق تو آشکارم یا الٰهی الغیاث۱۴

در نعت سرور کائنات(ص) ، وسیلهٔ ایجاد موجودات، مظهر المعجزات، واجب اطاعت، سید المرسلین و رحمت للعالمین ۴ قصیده با عناوین مختلف اظهار عقیدت نموده و اعدادابیات این قصائد نعتیه ۱۵۸ می‌باشد که چند شعر ازین را خدمت شما ارائه می‌نماییم.

ای شه هر دو سرا تو مَلِکی ما محتاج — ای ترا عالم بل عالم بالا محتاج
از زمین تا به فلک سکهٔ حکمت رائج — جز خدا هرچه بود پیش تو شاها محتاج ۱۵

***

ای بحر بی نهایت و دریای بی کنار — از کائنات بیش کم از آفریدگار
ای پاسبان امت از آشوب انقلاب — ای ضامن شفاعت و شایان اعتبار۱۶

***

ازل را اولین مطلع ابد را آخرین مقطع — کتاب انتخاب خلق را شه بیت لاثانی
ز سبحان الذی اسری بعبده رتبه اش پیدا — الم نشرح لک صدرک ثنایش نص فرقانی۱۷

تعداد قصائد منقبتی در شأن مولای متّقیان، شهنشاه سریر ولایت ، شهسوار عرصهٔ شجاعت، پیشوای اولیاء اللّٰه حضرت علی(ع) از همه بیشتر است یعنی

وی به چاپ رسیده که شامل منتخباتی از متون فارسی غالب به مناسبت سدهٔ اسدالله غالب (م۱۸٦۹م) ، دیوان ابوالفیض فیضی فیاضی (م۱۰۰٤ هـ ق)، خسروشیرین سخن منتخباتی از کلیات امیر خسرو دهلوی (م ۷۲۵ هـ .ق) و مآخذمولوی در افکار اقبال به اردو و همچنین جلد اول فهرست نسخه های خطّی کتابخانهٔ حافظ محمود شیرانی، انتخاب دبستان عجم در دو جلد، مقالات منتخب مجلّهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی در دو مجلّد و کتابی در زمینهٔ دستور زبان فارسی نیز شامل مؤلّفات استاد عابدی است .

۴ – پیر حسام الدّین راشدی (م۱۹۸۲م)

یکی از شخصیتهای منفرد پاکستانی در صحنهٔ ادب فارسی و ایران دوستی طی قرن بیستم میلادی، پیر حسام الدّین راشدی، چشم و چراغ یکی از دودمان های اصیل سند و متّصف به فضایل علمی و معنوی بوده است. او به برکت ذوق سلیم و مطالعات وسیع عالم و ادب شناس ممتاز زبان فارسی در این مرز و بوم بوده. خدمات علمی پیر راشدی به حدّی مورد توجه مقامات فرهنگی و دانشگاهی ایران قرار گرفته است که در سالهای آخر زندگانی مثمر، مسافرتهای عدیده ای به ایران کرد و در یکی ازین سفرهای رسمی که بنا به دعوت مقامات ایرانی صورت گرفت، دانشگاه تهران دکترای افتخاری به وی اعطاء نمود. کتابخانهٔ شخصی پیر راشدی دارای نسخ خطّی نادر و کمیاب و کتابهای چاپ شده ارزنده بود که صیت آن در سرتاسر محافل علمی خاور شناسی پیچیده بود. بنده در کتابخانه های خصوصی و شخصی در زمینهٔ موضوعات مربوط به زبان و ادب فارسی و ایران شناسی کمتر کتابخانهٔ دیگر در پاکستان را می شناسم که خاور شناسان باختری که به پاکستان سفر می‌کردند، علاقهٔ ویژه جهت استفاده از آن نداشته باشند.

از مؤلفات و انتشارات متعدد پیر راشدی، کتابهای نامبرده زیر، اغلب برای اولین دفعه چاپ و منتشر گردیده است :

۱ – تذکرة الشعرای کشمیر اصلح میرزا با چهار ضمایم (جمعاً در پنج مجلد)

۲ – تذکرهٔ ریاض العارفین، تألیف آفتاب رای لکهنوی

۳ – مثنوی مهر و ماه جمالی دهلوی (متوفی ۹٤۲ هـ .) که در سال ۱۳۵۳هـ ش به وسیلهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ و منتشر گردیده .

٤ – مقالات الشعراء از میر علی شیر قانع تتوی، کراچی ۱۹۵۷م.

۵۱ قصائد در "۱۵۵۰" ابیاتِ گنجانیده و نیز اینکه دیوان خِزانهٔ جواهر را ابتدا از منقبت جناب علی(ع) می‌کند که در این قصیده "۱۱۱" اشعار و طولانی ترین قصیدهٔ کتاب مزبور می‌باشد از اولین سفر تا پایان قصیده جملهٔ صفات و احادیث پیامبر گرامی(ص) در شأن "یداللّٰه" بسیار جذاب و روان سروده که این امر خود بیانگر انس و مهر و عقیدت شاعر است. قصائد منقبتی را زیر عناوین مختلف آورده که اینجا بسیار فشرده چند شعر را تذکر می‌دهم:

ز آب چشمهٔ حیوان سزد مراد مرا — ورق ز شجرهٔ طوبی قلم ز بال هما
سزد دبیر فلک کاتب قصیدهٔ من — که تا کنم مدحِ شوهر بتول ادا
بنای دست کرامت ضیای دیدهٔ دین — دوای درد مصیبت شفای داغنا۱۸

و

عشاق تو هستیم و نه طلاّب زمانه — دیدار تو خواهم نه دینار و درم را
ای زیبؔ تویی مدح سرا شیرِ عرب را — شعر تو کند شیفته حَسّان عجم را۱۹

و

ای قلم بنویس مدح سرور هر دوسرا — شاه شاهان پیر پیران مظهر ذات خدا
گوهر درج حقیقت اختر برج کمال — شوهر خیرالنساء و ابن عم مصطفی(ص)
ماهِ اوجِ انّما و شاهِ تخت هل اتیٰ — هل مبارز را سزا و مدحت او لافتیٰ۲۰

و

غلامیِ غلام تو بود عزّی و تمکینی — ظهیرالدین بابر را جلال الدین اکبر را۲۱
نباشد عاشقانت را خطر از دوزخ سوزان — چو از گرداب ماهی را چو از آتش سمندر را

در شبه قاره هند و پاکستان اسلام توسط اولیاءاللّٰه گسترش یافت. در میان این اولیاء یکی چهره‌ای درخشنده حضرت خواجه غلام فرید چشتی می‌باشد که پیر و مرشد زیب مگسی بودند. شاعر مذکور در مدح پیر او مرشد و جانشینان وی در ۱۰ قصیدهٔ اینگونه اظهار عقیده نموده:

تویی ولی خدا چون نبی(ص) جواد و حلیم — تویی مُحبِّ نبی(ص) چون خدا علیم و خبیر
غلام تست فلک نام تو غلام فرید — تو پیر بادشهانی و اولیاء را میر۲۲

***

۵ – مثنوی مظهر الآثار سرودهٔ شاه جهانگیر هاشمی کرمانی، حیدرآباد، ۱۹۵۷م.
٦ – مثنویات و قصاید میر علی شیر قانع تتوی، حیدرآباد، ۱۹٦۱م.
۷ – مکلی نامه، میر علی شیر قانع تتوی، حیدرآباد، ۱۹٦۳ م.
۸ – مثنوی چنیسر نامه از ادراکی بیگلری، حیدرآباد، ۱۹٦٤م.
۹ – تحفةالکرام، میر علی شیر قانع تتوی، حیدرآباد، ۱۹۷۲م.

۵ – دکتر محمد بشیر حسین (م۱۹۸۳م)

دکتر محمد بشیر حسین یکی از اساتید فاضل و محقّقان نامدار به شمار می رفت. در ۱۹٦۳م با گذراندن پایان نامه به موضوع «فعل مضارع» در زبان فارسی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل گردید . نخست در کتابخانهٔ موقوفهٔ دیال سینگ لاهور به تحقیق و فهرست نگاری اشتغال داشت. آنگاه به گروه فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی پیوست و در حین تدریس به کرسی استادی گنج بخش منسوب به علی بن عثمان هجویری، ارتقاء یافت. علاوه بر رسالهٔ دکتری از آثار دیگر دکتر بشیر حسین، فهرستهای توصیفی کتابخانه‌های شخصی دکتر مولوی محمد شفیع و حافظ محمود شیرانی و تلفظ فارسی ایران (امروز) می باشند که چاپ و منتشر گردیده است . این محقّق برجسته بر اثر ابتلاء به سرطان خون در سن حدود پنجاه سالگی بدرود حیات گفت .

٦ – پرفسور فیروزالدّین رازی

استاد فارسی دانشکدهٔ دولتی لاهور، محقّق، لغت شناس دارای چندین اثر علمی از جمله فرهنگ سه زبانهٔ فارسی انگلیسی و اردو که در دههٔ ۱۹۵۰ م تدوین و منتشر نمود و در این رهگذر در پاکستان مبتکر به شمار می رود. او جهت تفحص و تحقیق در فرهنگ نویسی فارسی در سال ۱۹۵۰م به تهران سفر کرد و از محضر استادان مسلّم ایرانی وقت کسب فیض کرد. ملک الشعرا بهار آخرین غزل را که در یک نشست علمی قرائت کرد به افتخار فیروزالدّین رازی در تهران تشکیل شده بود، مصرع اول آن بدین قرار است :

دارم به یاد این سخن از پیر می فروش

استاد رازی در زمینهٔ فارسی آموزی نیز آثاری از خود باقی گذاشته است .

یا فریدالدین فزود از ذات تو دوران فروغ
همچنان کافزود کنعان از مه کنعان فروغ

با هزارن جرم و عصیان چون که دارد عشق تو
خضر می‌گوید که دارد زیب از ایمان فروغ۲۳

در شبه قاره هند تذکره اولیاء بدون ذکر سلطان المشائخ ، محبوب الهی حضرت خواجه نظام الدین اولیاء کامل نخواهد شد چنانچه زیب مگسی یک قصیده در مدح محبوب الهی سروده :

زهی نظام جهان را بهٔ فقر تُست مدار — فرید پیر تو جدّ تو حیدر کرار
محمد اسم مبارک لقب نظام‌الدین — امام چشتیه سلطان اولیای کبار
چراغ دهلی از امداد نور تو روشن — به باغ بزم تو طوطی هند شکّربار۲۴

پیکار بین حق و باطل از ازل جاری و تا به ابد خواهد ماند شیرمردان دلاور برای سرکوبی و نابودی باطل و سرفرازی حق دائم در ستیزاند و به قول علامهٔ دانا که "حیات جاویدان اندر ستیزاست" و سرخیل کاروان حق سالار شهیدان حضرت حسین(ع) است که برای سربلندی دین مبین اسلام ناب "سرداد نداد دست در دست یزید" و شاعری همچون زیب مگسی چگونه می‌تواند از خدمات و مجاهده سرور مستضعفان صرف نظر نماید وی یک قصیده در مدح سیدالشهدا(ع) سروده که چند بیت از آن را می‌آورم:

ای خشک کام دائره دشت کربلا — گریان برای خنجر و شمشیر مرحبا
ای شهسوار مرکب دوش محمدی"ص" — وی راحت دل حسن و جان مرتضی(ع)
مانند شیر حمله کنان در ره جهاد — در عرصهٔ مجاهده افراشته نوا۲۵

یک قصیده نغز در مدح رئیس العلماء مولانا عبدالغفور سندهی سروده که :

عبدالغفور نام تو علامهٔ زمان — سلطان دین، سرای تو دارالامان علم۲۶

از قصائد ستایشی اولیاءاللّه که بگزریم می‌رسیم به قصائد که در مدح شاهان و والیان ممالک مختلفه سروده مانند رضا خان پهلوی ، نادر شاه درانی، ظاهر شاه درانی، نظام عثمان علی خان، میر علی نواز خان و نواب صادق

۷ - پرفسور دکتر محمد باقر (۱۹۱۰ - ۱۹۹۳م)

دکتر محمد باقر در دهکده ای در حوالی فیصل آباد به دنیا آمد. با اخذ کارشناسی ارشد فارسی از دانشگاه پنجاب جهت تکمیل دورهٔ دکتری به انگلستان رفت. در حین تدریس در دانشکدهٔ خاورشناسی به ریاست گروه و سپس به ریاست دانشکده ارتقاء یافت. وی در حین حیات از برجسته ترین استادان فارسی نیم قرن اخیر پاکستان به شمار می رفت. از سال ۱۹۳۹م که اولین دفعه به ایران سفر کرده بود، او ۲۵ دیدار کوتاه و دراز مدت از ایران داشته است.

۱۶ اثر تحقیقی و یک صد مقالهٔ علمی از آثار ارزشمند اوست از جمله :

۱ - لغت مدار الافاضل (در چهار مجلد) دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۰م.

۲ - تدوین و تصحیح دیوان جویای تبریزی (م۱۱۱۸هـ)، لاهور، ۱۹۷۱م.

۳ - احوال و آثار و افکار علامه اقبال (به اردو و انگلیسی) در دو مجلد ۱۹۸۱ و ۱۹۸۵

٤ - تذکرهٔ مخزن الغرائب (پنج جلد) تألیف ۱۲۱۸ هـ / ۱۸۰۳م ، دو جلد اول را دانشگاه پنجاب و ۳ جلد دیگر را مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر کرده است . ۱۹٦۹ تا ۱۹۹٤ م .

۵ - تاریخ پنجاب (فارسی) مولفهٔ ۱۸٤۰م، اکادمی ادبی پنجابی، لاهور ۱۹۷۲م.

٦ - مسافرتها و ایام البیرونی (انگلیسی) ادارهٔ تحقیقات دانشگاه پنجاب، لاهور ۱۹۷۵

۷ - درفش کاویانی نوشتهٔ میرزا غالب ، لاهور ۱۹٦۹م.

۸ - تاریخ گذشته و حال لاهور (انگلیسی) ۱۹۸٤م.

امتیاز دیگر پرفسور باقر تربیت و پرورش شاگردان و همکارانی برجسته نظیر دکتر عبدالشکور احسن، دکتر ظهور الدین احمد، دکتر آغا یمین خان، دکتر محمد ظفر خان، دکتر عبدالحمید یزدانی، دکتر سید محمد اکرم، دکتر آفتاب اصغر، دکتر انعام الحق کوثر، دکتر محمد بشیرحسین، دکتر نسرین اختر ارشاد ، استادان و روسای سابق گروه فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی و دانشکده‌های دولتی و صدها نفر مروجان فارسی در سطح کشور طی دهه های اخیر می‌باشد.

محمد خان عباسی که جمله ۴۶ قصائد می‌باشد و دال بر این امر است که زیب مگسی نه تنها شاعر و عالم درویش صفت بوده بل از سیاست روز و تحوّلات سیاسی مناطق همجوار خویش آگاهی و اطلاعات وافر داشته نیز سیاستمداران وقت را تحت مطالعه خود قرار داده.

سرزمین ایران از دیرباز مهد علم و هنر و زادگاه هنر پیشگان چون فردوسی، مولوی، سعدی، حافظ و خیام و هزاران شعرا و ادبا و متفکران و شاهان مانند هخامنشیان، ساسانیان، سامانیان، طاهریان و صفاریان و غیرهم را در خود پرورانیده که در تشکیل تاریخ و سیاست و افکار بشر بالعموم و در پیشرفت جوامع اطراف واکناف ایران تأثیر ناگسستنی را به جا گذاشته اند.

میهن جفاکشان و سخت کوشان، سرزمین محمود و ایاز، عنصری و سنایی و زادگاه حضرت علی هجویری و ملا فیض محمد کاتب و شاعر انقلابی شهید سید اسماعیل بلخی، سرزمین افغانستان که جامعهٔ وی مانند کوه‌های سر به فلک کشیده‌اش استقامت و شهامت دارد، شاهان افغانستان شاعر ما را تحت تأثیر قرار داده که در ستایش نادر خان درانی "۲۲" قصائد تحت عناوین مختلف سروده که نمایانگر مهر و انس وی باشاه مزبور است. ازین قصائد ابیاتی چند می‌نویسم:

شاه نادر خان چراغ خانهٔ پائیدخان   آنکه شایان سریر و تاج سلطانی بود
مدحت خاقان عالم گفتهٔ با صدق دل   زیب نظمت خوبتر از نظم خاقانی بود۲۷

***

شاها به عدل کوش که ظالم اگر سخی است   آید شکست پیش مراورا به جای فتح
گلزار فتح نادر خان بادشاه است   کلک تو زیب طوطیِ نغمه سرایِ فتح۲۸

شائستهٔ تذکّر است که سه مرثیه‌ای نیز در وفات نادر خان سروده:

افسوس کز زمانه خدیو جهان برفت   آن نادر زمانه ز زخم گران برفت۲۹

***

مرثیه گو نیست تنها در غمش تیر فلک   تیرهای غم به جان زیب هم بنشسته‌اند۳۰

۸ - دکتر محمد ریاض (۱۹۳۵ - ۱۹۹۴م)

دکتر محمد ریاض در دهکده ای در حومهٔ شهرک ییلاقی مری واقع در شمال اسلام آباد متولد گردید. تحصیلات کارشناسی ارشد را در دانشگاه کراچی و دورهٔ دکتری را در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران با گذراندن پایان نامه دربارهٔ شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی داشته است. دکتر ریاض نخست امر تدریس را در دانشکده های خصوصی و دولتی کراچی و اسلام‌آباد برای چند سال ادامه داد تا اینکه در دانشگاه آزاد علامه اقبال برای مدیریت گروه اقبالشناسی در ۱۹۸۰ م منصوب گردید. از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵٦هـ.ش در دانشگاه تهران به تدریس اردو و پاکستان شناسی مأموریت داشت. او یکی از پُرکارترین استادان فارسی بود که چندین کتاب به فارسی و اردو و همچنین صدها مقاله چاپ و منتشر ساخت. برخی از آثار او بدین قرار است :

۱ - تدوین و تحشیهٔ کلیات فارسی شبلی نعمانی ، اسلام آباد ۱۹۷٦م.
۲ - اقبال و دیگر شعرای فارسی زبان (تذکر از هفتاد سخنور با نظر های اقبال) به فارسی اسلام آباد، به اردو لاهور ۱۹۷۷ م .
۳ - کشف الابیات اقبال، اسلام آباد ۱۹۷۷ م (با همکاری دکتر صدیق شبلی)
٤ - احوال و آثار میر سید علی همدانی، اسلام آباد ۱۹۸۵م.
٥ - کتابشناسی اقبال (فارسی) ایضاً ۱۹۸٦م.
٦ - یادداشتهای پراکندهٔ علامه اقبال (ترجمهٔ فارسی) ایضاً ۱۹۸۹م.
۷ - تدوین و تصحیح کلیات فارسی اقبال (باهمکاری دو استاد دیگر) لاهور، ۱۹۹۰م .

۹ - دکتر سید سبط حسن رضوی (۱۹۲۷ - ۱۹۹۷م)

دکتر رضوی در لکهنؤ متولد گردید . تحصیلات را تا سطح کارشناسی ارشد در ۱۹۵۰م به تکمیل رسانیده به پاکستان منتقل گردید. نخست برای مدتی در مدرسهٔ ایرانیان کراچی، تصدی مدیریت داشت. در ۱۹۵٦م به مدت شش ماه در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران مشغول تحصیل بود، اما در همین اثناء بااستخدام در دانشکده های دولتی به کشور مراجعت نمود. در سال ۱۹٦٥م برای گذراندن دورهٔ دکتری دانشکده ادبیات بابورس تحصیلی به تهران رفت و با تدوین پایان نامه «فارسی گویان معاصر پاکستان» (از گرامی تا عرفانی ۷٤ سخنور) فارغ التحصیل شد و امر تدریس

بعد از نادر خان زیب مگسی ظاهر شاه درانی را در ۱۶ قصیده که تعداد ابیات ۴۵۶ می‌شود - ستوده :

بیند نه چون تو چشم زمانه جهان شناس — دارد جهان نه چون تو جهاندار نامور
آخر دعای زیب همین است یا خدیو — زیب از تو باد، تو ز خداوند بهره ور

بعد وی را پند و اندرز داده میگوید که

کن سخاوت که از سَرِ آفاق — مانی از همّت سخا محفوظ
هم طلب کن دعای درویشان — داوری ماند از دعا محفوظ
دائما زیب این دعا گوید — مانی از هر غم و عَنا محفوظ ۳۱

نظام دکن حیدرآباد (هند) نواب عثمان علی خان یکی از چهره‌های برجسته و سرپرست علما و فضلا آن دوران است که توجه زیب را به طرف خویش جلب نموده و زیب در ستایش وی ۱۶ قصیدهٔ نغز سروده :

نظام دکنی و افتخار هندوستان — برفت نام تو از اصفهان تا فرخار
نوشته زیب به ذوق این قصیدهٔ مقبول — به ماه ذوالحج و پنجاه و سه ست و هزار

و

مثل تو دیگر نباشد در جهان از اهل جاه — اهل حکمت را ممد و اهل قرآن را ملاذ
کن دل درویش را راضی که هنگام هراس — خانهٔ درویش باشد بادشاهان را ملاذ

نواب صادق محمد خان عباسی والی ریاست بهاولپور را در دو قصیده این گونه ستوده :

شاه صادق در وفا صادق محمد نام او — صلح کل خان بهاولپور فخر خاندان
این دعا از زیب بادابر در قادر قبول — تا جهان باشد به دولت باد دائم در جهان

یک قصیده در مدح میر علی نواز خان بلوچ والی ریاست خیرپور میرس دارد که آرزوی خویش را برای میر خیرپور این طور بیان می‌دارد:

هم فریدون زمان با همتی رویین تنی — هم فلاطون جهان با طالع اسکندری
گفته‌ام از شوق دل مدحت تصنع نیست این — فرق بسیار است در درویشی و جادوگری
ای که داری بادشاهی شاعران را قدرکن — قدر شاعر شاه داند قدر گوهر جوهری

را تاسن تقاعد در دانشکدهٔ دولتی راولپندی ادامه داد. آنگاه به مدیریت مجلهٔ دانش، فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی و بعداً مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، منصوب گزدید و تا آخر وقت بدین طریق به ترویج فارسی همت می‌گماشت. رسالهٔ وی توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد چاپ و منتشر گردید. وی در تاریخ ادبیات فارسی مسلمانان شبه قاره، چاپ دانشگاه پنجاب نیز در این زمینه به اردو مقالهٔ مبسوطی نوشته است. تعدادی از مقاله های وی در مجله های فارسی زبان هلال، پاکستان مصور، دانش و برخی از نشریات ایرانی منتشر گردیده است. او برای سالهای متمادی باتشکیل جلسات ادبی و فرهنگی به اهتمام انجمن فارسی اسلام آباد / راولپندی به گسترش و ترویج فارسی گفتاری نیز منشاء خدماتی بوده است. غیر از ایران شناسی در رشتهٔ اسلام شناسی نیز فعالیتهایی داشت. روانش شاد.

۱۰ – پرفسور دکتر غلام سرور (۱۹۰۹ – ۱۹۹۸م)

استاد دکتر غلام سرور در ۱۷ اوت ۱۹۰۹ م در دهستان کالس در بخش چکوال (پنجاب) متولد گردید. تحصیلات دبیرستانی را در موطن خود و تحصیلات متوسطه، کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری را به ترتیب در سال های ۱۹۲۸م ، ۱۹۳۰م، ۱۹۳۲م و ۱۹۳٦م در دانشگاه اسلامی علیگر تکمیل کرد. وی رسالهٔ دکتری را دربارهٔ تاریخ شاه اسماعیل صفوی به انگلیسی نوشته بود و در حین پژوهش در ۱۹۳۳ م برای مدتی در حدود یک سال به ایران سفر کرد و از کتابخانه های تهران و چند شهر دیگر و استادان و صاحبنظران وقت ایران اکتساب فیض نمود. مسافرت دوم وی به ایران به عنوان عضو هیئت فرهنگی پاکستان در سال ۱۹۵۳ م انجام گرفت که به ریاست دکتر مولوی محمد شفیع به دعوت مقامات مربوطهٔ ایران انجام گرفت. آقای دکتر غلام سرور پس از اخذ دانشنامهٔ فوق دکتری با تنظیم تز دربارهٔ تاریخ شاه طهماسب صفوی در سال ۱۹۳۹م، به عنوان مربّی زبان فارسی به دانشگاه اسلامی علیگر پیوست . وی این خدمت آموزش را تا تأسیس پاکستان ادامه داد و آنگاه به موطن خود کالس منتقل گردید و مدتی یک کالج نو بنیاد خصوصی را اداره کرد و از سال ۱۹۵۰ الیٰ ۱۹۵۵ در دانشکده اردوی کراچی سمت دانشیاری و مدیریت گروه فارسی را به عهده داشت . با تأسیس گروه آموزشی فارسی در دانشگاه کراچی، به ریاست

مهر و انس شاعر هفت زبان ما با خانواده‌اش بسیار نمایان بوده و در مجامع دیوانهای خود در اکثر مواقع محبت خویش را ذکر نموده اما توجه شما را به مرثیه‌ای جلب می‌کنم که زیب مگسی در تعزیت وفات حسرت آیات عمهٔ محترمهٔ خود "مائی جان بی بی "گفته، توجه فرمایید:

امروز بین که صبح گریبان دریده‌است — از عرصهٔ زمانه مسرت رمیده است
از دل چرا نناله برآرم که ناگهان — داغ از فراق عمه به جانم رسیده است
شد جان بی بی آنکه تموّل مدام داشت — گویا هما بتارک پاکش پریده است
پنجاه و سه صد ست کنون سه و یک هزار — کز دستِ خورِ عطر بهشتی شمیده است

شاعر مانند زیب مگسی که دل را حریم کبریا می‌داند چگونه می تواند از زلف گره گیر معشوق بهره نبرد ولی عشق او از آلایش دنیاوی پاک است. وی ادّعا می‌کند که روزی به حریم دل پرغوغایم این ندا از طرف هاتف غیبی درآمد که اکنون دل را به پیچ و خم دو طرهٔ طرار یار یکدله بیاویز تا به سرمنزل مقصود نایل گردی چنانچه در مدح و توصیف شاهده جانان و شیرین تر از جان خود هشت قصیده سروده:

ز سال هجرت اکنون ز دورلیل و نهار — گذشت سیزده صد سال و شانزده دوبار
بود ز ماه صفر بیست و هفتمین تاریخ — ز عمر من شده سی سال و هم یکی به شمار
من از تصوّر معشوق فارغ از دنیا — که کرد هاتف غیبی به من چنین گفتار
که گنو قصیده به مدح نگار خود اکنون — نمای زورِ طبیعت به خوبی اشعار

آری زیبِ دلباخته چه طور می‌تواند خود را از سلسلهٔ موی معشوق خویش رها سازد؛ آن زلف تابدار که مانند مار زیب زادر برگرفته باشد:

با این قد دراز عجب بین-که بر زمین — زلفِ دراز او بکشد مثل مار خط

زیب نه فقط یک سردار قبیله و یک شاعر که بر جمله بحور و اوزان شعر دست دارد بل یک مفکّر عالی رتبه نیز به شمار می‌رود و از افکار ارزندهٔ خویش همه اقشار جامعه را از راه پندواندرز راهنمایی می‌کند و راجع به همین موضوع سه قصیده تحت عناوین مختلف که تعداد اشعار ۵۲ بیت می‌باشد در خزینة‌الجواهر موجود است.

گروه آموزشی فارسی منصوب و تا بازنشستگی به تدریس و آموزش اشتغال داشت.

یکی از کارهای برجستهٔ استاد غلام سرور در دههٔ ۱۹۵۰ میلادی تدوین و انتشار کتب درسی دبیرستانی و دانشگاهی است که هنوز هم شامل برنامهٔ دروس می باشد که اسامی آنها بدین قرار است:

۱ – حرف نو، بخش یکم، منتخباتی از نثر قدیم و جدید، برای دورهٔ متوسطه.
۲ – حرف نو، بخش دوم، منتخباتی از شعر قدیم و جدید، برای دورهٔ متوسطه.
۳ – نقش تازه، بخش یکم، منتخباتی از نثر قدیم و جدید، برای دورهٔ کارشناسی.
٤ – نقش تازه، بخش دوم، منتخباتی از شعر قدیم و جدید، برای دورهٔ کارشناسی.
٥ – آثار جاویدان، گزینشی از آثار نویسندگان معاصر ایران برای دورهٔ کارشناسی ارشد.
٦ – افکار جاویدان، گزینشی از اشعار فارسی معاصر برای دورهٔ کارشناسی ارشد.

استاد غلام سرور در حین انجام تدریس در دانشگاه به امر تحقیق و پژوهش توجهی خاص داشت. مقاله های علمی وی در مجله های فارسی زبان هلال، و صدای پاکستان مرتب منتشر می گردید.

پس از بازنشستگی بود که آقای دکتر غلام سرور به کار سنگین تصحیح و تدوین مقدمهٔ جواهرالاولیاء و جواهر الاولیاء همت گماشت که هر دو جداگانه به وسیلهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ ومنتشر گردید. سایر آثار منتشر شدهٔ دکتر غلام سرور بدین قرار است:

۱ – گلهای بهار، انتخابی از شعرای معاصر ایران، چاپ علیگر، ١٩٤٥م.
۲ – سخن نو در سه جلد، منتخباتی از نثر فارسی معاصر، چاپ علیگر، ١٩٤٧.
۳ – تاریخ ایران قدیم (اردو) از دورهٔ اساطیری تا دورهٔ ساسانیان، چاپ کراچی.
٤ – دستور زبان فارسی (اردو)
٥ – تاریخ زبان فارسی (جلد اول)
٦ – فهرست توصیفی نسخه های خطّی عربی و فارسی کتابخانهٔ اچ شریف گیلانی در بخش بهاولپور ١٩٦٠م.

کن مردمی چو مردم دیده خموش باش　　نقاره نیستی چه برآری صدای ژاژ
مفرست زیب جانب نا اهل نظم خویش　　لعل و گُهر به شیشه گران کم نمای ژاژ

و

شونه با نادان مصاحب بشنو این قول حکیم
نیست دانا گر نشد از صحبت نادان خلاص
در مصیبت یاری مردان به کار آید ترا
کرد بیژن را به مردی رستم دستان خلاص
قدسیان آسمان مشتاق دیدارت شوند
گرشوی در زندگی چون عیسی از دوران خلاص

یک قصیدهٔ بسیار جالب در تنبیه غافلان دین فراموش و دنیا خواه سروده که تعداد ابیات ۲۲ شعر می‌باشد ملاحظه فرمایید:

یکی ست در غمِ وصل دگر به فکر ملوس　　یکی ست جاهد بهر نشاط هم ناموس
یکی پسند نموده نظام فیثاغورث　　یکی قبول نموده نظام بطلیموس
نه تخت هرمز و نه بَختِ بُخت نصر ماند　　نماند طوس نه در فوج روسیان طرطوس
بکَن دل از همه عالم به کار باطن کوش　　چه حاصل است ازین ریب و خرقهٔ سالوس
به عدل کوش گرت هست حکم بر عالم　　که شمع مرتبه را عدل هست خود فانوس

در صنعت ارسال المثل قابل صله تحسین چنین اشعار سروده:

شیشه گر خالی بود از موسم سرما چه حظ　　شاهدی گرنیست در بر از شب یلداچه حظ
دل اگر دارد نه بینایی چه لذت از شهود　　چشم گر روشن نباشد از تماشاها چه حظ
طی راه کعبه با نفس پریشان نفع نیست　　آهو پابند را از دیدن صحرا چه حظ

قصائد خزینة‌الجواهر به ترتیب الفبایی صورت گرفته یعنی ردیف قصیدهٔ نخست به "الف" و آخرین قصیده به "ی" اتمام یافته البته زیب در این قصائد تعداد ابیات را جفت آورده ؛ زیرا که کمی قبل از زیب شعرایی که قصیده می‌گفتند این امر را لازم نمی‌دانستند چنانکه زیب در تکملهٔ این مجموعه به این جانب اشاره‌ای کرده که "بدان که شعرای سلف در قصیده عموماً اعداد ابیات قصیده جفت می‌آوردند و اعداد ابیات غزل طاق و شعرای متأخرین پای بندی این امر نکرده‌اند مگر مصنف مطابق طریقهٔ شعرای سلف که نزد شعرای

متأخرین نیز مستحسن است در هر قصیده اعداد ابیات جفت آورده و در غزلیات اعداد ابیات طاق".

البته اینجا لازم به تذکر است که همه قصائد و منظومات در قالب غزل ریخته شده یعنی هر دو مصراع مطلع هم قافیه و هم ردیف می‌باشد و در ابیات بعدی فقط مصراع ثانی هم قافیه و هم ردیف مطلع است.

یادداشتها

۱ - خزینةالجواهر، نواب گل محمد خان زیب مگسی ، نسخه خطی ص ۳۳۳.

۲ - زیب نامه، نواب گل محمد خان زیب مگسی مقدمه پرفسور شرافت عباس چاپ انجمن فارسی بلوچستان کویته .

۳ - شعر فارسی در بلوچستان، دکتر انعام الحق کوثر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۹۷۵م.

۴ - پنج گلدسته زیب، مقدمه پرفسور شرافت عباس چاپ انجمن فارسی بلوچستان کویته ، ص ۱۳.

۵ - همان ص ۶

۶ - همان ص ۳۵۶.

۷ - همان ص ۳۵۲.

۸ - همان ص ۸ و ۹.

۹ خزینة الجواهر (نسخه خطی) زیب مگسی ص ۷۶.

۱۰ - همان ص ۳۳۵.

۱۱ - همان ص ۳۳۳.

۱۲ - همان ص ۹۱.

۱۳ - همان ص ۲۶۱.

۱۴ - همان ص ۵۸.

۱۵ - همان ص ۱۸.

۱۶ - همان ص ۹۵.

۱۷ - همان ص ۳۱۳.

۱۸ - همن ص ۵۱ .

۱۹ - همان ص ۱۲.

۲۰ - همان ص ۱۷.

۲۱ - همان ص ۱۳.

۲۲ - همان ص ۱۱۷.

۲۳ - همان ص ۱۸۵.

۲۴ - همان ص ۱۱۳.

۲۵ - همان ص ۲۵.

۲۶ - همان ص ۲۵۰.

۲۷ - همان ص ۵۲.

۲۸ - همان ص ۶۱.

۲۹ - همان ۸۲.

۳۰ - همان ص ۶۸.

۳۱ - همان صص ۵۴-۵۵.

۳۲ - همان ص ۸۹.

۳۳ - همان ص ۱۷۸.

*****

- خلاصةالالفاظ جامع العلوم (ملفوظات حضرت جلال الدّین بخاری) اسلام آباد ۱۹۹۲م.

چندین کتاب دیگر به اردو، انگلیسی و فارسی از آثار استاد تا به حال منتشر نشده است . اگر ده ها مقاله که استاد برای مجله های اردو، فارسی و انگلیسی نوشته بود و همچنین ده ها گفتار رادیویی که در ضمن ایران شناسی و زبان و ادبیات فارسی نوشته و در برنامهٔ زبان فارسی رادیو پاکستان خود پخش نموده است در نظر بگیریم، می توان گفت که پشتکار استاد اعجاب آور بوده است .

امّا یکی از ویژگیهای منحصر به فرد استاد غلام سرور تربیت و راهنمایی ۲ الی ۳ نسل از شاگردانی برجسته در علیگر و کراچی می باشد که شامل دکتر سید محمد، رئیس سابق دانشگاه اسلامی علیگر، دکتر تنزیل الرحمن، قاضی باز نشسته دادگاه عالی سند و رئیس سابق شورای ایدیولوژی اسلامی پاکستان ، آقای ممتاز علوی سفیر سابق پاکستان، دکتر سید مطیع الامام مرحوم استاد و رئیس سابق گروه آموزشی فارسی دانشگاه کراچی، دکتر ابوسعید نورالدین (داکا)، دکتر عابد علی خان استاد و رئیس بازنشسته گروه آموزش فارسی، دانشگاه کراچی، دکتر محمد ریاض مرحوم، استاد و رئیس اسبق گروه اقبالشناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال اسلام آباد، دکتر سبط حسن رضوی مرحوم، استاد گروه فارسی دانشکده دولتی راولپندی و مدیر اسبق فصلنامهٔ دانش، دکتر سید علی رضا نقوی رئیس سابق بخش فارسی و حقوق اسلامی اداره تحقیقات اسلامی اسلام آباد، دکتر صغری بانوشگفته استاد و رئیس سابق گروه فارسی دانشگاه ملّی زبانهای نوین اسلام آباد، دکتر طاهره صدیقی استاد و رئیس سابق گروه فارسی دانشگاه کراچی، دکتر ساجدالله تفهیمی استاد و رئیس سابق گروه فارسی دانشگاه کراچی، دکتر اطاعت یزدان دانشیار سابق فارسی دانشگاه پیشاور - پیشاور، دکتر حسین جعفر حلیم دانشیار بازنشستهٔ فارسی دانشگاه کراچی، خود اینجانب و دهها تن دیگر که در صحنهٔ آموزش و ترویج زبان و ادبیات فارسی و توسعهٔ ایرانشناسی، فارسی نویسی و کارهای علمی و انتشاراتی سهم شایان دارند. استاد در ۱۹۹۸م به رحمت ایزدی پیوست، روانش شاد !

رمضان بامری بلوچ *

سیدعبدالقادر تتوی ونظری بر حدیقة‌الاولیای او

چکیده:
سیّد عبدالقادر تتوی نویسنده، تذکره نگار و سخنور سند در قرن یازدهم هجری بوده است. وی تذکرهٔ اولیاء و شیوخ قرون دهم و یازدهم را به نام "حدیقة‌الاولیاء" گردآورده که در آن احوال و کرامات مسموع دربارهٔ ۴۲ نفر اولیای نامی عصر را تبیین نموده است. از حکمرانان برجستهٔ زمان وی میرزا جانی بیگ ترخان و امیر کبیر خسرو خان بوده‌اند که تذکرهٔ حدیقة‌الاولیا را به اسم امیر کبیر خسرو خان موشح کرده‌است. چهار نسخ خطی آن در کتابخانه هایی معتبر سند موجود بود و متن آن در سال ۱۹٦۷ به تصحیح پیر حسام‌الدین راشدی نشر گردیده است.

*****

میر علی شیر قانع تتوی در کتاب "تحفة‌الکرام" خود چند سطر دربارهٔ پدر بزرگ و خاندان سید عبدالقادر تتوی بدین ترتیب تحریر نموده‌است: " سید محمدالحسینی: براصل موطن این بزرگ اطلاعی دست نداده و جز اسامی مذکور از مخلفاتش اطلاعی و وقوفی نه، همانا نامی وقت خود است. پسرش سید محمد هاشم معاصر عهد میرزا جانی بیگ ترخان است. در مدح میرزای مذکور قصائد، غزل دارد. و از مؤلفاتش نسخهٔ – سیرالسلاطین –که به غایت خوب گفته و به نام میرزا جانی بیگ کرد، یادگار سید عبدالقادر ولد سید محمد هاشم مذکور نامدار وقت خود بوده، رسالهٔ حدیقة‌الاولیاء ذکر بزرگان سند ازو مخلّف ". (۱)

در مقالات الشعراء در مورد سید محمد هاشم عبارتی در مدح میرزای

* – مربّی، گروه فارسی، دانشگاه کراچی، کراچی (پاکستان)

نتیجه گیری:

در این مقاله ۱۹ نفر فارسی سرا و فارسی نویس پاکستان معرفی گردیده اند که طی قرن بیستم میلادی می زیستند و مصدر و منشاء خدمات ارزنده در صحنهٔ زبان و ادب فارسی بوده اند. در حالی که دهها استادان سرشناس پاکستانی که در همان قرن متولد گردیدند و در قرن بیست و یکم میلادي به قید حیات هستند و خدمات علمی ایشان بسیار ارزنده بوده و کماکان ادامه دارد، در این مقال از معرفی شان به ترس از اطالهٔ کلام بیش از حد معمول، احتراز نموده ایم که شامل استادان، نویسندگان و مؤلفان متعدد رشتهٔ شعر و ادب نظیر پرفسور دکتر عبدالشکور احسن، دکتر ظهور الدین احمد، دکتر وحید قریشی، دکتر سید محمد اکرم، دکتر انعام الحق کوثر، دکتر نبی بخش قاضی، پرفسور دکتر نبی بخش بلوچ، دکتر محمد ظفر خان(م۲۰۰۵م)، دکتر آقا یمین خان، دکتر سید علی رضا نقوی، دکتر عبدالحمید یزدانی، دکتر صغری بانو شکفته، دکتر آفتاب اصغر، دکتر نسرین اختر ارشاد، دکتر ک.ب. نسیم، دکتر ظهیر احمد صدیقی، دکتر غلام مصطفی خان (م۲۰۰۵م)، دکتر ریاض الاسلام، دکتر ساجدالله تفهیمی، پرفسور حضور احمد سلیم (م۲۰۰٤م) دکتر سلطان الطاف علی، دکتر طاهره صدیقی، دکتر کلثوم سید،(م ۲۰۰۱م)، دکتر سید سراج الدین، دکتر گوهرنوشاهی، دکتر مهر نور محمد، و نگارندهٔ این مقاله و نویسندگان دیگر می باشند که همه آنان در نیمهٔ اول قرن بیستم میلادی به دنیا آمدند و تحصیلات عالیه در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی و یا رشته های مربوط به ایرانشناسی را در اروپا، ایران و یا خود پاکستان تکمیل نموده، به امر ترویج رشتهٔ زبان و ادب فارسی مشغول گردیدند. در این جا تذکر این نکته شایسته خواهد بود که تربیت شدگان برخی از همین اساتید که در حال حاضر در سطح دانشگاههای پاکستان به امر تدریس اشتغال دارند و در عین حال به تدوین و تصحیح متون فارسی و تحقیق و پژوهش نیز عنایت کافی می نمایند، مثل دکتر محمد سلیم مظهر، دکتر معین نظامی، دکتر محمد ناصر، دکتر نجم الرشید، دکتر محمد فرید، دکتر ریحانه افسر، دکتر شهلا سلیم نوری، دکتر عصمت نسرین، دکتر سرفراز ظفر، دکتر انجم حمید، دکتر غلام ناصر مروت، پرفسور شرافت عباس، دکتر عارف نوشاهی، و سایرین، مضافاً بر خدماتی ارزنده که تاکنون انجام داده اند، انتظار می رود که طی سالهای آینده ان شاء الله در ترویج زبان و ادب فارسی در پاکستان سهم شایانی خواهند داشت.

مزبور به صورت قصیده درج شده است :

ای بـــر درِ رفـــیعت کـــیوان کـــمینه دربـــان
وی حـــارسِ حـــریمت بـــاشد ســـپهرِ گـــردان

از طبعِ فیض بـخشت دریـا خـجل بـه صـد رو
وز دست دُر فشـــانت شـــرمنده ابـــرنیسان

گـــلبانگ هـــمّت تـــو، بگـــرفت ربـع مسکـون
صـــیت سـخای جـودت، گشـته مـحیط کـیهان

معجز نماست رمحت ، همچون عصای مـوسیٰ
کشور گشـاست تـیغت،چـون تـیغ شـاه مـردان

بـــر قـــتل دشـــمن دیـــن، تـیغت دلیـل قـاطع
برکسر اهل بـدعت، رمـح تـوهست بـرهان.(۲)

در کتاب میر علی شیر قانع تتوی "تحفةالکرام" در مورد سید عبدالقادر تتوی همین اشعار مذکور در بالا نوشته شده است، حال از عبارت داده شده این امر نمایان می‌گردد که اصل و نسب سیّد محمد و موطن او به طور واضح معلوم نیست و آنچه میر علی شیر قانع تتوی درکتاب خود یعنی درکتاب تحفةالکرام نـوشته مـبهم است. فـرزند او سـید هـاشم در زمـان مـیرزا جـانی بـیگ (۹۹۳ - ۱۰۰۸ ه ق) مصنف و شاعر بوده و قصیده هـایی نـیز در مـدح او و سیرالسلاطین سروده و به نام میرزا جانی بیگ کرده است و آن قـصائد لائـق تعریف و تحسین می‌باشند.

سیّد عبدالقادر تتوی چنانکه ذکر گردید، نثر نویس و تذکره نگار و شاعر بوده‌اند و او کتاب حدیقة الاولیاء را تحریر نموده و تا آخر عمر این کتاب را نزد خود نگاه داشته ، ولی بیشترین قسمت نظم آن از بین رفته، فقط چند اشعار در دیباچهٔ این کتاب باقی مانده که حسب ذیل می‌باشند:

(۱) جمال صورت معنیٰ، کمال دین و دول　　نهال دولت و جـاه و گـل حـدیقهٔ جـان(۳)

(۲)از فـــیض نشـــئهٔ کـــرم او، جـــهانیان　　با مایهٔ نشاط و طرب، هـمدم و نـدیم.(۴)

سید عبدالقادر تتوی درکتاب خود "حدیقةالاولیاء" هیچ جایی در مورد ذات خود و خانواده‌اش ذکری نکرده‌است. ازکتاب مذکور فقط این اطلاعات به دست می‌آید که تمام افکار و توجّه او به طورکامل به طرف ممدوح خود یعنی

پانوشته ها

۱ – اقبال ایران (اردو) مؤلفهٔ دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی ص ۱۱۵ سیالکوت .
۲ – همان ص ۱۵۷

منابع و مآخذ :

۱ – بانک اطلاعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، زبان فارسی در پاکستان اسلام آباد ۱۳۷۷ هـ.
۲ – پاکستان مصور (ماهنامه فارسی) به مدیریت سید مرتضی موسوی، اسلام آباد، دوره‌های مختلف
۳ – رضوی، دکتر سید سبط حسن، فارسی گویان پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۹۷٤ م.
٤ – عرفانی، دکتر خواجه عبدالحمید، اقبال ایران، سیالکوت ۱۹۸٦م.
٥ – فایزه زهرا میرزا ، گرجی نامه، اسلام آباد ۲۰۰۱ م.
٦ – فصلنامه «دانش» شماره مشترک ٥ – ۷ شماره های ۱۳، ۳٦، ٥۱، ٥۳ و شمارهٔ مشترک ٥٤ – ٥٥
۷ – مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره اسلام آباد، ۱۹۹۳م.
۸ – هلال (ماهنامهٔ فارسی) کراچی، دوره های مختلف
۹ – نگارنده ، یادداشتهای شخصی .

*****
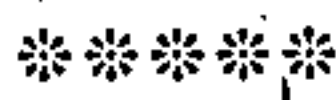
خسرو چرکس و بزرگان و مشائخ و اولیاء و صوفیای کرام آن وقت بوده است و او وقتاً فوقتاً در مجالس و محافل اولیاء و صوفیای کرام رفته و با آنها از نزدیک ملاقات نموده، اسامی چند اولیاء و بزرگان را در کتاب حدیقة الاولیاء نیز ذکر کرده، می‌نویسد که "بنده با آنها هم مجلس بوده‌ام". اکنون ما اسم فقط سه بزرگ را در این جا ذکر می‌کنیم :

(۱) درویش رکن الدین ، با ایشان ملاقات کرده و روایت هایی از این درویش در کتاب حدیقة الاولیاء ذکر شده است.

(۲) شیخ پریوی ویرداس، ذکر ایشان را در کتاب خود حدیقة‌الاولیاء این چنین کرده است:

"مؤلّف این کتاب، نیز به شرف ملاقات و ملازمت ایشان مشرف گشته بود. در آن اثنا بیتی سندی متصوفانه بالحال می‌خواند. در دل فقیر گذشت که : آیا این بیت از اوست یا از دیگر؟ به مجرد خطور این معنی رو به جانب فقیر آورده گفت : این بیت از اسحاق آهنگر است ! و چند چیز دیگر در ضمیرم گذرانیدم، هرکدام را جواب شافی داد". (۵)

(۳) مخدوم نوح هالایی ، با این درویش و بزرگ مرد مراسم مخصوصی داشته و روایت هایی درکتاب حدیقة الاولیاء درج نموده است : -

" فقیر شنیداز مخدوم نوح که : مردم دیار ما گفتند که : فلان از مهتر خضر علیه‌السلام تعلیم یافته ! فاما به فضل خدای تعالی بارها مرا گفته است : تو امام شو تا نماز پس تو گذارم. فقیر گفت ترا نبی نیز گویند تو پیش شو ".(۶)

مخدوم نوح چندین مرتبه به شهر تته تشریف آورده و هر بار با سید عبدالقادر تتوی ملاقات کرده و عقیدت خاصی با او داشته، زمانی که مخدوم نوح فوت کرده، سید عبدالقادر تتوی تاریخ وفات او را بدین صورت تحریر نموده است :

شیخی بنوح بود - ۹۹۸ هـ

تألیفات :

سید عبدالقادر تتوی گذشته از تألیف حدیقة الاولیاء که معروفترین کتاب اوست، دارای چندین نظم و سوانح حیات شاه جمیل گرناری است که به صورت یک رساله گردآورده است.

ادب امروز ایران

حدیقة الاولیاء:

تاکنون معلوم گشته که اولین تذکره در قرن دهم هجری به توسط علامه قاضی محمود تتوی نوشته شده، امّا تذکره مذکور نایاب می‌باشد، شاید گم شده است. بعد از این تذکره، دوم کتاب حدیقة الاولیاء است، در قرن یازدهم هجری سید عبدالقادر تتوی آن را تحریر کرده است، پس اولین تذکره قاضی محمود تتوی ناپدید گشت، در نتیجه حدیقة الاولیاء اولین تذکره محسوب می‌شود، ذکر علماء و مشایخ سند راکرده است. از روایات مستند و مصدّقهٔ معاصران معلوم می‌گردد که مولّف حدیقة الاولیاء را در سال ۱۰۱۶ ه به اختتام رسانده است:

- در مدّت یک سال کامل، ازثقافت این دیار و روایت صداقت شعار، نقل از مشائخ ارجمند که متحقق گشته و به صحت پیوسته در این مجموعه مندرج ساخته(۷)

در آخر اختتام کتاب سال تألیف به صورت یک شعر چنین نوشته شده:

رسید این نامه در حدّ تناهی   ز هجرت بود الف و شانزده سال(۹)

سیّد عبدالقادر تتوی کتاب حدیقة الاولیاء را به نام امیر کبیر، خسروخان منسوب کرده و تمام اوصاف او را نیز بیان نموده است.

امیر کبیر، امیر خسرو از زمان میرزا جانی بیگ در امور سلطنت او شرکت داشته و در جنگ هایی با مغولها شجاعت و بهادری شایانی نشان داده بود، زمانی که میرزا جانی بیگ به هندوستان رفتند ایشان با او همراهی می‌کردند و برحل مسأله سند از دربار او انعام و اکرام گرفتند.

در زمان تألیف حدیقة الاولیاء (۱۰۱۶ ه) میرزا غازی خان به قندهار (افغانستان) لشکر کشی کرده بود و تمام معاملات سند را به خسرو چرکس سپرده بود. بعداً او از اختیارات خود سوء استفاده کرده بر سند قابض شد، برای دفع قبضه، میرزا تلاش و کوششهای زیادی نمود و تمام صلاحیت های خود را به خرج داد تا اینکه سند را از قبضهٔ خسرو چرکس درآورد و این آزادی سند تا زمانی بود که جهانگیر شاه از هندوستان به سند آمد و او را دستگیر کرد.

خسروخان اهلیت زیادی برای چرخاندن امور مملکت را داشت چون او از لحاظ دین اسلام، خدا پرست و متّقی بود. او در زمان سلطه خود مساجد، کاروان سرا، مسافرخانه زیادی تعمیر کرد. میر علی شیر قانع تتوی تعداد

خدمات او را به ۳۶۰ (سیصدوشصت) ذکر کرده است. به همین سبب او اهمیت و شهرت زیادی درمیان رعایا خود داشت به قول شیخ فرید بکری:
"او موصوف به صفات حسنه بود. اولاً زاهد و عابد متدیّن فقیر دوست و سخی بیدریغ بود. سؤال هیچ کس را اصلاً رد نه نموده "(۹).

سیّد عبدالقادر تتوی درکتاب حدیقةالاولیا می‌نویسد او (خسروخان) اگر بخواهد حاکم باشد مردم بر روی چشمان خود او را حاکم خود می‌کنند :
"حُسن سلوک به مرتبه‌ای داشت که اگر دعوای سرداری می‌کرد مردم به طوع و رغبت سرداری او را قبول می‌کردند و میرزا غازی را از میان برمی‌داشتند.(۱۰)

میر علی شیر قانع تتوی می‌نویسد، در سند هیچ کسی به اندازهٔ او سخی و متّقی و پرهیزگار نبود.

"صاحب خیر و توفیق مثلش کسی در این زمین برنخاسته. آثاری که از او در سند ماندند، احدی از ملوک و امرا بر عشرش موفق نشده"(۱۱)

بزرگی و تقویٰ و سخاوت و پرهیزگاری او چنین بر ما ثابت می‌گردد که تمام مشائخ ، بزرگان و علمای سند، و حتیٰ سید عبدالقادر تتوی در تذکرهٔ حدیقة الاولیاء چنین از او یاد کرده‌اند :
"سلسلهٔ ارادت و فرقه جمیع مشائخ سند و اکثر هند به حضرت غوث العالم انتظام می یابد(۱۲).

زمانی که مؤلف در ۱۰۱۶ هکتاب حدیقة الاولیاء را به نام خسرو منسوب کرد، در آن هنگام او در سند از لحاظ عالم دین معروف و شخصی سیاسی قابل احترام بود. سید عبدالقادر تتوی در مورد ایشان در حدیقة الاولیاء چندین بار از عقائد و مذهب او ذکر نموده، پس معلوم می‌گردد ایشان از عقائد و افکار دینی خسرو تحت تأثیر قرار داشته اند.

سیّد عبدالقادر تتوی در هنگام تحریر کتاب حدیقة الاولیاء از چندین کتب معروف و مشهور استفاده کرده، مثلاً کتاب نفحات الانس از مولانا عبدالرحمٰن جامی است که روایتی مختصر در مورد شیخ بهاءالدین ملتانی نقل کرده و دوم کنزالرموز از امیر سادات حسینی که احوال شیخ صدرالدین قتال (عارف ۶۸۴ ه) آورده و سوم تاریخ همایونی است که از احوال سلطان محمد تغلق ذکر نموده است.

نقی سلیمانی

گل نشاط

۱

«جهان، یک شعر زیباست ، یک شعر عاشقانه.»

پسرک می خواست بپرسد. حتماً باید مـی پرسـید. ایـن پیـر مـرد، جوابش را می دانست . جلو رفت . گفت : «آقا! آقا!»

پیر مرد سرش را روی خم عصا، تا کرده بود. گوشـهٔ خلـوت یـک پارک بزرگ بودند . پیر مرد سرش را به آهستگی بلند کرد. پسرک دیـد کـه زمان ، چه خطها و شیارهایی روی این درخت پیر انداختـه . چشـم آبـیش مستقیم به او نگاه می کرد. گفت : «چیه پسرم! کاری داشتی؟»

پسرک دید که تار مویی زرّین و طلایی زیر نیم ماندهٔ نـور آسـمان، برق زد. پیر مرد،لاخهٔ مو را برچید و دستی به سرش کشید. موهای طلایـیش را کاملاً مرتب و منظّم کرد.

پسرک گفت :« بابا... می توانم شما را بابا صدا کنم؟»

پیر مرد گفت :« آره پسر جان، بکن ! چی می خواستی بپرسی؟»

پسرک هـول شـد. خـودش را باخـت. گـفت :« هـیچی ، هـیچی، فـقط می خواستم بپرسم گل نشاط کجاست؟ یعنی... کجا وجود داره؟»

– گل نشاط!؟ من گیاه شناس نیستم. در تمـام عمـرم چنـین اسـمی نشنیدم. البته مـن زیاد دربارهٔ گلها نمی دانم. امّا تا بخواهی دربـارهٔ عطرهـا می دانم . مثلا من عطری را مـی شـناسم که بهترین بـو را دارد. رایحـه ای دل انگیز دارد . لـطیف اسـت. فـقط بـو بکـنی ، رؤیـایی آبـی جلـو چشمهایت نقش می بندد . آدم را از زمین می کند، جدا می کند، مـی بـرد روی آسمانها...

پسرک می خواست بایستد و مؤدبانه گوش کند. ولی حتماً پیر مرد گل نشاط را نشنیده بود ، و گرنه چه طور می توانست از عطرهای رؤیایی حرف بزند . از این گذشته، او یک کیسه سؤال بود. وقتی از این همه سؤال هنوز نتوانسته بود یکی ، فقط یکی را جواب بشنود؛ چه طور می توانست بایستد؟

این بود که راه افتاد. پارک را گشت. گلها را دید. تمام گلهای پارک را رج به رج بو کرد. گفت :« از باغ می پرسم. از زمین چه فایده دارد که از بزرگ ترها بپرسم. آیا مادرم، پدرم جوابم را دادند؟ هیچ کدام نمی دانستند.

ادّعای سید عبدالقادر چنین بوده که او کتاب حدیقة الاولیاء را بعد از بررسی کامل و تحقیقات فراوان جمع آوری روایات معتبر از معاصران به رشته تحریر درآورده ، ولی متأسفانه از مطالعهٔ کتاب مذکور به نظر می‌رسد که ایشان طرز و طریقه عام و قدیمی را پیش گرفته و دور از حقیقت روایات و کرامات بی‌معنی به کار برده اند. تقریباً شرح احوال بیشتر درویشان و بزرگان را با تصورات و کرامات جادوگرانه بیان کرده است، بعضی تحریرهای او به حدّی مضحک می‌باشند که خواننده را در مورد آن بزرگان و علماء به شک و تردید می‌اندازد. مثلاً در سوانح حیات درویش ابراهیم نوشته که او هرگز طعام نمی‌خورد و احتیاجی به حاجت رفتن را نداشت و مریدان او تفکّرات عجیبی در مورد او داشتند.

در سوانح حیات قاضی صدو می‌نویسند که ایشان در خاندان سمیجو عروسی کردند و رسم بر این بود که زنان داماد را تمسخر می‌کردند ، در آن هنگام قاضی صدو می‌گوید که ایشان مثل الاغ ها هستند، پس از مدتی همه زنان خاندان سمیجو همانند الاغ صدا درمی‌آورند. بعداً بزرگان آن خاندان استدعا نمودند که زنان را به حالت اولیه درآورند و آن وقت او دعا می کند و همگی زنان را به حالت اصلی خود برمی‌گرداند. در کتاب حدیقة الاولیاء اینگونه روایات و کرامات بی‌معنی زیاد نوشته شده است(۱۳).

بزرگان که صاحب علم و دانش بودند و خدای بزرگ را پرستش می کردند و همواره دست دعا در بارگاه خداوند متعال برای نجات انسانها بلند می‌کردند و به وسیله علم روحانیت مردمان را به راه راست هدایت می‌کردند، حدیقة الاولیاء بر عکس خدمات آنان را به طرز عجیبی نوشته است. و همهٔ بزرگان و درویشان را ما فوق البشر ثابت کرده و همه مردم را به کشمکش و شک و تردید دچار کرده است.

در دوره‌ای که سید عبدالقادر تتوی کتاب حدیقة الاولیاء را تألیف کرد (۱۰۱۶ هـ) کتاب‌های ذیل به بیان ساده نوشته شد :

(۱) تاریخ معصومی (۱۰۰۹ هـ) (۲) مثنوی چنیسرنامه (۱۰۱۰ هـ) (۳) بیگلرنامه (۱۰۱۷ هـ) (۱۴)

ولی بر عکس کتاب های ذکر شده که به طرز و اسلوب بسیار ساده و روان

حتی اگی، سگم سگ سفید پشمالو و پوزه چرمیم هم نمی دانست . من عاشق پوزهٔ قهوه ای سوخته اش هستم. ولی چه کنم که نمی داند.»

در گوشهٔ پارک داشت با گلی ور می رفت که نفس هر کسی از عطرش بند می آمد. داشت پُرزهای توی گل را دانه دانه می کند که مردی نیشگونش گرفت. مرد، خندان گفت :« آهای پسر ! چه می کنی؟ پُر ز گلها را نکنی؟»

پسر به خودش آمد و گفت :« پسر نه و آقا پسر. تو هم مثل مادرم هنوز مرا بچّه می دانی؟»

مرد خندید: « آهاهاها ها... نه این طور نیست مرد جوان! من یک فضا نوردم. از آشنایی با شما خوشبختم . من عاشق این گل هستم . عصرها می آیم توی این باغ و لحظاتی از روز را اینجا می گذرانم. امّا امروز که آمده ام و دارم توی این گلها سیر می کنم، دیدم تو هم اینجا پیدایت شده. البته بودنت را تحمّل می کنم، ولی مرد جوان! به گلها دست درازی نکن.» (آیا در سال ۱۹٦۹میلادی یا در همان حدودها، دو سال کمتر یا پنج سال بیشتر، او جوان بود؟ با این حال دست کم از نظر آنها، معنی توهین آمیزی داشت. هیچ دوست نداشت که بچه تصورش کنند....)

خوشحال شد. گفت:« نه، دست درازی نمی کنم..از بس دنبال گلی توی این باغ گشتم حوصله ام سر رفت. شما فضا نورد هستید؟»

پارک، رج تا رج از گل پوشیده بود. پشت آنها درخت بود. پسرک و فضا نورد در انتهای رجی از این گلها ایستاده بودند. مرد گفت :« من فضا نورد هستم. آرمسترانگ را که می شناسی؟»

– ا ... آرمسترانگ شما هستید؟!

و دست و پایش را گم کرد:« خیلی خوشوقتم . آقای آرمسترانگ ! من مصاحبهٔ شما را توی تلویزیون دیدم. گفتید خدا آنجا، یعنی روی کرهٔ ماه نبود. مگر نه ؟»

– آره ، گفتم.

– آقای آرمسترانگ ! شما برای چه به کرهٔ ماه رفتید؟

– برای تحقیقات علمی و خلاصه چیزهایی که مربوط به علم می شود. الآن حوصله اش را ندارم خوب توضیح بدهم. آمدم اینجا تا دور از این هیاهوی شهر، توی این گلها سیر کنم. گلهای قشنگی نیستند؟

– چرا خیلی قشنگند.

– چه بویی هم دارند! من که از بویش گیج می شوم.

تحریر شده‌اند مؤلف در کتاب حدیقة الاولیاء از همه سبقت گرفته و بزرگی علمیت خود را با کلمات مشکل ثابت کرده است :
"مطرز، حقده، آن و آلیق، مطیسی، استنامتی ، صحاری ، طریق براری، (ص ۲۶) مخّط ، اتساع عرصه مملکت ، بلب تجبیل تقبیل، وثاق، تنفیر، مجبول، تمساح، اقتناص ، اصیاد، حجرات (ص ۲۷).(۱۵)

حدیقةالاولیاء نسخه های زیادی داشته و درجا های مختلف نگاهداری شده‌اند:

(۱) نسخهٔ حدیقةالاولیاء در دانشگاه سند :

این نسخه از تمام نسخه های موجود قدیمترین میباشد وکتابت آن در ۲۹ ربیع‌الاول سال ۱۱۷۸ ھ شده و این نسخه از مولوی ولی محمد داهری (متوفی ۱۹۲۶.م) می‌باشد و اکنون در دانشگاه سند نگاهداری می‌شود.(۱۶)

(۲) نسخهٔ دکتر نبی بخش بلوچ :

نسخه مذکور ملک قاضی فتح رسول ولد قاضی فتح محمد نظامی بوده است. در اختتام نسخه قاضی نوشته که این کتاب در کتابخانهٔ غلام حسین و غلام علی ولد خدابخش بن غلام علی فقیر بن فقیر نظامانی بوده، زمانی که غلام حسین (م۱۲۵۹ ھ) در جنگ میانی شهید شد، آن وقت نسخهٔ مذکور به دست قاضی فتح رسول رسید. کاتب در ترقیم آن تحریر نموده(۱۷) :

زیب اتمام گرفت و زینت اختتام پذیرفت. کتاب مستطاب متبرکه مشرفه موسوم به حدیقةالاولیاء کرام عظام خطهٔ سند از دست احقرالعباد راجی الیٰ رحمةاللّٰه تعلی فقیر حقیر پرتقصیر قاضی محمد احسان ساکن هاله کندی کهنه عفی‌عنه، به تاریخ بیست و یکم شهر جمادی‌الثانی ۱۲۴۷ ھ (۱۸)

(۳) نسخهٔ هالا :

نسخهٔ هالا بوسیلهٔ پرفسور محبوب علی چنّا دریافت گردیده در حقیقت نسخهٔ مذکور یکی از بزرگان هالا بوده ولی متأسفانه بیشترین قسمت آن یعنی از ابتدای مقدمه آن و در اختتام شرح احوال شیخ بهاءالدین زکریا و شیخ

- آقای آرمسترانگ ! می بخشید. من دنبالِ گلی می گردم کـه تـوی این باغ نیست. از پدر و مادرم هـم راجـع به آن پـرسیده ام؛ نمـی داننـد. می خواهم از شما بپرسم ، شاید این گل را شما بشناسید. شما که رفتید کرهٔ ماه، گل نشاط را آنجا ندیدید؟

- آه پسرک شیطان ، هاهاهاها... حتماً شوخی می کنی، نه ؟

- نه، اتفاقاً جدی گفتم.

- چه طور؟ یعنی می خواهی بگویی بـه تلویزیـون نگـاه نکـردی!؟ ندیدی که آنجا یک بیابان خـشک و لم یزرع بود؟ ندیدی کـه آنجـا پُـر از چاله های آتشفشانی بود؟

- چرا، اتفاقاً تلویزیون هم نشان داد. ولی گفتم شاید آنجا چیزهـای دیگری هم بوده که ما ندیده ایم. مثلاً گل نشاط. شما گل نشاط را آنجا توی یک چاله، یا پشت یک برآمدگی چاله ندیدید؟

- نه، آنجا حتی هوا هم نبود. خودت که دیدی ما سبک شده بودیم ؛ خیلی سبک . من مثل یک پر، احساس سبکی می کردم . حس می کردم کـه بال در آورده ام . وسوسه می شدم که توی فضا بدوم، کلّه معلّق بشوم. آزاد، رها. انگار به هیچ زمینی نچسبیده بودم. درخت نبودم، ریشه نداشتم آه... ولی آنجا آدم باید راه برود، بدون آنکه پاهای خود را از روی ماه بردارد، آهسـته آهسته جلو می رود. قـدمهایـش را با ناالـمینانی و شـک روی سـطح ماه می لغزاند. اگر یک قدمِ زمینی بردارد، مانند توپی به هـوا مـی رود و مثـل توپی به زمین می خورد، و باز به هوا. درست مثل یک توپ، بـالا و پـایین، بالا و پایین؛ بالا و پایین رفتنی ابدی در لایتناهی که هیچ کس قدرت نخواهد داشت آن را متوقف کند.

- توی آن حالت، چه طور می توانستید ببینید؟ بایـد خیلـی سـخت باشد.

- در واقع سخت هم بود.ولی ما دستگاههای زیادی داشتیم.

- با آنها گل نشاط را دیدید؟

- نه، وجود نداشت. آنجا فقط همین مانده که آب هم سـر بـه هـوا برود. چه طور می خواهد گلی آنجا بروید؟ کاشتن گل و پرورش آن در آنجا مـساوی با نابـودی آن اسـت. حال چـرا این سؤال را از من می کنـی؟ تـو می توانی از یک گل فروش یا... چه می دانم، مثلاً از یک گیاه شـناس ایـن سؤال را بکنی.

صدرالدین قتال از بین رفته است، و از احوال صدرالدین فقط شانزده سطر و از احوال شیخ رکن‌الدین هیجده سطر باقی مانده و در آن نسخه مذکور تسلسل و ربط نیست. شرح احوال قاضی صدهو، درویش یحییٰ، قاضی خیرالدین، یعقوب پلیجو، شیخ چاچک، پریو ویرداس، درویش عمر بودلو، درویش آلو و چندین صفحات از آخر کتاب حدیقة‌الاولیاء از بین رفته‌اند(۱۹).

پانوشتها :

۱ - حدیقة‌الاولیاء تألیف سید عبدالقادر تتوی بن سید هاشم بن سید محمد تتوی به تصحیح از سید حسام‌الدین راشدی، چاپ ۱۹۶۷ م، سندی ادبی بورد، حیدرآباد سند، ص ۶۹.

۲ - حدیقة‌الاولیاء، ص ۷۰

۳ - همان، ص ۷۱

۴ - همان، ص ۷۱

۵ - همان، ص ۷۲

۶ - همان، ص ۷۳

۷ - همان، ص ۷۴

۸ - همان، ص ۷۴

۹ - همان، ص ۷۶

۱۰ - همان، ص ۷۶

۱۱ - همان، ص ۷۶

۱۲ - همان، ص ۷۷

۱۳ - همان، ص ۸۲

۱۴ - همان، ص ۸۳

۱۵ - همان، ص ۸۴

۱۶ - همان، ص ۸۴

۱۷ - همان، ص ۸۶

۱۸ - همان، ص ۸۶

۱۹ - همان، ص ۸۹

منابع :

۱ - حدیقة‌الاولیاء : تألیف سید عبدالقادر تتوی بن سید هاشم بن سید محمد تتوی به تصحیح و اهتمام سید حسام‌الدین راشدی چاپ ۱۹۶۷ م، سندی ادبی بورد حیدرآباد سند.

۲ - تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند دانشگاه پنجاب، لاهور ۱۹۷۱م.

۳ - تاریخ تذکره های فارسی، احمد گلچین معانی، دانشگاه تهران، ۵۰ - ۱۳۴۸.

۴ - تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر علی رضا نقوی، تهران ۱۳۴۳.

*****

پسرک راه افتاد. ساختمانهای عظیم وسر به فلک کشیده و آسمانخراشها را گذراند و به گل فروشی رفت. گل فروشی بزرگی بود. خانوادهٔ شان هر وقت می خواستند گلی بخرند به آنجا مراجعه می کردند. گلفروش را یافت . همان پاپیون مشکی را زده بود. همان لبخند مؤدّبانه را روی لبها داشت و با سرانگشت روی کتش را ناخن می کشید با این فکر که :« آیا مشتری خرید می کرد؛ یا اینکه ارزشی برای گلها قائل نبود؟» این بار هم طاقت نیاورد و بالاخره پرسید :« چیزی لازم داشتید؟»

پسرک گفت : « بله ، گل نشاط می خواستم .»

– گل نشاط!؟ چنین گلی ندیده ام . اجازه بدهید از فرد مطّلعی که اینجا هست بپرسم. تقریباً ایشان همه چیز را دربارهٔ گلها می دانند. اجازه بدهید!

منتظر جواب پسرک نشد. بعد زود آمد و پرسید:« چه شکلی دارد؟ رنگ گلبرگهایش چیست؟ سرخ است؟ یا رنگش به بنفش می زند؟»

پسرک مستقیم نگاه کرد به چشمهای گل فروش . پای چشمهای او بنفش بود. گفت :« ا...ام، ا... من هم برای اولین بار دنبال این گل می گردم. تا به حال آن را ندیدهَ ام . توی یک شب تاریک ، بویش به دماغم خورده . من هم دوست دارم ببینمش. شما ندارید؟»

مرد ، ابروها را بالا انداخت . روی پلکهایش تا زیر ابرو، تمام سیاه بود. انگار که گلی پژمرده باشد. پرزهایش ـ یعنی مژه ها – اصلاً طراوت نداشتند . مثل اینکه دود خورده باشند. باغبان نبود ، گل فروش بود. وقتی گلها را می کند، می برید، می چید یا برای تزئین دستهٔ گلی، تکّه تکّه می کرد، خون گلها می پاشید توی چشمش . و او که با پشت دست ، چشمهایش را پاک می کرد، لابد دور چشمش جا می انداخت... اگر گیاه شناس بود ، حتماً دنیا را مثل حشرهٔ کلمات، با آن پاهای بلند و کوتاهشان، می دید، و یا به رنگ سبز و بنفش می دید؛ یعنی الآن دارد مرا مثل یک برگ تجزیه می کند. و فتوسنتزم را – که توی کتاب علوم نوشته بود – زیر آخرین نور روز آزمایشگاهش، ازپشت عینک ته اسکانی مشاهده می کند.

– بفرمائید.
– سلام !
– خب؟
– دنبال گل نشاط هستم آقا!
– اینجا گل فروشی نیست.
– ندارید؟ می خواهم ببینم شما چنین گلی دیده اید؟

شعر فارسی امروز شبه قاره

فضل‌الرحمن عظیمی [1]

حافظ شیرازی

حافظ شیرازی صهبا گذار — جامش از شهد و شکر سرمایه دار
خوش ادا، خوش لهجه و شیوا بیان — شاعران پارسی را تاجدار
شعر او بس دلپذیر و دلربا — می‌فزاید علم و فن را اعتبار
از شراب عشقِ حق، سرشار و مست — عشق حق آمد به طبعش سازگار
لفظ را آهنگ نو بخشیده است — شد به ساز پارسی چون نغمه بار
مسلک او الفت نوع بشر — هست شعرش از محبّت استوار
چونکه گشت اقبال خوشه چین او — شد کلامش جالب و هم پُربهار
صوفی صافیست حافظ بی‌گمان — از کلامش رمز وحدت آشکار

دکتر سرفراز ظفر [2]

غم مخور

خون دل با اشک ریزد گر به دامان غم مخور
می‌شود روزی مگر رشک گلستان غم مخور
گر شب تاریک کم کم می‌شود تاریک تر
شمعی روشن شود در بزم یاران غم مخور

۱- سخنور فارسی معاصر ساکن راولپندی.
۲- استاد یار گروه. فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، اسلام‌آباد.

– حتی اسمی هم از آن نشنیده ام ... اجازه بدهید ببینم. قدری تأمل کنید. و از در باز پهلوی آزمایشگاه رفت تو.

پسرک رفت به دنبالش . به کتابخانه ای وارد شدند که عرضش با طولش برابر بود. از میان ردیف دالانهای کتاب گذشتند. یک لا بیرنت باشکوه . گیاه شناس کتاب قطوری را بیرون کشید.

گفت :« اگر تو دایرهٔ المعارف نباشد... بله... نه ، نیست.»

و بعد با انگشت سبابه ای ، پر از خطاب :« بگذارید ببینم، من فقط آفریقا را درست نگشته ام. این گل، گلی آفریقایی نیست؟»

و کتاب را توی قفسه گذاشت.

*

سالها که گذشت و این پسرک ، پزشک شد و تمام زندگی راحت سرزمینش را پشت سرگذاشت و به آفریقا رفت هنوز بوی آن گل توی دماغش بود و سؤال بر جانش می زد، اگرچه هرگز به دنبال این سؤال ، به آنجا نرفته بود.

خیلیها را مداوا کرد. تا آنجا که یادش می آمد، گل نشاط را همیشه بی اینکه بداند، دنبال کرده بود. وبالاخره گل نشاط را یافت: در لبخند آدمها و سیاهان ، روی زمزمهٔ جویبارها، در نسیم سحر که شاخه های نازک درختها را آرام ، تکان می داد، در عطر گلها، در صحرا ، در تنهایی بیابان ، در بلندی کوه، در دل خاک که دانه ها ، نامرئی و پنهان می روییدند، در کنج خرابه ای که آوار هزاران خانه بود و بوی نفس مرگ بیستون را می داد.

همه جا، همه جا... در نبض قلب کودک یتیمی که بیمار بود و بیشتر از همه در لبخندش ؛ لبخند کودک بیماری که از مرگ نجاتش داده بود. جهان ، سخن می گفت و همه سپاس بود، شکر بود ، حرکت بود. حالا دیگر باید می پرسید:« گل نشاط کجا نیست ؟»

فضا نورد می گفت :« آهای پسرا پُر ز گلها را نکنی ؟»

گیاه شناس می گفت :« اگر توی دایرهٔ المعارف نباشد؟... بله... نه ، نیست.» گل فروش می گفت :« البته من زیاد دربارهٔ گلها نمی دانم.»

و او به همهٔ آنها بیشتر ازیک لبخند، تحویل نمی داد. آخر او همهٔ آنها را دوست داشت.می گفت :« عنوانها را از آدمها بگیر. کالبدشان را بشکاف ، همه یکی هستند.»

وکجا او بالاتر از همهٔ آنها بود؟ او هم پیر مردی بود که سرش را روی خم عصا، تا کرده بود. و موهای شب را شانه می کرد. و یاد پدرش

ظـــلم و اســتبداد آمــد در لبــاس داد خــواه

کشتی اش غرقاب می‌گردد به طوفان غم مـخور

تو بـراهـیمی بـه نـمرود جـهان کـن پـنجه نـرم

ســرد آخـر مـی‌شود آتش فـروزان غـم مـخور

مـــی‌زند سـیلی، گــل شــاداب گـرباد سـموم

فصل گل آید بزودی شاد و خـندان غـم مـخور

کفر بـا نـیروی شـیطانی زنـد دامـن بـه جـنگ

مؤمنان را بس سلاح دیـن و ایـمان غـم مـخور

گر ظفر مـاندی عـقب از مـنزل و مـقصد بـعید

گـــرد راه قــافله اکـنون غـلطان غـم مــخور

قائزه زهرا میرزا(۱)

حافظ شیرین سخن

حافظ شیرین سخن را صـد سـلام عـاشقان — نغمه خوان عشق و عـرفان را پـیام عـاشقان

طــوطیان پــاک از افکــار او شکـر شکـن — پــرتو نـور خــدا انــدر کــلام عــاشقان

شعر حافظ ورد هر پیر و جوان در هر زمان — جـام مـی بـا گـلعذاران شـد نـظام عـاشقان

شایقان فال حافظ خوش بیان و خـنده لب — رونــق هــر مــحفلی شـد از دوام عـاشقان

او لسان الغیب و گـویای حـقیقت در بـیان — حافظ چـهارده روایت کـام و جـام عـاشقان

آب رکـــناباد او از کـــوثر آورده نشـــان — خاک خوشبوی مـصلی شـد امـام عـاشقان

راهــیان عشــق را مـرهم بـود اشـعار او — زان سبب پیوسته روشن گشته شام عـاشقان

دکتر رئیس احمد نعمانی(۲)

طاهره پروین

طــاهره! ای مـــهینه فــرزندم — دختر مـن کـه بـودی بـه ز پسـر

راحتِ جـانِ زار مــادر خـویش — هــم عــزیزِ بـرادر و خــواهـر

۱- استاد یار فارسی، دانشکدهٔ دخترانه مارگله F-7/4، اسلام‌آباد

۲- دانشیار فارسی، علیگره (هند)

می افتاد که می گفت :«در بچگی آدم چه سؤالهای چرند و پرندی می کند! کودکی عالم بی خبری است.»

و مادرش هم حرف او را به شکلی دیگر تکرار می کرد. امّا او حالا خیلی خوب می دید که د راین عالم بی خبری چه خبرهاست که اگر از باخبر ترین باخبرها هم که باشی تازه چیز ناچیزی از آن می فهمی. بچه ، عنصر حرکت است. آن قدمهایی که در کودکی تلوتلو می خورد و مست راه می رود ولی نمی ایستد.، به هر طرف می رود، همهٔ چیز را لمس می کند؛ پُر از خبر است ، پُر از سؤال است...

آخ! الآن هم آنها زنده بودند؛ هر دوتاشان، هم پدرش و هم مادرش . با هزاران چروک در صورت ، خنده های نخودی می کردند . همگی در خانهٔ سالمندان زندگی می کردند . امّا گاهی او شیطنت می کرد و پنهان از چشم نگهبانی دم در فرار می کرد. آخر او یک گلوله نمک بود، پُر از نشاط. عاقبت ساعت هفت شب که دیگر همهٔ می خواستند بخوابند، مادرش به دنبال او می آمد(در خانهٔ سالمندان چه کسی به فکر آنها بود) و درست دو ساعت بعد که - با سرعت مورچه ها - به او می رسید، می گفت:« کجا می گذاری می روی ننه؟» و بعد نخودی می خندید:« پاک زده به سرت، اهه هه هه... هنوز هم بچّه هستی، ننه.»

در حقیقت ، الان هم که توی پارک جلو او ایستاده بود، این حرف را تکرار می کرد. گفت :« نمی آیی برویم ننه؟» و نخودی خندید.

واقعاً که خنده دار هم بود. و بعد او گفت :« چرا می آیم.» هر چند که می دانست مادرش هیچ نشنید. فقط دید که او بلند شده . و همراه مادرش دوتایی راه افتادند. گفت :«ننه ! یادت می آید بچه که بودم، از تو پرسیدم گل نشاط کجاست ؟»

صدای عصاها که بر سنگفرشهای پاک می خورد، شنیده می شد. مادرش گفت : «چی ؟» و او داد زد: «گل نشاط!»

- آهان. هنوز هم داری دنبالش می گردی؟
- نه، مدتهاست که پیدایش کرده ام .
- آن کجاست که من نمی بینمش ؟

و با عینک ته استکانی نگاه کرد.

«ننه! آن، روی لبهای شماست . خندهٔ نخودی شماست... آن ، خداست.»

*****

ای کـه در کودکی به دیدهٔ ما | از گـل و لاله بوده ای خوشتر
رشـد کـردی بـه گـلشن گیتی | تـیز تـر از مـرورِ شـام و سـحر
شکـــر اللّـه ، کـز عـنایت او | گشـــتی اکـنون نـهالِ قـدّآور
و آمـد آن روز و سـاعتِ مسـعود | کـــه بـــه فـرمانِ ایـزدِ داور
جشـــن عـقد تـوبرگزار شـود | هـمچو عـقدِ بـناتِ پـیغمبر"ص"
تـرک گـویی عشـیرهٔ خـود را | ره ســپاری بـه مـنزلِ شـوهر
انـــدرین روزِ خـــرّمی تـوام | انـدرین سـاعتِ خـجسته اثر
کـه روی سـوی خـانهٔ شـویت | مـی کـنی کـوچ از سـرای پـدر
نـتوانـی کـه حسّ و درک کـنی | حالِ قـلبم کـه هست پُـر ز شـرر
بـر دلِ مـادرت چـه مـی‌گذرد | هـم از آن مـی‌نداری هـیچ خـبر
باری، پندی ز من پذیر که هست | پُـــربهاتر ززرّ وســـیم وگـهر:
دخـــترِ مـؤمنی و مـؤمنه ای | هرگز این حرفِ من ز یاد مبر
در ادای فـــرایـــضِ اســـلام | یـــعنی احکـامِ خـالقِ اکـبر
نکـنی غـفلتی بـه هـیچ مـحل | از بـــرای رضـای هـیچ بشـر
نـه دهـی دیـن خـویش را بـرباد | بـــهر دنـیای مـفسده پـرور
تـاکـه هستی بـه کـارگاهِ حـیات | دوربـــاشی ز راهِ فـتنه و شـر
چیستِ فـتنه؟ عـدول از رهِ حـق | بـازگشتن ز شـرعِ پـیغمبر"ص"
جـان مـام و پـدرا مـرو هـرگز | از بـهشتِ عـمل بـه سـوی سـقر
مـــی‌نمایم کـــنون وداع تـــرا | بـــادعاها، بـه خـاطرِ مـضطر
بـادعا هـای صـالحان بـزرگ | کـه بـه اخـلاص بـوده‌انـد سـمر
بـادعا هـای جـمله صـدّیقین | بـادعا هـای جـمع پـیغمبر"ع"
انـبیاء صـالحین و صـدّیقین | خواستند آنچه بهرِ دخت و پسر
آن هـمه بـهرِ تـو هـمی خـواهم | از خـدای جـهان و جـان پـرور
خـواهـی هـرگه بـه یـاد آوردن | سال و تاریخِ این خـجسته سـفر
روزِ یکشـنبه ،هشـتم از ژویـن | دو هـزار و سـه سـال را بشـمر

شعر

بهروز یاسمی

مهمان

آن شب که مرا سر زده مهمان شده بودی / آمیزه ای از شبنم و طوفان شده بودی
چون جلوهٔ جادویی مهتاب پس از ابر / در هاله ای از نور نمایان شده بودی
چشمم ز تماشای تو سیراب نمی شد / صد مرتبه زیباتر از انسان شده بودی
در فصل عطشکامی محضی که مرا بود / مصداق صمیمانهٔ باران شده بودی
من مثل شب زلزله ویران شده بودم / تو مثل دل آینه حیران شده بودی
ای جدول مجهول معمایی مشکل / کز معجز عشق آن همه آسان شده بودی
افسانه ترین خاطرهٔ زندگیم بود / آن شب که مرا سر زده مهمان شده بودی

دکتر سید حسن حسینی

مثنوی عاشقان

بیا عاشقی را رعایت کنیم / ز یاران عاشق حکایت کنیم
از آن ها که خونین سفر کرده اند / سفر بر مدار خطر کرده اند
از آن ها که خورشید فریادشان / دمید از گلوی سحر زادشان
غبار تغافل ز جانها زدود / هشیواری عشقبازان فزود
عزای کهن سال را عید کرد / شب تیره را غرق خورشید کرد
حکایت کنیم از تباری شگفت / که کوبید درهم، حصاری شگفت
از آن ها که پیمانهٔ «لا» زدند / دل عاشقی را به دریا زدند
ببین خانقاه شهیدان عشق / صف عارفان غزلخوان عشق
چه جانانه چرخ جنون می زنند / دف عشق با دست خون می زنند
سر عارفان سرفشان دیدشان / که از خون دل خرقه بخشیدشان

---

۱ – بهروز یاسمی، گزیدهٔ ادبیات معاصر ، ناشر : کتاب نیستان، چاپ اول ۱۳۷۸، ص۲۹،۲۸.

سمن عزیز[۱]

معلّم من ، ماه من

سخن های دلاویزش شنودم | معلّم بود و دوستی دیده بودم
نشستم روبرویش هر شب و روز | توگویی جان و دل سویش نمودم
لباسش روشنی چون روی ماه است | مثال نور حق در دل ستودم
همیشه انتظار روی ماهش | تو می آیی، تو هستی تار و پودم
منم وابستهٔ هر منزل تو | که در راه تو عشقم می فزودم
معلّم هستی و هستی محبّت | تو هستی رهبر من، دل نمودم
مثال پرتو ماهی به جانم | به دشت رحمتت باشد ورودم
بدان جانم که باران شد حیاتم | بدی ها را همین از دل زدودم
ز بوی خوب تو جانم معطّر | سفیدیٔ موی تو روشن نمودم
تو خوشبویی هوایت گشته خوشبو | جدا گردیده خوشبو رو گشودم
به گردش می روی در کوهساران | به آب چشمه ساران تشنه بودم
تو می آیی، بود خوش این دل من | هوای خوش وزد در این وجودم
سعید هستی و گلزار محبّت | معلّم هستی و هم رهنمودم
منم شاگرد تو، وابستهٔ تو | «سمن»هستم، مثال زنده رودم

فتّانه محبوب[۲]

به زیبایی

من آن سرود خموشم نهفته در مستی | کلام زندگی را بسته‌ام به زیبایی
به روی زندگی و عشق و غم زدم لبخند | ز درد و بدبختی رسته‌ام به زیبایی
خزان عشق بهار جوانی ام افسرد | دلا بخند که خندیده‌ام به زیبایی
ز آشنایی این دوستان نیمهٔ راه | غمم سرشکم و نالیده‌ام به زیبایی
دگر به مهر فریبان آشنا نشوم | همه دورنگ و دورو دیده‌ام به زیبایی
کلام عشق نویسم به فصل فاصله ها | که عشق و فاصله را بسته ام به زیبایی
قدم گرفته ام از باغ پُربهای عشق | دلا خموش که من شهره‌ام به زیبایی

---

۱ - سخنور معاصر ساکن راولپندی.

۲ - مربی فارسی دری دانشگاه ملی زبانهای نوین، اسلام‌آباد

به رقصی که بی پا و سر می کنند
چنین نغمه عشق سر می کنند
«هلا منکر جان و جانان ما
بزن زخم انکار بر جان ما
اگر دشنه آذین کنی گرده مان
نبینی تو هرگز دل آزرده مان
بزن زخم، این مرهم عاشق است
که بی زخم مردن غم عاشق است
بیار آتش کینه نمرود وار
خلیلیم! ما را به آتش سپار»
در این عرصه با یار بودن خوش است
به رسم شهیدان سرودن خوش است
بیا در خدا خویش را گم کنیم
به رسم شهیدان تکلم کنیم
مگو سوخت جان من از فرط عشق
خموشی است هان! اولین شرط عشق
بیا اولین شرط را تن دهیم
بیا تن به از خود گذشتن دهیم
ببین لاله هایی که در باغ ماست
خموشند و فریادشان تا خداست
چو فریاد با حلق جان می کشند
تن از خاک تا لامکان می کشند
سزد عاشقان را در این روزگار
سکوتی از این گونه فریاد وار
بیا با گل لاله بیعت کنیم
که آلاله ها را حمایت کنیم
حمایت ز گل ها گل افشاندن است
هم آواز با باغبان خواندن است[1]

نصرالله مردانی

ساحل امکان

اگرچه زادهٔ لبخند یک سحرگاهیم
غروب گمشده در سایه های کوتاهیم
مسافران زمینیم در قطار زمان
که تا همیشهٔ هستی غریب در راهیم
کنار ساحل امکان در انتهای سکوت
وقوع واقعه در رستخیز ناگاهیم
گشوده ایم به آفاق عشق بال خیال
طلوع مشرقی آفتاب در ماهیم
نشسته ایم به سرچشمهٔ زلال محال
غبار آینه های شکسته در آهیم
به گوش هوش شنیدیم نغمهٔ افلاک
صدای زخمی تاریخ خسته در چاهیم
دل بهشتی ما بی تو حال دوزخ داشت
بهشت با تو بهشت آفریده می خواهیم
شعاع مهر تو تفسیر می کند ما را
که از ندانی فردای خویش آگاهیم

۱- ببینید: http://www.iranpoetry.com

رضیه اکبر [۱]

تو کجایی ای خدا!؟

در دشت و صحرا
در کوه و دریا
در بوی یاسمن
در گل هر چمن
تو کجایی ای خدا؟
تو را جستم در هر کجا
درباد وزنده
در آفتاب درخشنده
در پرواز پرنده
تو کجایی ای خدا
در دعای مادرم
در خنده های کودکم
در لاله های پُر شبنم
در چشمهای پُرنم
تو کجایی ای خدا ؟!

در وجودم، در نفسم
در وجدانم، در چشمانم
در دلم تو ای هر چند ،
تو کجایی ای خدا؟
در وسعت دریاها
ای خدای ارجمند
تو کجایی ای خدا؟
در دل کوچک پرستو
در گوهر فشانی‌های ابر
در دانه‌های تسبیح
تو ای قهار و جبار
ای خدای احد وصمد
نزدیک‌تر زهر چیز
تویی!

پرفسور سید نفیس خوارزمی [۲]

در دل مکان تو

ز چشمم اشک میبارد نویسد معنی و هجران
درونِ قلب دِرد و غم بسی باشد ولی پنهان
کرم بر هرکسی دارد همه دم یارِ خوش گفتار
کرامت کن ببین جانم که دانی معنی انسان

---

۱ - استادیار گروه فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین، اسلام آباد.

۲ - سخنور معاصر ساکن راولپندی.

فارسیِ شبہ قارہ

تویی پوشیده از چشمم ولی در دل مکان تو
تو ماه روشنی اما ببینم آن رخ تابان
گناه من بود بسیار و باشد عشق بار دوش
چه سازم ای خدایِ من که هستم بی سرو سامان
بود یاسین مزمل نون طه و القلم ،قرآن
چگونه پی بَرَم بر ذاتِ پاک معنی یزدان
کرم کردی به حال من وگرنه گشه‌ام رسوا
گنهگاری عجب هستم فقیرم هم تهی دامان
نفیس آن یار زیبا چشم نگه انداخت اندرمن
به مژگانش بزد بر قلب و جان من یکی پیکان

***

سلمان رضوی[1]

عشق با شعر

عشق با شعرم مرا از رنجها آزاد کرد — آری بسیاری ز توفیقات من بربادکرد
زندگی بی مقصد مثبت همه ناکاره است — هر کسی چون زیست دل تا زندگی فریاد کرد
من تمنّا کردم و صرف تمنّا زیستم — اینکه می‌بینم شنیدم این همه همزاد کرد
حُسن این یکتایی می‌سازد متاعم بی بها — هر کسی را شاد فرمودی مرا ناشاد کرد
الله الله از کجا این دوستها پیدا شوند — درد از شام فراق و تا سحر امداد کرد
داد گستر بعد یک مدت بآسانی نوشت — داد جو از دست خود بر جان خود بیداد کرد

کیست در دنیا کند اخلاص با ایمان خود
حزب سلمان و ابوذر کرد یا مقداد کرد

*****

۱ - فارسیگوی معاصر ساکن اسلام آباد.

گزارش
و
پژوهش

دکتر مهر النساء .ایم. خان[1]

مولانا شبلی و شعر فارسی

چکیده:

مولانا شبلی نعمانی (م ۱۹۱٤م) دارای شخصیّت چند بُعدی است . وی همزمان مورّخ ، سیرت نگار، منتقد ، محقّق، استاد و سخنور بوده، از کارنامه های برجستهٔ او تألیف کتاب « شعر العجم» در پنج مجلد است که در زمان تألیف، اثر ابتکار آمیزی به شمار می رفت. شبلی نعمانی به سرودن شعر هم علاقه داشت ولی اشتغال پژوهش و نویسندگی به او مجال نمی داد که به سرودن شعر او قات خود را مبذول بدارد. از ویژگیهای شعر فارسی شبلی افکار گستردهٔ ملّی گرا و اسلام گرایانه می باشند: در ۱۸۸۳م در قصیده ای به مناسبت عیدالفطر و عظمت پارینهٔ مسلمانان چنین می سراید:

یاد آن گرمی هنگامهٔ فن در شیراز یاد آن رونق و بازار هنر در بغداد
آن که تاراج نگاهش چه عراق و چه حجاز آن که پامال خرامش چه خراسان و چه پارس

او به عنوان استاد ۱۶ سال در علیگرهـ اقامت داشت و اهداف پیشرفت به وسیلهٔ حصول علوم جدیدهٔ را باهم نوایی با سرسید دنبال می کرد، و آمیزهٔ دین و دنیا را خواستار بوده است:

ور به پرسی که در این کار چه تدبیر بود دین و دنیا بهم آمیز که اکسیر بود

مجموعه های شعری او باعنوان برگ گل و بوی گل قبلاً چاپ شده بود. اما مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در ۱۹۷۷م کلیات فارسی شبلی نعمانی را با مقدمه و جمع آوری و ترتیب و تصحیح و توضیح به همّت دکتر محمد ریاض (شمارهٔ ۲۲ انتشارات مرکز) منتشر ساخته بود.

***

شعر فارسی ارث بزرگ تاریخ هزار سالهٔ ما است . شعر فارسی صدها سال بر تارک جهان، شور و غلغله برپا کرده است و دربار پادشاهان

---

[1] رئیس بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ممبئی ، هند.

خبر پژوهشی

● لوح فشرده از نسخه‌های خطی ۸۹۵۹ (موسیقی)، ۱۰۷۷۸ (رساله از امام ارزاقی) و ۱۰۸۹۶ (موسیقی در بیان ۱۲ مقام) بنا به تقاضای آقای دکتر لوول لائبرگیت استاد یار مدعو موسیقی در دانشکدۀ هنرهای ملی لاهور برای ایشان آماده گردید.

● آقای میر حیدر علی تالپور از پیشنهاد مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان جهت فهرست نگاری نسخه‌های خطی موجود در کتابخانۀ تالپوران حیدرآباد استقبال گرمی به عمل آورده، ابراز نظر کرده است که به جای تابستان، فهرست نگار اعزامی مرکز در زمستان آینده به این امر مشغول شوند، شایسته‌تر خواهد بود.

● آقای علیرضا چرمگی عمرانی از ایران طی پیام الکترونیکی دربارۀ اشتغال خود در تصحیح دیوان ولی دشت بیاض اطلاع داد و از مرکز تحقیقات فارسی برای پیشرفت کار درخواست همکاری داشت که پاسخ مثبتی از طرف مدیر مرکز ابلاغ گردید.

● لوح فشرده از نسخه‌های خطی بدایع الوقایع واصفی هروی شماره ۸۴۴۸ و ۱۲۸۹۸ بنا به تقاضای پژوهشگر محترم آقای دکتر عارف نوشاهی، برای محقّق افغانی آقای نجیب مایل هروی ساکن مشهد در اختیار ایشان قرار گرفت.

● صاحبزاده یوسف طاهر وکیل دادگستری ساکن عبدالرحیم شهر، بخش خانیوال (استان پنجاب) با مراجعه به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکسان از بخش پنجابی نسخۀ خطی شمائل نامۀ کتابخانۀ گنج بخش استفاده کردند.

● شایان یاد آوری است در قبال تهیّۀ لوح فشرده یا میکروفیلم، پژوهشگران محترم به صورت مبادله لوح فشرده یا کتابهای مورد نیاز مرکز را تأمین می‌کنند یا هزینۀ آن را می‌پردازند. توفیق بیش از پیش پژوهشگران گرامی را خواهانیم.

*****

را بزم آرایی و گرم کرده است ؛ در و دیوار کاخ امیران را بازمزمه های خود آرایش نموده و حیات بخشیده است. خانقاه ها و منازل صوفیان بزرگ را با وَجد و شعف خود به کمالات والایی رسانیده است؛ شجاعت قبایل و کارنامهٔ پیروزی ها را با دمِ مسیحایی خود جاویدان و همیشگی کرده است ؛ مجالس دانشمندان و ادبا را تزیین نموده است؛ حالات و عادات گوناگون را با آدابِ بزم آرایی، آشنا کرده است ؛ دل های نا امید و روح های افسرده را تسکین بخشیده و آرام کرده است ؛ غرض اینکه ، قرن های متمادی شعر فارسی، روح و جان میدانهای جنگ و رزم و مجالس بزم بوده است .

از نیرنگهایَ انقلابِ جهان ، بعد از انقراض سلطنت تیموریان شعر فارسی رو به انحطاط و تنزّل نهاد، به تدریج زبان فارسَی مورد بی توجّهی قرار گرفت، و بی سرو سامان شد. آن کسانی که در این حالاتَ بحرانی، این زبان بی سرو سامان را در دلهای خود جای دادند، همه متّفق القول اند که افراد علمای دین بودند، که مصداق آن تمامی علمای گرام ما بودند. از آن جمله : مولانا محمد حسین آزاد، مولانا حالی ، مولانا شبلی ، مولانا عزیز الدین عزیز لکهنوی ، صدریار جنگ مولانا حبیب الرحمن خان شیروانی ، مولانا ابوالکلام آزاد، سید سلیمان ندوی ، مولانا عبدالباری ، مولانا حمید الدین وغیره می باشند. از میان آنان ، خیلی ها به طور صحیح و منظم شعر فارسی می سرودند و اشعار خود را به چاپ رسانیده و منتشر کرده اند و شاعر صاحب دیوان شدند. علمای دیگر در ادبیات خودشان ، در نوشته ها و سخنرانی هایشان حتی نوشته های فارسی و اشعار فارسی را به جا و در محل مناسب و بدون تعارف نقل نموده اند . به طوری که گویا تار و پود زبان اردو و فارسی در آمیخته است که امکان روی گردانی از آن وجود ندارد.

مولانا شبلی در یک زمان ، مورخ، ادیب، شاعر ، منتقد ، استاد، محقق و دانشمند بوده است، امّا ذاتاً شاعر بود. با شعر «خمار چشم ساقی» که سروده ، شاعر است، و شعر «باغ و بهار» که شخصیّت شاعر را بیان می کند، شاعری را رها نموده و به نثر نویسی روی آورده است. نوشته های شبلی که در حقیقت شعرگونه می باشند، در هر لغت آن ظرافت های شعری و نازک خیالی دیده می شوند.

سید مرتضی موسوی

گزارش برگزاری هم اندیشی
«تأثیر و نفوذ آثار و افکار سعدی در شبه قاره »

به نام خداوند جان آفرین

حکیم سخن در زبان آفرین

ساعت ۳ بعد ظهر روز یکشنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۸۳ هـ ش برابر با ۲۵ آوریل ۲۰۰۴ به مناسبت روز بزرگداشت سعدی هم اندیشی **«تأثیر و نفوذ آثار و افکار سعدی در شبه قاره»** در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با همکاری خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در راولپنڈی و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد برگزار گردید.

این سمینار با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید آغاز گردید. آنگاه مجری برنامه و سرپرست انجمن ادبی سید مرتضی موسوی حضور ۵ نفر از استادان گروه آموزشی فارسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب را همراه با ۶۰ نفر از دانشجویان دوره‌های کارشناسی ارشد، دانشوری و دکتری خیرمقدم گفت - همچنین به رایزن محترم فرهنگی سفارت ج.ا.ایران در اسلام آباد آقای علی اورسنجی که ریاست جلسه را به عهده داشت، خوش آمد گفت.

سخنرانان و مقاله خوانان این سمینار علمی شامل محقّقان و پژوهشگران ایرانی و پاکستانی از جمله سید مرتضی موسوی، دکتر نجم الرشید، استادیار فارسی دانشگاه پنجاب، دکتر نور محمد مهر استاد و مدیر گروه آموزشی فارسی

مولانا شبلی رئیس و چشم و چراغ خاندان خود بود و در هر موردی که سخن می گفت به غایت فصیح بود و تبحر شاعری او «دل از دست می برد که جا اینجا است». چنانچه اولین قدم وی در ادب فارسی ، در زمینهٔ شعر بوده است. در آغاز جوانی سرودن شعر را شروع کرد. تخلّص وی «تسنیم » بود که بعداً آن را ترک نمود.

اشعار اولیهٔ مولانا شبلی بدین صورت بوده است:

آن خسرو عرش آستان ،آن داورگیتی ستان — آن قبله گاه انس و جان، آن خاتم پیغمبرا
دانای اسرار جهان،روح الامینش پاسبان — گردون به رنگ چاکران ، خاک درش را بوسه ز
پیش از همه شأنش نگر، جبریل دربانش نگر — در بند احسانش نگر،آبای علوی هفت ت
آن تاجدار ملک ودین دارای اقلیم یقین — دانای علم اولین، فرمان برش روح الامی

شبلی(آثار شبلی، صفحه شماره ١٠٤).

در همین طراز:

فغان که از خرد و عشق کرده ایم قبول — دو کارخانه که با یکدگر نمی گردد

«تکرار مکرر ندوه و شاعری چیزی است که با هم همخوانی ندارند، به هر حال چاره ای هم نیست . ندوه یک واجب مذهبی است و شاعری یک واجب طبعی است ، کدام را رها کنم».

دیوان شبلی به اسامی نخستین کلام فارسی ، *بوی گل* ، *برگ گل* شایع شده بود که بعد از وفات مولانا، تمام آن را یکجا جمع کردند و به نام «*کلیات شبلی*» منتشر نمودند. اشعار فارسی مولانا شبلی درمیان اشعار غالب و علامه اقبال یک ارتباط مهم است . میرزا غالب چنین ادعا می کرد :

ما نبودیم بدین مرتبه راضی غالب — شعر خود خواهش آن کرد که گردد فن ما

گویی غالب به هیچ وجه به این درجه از علم راضی نبود، در نهایت خود شعر بود که خواهش می کرد که در وجودش جوهری از شعر داشته باشد. غالب معمولاً این شکایت را داشت :

غالب سوخته جان را به چه گفتار آری — به دیاری که ندانند نظیری ز قتیل

دانشگاه ملی زبانهای نوین، آقای فریدون اکبری شلدره‌ای دبیر مجتمع آموزشی امام حسین (ع) اسلام آباد، آقای دکترسلیم مظهر مدیر گروه آموزشی فارسی دانشگاه پنجاب، دکتر محمد صدیق شبلی استاد مدعو فارسی دانشگاه بین‌المللی اسلامی، آقای دکتر نعمت الله ایران زاده مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، آقای علی اورسجی رایزن فرهنگی سفارت ج.ا.ایران بودند. در قسمت دوم برنامه فارسیگویان پاکستانی و ایرانی سروده‌های خود را دربارهٔ موضوع سمینار عرضه داشتند. شاعران شرکت کننده عبارت بودند از: خانم فائزه زهرا میرزا استادیار فارسی دانشکده دخترانه مارگلای اسلام آباد، آقای اکبری دبیر مجتمع آموزشی، آقای فضل الرحمن عظیمی استاد بازنشستهٔ گروه فارسی دانشکده‌های راولپندی که بیشتر در تجلیل از مقام شیخ اجلّ سعدی قطعاتی نغز عرضه داشتند.

آقای سید مرتضی موسوی با ارایهٔ مقالهٔ پژوهشی باعنوان «شرح نویسی آثار سعدی بویژه گلستان در شبه قاره»،از بیست شرح مختلف سعدی که از قرن دهم تا دوازدهم در شبه قاره تألیف و تسوید گردید، مشخّصات شارحان ونسخ خطّی موجود و چگونگی چاپ شرح‌های مزبور را تبیین و به شرح‌های نوشته شده در شبه قاره از سایر آثار سعدی از جمله بوستان و پندنامه معروف به کریما و منسوب به سعدی اشاره‌ای کرد. سخنران دربارهٔ تأثیر ونفوذ افکار سعدی در شبه قاره گفت: در امثال و حکمی که در زبانهای شبه قاره به کار می‌رود، اغلب مردم از اصل ابیات و مصرع‌های سعدی در گفتگوی خود استفاده می‌نمایند و تعداد آنها به صدها می‌رسد نظیر «هر که آمد عمارتی نو ساخت» یا «تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است» و امثال آن.

آقای دکتر نجم الرشید در مقالهٔ خود «هنر شعری سعدی» از ابیات سعدی شاهد آورد و تاکید کرد که سعدی توانسته مضامین رقیق و نکات دقیق را در اصناف مختلف سخن بگنجاند که تا زمان سعدی نظیر نداشته است.

آقای دکتر مهر نور محمد در مقاله‌ای با عنوان «سعدی در هاله‌ای از محبوبیت و ارادت در سرزمین پاکستان» چگونگی تأثیر و نفوذ آثار و اشعار سعدی را در طبقات مختلف مردم پاکستان بیان داشت. وی خاطر نشان ساخت که ارادت عموم مردم پاکستان به شخصیت سعدی ، در شهرها و شهرستانها

چرا در یک چنین کشوری، غالب سوخته جان باید شعر بگوید که آن هم از روی اجبار است. در جایی که مردم شعر نظیری نیشابوری را با کلام قتیل هیچگونه فرقی نمی توانند بگذارند:

غالب سخن ز هند برون بَر که کس اینجا سنگ از گُهر و شعبده ز اعجاز ندانست

[غالب کمال شعر را از هند بیرون کن و ببر، چرا که در اینجا مردم به خاطر جهل و بد ذوقی در این دنیا سنگ و گوهر - و شعبده بازی و اعجاز گری فرق نمی گذارند].

مولانا شبلی، شاعری را از سطح و درجهٔ شعبده و سحر، به بلندترین نقطهٔ اعجاز رسانید:

ما بدین قدر از تو راضی نیستم اندر سخن شبلیا! سخر است این، اعجاز می بایست کرد

[ای شبلی! تو هم از شاعری نصیبی داری، خدا را شکر، باز هم من به این مقدار راضی نیستم - شعر شعبده و سحر و جادو است، باید آن را به بالاترین درجهٔ اعجاز برسانی].

و واقعاً که مولانا شبلی حق شعر را ادا کرده است. نه فقط درجه و وقار شعر فارسی را در شبه قاره برقرار و ثابت کرد، بلکه آن را بلند کرد و همسنگ شعر ایرانی بنا نهاد.

در تألیف کتاب شعر *العجم*، شعر فارسی، دریای ذخّار نامیده می شد. تذکره و نوشته ها مدّنظر مولانا بود و هر گاه که می خواست، همانند یک غوّاص ماهر در دریا غوطه ور می شد و دامان خود را از مَرواریدهای اصیل پُر می کرد و می آورد. دل و روح مولانا شبلی، سرشار از لذّات نفحات شعر فارسی بود. او در سرودهٔ های شعر فارسی خود از فرّخی، ظهیر فارابی، سعدی و حافظ اقتباس نموده است. بر اشعار و غزلیات شیخ علی حزین هم اشعاری سروده است. غالب، علی حزین را به هر صورتی مدّنظر نیاورده بود و آن به این علّت است که غالب از علی حزین ساخته نشده بود. علی حزین شهر دهلی را رها کرد و در شهر بنارس ساکن شد و تا آخر عمرش در آنجا ماند، او می گوید:

حتی در روستاهای کشور با نقل اشعار و ابیات سعدی، او را همچون صوفی صافی و ولی الله قلمداد می‌نمایند؛ زیرا او نوع بشر را کمک می‌کند که آنها راه را از چاه بشناسند.

«ژرفاشناسی حکایتی از سعدی و اقبال» موضوع مقالهٔ تحقیقی آقای اکبری بود که در ضمن آن نفوذ افکار سعدی در شعر و فلسفهٔ اقبال و تضمین‌هایی که اقبال از سعدی کرده تبیین گردید. سخنران به تحلیل شعر «یکی قطره باران ز ابری چکید» و بهره‌گیری اندیشگانی اقبال از آن پرداخت. به نظر سخنران محترم شعر فارسی اقبال بهترین نمونهٔ نفوذ فکری سعدی در شبه قاره است.

آقای دکتر سلیم مظهر مدیرگروه فارسی دانشگاه پنجاب در سخنان خود شخصیت جامع‌الاطراف سعدی را در دورنمای ادبیات فارسی هزار و صد ساله باز نمود: تنها سعدی است که در نظم و نثر هر دو علو فکری و رقت اندیشه و پند و اندرز را طوری پیوند داده که گلستان سعدی ۱۴۶ صفحه‌ای، بر صحنهٔ ادبیات جهانی حکمفرماست؛ به همین سبب می‌توان گفت که سعدی وجاهت ادبی جهانی دارد.

آقای دکتر صدیق شبلی دربارهٔ «سهم آثار سعدی در ترویج فارسی در شبه‌قاره» سخنانی ایراد کرد و اعلام داشت که در ادبیات ملل، شیخ سعدی و حافظ و مولانا دارای جایگاه بلندی هستند؛ اما ادبیات اردو بیش از همه مدیون آثار و افکار شیخ سعدی است حد اقل ۵۰ ضرب المثل ازگفته‌ها و سروده‌های شیخ با شکل اصلی خود در زبان اردو نقل می‌شود. اینها علاوه بر امثالی است که امکان دارد به اردو ترجمه شده و درگفته‌های مردم نقل و اقتباس شود. ناطق علاوه کرد که تراجم متعددی از آثار سعدی به زبانهای اردو، سندهی، پنجابی، پشتو چاپ و نشر گردیده - تا ۲۰۰۳ م تنها در زبان سندهی ۱۷ ترجمه از آثار سعدی به عمل آمده است.

آقای دکتر نعمت الله ایران زاده مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دربارهٔ «ارزش نسخه شناختی آثار سعدی در گنجینهٔ گنج بخش مرکز» تأکید کرد که در فهرست الفبایی نسخ خطی کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نسخه‌های خطی از آثار سعدی بیشتر از سایر نویسندگان

از بنارس نروم معبد عام است اینجا	هر برهمن بچه ، لچمن و رام است اینجا

یک واقعه از علی حزین بشنوید: شخصی به نام مولانا سمیع الله ، در یک نوشته ی خود مولانا شبلی می فرماید که « بر غزل علی حزین ، غزلی نوشته بودم. بین پسران سرو صدا شد و گفتند که بر روی غزل استاد، غزل نوشتن چه فایده ای دارد؟ آخر در این دوران ، دو شاعر فارسی گوی مشهور، یکی خواجه عزیزالدّین صاحب، نویسندهٔ *«قیصرنامه»* در کینگ کالج لکهنو و شاگرد غالب ، نیر ذهلوی بود ، حکمشان را قبول کرد و غزلیات مولانا و حزین را بدون مقطع فرستاد و هر دو را ارائه داد که هرچه مولانا شبلی نوشته است ، آن کلام اهل زبان است. حضرت نیرّ خیلی از آن تعریف کرد و نوشته است که آن هم پایهٔ کلام سلف است. چند بیت از غزل مولانا شبلی چنین است:

گر کم عقل نگیرم منِ حیران چه کنم	می دهد مغبچه ام باده فراوان چه کنم
خود گرفتم که به زلفش نفروشم دل و دین	در بغاوت برد آن نرگس فتان چه کنم
چاکی است دست جنون بهرهٔ من گر باشد	ارمغانش نفرستم به گریبان چه کنم
شبلیا کیست ! که از داد سخن می خواهی	گر نظیری نبود، شیخ حزین می باید

دربارهٔ شاعری مولانا، شاگرد عزیز غالب ، نواب ضیاء الدّین خان نیرّ، شعر بالا را که به روشنی واضح می باشد. مولانا اشعار زیر را فقط به طور محض متعلّق به خود نمی داند، همانطور که به طور عامیانه قانون شعرای فارسی گوی بوده است ، بلکه حقیقت بیان شعر از آن معلوم می شود :

روشنم شد ز نوا سنجی شبلی که هنوز	هند را نیز قمیٔ هست و صفاهانی هست

***

در حیرتم که پاکیِ گفتارش از کجاست	شبلی مگر ز مردمِ هندوستان نبود

***

در سخن باخاکیان هند می سنجی مرا	هی چه می دانی که این فن را چه سامان کرده ام

***

ای که از چاشنی لعل شکر خا گفتی	گفتهٔ شبلی از آن نیز شکر ریز تر است

و شاعران بزرگ ادب فارسی است. سخنران تنها به بیان مختصر ویژگیهای دو نسخه از آثار سعدی در گنجینهٔ گنج بخش اشاره کرد که یکی از آنها از حیث کتابت و هنر خوش نویسی و دیگری از جنبهٔ اشتمال بر تحلیل ادبی و لغوی بوستان سعدی حائز اهمیتند.

آقای علی اورسجی در ضمن تبیین نقش تربیتی حکم شیخ سعدی با آوردن شواهد متعدد یاد آور گردید که تأثیر و نفوذ سعدی را در شبه قاره از سخنان پند و حکمت‌آموز شیخ که در جامعهٔ شبه قاره در زبان والسنهٔ مختلف مورد استفاده عموم است، می‌تواند فهمید . عناصر تربیتی در آثار سعدی با گذشت قرنها در عصر حاضر نیز به قوهٔ خود باقی است.

سپس در قسمت دوم برنامه شاعران ، به موضوع جایگاه شیخ اجل و گلستان و بوستان در ادب فارسی در قطعات مختلف اشاره کردند که مورد توجه شرکت کنندگان قرار گرفت. جناب آقای رضا علایی کاردار محترم سفارت جمهوری اسلامی ایران، دیپلماتهای سفارت جمهوری اسلامی ایران همراه با بانوان محترم، دبیران مجتمع آموزشی امام حسین(ع)، شهروندان راولپندی و اسلام آباد از جمله استادان و دانشجویان دانشگاه‌ها در این سمینار علمی حضور داشتند.به ۶۵ نفر استادان ودانشجویان دوره‌های دکتری، دانشوری و کارشناسی ارشد دانشگاه پنجاب ،به هرکدام یک بسته نشریات حاوی شش شمارهٔ اخیر دانش(فصلنامهٔ پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان) اهداگردید. به خانم آخوندی و خانم آیت اللهی که در امور کتابخانهٔ گنج بخش و آماده سازی تالار مرکز متحمل زحماتی شده بودند نیز هدایایی تقدیم گردید.

خبرنگاران صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران مرکز اسلام آباد نیز از قسمتهای منتخب برنامه فیلم وگزارش تهیه کردند. این سمینار در ساعت ۵ $\frac{۱}{۲}$ بعد از ظهر پایان یافت و آنگاه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

اشعار ملّی مولانا شبلی

اشعار ملّی به زبان فارسی متعلق به مولانا شبلی، جواهر درخشان تفکرات اسلامی است که همانند آن در آثار گذشته دیده شده است. آن اشعار در نهایت شأن و شوکت و والایی است. نقشهای درخشان کارنامه های تاریخ است و موقعیتهای پستی و زبونی مسلمانان را نمایانگر می باشد، چنانکه به خاطر آن از خون دل و خون جگر ، زمین لاله زار شده است. خواب آینده است. افتخارات ملّی و منصوب است و نقش واضح آن منصوبات می باشد. و موضوع و آهنگ شعر را علامت است که علامه اقبال به آن بشارت داده بود. تکرار و سلسله وار بودن در اشعار مولانا *حالی*، مولانا *شبلی* و علامه *اقبال* ، در اصل آنقدر همسان و نزدیک است که من اشعار این سه شاعر ملّی گوی را به صورت یک شعر بلند که دارای جوانب مختلف است، می دانم و می توانم بخوانم . اشعار مولانا حالی، مولانا شبلی و علامه اقبال بر پایه و اصول یکدیگر قرار گرفته اند.

امتیاز این نوع شعر، توصیف احساسات اسلامی است که محرک اصلی و خاص این نوع شعر می باشد. مولانا حالی، باشعر مسدس خود برای اولین بار این نوع شعر را ایجاد کرد. این نوع شعر ، نی همدردی برای آزرده دلان ملّی است که آواز آن جداگانه است ولی در اصل یکی می باشد. این جزر و مدّ شعر اسلامی است که بلندی ها و پستی های تاریخ مسلمانان را همانند آینه نشان می دهد. قصیدهٔ مولانا شبلی با اقتباس از عیدیه در پیش روی شما است:

یاد آن رونق و بازار هنر در بغداد / یاد آن گرمیِ هنگامهٔ فن در شیراز

قرطبه آنکه از او کسب هنر کرد فرنگ / و آن سلونو که اطالیّه به او داشت نیاز

آنکه پامال خرامش چه خراسان و چه پارس / آنکه تاراج نگاهش چه عراق و چه حجاز

آنکه دیلم به جبین داغ سجودش برداشت / آنکه سلجوق به خاک در او کرد نماز

روم را لرزه براندام ز بانگ غضبش / هند را غلغلهٔ مقدم او زهره گداز

رمح او بود که تاج از سر قیصر بربود / تیغ او بود که شد با دل گرمی همراز

پایان این آغاز با شکوه را ببینید:

اینک آن قوم به حالی است که نتوان گفتن / خود ببین تا به چه انجام رسید آن آغاز

هم اندیشی
«تأثیر و نفوذ شاهنامه و افکار فردوسی در شبه قاره»
گزارش جلسهٔ انجمن ادبی فارسی

ساعت ۳½ بعد از ظهر روز یکشنبه ۳ خرداد ۱۳۸۳ هش برابر با ۲۳ مه ۲۰۰۴م به مناسبت روز بزرگداشت فردوسی هم اندیشی پیرامون **«تأثیر و نفوذ شاهنامه و افکار فردوسی در شبه‌قاره»** در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با همکاری خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در راولپندی و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد برگزار گردید.

این سمینار با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید با لحن زیبای آقای لعل محمد تیموری دانشجوی دوره کارشناسی ارشد دانشگاه بین المللی اسلامی آغاز گردید. آنگاه سرپرست انجمن ادبی و مجری برنامه سید مرتضی موسوی باعرض خیر مقدم به استادان، سخنوران و حاضران بویژه جناب محمد ابراهیم طاهریان سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران -که ریاست اجلاسیه را به عهده داشتند- رسمیت جلسه را اعلام کرد.

سخنرانان و مقاله خوانان این سمینار علمی شامل محقّقان و پژوهشگران ایرانی و پاکستانی از جمله **سید مرتضی موسوی** مدیر فصلنامه دانش، خانم تهذیب زیدی ازگروه آموزش زبان و ادب اردو دانشگاه زبانهای نوین، **آقای فریدون اکبری شلدره‌ای** دبیر مجتمع آموزشی امام حسین (ع) اسلام‌آباد، **دکتر نور محمد مهر** استاد ومدیرگروه آموزشی فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین،اسلام آباد، **خانم دکتر عالیه امام** استاد سابق زبان و ادبیات اردو در دانشگاه بیجنگ (جمهوری چین)، **آقای دکتر محمد معز الدین**، استاد سابق ادبیات و اقبالشناسی در دانشگاه‌های داکا وکامبریج و رئیس پیشین اکادمی اقبال پاکستان، **آقای دکتر نعمت الله ایران زاده**، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، **آقای علی اورسجی** رایزن فرهنگی محترم سفارت ج.ا.ایران در اسلام آباد و جناب **آقای محمد ابراهیم طاهریان** سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران بوده‌اند. در قسمت دوم برنامه که اختصاص به قرائت شعر داشت فارسیگویان پاکستانی و ایرانی سروده‌های فارسی خود را درباره موضوع سمینار و یا انقلاب اسلامی ایران عرضه داشتند. شاعران شرکت کننده عبارت بودند از: خانم پرفسور رضیه اکبر (دانشیار گروه آموزشی فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین)، آقای فریدون اکبری (دبیر مجتمع آموزشی امام حسین (ع) اسلام آباد)، پرفسور نفیس خوارزمی (استاد دانشکده دولتی)، آقای فضل الرحمن عظیمی (استاد بازنشسته گروه فارسی دانشکده‌های دولتی

همه را از ستمِ حادثه خون گشته جگر همه را شیوهٔ بیچارگی و عجز و نیاز -
نالهٔ می خواست بر آید ز دل خستهٔ ما شیشه را هست به هنگام شکستن آواز
هر چه بر ماست هم از دست سیه کاری ماست گله ای نیست ز بخت و فلک عربده ساز

به بخشی از ترکیب بند گوش بدهید :

[این ترکیب بند در چهارمین بزم تعلیم عرضه نموده که در محل علیگره به تاریخ ۱۸۹۰ میلادی سروده شده است].

از تبه کاری و بربادی ما هیچ نکاست ما همانیم وهمان برهمی شهر و دیار
پستی بخت هم امروز چنان است که دی حالت جمله هم امسال همان است که پار

مولانا برای علاج هر بیماری ملت ، فقط تعلیم را داشت. چنانکه یک خانهٔ علوم در تعمیر و خیال و ذهن او بود. قلعه ای که جهالت در آن راهی نداشت، چنانچه می فرماید:

کین مرض را به جهان هست اگر درمانی غیر تعلیم نبوده است و نباشد زنهار
حالیه چاره جز این نیست که بنیاد نهند بیت علمی که کسان را بود از جهل حصار

همین فرصت هم پیدا شده بود تا مولانا علیگر را در چهره های غرناطه و بغداد، تبادل علمی خود می دانسته است . سرسید پیروی خود را از پادشاه دکن به نام میر محبوب علی ، که به حضورش رسیده بود ، ابراز کرده است .

تا به کی حسرت غرناطه و بغداد خوری قدمی رنجه کن و در حرم مدرسه آی
طالبانش همه فرمانده معنی گشتند دامن تربیتش هست مگر ظلّ همای

مولانا مغرب که از نظر اکتشافات علمی بسیار ترسناک بود، به این خاطر در آن مدّت ، هم نوا و هم آواز سرسید باقی ماند:

جادهٔ مغربیان گیر که این طرز نوبی دل پذیر است و دل آویز و دل آرا آمد

بله، ولی با این احتیاط که دین را از دست ندهد و آماج فنا نکند:

هان نگوییم که آن گیری و این بگذاری حیف باشد که تو سر رشتهٔ دین بگذاری

راولپندی) که در بزرگداشت از فردوسی و شاهنامه‌اش قطعاتی نغز ارایه کردند.

در ضمن عرضهٔ مقالهٔ پژوهشی باعنوان «نفوذ شاهنامه و افکار فردوسی در شبه قاره»، آقای سید مرتضی موسوی راجع به نسخه‌های خطّی موجود شاهنامه در کتابخانه‌های عمده شبه قاره، نه نسخهٔ شاهنامه که طی قرون سیزدهم و چهاردهم هجری در شهرهای عمدهٔ شبه قاره کراراً به طبع رسیده، اهمیت شاهنامه در برنامهٔ آموزشی مدارس عالی شبه قاره در دورهٔ سلاطین دهلی و تیموریان شبه قاره تا استقرار دولت استعماری انگلیس، شاهنامه‌های سروده شده به فارسی و اردو طی شش قرن تا سدهٔ سیزدهم هجری در شبه قاره وشاهنامه به منزلهٔ منبع و مأخذ حکمت و دانش، به هر کدام از این موضوعات اشاره‌ای کرد. در ضمن اشاره به تأثیر و نفوذ شاهنامه در ادبیات اردو منتخباتی از شاهنامه را قرائت و از آثار بزرگترین حماسه سرای اردو میر ببر علی انیس که اغلب به صنف مسدس شعر سروده است، اقتباساتی هم مفهوم و مشابه با شاهنامه عرضه کرد.

خانم تهذیب زیدی با اقتباس از آثار فردوسی شناسان و از خود اشعار شاهنامه مختصری از ترجمهٔ احوال و برخی از ویژگیهای شعر فردوسی را عنوان نمود. آقای فریدون اکبری شلدره‌ای در مقاله خود با عنوان «از خردورزی فردوسی تا سوخته جانی اقبال» در چهار مبحث نگرش ، روش ، کنش و بینش، دو شاعر گرانمایه فردوسی و اقبال را با هم سنجید و اشاره کرد افکار شاعران ملی ایران و پاکستان - که از حیث زمان زیست نه قرن تفاوت میان شان بوده است - بر طبق نیاز زمان برای عموم مردم ارزشمند بوده است.

آقای دکتر نور محمد مهر در بدو خطابه خود چگونگی اهمیت شاهنامه را در آموزش و ترویج زبان فارسی در شبه قاره شرح نمود و در این رهگذر نقش و سهم شاهنامه‌های سروده شده در شبه قاره را تبیین نمود. وی خاطر نشان ساخت که یکی از شاعران برجستهٔ اردو زبان که در قرن بیستم تاریخ اسلام را به نظم کشیده اسم بسیار مبتکرانهٔ «شاهنامهٔ اسلام» را انتخاب کرد. سخنور مزبور حفیظ جالندری است که در عین حال سرایندهٔ «سرود ملی پاکستان» است .

خانم دکتر عالیه امام اهمیت و منزلت شاهنامه را در محافل علمی و ادبی شبه قاره عنوان کرد و به نقل و اقتباس مصرع‌ها و ابیات از شاهنامه که در زبان و ادب اردو نفوذ عمیقی در افکار عمومی دارند، پرداخت.

آقای دکتر محمد معزّ الدین دربارهٔ «فردوسی‌شناسی در بنگال، پاکستان شرقی سابق و بنگلادش کنونی» سخنانی ایراد کرد. وی آثار فردوسی را که تا سال ۱۹۴۷م در بنگال به فارسی، انگلیسی یا بنگالی منتشر شده بود برشمرد، آنگاه انتشار آثاری به زبانهای مزبور دربارهٔ شاهنامه که میان سال ۱۹۴۷ و ۱۹۷۱

مولانا ، کهنه و نو و دین و دنیا را باهم مخلوط کرد و یک معجون ساخت برای ملّت که مانند یک اکسیر بود:

ور به پرسی که در این کار چه تدبیر بود ، دین و دنیا بهم آمیز که اکسیر بود

درمیان دوستان سرسید، مولانا شبلی یک دوست سرشناس است . به عنوان شاعر، مولانا شبلی در علیگر که گویا ملک الشعرای دربار بوده است. او حدود شانزده سال در علیگر زندگی کرد. در طول شانزده سال، او علاوه بر مسئولیتهای اداری، وظایف خوشگوار را نیز انجام داد که ملک الشعرا در دربار تیموریان انجام می داد. گاهی به کالج می رفت ، کسی از نزدیکان بود، در انجام امور جلسات ، بعد از تلاوت قرآن ، کلام شبلی شروع می شد . به این خاطر حتماً مولانا اشعاری داشته است تا وقتی که که مولانا زنده است ، در این مواقع علیگر همیشه در شعر او زنده خواهد بود. ملک الشعرای دربار تیموریان، به طور ذاتی با دریافت انعام و اکرام، قصیده می سرودند. مگر این ملک الشعرا با نوازشهای گرم خود، که در تحریک آن از پادشاهان ، نوابان ، امرا، رؤسا انعام و اکرام جمع آوری می کرد، زیرا این اشعار برای ملّت بود. عزّت نفس و پرهیزگاری گوارای آن بود که این اشعار به صورت کلیات فراهم گردیدند، زیرا در درجهٔ اعلی شعر است. در گفتار سرسید دربارهٔ مولانا شبلی که چه مقدار فیض رسانیده است، گفتار آن متواتر می باشد. مگر آن طرف، عکس ، چرا او از نظریات ملّت غافل بود؟ وجود شبلی در علیگر ، فیض بسیار به آن رسانید. مولانا در دوران اقامت علیگر هرچه نوشته و سروده بود، تمام پول آن را به کالج داد و حق چاپ کتب را به نام کالج درج کرد.

اکنون مضمون هم نفس، یعنی شعر فارسی به دست غارت سپرده می شود. مولانا در تمام جهات شعر فارسی ، طبع خود را آزمایش نمود. قصیده ، غزل، مثنوی، مرثیه ،ترکیب بند، رباعی وغیره که در کلیات او وجود دارد . آثار مولانا تاکنون دو بار دستخوش حوادث روزگار شده است. هرچه دو بار جمع آوری شد، آن کلام کامل مولانا، نیست. «نسخه های وفا» که نوشتهٔ او است ، هنوز کامل نیست.

در پاکستان شرقی و از سال ۱۹۷۲ م به این طرف در بنگلادش به چاپ رسیده را دلیل نفوذ عمیق فردوسی و شاهنامه در سرزمین بنگاله قلمداد کرد. وی علاوه کرد که پس از جدا شدن پاکستان شرقی تعصب فوق العادهٔ بنگالی زبانان نسبت به زبان اردو مشهود گردید؛ اما موجب خوشوقتی است که التفات به زبان و ادب فارسی در حال توسعه است. یکی از شواهد آن چاپ ترجمهٔ شاهنامه به بنگالی در شش مجلد از طرف اکادمی بنگالی در داکا می‌باشد.

آقای دکتر نعمت الله ایران زاده دربارهٔ «فردوسی پژوه نکته سنج: حافظ محمود شیرانی» بیانات خطابه ای ایراد و بر این نکته تأکید کرد که در اوائل قرن بیستم محمود شیرانی تفحص عمیق در متون شاهنامه و احوال فردوسی انجام داد که حتی شرقشناسان و خود ایرانیان در آن زمان به این مهم توجهی نکرده بودند. (تقدّم فضل محمود شیرانی بر فردوسی پژوهان غربی و فضل تقدم او بر فردوسی شناسان ایرانی). می‌توان گفت محمود شیرانی با بررسی موشکافانه و مطالعهٔ جدی و مکرر اثر سترگ فردوسی به معرفت لحن دربارهٔ شاهنامه رسیده بود. روش پژوهش حافظ محمود شیرانی در شناخت فردوسی، مبتنی بر توصیف متن و پرهیز از داوریهای رایج در تذکره هاست. بدین گونه به برکت روز بزرگداشت فردوسی آقای دکتر ایران زاده از فردوسی شناس برجستهٔ شبه قاره -که در حین حیات در حدود یک ربع قرن در دانشگاه پنجاب زبان و ادبیات فارسی و اردو تدریس کرده و دو دفعه کتابخانهٔ شخصی دارای صدها نسخه‌های خطی را به دانشگاه اهداء کرده بود - تجلیل کرد.

آقای علی اورسجی راجع به وجاهت جهانی فردوسی و مقام شاهنامه در سطح بین المللی بیاناتی ایراد کرد. او خاطر نشان ساخت که موضوع شاهنامه انسان و انسانیت است، قهرمانان شاهنامه بویژه رستم دارای خصائل حمیدهٔ انسانی است و در شاهنامه ارزشهای الهی و انسانی و معارف قرآنی طرح شده‌است.

جناب آقای محمد ابراهیم طاهریان -که به استثنای یکی از اجلاسیه‌های انجمن ادبی که در ۶ اردیبهشت جهت بزرگداشت سعدی تشکیل گردیده بود - از روز ورود به اسلام آباد به عنوان سفیر جمهوری اسلامی در همهٔ اجلاسیه‌های انجمن ادبی حضور داشته‌اند در بدو امر اهمّیت اساس مناسبات فرهنگی را یادآور شدند که در اولین جلسه انجمن ابراز امیدواری نموده بودم که در حین مأموریت کوشش خواهم کرد که همزمان روابط و علایق میان دو کشور برادر ایران و پاکستان در صحنه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی گسترش و توسعه پیدا کند. امروز با خوشوقتی می‌توانم ابراز کنم که در کنار خدمات فرهنگی مرکز تحقیقات فارسی به مدیریت آقای دکتر ایران زاده و انجمن ادبی فارسی به سرپرستی جناب آقای موسوی -که در گزارش فعالیتهای انجمن بر شمرده شده

از نظر مولانا، شهر بمبئی همانند بهشت بود. کتاب« بهارستان بمبئی»، که دربارهٔ آب و هوای دل آویز و زیبایی و حسن صحبت های شیرینی دارد، از نظر ذوق شعری بسیار با او ارزنده است. اشعار و غزلیات«دست گل» و«بوی گل» ره آورد بمبئی است. یک غزل دیگر هم در تعریف بمبئی نوشته است:

ز ذوق طبع شبلی من در اول روز دانستم   که در آشوب گاهی بمبئی در بازد ایمان را
بیا اینجا که هر سوکاروان در کاروان بینی   بتان آذری را دلبرّان شام و ایران را

چنانچه صدریار جنگ مولانا حبیب الرحمن خان شیروانی که به نام او یک خط طولانی دارد، از بهشت (یعنی از بمبئی) نامه می نویسد . در آب و هوای بهارستان بمبئی ، مولانا که طبع سرشار خود، آن کار را به انجام رسانده بود که زیبایی های هم نمی توانست آن کار را بکند. چنانچه می گوید:

زهی جان بخشی آب و هوای بمبئی شبلی   طراز و خلخ و نوشاد و فرخار است پنداری

بمبئی جای درست وخوبی برای او است :

بمبئی بود مرا منزل مقصود و عبث   پیش از این گام طلب در زه حرمان زدم

[منزل مقصود من ، در واقع بمبئی بوده است .فضول، قبل از آن با کسانی که ناراحت و افسرده هستند، همراه شده بودم].

اگر واقعاً غزلهای بمبئی حدیث دل هستند، آن دسته از نوشته های شبلی که دربارهٔ بمبئی گفته شده ، شرح و تفسیر آن می باشند. و آن غزلها را باید با نوشتارها همراه خواند ، خالق و تشریح کنندهٔ آن احادیث خود شبلی است که با خطوط انشاء نویسی و ایجاد یک نمونهٔ بسیار زیبا به دست می دهد. یک انشاء به آقای ام. مهدی حسن (مهدی افادی) را ملاحظه فرمایید :

«این روزها آب وهوای اینجا مثل کشمیر است ، هوا کمی سرد است ... بعد از نوزده سال غزل نوشتن را انجام دادم. چیزهای قابل توجه در اینجا محرک غضب می باشند. انسان نمی تواند همه را ضبط کند. در اینجا *آپولو* یک گردش گاه عجیبی است و محل *چوپاتی* جواب آن است.»

است - طی چند ماه اخیر، ما توانسته‌ایم جهشی در مناسبات سیاسی و اقتصادی میان دو کشور به وجود آوردهٔ به موفقیتهایی دست‌یابیم. سفیر محترم از حسن انتخاب جناب آقای اورسجی به رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد و نقش ایشان در پیشبرد برنامه‌های فرهنگی و موفقیت چنین فعالیتها سخن به میان آورد و اظهار امیدواری کرد مناسبات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دو کشور مسلمان برپایهٔ توسعه و امنیّت و شفافیت در مقام عمل تقویت گردد.

سپس در قسمت دوم برنامه شاعران و سخنوران حاضر در موضوع جایگاه شاهنامه و فردوسی در ادب فارسی و جهانی، منزلت زبان فارسی در جامعهٔ پاکستان و انقلاب اسلامی ایران، سروده‌های خود را به فارسی خواندند که مورد توجه حضار محترم قرار گرفت. اعضای سفارت.ج.ا.ایران، رایزنی فرهنگی، دبیران مجتمع آموزشی امام حسین (ع) استادان و دانشجویان دانشگاه‌های بین المللی اسلامی و زبانهای نوین، فارسی دانان پاکستانی، تاجیکستانی و افغانی در این اجلاسیه حضور داشتند. این سمینار علمی در ساعت $6\frac{1}{2}$ بعداز ظهرپایان یافت و آنگاه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

ملاحظات ویژه

۱ - جلسات علمی انجمن ادبی فارسی و برگزاری هم اندیشی علمی - پژوهشی در عموم شرکت کنندگان حسن اثر داشته است و استقبالی شایانی از آن به عمل آورده اند.

۲ - در حاشیهٔ روز بزرگداشت سعدی در روز ۶ اریبهشت ۸۳ و روز بزرگداشت فردوسی در تاریخ ۳ خرداد ۸۳ نمایشگاه هایی از کتابها، مجله‌ها، مجموعهٔ مقالات، لوح فشرده هایی راجع به آثار سعدی و فردوسی موجود در گنجینه کتابخانه گنج بخش ترتیب داده شد که مورد توجّه شرکت کنندگان هم‌اندیشی ها قرار گرفت.

۳ - محیط فارسی گویی و فارسی سرایی در هر اجلاسیه که از دونیم الی ۳ ساعت در تالار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به وجود می‌آید، برای دانشجویان خارجی رشتهٔ فارسی دانشگاه بین‌المللی اسلامی که از کشورهای آسیای شرقی و آسیای میانه مشغول تحصیل هستند، به حدّی جلب توجه می‌کند که بعضی از آنان که از پیشرفت فراگیری زبان امروزی فارسی ناامید گردیده و به فکر تغییر رشتهٔ تحصیلی افتاده‌اند، از مسئولان فرهنگی جمهوری اسلامی ایران تقاضا کردند دورهٔ آموزشی کلاس «فارسی گفتاری» دایر گردد تا آنها هر هفته چندین ساعت جهت تقویت زبان فارسی گفتاری در چنین کلاسها حضور پیدا کرده، فیضی از آن ببرند.

مصرع خواجه حافظ را این چنین عوض کرده اند :« کنار آب چوپاتی» و گلگشت *آپولو* را»
یک بیت از این غزل چنین است :

بهر سو از هجوم دلبران شوخ بی پروا   گذشتن از سر ره مشکل افتاد است راهرو را

تمام غزل چنین است :

نثار بمبئی کن هر متاع کهنه و نو را   طراز مسند جشمید و فرّ تاج خسرو را
به هر سو از هجوم دلبران شوخ بی پروا   گذشتن از سر ره مشکل افتاد است راهرو را
فغان از گرمیِ هنگامهٔ خوبان زردشتی   به هم آمیخته از زلف وعارض ظلمت و ضو را
بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت   کنار آب *چوپاتی* و گلگلشت *آپولو* را
بیا شبلی به یاد پنجه گیرایی مژگانش   دگر ره پاره سازم این قبای زهد صد تو را

شعر حافظ شیرازی را که تبدیل کرده اند، اصلش چنین است :

بده ساقی ، می باقی که در جنت نخواهی یافت   کنارِ آب رکناباد و گلگشت مصلّی را

بمبئی در تخیل مولانا سیر می کرد و مرام و مسلک را به دست خواجه حافظ سپرد و برای به دست آوردن پادشاهی در کشور سخنوری و سخندانی ، بندگی از حافظ را واجب و لازم می دانست . او می گوید :

گر خداوندی هوس داری در اقلیم سخن   بندگی حافظ شیراز می بایست کرد

و این مطلب حقیقت دارد که تمام غزلهای راجع به بمبئی ، از غزلهای حافظ شیرازی سر مشق گرفته است. در آن غزلها ، شوخی رندانه و جوشش شعری ، همه مرهون شراب شیرازی هستند که مولانا آن را دربارهٔ آب و هوای بمبئی سروده است».

این سرخوشی و سرور وقتی پیدا می شود که شاعر به طور عملی، آن موقعیّت را گزارش می دهد. در اصل این ذوق و شوق به شدت در غزلها نمایان است که منتقدان شعری بر این نظر هستند که گرمی و لذّت اشعار مولانا همانند اشعار خواجه حافظ می باشد ک دارای این خصوصیت بزرگ است. مولانا حالی نوشته است که :« غزلها آن چنان است که گویی شراب دو آتشه است که در نشئهٔ آن خمارِ چشمِ ساقی به هم آمیخته شده است و

سید محمد علی شاه*

گزارش سمینار احوال و آثار زیب مگسی (سردار گل محمد خان)

گروه فارسی دانشگاه بلوچستان کویته از سال تأسیس تا به حال برای گسترش و فعالیت علمی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی سعی و تلاش موفقانه را انجام داده است و همچنان مجالس و سمینارهای راجع به چهره‌های ماندگار همچون شاعره پرآوازه رابعه بنت کعب خضداری، ناطق مکرانی ، روز بزرگداشت شاعر مشرق زمین علامه محمد اقبال و شخصیت های برجستهٔ دیگر بلوچستان برگزار کرده و در همین راستا یک سمینار علمی و پژوهشی دربارهٔ احوال و آثار شاعر شهیر فارسی بلوچستان سردار گل محمد خان زیب مگسی در روز چهارشنبه ۲ ژوئیه ۲۰۰۳ م ساعت ۳۰ : ۹ قبل از ظهر در تالار کمیته دانشگاه بلوچستان کویته برگزار کرد. این همایش به مناسبت نکوداشت یکصد و بیستمین سالزاد زیب مگسی با حضور جمعی کثیر از محققان، سخنوران ، شاعران، استادان و دانشجویان دانشگاه و دیگر طبقات مردم علاقه‌مند به زبان و ادبیات فارسی برگزار گردید.

سمینار با تلاوت آیاتی چند از قرآن حکیم باصدای خوش آقای پرفسور عبدالعلی استاد شعبهٔ علوم اسلامی دانشگاه بلوچستان آغاز گردید. آقای عبدالحسن هزاره مربّی بخش فارسی دانشگاه بلوچستان مجری برنامه بود.

سخنرانان و مقاله خوانان این سمینار آقای پرفسور شرافت عباس رئیس گروه فارسی، آقای پرفسور دکتر سلطان الطاف علی رئیس اسبق دانشکده دولتی کویته، آقای آقا نصیر خان احمد زئی محقق معروف بلوچستان، آقای عبدالکریم بریالئی روزنامه نویس معروف ، آقای پرفسور دکتر رزاق صابر رئیس بخش بلوچستان‌شناسی دانشگاه بلوچستان، آقای عبدالرؤف رفیقی و راقم بودیم.

رئیس محترم شعبهٔ فارسی دانشگاه بلوچستان آقای پرفسور شرافت عباس در سخنان خویش از رئیس مجلس، مهمانان ویژه، مقاله خوانان و حضار جلسه تشکر و اهمیت و ارزش چنین برنامه و سمینار را خاطر نشان کرد. وی افزود که ایالت بلوچستان از دیرباز پرورش گاه زبان شیرین فارسی بوده و نویسندگان و شعرای برجسته را در مهد خود پرورانیده که متأسفانه بیشتر آثار و اشعار شعرا و نویسندگان ازبین رفته و یا تا هنوز دست نخورده. شعبهٔ فارسی در

---

* - مربّی گروه آموزشی فارسی، دانشگاه بلوچستان،کویته

همانا به قال (گفتار) رنگ حال داده اند، یا خود حال را در لباس قال (گفتار)، جلوه گر ساخته اند ».

موارد جالب بمبئی محرک اشعار او بوده است. وقتی که از بمبئی بیرون می رفت ، او رند غزل خوان نبود، بلکه شبلی بود.

شاعری از من مجو دور از سواد بمبئی   حالیا شبلی شدم ، رند غزل خوان نیستم

(و به این خاطر بجا است که بمبئی ناز کند)

این چنین گردن دعوی نفرازد چه کند   بمبئی گرچه بر خویش ننازد چه کند

این غزلها هم در نظر او زیبا و خوب بود، چنانچه در جایی نوشته است: بمبئی دارای مناظر دلچسب فراوانی است و به طور موزون از قلم و نوشتهٔ او بیرون آمد. بعضی از غزلهای اوبسیار شیرین هستند، چنانکه شاید بر چهرهٔ یک شاعر پنجاه ساله به نظر آید و الا حافظ می گوید که :

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم   هرگه که یاد روی تو کردم، جوان شدم

به تدریج مناظر دلچسپ بمبئی ، کشش خود را افزون کرد و مولانا هم از این آستان، با شوق بلند شد. او برکم مایه بودن گل افسوس می خورد. به بمبئی که برسم ، چند گلی به دستم می رسد» جای دیگری نوشته است: «من با دست خالی به بمبئی آمدم. یک غزل هم سرمایهٔ بمبئی نتوانستم بکنم و در این شکایت غزل نوشت. »

آن هم از آنجا بیرون آمد و مقطع آن چنین است :

هر چند غلط نیست که شبلی دل و دین باخت   این حرف ولی مصلحت آمیز نبوده است

سپس در یک غزل نوشته است :

داغم که بهار چمن بمبئی امسال   هر عادتِ پیشینه، جنون خیز نبوده

اولین غزل دستهٔ گل ، مقطع آن چنین است :

دامن عیش ز دستم نرود تا شبلی   دامن بمبئی از کف ندهم تا باشم

غزلهای بعدی، جلوه گری ماه تمام را در آسمان به عنوان «شاهد» می نویسد:

ساغری چند به یادِ رخ رنگین خوردم   قدحی چند در آغوشِ گلستان زده ام
کارم افتاد به آن پادشه کشور حسن   دست را بر حشم قیصر و خاقان زده ام
کس چه داند که به خلوت گه آن ماه تمام   زده ام ساغر و بر یاد حریفان زده ام
بی توان بُرد که این زمزمه بی چیزی نیست   شبلی این تازه نواها نه چو مستان زده ام

حد امکان خود برای شناساندن و معرفی آثار و مجامع شعرای گمنام این مرز و بوم از محققان و پژوهشگران تقاضای همکاری می‌نماید تا آثار شخصیتهای فعّال و چهره‌های درخشان این سامان را حفظ نماید.

راقم‌الحروف مقاله‌ای دربارهٔ دیوان قصائد نودریافت زیب مگسی (نسخه خطی) زیر عنوان "زیب مگسی قصیده‌گوی برجستهٔ بلوچستان" به زبان فارسی قرائت نمودم. آقای پرفسور دکتر رزاق صابر مقاله‌ای به عنوان "زیب مگسی، گنداوه و تاریخ" به زبان اردو خواند که در آن مقام و حیثیت تاریخی گنداوه و اثر و نفوذ فارسی را ابراز نمود. آقای عبدالرؤف رفیقی که از شهر مرزی نزدیک افغانستان "چمن" تشریف آورده بود، مقاله‌ای با عنوان "تصوّر عشق در اشعار زیب مگسی" به زبان اردو قرائت نمود. محقق و روزنامه‌نویس آقای عبدالکریم بریالئی مقالهٔ خود را تحت عنوان "اسلوب نگارش زیب مگسی" ارایه نمود که مورد تمجید و استقبال حضّار گردید. استاد زبان فارسی و رئیس اسبق دانشکده دولتی آقای پرفسور سلطان الطاف علی مقالهٔ خویش را زیر عنوان "نظری به زیب نامه" ایراد نمود. مورّخ و محقق معروف بلوچستان آقای آقا نصیر خان احمد زئی مقاله‌ای به زبان اردو به عنوان "بلوچستان مین فارسی زبان کا ملک‌الشعراء" قرائت نمود و از روی اسناد تاریخی ورود زبان فارسی را در بلوچستان توسط طاهر بن حسین معروف نمایندهٔ خانواده بنو عباس قلمداد نموده، افزود که بعد از آن روابط مذهبی، کلتوری (فرهنگی) و سیاسی دو ملت همجوار، ایران و بلوچستان تحت تأثیر یکدیگر قرار گرفتند و زبان غنی فارسی سطح فکری این مناطق را چه از نگاه علم و عرفان و شعر بالا بردند.

آقای پرفسور دکتر فاروق احمد محقق و استاد زبان اردو در سخنرانی خویش به تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو اشاره و برای توسعه و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی خدمات ادبا و شعرا را بازگو نمود.

مهمان ویژه این سمینار دانشمند، محقق و استاد زبان فارسی آقای پرفسور دکتر انعام‌الحق کوثر در سخنرانی خویش اهمیت و ارزش چنین سمینارهای علمی و فرهنگی را ابراز نمود و اظهار امیدواری کرد که گروه فارسی برای تشکیل جلسات علمی گامی فراتر خواهد گذاشت. ریاست محترم این سمینار آقای قاضی (بازنشسته) ایم-ا- رشید در خطابهٔ خود با تبیین گستره و پهنای مطالعات و فارسی گویی در ترویج افکار علمی و اسلامی در پاکستان، نقش زبان و ادبیات فارسی را در ضمن تشویق چنین شخصیتها یادآور گردید و نیز نقش عمدهٔ گروه فارسی را ستایش نمود و همچنین همکاری برای برگزاری چنین برنامه‌های علمی، پژوهشی و فرهنگی را اعلام نمود. این سمینار ساعت ۱:۳۰ بعد از ظهر پایان یافت و آنگاه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

غزلهای ابتدایی مولانا شبلی در کتاب *دستهٔ گل*، یک *دستهٔ گل* بسیار زیبا است. مولانا شبلی در نهایت جذبات و عالم سرخوشی و شور و شعف فراوان به نظر می آید. ولی غزلهای بعدی که به نام *بوی گل* منتشر گردید، آن حرمان، نا امیدی، تلخ کامی، یأس و پای شکسته را غماز می باشد. شبلی گفته است:

ز جان گذشتم و بازم به بر نمی آید — که نیست زورم و آن بت به زر نمی آید
فراق و هجر یار خوش بود کز درد — پس از گذشتنِ شب هم، سحر نمی آید
جدا ز دوست، شب ماهتاب را چه کنم — که کار عارضِ او از قمر نمی آید

خاطرات خوش گذشته را به یاد می آورم. خوابهای خوب و رنگین اکنون مرا پریشان می کند. یاد گذشتهٔ دردناک نیست بلکه در ذهن شبلی مانند یک طرح زیبا محفوظ مانده است. این یادها و خاطراتِ باعث تسکین او می باشد. در یک غزل نوشته است:

هیچ از صبر و سکون، با من نبود — در فراقِ دوست، تنها بوده ام
با خیالش بس که بودم همنشین — گوییا با دوست هر جا بوده ام

در غزل دیگری می گوید:

یک سر و صد گونه سودای نهانی داشتم — یادِ آن روزی که من با خود جهانی داشتم
یادِ آن روزی که من از ساده لوحی های خود — با عدو می گفتم ار راز نهانی داشتم
شبلیا! آن جلوهٔ نیرنگهای بمبئی — بود تا وقتی که من خواب گرانی داشتم

اشعار فارسی مولانا شبلی، نشان دهندهٔ ذوق و شوق او است و مطالعهٔ عمیق و دقیق اشعار فارسی گوی، شاهد و آیینه دار کمال شعر او است. در شعر فارسی او، شیرینی زبان و حلاوت غزلها با آب و تاب فراوان جلوه گری می کند. ندرت در افکار و خیالات او، شوخی زبان؛ شیوایی نفس، دل آویزی و دل ربایی در اشعار شبلی به اثبات رسیده است. شبلی علاوه بر غزل در زمینه های دیگر شعر فارسی هم طبع آزمایی کرده است ولی غزلهای فارسی او از نظر بلاغت و لطافت بی نظیر است و بلا شبه در ادب فارسی سرمایهٔ گرانبهایی است.

*****

گزارش آیین اهدای گواهینامه دوره‌ی آموزشی ۴۹

خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران -کویته همواره در پاسداری از مشترکات و داشته‌های فرهنگی ایران و پاکستان تلاش می‌کند و برای گزارش و توسعهٔ آن همیشه عمل کرده است. یکی از این مشترکات دو کشور، زبان فارسی بوده که بسیار کهن است و بسیاری از سروده‌های علامه اقبال نیز به همین زبان است.

خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در کنار فارسی، هنرهای خوشنویسی، نگارگری و رایانه نیز به آموزندگان آموزش می‌دهد. چهل و نهمین دورهٔ آموزشی خانهٔ فرهنگ در بخشهای فارسی، خوشنویسی، نگارگری و رایانه که از ۱۵ شهریور ۱۳۸۲ آغاز شده بود در ۳۱ آذر ماه به پایان رسید و ۷۶ پسر و ۴ دختر از آموزشهای این دوره به شرح زیر بهره‌مند شدند :

۱. فارسی ۳۰ پسر در ۴ کلاس ؛
۲. خوشنویسی ایرانی ۳۳ پسر و ۱ دختر در ۳ کلاس؛
۳. نگارگری ایرانی ۴ پسر و ۲ دختر در ۱ کلاس ؛
۴. رایانه ۸ پسر و ۱ دختر در ۲ کلاس.

از میان فارسی آموزان ۱۷ نفر کامیاب شدند و به دوره‌های بالاتر راه یافتند.

برای اعطای گواهینامه و جایزه به پذیرفته شدگان و برگزیدگان هر کلاس، روز دوم دی ماه ۱۳۸۳ آیین ویژه‌ای به ریاست آقای محمد ایوب بلوچ مدیر کل وزارت فرهنگ و اطلاعات بلوچستان و حضور مهمانان ویژه با آقایان دکتر انعام‌الحق کوثر استاد بازنشسته زبان فارسی، امان‌الله شادیزیی روزنامه نگار برجسته، اکرام‌الله خان مدیر مسئول روزنامه‌های باخبر، لشکر و خبردار و آقای احمدی کنسول محترم جمهوری اسلامی ایران در «تالار کتابخانهٔ علامه اقبال»

شعر فارسی امروز شبه قاره

دکتر سید وحید اشرف[1]

قصیدهٔ نعتیه

ای چون تو بزافراخته‌ای پایه کرم را — ممنون کرم کرده ای هرگوهر یم را
چون دست سخا از کرم خویش گشادی — پُر کرد ز باران کرم ابرِ دیم را
تا عمر شها گام زدی در رهِ انصاف — پُر کرده ای از عدل عرب را و عجم را
افراخته ای علَمِ کرم و عفو و نوازش — افگنده ای زینگونه سر ظلم و ستم را
آیین جهان بانی تو در ره انصاف — در وقت رقم همچو بنان است قلم را
صلحت به حدیبیه و عفو تو به مکه — بنمود ره امن به اقوام و امم را
از رهبری تست که دادیم ره راست — دانیم به دنیا ز حدوث تو قدم را
احسانِ تو ما را ز ره کج برهانید — ز انعام تو یابیم همه ناز و نعم را
حق را بنمودی که نسازیم درین دار — مقصود جهان گذران دام و درم را
دادی خبر انسان را از رتبهٔ انسان — وا کرده ای معنی بقا را و عدم را
ذات تو بود آینه در باب تعبّد — برداشته‌ای پرده ز آیین صنم را
از فیض بُنان تو روان شد کف دریا — در جوش چو آورده ای دریای کرم را
بستی تو چنان چشم ز آسایش دنیا — در پیش نظر داشته نی کیف نه کم را
زیب سر تو ساخت فقط یک کُله فقر — در پای نهادی تو همه جاه و حشم را
شاهان جهان حشمت شان خیل وخدم هست — محتاج بود حشمت شان خیل وخدم را
تو شاه شهان باعث تخلیق جهانی — داری به نظر هیچ همه خیل و خدم را
از پیروی تو بشود روح مصفی — حبّ تو رباید اثر بخت دژم را
پیروز شود روز من از ذکر تو شاها — یاد تو دهد تابش و تب تیره شیم را
نامت به لبم راحت جان و دل من هست — یک لحظه خیال تو رباید غم و هم را
جان را بود حبّ تو به دل باعث ایمان — یاد تو قرار من محزون دلم را
اوصاف تو بیرون ز ادراک بشر هست — ناورد توان هیچ قلم تاب رقم را
من قطرهٔ ناچیز چه اندازه بگیرم — قطره نتوان درک کند ساحَتِ یم را
ای خیر بشر خیر بشر وقت مدد هست — از ورطه بر آرید مر این خیر امم را
ای خیر امم خیر امم وقت عمل هست — تا صدق عمل وا بکند باب کرم را

۱- رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه مدارس،ساکن وددوارا، گجرات هند

خانهٔ فرهنگ برگزار شد. برنامه را رضا رضایی «مسئول بخش آموزش» پیش می‌برد. برنامه با تلاوت آیاتی از قرآن مجید با صدای قاری محمد مهدی و نعت حضرت پیامبر صلی‌اللّه علیه و آله وسلم با نوای سید شبیر حسین آغاز شد. پس از آن آقای عیسی کریمی رئیس خانهٔ فرهنگ با خوشامد گویی به مهمانان به شرح سروده‌ای از علامه اقبال شاعر بزرگ شرق پرداخت و ارزش و جایگاه زبان فارسی و پیوند مشترک دو کشور و کارکردهای خانهٔ فرهنگ را مورد اشاره قرارداد. سپس نمایندهٔ فارسی آموختگان به زبان فارسی سخنرانی و شعرسرایی کردند که با ستایش و تشویق حاضران روبرو شد.

آنگاه جناب آقای ایوب بلوچ معاون وزیر فرهنگ بلوچستان در سخنانی خدمات گستردهٔ خانهٔ فرهنگ در زمینهٔ آموزش زبان فارسی به دلدادگان و علاقه‌مندان فارسی را ستود و گفت : فارسی میراث مشترک دو کشور پاک - ایران و زبان عشق و دوستی است. وی تأثیر مثبت زبان فارسی در فرهنگ سایر اقوام را مورد اشاره قرار داده و آن را نشانهٔ عشق و علاقهٔ زیاد مردم به این زبان دانست. پرفسور انعام‌الحق کوثر، استاد بازنشسته زبان فارسی و از اندیشه‌مندان جامعه بلوچستان نیز جایگاه فارسی و خدمات خانهٔ فرهنگ را مورد ستایش قرارداد.

این آیین با اهدای جوایز به فارسی آموزان ممتاز و هنر آموزان توسط ایوب بلوچ، پرفسور انعام‌الحق کوثر، اکرام‌اللّه خان و اهدای یاد بود به مهمانان ویژه توسط آقای عیسی کریمی رئیس خانهٔ فرهنگ و باپذیرایی از مهمانان پایان یافت.

*****

ای خیر امم بوی صنم از چه بداری — کردی تو فراموش چرا بوی حرم را
مقصود جان از دست بدادی درین دنیا — مقصود جهان کرده ای تو دام و درم را
باز است در توبه تو دریاب که ایزد — توفیق دهد با تو سر لوح و قلم را
گویند که هم شعر بود طفلک شاعر — زین روست که آرام دهد چشم و دلم را
جاوید بداراد خدایا به زمانه — این طفلک پروردهٔ خون جگرم را
گفتیم پس از انوری و عرفی و غالب — تا نوبت اشرف چه سزد تاب قلم را

محمد اقبال جسکانی[1]

ای علی علیه السلامّ امام من!

یاعلی امام من و مظهر کبریا تویی — مظهر صدق و صفا تاجدار هل اتی تویی
تویی بابای حسین و برادر رسول«ص» — حقا که تاجدار بتول عذرا تویی
در میثاق دادی شهادت حق تو — بدون شک مصداق قالوا بلی تویی
آنکه موسی به دست داشته عصا و ید بیضا — همان عصای موسی و یدبیضا تویی
در بدر و احد و خندق بودی صاحب لواء — یَدِ مقابل مرحب و صاحب خیبر گشا تویی
آن کرا که بیاید پایان بهر صورت — جمله فضایل و کمال را قلزم و دریا تویی
چیست کعبه ؟ زادگاه توست ؟ — قدس و کعبه را هم قبله نما تویی
پسندند در هر معرکهٔ کار زار ترا — حقا که خدا و پیغمبر را مرتضی تویی
رسید مژده مؤمنان را در غدیر — به حکم خدا امیر مؤمنان بلغ ما تویی
نبی را خدا و ترا فرستادهٔ خدا — بعد از خدا و پیامبر ما را مشکل گشا تویی

دکتر خیال امروهوی[2]

نذر روح حضرت امام خمینی علیه الرحمة

بیا تا فکر شاعر را بشناسیم — رموز زندگانی را بسنجیم
برای ما کسی هرگز نگرید — به حال خویشتن خود را گدازیم

*

[1] - سخنسرای ساکن راجن پور (پنجاب پاکستان)
[2] - سخنسرای ساکن لیّه (در حومهٔ ملتان)

نصرالله مردانی

نصر الله مردانی شاعر وپژوهشگر معاصر ایران در تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۸۲ ه‍.ش./ ۱۶ محرم ۱۴۲۵ ه‍.ق / ۹ مارس ۲۰۰۴م پس از تحمل یک دوره بیماری طاقت فرسا در جوار حرم ملکوتی سالار شهیدان حسین بن علی (ع) دیدار حق را لبیک گفت.

نصر الله مردانی از برجسته‌ترین شاعران تاریخ ادب معاصر و دورهٔ انقلاب اسلامی ایران به شمار می‌رود.

مردانی شاعری است که در تحوّل غزل معاصر و شکل دهی غزل حماسی نقش برجسته‌ای داشته است. بارزترین نمودفکری وفلسفی او را می‌توان تلفیقی از شیدایی مولانا رومی و عمق و ژرفای نگرش حافظ دانست که بازبانی سَخته و استوار وبشکوه و خیال‌انگیز سروده شده است.

آثار شعری این شاعر دردمند وخوش ذوق عبارتند از :

۱ – خون نامهٔ خاک (کتاب برگزیده سال جمهوری اسلامی)

۲ – ستیغ سخن (منظومه‌ای درتاریخ ادبیات فارسی به شیوه‌ای مبتکرانه)

۳ – آتشِ نی

۴ – قیامِ نور

۵ – قانونِ عشق

۶ – سمندِ صاعقه

۷ – چهاردهٔ نور ازلی

خوشا مردی[۱] که کسرایی ندارد — جنون کشور آرایی ندارد
ز رنج خویش می سازد به سختی — چه شد گر گنج و دارایی ندارد

*

مجو بزمی که جانکاهی ندارد — مرو باکس که آگاهی ندارد
قلندر باش و با شاهان درآویز — فقیری حاجت شاهی ندارد

دکتر محمود احمد غازی[۱]

عالم تاب و تب دل

چون صدای دردمند و دل نواز آید برون — «خضر وقت از خلوت دشت حجاز آید برون»[۲]
مهلت این زندگی از یک نفس رشک جنان — آن نفس کز وی شرار دلگداز آید برون
عمر خود باگردش شام و سحر بخشیده ای — زندگی کی از شب تار و دراز آید برون ؟
مرد حق را می نیابی در حریم دلبران — می ندانی مرد حق از ترکتاز آید برون
پرده های رنگ و بو چون می شود زیر و زبر — عالم تاب و تب دل سرفراز آید برون

سید سلمان رضوی[۳]

ایران و پاکستان

خوش نظر خوش بام ودر ایران و پاکستان ما — حُسن شب رنگ سحر ایران و پاکستان ما
قرنها قرن است چون شیر وشکر کردیم زیست — از دویی بیگانه تر ایران و پاکستان ما
قلبهای هر دو کشور از محبت تازه تر — جالب جان و جگر ایران و پاکستان ما
هر دو ملّت می سراید نغمهٔ تبریک و حمد — یک زمین صد برگ و بر ایران و پاکستان ما
از مدینه تا به تهران تا به لاهورم چه خوش — موجهٔ علم و هنر ایران و پاکستان ما
شعر اقبالم ز رومی کرده چون کسب کمال — هم صفیر و هم سفر ایران و پاکستان ما
ای خدا! این ارتباط ما به حبل الله است — تا ابد باهم دگر ایران و پاکستان ما
اصل *سلمان* محمد(ص) فارسی فرعش منم — زنده و پاینده تر ایران و پاکستان ما

۱- رئیس دانشگاه بین المللی اسلامی - اسلام آباد
۲- مصرع از اقبال (زبور عجم ، ص ٤٦٥)
۳- فارسی گوی مقیم اسلام آباد

علاوه بر مهارت وتوانایی نصر الله مردانی در شعر و شاعری، تصحیح دیوان حافظ (حافظ از نگاه مردانی) وتألیف کتابهای «شهیدان شاعر» و «گل باغ آشنایی» ، انس او را با پژوهش و عالم کتابخوانی بیشتر نمایان می‌سازد.

از درگاه حضرت دوست علو مقام وی را خواهانیم. نمونه هایی از اشعار او را در قسمت ادب امروز ایران در مجلهٔ دانش ملاحظه می‌فرمایید.

حضور احمد سلیم

پرفسور حضور احمد سلیم استاد و رئیس سابق گروه آموزشی فارسی دانشگاه سنده، حیدرآباد در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۸۲ هـ ش / ۱۷ ذی الحجه ۱۴۲۴ هـ ق / ۹ فوریه ۲۰۰۴م به لقای حق شتافت. استاد سلیم از پیش قراولانِ معلمان و مروجان فارسی در پاکستان است که در دههٔ ۱۳۳۰ هـ ش برابر با دههٔ ۱۹۵۰م در دانشگاه تهران دوره‌های عالی را گذراند وپس از مراجعت تا سن بازنشستگی پیوسته در دانشگاه سنده حیدرآباد به تدریس اشتغال داشت. پرفسور سلیم مدتهای مدیدی نیز در کلاسهای آموزش فارسی خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در حیدرآباد خدمات ارزنده‌ای انجام داد. او کتاب «آموزگار فارسی» را در همان زمان تألیف کرد که سالها مورد استفاده همگان بوده است. ما این ضایعهٔ اسفناک را به خانواده داغدیده، دانشگاهیان پاکستان و شاگردان فقید سعید تسلیت عرض می‌کنیم واز درگاه احدیت علومقام ومنزلت وی را مسألت داریم.

*****

دکتر اسلم انصاری[1]

میخانهٔ گل

آینه دارِ رُخِ خوبِ نگار است بهار
مژده ای غم زدگان قاصد یار است بهار
نشئهٔ رنگ چه رنگِ دگری خواهد بست
گر به میخانهٔ گل نقش خمار است بهار
در طرب گاه که رقصان چو شرار است جنون
در گذرگاه که چون موج غبار است بهار
هر نفس آه نسیم است و سرشک شبنم
مگر ای دلزدگان ، قلب فگار است بهار
می توان گفت که طاووس خیال است چمن
می توان دید که آیینِ هَزار است بهار
شوق نظاره و چشم نگران است جهان
نرگس و نسترن و سرو و چنار است بهار
گر حنا بندِ کفِ پای نگارینت نیست
با همه جلوهٔرنگین به چه کار است بهار؟
ورق لاله و گل صرف غم انسان شد
سوی دلهای جهان ، نامه نگار است بهار
سالها هست که بی ساز و نواییم *اسلم*
پی دلهای حزین نغمه و تار است بهار

عظمی زرین نازیه[2]

شعر حافظ

جلوه گر شد عشق حافظ درمیان عاشقان
گوهر دُرج محبت شد نشان عاشقان
شعر حافظ در وجودِ من شده نورِ خدا
هر غزل از او بُوَد مهر و محبت را نشان
فالْ می گیرم ز دیوانش شوم آسوده تر
مشکلی چون داشتم رفتم بَرِ پیرمغان
حافظانِ حافظان در خدمت تو آمدم
با کرم شیرین بکن چندین کلام بی دلان
او لسان الغیب هست ومن ز پنهان بی خبر
هیچ ابهامی ندارد پادشاه صادقان
در دل *زرین* همیشه نام حافظ جلوه گر
روز و شب پیوسته دیوانش بود در قلب و جان

جاوید اقبال قزلباش[3]

بسی رنج بردم

بسی رنج بردم در این سال سی
برای هر ارزش ز اعماق جان
ز ایران بیآمد همه ارمغان
محبت ،کرامت، سلامت روان

---

[1] - فارسی سرای ممتاز ساکن ملتان

[2] - مربی گروه فارسی دانشگاه بانوان لاهور کالج - لاهور

[3] - فارسیگوی مقیم اسلام آباد

اخبار فرهنگی

انجمن دوستداران فارسی بخش راجن پور (پنجاب) به همّت مغلمان و مروّجان زبان و ادبیات فارسی در آن نواحی وبه ریاست آقای محمد اقبال جسکانی استادیار زبان فارسی در دانشکدۂ دولتی راجن پور از ژوئن ۲۰۰۲ فعالیتهای آموزشی ، ترویجی و ادبی خود را ادامه می‌دهد. یکی از اطلاعیه‌های اخیر انجمن مزبور نشانگر علاقه‌مندی اعضای هیأت رئیسه و همچنین همکاران ذی‌علاقه در پیشبرد اهداف می‌باشد. توفیق بیش از پیش دوستداران فارسی ضلع (بخش) راجن پور را از درگاه احدیت مسألت می‌نماییم.

شایسته است استادان و مروّجان فارسی در سطح دانشکده‌ها و کالج‌ها در بخشهای دیگر در سراسر کشور به الگوی انجمن دوستداران فارسی راجن‌پور، در بخش‌های خود نیز دورهم آیند و انجمنهایی دایر نمایند و از این رهگذر به احیای ذوق ادبی زبان شیرین فردوسی و رومی و سعدی و حافظ و اقبال در جامعۂ امروزی شریک و سهیم گردند. فصلنامۂ دانش بدون تردید با چنین انجمنهای ادبی همگام خواهد بود.

فراخوان مقاله‌ها

۱ - نخستین همایش چشم انداز شعر معاصر ایران

مرکز گسترش زبان و ادبیات فارسی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، باهمکاری شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی و ادب فرهنگ و ارشاد اسلامی .

«نخستین همایش چشم انداز شعر معاصر فارسی» را در ۲۰-۲۲ مهرماه سال ۱۳۸۳ / ۱۱-۱۳ اکتبر ۲۰۰۴ میلادی برگزار می‌کند.

یادآوری :

الف) اصل مقاله به همراه چکیده آن تا تاریخ ۸۳/۶/۱ به همراه دیسکت (Word 2000) در حداکثر ۲۰ صفحه به دبیرخانۂ همایش ارسال شود.

ب) زبان رسمی همایش فارسی است.

ج) اسکان وتغذیۂ شرکت کنندگان در روزهای برگزاری همایش به عهده دبیرخانه است.

تلفن ۸۱۵۳۴۲۵ نمابر: ۸۸۳۴۶۱۵

E-mail : Gostaresh-Farsi@Icro.org

پایگاه اینترنتی WWW.Persian-Language.org

ز ایران رسیده چو نان خوان — که بُد آفریدۀ برایم زمان
بدیدم کسانی که خون داده اند — همه جان و ثروت ز ایمان بدان
ولی بعد آن صد هزاران ستم — به ارض فلسطین و کشمیر دان
سبب را اگر کردی تفتیش پس — بیابی ز خاین و دون مسلمان
به خانه کجی است ، چو کج شد بنا — چنان گفت تاریخ گریه کنان
بهر جا که دیدم بود خاینی — اداره و مکتب به کشور چنان
به مال و منال و به ثروت کنند — خیانت به ارکان دین و قرآن
ز ایدی آنان شده آشکار — فسادی به ارض و همه خاکدان
گهی از ره دین دنیا گرفت — گهی از تملّق تباهش روان
همو علم و آثار و دانش فروش — طمع را بدانست به از هنر
طمع را بوّد حرف خالی همه — طمع منبع کلیۀ فتنه و شر
شده چون مسلمان از بس حریص — نه سیرش کند هم خمیر گهر
تنش در وجودش ، تنش در دلش — چو بر روی او شعله ها و شرر
بسوی دگر دیدمی پشت سر — کسانی که بسته بود چشمشان
که دیده بپوشند از منظره — اگرچه زمین پُر شوذ از بُتان
خدا را اجابت کن ای دل همه — اگرچه که باشی همه ناتوان
ز دانش بیابی چنان یک گُهر — که بشناسی آدم را از دیگران
هزاران درود و هزاران سلام — ز ما باد بر آل احمد«ص» مدام

رضیه اکبر[1]

اقبال روشنفکر

اقبال روشن فکر و روشن خیال — فکر صالح اوست بال ما
او که عصای لا اله داشت به دست — هر طلسم خوف را با آن شکست
غافل از خودی خود یک دم نبود — ریزۀ الماس بود شبنم نبود
زندگیش بر جای خود بالیدن بود — از خیابان خودی گل چیدن بود
او هیچ گاه ترس از مرگ نداشت — چون مرگ آمد تبسم بر لب داشت
آن نغمه سُرا با ساز و سخن دلربا — سوی قطار کشید ناقۀ بی زمام را
اقبال از قید مرز بوم آزاد بود — نه افغان و نه ترک و تتار بود

1- استادیار گروه فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین – اسلام آباد

۲ - همایش بین المللی طبیعت در هنر شرق

فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران با هدف بررسی و شناخت نگرش هنرمندان همایش بین المللی طبیعت در هنر شرق برگزار می‌کند. مهلت ارسال خلاصه مقاله تا پایان شهریور و اصل مقاله تا پایان بهمن سال ۱۳۸۳ می‌باشد. همایش در بهار ۱۳۸۴ در تهران برگزار خواهد شد.

محورهای همایش

۱. طبیعت در مکاتب و سبکهای هنری شرق ؛

۲. نقش ابزار و مصالح در خلق آثار هنری مشرق زمین ؛

۳. مطالعه موضوعی و تطبیقی طبیعت در هنر شرق و غرب ؛

۴. گوناگونی نگرشهای شرقی به طبیعت و بازتاب آن در هنر.

۳ - همایش بین المللی «سلطان محمد» نگارگر مکتب تبریز

فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران به منظور تحقیق و پژوهش در ریشه‌های نقاشی ایرانی همایش بین المللی «استاد سلطان محمد» را در اردیبهشت ۱۳۸۴ در تهران برگزار خواهدکرد. مهلت ارسال خلاصه مقاله تا پایان مهر و اصل مقالات باید تا پایان دیماه به دبیرخانه همایش ارسال گردد.

از جمله عناوین پژوهشی

۱. زیبایی‌شناسی آثار سلطان محمد ؛

۲.سلطان محمد و ریاست کتابخانهٔ صفویه ؛

۳.چگونگی شکل‌گیری مکتب تبریز ونقش سلطان محمد در آن...

۴. رابطهٔ ادبیات ونگارگری مکتب تبریز؛

۵. تأثیر مکتب هرات در شکل‌گیری مکتب تبریز.

برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به پایگاه اینترنتی فرهنگستان هنر

http://www.honar.ac.ir

نشانی پست الکترونیکی: Researches@honar.ac.ir

*****

اقبال بنده آزاد و عشق امامش بود — شعله در آغوش و عقل غلامش بود
اقبال بنده حق بود و بی نیاز از هر مقام — نی غلام او دانه او کس را غلام
اقبال گوهر شناس و انسان راذ — چشم خود بر بست و چشم ما گشاد

فتّانه محبوب[1]

شهر بدبختی

به نام من که نوشتند زجر و بدبختی — وجود من همه کردند شهر بدبختی
توان من که چو پولاد بانگ بر می داد — شکست و ریخت به اعماق بحر بدبختی
به کوچه کوچهٔ بازار عمر سرگردان — تنها و بی کس و بی یار به دهر بدبختی
ببین که عمر چسان زار و تلخ می گذرد — پُر از شقاوت و دردم ز قهر بدبختی
نداد این فلک بی وفا به من بازو — که پایدار بایستم به قعر بدبختی
چنان فسرد دلم این جهان بی و سرپا — که صد هزار فسردم به نهر بدبختی
به قامت گل خمرین این جهان سوگند — که خوار و زار و حزینم ز صدر بدبختی
غمین و زار و نزارم علاجی نیست مرا — بیا که طعمه ای دردم ز زجر بدبختی
ببین که جذبهٔ فتّانه در طریق ادب — نشان عشق و وفا گشته نحر بدبختی

سمن عزیز[2]

چرا می روی ؟

به خوشبویی دلم بُرد جان جانان — به گوشم آمده آواز پیچان
کجا رفت و دلم همراه خود بُرد — و لیکن ذره‌ای پروا نکرد آن
ز خندیدن شکایت کرد دلدار — تو گویی غمزده گشته شتابان
مثالِ ماهِ نو کردی شکایت — که ناراضی شدی چون ماه تابان
چرا گشتی تو خاموش ای عزیزم — ز خاموشی شدم من اشک ریزان
چو شب تاب جلوه گر پروانهٔ دل — به هر جانب شدم چون شمع سوزان
بُود دشنامِ تو هر لحظه در دل — طلسم تو بود بر من گلستان
به خاموشی بود غم در دلِ من — تو گویی سیل اشک از دیده ریزان

---

[1] - مربی زبان دری در دانشگاه ملی زبانهای نوین

[2] - سرایندهٔ ساکن اسلام آباد

دکتر محمد حسین تسبیحی

معرفی
کتابهاو نشریات تازه (۱)

کتابها

۱ - احوال و آثار فارسی حضرت سلطان باهو و نظری در افکار وی

تألیف آقای دکتر سلطان الطاف علی. این کتاب اثری تازه و نو از مؤلف محترم به زبان فارسی است و در واقع رسالهٔ دکتری وی در زبان وادب و فارسی است که در سال ۱۳۶۱ ه ش برابر با ۱۹۸۲ میلادی به دانشگاه پنجاب لاهور ارایه شده است.. این کتاب در ۶۰ص مقدمه و ۳۱۶ ص متن با سخن مدیر مرکز جناب آقای دکتر محمد مهدی توسلی از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد در۲۰۰۳م به طبع رسیده است و در اختیار دوستان و عاشقان حضرت سلطان باهو قرار گرفته. این اثر، حاصل سالها تحقیق و تتبع مؤلف محترم است. این کتاب در ۸ باب وهر باب بر چند فصل است. پس از پیش گفتار، مطالبی دربارهٔ قادریه و سلسلهٔ عالیهٔ قادریه می‌آورد. سپس نام و لقب و اندیشه و فکر حضرت سلطان باهو را مورد بحث قرار می دهد. از شور کوت و ملتان و جهنگ وگرما راج سخن به میان می‌آورد. اندکی دربارهٔ محیط زندگی حضرت سلطان باهو گفت و گو می کند. دربارهٔ علویان و شجرهٔ علویان و دربارهٔ اعوان سخن می گوید. نیاکان حضرت سلطان باهورا در مکه و مدینه می یابیم و سپس آنها را در پنجاب پاکستان ملاقات می کنیم. مادر و پدر و ولادت و ایام طفولیت و جوانی حضرت سلطان و عهد او در زمان اورنگ زیب عالمگیر در قلعهٔ گرماراج. در همین موقع حضرت سلطان باهو ازدواج می کند و بالاخره بسیاری از کرامات او بر مردم ظاهر می شود و شاگردان و مریدان بسیار پیدا می کند و خوارق عادات او را همگان مورد توجه خاص قرار می‌دهند تا آن‌جا که پیروان او و شاگردان ومریدان خاص او، در سرتاسر شبه قاره گسترش پیدا می کند. حضرت سلطان باهو در ۱۱۰۲ ه ق به معبود ازلی می پیوندد و جملهٔ «کاشف اسرار الحق اهل دین» تاریخ وفات اوست. حضرت سلطان باهو آثار فراوان عرفانی و روحانی و معنوی از خود به یادگار گذاشته است و تقریباً ۳۰ اثر زیبا و جالب ومهم در عرفان سلسلهٔ

خدا داند چه وقت آید به پیشم / منم در انتظارش لحظه و آن
جدایی در شب تارم رسیده / بهانه آمده در قلب آسان
ترانه عشق او آواز دارد / به آوازش شدم گلزار خوبان
شب تاریک و تیره کردم آغاز / سرود عاشقی در دل خروشان
بسا در دل شکست عشق آید / بود شام فراق، چون شام شیطان
کجا شد رونق محفل، کجا شد؟ / همان کس را که باشد یار یاران
چو حالم را نگه کرد و نیامد / رهایم کرد و رفت آن گل به بستان
تو رفتی و خیالم بزم دنیا / چو دوزخ شد برایم خانهٔ جان
نهفتم من غم مهر و وفا را / شکسته دل شدم، شادان و خندان
خرامان می روم همراهٔ احساس / تو گویی گل به سر چون سرو نازان
شکایت می کنم یارم کجایی؟ / بود شوق و تمنّایم فراوان
دل پاک «سمن» یاد تو دارد / همه دم رهرو راه خراسان

فایزه زهرا میرزا[1]

انفاس محبت

پیک مقصود به دروازهٔ دل پرسان شد / دل هم آوازهٔ پیغام صنم رویان شد
گر مرام دل هر عاشق جان برناید / قلبش از آه و فغان نالهٔ جان بریان شد
سوی میخانه به دیدار بتان گشته روان / هرکه آشفته دلی بود به جان خندان شد
سالها راز درون در دل من پنهان بود / چشم من اشک فشان و دل من گریان شد
هرکه سوداگر انفاس محبت آمد / حرف حق بردهن و خون دلش جوشان شد
گر زمانه نشناسد رخ مردان خدا / جمله سرها همه دم جلوه گه قرآن شد
«فائزه» غم مخور از گردش مهر و مه و سال / سایهٔ لطف خدا بر سر تو پوشان شد

دکتر علی کمیل قزلباش[2]

شهره ی بازار من

می و من و یار من شهره ی بازار من / دستم و دستار من ،شهره‌ی بازار من

۱- استادیار فارسی دانشکدهٔ دخترانه مارگلا F-۷/۴ اسلام آباد
۲- فارسی گوی مقیم کویته

قادریه از او بر جای مانده است . تعلیمات حضرت سلطان بر اساس « الفقر فقری» است و همهٔ فقر را در حقیقت اسم الله و دعوت به سوی الله و حقیقت محمدی می داند. وجود و شهود ، توحید،جان نثاری و جذبه و وجدان، مذمت نادان، درد عشق، دعا، وحی منزل، در اثبات صبر ، ذکر محبوب حقیقی ، قرب حق ، مذمت دنیا صوفی و سلوک الی الله ، در راه طریقت، فنا الی الله، کشف ، یقین ، ذکر دل ، علم ، بالاخره حضرت سلطان باهو چنان می‌شود که هر ساله در عرس سه روزهٔ او دهها هزار مردم شرکت می کنند.

۲ - اکر اکرم اثا الفت (سندهی) (= حرف به حرف محبت بی اندازه):از : بشیر سیتائی، ناشر : سرجنهار پبلیکیشن دادو (سندھ)، تاریخ چاپ : ۲۰۰۱ میلادی، معاونت فنی : سندهیکا آکادمی کراچی ، شمارگان : ۱۰۰۰ جلد، ۱۶۰ ص، بها با جلد محکم و چاپ خوب : ۱۰۰ روپیه (پاکستان). این کتاب به زبان سندی ومطالب آن مکاتبات نویسندگان و ادیبان وسخنگویان سندهی است با بشیر سیتائی در فواصل سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۹۹ میلادی. مؤلف عقیده دارد که این مکاتبات ، مشتمل بر زبان و ادب و مسائل و موضوعات اجتماعی و مشاهدات و احساسات دوستانه است که چاپ و نشر آن مفید و سودمند بوده است.

۳ - ایک عظیم مسلمان (اردو) حضرت مولانا عبدالعزیز رحمةالله علیه : تألیف (= مرتبهٔ) : عبدالحفیظ بن عبدالعزیز ، سال چاپ ۲۰۰۳ میلادی ، ۴۰۰ ص . شمارگان ۵۰۰ جلد، این کتاب به یادگار حضرت مولانا عبدالعزیز مرحوم منتشر شده است و آقای عبدالحفیظ بن عبدالعزیز بسیار کوشش کرده و زحمت کشیده تا این اثر بسیار ارزنده وتاریخی وادبی و دینی نشر یابد. تقریباً ۶۱ مقاله و گفتار و شعر دربارهٔ مولانا عبدالعزیز مرحوم گفته ونوشته و سروده اند به زبان اردو وفارسی و پنجابی و انگلیسی . این کتاب به طور افتخاری (=اعزازی) از طرف «مکتبهٔ عزیزیه » (ستریت ۱۷، سلطان پوره ، راولپندی (پاکستان) شماره ای ۱۷۳۴ چاپ ونشر شده و برای آن مرحوم ، رحمت و غفران به دنبال دارد و برای خاندانش افتخار و عزت همراه می آورد. شگفت آور این است که : همان لحظه که حضرت مولوی عبدالعزیز در گذشته ، همسرش یعنی مادر فرزندانش ۱۰ دقیقه پس از او به رحمت ایزدی پیوسته است و هر دو در کنار یکدیگر به خاک سپرده شده اند. « تا آنجا که من آگاهی یافته ام ، کتاب ها و رسایل ومقالات کتابت شده توسط مولانا عبدالعزیز خوشنویس در حدود ۲۰۰۰ کتاب بوده است. حالا تصور بفرمایید ، خطیب و پیش امام (امام جمعه یا امام مسجد) و معلم و مدرس هم بوده است وضمناً مسؤولیت کتاب ها و کتابخانه و خانوادهٔ خود را هم داشته است.

۴ - تاریخ وتذکره - خانقاه سراجیهٔ نقشبندیه مجددیه (اردو) : تألیف : محمد نذیر رانجها ، ناشر :، محمد ریاض درانی و جمعیت پبلی کیشنز ، ۵۵۸ ص ، چاپخانهٔ مشتاق پرنتنگ

یار من و یار من ، یار من و یار من
یار من و یاز من ، شهره‌ی بازار من

کئی ز «من آزاد شد، عمر او برباد شد
هر که نشد یار«من» شهره‌ی بازار «من»

هر دمی هو می کند، رسم وضو می کند
هر گل و هر خار من ، شهره‌ی بازار من

می زنند نیزه ای ، هر دمی هر لحظه ای
سرّ من اسرار من ،شهره ی بازار من

بر سر ارشاد باد ، گفته ی تو یاد باد
نطق تو دستار من، شهره‌ی بازار من

مستی و شادی بود، مزد آزادی بود
چهره ی بردار من، شهره‌ی بازار من

گردش ایام شد، شعر شد الهام شد
پیاله ی پُر کار من، شهره‌ی بازار من

احمد شهریار[1]

« به جد آتش دل »

نظر مکن به دو عالم که دیدنش ننگ است
که بر بساط نمایش حجاب ما رنگ است !

به حد آتش دل ، روشن است در افلاک
بسی دقیق چو بینی ، ستاره هم سنگ است

هنوز فکر گریبان به پیش پا دارد
مگو ز وسعت صحرا که غنچه دل تنگ است

هوس مدار و شکایت مکن که در سر تو
خیال شادی و غم نیست ، نشئهٔ بنگ است

ز گل گرفته دلیم و ز باغبان خائف
مزاج وحشی ما را به عالمی جنگ است

دکتر محمد حسین تسبیحی

میراث مکتوب نامه

به مناسبت مجلس بزرگداشت میراث مکتوب و خدمات فرهنگی و ادبی و علمی کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به متون کهن ادبیات فارسی و علوم انسانی و حفظ و احیای نسخه های خطی کارنامهٔ ایرانیان و فارسی دوستان ..

گوهر میراث مکتوب این زمان رخشان شده
جمله آثار کهن پیوستهٔ ایمان شده

عاشقان نسخه های خطّی و متن کهن
جملگی جانباز راه حضرت قرآن شده

هر کجا میراث مکتوب کهن اندر نقاب
کشف محجوب حقیقت آیت رحمان شده

سر به سر ایران و پاکستان و هندستان یقین
مخزن مکتوب میراث کهن پنهان شده

«یاکبیکج» نسخه ها در دست تو روز و شبان
برگ و بوی تو نگهبان ، لالهٔ نعمان شده[1]

[1]- سراینده ساکن کویته

پریس ، لاهور ، تاریخ چاپ ونشر : ۲۰۰۳م ، محل نشر : خانقاه سراجیه نقشبندیهٔ مجددیهٔ کندیان ، میانوالی ، مرکز سراجیه ، لاهور با کاغذ خوب و چاپ ممتاز و تجلید مرغوب، بها : ۲۵۰ روپیه . این کتاب با اجازهٔ جناب آقای مخدوم مولانا ابوالخلیل خان محمد سبط الله تألیف و چاپ و نشر شده است. تقسیمات آن بر حسب « وصل » و جمعاً ۴ وصل دارد. (ص ۱ - ۳۲). ۴ « باب» و هر باب چند «فصل » دارد. بر این کتاب ۲ تقریظ به قلم آقای سرفراز خان صفدر ومولانا فضلُ الرحمان نگاشته شده ، سپس « عرض ناشر » به قلم آقای محمد ریاض درانی آمده . « کلمات طیبات » به قلم مولانا ابوالخلیل خان محمد » خواندنی است. متن کتاب تصوف ، فضیلت تصوف ، فضایل و خصایص سلسلهٔ عالیهٔ نقشبندیهٔ مجددیه ، تاریخ خانقاه سراجیه ، تاریخ خاندان خانقاه سراجیه ، کتابخانهٔ سراجیه ، نسخه های خطی و چاپی در خانقاه سراجیه ، خدمات علمی و فرهنگی و روحانی خانقاه سراجیه و بسیاری مطالب ارزشمند است. کوشش های آقای نذیر رانجها قابل ستایش و تمجید است .

۵ - تذکرهٔ نعت گویان راولپندی - اسلام آباد : تحقیق وترتیب : قمر رعینی ، سال چاپ ۲۰۰۳م. ناشر : انجم پبلشرز (= انتشارات انجم) ، کمال آباد، راولپندی ، ۱۲۸ ص . بها : ۱۲۰ روپیه. در این کتاب اسامی و اشعار ۱۰۳ شاعر نعت گو به همراه برگزیدهٔ نعت آنان گردآوری شده است. نخستین شاعر نعت گو در این کتاب حضرت پیر مهر علی شاه (۱۸۵۰ - ۱۹۳۷م) که آرامگاه او در گولره شریف ، زیارتگاه همگان است و آخرین آنها کاشف عرفان که در ۱۹۷۲م ولادت یافته است. علاوه بر نعت ، اندکی از احوال و آثار نعت گویان در این کتاب آمده است و از این لحاظ ، کتاب تذکرهٔ نعت گویان ، کتابی سودمند در تاریخ احوال و آثار نعت گویان است.

۶ - جهر نو منهنجوجی ءُ (سندهی) (= دل من مانند آبشار است)، از : بشیر سیتائی ، ناشر : سرجنهار پبلیکیشن (سنده) تاریخ چاپ : ۲۰۰۰ میلادی ، ۲۰۸ ص. شمارگان : ۱۰۰۰ جلد. بها با جلد محکم و کاغذ خوب و چاپ زیبا : ۱۰۰ روپیه . موضوع کتاب شعر وهمهٔ متن کتاب سرودهٔ بشیر سیتایی به زبان سندهی است ومشتمل بر غزل و قصیده و دوبیتی و قطعه است و شاعر خودش می گوید که از سال ۱۹۶۶م به جادهٔ شاعری سندهی گام زن شده وتاکنون سه مجموعهٔ شعر به زبان سندهی چاپ و نشر کرده است . اشعار کتاب به روش عروضی وشعر نو سروده شده و برای دوستاران شعر سندهی جالب و شیرین است.

۷ - سرمست (سندهی) از : محمد پنهل دهر ، حروفچینی کامپیوتر : محمد بلال مغل دهرکی ، چاپ سکر ، تاریخ چاپ ۲۰۰۰ میلادی ، شمارگان : ۱۰۰۰ جلد. این کتابچه دربردارندهٔ فهرست آثار و کتابهای کامل سرمست است. «سچل سرمست » یکی از عارفان

خانه ها و درگه و دربار‌دار علم وفضل   جلوه گاه کرم و موش و عنکبوتستان شده
شو سفر کن در بهاولپور عشق و اوج دین   ماه گیلانی ، بخاری یوسف کنعان شده
درگه بابا فرید و جمله میراث کهن   آب گرم و باد گرم و دشت چولستان شده
پیکر مهر و محبّت شد مجسم پیش ما   «دعوت شیراز» مخدوم وفا احسان شده
گشته مدفون جمله میراث کهن درقعر چاه   جملگی پوسیده و با خاک و گل یکسان شده
مرکز تحقیق عشق و گنج،گنج بخش جهان   مدّت سی سال واندی مرکز خوبان شده
ای خوشا میراث مکتوب و نگهبانان آن   طبع و نشر و کارشان ،کوششگر عرفان شده
این زمان میراث مکتوب کهن ورد زبان   لیکن این «میراث معمور» ، منظر چشمان شده
دیگر آن «میراث ملفوظ» آمده میراث دل   جمله دانایان ما، ملفوظشان درمان شده
آن همه «میراث انسانی» خمیده قد ببین   هر خمیده قد، کنون پیر سخنگویان شده
اعتماد و اعتبار آمد نشان فتح باب   جام پیروزی هماره کوشش مردان شده
اقتصاد از هرچه برتر آمده در این طریق   شهر طوس عاشقی فردوسی ایران شده
مشعل راه حماسه ، قدمت شهنامه ها   خفتگان سند تالپوران ، دل مهران شده
کاخ«همدرد حکیم» و حکمت و طب قدیم   بین حکمت مرکز تفهیم بوریحان شده
عاشقی کن، حافظ میراث مکتوب کهن   همت قزوینی و افشار ما کتمان شده
عاشقی کن در طریق حفظ میراث کهن   عاشقان! بیگانگان پیمانشان نقصان شده
آن که دارد کوشش سنگین دلی از بهر ما   گوییا «میراث مکتوب» چکّش و سندان شده
کشف «نوشاهی» زده نقش ادب در این دیار   کوشش و جوشش از او نقش دل رندان شده
از خدا بخش محبّت نعره ها آید به گوش   شهر «پتنه» مرکز میراث مکتوبان شده
فرّ فروردین ببین میراث مکتوبش مکان   «اکبرایرانی» اینک صفدر میدان شده
هرکجا آراسته و پیراسته بار کار نیک   نشر « میراث کهن» صورتگر کیهان شده
نسخه های خطّی و احیاء وحفظ هر کدام   کوشش ایرانیان چون قاطع برهان شده
حافظ هر نسخهٔ خطّی «بدوح» آمد به جان   نعرهٔ جانم «بدوح» افرشتهٔ خندان شده
کشور ایران بُوَد میراث مکتوب کهن   کاتبان در هر کجا پیمانگر ایران شده
شهره گشته نسخه های خطّی ایران زمین   «حائری» حافظ، نگهبان بهارستان شده
مرد مردان کهن شد غمگسار نسخه ها   «منزوی» های وفا کوششگران جان شده
از «قم» آمد مرعشی های ادیب و نکته سنج   نسخه های خطّی «قم» رهرو انسان شده
جست و جو از بهر هر میراث مکتوب کهن   گوهر دُرج صداقت در دلم پیمان شده
آن کتب خانه که «ملّی» باشدش ملّت نشان   شهرت گنجینه هایش در جهان گنجان شده

بزرگ است که او را « سچل و سچیده و سچّو» می گویند و او را بسیار می پسندند و قبول دارند و احترام می‌گزارند و دربارهٔ او اشعار و مطالب بسیار نوشته و چاپ کرده اند و سمینار ها ترتیب داده اند .

۸ – صوفی عثمان فقیر لغاری (سندهی) از : محمد پنهل دهر، چاپ ونشر : کتابخانهٔ تحقیقاتی سند ، ۲۰۰۳ میلادی ، ۱۴۴ ص ، شمارگان ۱۰۰۰ جلد، بها با جلد رنگین و کاغذ مناسب و چاپ خوب : ۱۰۰ روپیه. در این کتاب دوبیتی هایی (= کافیان) به زبان سندهی ، سرائیکی ،هندی ، اردو ، آمده است. روی جلد تصویر «صوفی عثمان فقیر لغاری » و پشت جلد « آرامگاه » او مصور شده است.

۹ – کافیان (دوبیتی ها) (اردو)، صنف سخن زیبای موسیقی ، از : دکتر عبدالجبار جونیجو، بزم ثقافت ملتان ، سال چاپ و نشر ۲۰۰۳م. به کوشش میرزا صغیر بیگ ، شمارگان ۶۰۰ جلد ، ۱۳۲ ص. باکاغذ خوب و جلد مناسب : ۷۰ روپیه. این کتاب بر هفت باب منقسم است: باب اول : موسیقی ، باب دوم : وسعت کافی (دوبیتی)، باب سوم : موضوعات دوبیتی ، باب چهارم : شاعر دوبیتی گو به زبان پنجابی ، باب پنجم شاعر دوبیتی گو به زبان سرائیکی ، باب ششم شاعر دوبیتی‌گو به زبان سندهی ، شاعر دوبیتی گوی کچهی ، باب هفتم : دوبیتی های ارزنده و پسندیدهٔ همگانی خوانندگان و سرایندگان این کتاب در نوع خود اهمیت فراوان دارد و سرایندگان و خوانندگان و نی،نوازان و دهل زنان و تنبک نوازان را معرفی می کند. اسامی شاعران و عارفان را نیز می آورد ، مانند : بلهی شاه ، عابد پروین، مخدوم محمد زمان طالب المولی ، استاد حسین بخش خادم ، زاهده پروین ، سائین حامد علی بیلا ، ماستر چند، فقیر امیر بخش .

۱۰ – Islam in Time and Space and Afghanistan کتاب انگلیسی

تألیف دکتر راجه محمد اکرام اعظم ، (اسلام یک دین مال اندیش و دور اندیش)، چاپ مؤسسهٔ آینده نگری پاکستان (P.F.I)، اسلام آباد، سال ۲۰۰۱م ، ۲۹۱ ص. این کتاب در این موضوعات تألیف شده است .: مقدمه در معرفی کتاب ، نظریهٔ اسلام در زمان : براق پیامبر اسلام . این کتاب به سه قسمت منقسم است و هر قسمت بر فصلهای متعدد تقسیم می شود و به طور منطقی مطالب را مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار داده است . آقای دکتر راجه محمد اکرام اعظم ، کتاب های متعددی به زبان انگلیسی نگاشته وضمناً به زبان اردو و انگلیسی شعر هم سروده است.

آن «ذخائر» کآمدش «اسلام» ناب در اصل خود
آن «حسین اشکوری» گنجور نورستان شده
سوی دانشگاه تهران و کتابخانش نگر
مرکز و گنج پژوهش اندر آن آسان شده
آن «ملک» کو از خراسان آمد و خدمت نمود
کوشش میراث مکتوبش چو خور تابان شده
جان اُو پیوستهٔ میراث مکتوب کهن
ثروتش وقف آمد و نقش نگارستان شده
«آستان قدس» هشتم پیشوای علم و دین
مرکز میراث مکتوب مسلمانان شده
بهترین و برترین میراث مکتوب کهن
جمله محفوظ و مصون از سرقت شیطان شده
سر به سر قسطنطنیه گشته میراث کهن
توپ قاپو، فاتح، همه گنج دُر و مرجان شده
قونیه با قونیوی شد مرکز نی نامه ها
مهبط عرفان مولانا، در آن سامان شده
خطّ مولانا یقین «میراث مکتوب» آمده
نشر آن همواره کوشش های هر انسان شده
هر کتب خانه که در روس و آروپا شد بلند
گنجهٔ «میراث مکتوب» جای جاویدان شده
ملک افغان و همه شهر و دیار آن زمین
نسخه های خطّی بلخ و تخارستان شده
آسیای مرکزی تا چین و ماچین وختن
هر کجا میراث مکتوب کهن مهمان شده
ملک کشمیر آن که نامش گشته ایرانِ صغیر
سرو ناز جمله«میراث کهن» نازان شده
جمله آثار ادب از شعر و نثر و تذکره
کوشش کشمیریان و سعی بلتستان شده
ای بسا متن کهن پنهان شده در خانه ها
گوییا هر خانه ای از بهرشان زندان شده
از معارف هرچه خواهی جست و جو کن این زمان
کار «تسبیحی» به گنج بخش محبت جان شده
لطف« ایران زاده» آمد «نعمت الله» ما
نهضت فرهنگی و علمی بدو میزان شده
خاک راهِ عالمان و عارفان و شاعران
این «رها» از عشق «داتا» گنج بخش کان شده
یا الهی کن نصیبم خدمت گنج بخشیان
تا قیامت کار من نقش سر ایوان شده

سید نفیس خوارزمی

انقلابِ ایران

انقلابِ ملکِ ایران مرحبا
انتشار و نصرتِ دین هُدی
کشور ایران را کردی بلند
ای خمینی تو که هُستی ارجمند
تا فضایی جَور بودی گرد گرد
بنشان آن گرد را یک نیک مرد
هر طرف آوازهٔ دین مبین
شد به پا در ملک هر سُو شورِ دین
آنچنان بوده خمینی خوب مرد
ذرهٔ این کشوری را مهر کرد
خیلی زیبا است «نفیس» این کارِ دین
آفرین صد آفرین صد آفرین

نشریات تازه

۱ - آموزگار (ماهنامهٔ اردو)، بانی و مؤسس : مرحوم اکبر رحمانی ، مدیر اعلی (= سردبیر): سهیل رحمانی ، معاون مدیر دبیر : م.حسن فاروقی ، ژوئیه - اوت ۲۰۰۳م. مقالات و مطالب ارزنده دربارهٔ تدریس و تعلیم و تعلم دارد: حکمت های تدریسی و دنیای معلم براساس قرآن و احادیث و فکر ، صلاحیت عبارت خوانی ، همکاری و همکاری تدریسی ، کردار اسلام در تشکیل و تدریس علوم قرآن کریم ، وظایف تعلیمی انجمن آموزش و پرورش همدرد. خواندن ماهنامهٔ آموزگار برای هر معلم ومعلمه ای آموزنده است.

۲ - تنظیم المکاتب (ماهنامهٔ اردو)،لکهنؤ هند، بانی : مرحوم مولانا سید غلام عسکری ، زیرنظر : سید کاظم رضا ، گروه مشاوران و نویسندگان : پیام اعظمی ، صفدر حیدر،میثم زیدی، منظر صادق، اوت (= آگست)، ۲۰۰۳م ، ۴۸ ص ، این ماهنامه مشتمل بر مطالب دینی اسلامی و نصایح اخلاقی و گفتارهای تدریسی و آگهی های درس وتدریس و نماز و دعا است ، خواننده دربارهٔ مدارس دینی ، در هند ، آگاهی هایی به دست می آورد.

۳ - پیغام آشنا (فصلنامهٔ اردو) ، شماره ۱۳-۱۴ ، ربیع الثانی ۱۴۲۴ ه ق / خرداد ماه ۱۳۸۲ ه ش، ژوئن ۲۰۰۳م. مدیر مسؤول : رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، مقالات و مطالب : اقبال شناسی ، بزرگان اسلام ، یاد رفتگان ، سفرنامه نویسی ، آثار کهن ، فارسی شناسی ، سخنان زرین ، شخصیت ایرانی ، اشعار (حمد و نعت و غزل) انتشارات تازه ، اخبار روز ، نامه‌های خوانندگان ، فهارس انتشاراتی رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران ، چکیده های مطالب «پیغام آشنا» به زبان فارسی . در پیشگفتار این گونه آمده است :« رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران در پاکستان افتخار دارد که این شمارهٔ مجلهٔ پیغام آشنا را در آستانهٔ یوم آزادی و روز استقلال پاکستان ،کشور دوست و برادر دیرینه و هم فرهنگ و هم دین و هم نژاد و همسایه و تقریباً همزبان خود انتشار می دهد... و باعلامه اقبال هم آواز شویم :

خوش بیا ای نکته سنج خاوری — ای که می زیبد ترا حرف دری
محرم رازیم با ما راز گوی — آن چه می دانی ز ایران بازگوی

۴ - خبرنامهٔ همدرد (ماهنامهٔ اردو)، جلد ۴۳ ، شماره ۹ ، سپتامبر ۲۰۰۳م ، رجب ۱۴۲۴

فضل الرحمن عظیمی[1]

بزم فارسی[2]

این نظم در جلسهٔ بزم فارسی منعقده ٤ جون ۲۰۰٤م در تالار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در حضور سفیر کبیر اسلامی جمهوریهٔ ایران محترم آقای محمد ابراهیم طاهریان و رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دکتر نعمت الله ایران زاده، رئیس خانهٔ فرهنگ ایران جناب دکتر مهر داد رخشنده، و سرپرست بزم فارسی جناب آقای سید مرتضی موسوی قرائت گردیده بود و مورد پسند حضار قرار گرفته بود.

هست بزم فارسی یک بزمِ خوش گویان ما — موسوی شُد سرپرستِ بزمِ خوش سامانِ ما
پیکر جهد مسلسل مرتضای موسوی — یک فقیر بانوایی هست این خاقان ما
مرکز تحقیق را زینت ز بزم فارسی — سازمان فارسی شد سازومان جان ما
کاروان فارسی را بزم مهمیز رحیل — تیز تر گشتند از وی سست جان خامان ما
فارسی را می دهد ترویج ایران زاده ای — نعمت الله افسر خوش لهجه و ذیشان ما
نعمت الله تو جوان مرد میدان عمل — خوش مزاج وخوش طبیعت این گُل بُستان ما
نعمت الله هست اسمی بامسمّی بالیقین — نعمت شعر و ادب قسمت کند در جان ما
شبلی و نور محمد، هم سرافراز ظفر — انتشار علم بکنند این سرفرازان ما
انور مسعود و احسان اکبر و نجم الرشید — گوهر شعر و ادب ریزند در دامان ما
روحِ بزمِ فارسی آقای تسبیحی رها — هم معزّالدین بشود خاصهٔ خاصانِ ما
پرتو روهیله بزم شعر را زینت دهد — شعر دلکش می سراید خوش گلو سلمان ما
سیّد سلمان رضوی آبروی بزم شعر — حبّذا ای یار خوش گفتار خوش الحان ما
گوهر نوشاهی و علی رضا، افسر علی — این ادیبان سخن پرور گهر افشان ما
جعفری، مجروح، عرفان رضوی، خاطر غزنوی — آتش شعر و ادب ریزند اندر جان ما
یونس سیتهی، سرور انبالوی، ناظم بشیر — این همه در کشور شعر وادب سلطانِ ما
شاعران اکبرآبادی چو نیسان و ظفر — خوش مذاق و خوش نظر این فارسی دانان ما
اختر عالم، رشید نثار و هم انجم خلیق — در زبان فارسی هر سه گهر پاشان ما

---

[1] - استاد بازنشستهٔ گروه فارسی دانشکده های راولپندی

[2] - مقصود انجمن ادبی فارسی اسلام آباد که از ۳٦ سال قبل به فعالیت ادبی و فرهنگی اشتغال دارد.

ه ق، مجلس ادارت (= هیأت تحریریه): دکتر نوید الظفر ، محمد افضل علی ، جمیل ، سید رحمن علی ، رائو توفیق احمد ، باتصاویر گوناگون همراه است و همیشه از دواخانه ها وشعبه های بنیاد همدرد در سرتاسر پاکستان و «شوراهای همدرد» «مجالس ماهانهٔ همدرد» گفت و گو می کند. مؤسسهٔ همدرد بر اساس حکمت قدیم یا طب سنتی (= طب یونانی) کار می کند. دانشگاه همدرد و مدینة الحکمة (کراچی) در سرتاسر پاکستان و شبه قاره و جهان معروف و مشهور است.

۵ - دریافت (سه ماهه اردو)، شماره ۲ ، بهار ۲۰۰۳ میلادی، مدیر اعلی (= سردبیر): تیمسار سرتیپ عزیز احمد خان ریاست دانشگاه ملی زبان های نوین ، مدیر : دکتر رشید امجد ریاست بخش اردو (همان دانشگاه)، هیأت تحریریه (= مجلس ادارت) : دکتر محمد آفتاب احمد ، دکتر گوهر نوشاهی ، پرفسور رفیق بیگ ، نقاشی روی جلد : خانم منزه جاوید ، چاپ : چاپ خانهٔ دانشگاه ملی زبان های نوین (= نمل پرنتنگ پریس) اسلام‌آباد ، ۶۷۲ ص، تاریخ چاپ: بهار ۲۰۰۳ میلادی . بها با جلد رنگین و کاغذ خوب و چاپ مرغوب: ۳۰۰ روپیه . فصلنامهٔ دریافت نمایانگر ادبیات و زبان و تاریخ و فرهنگ وهنر و آداب ورسوم پاکستان بازبان و بیان اردو است وهمهٔ نویسندگان و محققان در این طریق قلم زده اند و کار کرده اند و کوشش نموده اند تا حق مطلب را در ادب وفرهنگ اردو ثابت کنند. کلمهٔ « دریافت » که نام این فصلنامه است در زبان فارسی از« دریافتن و فهمیدن و فهماندن و فهمانیدن» است و مصدر « مرخم » از مصدر «دریافتن» است.

۶ - سخن عشق (فارسی)، سال ۵، ش ۱ ، ۱۳۸۲ ه ش، ش ۲ ، ۱۳۸۲ ه ش، شمارهٔ پیاپی ۱۶ و ۱۷ ، تازه های تحقیقات زبان و ادبیات فارسی (ویژهٔ استادان و دانشجویان و علاقه مندان خارج از کشور)، صاحب امتیاز : سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ، مدیر مسؤول : عبدالرحیم نیکخواه ، سردبیر : دکتر احمد تمیم داری ، مدیر داخلی : آزیتا همدانی ، ناشر : مرکز گسترش زبان و ادبیات فارسی ، این مجله خلاصهٔ مقالات دیگر مجلات را که دربارهٔ زبان و ادب فارسی باشد ، گرد آوری می کند و با نظر بررسی و دید انتقادی نشر می دهد. پایان نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری زبان و ادبیات فارسی و زبان شناسی را که با زبان و ادبیات فارسی ارتباط داشته باشد، بررسی و معرفی می‌کند. اخبار و گزارش هایی که از سرتاسر دنیا دربارهٔ زبان و ادبیات فارسی باشد، مورد بررسی قرار می دهد و همچنین تازه های کتاب و

می کشد هر ناقهٔ آواره را سوی قطار
مرد حق حافظ ظهور است از حدی خوانان ما

عارف نوشاهی ، عارف نقوی ،سید عارف اند
جمله هستند افتخار عارف و عرفان ما

سیدطالب بخاری فارسی گو با کمال
این گل خوش رنگ هست از گلشن خندان ما

بسکه رغبت داشته با فارسی شعر و ادب
نصرت زیدی و ناصر زیدی خوش خوان ما

نغمهٔ رحمن احسن دامن دل می کشد
خاور و عابد حسن هم فارسی خوانان ما

یک گل گلزار ما سید نفیس خوارزم
قلب عباس و رُعینی قلب ما و جان ما

ای خوشا جاوید اقبال است در رایزنی
فارسی دان خوش آهنگ از قزلباشان ما

شعله، سید فیضی، شبیر افضل و سبط حسن
در زبان فارسی بودند استادان ما

از رضا نقوی ، نذیر رانجها و عبدالغنی
تا سراج الدّین همه گلهای گلزاران ما

اکرم اکرام و سلیم اختر ز لاهور آمده
گاهی گاهی می شوند این دوستان مهمان ما

فائزه زهرا، سمن ، دکتر شگفته موسوی
این همه هستند خوش گو فارسی گویان ما

عالیه، فتّانهٔ محبوب و عظمی ، طاهره
هم رضیه اکبر و سنبل سخن سنجان ما

خانم تهذیب زیدی، کوثر ثمرین و چاند
این سه هم ازباغ فارس شد ثمر چینان ما

مهرداد علم بر فرهنگ ما رخشنده است
خانهٔ فرهنگ تابان شد به پاکستان ما

از علی اورسجی تا آقای فریدون اکبری
هر یکی از سلک دانش گوهر تابان ما

بهر ربط پاک و ایران شد سفیر محترم
خوش نظر آقای ابراهیم طاهریان ما

ای خوشا آقای ابراهیم طاهریان است
خوش روی و خوش خوی وخوش کردار از خوبان ما

جلوه گاه علم وحکمت است بزم فارسی
مردمان خوش نظر جمله سخن سنجان ما

هر کسی کو آید اینجا می نماید افتخار
می فزاید از ره گفتار عزّ و شان ما

سبز بادا فارسی در کشور ایران زمین
تازه بادا اردو در گلزار پاکستان ما

پاک و ایران دو برادر کشوری یک جان و دل
و یک خدای و یک رسول«ص» است ویکی قرآن ما

گرچه جسم ما جدا افتاد لیکن دل یکی ست
ما یکی هستیم با یک قلب ما یک جان ما

یک نگاه و یک دل و یک جان و یک اندیشه اند
مردمان کشور ایران و پاکستان ما

درمیان پاک و ایران رشته محکم کرده است
ای «عظیمی» اشتراک دین ما ایمان ما

***

چیزهای مربوط به کتاب و فهرست خلاصهٔ مقالات را نشر می دهدو بالاخره آگاهی های بسیار ارزنده یی را از ایران و سرتاسر دنیا در اختیار دوستداران و علاقه مندان زبان و ادب فارسی می‌گذارد.

۷ – سوی حجاز (ماهنامهٔ اردو)، شماره ۹ ، ج ۹ ، سپتامبر ۲۰۰۳م، ناشر:کاروان اسلام، ۸۰ ص ، چاپ لاهور ، روی جلد رنگی، مدیر اعلی (سردبیر): محمد خلیل الرحمن قادری ، مدیر (دبیر) : محمد محبوب الرسول قادری ، هیأت تحریریه (= مجلس تحریریه)، گروه اداره کننده ، مجلس مشاورت همه از علما و بزرگان دین وادب و فرهنگ هستند : علامه محمد عبدالحکیم شرف قادری ، مفتی محمد خان قادری ، مولانا محمد عباس رضوی ، پرفسور محمد صدیق قمر ، پرفسور همایون عباس شمس ، محمد شهزاد مجددی ، مظفر وارثی ، مقالات همه دربارهٔ اسلام و تعلیمات اسلام و مباحث عمومی اسلامی : آیندهٔ عراق و آمریکا ، تفسیر سورهٔ عادیات ، نعت (صحرا نشینان بشنوید)، سخنان سید محمد امین علی نقوی مجاهد ختم نبوت حمله های فداکارانه خودکُش یا مأموریت شهادت ، و بسیاری مسائل دیگر . خواندن این ماهنامه برای اردو زبانان مفید است و آگاهی دینی اسلامی آنان را افزون می‌کند.

۸ – صحیفه (ماهنامهٔ اردو) ، آوریل تا ژوئن ۲۰۰۳م ، شماره ۱۷۵ ، ۷۸ ص ، مجلس ترقی ادب ، لاهور ، هیأت تحریریه = : احمد ندیم قاسمی ، یونس جاوید ، احمد رضا ، مقالات : زندگانی معجزات النبی الامیؐ :(دکتر ارشاد شاکر اعوان)، غالب ، شاعر هزارهٔ سوم :(دکتر صابر آفاقی) ، تحقیق و انتقاد در فن مسدس : (مزمل حسین)، بررسی مفصل : ماهنامهٔ جادو داکه (= دهاکه): (شعیب عظیم)، فهرست انتشارات بزم اقبال (لاهور) ، فهرست انتشارات مجلس ترقی ادب. صحیفه ماهنامه ای است خالص ادبی برای ادب اردو و اردو زبانان ارزنده و خواندنی .

۹ – طلوع افکار (ماهنامهٔ اردو)، مدیر مسؤول : حسین انجم ، (مارس ، آوریل ،مه ، ژوئن ، ژوئیه ، ۲۰۰۳ میلادی ، ۴۸ ص . عذاب همسایگی از: فضا اعظمی ، فراق گورکهپوری ، تاریخ اسلام کا سفر ، الحاج سید علی اکبر رضوی ، هر شمارهٔ طلوع افکار دارای مقالات ادبی و اشعار دلاویز و غزل های روح انگیز و پاسخ و پرسش خوانندگان است. نویسندگان و شاعران دربارهٔ کتاب « عذاب همسایگی » و سفر تاریخ اسلام یا « تاریخ اسلام کا سفر » و جشن فراق گورکهپوری داد سخن داده اند. آگهی های مربوط به کتاب ها و رساله ها و اسامي گوناگون و

دکتر محمد سرفراز ظفر

پیکار باظالم

ای جوانان فلسطینی دلیر — برسر پیکار با ظالم چو شیر
ای که در راه خدا جان می دهید — ملک و ملت را نگهداری کنید
مانند سدی کنید ایستادگی — دٌر برابر دشمن بدطینتی
پشت دادن ، شیوهٔ روباه بود — هست بز آنکه ز میدان می دود
با شعار الله اکبر بیا — بهر تو نصرت بیاید از خدا
زنده داری در دلت گر آرزو — زینهار از رحمتش لا تقنطوا
قادر مطلق خدای ذوالجلال — عزم داری می دهد اوج کمال

***

فدا حسین نوشاد[1]

فلسطین

ای کعبهٔ ارباب نظر ارض فلسطین — سر چشمهٔ انوار سحر ارض فلسطین

حُبّ علی این درس به ما داد ز اول — ترسد نه مسلمان ز خطر ارض فلسطین

نوشاد دعای من مخزون همین است — آزاد شود کاش ز شر ارض فلسطین

لبنان

خونچکان داستان لبنان است — در عزا آسمان لبنان است

باز بهر بقای ملت خویش — سر به کف هر جوان لبنان است

۱- سراینده مقیم کویته

پاسخ به نامه های خوانندگان . احوال و آثار آقای الحاج سید علی اکبر رضوی ، و آقای فضا اعظمی و فراق گورکهپوری شامل طلوع افکار است. این مجلهٔ ادبی از سال ۱۹۷۰م آغاز به کار کرده است و تاکنون، ۳۳ سال است بدون وقفه و تعطیل منتشر می شود.

۱۰ - قومی زبان (ماهنامهٔ اردو)، ویژهٔ نامهٔ بابای اردو اوت (اگست)، سال ۲۰۰۳م. شماره ۸ و ۹ ، جلد ۷۵، تأسیس در سال ۱۹۴۸ م ، بانی : بابای اردو دکتر مولوی عبدالحق ، هیأت تحریریه : ادا جعفری ، جمیل الدین عالی ، مشفق خواجه ، مدیر : ادیب سهیل ، ناشر : انجمن ترقی اردو پاکستان ، چاپ کراچی . مقالات و مضامین همگی دربارهٔ اردو ، ادب اردو ، شعر اردو ، ترقی اردو ، تاریخ اردو ، پیشرفت اردو ، کتاب های اردو ، مسائل اردو ، روی جلد شمارهٔ ۸ تصویر رنگین مولوی عبدالحق بابای اردو ، داخل جلد و صفحات آغاز تصاویر تاریخی بزرگداشت بابای اردو در پاکستان ودر روسیه .

۱۱ - اللآلی المنثورة من کلام علی «ع» (انگلیسی و فارسی) شماره ۲ و ۳ ، بزگزیده از سخنان حضرت علی - علیه السلام - در نهج البلاغه ، ناشر : مؤسسهٔ در راه حق، قم، ایران، چاپ خانه: سلمان فارسی ، شمارگان ۵۰۰۰ جلد ، ۴۶ ص. این اثر ، کتابچه‌ای است مفید و سودمند و ارزنده برای راهنمایی اخلاقی واعتقادی . سخنان گهر بار حضرت علی «ع» آن گونه در دل و جان اثر می گذارد که گویا با شیر مادر، در خون و رگ و پوست هر خواننده و شنونده وارد می‌شود و روح و دل و جان او را روشن می کند.

۱۲ - لسان صدق (ماهنامهٔ اردو)، جلد ۱۱ ، شمارهٔ ۸، اکتبر ۲۰۰۳م، سردبیر : علامه السید ابوالحسن الموسوی المشهدی ، ۴۲ ص ، چاپ ونشر دار التبلیغ جعفریه اسلام آباد، این ماهنامه همواره مقالات روحانی و معنوی وقرآنی و بالاخره مطالب اسلامی شیعی دارد و خود را «پاسدار حدود و نظرات حریم مقدس تشیع » می شمارد و نویسندگان و شاعران ، مطالب و اشعار خود را در این موضوع می نگارند. مطالب این شماره چنین است : شهادت ثالثه ، عکس خلاصة الحقایق ، فتوای مجتهد اعظم ، شهادت حضرت فاطمه الزهرا«س»، عظمت مقام نواب اربعه ، رویداد مناظرهٔ شرقپور شریف ، اعمال ارتباط زیارت ، امام عصر (عج) وعلم غیب ، مقام بندگی و طلب حقیقی . علاوه بر مطالب بالا ، بعضی ادعیه و اوراد و مناجات ها و پیشگویی و تعویذات نیز در این مجله آمده است. روی جلد آراسته با الفاظ و کلمات زیبای خوشنویسی

سید جواد موسوی[1]

کشمیر و فلسطین

سوی کشمیر ببین، سوی فلسطین ببین نالهٔ بس سروپا از بشر آموخته ام

باز یک کرب و بلای دیگر است این چنین مهر و ناز از بشر آموخته ام

رقص بسمل همه جا در نظرم جلوه گر است کشته از تیغ جفا از بشر آموخته ام

از بشر فتنه و هم قتل و شر آموخته ام این همه شور و نوا از بشر آموخته ام

*****

[1] - گوینده ساکن کویته

«المهد القائم المنتظر (عج)» از مهدی خدا پناه آمده است.

۱۳ - مجلهٔ علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز (فارسی و انگلیسی)Journal of Social Sciences and Humanities of Shiraz University ,Shiraz,Iran.

دورهٔ هیجدهم ، شمارهٔ دوم ، پاییز ۱۳۸۱ هـ ش (شماره پیاپی ۳۶)، ویژه نامهٔ علوم تربیتی ، ۲۳۰ ص + ۱۸ ص . ناشر : دانشگاه شیراز، مدیر مسؤول : دکتر حبیب شریف ، سردبیر : دکتر محمد نمازی، هیأت تحریریه : استادان دانشگاه شیراز و مشهد و تهران، ویراستار فارسی : دکتر ذوالفقار رهنمای خرمی، هدف از انتشار مجلهٔ علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز ، ایجاد زمینه ای مناسب جهت بحث وتبادل نظر در باب موضوعات و تحقیقاتی است که ما را در کسب شناختی دقیق تر از انسان و مسائل انسانی یاری دهد ، از این رو هرگونه ، مقاله ای که در یکی از رشته های حسابداری ، علوم تربیتی ، زبان و ادبیات فارسی وانگلیسی ، به یکی از زبان های فارسی ، انگلیسی و عربی نوشته شود و پژوهشی بدیع و ارزشمند باشد ، برای بررسی و جهت چاپ احتمالی پذیرفته می شود ». مقالات تحقیقی این مجله می تواند به استادان و دانشجویان دانشگاه های دیگر بسیار کمک کند تا کارهای تحقیقی خود را در هر موضوعی که باشد مخصوصاً در موضوع علوم اجتماعی و انسانی تکمیل کنند. مثلاً مقالهٔ دکتر احمد شعبانی دربارهٔ نسخ خطی در کتابخانه‌های ایران برای طرفداران نسخه‌های خطّی بسیار ارزنده است.

۱۴ - معارف (ماهنامهٔ اردو) اوت ، سپتامبر ۲۰۰۳م ، شمارهٔ ۲ و ۳ جلد ۱۷۲، صفحات پیاپی از ص ۸۲ - ۲۴۰ ، چاپ معارف ، دار المصنفین اعظم گرہ (هند)، تدوین و ترتیب : ضیاء الدین اصلاحی ، هیأت تحریریه (= مجلس ادارت): پرفسور نذیر احمد (علی گرہ) مولانا سید احمد رابع ندوی (لکهنؤ)، مولانا ابو محفوظ الکریم معصومی (کلکته)، پرفسور مختار الدین احمد (علی گرہ)، ضیاء الدین اصلاحی (تدوین و ترتیب - مرتب). مقالات : اسرار و عجایب سورهٔ تکویر (مولانا شهاب الدین ندوی مرحوم)، شخصیت بیدل و سبک او (جناب فخر عالم)، ارتقای روزنامه نگاری عربی در مصر (دکتر محمد طارق قاسمی)، ثبوت متبرکات (مولانا محمد سعید مجددی)، فتوحات علمی و جسمانی سفر علی گرہ (مولانا وارث ریاضی)، اخبار علمی و ادبی (ک.ص ، اصلاحی) ، دو نامه از دانشگاه اردو مولانا آزاد(دکتر ظفر الدین صاحب)، عصر فریدالدین مسعود گنج شکر تعلیمات و شخصیت (جناب فیروز الدین احمد فریدی)، نواب صدیق حسن خان و لغت نویسی او (دکتر محمد عتیق الرحمن)، علم انساب

گزارش و پژوهش

(جناب جنید اکرم فاروقی)،تو که شاهین شه لولاک هستی (جناب محمد بدیع الزمان)، چهنولال دلگرلکهنوی (اسرار الحق قریشی)، علاوه بر مقالات ادبی وفرهنگی و دینی ، اشعار زیبا و غزلیات فریبا، کتاب های تازه چاپ شده ، وفیات معاصرین و اخبار ادبی و علمی نیز دارد. کتاب تازه معرفی شده (خدمات علمی و تاریخی دارالمصنفین ، تصنیفات علامه شبلی نعمانی ، کتاب های سلسله و کلام دارالمصنفین ، سلسله و مقالات و خطبات دارالمصنفین ، سلسلهٔ کتاب های اسلامی و مستشرقین دارالمصنفین .

۱۵ - مؤسسهٔ مطالعات آسیای غربی و مرکزی ، دانشگاه کراچی (انگلیسی) :
Institute of Central and West Asian Studies, Thirty Three years Report 1968-2001

گزارش سی و سوم از سال ۱۹۶۸ تا ۲۰۰۱ میلادی به کوشش مدیر دکتر ریاض الاسلام، ۱۶ صفحه ، چاپ معز کراچی ، ۲۰۰۳ میلادی. این مؤسسه خدمات ارزنده به فرهنگ وادب فارسی انجام داده است. جمعاً تاکنون ۲۱ کتاب تاریخی و ادبی وهنری به زبان های فارسی و اردو و انگلیسی انتشار داده است. نخستین کتاب تذکرة الشعرای شاهنشاه جهانگیر که توسط عبدالغنی میرزایف و با مقدمهٔ سید حسام الدین راشدی تصحیح و چاپ شده است (۱۹۷۶م). آخرین کتاب هم از دکتر غلام محمد لاکهو تألیف و چاپ شده (۲۰۰۲م). موفقیت و کوشش‌های دکتر ریاض الاسلام قابل تحسین است .

*****

سید مرتضی موسوی

معرفی
کتابها و نشریات تازه (۲)

کتابها

۱ - اولیای دهوک قاضیان شریف و تحفهٔ قادریه (منظوم)(اردو / پنجابی)

به کوشش افتخار احمد حافظ قادری، به تشویق قاضی سراج احمد قادری ناشر بزم غلامان غوث اعظم دهوک قاضیان........اردو ۸۰ ص + شعر عارفانه پنجابی ۱۵۶ ص، تاریخ چاپ ۱۴۲۴ هـ ق / دسامبر ۲۰۰۳م شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، هدیه (بها) ۲۵۰ روپیه. در آغاز حمد باری تعالی سرودهٔ شیخ عبدالقادر جیلانی و نعت رسول مقبول «ص» اثر عبدالرحمن جامی درج گردیده مطالب مندرج شامل پیشگفتار پیرامون سودمندی و بهره‌گیری همنشینی با بزرگان، حقیقت تصوف و معرفی صوفیا، اولیای دهوک قاضیان شریف، قاضیان نامه (فارسی) سروده دکتر محمد حسین تسبیحی و کتاب تحفهٔ قادریه اثر شاعر قرن گذشته منشی الهی بخش که درست یک سده پیش در چاپخانهٔ مسلم پریس دهلی اولین دفعه به طبع رسیده بود، جهت استفاضه علاقه مندان در این کتاب تجدید چاپ شده است.

۲ - فرهنگنامهٔ شعری (براساس آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری)

تألیف دکتر رحیم عفیفی در سه مجلد ۲۴ + صص ۱ - ۲۷۴۴، سروش، انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران ، چاپ دوم ۱۳۷۶، شمارگان ۵۰۰۰ نسخه، کاغذ خوب، چاپ مرغوب و جلد محکم و زیبا. در پیشگفتار پیرامون فرهنگ واهمیت آن، علم ادب، پیشینهٔ فرهنگ و زبان و ادب فارسی، تاریخچهٔ کوتاهی از ادب فارسی، و چگونگی روش تألیف کتاب وکنایه و مجاز و تعاریف دقیق استعاره و تشبیه، مجاز و کنایه و فرق آنها به روشنی نوشته شده است.

شعرهای یکصد و هیجده شاعر که از قرن سوم تا یازدهم هجری می‌زیسته‌اند در فرهنگنامه شعری مورد بهره‌گیری قرار گرفته‌اند. تعداد عنوانها (مدخلها) حدود سی هزار و

اخبار پژوهشی

۱- تولید لوح فشردهٔ آموزشی کتاب آزفا ۳ در خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران - لاهور

خانهٔ فرهنگ ایران در لاهور به منظور تقویت فارسی گفتاری فارسی آموزان و تسهیل در یادگیری زبان فارسی، جلد سوم آزفا را به صورت لوح فشرده (سی.دی) آموزشی تولید و در دسترس علاقه مندان قرار داد. پیش از این جلدهای اول و دوم نیز تولید گردیده بود که مورد استقبال علاقه مندان فارسی قرار گرفته بود. به زودی لوح فشرده جلد ٤ آزفا هم در اختیار فارسی آموزان قرار خواهد گرفت.

۲- اهدای کتابهای علمی و ادبی از انتشارات مرکز و چاپ ایران

در ماههای اخیر تعدادی انتشارات جدید مرکز و آثار علمی و ادبی چاپ ایران به صدها گیرندگان از جمله متقاضیان پژوهشگر اهدا و ارسال گردید که برخی از آنان به شرح زیر می باشند:

۱ - رؤسای بخش هایی فارسی دانشگاه پنجاب و دانشگاه جی.سی ، رئیس دانشگاه بانوان لاهور ، رئیس بخش فارسی دانشگاه لمس لاهور، رئیس بخش اقبال شناسی دانشگاه پنجاب، رؤسای بخشهای فارسی دانشگاه کراچی ، پیشاور ، بهاولپور و سایر دانشگاه ها از جمله دانشگاه زبانهای ملّی نوین اسلام آباد و دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد، مرکز آموزش زبان فارسی خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران - ملتان .

۲ - رئیس مقتدره قومی زبان پاکستان (فرهنگستان زبان ملّی) رئیس اکادمی ادبیات پاکستان ، رئیس ادارهٔ تحقیقات اسلامی ، اسلام آباد، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه بین المللی اسلامی ، کتابخانهٔ مسعود جهندیر ، مرکز پژوهشی نشر میراث مکتوب تهران ، شورای گسترش زبان او ادبیات فارسی ، مرکز اطلاع رسانی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ، کتابخانهٔ ملّی جمهوری اسلامی ایران ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم تحقیقات و فناوری ، مجلس شورای اسلامی ایران ، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

تعداد بیتهایی که به گونهٔ شاهد در فرهنگنامهٔ شعری آمده حدود پنجاه هزار است. در آخر سومین جلد نام ومشخصات آنان به ترتیب الفبایی درج شده است. در سخنوران مزبور نه فقط شاعران نام آور نظیر فردوسی ومولوی و سعدی و حافظ می‌باشند. از آثار شعری سخنسرایان کمتر شناخته شده نظیر آغاجی، ابن حسام، ابو الهیثم، ابوحنیفه اسکافی و دهها نفر نظیر آنان نیز استشهاد شده است. از آثار فارسیگویان معروف شبه قاره مانند ابوالفرج رونی، مسعود سعد سلمان، امیر خسرو دهلوی، فیضی فیاضی اکبرآبادی، غنی کشمیری و همچنین شاعران ایرانی‌الاصل که در شبه قاره می‌زیستند نظیر ظهوری ترشیزی، طالب آملی، ابوطالب کلیم کاشانی، نظیری نیشابوری و عرفی شیرازی در این کتاب علمی پژوهشی استفاده‌های سرشاری شده است. نمونه هایی چند جهت آشنایی از نوع استناد:

آب آتشین کنایه از اشک

چو شمع از دیده آب آتشین هر دم فرو بارم

چو برق اندر فراقت چون بر آید دود دل بر سر

(سید حسن غزنوی دیوان ۸۶)

پاکباز کنایه از عاشق پاک نظر

اهلی کسی که عاشق و مست است و پاکبار — انصاف اگر بود ز ملک در صفات به

(اهلی کلیات ۳۷۵).

سبک خیز کنایه از چست و چالاک و تند و زود خیز

هر یک نفسی که می‌رود تیز — به یکی است سوی اجل سبک خیز

(امیر خسرو، لیلی و مجنون ۹۷)

طوفان بلا پیشامد و رویداد رنج و محنت آور

ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا — گوبیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

(حافظ دیوان ج ۱۲۹)

در فهرست مآخذ از ۳۹۳ کتاب تاریخ ادبی، تذکره، کلیات، دواوین، تراجم آثاری که مستشرقان طی دو قرن اخیر نوشتند و در پنجاه سال اخیر در ایران منتشر گردیده، اسم برده شده و مشخصات کامل آن منعکس شده است که طبیعتاً یک چهارم آنها دواوین و کلیات چاپی می‌باشند.

شایستهٔ یادآوری است که در منابع از هیچیک دست نویس موجود در ایران و یا در خارج استفاده نگردیده است. از درگاه خداوند متعال توفیق روز افزون پژوهشگر گرانمایه جناب آقای دکتر عفیفی را خواهانیم.

آقای امانت علی جاوید ، آقای محمد شاه ضعیف ننکانه صاحب، آقای دکتر محمد سلیم اختر

۳ - اهدای آثار علمی از طرف سازمانهای پژوهشی ملی و بین المللی به کتابخانۀ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

در چند ماه اخیر سازمانهای پژوهشی ملی و بین المللی کتابهای متعدد علمی ، ادبی ، تاریخی ، فهرست نگاری و نسخه شناسی به عنوان مبادله به کتابخانۀ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اهداء کردند که باعرض سپاس اسامی برخی از آنان را در ذیل درج می کنیم.

۱ – مرکز تحقیقات تاریخ، فرهنگ و هنر اسلامی، سازمان کنفرانس اسلامی ، استانبول ، ترکیه پنج مجلد

۲ – ادارۀ تحقیقات اسلامی ، دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد. ۷٤ مجلّد

۳ – دانشگاه اسلامی علیگرهـ هند ، هشت مجلّد

٤ – کتابخانۀ عمومی خاورشناسی خدابخش پتنا ، هند

۵ – اکادمی اقبال پاکستان – لاهور

٦ – گروه فارسی دانشگاه جی.سی.لاهور

۷ – دکتر حسن ذوالفقاری ، مرکز تحقیقات زبان و ادب فارسی دانشگاه تربیت مدرس ، تهران شش عنوان در ۱۷ جلد

۸ – دکتر سیروش شمیسا، استاد دانشگاه علامه طباطبایی، ۵ عنوان از ویرایش های جدید آثار ادبی خودشان .

۹ – دکتر میر جلال الدین کزازی، استاد دانشگاه علامه طباطبایی، ۷ عنوان از تألیفات خودشان .

۱۰ – دکتر مریم شریف نسب ، پژوهشگر و مدرس زبان و ادب فارسی، ۱۳ عنوان کتاب .

۱۱ – فرهنگستان زبان و ادب فارسی

۱۲ – مرکز اسناد و مدارک میراث فرهنگی

۱۳ – مرکز پژوهشی میراث مکتوب

۱٤ – کتابخانۀ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی

۱۵ – آستان قدس رضوی

۱٦ – کتابخانۀ ملّی جمهوری اسلامی ایران

۳ - کلیات اشرف: محمد اشرف نوشاهی منچری

مرتّبه ومقدّمه سید شرافت نوشاهی به اهتمام دکتر عارف نوشاهی، ناشر انجمن ترقی اردو پاکستان، ادارهٔ معارف نوشاهیه ۲۰۰۰م ۶۹ مادل تاون همک اسلام آباد ۴۵۷۰۰ بها ۱۵۰ روپیه.

اشرف نوشاهی (م ۱۲۲۵ هـ / ۱۸۱۰م) شاعر سه زبان فارسی، پنجابی و اردو در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم وربع اول قرن سیزدهم هجری در منچر (پنجاب) می‌زیست. قاضی فضل حق برای اولین دفعه در فوریه ۱۹۳۳م، در مجلّهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی (اورینتل کالج میگزین) شعر منتخب اردوی اشرف نوشاهی را چاپ و منتشر ساخت که در سالهای بعد برای نویسندگان تاریخ زبان اردو در پنجاب به طور ماخذ محسوب گشت. آقای سید شرافت احمد شرافت نوشاهی (م ۱۴۰۳هـ / ۱۹۸۳م) بر مبنای نسخ خطی سه گانه ومقالات قاضی فضل حق در مجلّه دانشکدهٔ خاورشناسی مورخ فوریه ۱۹۳۳م ومه ۱۹۳۷م اشعار فارسی، اردو و پنجابی را به عنوان کلیات اشرف گردآورد که حاوی مقدمهٔمحققانه‌ای در باب احوال و آثار اشرف نوشاهی نیز می‌باشد. دکتر جمیل جالبی در تاریخ ادب اردو با در نظر داشتن شعر منتخب اشرف نوشاهی چاپ اورینتل کالج میگزین ابراز نظر می‌کند:

«دورهٔ قرن سیزدهم در صفحات شمالی هند، مهم‌ترین دورهٔ شعر اردو می‌باشد. در سرزمین لکهنؤ و دهلی اردو سرایان دون پایه و بلند پایه بهمین انداز بودند.اینک در پنجاب هم در حیطهٔ زبان وبیان از معیار جدید سخنوری تتبّع می‌شد و وقتی که ما شعر معلومه اشرف نوشاهی را ارزیابی می‌کنیم متوجّه می‌شویم که او نیز از همان عیار قدیمی پیروی می‌نماید و شعر او در همان سبک است که اینک ترک شده است.

به همت آقای دکتر عارف نوشاهی شعر اردوی اشرف نوشاهی نخست در فصلنامهٔ اردو انجمن ترقی اردو پاکستان، کراچی، جلد ۷۶ شماره ۱ تا ۴ (ژانویه - دسامبر ۲۰۰۰م) و آنگاه در کتابی به طور مجزّا چاپ و در دسترس علاقه‌مندان است. موضوعات عمدهٔ شعر اردوی اشرف نوشاهی عبارت است از مناجات، منقبت، مرثیه، تغزل و مثنوی و حاوی اصناف گونه‌گون سخن از جمله مخمس و مسدس و تضمین بر غزلهای حافظ و بیدل است. فهرست مطالب صص ۷-۸ شامل مقدمهٔ ناشر صص ۹ - ۱۴، احوال و آثار صص ۱۵-۳۴ و کلام اردوی محمد اشرف نوشاهی صص ۳۵ - ۱۵۲ می‌باشد. در برخی از اشعار اشرف نفوذ زبان فارسی به حدی است که اگر حرف جار کا و فعل اردو هے با حرف جار را و فعل فارسی هست جایگزین شود (مصرع بیت و ختی مخمس به فارسی در می‌آید :

منقبت مرتضوی

علی سلطان ملک ما طغی هست — علی شهباز اوج لافتی هست
علی مسند نشین هل اتی هست — علی ساقی شراب انما هست

اخبار فرهنگی

۱- نشر اثر جدید اقبال شناسی در ترکیه

بنابه گزارش رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران در آنکارا اثر تازهٔ اقبال شناسی به زبان ترکی با عنوان **Kullk Kitabi** که بر ترجمه منتخباتی از چهار اثر اقبال ارمغان حجاز، گلشن راز جدید، بندگی نامه و ضرب کلیم اشتمال دارد به وسیلهٔ انتشارات صوفی، استانبول - ۲۰۰٦م در ۱۹۱صفحه منتشر شده است. مترجم محترم این اثر پرفسور علی نهاد طرلان می باشد که در زمینهٔ زبان و ادب تألیفات متعدّدی دارند.

۲- اهداء کتب مرجع و کامپیوتر به بخش فارسی دانشگاه کراچی

کنسولگری ج.ا.ایران در کراچی ، به بخش فارسی دانشگاه کراچی ۲۷٤ جلد کتاب در زمینه های آموزش زبان فارسی، تاریخ ، ادبیات، هنر، شعر ، ایران شناسی به همراه یک دستگاه کمپیوتر طی مراسمی که آقای دکتر پیرزاده قاسم رئیس دانشگاه کراچی نیز حضور داشت، اهدا کرد . طی سخنانی رئیس دانشگاه کراچی که از لحاظ حرفه ای علوم دان و شخصیت علمی است امّا در زمینهٔ شعر و ادب هم منشاء آثاری است مجموعهٔ کتابهای اهدایی را با ارزش ترین هدیه برای استفادهٔ استادان، دانشجویان و پژوهشگران دانست و از توجه سرکنسولگری در این باره تقدیر نمود.

۳- سخنرانی رئیس مرکز تحقیقات در دانشگاه بین المللی اسلامی- اسلام آباد

بنا به دعوت دانشگاه بین المللی اسلامی، دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سرپرست رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران در تاریخ ۳ / ۳ / ۱۳۸۵ش در جمع استادان و دانشجویان زبان و ادب فارسی آن دانشگاه درباره ی «سبک شناسی در ادب فارسی و ایران امروز» سخن گفت . هنگام تشکیل اجلاسیهٔ علمی رئیس دانشکدهٔ زبانهای خارجی و ادبیات دانشگاه به آقای دکتر ایران زاده برای قبول دعوت دانشگاه جهت ایراد سخنانی سپاسگزاری کرد. در پایان سخنرانی دانشجویان دانشگاه پرسشهای علمی مطرح کردند، که پاسخهای لازم داده شد. آقای دکتر حسن

علی ثانی نبی مصطفی «ص» هست

عـلی مـقصود امـر کـن فکـان را | علی مطلوب هست هر دو جـهان را
علی نائب نبی «ص» آخـر زمـان را | عـلـی والی غـریب و بـیکسان را

علی هر گمرهان را رهنما هست

علی هم کـاسهٔ ختم النـبی «ص» هست | علی هر دم پـیمبر«ص» را وصـی هست
علی شافع دو عالم «ص» را اخـی هست | عـلی جـمله ولیـان را ولی هست

علی بحر علم، کان سخا هست

۴ - گزیدهٔ کشف المحجوب (فارسی و انگلیسی) علی بن عـثمان جـلابی هجویری

برگردان از رینولد ا.نیکلسون ناشر: انتشارات هـرمس بـاهمکاری مـرکز بـین‌المـللی گفتگوی تمدنها تهران، چاپ اول ۱۳۸۱ شمارگان ۲۰۰۰ نسخه ۱۴۲ + ۵ + ۱۱ ص با کـاغذ اعلی و صحافی مرغوب، ۳۰۰۰ نسخه ، در مطالب این کتاب نخست دو پیشگفتار از نیکلسون در اهمیت کشف المحجوب. در آثار متصوف نقل شده بدلیل اینکه اولین متن متصوفانه فارسی به شمار می‌رود. از ابواب مختلف کشف المحجوب بعد از آغاز کتاب فقط باب التصوف ، اندر معاملات، باب فی ذکر ائمتهم من اتباع التابعین الی یومنا. حبیب العجمی، باب فی ذکر الرجال الصوفیه من المتاخرین علی الاختصار اهل البلدان، کشف الحجاب الثـالث فـی الایـمان بـاب آدابهم فی الکلام والسکوت. در آخر کتاب هم متن انگلیسی پیشگفتارهای دوگانه مترجم درج گردیده است. کتاب در قطع جیبی چاپ شده است. متن انگلیسی مـقابل فـارسی در صـفحه جداگانه قرار گرفته است.

از اینکه کشف المحجوب در سراسر جهان در محافل علمی و ادبی ودانشگاهی مورد توجه و استفاده است، ترجمهٔ انگلیسی منتخباتی از آن که در سالهای اخیر کمیاب گردیده بود، خدمتی شایسته به ادبیات عرفانی فارسی است. ویراستار این مجموعه آقای هوشنگ رهنما در پیشگفتار کتاب از آثار متعدد علمی و ادبی رینولد نیکلسون یادی نـموده، تـجلیل شـایانی از خاورشناس معروف انگلیسی که از شاگردان و دوستان پرفسور ادوارد جی. براون بوده است، به عمل آورده است.

۵ - واژگان زبان فارسی دری

گردآوردهٔ دکتر محسن ابوالقاسمی، ناشر موسسهٔ فرهنگی گـلچین ادب تـهران چـاپ ۱۳۷۸ ش، شمارگان ۳۰۰۰ نسخه، ۱۹۸ص بها با کاغذ مرغوب و جلد رنگارنگ، ۷۵۰۰ ریال، موضوع کتاب در سه دوره مورد بررسی قرار گرفته زبانهای دورهٔ باستان (صص ۶-۱۱) زبانهای

بندری پور رئیس بخش فارسی برای همکاری رئیس مرکز تحقیقات مراتب امتنان را ابراز نمود.

۴ – حضور دوازده تن شاعران و نویسندگان معاصر ایرن در سمینار های علمی در کراچی و لاهور

روز چهارشنبه ۲۷ / ۲ / ۸۵ ش به دعوت خانۀ فرهنگ ج.ا.ایران در کراچی هیأت دوازده تن شاعران و نویسندگان معاصر ایران وارد کراچی گردیدند و مورد استقبال حضرت حجةالاسلام و المسلمین بهاء الدّینی نمایندۀ محترم مقام معظم رهبری در پاکستان، آقای سید موسی حسینی سرکنسول و دکتر مهدی توسلی وابستۀ فرهنگی ج.ا.ایران قرارگرفتند. درحین اقامت سه روزه در کراچی، هیأت ایرانی در سمینار «اخلاق و حکمت درکلام سعدی » که در دانشگاه مهندسی سر سید تشکیل شده بود ، حضور فعالانه داشت . همچنین در مراسمی که در دانشگاه کراچی ، اکادمی ادبیات پاکستان، انجمن ادبی بزم غالب و شبکۀ تلویزیونی «آج» برگزار شده بود، نیز شرکت نمودند. موضوع سمینار اکادمی ادبیات « شعر و ادب بعد از انقلاب اسلامي ایران » بود که در آن وزیر آموزش استان سند دکتر حمیده کهورو طی سخنانی اهمیت زبان و ادب فارسی و ضرورت آموزش فارسی در مدارس پاکستانی را یاد آور گردید.

هیأت شاعران ایرانی در لاهور :هیأت دوازده نفری شاعران ایرانی در تاریخ ۳۱ / ۲ / ۸۵ در مراسم علمی که با حضور پیشکسوتان و استادان زبان و ادب فارسی ، و سخنوران فارسی گوی درخانۀ فرهنگ ج.ا.ایران برگزار گردید، حضور یافت.

در این مراسم آقای محمد رضا امینی مسئوول خانۀ فرهنگ ، آقای دکتر سید محمد اکرم اکرام ، دکتر آفتاب اصغر، دکتر ظهیر احمد صدیقی ، دکتر محمد سلیم مظهر ، دکتر محمد ناصرو سایر معلمان فارسی و دانشجویان دورۀ دکتری دانشگاه های لاهور سخن گفتند و برخی از آنان سروده های گونه گون را عرضه داشتند. از طرف هیأت ایرانی ، آقای عبدالجبار کاکایی ، آقای علیرضا قزوه سخنانی ایراد کردند و قطعات شعری خود را عرضه داشتند . همچنین آقایان سید جواد شفیعی ، محمد جواد محبت و مصطفی محدثی خراسانی سروده های خود را ارایه کردند. جناب آقای کاکایی از طرف انجمن شاعران ایران اعلام کردند که هیأت داوران انجمن، آقای دکتر ظهیر احمد صدیقی را به عنوان شاعر برجستۀ بخش

دورهٔ میانه (صص ۱۲-۲۹) زبانهای ایرانی جدید (صص ۳۰-۱۱۶) یادداشتها (صص ۱۱۷-۱۴۶) کتابنامه (صص ۱۴۷-۱۵۵) فهرستها (صص ۱۵۶-۱۶۹) فهرست واژه‌ها (صص ۱۷۰-۱۹۷) در یادداشتی مولف محترم آقای دکتر ابوالقاسمی این گونه موضوع را معرفی نموده است:

«واژگان بر مجموعهٔ واژه‌های یک زبان ومجموعهٔ واژه هایی که یک شخص و یا یک گروه از مردم و یا اهل حرفه‌ای یا علمی به کار می‌برند، اطلاق می‌شود. در این کتاب واژگان زبان فارسی دری در دوره‌های سه گانهٔ تاریخ آن بررسی شده است :

۱ - دورهٔ باستان از ۱۰۰۰ پیش از میلاد تا ۳۳۱ پیش از میلاد؛
۲ - دورهٔ میانه از ۳۳۱ از میلاد تا ۸۶۷ میلادی برابر با ۲۵۴ هجری قمری ؛
۳ - دورهٔ نو از ۲۵۴ هجری قمری تاکنون.

در مقدمات چگونگی ورود کلمات به زبان و یا متروک شدن پاره‌ای از لغات تبیین گردیده. مثلاً گوجهٔ فرنگی موقعیکه از اروپا وارد ایران شد، مدتها تمات (از فرانسه) و بادمجان قرمز نام داشت. اما اینک همه مردم آن را به نام گوجه فرنگی می‌شناسند. در نتیجه دو اسم که قبلاً به کار می‌رفت متروک گردیده‌اند. یکی از عوامل نفوذ واژه‌ها و لغات ملل نیرومندتر از نظر علمی، فرهنگی و نظامی در زبان ملل ضعیف‌تر بویژه همجوار قرار می‌گیرد، بر شمرده شده است.

بنابه گفتهٔ گردآورندهٔ محترم واژگان زبان فارسی دری « تاریخ ایران را به دو دوره تقسیم کرده‌اند دورهٔ ایران پیش از اسلام و دورهٔ ایران اسلامی، از نظر زبان فارسی تاریخ ایران به سه دورهٔ تقسیم می‌شود: دورهٔ باستان، دورهٔ میانه و دورهٔ نو اسلامی. از نظر واژگان تاریخ زبان فارسی را در دورهٔ نو باید به سه دوره تقسیم کرد:

دورهٔ اول از آغاز اسلام تا مغول، دورهٔ دوم از مغول تا قاجار، دورهٔ سوم از قاجار تاکنون».

در این کتاب اطلاعات جالبی پیرامون سازمانهایی که طی ۸۰ سال اخیر به نحوی از انحا در وضع اصطلاحات علمی، عمومی، تخصصی دست اندرکار بوده‌اند نظیر فرهنگستان ایران، انجمنها، اکادمیها ومراکزی که به کار واژه گزینی یا واژه سازی پرداخته‌اند، معرفی شده‌اند.

نشریات تازه

۱ - اخبار اردو - ماهنامهٔ مقتدرهٔ قومی زبان (فرهنگستان زبان ملّی - اسلام‌آباد) ج: ۱۹ شماره ۱۰ اکتبر ۲۰۰۳ مطالب این شماره (ترجمه)

چشم انداز اردو در آغاز هزارهٔ سوم: حیدر قریشی (ساکن آلمان)، نگاهی گذرا به وضع اردو در

بین الملل شناخته است و تندیس به زودی از ایران ارسال می شود . آن گاه هیأت ایرانی از دانشگاه جی.سی بازدید به عمل آورد که در آن باهمکاری خانهٔ فرهنگ اخیراً اتاق ایران شناسی افتتاح شده است. آقای دکتر ظهیر صدیقی معاون دانشگاه در ضمن تبیین مشترکات ادبی و فرهنگی ، هیأت ایرانی را با بیانات شیوایی خیرمقدم گفت .

۵ – دیدار هیأت استادان و معلمان فارسی دانشگاه ها و دانشکده های پاکستان از ایران

بنابه دعوت مرکز گسترش زبان و ادبیات فارسی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ، مرکز پژوهشی نشر میراث مکتوب و فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، یک گروه از استادان و معلّمان فارسی برای دیدار یک هفته ای عازم ایران شدند . آنها در آیین رونمایی دانشنامهٔ شبه قاره (جلد اول) و هم اندیشی «تعامل ادبی ایران و جهان» ، شرکت کردند . مسوول خانهٔ فرهنگ لاهور خاطر نشان کرد هم آهنگی برای اعزام گروه مزبور با مساعدت دکتر نعمت الله ایران زاده ، رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سرپرست رایزنی فرهنگی ایران انجام شده است .

۶ – بخش فارسی در دانشگاه قرطبه پیشاور دایر می شود

پرفسور عبدالعزیز خان نیازی مؤسس دانشگاه قرطبه پیشاور به اتفاق رئیس دانشگاه مزبور در محل خانهٔ فرهنگ ایران پیشاور با مسوول خانهٔ فرهنگ آقای مسعود اسلامی دیدار کرد. مؤسس دانشگاه قرطبه با اشاره به سوابق زبان و ادب فارسی در این سرزمین و اهمیت مشترکات فرهنگی ایران و پاکستان آمادگی خود را جهت دایر کردن بخش فارسی در دانشگاه اعلام کرد و ابراز امیدواری کرد که وابستهٔ فرهنگی ایران در پیشاور همکاری مقتضی را به عمل خواهد آورد. آقای مسعود اسلامی ضمن استقبال از تأسیس بخش فارسی آمادگی نمایندگی را جهت همکاری لازم بازگفت .

۷ – اعطای «تمغهٔ امتیاز» پاکستان به دکتر محمد بقایی ماکان

باکمال خوشوقتی کسب اطلاع شد که در ۱۷ آوریل ۲۰۰۶م به مناسبت «روز پاکستان» طی مراسمی در سفارت پاکستان در تهران سفیر پاکستان آقای شفقت سعید «تمغهٔ امتیاز» پاکستان را به نمایندگی از حضرت رئیس جمهوری پاکستان ، به آقای دکتر محمد بقایی ماکان، اقبال شناس بنام ایرانی اعطاء کرد. سردبیر و مدیر دانش پیام تبریک را به آقای دکتر ماکان

افریقای خاوری: ظفر الله عاصی، اردو در ازبکستان، تاش میرزا خالمرازایده (ساکن تاشکند)، آیندهٔ اردو در هند به عنوان زبان آموزشی : بررسی هدف‌آمیز: پرفسور الطاف احمد اعظمی استاد دانشگاه همدرد دهلی نو، سرپرستی اردو بوسیلهٔ هیئت مدیرهٔ سنده مدرسة الاسلام: سید مصطفی علی بریلوی ساکن کراچی، مبارزطلبی دکتر نارنگ به دولت هند: صابر ارشاد عثمانی (ساکن لندن) ، اردو : داستان نامیرایش: مقصود الهی شیخ، نیازمندی انگلیسی به لغات زبانهای دیگر: دکتر روف پاریکه، همایش جهانی اردو در موریشس: فیضان عارف و فاروق حسنو (ساکن لندن)، همایش جهانی اردو در موریشس: حیدر قریشی (ساکن آلمان)، آموزش اردو در موریشس : صابر گودر. کتابهای تازه: نقد و نظر: گریبانم چاک (خود نوشت دکتر جاوید اقبال فرزند اقبال) شبنم شکیل ، ادبیات اردو (به انگلیسی چاپ لندن)، میتهیو، شاکل، شاهرخ، نویسندگان اردو در کشورهای غربی طی قرن بیستم اثر سید عاشور کاظمی، پرفسور وهاب اشرفی ، یادگار عبدالحق (بابای اردو) مجموعهٔ مقالات دکتر سید معین الرحمن، ادب جدید مجلهٔ چاپ آلمان حیدر قریشی (ساکن آلمان)، کهکشان (ویژه نامه مجلّه دانشگاه اردو)، ظفر محی الدین کراچی، مثنویهای اردو مأخوذ از داستانهای هند، انتظار حسین (ساکن لاهور)، کارنامه‌های علمی مسلمانان (کتاب به اردو)، چاپ لاهور، چوهدری محمد حسین، نامه‌های رسیده (نقطه نظر) اداره بر طبق قانون اساسی پاکستان مصوبهٔ ۱۹۷۳م «اردو» زبان رسمی پاکستان اعلام گردیده - جهت غنای زبان اردو (مقتدره قومی زبان = فرهنگستان زبان ملی) در ۱۹۷۹م در اسلام آباد تأسیس شد که نویسندگان ودانشمندان سرشناس ریاست آن را به عهده داشته‌اند نظیر پرفسور دکتر اشتیاق حسین قریشی، آقای دکتر وحید قریشی، آقای دکتر جمیل جالبی، آقای افتخار عارف و رئیس فعلی مقتدره پرفسور فتح محمد ملک می‌باشند. ماهنامهٔ اردو بیست سال سابقه نشر دارد. برخی مقالات این شماره چگونگی زبان وادبیات اردو را در کشورهای مختلف دنیا تبیین می‌کند.

۲ - الاقربا(فصلنامهٔ اردو) جلد ۶ شماره ۴ اکتبر - دسامبر ۲۰۰۳م سردبیر : سید منصور عاقل، هیأت مدیره ناصر الدین، شهلا احمد، محمود اختر سعید ناشر موسسهٔ الاقرباء اسلام آباد، ۱۶۰ صفحه مندرجات: امکانات استعلاجی اهل قلم (سر مقاله) عندلیب شادانی وبدیهه گویی (دکتر محمد معز الدین) نفوذ تمدن مسلمانان هند بر موسیقی (دکتر محمد عطاء الله خان) سلطان المشایخ حضرت خواجه نظام الدین اولیاء (محمد شفیع عارف دهلوی) ارزشهای انسانی و اخلاقی در ادبیات فارسی (سید مرتضی موسوی) سهم علمی ملتان در دورهٔ سلاطین (پرفسور منور علی خان) رموز و نکات سخن (محشر زیدی) سرمد: فیلسوف مجذوب (شاکر کندان) فن داستان کوتاه نویسی دکتر اعظم کریوی (ناهید اعظم) خدوخال وطن: دیدنیهای گلگت (نوید ظفر، انشائیه (دکتر عاصی کرنالی) حادثه (داستان کوتاه / پرفسور سهیل اختر)

ابلاغ نمودند که از طرف نام برده بابت آن سپاسهای بی‌کرانی کتباً اعلام گردید. شایستهٔ یاد آوری است که علاوه بر تألیف و نشر کتابهای عدیده در زمینهٔ اقبال شناسی ، طیِ هفت دورهٔ اخیر فصلنامه دانش ایشان در چاپ مقاله های متعددی با ما همگام بوده اند . این تقدیر از خدمات دکتر ماکان یادآور احترام به پیشکسوتان اقبال شناسی در ایران نظیر ملک الشعرا« بهار»، استاد مجتبی مینوی و سید غلام رضا سعیدی و دهها نفر دیگر می باشد.

۸ - آموزش زبان فارسی در دورهٔ دکترای تاریخ دانشگاه پیشاور

باتوجه به مذاکرات انجام شده با آقای دکتر منهاج الحسن، رئیس بخش تاریخ دانشگاه پیشاور آموزش زبان فارسی برای اولین دفعه برای دانشجویان دکترای این رشته توسط خانهٔ فرهنگ ایران در پیشاور آغاز شد. آقای دکتر منهاج الحسن ضمن تشکر از خانهٔ فرهنگ ایران گفت : اصطلاحات فارسی در کتب تاریخی ما لزوم آشنایی دانشجویان را باریشه های این لغات گوشزد می کند. در دورهٔ اول، هفت نفر دانشجوی تاریخ شرکت می نمایند.

۹ - ادامهٔ فعالیتهای ادبی انجمن دوستداران فارسی بخش (ضلع) راجن پور پنجاب پاکستان

به مناسبت تقارن « روز پاکستان » و« اربعین سید الشهداء» اجلاسیهٔ انجمن دوستداران فارسی راجن پور در تاریخ ٢٤ مارس٢٠٠٦م در تالار کتابخانهٔ باب العلم راجن پور برگزار گردید. در سخنان خود سرپرست انجمن آقای محمد اقبال خان جسکانی استادیار فارسی نقش علامه اقبال و قائداعظم محمد علی جناح را در رشد و تعالی نهضت استقلال پاکستان یادآور شد و برای بنیانگزاری جمهوری اسلامی در ۱۳۵۷ هـ ش در ایران از آیت الله العظمی سید روح الله خمینی ستایش نمود که طی ۲۷ سال اخیر نهال انقلاب اسلامی به صورت شجر سایه داری در آمده است . او به مناسبت چهلم حضرت امام حسین بیت معروف علامه اقبال را یاد آور شد :

حدیث عشق دو باب است کربلا و دمشق   یکی حسین رقم کرد و دیگری زینب

سخنرانان دیگر اجلاسیهٔ ادبی شامل آقایان نصیر احمد خان،غلام قاسم خان، عنایت حسین قیصر و باقر علی خان وسایر اعضای انجمن بوده اند. توفیق انجمن دوستداران را از خداوند بزرگ خواهانیم .

تصویر گونهٔ جوش ملیح آبادی (عبدالحمید اعظمی) حمد و نعت و غزلیات و رباعیات و قطعات (شاعران معاصر) معرفی کتابهای تازه و نشریات، نامه‌های خوانندگان، خبرهایی دربارهٔ همکاران الاقربا. فصلنامه الاقربا غیر از ادبیات اردو دربارهٔ ادبیات فارسی نیز مطالب خواندنی چاپ ونشر می‌کند.

۳ – امید (ماهنامهٔ اردو) اسلام آباد از «بنیاد سلطانه» جهت تربیت فکری و ارتقای اجتماعی خوانندگان چاپ ومنتشر می‌شود. بنیاد مزبور دارای هدفهای رفاهی و خیرّیه می‌باشد که جهت به دست آوردن آنها، دبستان ودبیرستان و کالج و مرکز بهداشت و امثال آن تأسیس کرده است. چنانکه گفته می‌شود مسئولان با جمع آوری اعانه‌های افراد خیر در داخل کشور و خارج به هزینه‌های بنیاد پاسخگوی می‌شوند. دکتر نعیم غنی مربی (سرپرست) و آقای اقبال تبسم مدیر ماهنامه است. دکتر غنی در عین حال رئیس بنیاد سلطانه نیز است. به مناسبت ماه دسامبر که سالگرد قائداعظم در تاریخ ۲۵ برگزار می‌شود، مطلبی راجع به قائداعظم درج گردیده. همچنین مقاله هایی درمورد آموزش و تربیت، کارشناسان علوم تربیتی در این شماره منتشر شده، علاوه بر این از طرف شهربانی ویژهٔ بزرگراه اسلام آباد - لاهور (موتر وی) آموزشهایی جهت استفادهٔ رانندگان، ظفر علی خان (م ۱۹۵۶م)، مدیر روزنامهٔ «زمیندار» که شاعر دو زبان اردو و فارسی بود و به علت سابقهٔ نیم قرن به نویسندگی ومطبوعات در پاکستان «بابای صحافت» نامیده می‌شد، مقاله‌ای هم چاپ شده است. ناشر مجلهٔ شعبهٔ تحقیق، سلطانه فاوندیشن ، فراش تاون اسلام آباد» می‌باشد. به طور کلی مطالب ماهنامه جالب و خواندنی است.

۴ – خدابخش لائبریری جرنل (فصلنامه) (اردو و انگلیسی و هندی)

شماره ۱۳۳ ژوئیه، سپتامبر ۲۰۰۳، سردبیر : دکتر محمد ضیاء الدین انصاری، ۲۲۸ص (اردو) + ۹۲ ص (هندی و انگلیسی). ناشر کتابخانهٔ عمومی خاورشناسی، پتنه، هند. عناوین مقالات (ترجمه) حرف آغاز (پیرامون خدمات علمی پرفسور علی محمد خسرو رئیس سابق دانشگاه اسلامی علیگره که اخیراً درگذشته)دکتر انصاری ، رفتار و روش اورنگ زیب عالمگیر با پدر و برادرانش در میزان سیاست و شریعت فیصل احمد بهتکلی ندوی، فاسق نزد علمای اصول انواع و منزلت روایاتشان پرفسور محمد باقر خان خاکوانی، افادات میمنی (پرفسور عبدالعزیز میمن استاد زبان و ادبیات عربی در دانشگاه‌های علیگره پنجاب و کراچی) دکتر ظفر احمد صدیقی، تصانیف شاه اسمعیل شهید محمد عالم مختار حق، دکتر محمد حمید الله عالم و مبلّغ اسلام دکتر مه جبین اختر، فن رضا نقوی واهی دکتر همایون اشرف، جمالیات مولانا رومی دکتر ممتاز احمد خان، در ادویه مفرد، متذکره، اختیارات قاسمی، دکتر ارشد

۱۰ - تشکیل انجمن استادان فارسی سراسر پاکستان

در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۸۵ هـ ش رؤسای گروه فارسی دانشگاه های پاکستان درگردهم آیی استادان فارسی در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد حضور پیدا کردند. در اجلاسیهٔ اول گردهم آیی موقعیت و وضعیت آموزش و تدریس زبان و ادب فارسی در دانشگاه های استانها و ایالات مختلف پاکستان مورد بررسی و تبادل نظر قرار گرفت. روسای بخشهای فارسی دانشگاه پنجاب لاهور ، دانشگاه جی.سی.لاهور ، دانشگاه لمس لاهور، دانشگاه کراچی ، کراچی ، دانشگاه اسلامیهٔ بهاولپور ، دانشگاه پیشاور ، پیشاور، دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آباد ، دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد و همچنین پیشکسوتانی شامل دکتر سید علی رضا نقوی ، دکتر سید محمد اکرم اکرام ، سید مرتضی موسوی، دکتر محمد بشیر انور و دکتر نور محمد مهر حضور داشتند. دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سرپرست رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران هدف گردهم آیی را تبادل نظر هایی جهت ترویج هرچه بیشتر امکانات آموزشی و رفع موانعی اعلام کرد که باهمکاریهای نزدیک نمایندگیهای فرهنگی ایران در شهرهای مختلف دانشگاهی پاکستان امکان پذیر است.

در اجلاسیهٔ بعد از ظهر به طرح تشکیل انجمن استادان فارسی سراسر پاکستان موافقت همگانی استادان شرکت کننده به عمل آمده و قرار شد که روسای گروه آموزشی زبان وادب فارسی در دانشگاه های پاکستان با حفظ سمت اعضای هیأت انجمن و ۲۶ نفر از پیشکسوتان که شامل روسای اسبق گروه آموزشی فارسی دانشگاه ها و دانشکده های پاکستان ، استادان فارسی اسبق خانهٔ فرهنگ راولپندی می باشند اعضای شورای عالی انجمن استادان فارسی خواهند بود.

کلیهٔ روسای گروه های آموزشی فارسی عصر همان روز در هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی که با عنوان «پاکستان شناسی و آموزش زبان اردو در ایران» برگزار شد به طوز اعضای هیأت رئیسه حضور به هم رسانیدند.

*****

حسین، حکیم اشهر قدیر، دکتر محمد مظهر الحق، چند نسخ خطی مهم عربی موجود در کتابخانهٔ خدابخش دکتر محمد حبیب الرحمن، چند نسخ خطی مهم اردو موجوددر کتابخانه خدابخش دکتر عرفان احمد ندوی: بخش انگلیسی سهم کتیبه‌های پنجاب در ترویج زبان و ادب فارسی، دکتر محمد الیاس قدوسی ، کالنگا در دورهٔ سلطنت اشوک احتشام الهدی، گزارش مراسمی که طی آن کتابهای چاپ امریکا از طرف مرکز اطلاعات امریکا در کلکته به کتابخانهٔ خدابخش اهدا گردید. در وفیات به خدمات علمی پرفسور دکتر محمد حمیدالله، پرفسور دکتر ا. آر.مومن، دربارهٔ پرفسور فیاض الدین حیدر، انوار الحق تبسم طی گفتارهایی پرداخته‌اند. بخش هندی، رسم خط و ارتقای آموزشی در عهد وسطی اویناش کمارجها، مورخان مرحوم بیهار و آثارشان دکتر امتیاز احمد. این شمارهٔ فصلنامه دارای مقالات علمی پیرامون موضوعات گوناگون از جمله تاریخ، فقه، تذکره، نسخه‌شناسی و ادبیات می‌باشد.

۵ - قومی زبان (ماهنامه اردو)، ج ۷۵ شماره ۱۱ (نوامبر ۲۰۰۳م)

چاپ کراچی، انجمن ترقی اردو ، ۸۴ ص، هیأت تحریریه: ادا جعفری، جمیل الدین عالی، مشفق خواجه، مدیر: ادیب سهیل، این شماره به مناسبت سالگرد زاد روز ویژهٔ گرامیداشت علامه اقبال‌است. مطالب این شماره (ترجمه) شخصیت اقبال وپیغام او، دکتر قاضی عبدالحمید، تصور عشق اقبال ، دکتر وزیر آغا، بررسی هنری مختصر شعر اردوی اقبال، دکتر تحسین فراقی ، مسائل تحقیق «اقبالشناسی» پرفسور شاهد یوسف، توحید و رسالت و اقبال، پرفسور فضل حق فاروقی، عصر حاضر خاصهٔ اقبال گشت، عارفه بخاری، ساقی نامه، ساجده عثمانی ، خطاب به علامه اقبال، مبارک مونگیری،نور بصیرت اقبال، پرفسورمجیب ظفرانوار حمیدی، رفتار ادب، ا.س.

۶ - ماه نو (ماهنامهٔ اردو - لاهور) جلد ۵۶ شماره ۱۰

ادارهٔ مطبوعات پاکستان ، وزارت اطلاع رسانی دولت فدرال پاکستان، پس از استقلال کشور مجلهٔ ماهانه «ماه نو» (به اردو) را جهت تشویق و حمایت از ادیبان و سخنوران اردو زبان دایر کرد، که مدت ۳۰ سال است که از لاهور منتشر می‌شود. قبلاً همین مجلّه برای ۲۶ سال از کراچی چاپ ونشر می‌گردید.

ماهنامهٔ «ماه نو» از مطالب ادبی ، نقد و نظر، معرفی شخصیتهایی ادبی و کتابهای تازه نشر یافته، داستانهای کوتاه ، انواع شعر از جمله قطعات و غزل را چاپ و نشر می‌کند. در شمارهٔ حاضر ترجمهٔ شعر «حجلهٔ خون» از علی موسوی گرمارودی (توسط علی کمیل قزلباش) در صفحهٔ ۸۳ چاپ گردیده است.

*****

راهیان ابدّیت

درگذشت حسین انجم : فارسی گوی و ادیب بنام

در هفتهٔ اول اردیبهشت ۱۳۸۵ هـ . ش آقای حسین انجم فارسی گوی و ادیب بنام در کراچی به لقای حق شتافت . وی که نام اصلی اش سید محمد حسین کاظمی فرزند سید محمد باقر کاظمی بود در ۱۹۳۹م در لکهنؤ چشم به جهان گشود. تحصیلات دانشگاهی را در کراچی داشته و سالها دبیر ادبیات در مدارس و موسسه های آموزشی کراچی و مسقط بوده و هم زمان مجلهٔ ادبی طلوع افکار را در حدود ۳۶ سال پیش از کراچی آغاز به نشر کرد که بدون وقفه تا اوایل امسال چاپ و نشر می گردیده . یکی از ویژگیهای مجله ادبی طلوع افکار نشر مقالات پیرامون زبان و ادب فارسی غیر از زبان و ادب اردو که موضوع اصلی ماهنامه بود ، می باشد. افزون بر آن به برکت ذوق سلیم شادروان انجم شاعر دو زبانه اردو و فارسی بود . «حرف جنون » اثر وی اخیراً در کراچی رونمایی شده بود.

آقای حسین انجم به اندازه ای علاقه مند به شعر فارسی بودة که در ۳۵ سال اخیر در سرمقاله های ماهنامه «طلوع افکار» اغلب ابیات پُر معنی از ادبیات غنی فارسی اقتباس می کرد که نظیر آن را کمتر در نشریه های اردو زبان سراغ داریم.

مرحوم حسین انجم در سالهای اخیر باهمّت والایی که داشت سازمان انتشارات «جاودان» را دایر کرد و این گونه در نشر آثار تاریخی ، ادبی، علمی و سفرنامه ها سهم شایانی داشته است . مضافاً بر این جهت تشکیل جلسات ادبی، انجمن ادبی « ایوان ادب» را دایر کرده بود که در آن نه فقط از پاکستان بلکه از کشورهای خارجی و همسایه از جمله ایران دانشمندان و ادیبان را دعوت می کرد تا ادیبان و سخنوران کراچی از محضر آنان بهره های وافی ببرند. دکتر محمد مهدی توسّلی وابستهٔ فرهنگی جمهوری اسلامی و مسوول خانهٔ فرهنگ در کراچی در ضمن ابراز مراتب تالم و تحسر بر ارتحال حسین انجم اظهار داشت که مرحوم «پُل مستحکم فارسی و روابط فرهنگی ایران و پاکستان بود». روانش شاد. « دانش»

نامه ها

توقیر حیدر

گزارش جلسات انجمن ادبی فارسی

۱ – هم اندیشی علمی «عطار پژوهی در شبه قاره»

هم اندیشی ماهیانه ادبی و فرهنگی باعنوان «**عطار پژوهی در شبه قاره**» با همّت انجمن ادبی فارسی و باهمکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تاریخ ۱۳۸۵/۲/۳ روز یکشنبه در اسلام آباد برگزار شد.

این مراسم با تلاوت قرآن پاک و نعت خوانی آقای عامر علی آغاز گردید.

آقای سید مرتضی موسوی محقق برجسته و رئیس انجمن ادبی فارسی مسوولیت اجرای برنامه را نیز به عهده داشتند. آقای موسوی ضمن خیر مقدم از مهمانان گرامی و ارایهٔ مقالهٔ علمی پژوهشی باعنوان «**بررسی عطار پژوهی بویژه دیوان عطار نیشابوری در شبه قاره**» طی سخنانی گفت: ششمین سال است که انجمن ادبی فارسی هر ماه چنین محفل علمی و ادبی را در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برگزار می کند. هزار و صد سال است که مردم شبه قاره با زبان فارسی آشنا هستند. شیخ فریدالدّین عطار، یکی ازعارفان معروف ایران می باشد. عطار در تاریخ ادبیات فارسی یکی از شخصیتهای معدودی به شمار می رود که بنه کثرت آثار متّصف است.

سرکارخانم شگفته یاسین عباسی به عنوان «**ترویج پند نامهٔ عطار نیشابوری در شبه قاره**» مقاله ای قرائت کرد. وی طی سخنانی تاریخ مختصری از نسخه شناسی و کتاب شناسی پندنامهٔ عطار در شبه قاره بیان نمود. پندنامهٔ عطار ۸۵۰ بیت دارد و یکی از آثار مهم وی به شمار می رود.

آقای جاوید اقبال قزلباش شاعر برجسته راجع به عطار سروده ای به فارسی خواند که توجه حضّار را به خود جلب نمود و به رونق محفل افزود.

سرکار خانم رابعه کیانی گفتاری باعنوان «**مضامین و موضوعات اسرار نامهٔ عطار**» ارایه کرد. اسرار نامهٔ عطار ۳۳۲۰ بیت دارد. نسخه های خطّی

متعدد اسرار نامهٔ عطار در کتابخانه های مختلف پاکستان مورد استفادهٔ علاقه مندان می باشد.

دختر خانم مرسل یعقوبی دانش آموز مدرسهٔ عالی استقلال اسلام آباد قطعهٔ شعری از عطار را خواند و توجه حضار را به خود جلب نمود و مورد ستایش و آفرین قرار گرفت.

سرکار خانم آسیه محمد الله استادیار دانشکدهٔ دخترانهٔ مارگلای اسلام آباد مقاله ای پُرمغز باعنوان «**تأثیر معنوی تذکرة الاولیاء عطار در تذکره نویسی و آثار فارسی شبه قاره**» قرائت کرد. تذکرة الاولیاء در اصل دایرةالمعارف اولیا در آن زمان بود.

آقای سید رحیم توسلی عضو سفارت ج.ا.یران در اسلام آباد سخنی کوتاه دربارهٔ عطار ارائه کرد.

آقای دکتر مهرنورمحمدخان، رئیس سابق بخش زبان فارسی دانشگاه زبانهای نوین مقاله ای تحت عنوان «**محبوبیت تذکرة الاولیاء عطار در شبه قاره**» قرائت کرد، به گفتهٔ علامه اقبال:

مرا از شاعری خود عار ناید　　　که در صد قرن یک عطار ناید

دکتر عارف نوشاهی استاد دانشکدهٔ دولتی گوردن (راولپندی) و فهرست نگار برجستهٔ پیرامون ابعاد گوناگون شخصیت فریدالدّین عطار نکاتی مهم عنوان کرد. آیا تذکرة الاولیاء و آثار دیگر عطار دوباره به چاپ رسیده است. باید دربارهٔ آخرین تحقیقات راجع به شخصیتهای بزرگ ادبی معلومات داشته باشیم.

آقای سید سلمان رضوی شاعر برجسته: نعت حضرت پیامبر گرامی (ص) را به زبان فارسی با ترنم ویژهٔ شبه قاره اجرا کرد و به رونق محفل افزود. سپس راجع به دوستی ایران و پاکستان قطعه شعر مفصّلی عرضه داشت.

قلب های هر دو کشور از محبت تازه تر　　　جالب جان و جگر ایران و پاکستان ما
هر دو ملت می سرایند نغمهٔ تبریک و حمد　　　یکّ زمین صد برگ و بر ایران و پاکستان ما
از مدینه تا به تهران تا به لاهورم چه خوش　　　موجهٔ علم و هنر ایران و پاکستان ما

آقای دکتر ایران زاده، رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سرپرست رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران با شعری از نوعی خبوشانی در عظمت عطار سخن را آغاز کرد:

آن گنج حقیقت که در افلاک نگنجد　　　در حوصلهٔ خاک نیشاپور نهفتند.

ایشان ضمن ابراز تشکر از دانش پژوهان و مهمانان از زحمات علمی شادروان دکتر کلثوم سید استاد سابق دانشگاه ملی زبانهای نوین

پاسخ به نامه ها

اشاره

نامه های متعدّدی از خوانندگان محترم از سراسر پاکستان، ایران ، هند، ایالات متحده و سایر کشورها به دفتر دانش واصل گردید. اینک اقتباساتی چند از نامه‌های مهرآمیز دوستداران ادب شناس «دانش» و پاسخ مختصری به هر یک از آنها :

۱ - آقای محمد عالم مختار حق از لاهور عنایتی کرده ، مرقوم فرموده‌اند: (ترجمه)

«مجلهٔ دانش شمارهٔ ۷۱ - ۷۰ را دریافت داشتم که بیشتر به "ویژه نامهٔ مولوی (مولانا رومی)" اختصاص یافته بود. در آن بخش اختصاصی، مقالهٔ جنابعالی با عنوان "اهمیّت مثنوی مولانا در شبه قاره نظر افروز شد. در حین مطالعه متوجّه شدم که تذکّر منتخباتی از مثنوی، فرهنگ مثنوی، شعر سروده شده در تتبّع وزن مثنوی، به میان نیامده. من بااستناد از کتابخانهٔ شخصی برخی از منابع را که در دست است، جهت اطلاع خوانندگان محترم "دانش" تبیین می‌نمایم، امیدوارم در شمارهٔ بعدی مجلّه منعکس خواهید نمود.

الف - منتخبات :

۱ - لُب لُباب مثنوی : درویش محمد بن دوست محمد بخاری (مرید خواجه عبیداللّه احرار) مطبع نظامی کانپور، ۱۲۸۵ ه یکی از چاپهای همین انتخاب در ۱۲۷۱ ه از مطبع مصطفایی کانپور، منتشر گردید که چاپ عکسی آن را مکتبهٔ روایت صندوق پستی ۵۰۰۸۴ از لاهور در ۱۹۸۸ م زیر نظر آقای سهیل عمر، مدیر کنونی آکادمی اقبال پاکستان لاهور، انجام داده است.

۲ - لُب لُباب مثنوی مولانا روم : حسین بن علی النسفی المدعو بالکاشفی مطبع صفدری بمبئی، (به علت پارگی آخرین ورق سال چاپ معلوم نشد، از خوانندگان محترم درخواست راهنمایی داریم).

ب - لغت :

۳ - لطائف اللغات معروف و موسوم به فرهنگ لغات مثنوی مولوی عبداللطیف، مطبع منشی نولکشور، کانپور، ۱۹۰۵م.

اسلام آباد و نویسندهٔ کتاب «**تحقیق در الهی نامهٔ عطار**» چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، تجلیل کرد. دکتر ایران زاده افزود : کریمای سعدی (منسوب به سعدی) و پند نامهٔ عطار بیشترین محبوبیت را در شبه قاره دارند و آثار بزرگان عرفان و ادب : سعدی، مولوی، عطار، جامی و حافظ به دلیل بیان ساده و صمیمی و هنری مسائل اخلاقی و حکمی و ارزش والای معنوی نفوذ خاصی در بین مردم شبه قاره داشته است و هزاران نسخهٔ خطی وصدها شرح و تفسیر و ترجمه از این آثار در این منطقه نوشته شده است . فقط در کتابخانهٔ گنج بخش ٦٢ نسخه خطی از اشعار و آثار عطار موجود هست و تذکرة الاولیاء بین آنها ممتاز است. آثار عطار نیشابوری و سعدی و مولوی و حافظ باروح لطیف ادب دوستان و مردمان این منطقه سازگارتر بوده است .آقای ایران زاده به دو پژوهش و تصحیح عالی از منطق الطّیر در ایران اشاره کرد :

١ – منطق الطّیر، به کوشش: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی

٢ – منطق الطیر، به کوشش: دکتر محمود عابدی دکتر تقی پور نامداریان.

این پژوهش به زودی به سرانجام خواهد رسید .

جناب آقای محمد ابراهیم طاهریان سفیر محترم ج.ا.ایران و رئیس جلسه طی سخنانی تأکید کرد که بزرگداشت بزرگان فکر و ادب در حال حاضر چنین باید انجام بشود که نسل جوان آنان را بشناسد. برگزاری برنامه های عرفانی و ادبی انسان سازانه به فعالیت فرهنگی و روابط دو کشور کمک می کند.

در حاشیهٔ این هم اندیشی نمایشگاهی از نسخه های چاپ سنگی و چاپی آثار عطار و عطار پژوهان در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دایر شده بود.

٢ – مقام و منزلت محمد حسین شهریار در شعر معاصر

هم اندیشی ماهیانهٔ ادبی و فرهنگی باعنوان «**مقام و منزلت محمد حسین شهریار در شعر معاصر**» با همّت انجمن ادبی فارسی و باهمکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تاریخ ١٣٨٥/٢/٣١ روز یکشنبه در اسلام آباد برگزار شد.

این مراسم با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید بالحن گیرای آقای سروری قاری ممتاز قرآن پاک آغاز گردید .

ج - هم وزن مثنوی :

۴ - منظوم اردو ترجمهٔ کلام الله : شاه شمس الدین شایق ایزدی (م ۱۹۳۶ م) چاپخانهٔ کریمی لاهور ۱۹۲۳م . از مختصّات این ترجمه این است که مولّف نه فقط کوشیده ترجمهٔ قران را به طرز مثنوی مولانا در آورد، بلکه لوح آن را نیز به اسلوب مثنوی به نظم کشیده است. برای جلب توجّه خوانندگان چند بیت اقتباس می‌شود :

یـــه چـــیز هـ کـــیا هـــی عـــجیب　　　شوق سـ پرهتـ هین جس کو خوش نـصیب

یعنی این ترجمهٔ اردوی منظوم کلام الله :

مـــثنوی مـــولوی کـ رنگ مـــین　　　اک نئی طرز اور نرالـ دهنگ مین

صاف شُسته سـهل اور آسـان تـر　　　تحت لفظی اور مسلـسل سـربسر

صـاحب تألیـف کـا نـام و نشـان　　　ناسخ‌الشـعر و حـقایق تـرجـمان

شاه شمس‌الدیـن شـایق ایـزدی　　　عرف شمس الهند صوفی معنوی

سـاکـن لاهـور بـاب اکبری　　　کـــوچهٔ بـازار مـفتی بـاقری

هدیه هر پارــ کـا آتـهـ آنـ هـ بس　　　اور فـقط اللّـه بس، بـاقی هـوس

شمارهٔ ابیات مجموعاً ۲۵۶۷۹ می باشد. همین نویسنده و سخنور تراجم دیگری از آثار فارسی به اردو تهیه نموده که شامل:

۱ - کشف المحجوب مصنّفهٔ سید علی هجویری معروف به داتاگنج بخش

۲ - کشف الاسرار منسوب به ایشان

۳ - کامل التعبیر علامه محمد تفلیسی

۵ - شجرهٔ معرفت : (منتخبات مثنوی روم) مولوی غلام حیدر رئیس گوپامئو، مطبع منشی نولکشور، لکهنئو، ۱۹۱۴ م (چاپ ششم).

ترجمهٔ بیت اول مثنوی ملاحظه شود :

نی‌ســ کیا حمد الهی‌هو بیان　　　کیا بتائـ وه نشان بی نشـان

د - متفرّقات :

۶ - کشف المفهوم ، اردو شرح مثنوی مولانا روم (جلد اول) محمد بشیر الصدیقی علی پوری، کتب خانهٔ خادم العلوم، لاهور ، ۱۹۲۰ م.

۷ - مثنوی معنوی مولوی : (دفتر هفتم) باهتمام میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی، بمبئی، ۱۳۰۱ هق (در پایان کتاب کوشش شده که این دفتر از آثار مولانا به اثبات رسانده شود).

۸ - مثنوی شریف : مطبع مجیدی ، کانپور، ۱۳۳۲ هق در این چاپ تکمله‌ای است که آن را مفتی الهی بخش کاندهلوی (م ۱۲۴۵ هق) نگاشته‌اند و درجواز آن ناشر مرقوم داشته "از حضرت مولانا جلال الدین رومی به طور اویسیت فیضهایی یافتند و حسب ارشاد مؤکد و حکم محکم مولانا رومی تکملهٔ مثنوی معنوی نوشته.

۹ - انوارالعلوم : ترجمهٔ اردوی مثنوی مولانا روم (بدون متن) محمد عالم امیری، دارالعلوم

سرکار خانم آسیه محمد الله استادیار دانشکدهٔ دخترانهٔ مارگلای اسلام آباد مقاله ای پُرمغز باعنوان « **نعت حضرت ختمی مرتبت (ص) و منقبت در شعر شهریار** » قرائت کرد، ایشان طی سخنانی گفت : شهریار شاعر اسلامی و انقلابی است. عاشق قرآن و اهلبیت(ع) بود. شهریار در مقام و منزلت رسول اکرم (ص) و منقبت مولای متقیان امیر مؤمنان اشعار شیوایی سروده است.

آقای سید مرتضی موسوی محقق برجسته و سرپرست انجمن ادبی فارسی ضمن خیر مقدم به مهمانان گرامی با ارائهٔ مقالهٔ علمی و پژوهشی باعنوان « **ارتقای شعری شهریار** : «**از بهجت تبریزی تا شهریار ملک سخن در قرن چهاردهم**» طی سخنانی گفت : «شاهکار های شهریار را در مثنویهای او می توان یافت زیرا غالب افکار بدیع و ابتکارات و ریزه کاریهای شاعرانه و حال و ذوقی که مخصوص سخن شهریار است و کمتر به آثار گذشتگان شباهت می‌یابد در مثنویهای شهریار جلوه می کند». شهریار در شعر عقیدتی و مذهبی نیز یدطولی دارد. در شعر «شب و علی(ع) » می گوید :

پیشوایی که ز شوق دیدار   می کند قاتل خود را بیدار

ماه محراب عبودیت حق   سر به محراب عبادت منشق

آقای جاوید اقبال قزلباش شاعر برجسته راجع به شهریار اشعاری به زبان فارسی سرود و توجه حضّار را به خود جلب نمود و به رونق محفل افزود.

سرکارخانم شگفته یاسین عباسی، کتابدار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در موضوع «**تبلور انقلاب اسلامی در شعر شهریار**» طی سخنانی گفت : قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، نظام طاغوتی در ایران رایج بود و شاعر از اوضاع موجود آن زمان خیلی بیزار بود و آرزوی دگرگونی اوضاع را داشت :

به دو بال مرغ نتوان ز فلک گذشتن امّا   به خدا توان رسیدن، به دو بال آدمیّت

شهریار همواره به اسلام و ارزشهای اسلامی اعتنا نموده :

ستون عرش خدا قائم از قیام محمد (ص)
ببین که سر به کجا می کشد، مقام محمد(ص)

سرکار خانم رابعه کیانی، دانش آموختهٔ زبان و ادب فارسی، در موضوع «**مضامین و اندیشه های مکتب شهریار**» طی سخنانی گفت : مکتب شهریار به عنوان «رازونیاز» شروع می شود. دراین منظومه ستایش و نیایش از

جامعهٔ ایوبیه، الفیصل تاؤن لاهور - ۱۹۹۹ م».

. از جنابعالی به سبب توجّهی که به مطالب علمی مندرج در فصلنامه از خود نشان می‌دهید و اطلاعات جالبی که در اختیار گذاشته‌اید سپاسگزاریم. این نکات برای مولّف مقاله و سایر خوانندگان دوستدار مولانا سودمند خواهد بود. امیدواریم در آینده هم از همکاری شما بهره‌های بیشتری ببریم.

۲ - آقای پرویش شاهین مدیر مرکز پژوهشی پختونخوا از منگلور (سوات، استان مرزی شمالغربی) بذل لطف نموده، نوشته‌اند: (ترجمه)

"نامهٔ گرامی مورخ ۳۱ - ۸ - ۲۰۰۳ زیارت گردید، از اینکه به نامه‌ام پاسخ فرستاده‌اید، موجب تقویت و انبساط خاطر گردید، من پارسال پُرسشنامه را تکمیل کرده و ارسال داشته‌ام؛ مثل این که در پُست جا به جا گردیده، ان شاءالله مجدداً تکمیل نموده می‌فرستم. از سال ۱۹۷۵ م مرکز پژوهشی دایر کرده‌ام که در کتابخانهٔ آن مجموعاً ۲۴۶۴۰ کتاب، چهار هزار مجلّه، موزهٔ مختصری از نوارهای صدا و تصویری پیرامون السنه، تاریخ، فرهنگ و مردم شناسی موجود است. از این شمارگان ۷۵ کتاب علمی دربارهٔ تاریخ و فرهنگ ایران است. موضوعات مورد علاقهٔ من آغاز و پیشرفت خط فارسی و محیط علمی، زبانی و فرهنگی در دوره‌های کوروش و داریوش هخامنشی می‌باشد. در شمارهٔ ۶۹ - ۶۸ مقالهٔ مربوط به خوشحال خان ختک توجّه مرا جلب کرد"

پُرسشنامه تکمیل شده هم که با نامه ارسال داشته‌اید، به دست ما رسید. متشکّریم. از سایر گیرندگان دانش که در دو سال اخیر به این امر توجّه نکرده‌اند، تقاضا داریم که پُرسشنامه‌ای که در شماره‌های ۶۲ - ۶۱ و ۶۵ - ۶۴ الصاق گردیده تکمیل و ارسال فرمایند تا مورد استفادهٔ علمی قرار گیرد. همت والای جنابعالی در بنیانگذاری مرکز پژوهشی در منطقه خوش آب و هوای سوات، درخور هرگونه تمجید است. بی گمان مرکز تحقیقات فارسی در خصوص تأمین نیازهای علمی و پژوهشی با جناب عالی همکاری خواهد داشت.

۳ - آقای امانت علی جاوید جعفری از ننکانه صاحب، بخش شیخوپوره نوشته‌اند: (ترجمه)

«در شمارهٔ ۷۱ - ۷۰ دانش مقالهٔ آقای دکتر نجم الرشید پیرامون "رسالهٔ تأدیب الزندیق فی تکذیب الصدیق" و در شمارهٔ ۶۹ - ۶۸ مقالهٔ آقای دکتر تسبیحی دربارهٔ قطعات و صنعت مادهٔ تاریخ گویی» منتشر نمودید که درخور ستایش بوده‌است. وجود دکتر تسبیحی با آثار آموزندهٔ ایشان برای علاقه‌مندان فارسی مغتنم است. خدمات ایشان در زمینهٔ لغت نویسی فارسی - عربی، کشف المحجوب و ترویج فارسی امروز و سایر رشته ها شایستهٔ تمجید می‌باشد. در صورت امکان شماره‌های پیاپی از یک تا سی فصلنامهٔ دانش برایم ارسال فرمایید، سپاسگزار خواهم بود».

از این که به مطالب منتشره در فصلنامه توجّه کافی مبذول می‌نمایید، موجب خوشوقتی

خداوند متعال است و اصولاً شهریار شاعری باایمان و خداشناس و دارای توکل است و این نکته در «رازو نیاز» کاملاً مشهود است.

آقای ابراهیم غفاروف، دبیر اول سفارت ج.آذربایجان مقاله ای باعنوان «**آذربایجان در شعر شهریار**» قرائت کرد، به گفتهٔ وی : شهریار دربارهٔ روابط فی مابین جمهوری آذربایجان و آذربایجان ایران اشعار بسیار جالبی سروده است.

آقای عین الله مدتلی سفیر جمهوری آذربایجان، ضمن اشاره به روابط عمیق جمهوری آذربایجان و جمهوری اسلامی ایران طی سخنانی گفت : در جهان هیچ دو کشور پیدا نمی شود که به گونهٔ جمهوری آذربایجان و جمهوری اسلامی ایران از نظر معنوی و فرهنگی نزدیک باشند. شهریار شاعر بزرگ مسلمان است و من رفتم زادگاه وی را زیارت کردم. وی افزود: فرهنگ ایرانی، مادر فرهنگ کشور های منطقه است.

سرکار خانم زهرا غزالی پور دانش آموختهٔ زبان و ادب فارسی مقالهٔ ای علمی و پژوهشی باعنوان «**عبور کلمه از جدار عاطفه، رمز ماندگاری شعر شهریار**» قرائت کرد و توجه حضار را به خود جلب نمود و مورد ستایش قرار گرفت.

آقای مظفر علی کشمیری مربّی گروه فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد مقاله ای علمی و پژوهشی باعنوان «**پیام شهریار به انیشتن**» قرائت کرد. ایشان ضمن قدردانی از شخصیت و شعر آن شاعر بلند پایهٔ فارسی طی سخنانی گفت :

در اشعار نیمایی شهریار روح انسان دوستی و همدردی باجهان انسانی گرفتار در چنگال تمدن صنعتی موج می زند.

سرکار خانم دکتر سیده چاند بی بی استادیار گروه فارسی دانشکدهٔ فدرال دولتی، راولپندی مقاله ای بسیار پُرمغز باعنوان «**شهریار: شهریار قلمرو تغزل در عصر حاضر**» قرائت کرد. ایشان ضمن اشاره به غزلهای شهریار طی سخنانی گفت: به جرأت می توان گفت که شهریار شاعر غزل است. اگرچه شهریار از هر نوع شعر سروده است : قصیده، قطعه ، غزل، مثنوی، مسمط، رباعی وغیره.اشعاری به زبان فصیح استادانه و اشعاری مملو از عبارات و اصطلاحات عامیانه و بازاری، شعرهای مقید به تمام اصول و قواعد سبک کلاسیک و شعرهایی با مصراع هایی بلند و کوتاه آزاد از قید و قافیه وغیره.

است. سطح علمی مجلّه را جز باهمکاری استادان و مروجان مسلّم زبان و ادبیات فارسی در کشورهای منطقه نمی‌توان حفظ نمود. از محقّقان و پژوهشگرانی که از سالهای متمادی با فصلنامهٔ دانش همکاری می‌فرمایند، سپاس فراوان نموده، از افراد جوانسالی که در دههٔ اخیر وارد صحنهٔ آموزشی و پژوهشی ادبیات فارسی در کشورهای منطقه شده اند، دعوت می‌نماییم که به فارسی نویسی که میراث مشترک فرهنگی این سرزمینهای متمدّن جهان است، روی بیاورند که زبان تمدّنی، فرهنگی و ادبی ما طی هزار سال اخیر بوده است. سی شمارهٔ اول فصلنامه - که میان سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۹۲ م چاپ شده - اینک کمیاب و حتی نایاب است و از این بابت پوزش ما را پذیرا باشید.

۴ - آقای سبط محمد نقوی مدیر محترم "همارِی توحید" از لکهنئو (هند) بذل عنایت کرده، مرقوم فرمودند:

«باکمال ارادت و اخلاص متشکّرم که فصلنامهٔ دانش مرتباً توسّط جناب آقای حاج دکتر سید کلب صادق به این جانب واصل می‌گردد. از این که در شمارهٔ ۷۱ - ۷۰ معرفی توحید میل فرموده‌اید، خیلی ممنونم. متأسفانه در ضمن معرفی این مجله از جهت تسامح اشتباهی راه یافته است در حالیکه "توحید میل" اردو و "همارِی توحید" به هندی منتشر می‌شود... الحمدلله دانش مجلّه‌ای است فیض رسان و آیینهٔ تمام نمای ادب و فرهنگ و تاریخ شبه قاره، ایران و افغانستان، دربارگاه ربّ علم و قلم، برای دوام این مجلّه و تندرستی حضرتعالی و اعضای اداره دعاگو هستم»

اشتباهی که منعکس شده بود در شمارهٔ بعدی اصلاح گردید، امیداست موجب جلب رضایت جناب عالی بوده باشد. از کلمات تشویق آمیز جنابعالی دربارهٔ مطالب منتشره در فصلنامه صمیمانه سپاسگزاریم. از نویسندگان، محقّقان و پژوهشگران فارسی نویس کشورهای منطقه، انتظار همکاری علمی داریم.

۵ - آقای محمد نعیم طاهر سهروردی از سنجرپور، بخش رحیم یارخان ابراز لطف نموده مرقوم فرمودند: (ترجمه)

"سپاسگزارم از این که نشانی های کتابهای مورد نیاز را ارسال فرمودید، بنده خواهم توانست با آنها مکاتبه نموده کتابهای مورد نیاز را خریداری کنم. مفتخرم از این که از اولین شمارهٔ "دانش" من گیرندهٔ آن بوده‌ام و همهٔ شماره‌ها در کتابخانهٔ اختصاصی من موجود و مورد استفاده است. پیشنهاد من این است که در ضمن معرفی کتابها نشانی کامل ناشر را در آینده مرقوم فرمایید تا علاقه‌مندان بتوانند جهت ابتیاع آن اقدام نمایند... با زحماتی که در تهیهٔ مطالب مجلّه متحمّل می شوید فصلنامه مراحل ارتقاء و سیر صعودی را می پیماید، به صفحات هر شماره هم نسبت به شماره‌های قبلی افزوده شده و سطح علمی مندرجات هم بالا رفته است..."

برای فصلنامهٔ دانش ارزش و اهمیّتی که قائلید از ادب دوستی جنابعالی سرچشمه می‌گیرد.

سرکار خانم پاک طینت، دبیر مجتمع آموزشی امام حسین (ع) مقاله ای باعنوان «**نگاهی به زندگی و افکار شهریار**» قرائت نمود.

جناب آقای دکتر بشیر انور، استاد سابق دانشگاه تربیت معلّم مولتان ومؤلف برجستهٔ پیرامون ابعاد گوناگون شخصیت شهریار نکاتی مهم عنوان کرد. ایشان طی سخنانی گفت : وقتی که انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی(ره) به پیروزی رسید، استاد شهریار در قید حیات بود و با اشعاری چون «**تشریف قبول**» و «**مقام رهبری**» با جان و دل همصدایی باانقلاب را آغاز کرد.

آقای سید سلمان رضوی شاعر فارسی گوی برجستهٔ پاکستان ، از نوسروده های خود اشعاری با ترنّم خواند رونق خاصی به محفل بخشید.

آقای دکتر سرفراز ظفر ، رئیس بخش زبان فارسی در دانشگاه ملی زبان های نوین ، اسلام آباد شعر خود را در مدح شهریار خواند که با استقبال حضار مواجه شد .

آقای دکتر ایران زاده، رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سرپرست رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران، باسپاس از سخنرانان و پژوهشگران و حضار ارجمند به کوتاهی دربارهٔ تلقی شهریار از شعر و شاعری پرداخت .

آقای طاهریان سفیر محترم ج.ا.ایران در اسلام آباد و ضمن قدردانی از سخنرانان و مقاله نگاران طی سخنانی گفت : رهبر معظم انقلاب اسلامی یک «شهریار شناس» هستند و از شعر ایشان قدردانی می کنند. شهریار متعلق به همه است. پیشنهاد می کنم مقاله های امروز به رسانه ها تحویل داده شود و ترجمهٔ آنها به زبان اردو در مجله های ادبی پاکستان به چاپ سپرده شود. آقای طاهریان به خصوص از مقالهٔ «پیام به انیشتن» نوشتهٔ آقای مظفر علی کشمیری بسیار تمجید کرد و این شعر را در ارتباط بامسائل هسته ای اخیر با اهمیت تلقّی کرد و گفت : شعر شهریار وصف حال امروز ماست و پیام نهفته در آن، پاسخ ما به دشمنان پیشرفت معنوی و مادی جوامع اسلامی است .

سپس آقای طاهریان سفیر ج.ا.ایران به آقایان عین الله مدتلی سفیر جمهوری آذربایجان و دکتر بشیر انور استاد ممتاز زبان و ادب فارسی در ملتان، لوح های هنری اعطا نمودند و به برخی از اعضای انجمن ادبی نیز جوایز و هدایایی داده شد.

چنانکه ملاحظه می‌کنید تقریباً در هر شماره علاوه بر مطالب ویژهٔ ادبی، علمی و پژوهشی مقالاتی در باب تصوّف، عرفان و آثار متصوفان سرشناس منتشر می‌شود. نظر به ابراز علاقهٔ جناب عالی در آینده هم به این موضوع توجّه خواهد شد.

۶ - استاد محترم آقای دکتر محمد ظفر خان از جهنگ صدر، التفات فرموده، نگاشته‌اند:

(ترجمه)

"شمارهٔ اخیر فصلنامهٔ دانش و رقیمهٔ کریمه واصل و موجب امتنان گردید، پس از مطالعه ابراز نظر خواهم کرد. مقالهٔ اتّحاد بین‌المسلمین که ارسال داشته‌ام انگیزه‌اش اوضاع اخیر و حمیّت اسلامی و ملّی بوده‌است. امیدوارم توجّه آنجناب را جلب نموده باشد. برخی از مقالاتی که طی دههٔ اخیر نوشته‌ام، هم ارسال کرده‌ام تا با مطالعهٔ و تصحیح اشتباهاتی که به علّت کسالت قلبی‌ام پدید آمده باشد، به تدریج در فصلنامه منتشر بفرمایید"

با وصف کسالت به فصلنامهٔ "دانش" مقالات علمی ارسال می‌فرمایند که نمایانگر بقا و دوام سنّت دیرینهٔ جناب عالی طی نیم قرن اخیر است که در آن دوره "آتش جوان بود". ما دربارگاه احدیّت برای تندرستی و طول عمر با برکت جنابعالی که منشأ آثاری ارزنده بوده‌اید، و هستید دست به دعا هستیم، همچنین از درگاه احدیّت مسألت می نماییم که محقّقان جوان و جوانان پژوهشگر امروزی را از همان علاقه‌مندی و پشتکار بهره‌مند سازد که جنابعالی طی نیم قرن اخیر از خود نشان داده‌اید و مجلّدات هلال (۱۹۵۳ - ۱۹۷۲م) پاکستان مصور (۱۹۷۳ - ۱۹۸۸م) و دانش (۱۹۸۵ م - تاکنون) بر آن شاهد صادق است. به خواست خداوند از مقالات مرحمتی استفاده خواهیم کرد.

۷ - خانم دکتر شفقت جهان دانشیار گروه فارسی دانشگاه پیشاور، از پیشاور مرقوم فرموده‌اند: (ترجمه)

از بابت چاپ مقالهٔ ام در شمارهٔ اخیر سپاسگزارم، خانم دکتر نصرت جهان هم برای عنایت مشابهی احساسات تشکّر آمیز و سلام صمیمانه را ابلاغ نمودند. به امید خدا در آینده هم با فصلنامهٔ دانش همکاریهای علمی ادامه خواهد یافت"

برای ابراز لطفی که فرموده‌اید، ممنونیم، انتظار ما از دانشگاهیان محترم پاکستان و سایر کشورهای منطقه که به فارسی نویسی مهارت کافی و وافی دارند این است که همّتی بفرمایند و در هر سه چهار ماه یک مقالهٔ پژوهشی روی موضوعات ابتکار آمیز در رشته‌های ادبی، فرهنگی، تاریخی، علمی تهیّه و تدوین نموده به دفتر دانش ارسال فرمایند؛ البته انتظار مان وقتی بر آورده می‌شود که نه تنها نامه‌ها بلکه مقاله را به فارسی بنویسند که بی گمان این توانایی در استادان فارسی هست. بحمده تعالی در جهان فارسی فصلنامهٔ دانش جایی برای خود باز کرده که ثمرهٔ همکاریهای علمی پژوهشگران محترم سراسر منطقه می باشد. ما مدیون همّت والای دانش دوستان هستیم.

استادان ودانشجویان دانشگاه و دانشکده های اسلام آبادو راولپندی ، فارسی دانان، مؤلفان و نویسندگان و تعدادی از معلمان و دانشجویان مدرسهٔ عالی استقلال اسلام آباد به تعداد کثیری دراین هم اندیشی علمی حضور داشتند. نمایندگی صداوسیمای ایران مرکز اسلام آباد و خبرنگاران خبرگزاری ایران از هم اندیشی گزارشهایی جهت ارسال تهیه کردند.

۳ – ایران شناسی و آموزش زبان فارسی در پاکستان

هم اندیشی ماهیانهٔ ادبی و فرهنگی با عنوان «**ایران شناسی و آموزش زبان فارسی در پاکستان**» با همّت انجمن ادبی فارسی و با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تاریخ ۸۵/۳/۲۸ روز یکشنبه در اسلام آباد برگزار شد .

این مراسم با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید بالحن گیرای آقای سعدی وارثوف آغاز گردید.

آقای مظفر کشمیری مربّی گروه فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی مقاله ای با عنوان "**نقش خانهٔ فرهنگ راولپندیٔ در آموزشَ زبان فارسی**" قرائت کرد. ایشان ضمن اشاره به مشکلات و سختیهای مختلف در زمان های مختلف طی سخنانی گفت: انگلیس ها پس از تثبیت استعمار خود در هند، حدود بیست و پنج سال در حفظ زبان فارسی، به روش پیشین، سعی کردند، ولی بعد از این مدّت ، آنها بنای مخالفت با این زبان نهادند.

ایشان ضمن اشاره به زحمات مسوولین خانهٔ فرهنگ- راولپندی از آغاز تا اکنون افزود: کلاسهای آموزش زبان فارسی از روز تأسیس خانهٔ فرهنگ تا امروز با تداوم اجراء شد که تا به حال ادامه دارد و هزاران دانش آموزان آموخته شدند. در سه دهۀ اول، دوره های آموزش زبان فارسی با تلاش و کوشش های صمیمانه و مشتاقانهٔ استادان و ذوق و شوق طرفداران زبان فارسی به اوج رسیده بود که اداره ناچار کلاسهای مقدماتی را به چند بخش تقسیم می کرد.

سرکار خانم شگفته یاسین عباسی،کتابدار مرکز/ تحقیقات فارسی ایران و پاکستان- اسلام آباد مقاله ای با عنوان "**آموزش فارسی در سطح دانشکده ها و دانشگاه ها در پنجاب**" قرائت کرد. ایشان طی سخنانی گفت:

با ورود انگلیس ها در شبه قاره زبان فارسی یواش یواش از رونق افتاده بود البته نمی توان گفت که زبان فارسی اصلاً در پاکستان وجود ندارد. این طور نیست. باید دانست که امروزه هم آموزش زبان و ادبیات در سطوح

اقبال چه زیبا گفته است :

همت بلند دار که نزد خدا و خلق   باشد به قدر همّت تو اعتبار تـو !

۸ – آقای دکتر رئیس احمد نعمانی سخنور و دانشیار فارسی از علیگره (هند) عنایت نموده، نوشته اند :

فصلنامهٔ عزیز دانش شمارهٔ ۷۱ – ۷۰ واصل و موجب تشکّر است. شعری که سروده‌ام ارسال است تا در دانش درج نموده، متشکر نمایند. به خواست خداوند در آینده مقالات نیز جهت چاپ در فصلنامه تهیّه و ارسال به خدمت عالی خواهد گردید».

خوشحالیم از اینکه برای همکاری علمی با تهیّه مقالات قول داده‌اید. جنابعالی که دستی توانا در فارسیگویی و سابقهٔ فارسی نویسی دارید، خوب است راجع به موضوعات علمی پژوهشی که کمتر مورد توجه استادان فارسی نویس کشورهای منطقه قرار می‌گیرد، مطالبی تهیه و تدوین نموده ارسال فرمایید. از حسن نظر و دقت شما سپاسگزاریم .

۹ – آقای مهدی افتخاری از بیرجند (ایران) مرقوم داشته‌اند:

«سلامی چوبوی خوش آشنایی   بر آن مردم دیدهٔ روشنایی

با احترام فراوان، از آنجایی که چندین سال است که توفیق رفیق شده و فصلنامهٔ وزین و پُربار دانش را دریافت می‌نمایم، احساس شعف می‌نمایم. امروز شمارهٔ ۶۹ – ۶۸ را دریافت داشتم و همانگونه که در فرم تقدیمی به عرض رسیده‌است، شماره ۶۷ – ۶۶ را تا این تاریخ دریافت ننموده‌ام.»

یک نسخه از شماره ٦٧ - ٦٦ فصلنامه را مجدداً ارسال کرده‌ایم. اعلام وصول موجب تشکّر است. ضمناً نامه‌ای که برای یکی از نویسندگان محترم فصلنامه فرستاده بودید، نیز به نشانی ایشان پست گردید.

۱۰ – آقای دکتر عمر خالدی از ماساچوستس ایالات متحده امریکا نگاشته‌اند.(ترجمه).

«مطلبی به انگلیسی ارسال داشته‌ام تا در فصلنامهٔ دانش ترجمه‌اش منتشر شود. وصول مقالهٔ ارسالی موجب تشکّر است»

چنانکه استحضار دارید از پنج سال پیش (۱۹۹۹ م) فصلنامهٔ دانش به صورت مجلّه فارسی زبان چاپ و منتشر می‌شود. یکی از اهداف فصلنامه ترویج فارسی نویسی در سراسر جهان می‌باشد. از امکاناتی که در اختیار دارید، شایسته خواهد بود که بذل لطف نموده مقاله‌های پژوهشی و ادبی خویش را به فارسی آماده و ارسال فرمایید تا هم از شیوهٔ نگارش فارسی شما بهره ببریم و هم مطالب شما به خوانندگان و مخاطبان گرامی - مستقیماً و نه از راه ترجمه - ارائه گردد.

دانشکده ها و دانشگاههای پاکستان تدریس می شود. ایشان اسامی دانشکده ها و دانشگاههای استان پنجاب را که در آن زبان و ادبیات فارسی تدریس می شود، نیز ارائه کرد.

سرکار خانم رابعه کیانی، دانش آموختۀ زبان و ادب فارسی مقاله ای باعنوان **"آموزش فارسی در سطح دانشکده ها و دانشگاه ها در اسلام آباد"** قرائت کرد و مورد توجه حضار قرار گرفت. ایشان ضمن اشاره به روابط نزدیکی ایران و پاکستان طی سخنانی گفت:زبان فارسی، زبان نیاکان ماست و در پیشرفت و رشد فرهنگ و تمدن مسلمانان شبه قاره و ترویج گسترش دین مبین اسلام، نقش مهمی را ایفا نموده است. ایشان ضمن اشاره به آموزش زبان و ادب فارسی در دانشکده ها و دانشگاههای اسلام آباد یادآور شد، اگرچه زبان فارسی در دانشکده ها و دانشگاههای دولتی تدریس می شود، ولی دانشکده هایی که غیر دولتی یا نیم دولتی یا تازه راه اندازی شده اند، بخش زبان فارسی ندارند، چون بیشتر از آنان گرایش به علوم و تکنولوژی دارند.

آقای سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن ادبی فارسی که مسوولیت اجرای برنامه را نیز به عهده داشتند، مقاله ای پرمغز با عنوان **"کمیت و کیفیت آموزش فارسی در پاکستان و استادان برجستۀ شش دهۀ اخیر"** قرائت کرد. هنگام استقلال پاکستان، ما دارای دو دانشگاه بودیم. کهن تر دانشگاه پنجاب که دانشکدۀ خاورشناسی آن در ۱۸۷۰م دایر شده بود و دانشگاه داکا در پاکستان شرقی وقت ، در هر دو دانشگاه بخشهای فارسی فعالیت داشت. هنگام استقلال پرفسور دکتر شیخ محمد اقبال، رئیس گروه آموزش فارسی در دانشکدۀ خاورشناسی بود و پس از از درگذشت وی در ۱۹٤۸م پرفسور عباس مهرین شوستری، دانشمند ایرانی که قبلاً چندین سال در حیدرآباد دکن و میسور و بنگلور تدریس کرده بود، متصدّی گروه فارسی گردید.

ایشان طی سخنان خود مطالب ارزنده ای پیرامون زحمات استادان زبان فارسی در زمانهای مختلف ارائه کرد.

سرکار خانم دکتر سیده چاند بی‌بی استادیار دانشکدۀ دولتی راولپندی مقاله ای با عنوان **"کتابهای عمومی ایران شناسی منتشر شده در پاکستان"** قرائت کرد.اگر یک پاکستانی ایران را بشناسد یا یک ایرانی پاکستان را بشناسد مثل اینکه خودش را شناخته است. دیروز منطقۀ ما جزو قلمرو ایران بوده که امروز خودش یک کل گردیده است. لذا یک ایرانی می تواند

۱۱ - آقای دکتر عارف نوشاهی دانشیار محترم گروه فارسی دانشکده گوردن راولپندی و فهرست نویس گرانمایه عنایتی فرموده، مرقوم فرموده‌اند:

«از شمارهٔ ۷۳-۷۲ که لطف کرده بودید، بهره بردم. چون مدیر محترم تأکید داشتند که نظر خودم را کتبی اعلام کنم، جسارتاً این چند جمله در خصوص انیس العشّاق شرف الدین رامی که به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی چاپ شده است، می‌نویسم.

*** دکتر تسبیحی در یادداشت خود به دونسخهٔ گنج بخش اشارت فرمودند، امّا ننوشتند که کدام یکی اساس کار ایشان است.**

*** اصولاً انتخاب این دو نسخهٔ گنج بخش بر چه مبنای بوده است؟ آیا نسخه‌های قدیم بوده؟ آیا نسخه ویژگی داشت؟ به نظرم چنین نبوده است، نسخهٔ ۲۸۳۷ مطابق فهرست مشترک، ج ۱۴، ص ۳۲، نسخه‌ای است بی تاریخ و متعلّق به قرن ۱۱ هـ و دکتر تسبیحی همین نسخه را اساس قرار داده‌اند چنان که ترقیمهٔ نسخه با مشخصّاتی که در فهرست مشترک آمده مطابقت دارد. اما این نسخه هیچ خصوصیتی ندارد. کاتب نسخه در ترقیمه می‌گوید «موجب اصل [یعنی نسخهٔ منقول عنه] آنچه صحیح و سقیم بود، بعضی مقام را از قوت ذهن رکیک به صحت در آورده، نقل کرده» (ص ۴۲) معلوم نشد آنچه صحیح بوده، کاتب چرا قوت ذهن خود را دوباره به صحت در آوردن آن به خرج داده است؟ سقیم که سر جای خودش است.**

*** دکتر تسبیحی در پاورقی‌های خود در مواضع متعدّد به نسخهٔ اصل و نسخهٔ «ج» اشارت فرمودند. اما در مقدمه توضیح ندادند که اصل کدام است و نسخهٔ «ج» کدام؟ از حرف «ج» چنان بر می‌آید که نسخه‌های «الف» و «ب» هم بوده، اما در اصل دکتر تسبیحی به آن دو نسخه هم اشاره نداشته‌اند.**

*** در ص ۱۲، پاورقی ۱، دکتر تسبیحی نوشته‌اند که دیوان اثیر الدین اخسیکتی به کوشش خانم دکتر زبیده صدیقی در ملتان ۱۳۷۶ ش به طبع رسیده است. آنچه دکتر صدیقی چاپ کرده، دیوان سیف الدین اسفرنگی است در ۱۳۵۸ ش و خود خانم صدیقی در ۱۳۷۱ درگذشت.**

*** در ص ۳۶، سطر ۱۲ در متن چنین چاپ شده است «حضرت ملا جامی فرمایند». و دکتر تسبیحی در پاورقی آن را به نور الدین عبدالرحمان جامی (۸۱۷ - ۸۹۸ هـ) تطبیق داده‌اند. در اینجا تناقضی است. مؤلف انیس العشّاق در ۷۹۵ هـ درگذشته، پس او چگونه از شاعری که ۲۲ سال پس از و متولّد شده استناد کرده است؟ دکتر تسبیحی باید به این تناقض توجه می‌فرمودند. احتمال دارد که کاتب نسخه این جمله و بیت جامی را از سوی خود اضافه کرده باشد و نوشتهٔ مؤلف نباشد.**

مدیریت مجله دانش قبلاً متونی را تحت عنوان «متن منتشر نشده» چاپ می‌فرمود و حال عنوانش «نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ گنج بخش» شده است، اما ماهیت کار همان است. در گنج بخش گنجینهٔ عظیمی از آثار گذشتگان است، از میان آنها متون واقعی چاپ نشده را انتخاب کنید، نه مثل انیس العشّاق که ۶۰ سال پیش در تهران چاپ شده و نایاب هم نیست، دوباره بر پایهٔ نسخه‌های مجهول الهویة منتشر شود، بدون رعایت اصول تحقیق»

از طریق پاکستان شناسی به شناخت نیروی دینی، فرهنگی و تمدّنی خود برسد. یک پاکستانی از طریق شناخت ایران می تواند اصل و ریشهٔ دین، فرهنگ و تمدّن خود را بیابد.ایشان فهرست کتابهایی که در موضوع مذکوز نوشته شده است را نیز ارائه کرد.

آقای دکتر بشیر انور استاد زبان و ادب فارسی در مولتان مقاله ای با عنوان **"خدمات خانهٔ فرهنگ ملتان در آموزش فارسی و برگزاری کلاسهای کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی"** قرائت کرد. ایشان ضمن اشاره به اهمیت تاریخی و فرهنگی شهر مولتان طی سخنانی گفت: مولتان شهر عشق، شهر عرفان و ادبیات و شهر مردان خداست.ایشان افزود. خانهٔ فرهنگ مولتان، اولین خانهٔ فرهنگ در سراسر شبه قاره یا شاید در دنیا باشد که در حدود چهل فیلم ایرانی را به زبان اردو دوبلاژ کرده پخش کرده است و از این ره خدمات بزرگی در راه ایران شناسی انجام داده است.

آقای دکتر محمدّ سلیم مظهر، استاد دانشگاه پنجاب طی سخنانی گفت:

بخش های زبان فارسی دانشگاهها و مؤسسه های علمی پاکستان با دانشگاههای ایران از نظر علمی، فرهنگی، ادبی و پژوهشی ارتباط دارند و همیشه در تماس هستند. اخیراً یک هیأت شش نفره از شخصیتهای برجستهٔ استادان و فرهیختگان زبان فارسي جهت شرکت در سمینارهای علمی و ادبی عازم ایران شده اند.

ایشان ضمن اشاره به خاطرات دورهٔ تحصیلی خود در ایران طی سخنانی افزود:

روزهایی که در فرهنگستان ایران مشغول به کار بودم، بهترین روزهای زندگانی من می باشد. و همین طور می دانم که مردم پاکستان عاشقان ایران و مردم ایران هستند. وی افزود:

وقتی حضرت آیت الله سید علی خامنه ای، رئیس جمهور ایران بودند، بازدید رسمی از پاکستان داشتند. من خودم دیدم که وقتی ماشین ایشان بیرون از فرودگاه لاهور آمد، مردم ماشین ایشان را روی دست گرفتند و بلند کردند. یک حالت بسیار خوشحالی بود که نمی توان به صورت کلمات بیان کرد.

آقای دکتر معزالدّین اقبال شناس برجسته و استاد سابق دانشگاه داکا و انگلستان ضمن اشاره به تاریخ و گسترش زبانهای فارسی و اردو در شبه قاره طی سخنانی گفت:

بذل توجهی که همواره به مطالب منتشره در فصلنامهٔ دانش به ویژه متون نسخ خطی کتابخانهٔ گنج بخش می‌فرمایید، برای ما دلگرم کننده است. راهنمایی‌های جنابعالی سودمند است. بی گمان با همکاری و همگامی خویش در بالا بردن سطح علمی فصلنامه یاری خواهید فرمود.

۱۲ - آقای جاوید اقبال قزلباش فارسی نویس و فارسیگوی عزیز از اسلام آباد ابراز لطف کرده نوشته‌اند :

«باسلام، شماره ۷۳-۷۲ فصل نامهٔ دانش که باکمال لطف و محبت ارسال فرمودید موصول گردید. بنده ممنونم که...اینجانب را از یاد نبردید و مجلّه زیبایی راکه چاپ کردید مرحمت فرمودید. انتظارم این است که ان شاءالله آینده نیز از یاد و دعا فراموشم نخواهید فرمود...»

با ابراز سپاس ، شایسته است که جنابعالی باارسال مطالب منثور پژوهشی منتشر نشده و همچنین آثار شعری به موضوعات والا که از ویژگیهای فارسی سرایی آنجناب است در غنای مطالب فصلنامه سهیم و شریک بشوید، موجب مزید تشکّر خواهد بود.

۱۳ - آقای حبیب سلیمانی تفضل نموده با پست الکترونیکی نگاشته‌اند: (ترجمه)

«مساعی جمیلهٔ جنابعالی در خور تمجید است. روزی جهت استفاده از محضر علم و حکمت آمیز جنابعالی در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان حضور به هم می‌رسانم».

باعرض تشکر مشتاق زیارت هستیم. ضمناً جهت اطلاع درج می‌کنیم از فروردین / مارس امسال مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به نشانی زیر تغییر مکان داده است:

خانهٔ شماره ۴، کوچهٔ شماره ۴۷، سکتر ایف. ایت ون - اسلام آباد

۱۴ - آقای محمد حسین قیصرانی از ایبت آباد (استان شمالغربی مرزی) مرقوم داشته‌اند: (ترجمه)

سالها ست که فصلنامهٔ وقیع «دانش» رادریافت می‌کنم اما چندین ماه است که شمارهٔ تازه نرسیده است. نسخ سال جاری را ارسال فرمایند»

در ماههای اخیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از محل سابق به محل جدید منتقل گردیده و از آن پس شماره ۷۳-۷۲ به نشانی گیرندگان پست گردید امید است سر وقت دریافت فرمایند. اینک شماره ۷۵-۷۴ دست شما را می‌بوسد.

*****

برای گسترش و رُشد زبان اردو زبان و ادبیات فارسی نقش بسیار مهمی ایفا کرده است. به همین علّت می گویند که اردو دختر زیبای زبان فارسی است. فارسی در زمان گذشته زبان رسمی شبه قاره بود و در مدارس و دبیرستان وسیلهٔ زبان فارسی علوم و رشته های دیگر تدریس می شد. زبان فارسی میان مردم پاکستان این قدر پذیرفته و مقبول است که سرود ملی این کشور به زبان فارسی نوشته شده است و فقط یک کلمهٔ اردو "کا" در آن به کار رفته است.

دکتر مهر نور محمد خان رئیس سابق گروه زبان فارسی دانشگاه ملّی زبانهای نوین طی سخنانی گفت: خبری شنیده ایم که دولت پاکستان تصمیم گرفته است که باید دانش جویان از کلاس اول دانشکده اختیار داشته باشند که از درسهای عربی و فارسی یک درس را انتخاب کنند و درس بخوانند. همانطور که در زمان گذشته بود. امّا اکنون دولت به این مشکل مواجه خواهد شد که معلمین فارسی نخواهد داشت. اکنون جمهوری اسلامی ایران می تواند نقش مهمی جهت تربیت معلمان و مدرّسان ایفا کند.

آقای دکتر ایران زاده سرپرست محترم رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران و رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ضمن ابراز خرسندی و تشکر از شرکت فعال اعضای انجمن ادبی در جلسات هم اندیشی ماهانه ، به کوتاهی **"نقش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در ایران شناسی و گسترش زبان ادب فارسی در پاکستان"** را تبیین کرد.
جناب آقای طاهریان سفیر محترم ج.ا.ایران در خطابهٔ ریاست گفت : برای توسعهٔ روابط فرهنگی باید به واقعیتهایی توجه کرد. یکی از واقعیتها همین فرهنگ است که نمایندهٔ عرفان، دین و معنویات می باشد. باید پاسداری از عشق کنیم.

۴ – پاکستان شناسی و آموزش زبان اردو در ایران

هم اندیشی «**پاکستان شناسی و آموزش زبان اردو در ایران**» به همت انجمن ادبی فارسی و با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باحضور رؤسای گروههای زبان و ادبیات فارسی دانشگاههای پاکستان (شرکت کننده در گردهمآیی استادان زبان و ادبیات فارسی) در تاریخ ۱۳۸۵/۵/۱۵ش روز یکشنبه در اسلام آباد برگزار شد.

چکیده مطالب به انگلیسی

Abstracts of contents in English

این مراسم با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید بالحن گیرای آقای سعدی وارثوف آغاز گردید.

آقای سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن ادبی فارسی اسلام آباد / راولپندی که مسوولیت اجرای برنامه را نیز به عهده داشت به بحث دربارهٔ **«دورنمای آموزش زبان اردو در دانشگاههای ایران»** پرداخت :

میان ۵۰ الی ۷۵ در صد لغات به اردو، از زبانهای فارسی، عربی و ترکی، متداول گردیده است. لذا می توان گفت که زبان اردو دختر زیبای زبان فارسی است. ایشان افزود :

جهت درک مطالب کتابهای علمی که طی دو قرن اخیر در شبه قاره به اردو نگاشته شده، آموزش زبان اردو در ایران بسیار مثمر خواهد بود.

روابط فرهنگی میان ایران و پاکستان سوابق ممتدی داشته است، اما پس از استقلال این کشور این روابط تشئید شده و مورد توجه بیشتری قرار گرفته است.

وی افزود : ایران اولین کشوری بود که جمهوری اسلامی پاکستان را به رسمیت شناخت و همین نشانه عمق روابط تاریخی و فرهنگی دو کشور بود.

در اوایل استقلال پاکستان قراردادهای همکاری فرهنگی، آموزشی و ترویج زبان فارسی و اردو بین دوکشور منعقد شد و این فصل جدی دراین بخش بود.

سپس خانم شگفته یسین عباسی مسئول کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات مقاله ای باعنوان **«پاکستان شناسی از دیدگاه احمد سروش»** قرائت کرد. ایشان احمد سروش را یکی از اولین اقبال شناسان ایرانی قرارداد و گفت : به گفتهٔ احمد سروش :

«نسلی که در شبه قاره هندو پاکستان برای آزادی و استقلال، پیروزمندانه مبارزه کرد، یک نسل قهرمان بود». احمد سروش می افزاید :

«دو نفر ازاین ملت قهرمان نهضت استقلال پاکستان را به اوج رساندند. هر دو مرد جاودانی که به اسلام و فرهنگ اسلامی ایران دل بستگی داشتند، یکی محمد علی جناح (قائداعظم) و دیگری علامه اقبال لاهوری می باشند.»

آقای مظفرعلی کشمیری مربی گروه فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی — اسلام آباد مقالهٔ خود را باعنوان **«اقبال شناسی زینهٔ اول پاکستان شناسی در ایران»** قرائت کرد. ایشان گفت :

در سال ۱۹٤۹ م دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی نخستین وابستهٔ فرهنگی پاکستان در ایران سمت خودرا به عهده گرفت، او بامساعی جمیله،

Lucknow in 1931 and 1936 A.D., which have 3385 and 4302 couplets respectively. In this article, his newly found Divan ***Khazinatul Jawaher*** which has also been titled as "***Khazana-e-Jawaher-e-Farsi*** has been introduced . This compilation in Persian contain 5500 couplets.

In addition to ***Hamdia***, ***Naatia*** and ***Manqabati*** qasidas, he had composed a number of qasidas in praise of the then rulers in the Sub-Continent and abroad, which indicate vast contacts maintained by him during his lifetime.

18 - Syed Abdul Qader Tatavi and a peep in his Hadiqatul Aulia.

Ramazan Bameri Balooch

Syed Abdul Qader Tatavi a writer of Tazkera and poet lived in 11th Century of Hijra in Sind . He has dealt with life and achievements of 42 famous ***Aulia*** and ***Shoyookh*** who were his contemporary. Prominent rulers of that period were Mirza Jani Beg Tarkhan and Amir Kabir Khosrau Khan and he dedicated his ***Hadiqatul Aulia*** to the latter. Manuscripts of this ***tazkera*** were available in four libraries of Sindh and Pir Hossamuddin Rashedi had brought out an edited version in 1967.

Syed Murtaza Moosvi

تلاش و کوشش های خستگی ناپذیرش خشت اول پاکستان شناسی را در حلقه های ادبی و فرهنگی نهاد. همان گونه است که در سال ۱۹۵۰م دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی که یک اقبال شناس و پاکستان شناس معروف است به سمت نخستین رایزن فرهنگی ایران در پاکستان منصوب گردید. به عقیدهٔ من هر اقبال شناس پاکستان شناس و هر پاکستان شناش باید اقبال شناس باشد چون این هر دو یعنی اقبال و پاکستان لازم و ملزوم هستند. اقبال شناسی زینهٔ نخست پاکستان شناسی در ایران بود.

پس از استقلال پاکستان مردم ایران با اقبال، اندیشه و اشعار او آشنا شدند و دراین زمینه مشایخ فریدنی و خواجه عبدالحمید عرفانی، از جمله اشخاصی بودند که از ۵۹ سال پیش برای معرفی اقبال تلاش کردند. کشمیری افزود : آیت الله خامنه ای با تدوین و تألیف کتاب ارزشمند خود با عنوان «***مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان***» و همچنین سید محمد علی داعی الاسلام، پروفسور مجتبی مینوی، دکتر محمد تقی مقتدری، سید غلام رضا سعیدی، احمد سروش، دکتر احمد آرام، امیر حسین آریانپور، فخرالدین حجازی، دکتر علی شریعتی، محمد علی اسلامی ندوشن، و عبدالرفیع حقیقت از جمله کسانی هستند که در معرفی پاکستان به جهانیان نقش بسزایی داشته اند.

به گفتهٔ مربی گروه فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی پاکستان، نام اقبال همیشه باپاکستان می آید و تاریخ این کشور بدون وی و اندیشه هایش نخواهد بود.

سرکار خانم رابعه کیانی کتابدار کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات گفت : در این هم‌اندیشی بااشاره به کتاب «مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان» تدوین و تألیف *حضرت آیت الله خامنه ای* گفت: ایشان این کتاب را ۳۹ سال پیش از کتاب «کفاح المسلمین فی تحریرالهند» از عربی به فارسی، ترجمه تدوین و تألیف کرده اند.

تصور تشکیل پاکستان از زمانی آب می خورد که نخستین مسلمان روی خاک شبه قاره گام نهاد. به گفتهٔ آیت الله العظمی سید علی خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی و مترجم و مؤلف کتاب ذکر شده :

«حملهٔ محمد بن قاسم در حقیقت طلیعه ی حکومت مسلمین در هند بود».

ایشان در بخشی ازاین کتاب می نویسند، عاقبت محمد علی جناح تصمیم نهایی را گرفت و بنا بر وظیفه و به ندای دعوت قشرهای عظیم مسلمانان چشم امید دوخت و از خارج به هند بازگشت.

distributed in University and Public libraries in the countries of the region and even outside. Quarterly Journal Danesh is also being brought out by the Institute .

16 - Masnavi Abr-e- Goherbar-e-Ghalib.

Dr. Mohammad Zafar Khan

The article's contributer has in recent years mostly penned on Ghalib Studies and this time he has discussed and analysed Masnavi Goherbar of Ghalib. Mirza Asadullah Ghalib(D 1869 AD) composed poetry both in Urdu and Persian but his Urdu poetry brought him in limelight although his Persian poetry was more voluminous. Masnavis are included in his Kulliat,but literary and research magazines had discussed Masnavi Abr-e- Goherbar mostly in brief. It is for the first time that a Researcher has discussed its merits and demerits in detail . This masnavi had also been published separately in 1864 AD in Akmalul Mataabeh press but it had misprints , hence Ghalib used to recommend the version carried in his Kulliat . From large variety of subjects discussed in this masnavi include ***Hamd-e-Ilahi***, ***Naat-e-Nabavi*** and ***Manqabat*** which is a component part of Ghalib's thought and poetry.

17 - Zeb Magsi- Prominent Poet of 14th Century A.H.

Syed Mohammad Ali Shah

Gul Mohammad Khan Zeb Magsi was born in 1301 A.H. in small village of Jhal Magsi in Baluchistan province of present day Pakistan . He belonged to a prosperous family and his father provided best of the teaching facilities to him. Zeb composed poetry in Persian , Arabic , Hindi, Sindhi, Punjabi, Seraiki and Urdu. His two divans by the title of "***Panj Guldasteh***" and ***Khazinatul Ashaar*** were published from Navilkishore press

رابعه کیانی گفت : جناح تصمیم گرفت در دل حزب فرسوده «مسلم لیگ» که تنها حزب مسلمانان در مقابل حزب «کنگره» هند بود، روح تازه ای بدمد و فاصله میان سران و مردم را پرکند تا این کشور به استقلال برسد.

وی افزود : در این کتاب آمده است، تمامی آنچه که محمد علی جناح برای استقلال این کشور انجام داد در اشعار، اندیشه ها و افکار علامه اقبال نهفته بود.

سرکار خانم دکتر سیده چاند بی بی استادیار فارسی دانشکدهٔ دولتی فدرال – راولپندی طی مقاله ای باعنوان «**برخی از آثار پاکستان شناسی چاپ شده پس از انقلاب اسلامی ایران**» بعضی از آثار علمی و پژوهشی پاکستان شناسی به قلم دانشمندان ایرانی را پس از انقلاب اسلامی ایران معرفی کرد.

آقای محمد کیومرثی عضو هیأت علمی دانشکدهٔ زبانهای خارجی دانشگاه تهران و دانشجوی دکتری زبان و ادبیات اردو در دانشگاه پنجاب، تاریخچهٔ بخش زبان اردو در دانشگاه تهران را به زبان اردو بیان کرد که بااستقبال مواجه شد. وی افزود :

زبان اردو برای ما ایرانی ها همانطور شیرین است که فارسی برای شما پاکستانی ها ما پاکستان و زبان اردو را بسیار دوست داریم و می خواهیم اردو را یاد بگیریم.

در دانشگاه تهران به آموزش زبان اردو اهمیت ویژه ای داده می شود و منابع کافی نیز وجود دارد.

وی که در حال آموزش مقطع دکترا در دانشگاه پنجاب لاهور است افزود :

اهتمام مسوولان آموزش عالی کشور ایران به این زبان به جهت پایه های فرهنگی، تاریخی و مذهبی است.

این عضو هیأت علمی دانشگاه تهران همچنین تاکید کرد. آموزش زبان اردو پیشتر به عنوان یک درس اختیاری در دانشگاه های کشور تدریس می شد، اما از سال ۱۳۷۰ خورشیدی به عنوان یک رشتهٔ تحصیلی و مستقل در دانشگاه تهران تدریس می شود.

سپس آقایان سید سلمان رضوی و دکتر سرفراز ظفر شاعران برجسته سروده های فارسی خود را خواندند و به رونق محفل افزودند :

آقای دکتر محمد اکرم اکرام مهمان ویژه طی سخنانی، حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی را بزرگترین چهره اقبال شناس نامیدند و نکاتی جالب راجع به پاکستان و اقبال شناسی ارائه کردند.

در پایان آقای دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و سرپرست رایزنی فرهنگی ج.ا.ایران در اسلام آباد

14 - Persian Language and Literature and Dialogue among Civilizations.

Prof. Mohammad Jan-e-Alam

Persian Language and Literature has been best mode of travel and transfer of social ; cultural and human values during last so many centuries . Saadi Shirazi says :

Bani Adam Aazaa-e- yak digarand

Keh dar aafrinesh ze yek gauherand

During next century Hafez in a ghazal says:

Saaqi hadith-e- sarv-o-gol- o laleh meeravad

Ien bahs ba salasah-e- ghassaleh meeravad

Contemporary Poet - Philosopher Iqbal says:

Dar kaleesa Ibn-e - Maryam ra beh daar Aaveekhtand

Mostafa az Kaabeh hijrat kard ba Ommul Kitab

Inqilab, Inqilab, Aey Inqilab

Roomi, Iqbal's ***morshed*** had said in 8th Century

Del bedast aawar keh hajj -e- akbar ast

az hezaran Kaabeh yak del behtar ast.

The exalted status of Dialogue among Civilisations can be guaged by humanity's solidarity, sincerity and feelings of brotherhood of human beings, peace and tranquility, expressed in the literature.

15 - Publications' services of Iran Pakistan Institute of Persian Studies.

Dr. Mohammad Hussain Tasbihi

Since its inception, the Institute has published 178 books during last 32 years and subjects covered by these books have briefly been discussed. As per an estimate by normal print order of 500 to 1000 copies of each book, the Institute has published one hundred and fifty thousand books which have widely been

ضمن قدردانی و تشکر از زحمات مهمانان گرامی و شخصیتهای برجسته علمی و فرهنگی این کشور، از حضرت آیت‌الله خامنه ای رهبر فرزانه انقلاب به عنوان چهرهٔ ممتاز در اقبال شناسی و شناخت تاریخ شبه‌قاره و مسلمانان پاکستان نام برد و در خطابه ای به گستردگی مطالعات اقبال شناسی و پاکستان شناسی و قلمرو آموزش زبان اردو در مراکز دانشگاهی ایران، به کوتاهی اشارتی کرد واهمیت پاکستان را به عنوان کشور همسایه و هم آیین با مشترکات فرهنگی دیرینه یادآور شد. سخنران تأسیس «**مرکز پژوهش علامه اقبال**» در دانشگاه علامه طباطبایی - تهران را ناشی از همین ضرورت دانست.

رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان گفت : جمهوری اسلامی پاکستان با دیدگاه علامه محمد اقبال لاهوری تأسیس شد و در ایران نیز بویژه در بخش های فرهنگی و آموزشی به اشعار و اندیشه های ایشان توجه جدی وجود دارد .

آقای دکتر ایران زاده اشاره کرد در گروههای آموزشی فارسی و فلسفه، پژوهشهایی در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری دربارهٔ شعر و اندیشه علامه اقبال انجام و طی سالهای اخیر مقالات و کتابهای سودمندی دربارهٔ پاکستان به زبان فارسی تألیف و یا ترجمه شده است . وی انتشار کتاب «**ماهتاب شام شرق**» (گزینه و گزاره اندیشه شناسی علامه اقبال) به همت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و مرکز پژوهشی میراث مکتوب را از جملهٔ این اقدام ها برشمرد.

در پایان این هم اندیشی نسخه ای از کتاب «ماهتاب شام شرق» (گزینه و گزارهٔ اندیشه شناسی علامه اقبال) به استادان برجستهٔ زبان و ادب فارسی و مهمانان ارجمند اهدا شد که با استقبال خاصی مواجه شد . هم چنین به تعدادی از پیشکسوتان زبان و ادب فارسی و استادان فرهیختهٔ فارسی، لوح هنری اهدا شد.

شایان ذکر است هم اندیشی قبلی انجمن ادبی باعنوان «**آموزش زبان فارسی و ایران شناسی در پاکستان**». در تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۸۵برگزار شده بود.

در حاشیهٔ این هم اندیشی که در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برگزار شد، نمایشگاهی باعنوان یکصدمین سال مشروطیت به همراه دست نوشته ها، عکس شخصیت‌های سیاسی و رجال مذهبی در معرض دید میهمانان قرار گرفت

*****

collaboration is being made with Persian Departments of many other universities by the Institute.

12 - Importance of Persian in Cultural bonds among countries of the region.

Syed Afsar Ali Shah

Influences of Persian language and literature in South Asia- India, Pakistan, Bangladesh , SriLanka , Nepal - and on other side, Afghanistan,Central Asian Republics of Tajikistan, Uzbakistan, Turkemanistan , Kerghyzia, Kazakhistan and Azerbaijan, Armenia and Turkey have been referred and the contribution of Persian language and literature in cementing the bonds of Islamic and Iranian Culture in such vast region has been spelled out.

13 - Role of Iran Pakistan Institute of Persian studies in strengthening and extension of Persian Department of NUML.

Dr.Mehr Noor Mohammad Khan

Spadework for establishment of Iran Pakistan Institute of Persian Studies had commenced in 1969 AD and it was formally inaugurated in 1971. The then National Institute of Modern Languages, which has been elevated to the University status a few years back, had been established in 1971. Interestingly, Persian language Department was one of the first three Departments who started imparting language teaching in its maiden session . Iran Pakistan Institute of Persian Studies laid various kinds of material at the disposal of Persian Deptt. and also services of Iranian and Pakistani Teachers at its own expenses . The vast range of collaboration during last 30 years have been discussed and it has been proposed that a long term policy for grant of scholarship to the students of Persian may be evolved which would help in achieving the targets of extension and expansion of Persian language and literature.

چکیده مطالب

به انگلیسی

Abstracts of contents In English

had gradually been torn to pieces due to his constant reading. Hafez has been the most popular Persian poet in the Sub-Continent undoubtedly.

10 - Mystic Persian Poets in Sind.

Dr. Ismat Nasreen

A brief survey of common cultural, historical and archaelogical bonds existing between Iran and Pakistan , Persian language and literature's expansion in Sind with a reference to Islamic mysticism has been made. Four mystic lineage of ***Qaderia, Sohravardia, Chishtia*** and ***Naqshbandia*** headed by Sheikh Abdul Qader Gilani, Sheikh Shahabuddin Sohravardi Khawaja Moinuddin Chishti and Khawaja Mohammed Parsa have wide following in the people. Brief introduction of mystic poets of Sindh Shahbaz Qalandar, Sachal Sarmast , Shah Abdul Lateef Bhitaie, Shah Inayat Rizvi, and Qasem Yasinee, with specimens of their poetry have been given ; while referring to the impact and influence of mystics in Sindhs' society.

11 - Role of Iran Pakistan Institute of Persian Studies in development of Persian Language and Literature .

Dr. Sajidullah Tafhimi

At the outset, various stages of beginning and development of Persian language and literature during last 1000 years have been briefly discussed, then it has been pointed out that before establishment of Iran Pakistan Institute of Persian Studies, no scholarly organisation existed to shoulder the research oriented many facet responsibilities . Then a detailed description of collaboration which Iran Pakistan Institute had with the Persian Deptt. of Karachi University during last three decades has been given; and pointed out that a wide range of

of his prominent books is ***Sherul Ajam*** in five volumes written even before " A Literary History of Persia" by Prof. E.G. Brown compiled in four volumes. Shibli had special trait for composing poetry but due to his pre-occupations with research and compilation work, he had little time for it

From prominent characteristics of Shibli's poetry are his thoughts for national awakening and Islmaic Renaissance . In 1883 in an elegy on the occasion of Eidul Fetr he reminds of the past grandeur of Muslims:

یاد آن رونق و بازار هنر در بغداد　　　یاد آن گرمی هنگامهٔ فن در شیراز

آن که پامال خرامش چه خراسان و چه پارس

آن که تاراج نگاهش چه عراق و چه حجاز

Shibli stayed and taught at Aligarh for 16 years. He subscribed the novel ideas of Sir Syed Ahmed Khan in relation with teaching of the then modern sciences. He wanted to have a balanced mixture of Religious and worldly learnings. Collection of his poetry titled ***Barg-e-Gol*** and ***Boye Gol*** were published earlier. But Iran Pakistan Institute of Persian Studies had published ***Kulliat*** of Shibli's Persian poetry edited by Dr. Mohammed Riaz in 1977 , numbering 22 in IPIPS's publication's series.

Syed Murtaza Moosvi

have emerged, who compiled valuable works including Manuhar Tosani, Munshi Chandar Bhan Brahman, Bhagvan Das, Banvali Das Vali, Rai Bindraben Das, Aan Bal Krishana , Swami Bhopat Rai Bigham, Ishwar Das, Bhim Sen Kayest, Sujan Rai Batalve Jagjiwan Das Gujrati, Khoshhal Chand Kayeste, Rai Anand Ram Mokhles, Ram Lal, Basavan Lal Shadan, Vareste Mal Sialkoti, Lala Tek Chandar Bhan, Bindraben Das Khoshgoo, Lachmi Narain Shafiq and Chandu Lal Shadan are noteworthy. A brief on their life and prose and poetic works have been narrated and pinpointed which shows Hindu Society's interaction with Persian in more than 3 centuries.

9 - *Hafez Studies in the Sub-Continent*:

Syed Murtaza Moosvi

The main form of poetry of Hafez is ghazal on which his vast popularity rests. Hafez's poetry has influenced people from all walks of life at equal standards. Famous Mystic of Iranian origin Syed Ashraf Jahangir Samnani, who for years preached in the Sub-Continent, had a meeting with Hafez in Shiraz : During his lifetime his poetry was recited in various parts of this land. As per some references the then ruler of Bengal had invited him to travel as his guest. The famous ghazal has references to this effect:

Shakkar shekan shavand hameh Tootian-e-Hind
zeen qand-e-Parsi keh be Bengaleh meeravad

Literary histories, ***tazkerahs*** and other works written and compiled have discussed Hafez's poetry and evaluated it. Hafez's ***divan*** has repeatedly been published in the Sub-Continent during last two centuries . One of the contemporary poets, Josh Malihabadi (D. 1982 A.D) writes that he had 30 various editions of Hafez's divan in his study, which

1972), Adeeb Ferozeshahi (D. 1973), Tabassum Qureshi (D. 1973), Mumtaz Hasan Ahsan (D. 1974), Maher –ul- Qadri (D. 1976), Sufi Ghulam Mostafa Tabassum (D. 1978), Zaheen Taji (D. 1978), Shabbir Hasan Khan Josh(D. 1982), Raees Amrohavi (D. 1988), Dr. Khawaja Abdul Hameed Irfani (D.1990), Attaullah Khan Atta (D.1991). And many others.

Few of the most prominent Persian prose writers of 20th Century in Pakistan can be singled out namely Dr. Mohammed Baqir, (D. 1993), Prof. Wazirul Hasan Abidi, Dr. Ghulam Sarwar (D. 1998) , Prof. Manzurul Haq, Syed Mohammed Abid Shabbar, Syed Murtaza Moosvi, Dr. Syed Ali Reza Naqvi , Dr. Inamul Haq Kausar, Dr. Mohammad Zafar Khan (D. 2005) Dr. Mohammed Riaz (D. 1994), Dr. Syed Mohammed Akram , Dr. Sughra Bano Shagufta, Dr. Aftab Asghar , Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi (D.1997) Dr. Arif Naushahi and a number of teachers at University and college level in Pakistan

It is imperative to mention that only 19 Persian poets and writers of repute who lived and died in 20th Century have been discussed in detail and a large number of others living in 21st Century have only been named.

13 – Maulana Shibli Nomani and Persian Poetry

Dr. Mehrun Nisa M. Khan

Maulana Shibli Nomani (D.1914) had multi- dimensional personality . He simultaneously was a historian, ***seerat*** writer, critic , Researcher, University teacher and poet. One

Jameatuloloom", Khazanatul Jalali and Persian translation of ***Resala-e- Makkia*** compiled by Sheikh Qutbuddin Dameshqi are better known in mystic circles.

7 - Mysticism from viewpoint of Islamic Vision

Dr. Bahram Toosi

The terminologies of "***Irfan wa Tassawuf***" (Mysticism and Sufism) have been referred together in Persian language and literature. Mystics have been described in the book "***Allame-Fit-Tassawuf***" in these words: Mystics are those who have preferred "***Faqr***" on plentiness, hunger on satiety, dearth on excess. Jonaid Baghdadi said; Mysticism means dying of one's self and his continuous living in Creator's self. Mysticism, in contrast to some quarter's thinking never depends on leaving the worldly pursuits and opting for seclusion . It encompasses real knowledge of God's existence and one's total obedience to His will and having full attention to get God's love. Because as per Holy Prophet's sayings basic purpose of faith , religion and creation is His recognition . For discussing the subject in detail, lines from Holy Quran, and extracts from works of Abu Saeed Abul Khair , Sheikh Borzeshabadi, Prof. Jalal Homaie, Renold Nicholson, Prof. Saeed Nafisi, Albert Aawe and other writers have widely been quoted.

8 - Interaction of Persian Language and Literature in Hindus' culture.

Dr. Khan Mohammed Aamer

The influence of Persian Language in the Hindu community of the Sub-Continent is visible since the rule of Lodhis but during more than 3 centuries rule of Mughals in the Sub-Continent , a number of Hindu poets, writers, historians and ***Tazkera*** writers

12 – Twentieth Century's Persian Language and Literature in Pakistan.

Syed Murtaza Moosvi

In nineteenth century, while Mughal dynasty's authority weakened in the Sub- Continent, Persian language lost its status of being official language. But during this period prose and poetic Persian works were produced by Asadullah Ghalib (D.1869) Syed Ahmed Khan (D. 1898) Altaf Hussain Hali(D. 914) and Shibli Nomani(D. 1914). Moreover, due to beginning of printing industry, publication of hundreds of books ***Kulliat*** and ***divans,*** whose MSS. Were earlier not readily available , were in the reach of scholars , Centres of higher learnings and libraries in lithographic prints and helped in extension of Persian in the Sub- Continent's vast Muslim society including the regions which later became part of new state of Pakistan .

Some Prominent Persian writers and poets who lived in 20th Century in Pakistan include Girami (D. 1927), Mirza Qaleej Beg (D. 1929) , Raana Kazmi (D. 1931), Feroze Tughraie (D. 1931), Yousuf Aziz Magsi (D. 1935), Abubakr Mastungi (D. 1937), Allama Mohammed Iqbal (D. 1938) Akhtar Shirani (D. 1948), Dr. Mohammed Din Taseer (D. 1950), Zeb Magsi (D.1953), Asghar Ali Roohi Lahori (D.1954), Maulana Zafar Ali Khan (D. 1956), Reza Ali Wahshat (D. 1956), Abdul Majeed Salik (D. 1958) Asad Multani (D. 1959), Murtaza Ahmed Khan Maikash (D.1959), Maulana Attaullah Shah Bokhari (D. 1962) , Allama Inayatullah Khan Mashriqi(1963) Nazim Sindhi (D.1964), Zia Jafri(D. 1970), Jigar Kazmi Peshawari(D.

and in practical aspect the philosopher or poet suggests to human beings for pursuing good conduct for their emancipation. Mir Syed Ali Hamadanis' philosophy of mannerism is also based on theory and practice . In theoritical philosophy he has dealt wiht faith in Allah, Knowledge of Self and Universe, love of Holy Prophet and his family, Roll Model Man, Importance of knowledge and reason,Divine love, whereas in practical side he has enumerated justice, straight forwardness,honouring promises, good conduct and character, truth, encouraging for goodness and discouraging for bad deeds, rightful earnings, patriotism, Rulers' code of conduct, Citizens' rights, as various stages for achieving the target.

6 - Jalaluddin Makhdoom Jahanian and his scholarly works.

Dr. Sughra Bano Shagufta

Syed Jalaluddin Bokhari (D 785 A.H), eighth century A. H's mystic born and eternally resting at Uch Sharif in Bahawalpur region . His grandfather and father had allegiance to famous mystics of Multan, Roknuddin Abul Fateh bin Sheikh Sadruddin bin Sheikh Bahauddin Zikria . Syed Jalal was born in 707 A.H. He attended the lectures of great scholars and tutors of his age. During the rule of Sultan Mohammed Tughlaq (725 to 752 A.H.) Makhdoom Jahanian was appointed to the post of "Sheikhul Islam" After few years he resigned and left for Makkah and Madina. He stayed there for more than six years attending lectures of highly learned teachers and performed seven Haj. He returned via Iraq, Kazrun and Shiraz . In Delhi he had meeting with Sheikh Naseeruddin Mehmood Cheragh-e-Dehli (D 757 A.H). and received wadded Cloak of Chishtia lineage. Once again he travelled to Makkah and on return visited Delhi twice. Out of his eleven known works " Kholasatul Alfaaz

11 – Persian Language and Literature in some Countries of the Region.

Syed Afsar Ali Shah

With brief description of past history of old Persian, Middle Persian, and present Persian, which is being written in Arabic alphabets eversince the dawn of Islamic era, Persian language's influence has been reviewed in Iran's neighbouring countries in east, north and northeast. It is worth mentioning that presently Persian is official language of Iran, Tajikistan and in bi-lingual Afghanistan terming it as ***Dari.*** But history is testimony to the fact that Persian had not only been the official language in many Countries beyond Iranian plateau, but also Scientific, Cultural, Literary and also taste- oriented language while discussing, beginning and development of Persian poetry and literature in many countries of the region, most prominents like Amir Khusrau Dehlavi, Asadullah Ghalib ; Allama Iqbal , Amir Ali Shir Nawaie have been discussed . The influence of Persian poetry and thought in Qazi Nazrul Islam's poetry – national poet of Bangladesh, Makhdum Quli Feraghi - well known poet of Turkemenistan – has been surveyed. Aslo Present day conditions of Persian language teaching in Central Asian States like Turkemenistan, Kazakistan, Kerghizia, and Status of contemporary Persian poetry in Tajikistan has been highlighted.

introduced . These letters show how Shah Tahir used to approach the then rulers and executives of various governments for attracting their support to his preachings. Some letters have been written on behalf of Ahmednagar's Court and some others on his own.

4 - Contribution of Syed Ali Hamadani in Transfer of Culture of Islam and Iran to the Sub-Continent.

Dr. Reza Mostafavi

Mir Syed Ali Hamadani (D. 786 A.H) is famous scholar, mystic and preacher of Islam and Iran in the Sub-Continent, particularly in Kashmir. He established religious schools, libraries, and ***Khanqahs*** in Khatlan (present Koolab) and Kashmir, which resulted in extensive propagation of contemporary culture of Iran in those lands in 8th century A.H. onward . The then rulers of Kashmir borne him in high esteem. His book "***Tazkaratul Molook***" was part of syllabus for long in the Sub-Continent specially in Kashmir. As per sayings of Iqbal, Syed Ali Hamadani, with introducing arts and handicrafts of Iran like carpet making, cap making and other industries created a "Mini Iran" in Kashmir . Syed always tried to achieve his educational and preaching targets and at the same time he worked for getting justice for the people from autocratic rulers . Syed Ali Hamadani was a strong worded critic but his mystic poetry attracts all those who have a flair of mysticism and taste.

5 - Mir Syed Ali Hamadanis' Philosophy of Mannerism.

Dr. Sher Zaman Firooz

Philosophy of Islamic Mannerism has two parts namely Theoritical and Practical Philosophy. In theoritical part, the subject of Mannerism is studied from viewpoint of philosophy

10 – Rabia's Sweet poetic Heritage.

Prof. Dr. Sughra Bano Shagufta

Rabia binte Kaab Quzdari was first poetess of Persian – a contemporary of Rudaki of Samarqand . Her Sweet poetry encompasses subtle human feelings, composed more than ten centuries ago, when first rate Persian poets like Ferdausi, Farrukhi, Unsari, Asjudi, Maulavi, Saadi and Hafiz have not shined in the twilight of Persian poetry. Shams Qais Raazi has termed Rabia as one of the masters of Persian poetry in "*Al Moejam fi Maayeer Ashaarul Ajam*" She has composed poetry in various forms and became an initiater . Rabia had acquired mastery not only on Arabic and Persian but also considerable knowledge of Holy Quran, Hadith and Religious traditions, which duly reflects in her poetry . Adam's weeping and Holy Christ's kindness reflects in one of her couplets:

مثال چشم آدم شد مگر ابر دلیل لطف عیسی شد مگر باد

In the light of forbearance of Prophet *Ayoob,*She refers to her own plight:

خبر دهند که بارید بر سر ایوب ز آسمان ملخان وسر همه زرّین

اگر ببارد زرّین ملخ برو از صبر سزد که بارد بر من یکی مگس روئین

that time and space do not exist out of our mind . In his view, no space on its own, having things in it, exist nor space on its own. Iqbal in Reconstruction of Religious Thought has expressed the view that Kant's opinion on noumena and phenomenon, highlights the question of metaphysic's probability. Every knowledge and recognition based on thinking, has relativity and credence, resultantly such recognition has outward posture but through witnessing by heart we can exalt our self towards Omnipotent. Comprehensive witnessing is indivisible. Totality of fact has been termed as a unit, which is not divisible. Gnostic comprehends the eternity, hence, for him consecutiveness of time does not exist.

3 - Letters of Shah Tahir Dakani.

Dr. Arif Naushahi

Tahir bin Reziuddin Hosaini Kashani popularly known as Shah Tahir Dakani is one of the important figures in history relating to Commandment in Iran and the Sub-Continent during eleventh century A.H. From his ancestors, Momin Shah and Qasim Shah had competed in spiritual leadership . Shah Tahir had followings in Iran, Transoxiana , Iraq , Syria and Egypt . He was contemporary to Shah Ismail Safavi and his minister Mirza Hussain Isfahani had faith in him . Due to enemity of the king , Shah Tahir left for South India and arrived in Bijapur . Then Shifted to Ahmednagar. ***Hashia bar Tafseer -e- Baizavi , Sharh-e-Tahzib-e-Osool***, ***Hashia bar Ilahiat-e-Shifa, Sharh-e-bab-e-Hadi Oshr dar Kalam***, Treatise ***al-Mozajul Kalam, Fathnama-e- Sholapoor*** , ***Manshaat-e-Shah Tahir*** are his scholarly works. In this article. 62 letters of Shah Tahir , which are included in the manuscript of Mufti Azim Usmani Bheervi and available at Pakistan's National Archives in Islamabad have been

9 – Sanaie: A dim light candle became a shining Sun.

Dr. Mohammed Baqaie Makan

Sanaie's personality had two different aspect in Persian's literary history . Firstly Sanaie who composed poetry in praise of Kings, Ministers and Chieftains and terms them as specimen of goodness and human values. Himself involved in wrong doings . He favours powerful circles by ignoring good manners. But yet another Sanaie exists whose prominence in Persian poetry and history of Islamic and Iranian mysticism is praise- worthy. He accepts his negative past and even refers to it in poetry of later period and relates it to inexperience of youth and also conditions prevalent in those days. Sanaies' confessions have not been formulated separately but in some of his couplets he refers to his mistakes:

به حرص ار شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم
بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا

But when he hands over key of heart's treasure to real beloved (God) he says:

چهرهٔ عذرات باید بر در وامق نشین   عشق بوذروار گیر و گام سلمان وار زن
ای سنایی چند گویی مدحت روی نکو   بس کن اکنون دست اندر رحمت جبّار کن

Sanaie has not only influenced prominent poets of later periods like Khaqani, Nizami, Attar, Saadi,. Maulavi, Hafiz, Jami, Saeb, Bahar, Iqbal but also has an impact on present day poets like Farough Farrukhzad and Nusrat Rehmani, who have availed his thoughts in their compositions.

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

1 - *Manuscript of Treatise of TEENIYYA* by Nizamuddin Mahmood bin al Hasan al Hasani popularly Known as Shah Daie Shirazi.

Ganjbaksh library of Iran Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad have got a collection of treatises known as "***Majmuae Athar-e- Shah Daie Shirazi***" numbering 849 , and above mentioned treatise ***Teeniyya*** is placed in it on pp 655-656. Dr. Neamatullah Iranzadeh has edited and corrected this manuscript in view of its mystic depth and spiritual height. It revolves along thought provoking 95th Surah of Holy Quran "***ateen***" and its four principal pillars "***Teen , Zaitoon, Toor-e-Seeneen***" and" ***Balade Ameen***" The learned compiler has penned down a number of related information for the benefit of interested researchers in extensive footnotes.Quarterly Journal Danesh had earlier published four treatises of Shah Daie Shirazi in its issues numbering 44, 45 and 58-59.

2 - Knowledge of witnessing in the vision of Kant and Iqbal

Dr. M. Baqaie Makan

Kant beholds that time and space have no factual effect but these are conditions created by our mind , so that we may acknowledge the facts, therefore, whatever we witness is phenomenon and adventition . The things as they exist - noumena- always slip from our hold. Iqbal subscribes to the view

of Hafiz lovers and published many times in various cities of the Sub- Continent. This article has two parts first dealing with life and works of Qazi Sajjad Hussain and then second, a review and critical appraisal of ***Divan-e- Hafiz's*** translation rendered by him in some detail.

8 - Akber Illahabadi: Composer of Satiric poetry and Social Critic.

Dr. Mohammed Saleem Akhtar

Akber had special flair in composing ***Ghazal*** but eversince his initiative to compose humorous poetry with the aim of society's reformation, his lyrical poetry's prominence - which would have been his mainstay otherwise – mostly diminished in literary circles.

Akber was fully familiarized with Arabic and Persian literatures. He had deep interest in Hafiz and Saadi's poetry . He had composed some of the Persian ghazals in frame and forms of Persian stalwarts.He has depicted mastery in inculcating and quoting lines of Holy Quran, Arabic and Persian proverbs and sayings and couplets and ***Mirsra*** in his compositions from most highly placed poets like Hafiz, Saadi, Maulana , Sanaie, Khusrau , Jami, Faizi, Naziri etc. Moreover, he had inclination for composing parody in line with the compositions of his preceding Persian poets,which had lasting effect in popularizing his satiric and humorous style of compositions . A study of Akber's life, works, and his contribution to the contemporary literature has also been done , in detail.

NOTE

*On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

Literature. We may recall that in poets of Pushtu Language, Khushhal Khan Khattak's multifarious personality is most prominent, who not only composed Pushtu poetry with vast influence of Hafiz in diction, spirit and thoughts but also composed poetry in Persian. Khushhal has said in a Pushtu couplet: (trans.) I have learnt Persian language enabling me to compose poetry both in Pushtu and Persian, but I have preferred for composing more in Pushtu. In yet another Pushtu couplet he says: (trans.) From the angle of rhythm and meter, subject and fancifulness and literary similies, I have exalted the status of Pushtu language to the level of Persian.

7 –Translation of Hafiz's Divan in Urdu:An Evaluation. *Ali Bayaat*

From oldest translations of Hafiz's divan . in Urdu, We can name "***Tohfa –e- Dilkash***" by Ghulam Hyder- a Selection of Hafiz's divan – rendered in 1314 A.H. or "Golbon –e- Maarefat" by Mohammed Ismail Khan in 1322 A.H. or " Hafiz Motarjem " by Mohammed Inayatullah in 1343 A.H. Some translations are of whole divan or partly of selected ***radeefs*** or limited to ***Masnaviat, Saqinamehha*** , Elegies and Quatrains . As Speciman we can refer translation of Hafiz's ***Divan -e- Motarjem*** by Ibadullah Akhtar or ***Lisanul Ghaib*** by Mir Waliullah Abbottabadi, which have been published many times in the Sub- Continent. Also **"Divan-e- Hafiz Motarjem"** by Abu Naeem Abdul Hakeem Khan Nishtar Jallundhari and translation under review done by Qazi Sajjad Hussain, which particularly caught attention

thoughts, spirit and diction . He has praised freedom oriented role of Iqbal :

نعرهٔ او در دل ما کار کرد   خفتگان شرق را بیدار کرد

In the poem titled(دمی با اقبال)" A moment with Iqbal" he has referred to the poet philosopher's unique thoughts:

آسیا را خوانده نقش آب و گل   گفته افغان را در آن پیکر چو دل

5 - Ishq (love) and its combinations in Hafiz's Ghazals.

Dr.Syed Hameed Reza Alavi

The goal of this article has been, the investigation, analysis and explanation of the word "Ishq" (Love) and its combinations in the Ghazals of Hafiz. In order to reach this goal, almost all the cases that Hafiz has used the word "Love" and its combinations has been extracted and classified and the poems related to each of them has been stated and explained. The result of this research shows that Hafiz has used the word "Love" in different meanings although the general meaning of them appears somewhat similar.

6 – Influence of Hafiz Shirazi on Pushtu Literature.

Sirajul Islam Siraj

In 1995 translation of Dr. Badieullah Dabiri Najad's article titled, " Influence of Hafiz on literature and culture of the Sub-Continent" was carried by Urdu Journal "Iranshenasi" depicting its sway over literature of Persian, Urdu, Sindhi , Bengali, Punjabi produced in the Sub-Continent; but it does not refer to Hafiz's influence on Pushtu

شعر علاّمه اقبال
به خطّ استاد سخاوت، خوشنویس معاصر ایران

آه غزنی! آن حریم علم و فن مرغزار شیر مردان کهن
دولت محمود را زیبا عروس ا زحنابندان او دانای طوس

Syed Solaiman Nadvi has published a travelogue in Urdu named "Travels in Afghanistan " In this Persian article a panoramic view has only been highlighted.

3 –" Poetry" as seen by Iqbal in his Persian Poetry.

Dr. Zulfeqar Rehnoma-e-Khurrami

Iqbal has created a new style in Persian Poetry which is called as " Iqbals's style." An effort has been made to collect specimen of his couplets in which he has described poetry and his own art of composing poetry . when we go through, we feel that poetic strides and conveying meaningful message are two things. He describes poetry as a vehicle of change . Poetry can take a role like knowledge and interpret the world. Iqbal introduces his own inner self to his readers and informs that what should they expect from him. Iqbal complains about those who think him like other poets. He laments such allegation . In Asrar-e- Khudi he has condemned non- Committed poets in a number of couplets . One of Iqbals's poetic peculiarities, is his brief but comprehensive way of expression .

4 – Khaleeli and Iqbal.

Mohammed Afzal Zahid

Ustad Khaleelullah Khaleeli (D.1366 A.H Solar), an Afghani Scholar of Iqbal Studies, was one of those persons who had an opportunity to see Iqbal during his official visit of Afghanistan in 1933 . He has visited Pakistan and tomb of Iqbal in later years. While studying Khaleeli's poetry in his ***Kulliat*** we come across to deep and varied influence of Iqbal in his

A Glimpse of Contents of this Issue

1 – Usool-un-Naghmaat.

Mohammed Athar Masood

Manuscript of "Usool-un-Naghmaat" attributed to Sabir Ali bin Mohammed Panah is included in Hafiz Mehmood Khan Shirani's (1880 – 1946) collection in University of Punjab , Lahore. There are four manuscripts of titles pertaining to Music in the Catalogue of above mentioned University, Usool-un-Naghmaat is Ist MS numbering 655 & 656 in Shirani's Manuscript's Catalogue . The author lived in 12th Century A.H. coinciding with Mohammed Shah's reign . A poetic divan has also been attributed to him. The book has few " Asl" (Basics) and 19 Chapters,. containing a number of Tables . MS under discussion was calligraphed in 1212 A.H. One each MS of Usool-un-Naghmaat" are being kept in Aasefia Library of Hyderabad Deccan and India Office Library London.

2. Iqbal's Lamentations on Ghaznin's Ruins.

Prof. Dr. Ghulam Sarwar

Allama Iqbal , Syed Solaiman Nadvi and Ross Masood were invited by the then king of Afghanistan for studying higher education system and offering proposals for requisite reforms in 1933 .During this Journey Iqbal visited tombs of Hakeem Sanaie Ghaznavi and Sultan Mehmood Ghaznavi and he has composed his impressions in the poem titled "Mosafir" (Traveller):

Note

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

DANESH

Quarterly Journal

Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House No.4, Street 47, Sector F-8/1

Islamabad 44000,PAKISTAN

Ph:2816074-2816076

Fax: 2816075

Email: ***daneshper@yahoo.com***

daneshper@gmail.com

http://ipips.ir

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)

DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

AUTUMN 2003 & WINTER 2004

(SERIAL No. 74-75)

A Collecton of Research articles

With background of Persian Language

and Literature and common cultural heritage of

Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent